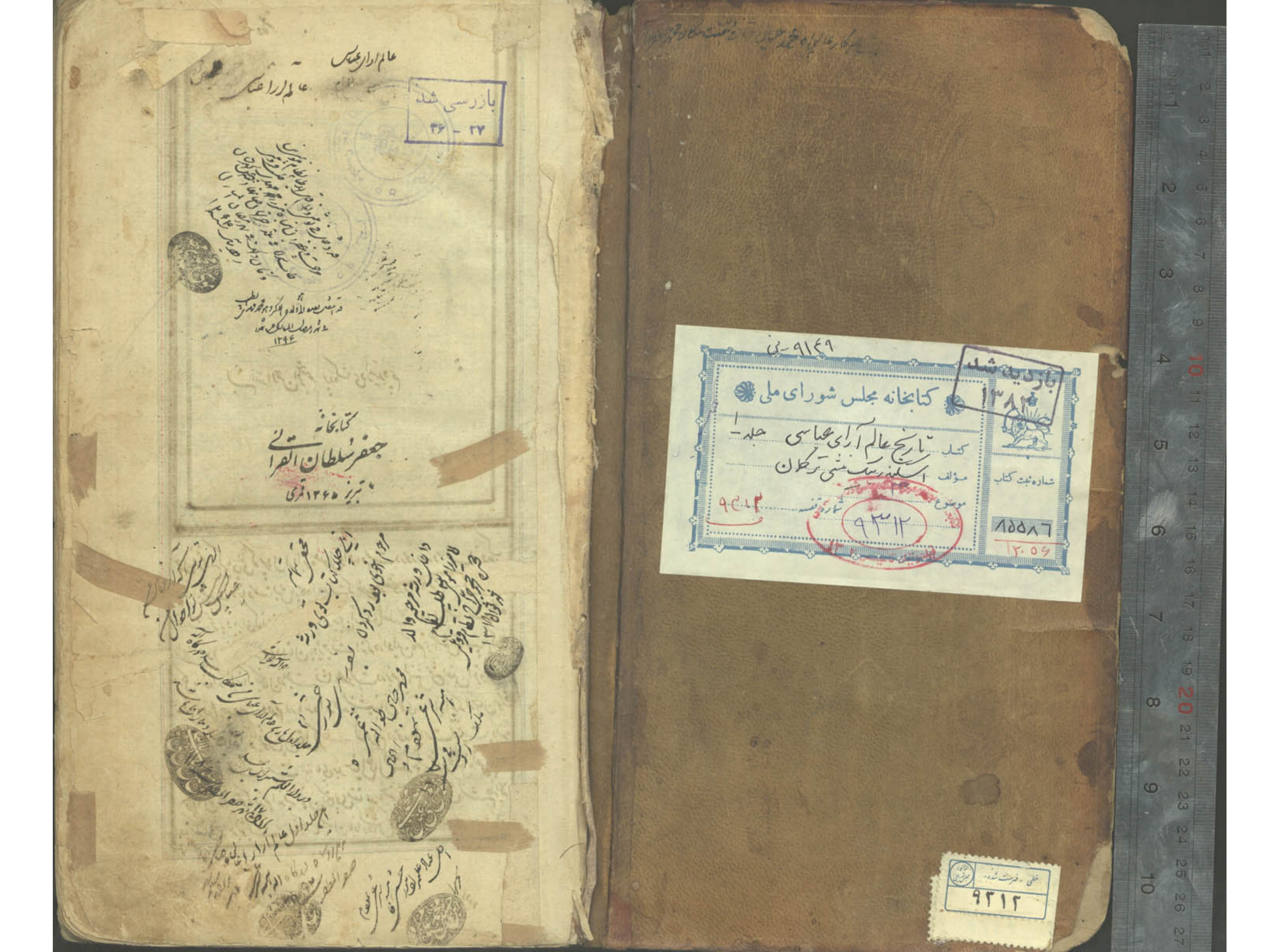
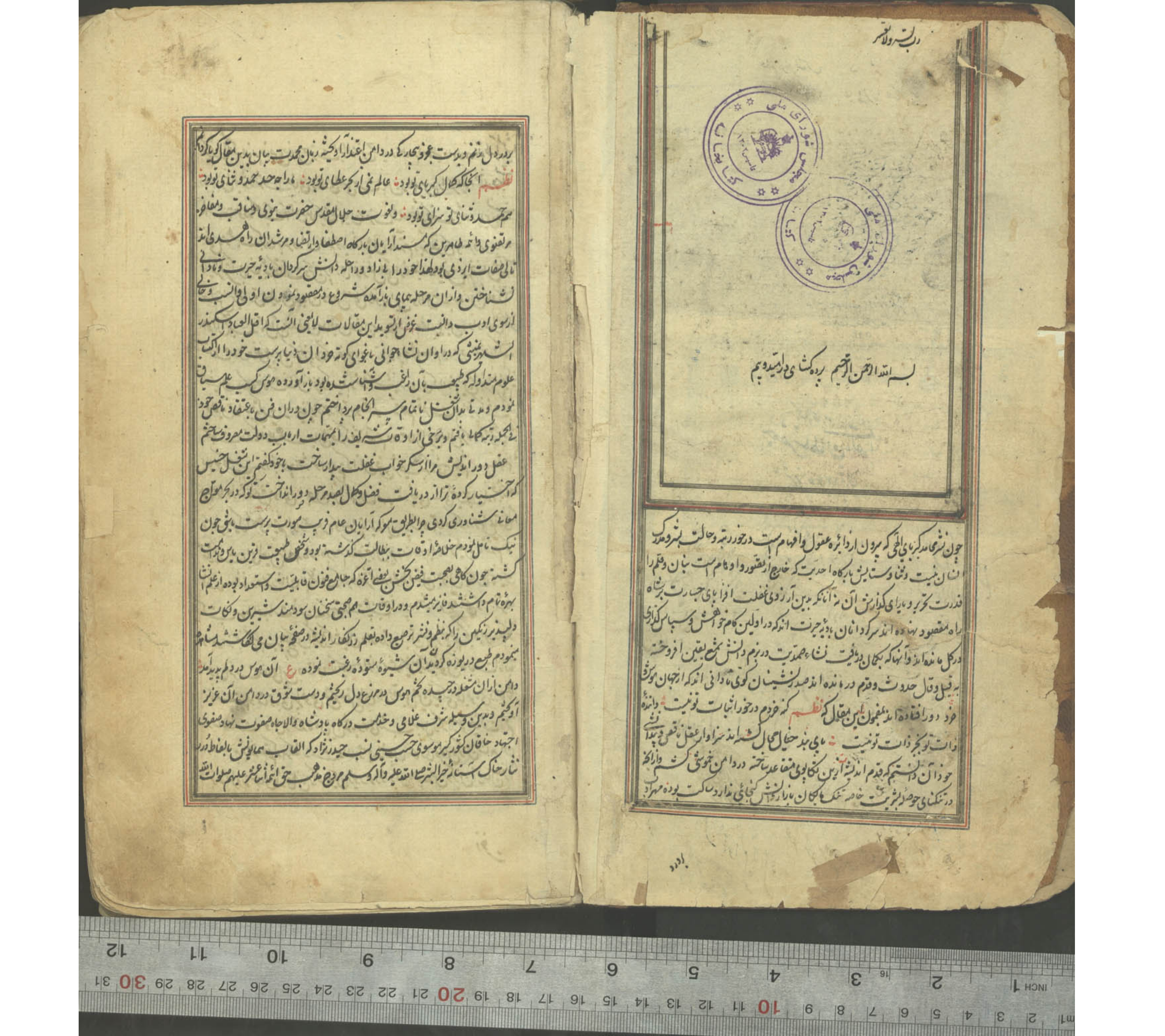


عالم آرای عباسی
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری
۹۱۴۹-ن
بازدید شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ عالم آرای عباسی جلد ۱
مؤلف اسکندر بیگ منشی ترکمان
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۵۵۸۶
۹۳۱۲



رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم برده کشای در امید و بیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و افهام است در خور رتبه و حالت بشر و مدرک
انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج از مقدور او و تمام است بنان و قلم را
قدرت تحریر و یارای گزارش آن نه آنانکه بدین آرزوی غفلت افزای جسارت بر شاه
راه مقصود نهاده اند سرگردانان بادیهٔ حیرت اند که در اولین گام خواهش و سپاس گذاری
در گل مانده اند و آنها که بگمان دریافت ثنای صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته
به قیل و قال حدوث و قدم در مانده اند صدر نشینان کوی نادانی اند که از جهان هوش
خود دور افتاده اند بمضمون این مقال که نظم که خود در خور اثبات تو نیست ∴ دانندهٔ
ذات تو بجز ذات تو نیست ∴ پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و پندار نفس
خود آن دانستم که قدم اندیشه از این تکاپوی متقاعد ساخته در دامن خموشی کشم و از آنکه
در تنگنای حوصلهٔ بشریت خاصه تنگ مایگان بار ثنایش گنجائی ندارد ساکت بوده مهر از

بر در دل زنم و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم
نظم آنجا که کمال کبریای تو بود ∴ عالم نمی از بحر عطای تو بود ∴ ما را چه حد حمد و ثنای تو بود ∴
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود ∴ و نعوت جلال القدس حضرت نبوی و مناقب و مفاخر
مرتضوی و ائمه طاهرین که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا و مرشدان راه هدی اند
تالی صفات ایزدی بود لهذا خود را بازداده و در احاطهٔ دانش سرگردان بادیهٔ حیرت و نادانی
شناختن و از آن مرحله پیمای باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و جانب
از سوی ادب دانست غرض از تسوید این مقالات لاطائل آنکه اقل العباد اسکندر
الشهیر بمنشی که در اوان نشاء جوانی باغوای کوته خردان دنیاپرست خود را از کسب
علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و تشنه شده بود باز آورده هوس کسب علم سیاق
نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام سر انجام پرداختم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود
فی الجمله رتبه کمالی یافتم و برخی از اوقات شریف را بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم
عقل دور اندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم این شغل خسیس
که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج
معانی شناوری کردی چه الطریق سوکر آرایان عالم فریب صورت پرست باشی چون
نیک تامل نمودم خلاصهٔ اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و ندامت
گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی آغره که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشا
بهرهٔ تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات هم صحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات
دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحهٔ بیان می نگاشتند استماع
مینمودم طبع در یوزه گر دیدن آن شیوهٔ ستوده رغبت نموده ع آن هوس در دلم پدید آمد
دامن از آن شغل در چیده تخم هوس در مزرع دل ریختم و دست شوق در دامن آن عزیز
آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی
اجتهاد خاقان کشور گیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ در
نثار خاک آستان خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله

الملک الاکبر غلام خاص باخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهار ایشان
دو جهان را باقی و شرف غلامی و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین را سرمایهٔ افتخار و مباهات
دانسته خود را کلب آستان ملایک آشیان حضرت شاه خطهٔ نجف میشمارد بدین دو نسبت
عظمی و موهبت کبری بر سروران عالم و پادشاهان ماتقدم رتبهٔ تفوق و سروری دارد
عالیمنزلتی که بی شائبهٔ تکلف و سخن پردازی انوار ظل الهی از ناصیهٔ همایونش درخشان و آفتاب
معدلتش بر مفارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق بی سامان صادرات
احوال خجسته مآل آن سلطان سلاطین نشان است نظم شاه با دین و داد عدل اساس
خلف صدق مرتضی عباس که از روزگار خرم باد تا ابد پادشاه عالم باد در پایه در سلک
منشیان بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم و خدمت شبانروزی که لازم این منصب عظیم بود این
امر لایق را عاتق گشته چنانچه در خور همت و شایستهٔ فهم و فطرت بود میسر نگشت با کمال
خجلت زدکا از علو همت بدان مشغله گرفتار آمدم و در خلال این حال هرگاه فرصتی میجستم
بمطالعهٔ کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم نظم دارم دلی
که دارد هر ذره اش هوای چون خرقهٔ گدایان هر پاره رنجای فی الجمله چون از اخبار سلف
و سیر ملوک آگاهی یافتم اطوار جمیله و سیر پسندیدهٔ این پادشاه جمجاه را که در عرض ایام
ملازمت برأی العین مشاهده نموده بودم در کفهٔ میزان خرد نهاده با آثار سلاطین ماتقدم که
فضلاء دانشور و مورخان بلاغت گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین
کتب مبسوط بعبارات غریب و استعارات عجیب ساخته و پرداخته داد وصافی و سخنوری
داده اند سنجیدم سیر هیچ یک از گنور کشایان والا قدر را با آن برابر نیافتم بخاطر آوردم که
چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز شده میخواهیم که بفنون کمالات از ارباب
استعداد ممتاز باشم طوطی طبع سخن سرای را در مقابل این آینهٔ گیتی نما گویای در بیان
صادرات احوال فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بیهال را که در صفحهٔ خیالات رقم
ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صفحهٔ بیان نگاری و گوش و گردن شاهد ان
بزم افروز جهان آرای سخن را که بهمین زیور حور نژادان عالم قدس و گزین از معان قرآن

در کتب

زهی

زهی سرای انس است بدین درشت اهوار نمارای که اگر در تکلو بالغ فطرتان مستعد بیاسی یاری بمیمنت
این امر سعادت اثر از همگنان شرف عزتب در پایه گوی تفوق و رجحان از اقران ربوده باشنی
نظم ببین ناز آغاز پیشینیان چه باقی بود جز سخن در جهان چو اوصف این نامور شهریار
نماند بگیتی ز تو یادگار گاهی موجب عقل دوراندیش طبانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که
تو که هنوز ابجد خوان دبستان دانش یا و الفنو دان روزگار چه لاف همسری و مشارکت زنی
و بیهوده چرا خود را اهل ارباب استعداد و سازی چه مراتب علیاء سخن بالاتر از آنست که دست
هر کوتاه همت بی سرانجامی بدامان سرادق عزت او رسد و بجهه گاه سخن پیرایان معنی آرا از جاهر
از آن است که محل ورود هر نادان با نام و نشان گردد نظم زهی قدر سخن کان جوهر پاک ز عرش
آمد بسوی عالم خاک چه خواهد خلوت با کاشف راز نگردد جز با اهل قدس دمساز کی این وحشی
غزال دشت علیا بگیرد انس با هر خاک پیما سخن مرغیست کاندر فرش ناید فرو ناید از او تاج
کیانی کسی را کین هما بر سر نشیند بیا دست سکندر ننشیند هیهات هیهات ذره
حقیر صورتکده حروف و نقط را با آفتاب عالم معنی چه رتبهٔ همسری و خزف ریزهٔ صحرای بیقدری
را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته آرائی چه لاف برابری ع تو کجا و این آرزوی خام کردن از کجا چون
درین مبالغت محق بود از این اندیشه باز می آمدم و گاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلبن ابد
آشیان دارد بهزار دستان این نغمه می سراید که اگر در صفحهٔ قابلیت و مدحت گذاری قلم اندیشه
گذشت اما در جولانگاه مفاخرت کمیت جهان پیمای شایستهٔ ممد و رحمت تیزرو و شد دست
این چه نسبت فطرتی و کوتاهی ست نظم ترا که چیده ببالای بلند گردد طبع هزار جنس هنر از دیاد
دانایی چرا بدین نسبت فطرتی و فروتنی رضا میدهی و عنان اشهب سبک سیر قلم را باز
رانده از تکاپوی شاهراه امید بازمیداری چون الطباع سلیم دار المطالعهٔ کتب سیر و تواریخ که فواید
آن بر همگنان معلوم است خاصه احوالیکه قرب العهد باشد رغبت تام هست و کم که سخن در آن فراخی
دارد جای تامل نیست باقتضای همت قدم سعی در بادیهٔ طلب نه و جویای توفیق الهی و آماده
تائید ایزدی باش نظم ز همت قدیم نه درین شاه راه بنیروی بخت و باقبال شاه زنجور
گنجینهٔ روزگار بدست آر این لولوی شاهوار که تا مرز با نهار و دنام تو برآید زلطف

ات

بردم

خداکام تو ایامی درین اندیشه بسر کردم و با فراج بهانه جو وطبع سرکش درکش کش بودم عاقبت
رای دور بینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرامی این آزاینده دیهیم خسروانه را اگر
بسلاست عبارات والفاظ مناسب وار آستیکه لفظ ومعنی مفید باشم بطریق مسوده
بقید کتابت در آورده درد فتر اندیشه وآمال ثبت نمایم که اگر عمر وفا کند واز مشاغل
روزگار که ارباب تعلق را از ان چاره نیست فی الجمله فراغی حاصل آید و فرصتی بدست
افتد و همچنانکه عارف گنجوی درین دو بیت کاشف راز کردیده که نظم تراچنین گوهری
ارجمند ؛ همی حاجت آید بگوهر پسند ؛ متاع گرانمایه داری بسی ؛ چه سود ات بود چون
نخواهد کسی ؛ مهرگاه ولی نعمت عالی منقبت پر تو توجه باتمام این نسخه شریف افکند وطبع بهانه
جوینده برای فرمان فرمان ده زمان گردد بتوفیق استمانت و دستیاری همت آرایش رست
بازار معانی نموده هنگامه سخن پردازی گرم سازد و رموز مذکور را بعبارات شریف واستعارات
لطیف در رشته تحریر کشیده بنثار آبدار مناسب ترصیع دهد و بنیروی فطرت دریاهای
مردی غواص طبیعت آن مقدار لالی ثمین ومعانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که
مجانجه آثار این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار ست تالیف این مفلس عور کم بضاعت
نیز ضرب المثل مستعدان فصیلت شعار گردد نظم اگر گنجم کنون یاری نماید ؛ ز درج خوشت
قفلم کشاید ؛ باقبال شهنشاه جوان بخت ؛ زنم بر کشور دانشوری تخت ؛ بگونه گونه کلمهای
معنی ؛ بیارایم دکان نکته دانی ؛ ز بحر دانش آدم آنقدر دُر ؛ که گردد عالم از در یتیمی پر
درین وحشت آباد حیرت پرود شعله افروز انجمن آگاهی گشته زبان به بیچاره گشود که
ای مدهوش بادهٔ غفلت و سرگردان بادیه حیرانی عرصه بارگاه پادشاه نمونه از ساحت قدس
ساحت کبریای الهی است وعتبه علیا سلطانی نشانه از پایهٔ رفیع سبحانی طالبان بساط
قرب و منزلت را جز بتوسط مقربان حریم عزت دران راه نیست و نه دور ماندگان نهان
خانه جویای را بوسیله پرده کشایان سرادق سلطنت در خلوت سرای مقصود بار ایجاد
ایجاد و آغاز صبح ابداع هیچ امری از امور درین سرای غرور بی توفیق سبب وانگیز باعث
صورت وقوع نمی پذیرد ومضمون از ان ارادکتیشا هی اسباب بر شاهد این مدعاست فلله الحمد که

درین

درین دولت ارجمند و سلطنت سعادت پیوند عالیمرتبت قدردانی مدار علیه کارخانه خلافت وجهانبانی ذات
که بوفور فضائل و کمالات از نوادر ان عصر شریف است و صاحب سعادت گهرشناس وزینت بخش
مسند وزارت و صاحب دیوانیست که بانواع قابلیت و استعداد ارکان اکابران موارد
اندیشه در بینش بحسن ارادت واخلاص جبلی از بار یافتگان سرادق اقبال بمزید اختصاص منفرد
سرافراز و بتقدمت خدمت بورونة آبا واجداد از خاصان حریم عزت ممتاز دستور آصف
مرتبت سلیمان مکان ناظم مهام دولت ابد بنیان موتمن دولت خاقانی معتمد بارگاه سلطانی
نظم منیر شاه جهان شهریار کشورجوی ؛ امین دین و دول آصف سپهر مدار ؛ عماد ملک وملل اعتماد
دولت و دین ؛ جهان فضل و هنر مرجع صغار و کبار ؛ نتایج قلمش کام بخش خلق جهان ؛ مآثر رقمش
انتظام لیل و نهار ؛ خداوندگار رعی الاطلاق ناظم مهام الخلایق بالارث والاستحقاق یگانه
گوهر دریای جود طالب خان ؛ که بمدارج علیاء حسب حمیده وستوده سیر و به نسبت والای
نسب لولوی عمان فضل و هنر خلف دودمان استادالبشر عقل حادی عشر نصیر الملة والدین اللطوی
روح الله روحه چون بدستیاری پیر خرد در خلوتکدهٔ خاطر و عشرت سرای ضمیر چراغ بینش افروخته
پذیرفته مصباح عقل فروغ افزای انجمن آشنای گردید دیدهٔ حقیقت بین باز شد طالع ارجمند
چون هلال اقبال بخت بلندان در اهتزاز آمد واخلاص دیرین سعادتمندی کرشمه از مناقب و
مفاخر جلالش در صحیفه دوم در طی وقایع احوال گرامی خدیو زمان بدستیاری خامهٔ دو زبان نگارش
می‌یابد یعنی والد ماجد غفران پناه آن یگانه آفاق رباعی علت غائی ایجاد سخا حاتم بیگ ؛ که سخاو
کرم از دست و دل او زادند ؛ ای عجب دریتیمی که بدر بپرورش ؛ تا با دم صدف گوهر استعداد دهند
سلسله جنبان مطلب و طالب مدعا گردید لهذا صفحه خاطر و صحیفه ضمیر را از سهو و لغو و تقوه پرداخته
و بدل حقیقت گزین این صحایف دولت را که مر گنجینهٔ مفاخر و هم گنجور سعادت و بنام و القاب
شهریار منور و گرامی ساختم امید
چنان است که این دفتر سعادت و مجموعهٔ اقبال بوساطت آن دستور فلک قدر ملک خصال
اول منظور نظر قبول همیون اعلی خلد الله ملکه ابدا و ثانیا شایسته مجلس عالی و تحفه کتابخانه متعالی آن
آصف جم اعتلا گشته عبارات ساده بی تکلفانه‌اش که خالی از آلایش عواطف و آرایش نقش و

نکارست پسندیدهٔ عامهٔ اهل روزکار بل منظور انظار اولوا الابصار کردد و مطلب اصلی از نوشتن این حرف
نامهٔ عالم آرا حق کذاری رتبهٔ غلامی این آستان و شکر انعم بندکان شهریار کامکار کامران است که وسیلهٔ
تحریر وقایع این دولت آصف پناه و مناقب جلیلهٔ دستور مکرم عالیجاه اسم این کمنام ابد الدهر
زبان زد خاص و عام باشد نظم که فردوسی بوصف شهریاران ۞ پر آوازه شده چون نامداران
نکشتی کر نظم خمسه نامی ۞ کی بردی کسی نام نظامی ۞ چون از رشد عقل و بر همت رخصت
یافتم بر کلچینی این باغ شتافتم و کمیت قلم عباسی قدم اندیشه را در میدان سخنوری بجولان در آوردم
شروع در نوشتن حالات زمان دولت ابد مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق
سنه خمس و عشرین و الف است سنین عمر شریفش بچهل و هفت رسیده و هنوز ریعان ایام جوانی
و عنفوان بهار دولت و کامرانی است نمودم و آنچه پرتو شعور بران تافته بود با زیاده و نقصان
بقلم در آوردم و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورتاً باقوال فلان اعتماد نموده ما تکلفات
منشیانه در رشتهٔ تحریر کشیدم و این شکرف نامهٔ نامی و صحیفهٔ کرامی را بتاریخ عالم آرای
عباسی موسوم کردانیده از مغلقات و عبارات مغلق غیر مانوس که ملال انکیز طبایع است
اجتناب لازم دانسته صور خجستهٔ منظر اخبار و شاهدان نیکو سیر آثار را با ساده ترکیبی
آراسته بجلوهٔ ظهور آوردم اما این قاعدهٔ کلیه نیست چه می شاید که کاه کاه عندلیب
سر البستان طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی بر آمده نوای سخن سرای آغاز د و کاه باشد که
طوطی کلک شیرین مقال بشکرستان عبارت آرای رسیده ناطقه اش را لذت کویایی
افزاید مجملاً هر عبارت رطب و یابس که در حین کتابت بر زبان قلم جاری شده بهمان اکتفا نموده
از آن نکذشت و مقید باشعار مناسب نشد و اکر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی
مرقوم شده باشد اکثر نتایج آبای سلیقه و زادهای ابکار طبیعت اند که در اثنای کذارش اخبار
بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامهٔ سخن کذار جریان یافته و هر چند مقصود اصلی از نوشتن
این اوراق احوال خجستهٔ مآل آن حضرت و قضایای ایران است ناکزیرست که برخی از احوال
آبا و اجداد عالی نژاد بتخصیص ذکر ظهور دولت و سلطنت صوری این خاندان خلافت مکان
و شرح جهانکشایی حضرت خاقان سلیمان شان ابو المؤید شاه اسمعیل بهادر خان علیه الرحمة

والرضوان و ایام سلطنت حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و قضایایی که در طی احوال کرامی
آن حضرت از روز ولادت تا عروج بمعارج دولت روی نموده و قضیهٔ ناکزیر ارتحال شاه
جمجاه جنت بارکاه و جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان رضوان بارکاه سلطان محمد شاه
و احوال شاهزادکان و بعضی قضایاء اوزبکیه و رومیه را که جهت میرابا متعلقان لوادی اخبار
بر سبیل اجمال مرقوم قلم وقایع نکار کرداند که سر رشتهٔ سخن بیکدیکر اتصال یافته حکایات که موقوف
علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و در این مسوده نام نامی و اسم سامی کرامی
آنحضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل الهی تعبیر نموده نام نامی والد ماجدش را نواب سکندر شان
و اسم مبارک جد بزرکوارش را شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش
خاقان سلیمان شان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان مهد علیا مذکور میکردد غرض والدهٔ
ماجدهٔ آنحضرت است و مراد از حضرت جهانبانی اسم کرامی نواب سلطان حمزه میرزا است و همت
بران مقصور است که هرکاه طبع اشرف آن حضرت مایل اتمام این نسخهٔ شریفه باشد در هنکام مجال
داستان بداستان بموقف عرض در آورده اکر خلاف واقعی بقید کتابت در آمده باشد بکلک
راستی محو نماید و اکر فرو کذاشتن در بعضی اخبار واقع شده باشد باز یافت آن کرده این
نکاشتهٔ کلک اخلاص را از رقم تحقیق و جائزهٔ تصدیق رسانند و نخست تیمناً و تبرکاً شرح نسب
همایون آنحضرت را که از دودمان نبوت و ولایت منشعب است و خلاصهٔ اطوار پسندیده
و اوصاف حمیده اش را که از سایر سلاطین جهان و خواقین دوران بدان امتیاز دارد
در دیباچهٔ کتاب بر سبیل اجمال نکاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اکرچه طریقهٔ بندکی
و اخلاص جبلی و نمک پروردکی این دودمان کرامت نشان اقتضاء آن میکند که بقاعدهٔ
وصافان سخنوری و مورخان بلاغت کستری اوصاف حمیده و سیر پسندیدهٔ ولی نعمت خود
یکی را صد و صد را هزار نکاشتهٔ کلک بدایع نکار کردانیده در صفحهٔ روزکار یادکار کذارد
اما چون طبع سلیم حقانیت سرشت آن حضرت بامور یکه خالی از حقیقت نفس الامر و آلوده
بتکلفات سخن سرایان بیهوده کو باشد اقبال نمی نماید از آن شیوهٔ ناپسندیده احتراز نموده
عنان کمیت قلم را از تکاپوی عرصهٔ تکلف و عبارت آرای کشیده داشت و آنچه از حلیهٔ صدق

عاری بر صحیفه بیان نگاشت و این همیون مقال را مشتمل بمقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی
در دو مجلد رقم اختتام پذیرد **مقدمه** در ذکر نسب همایون آن حضرت و بیان اسامی سامیه اجداد
عالیمقدار و مقامات عالیه و مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد متمکن و داشته اند و ظهور
دولت این خاندان احوال سعادت منوال پادشاهان صفوی مثال اجداد همایون و شرح ولادت
باسعادت آن حضرت و خلاصه انوار زکیه و مجملی از اوصاف علیه بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله **مقاله**
اول در ذکر پادشاهان احوال کامکار و وقایع زمان دولت آن شهریار عالی تبار و قصه ارتحال
شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان و جلوس همیون بر تخت فیروزبخت
سلطنت ایران **مقاله دوم** در ذکر توجه و استغراق آن حضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام
میراث یافته **مقاله سیم** در اصابت رای و دانشی خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیرست
مقاله چهارم در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام **مقاله پنجم**
در عدل پرایی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلادست **مقاله ششم** در انفاذ امر
و قهاری و ناوش مزاج که از حکمتهای نامتناهی الهی ست **مقاله هفتم** در قاعده هائی که در امور
جهانداری وضع نموده **مقاله هشتم** در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفیها و جمعیت صفتین
مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمت گذاران و دوری جستن از تملکات ذوی الحقوق
که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروتست **مقاله دهم** در تعارف احوال سلاطین
عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک اقالیم سبعه **مقاله یازدهم** در ذکر آثار
خیر و انشا و احداث عمارات عالیه ممالک **مقاله دوازدهم** در بیان معارک و محاربات و فتوحات
ایام دولت همیون اعلی **صحیفه اول** در ذکر احوال خجسته مآل زمان جلوس میمنت مانوس تا حین
تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف بر یکقرن سعادت اقران ست در مجلد دوم ست **صحیفه دوم**
در بیان وقایع باقی احوال دولت همیون تا حین رحلت آن حضرت از دار فانی بسرای جاودانه
خاتمه در ذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چه آنکه در کتب
متقدمین بمطالعه رسیده و چه آنکه در ایام عمر مشاهده شده و ان شاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلد
ثالث بگوید باید چون بمقتضای طبع ارادتمند ملتمس از ارباب بصیرت آنست که در بیک و بلی ان

بدیدهٔ بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری ننموده اگر تناقضی در اخبار بنظر بالغ نظران روزگار در
آید حمل بر تخالف اقوال نموده دیدهٔ عیب بین از آن پوشیده دارند و اگر سهو و خطایی در
نگارشهای قلم وقایع نگار منظور نظر اولوالابصار گردد زبان اعتراض نگشوده به غفلت طبیعت و
سرعت کتابت حمل نمایند داعی چون که منافی حسن اخلاق ست و لپسندیده صاحبان توایست
احتراز لازم دانند **مقاله اول در صحیفه اول ذکر نسب همایون حضرت شاه ظل اللهی و مقامات علیه اجداد عالیمقدار که**
از دودمان رسالت و ولایت منسوب اند بر ضمایر فطنت مآثر اولوالابصار پوشیده نیست که
انتساب این سلسله علیه از اصلاب و ارحام طاهره و اجداد جزبن واحده بحضرت خاتم الانبیا
و علی المرتضی علیهما السلام می پیوندد بدین طریق که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه
طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم الشهیر
بشیخ شاه بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الحق والدین اسحق
بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص
بن فیروزشاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن
محمد بن احمد الاعرابی بن ابا القاسم حمزه بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن الامام الناطق
جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام ابی عبدالله
الحسین بن امیرالمومنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیهم السلام
و علماء انساب و مورخان بلاغت انتساب متفق اند که حضرت خاتم الانبیا و آنحضرت کل کلزار
خلیل و نوباوه بوستان اسمعیل اند علیه و علیه السلام و آبای عظام و اجداد کرام ایشان
تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابوالبشر علیه السلام متفق فیه ست اما اکثر علمای انساب
ضبط نموده در کتب شجرات درج نموده اند برین موجب عدنان بن ادد بن الهمیسع بن نبت
بن حمل بن قیدار بن اسمعیل الدین بن خلیل الرحمن ابراهیم علیهما السلام بن تارخ بن ناحور
بن ساروغ بن ارغنه بن فالغ بن شالخ بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح النبی علیه السلام
بن ملک بن متوشلح بن ادریس النبی علیه السلام بن برد بن قینان بن انوش بن شیث
النبی بن آدم علی نبینا و علیهم السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و ائمه نسب و ارباب اخبار

بن ابا محمد القاسم

وجب در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالیمقدار سید ابرار و امور غریبه و آثار و علامات
عجیبه که از هر یک مشاهده میشده و منور بظهور پرتو انوار حضرت خیر البشر بوده معجزات ساخته و در
فضایل و مناقب شان رسایل پرداخته اند ذره از آن بنابر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان
این فن بذکر مجمل از آنها اقتصار مینماید از عبد الله عباس رضی الله عنه مرویست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم در بیان نسب عالی خویش چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی
و فرمودی کذب النسابون الا فوق عدنان عدنان را دو پسر بود اما نور نبی و ولی علیهما السلام که بحکم
حدیث صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و روشن گردیده بپسر مهتر او معد
انتقال نمود و بقول مصنف روضة الاحباب او را هشت پسر بود از آنجمله حامل نور مظاهر موعوده نزار بود که
کنیت او ابو ربیعه و ابو ایاد است و چون نزار متولد شد پدرش شکر از ظهور آن نور که از ناصیه اش
میدرخشید بمراسم قربانی پرداخته خلایق را از موائد خوان احسانش بهره ور می ساخت و آن نور فیض
پرور از صلب آن والاگهر بجبال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت حنیفا ابراهیم و کیش اسمعیل بطاعت و
عبادت رب جلیل می پرداخت و آن نور عالم آرا از جبهه همایونش در تجلی و رافع ظلام ایام و لیالی
بود حسن صوت بکمال داشت در میانه اعراب حدی شتران باو منسوبست و آن پرتو آفتاب
تمثال در ساحت جلال پسرش الیاس نمایان شد و الیاس موحد و دیندار و پرهیزکار بود در کبر سن الیاس
پدرش که از تولد فرزند یاس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردید و او بزرگ قوم و عشایر
و اشرف اولاد خلیل و سرور اخلاف اسمعیل بود نقل است که هرگاه الیاس طوف خانه
کعبه نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور این حال استعجاب نمودی و پرتو آن نور
در آیینه جمال مدرکه پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد از و از جبهه پسرش خزیمه لایح گردیده عالم
آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید نشان از عارض کنانه جهان افروز گردید و او مکنی بابو النضر
بود نضر پسر او بقریش اشتهار داشت تمامت قبایل قریش از نسل او بیند و پسر او مالک حامل آن انوار
گشت و بعد از و فهر بدین سعادت امتیاز یافت از و بپسرش غالب رسید و از و به لوی انتقال
یافت و از و کعب و از و پسران متعدده کعب بدین شرف از اخوان ممتاز بود
و از و به پسرش کلاب که بزرگ و مطاع بنی قریش بود و از و بصلب قصی انتقال نمود و از اولاد او

عبد مناف

عبد مناف بدین شرف بین الاخوان سعادت امتیاز داشت و خلف صدق او هاشم است که عمرو
العلا نام داشت و بهاشم ملقب گشت و او سرور قریش بود انوار سعادت از جبین مبینش درخشان
و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان بنی هاشم را در میانه قریش شرف و
منزلتی عظیم است و از پسران او عبد المطلب حامل نور مظاهر موعود بود که بعظم شان و رفعت
مکان از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله ریاست و بزرگی او را پذیرفته قدم در دایره
متابعتش نهاده بودند و او شیبه نام داشت و لیکن چنانکه در تواریخ مبسوط مسطورست بعبد
المطلب اشتهار یافت کلید خانه کعبه بدست او در آورده منصب حجابت بر وی قرار گرفت
حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از یمنیت نور احمدی هر دعای که از درگاه رب العزت
جل جلاله مسئلت مینمود بشرف اجابت اقتران می یافت و او را ده پسر بود بقول مؤلف روضة
الصفا و خلاصة الاخبار پسر هشتم او عبد الله پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبد المطلب نذر
کرده بود که چون دهنده نعمت ده پسر باو کرامت نماید یکی از اولاد خود را در راه خدا قربان
کند و چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست بنذر خود وفا کند در میانه فرزندان
قرعه زد قرعه اختیار بنام عبد الله افتاد عبد الله ازین اشارت باثبات رای مستبشر گشته
بتقدیر الهی و رضاء والد عالی نژاد در امر سر در کشته باتفاق پسر روی بقربانگاه مکه آورد قریش
خبردار شده از عقب رفته او را ازین امر مانع آمدند و درین باب از رای کاهنه که در آن عصر از
اقران منفرد بود استطلاع نمودند آن کاهنه ایشان را بسوی فدیه راهنمایی کرده قرار داد که بعدد
اولاد ده شتر فدیه عبد الله داده میان شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله بر آید
ده ده شتر افزاید و قرعه زنند تا وقتیکه قرعه بر شتر افتد عبد المطلب بر همین منوال عمل
نمود و قرعه بنام عبد الله می آمد چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته
قرعه بر شتر افتاد چند مرتبه تکرار یافت تا عبد المطلب را تشفی حاصل شده صد شتر
قربان نمود و ازینجاست که دیه کامله حسب حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام در
نظام حضرت خیر الانام که می فرمودند انا ابن الذبیحین اشاره بعبد الله و اسمعیل است
و چنانچه در کتب تواریخ مسطورست شعشعه نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی

از حبل متین عبدالله در لمعان بود و احبار یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او
نمودند و او هر مرتبه از جود غیبی معاونت یافته حرز اعدا ازو کفایت میشد و از شعشعهٔ ظهور آن نور
بجمع خاتونان قریش شیفتهٔ جمال خورشید مثالش گشته بتزویج او رغبت مینمودند و آن عطیه
نصیب آمنه بنت وهب گردیده شجرهٔ آمالش بثمرهٔ مراد بارور گشت در عام الفیل حضرت خاتم
الانبیا از آن مخدرهٔ کبری بوجود آمده عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت
پس از امور عجیبه و اشارات خفیه و خوارق عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع
و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آن سرور انبیا و والدهٔ محترمه‌اش بسمت ظهور یافت که کتب
قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است بالجمله عبدالله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید
ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینهٔ طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته در ارض
مقدس یثرب مدفون گردید و در سال هفتم آن میلاد با اسعاد آمنه فوت شده عبدالمطلب
متکفل پروردن آن سرور بطحی و یثرب شده و در سال هشتم عبدالمطلب بجوار رحمت
ملک غفور پیوسته کفالت آن دُر یتیم در میانهٔ اعمام بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب
پسر هفتم عبدالمطلب و بعمران موسوم بود و در میانهٔ قبایل قریش شرف و منزلتی عظیم
داشت حضرت خاتم الانبیا در حجر عطوفت و اشفاق آن عم عالیمقدار پرورش می‌یافت و تا سال
دهم بعثت آن حضرت آن سرور در حیوة بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت
تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت رسالت پناه آن سال را بجهة فوت ابوطالب و خدیجه
کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن می‌نامید و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة و المشرکین وصی
حبیب رب العالمین اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که کتب موافقین
و مخالفین بفضایل مناقبش مشحون و از حیز احصا بیرون و بعد از حضرت رسالت اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث
صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول ثقلین توأم است و آن حضرت را باشارهٔ [illegible] با زهره
زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی
دو اختر تابان نبوت و ولایت یعنی آن دو نیرین از دو آسمان طالع گردید و کلام دُرر انتظام
سیدی شباب اهل الجنة در علو شان ایشان نزل است و چون از ذکر اسامی سامیهٔ ایشان و ثنای

هو العزیز
انا عبده الضعیف
عبد العزیز

کرام عالیمقام که برحسب منه اثنی عشر عینا از آن سرچشمهٔ جهان پرا منشعب و بر مثال روح منتسب آسمانی
اولهم علی و اوسطهم علی و آخرهم مهدی ع از ده‌اند مقصد شجرهٔ همایون ثمرهٔ حضرت اعلی شاهی ظل الهی است
لهذا صحیفهٔ بیان را بذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت می‌آراید یا بجد از آن دو گلدستهٔ
گلزار نبوت و امامت و دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسلهٔ انساب علیه شاه موسوی حسب
حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق ایمائی بآن شده بامام همام سابع ائمهٔ اثنی عشر
امام موسی الکاظم علیه السلام پیوسته از آن امام عالیمقام جدا میشود و لهذا زبان بیان از تعداد ائمهٔ کرام
که بمنطوق و الشمس و الضحی اوضح از آفتاب عالمتاب‌اند کشیده بذکر اجداد عالیمقام آنحضرت رطب
اللسان میگردد باتفاق جمهور علمای انساب از اولاد نامدار حضرت کاظم علیه السلام نسب همایون بامام
زادهٔ عالیمقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در سو سفید تبریز مدفون و مرقد شریفش مطاف
مردم آن ولایت است منتهی میگردد و چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور به ابن بزاز در زمان
حیوت حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد علا نژاد آنحضرت که متضمن
حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاست تالیف نموده بصفوة الصفا موسوم
ساخته از ذکر فیروزشاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز سالک آن طریق
گشته بدستیاری قلم زرین رقم صحیفهٔ عالم آرائی را بذکر آنحضرت آرایش میدهد فیروزشاه
زرین کلاه صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان الطریقة فی العالم ابراهیم الادهم
که اعلام ملک‌شان افراخته همواره بغزو و جهاد کفار اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان
و اران و الحدود و از حلیهٔ ایمان عاری و از شرف اسلام بی‌بهره بودند آن سلطان غازی بخت
بشعلهٔ تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را بالکل برانداخت
امیر فیروزشاه را که بحسب جمعیت صوری و معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت
بر ولایت اردبیل و توابع سرور را امیر ساخت و او بوفور مکنت و ثروت و حیول و دواب
و اغنام بمرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجایش نداشت از آنجا بجانب کنار گیلان رفته در
موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در آن ولایت بتلقین مسائل دینی و تبیین معارف
یقینی بر درجهٔ [illegible] و افضالش بر اقاصی و ادانی گشاده بود و چون

امیر فیروز شاه عنان اشهب عظمت بدست قابض اجل سپرد فرزند رشیدش عوض الخواص بر بیت و
سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از الموضع لقریه اسفرنجان از دیه و توابع
اردبیل نهضت نموده با خیل و حشم و اتباع در انجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد
بآیین کرم و مهمان نوازی بین الجمهور مشهور و موصوف گردید و بعد از مدتی که سفره انعام از خیر الفیاض
افضال و اکرام در نوردیده در مهمان سرای عقبی نزول گزید ولد با عدلیش محمد الحافظ قائم مقام
پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالات آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب و مفقود
الخبر گشته منتسبان آن خاندان هرچند شهر بشهر تجسس نمودند کمتر یافتند از وجودش مایوس شده
بتعزیه اش پرداختند بعد از انقضاء هفت سال چون ماه شب چهارده در برج جوز المصحفی
حمایل کرده در خانه پدر ظاهر شد خدم و مریدان آن سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان بودند دیده
بدیدار آن بدر آسمان کرامت روشن ساختند و بوی او کای ایشان بسرور سرور تبدیل گردید و استفسار
وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از جنیه که سالک طریق و سداد بودند مرا بمیانه خود بردند مسلمان
و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشودند و تعلیم شرایع و حفظ قرآن میکردند و در این هفت
سال در میانه آن طبقه بکسب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه اصحاب ارادت مجمع قدوم
میمنت لزومش را مغتنم سعادت دینی و دنیوی دانسته بر مسند هدایت آباء عظام نشاندند و او
نیز بها بستن سینه اجداد عالی نژاد اقتدا نموده کمال ورع و دین داری پیش نهاد همت ساخته و بمراسم
هدایت و ارشاد قوم پرداخت و چون ایام حیوتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین
عن سبیل الرشاد فرزند ارجمندش صلاح الدین رشید رسیده او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور آباء کرام
زیور صلاح افزود و در موضع کلخوران اردبیل توطن گزید و دیده از نذور و هدایاء ارباب اخلاص بتبه بزراعت
راغب بود و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و با کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر سر خط
وافر داشت و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انسانی میکاشت چون هفتاد مرحله از مراحل
زندگانی طی کرد بار هستی به منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش امیر قطب الدین قائم مقام پدر عالیمقام گردیده
سرور و پیشوای آن فرقه قدسی انتظام شد منتسبان این سلسله علیه را در کنف عطوفت و اشفاق
خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مرشدان سبیل رشاد پرداخت زمره اصحاب ارادت

عادل

خدمت آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر ذمه خود لازم دانسته در ایام حیوة
آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده
اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین مخدرات
سراپرده عفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل محفوظ مخفی ساخت آخر روز بجهة تحقیق حال اهل
ضلال از محل اختفا بیرون آمده بود یکی از آن کفره فجره وارد شده زخم منکر بدان سرور زد و او مجروح
نالان بمیان قبیلان افتاد بعد از رفع آن واقعه هایله جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت
و ذات مبارک از آن الم سالم ماندند مدتی بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض
الجودش مزین و غوامض مشکلات انام از تنویر لسان درفشانش مبین بود ادراک زمان ولادت
با سعادت نبیره صفوه نهاد خجسته نژادش صفی الحق والحقیقه والدین اسحق نموده چند سال دیده پدر بزرگوار
کرامتش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال آن امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان
و ارشاد در اکثر حسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینه صفا آیینش مخزون بود
بفرزند دلپسند خود سید صالح سپرده عالم سفلی را وداع کرده روح طایر با گلشن با اوج عالم علوی پرواز
نمود و سید صالح دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح و سداد
مسمی اسم شریفش از صورت حال ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر و زیاده از بدوان
باحوال محتاجان پرداخته حسن اعتقاد خلایق در شان او یوما فیوما متزاید میگردید و هیچ وقت باب
سعادتمندیش از آمد و شد فقرا و محتاجان خالی نبود و حصول از کثرت ارباب سوال ملال نیافتی چون
ندای صدق انتمای کل نفس ذائقة الموت از قضیه ارتحالش خبر داد بتهیه سفر آخرت پرداخته روح شریفش
با ارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیوتش سید جبرئیل الخضرت را در دار الامان
کلخوران مدفون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تقوی و انتباه و زبده سجاده نشینان خدا آگاه
بود در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشته بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل که
مولد و منشاء او بود رحل اقامت انداخته خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس استفاضه
انوار سعادت مینمودند با آنکه ذوق موفقت اهتدا او را از صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار مانع آمده
برسوم مجاهده و ریاضت قیام نموده ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده

داشت و با خلق اندکتر تکلم مینمود و چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات مکرمهٔ اشراف قوم
عفیفه صایمة الدهر قائمة اللیل دولتی نام که رابعهٔ زمان بود بتزویج آن عالی نژاد رغبت نموده و از صلب آن
آن قدوهٔ خداشناسان آگاه دل نطفهٔ پاکیزهٔ سلطان الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقة والدین
اسحق قدس سره در مشیمهٔ آن عفیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پرتو نور آن پیکر خجسته
منظر جنان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید قرینش طالع و
لامع بود ابن بزاز در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین
بوده آن مقدار آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت الحمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات
کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد بالجمله چون آن
نیر عالم افروز از افق سعادت و مطلع دولت طالع گردیده شش درجه از درجات زندگانی
طی کرد والد ماجدش ندای والله یدعوا الی دار السلام را لبیک اجابت گفته در روضات
جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق مدفن مبارک
آن حضرت محل فیض و رحمت و حرم روضه‌اش قطعه‌ای از جنت است معمار همت والا حضرت اعلی
شاهی ظل الهی عمارت سابق را که در نظر همتش محقر مینمود برداشته گنبد عالی در نهایت تکلف و
زیبائی احداث فرموده اند و فرزند خلف آن حضرت سلطان سریر هدایت صفی الاصفیا و برهان
الاولیا شیخ صفی الملة والدین است قدس سره که مقامات عالیه و اوصاف متعالیه‌اش از
حیز تعداد بیرون و مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت قادر چون است بعد از ارتحال
والد بزرگوار والدهٔ محترمه‌اش متکفل پروردن آن فیض پرور الهی شد و از اوان طفولیت
انوار کرامت بزدانه در ناصیه فیوضات اتمامی از ناصیهٔ همایونش لامع و درخشان بود و همیشه
امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی مثل هذا مشاهده مینمود و بوالده‌اش عرض نموده و او
او را بمراتب بلند و درجات ارجمند مژده می داد و مدتی بکتاب فضایل و کمالات صوری
پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی بر وی غلبه کرده قدم در وادی
مجاهده و ریاضت نهاد و چون میدانست که عروج بمعارج کمال بی ارشاد مرشد صاحب حال
میسر نیست گاه در مزار شیخ فرخ اردبیلی و گاه در مرقد شیخ ابو سعید که این هر دو بزرگوار از

مریدان

مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادت مشغول میشد و گاهی در سر قبر عارف ربانی
شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر می برد و طالب مرشد کامل بود آوازهٔ علو حال و سمو درجات
افضال شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده محرک طلب داعیهٔ توجه او را بجانب [illegible] شیراز
در حرکت آورد صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهر در
شیراز داشت که در آنجا عفیفه از بنات اشراف بحبالهٔ خود در آورده بآن تقریب در شیراز
مانده بود شیخ بهانهٔ ملاقات برادر از مادر مهربان اجازهٔ سفر حاصل کرده روانهٔ مقصد شد در
راه هر جا بمردان خدا آگاه و درویشان اهل الله میرسید بصحبت ایشان شتافته از هر گوشه توشه
بر میداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از دنیا رحلت کرده بود مشایخ آن دیار را
ملاقات کرده در فیضی که میخواست بر رویش نگشود در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علما
صاحب حال بود رسیده مذاکره تعبیر نموده از لذت در خدمت او بوده اجازهٔ درس
تعبیر یافت با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد
چون درویشان آن ولایت و سعادت کیشان صاحب هدایت مرتبهٔ آن حضرت را در
طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر عبدالله که از زمرهٔ سادات و قدوهٔ ارباب
حال بود راهنما گشتند و چون بخدمت او رسید الحق ذاتی دید جامع صفات و کمال و آینهٔ مشاهده
گرد مظهر انوار جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را بر وی عرض کرد لحظهٔ بخود فرو شده سر
بر آورده گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مشاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده از غایت
دیدهٔ بصیرت ما بران شاقه معاملهٔ بزرگ که ترا در پیش است درین بازار سر انجام نمی یابد و امروز که
رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون کرد و بجز عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی
که در گیلان قریب بولایت سما در لب دریا خلوتی دارد و حلیهٔ جمال شیخ زاهد را با او وصف کرد
و آن حضرت مشایخ فارس را وداع کرده از مواطن صافیهٔ ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرده مهر
مادر سر اسباب تجمل و تمول بر وی عرض کرد آن حضرت از نظر قبول بر آنها نینداخته و پای طلب بر شاه راه مقصود
نهاده در ضمان امان ملک شان مدار الارشاد اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم
باطن دریافته روی بمریدان آورده گفت که از پی سران بدیر حق جوی جوانی در اردبیل عزم ملاقات

ما دارد که از وی تا حضرت رب الموت یک حجاب بیش نمانده القصه شیخ صفی الدین از جا و مقام شیخ
زاهد برسید متوجه الصوب شد و بخانقاه کرامت نشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شد ماه
صیام بود و عادت شیخ زاهد آن بود که چون ماه مبارک رمضان نو شدی بحجره سرای خود تشریف
برده لیلاً و نهاراً بالطاعت و عبادت مشغول بودی و افطار با عیال کرده تا عید فطر با هیچ فرد مریدان
ملاقات نفرمودی در آن روز که شیخ صفی الدین بدان مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص
بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از خیل طلبان روزگار مهمانی رسیده در صومعه نماز میگذارد بعد از
فراغ اورا نزد من آر خادم آن سالک راه حق را آورده بملاقات شیخ فایز گردید و شیخ
اورا صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات سنیه مژده داد شیخ صفی الدین جمیع
صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافته دست انابت در دامنش آویخت
و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین را که بتزکیه نفس و ریاضت
بجائی رسیده بود که هر هفته یکنوبت افطار کردی و بنصایح شیخ زاهد بروز افطار یافته بالآخره
شیخ آن عادت را نیز از مزاج شریفش زایل ساخته بافطار یومی دستوری داد اما بیک لقمه
برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانی مطلق نخوردی خوارق
عادات و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار منقولست و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات
امینی هروی بتفصیل مذکور بالجمله آن ذات کامل الصفات پیوسته بمشاهدات عالم ارواح
و اشباح دیده بصیرت میگشود و در رویای صادقه میدید از جمله شبی در خواب دید که شمشیری
در میان کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمی دارد آفتابی از فرق همایونش طالع
میگردد که عالم را روشنی می بخشد این خواب را بشیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن
سوال کرده شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر تعبیر فرمود که آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و
خروج پادشاه قاهریست از صلب تو که عنقریب شعشعهٔ اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان
تافته از شعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد القصه آنحضرت را
در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم روی داده انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطن درخشیدن آغاز
نهاد و شیخ زاهد آنحضرت را بمصاهرت خویش پیوند داده صبیه قدسیه خود فاطمه نام

کداز

کداز زهرهٔ زهرا فیض یاب بود با او در عقد ازدواج کشید هرچند شیخ زاهد در حین حیوة اورا باجازت
ارشاد و سجاده نشینی اشارت مینمود قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال امر هدایت و ولایت عهد را
بآنحضرت تفویض نموده قامت قابلیت اورا باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض
بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف صدق
آنحضرت و صاحب حالست چرا اورا بدولت اجازت ارشاد سرافراز نمیگردانند و شیخ صفی الدین را
بدین مسند عالی می نشانند شیخ جهة رفع شبهه و تشفی و تسلیه مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت
خلوت پسرم کجاست گفتند در حریم خانقاه فرمود که خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ
تا آنجا نیم فرسخست گفت هر دو را آواز دهیم تا شما رتبه و مقام هر یک را بدانید سه مرتبه پسر خود را
باواز بلند خواند جواب نداد چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک یا شیخی و مرشدی
و قدم بوثاق نهاد شیخ فرمود که صفی کجا بودی گفت در خلوت بودم که ندای شوق افزای شیخ
شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده گفت که آنچه نظر من بر آنست الله سبحانه و تعالی بصفی داده است
نه بجمال الدین و من در امانت خدا خیانت ننموده بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سیاه رود گیلان
در شهور سنه سبعمائه بعالم عقبی شتافته در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین
نسبت ارادت و خرقه و ارشاد از و یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری
و او بهفت واسطه از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم
امام مفترض الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام الحاصل بموجب وصیت شیخ زاهد آن
حضرت بر مسند هدایت و ارشاد متمکن شده خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قدیم طریقت
و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آنحضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم
گردید و در اواخر ایام حیوة آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مرضی طاری گشته مدتی
در عالم تصوف آن درد را از امراض مختلفه دینی دانسته بآن خورسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در حین مرض هرگاه از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی بموضعی که محل مرقد
منور مطهر آنحضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و حلیله جلیله اش تنزل آوردی و باز در شدت الم
گفتی مرا آنجا نه من برید خدمه آنحضرت میگفتند که شما در خلوتخانه خود بید بمیر بود که خانهٔ اصلی من آنست

اورا

و شیخ را بانجا می بردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت در حین ارتحال مریدان خاندان قدس نشان
صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهر و طریقه مشایخ و بذل سفره و انعام و
اکرام فقرا وصیت فرموده و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که مسند نشینی و ارشاد عباد مفوض
نمودیم صدر الدین ست و بموعظه و نصایح می پرداخت تا آنکه زبان معجز بیان که ترجمان ملهم غیبی بود از
تکلم باز مانده آخر کلامش بدین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم
شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و سبعمائه از دست ساقی اجل شراب ممات نوشید و چشم از مشاهده
آشوبخانه عالم کون در پوشید و جثه جلیله اش بدعا و خواهش کرده از درگاه حی قدیم نموده بعد از هجده روز
با حضرت پیوسته بریاض جنان خرامید انا لله و انا الیه راجعون المؤمنون لا یموتون بل ینقلون
شعر هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل ؛ نامی ست حرف مرگ بدین قوم بر زبان ؛ ذوق فنا نیافته
ورنه در نظر ؛ رنگین تر از بهار بود جلوه خزان ؛ در فتوحات امینی مذکورست که سید جمال الدین
اصفهانی بموجب وصیت آنحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین موسی در آن وقت در بلده
سلطانیه بود منتسبان سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف که محاذی حضرت
شیخ بود و الکنون مطاف طوایف انام ست دفن کردند سلطان صدر الدین موسی بدری بود از آسمان
سروری طالع و خورشیدی از سپهر نیک اختری لامع از اوان صبی و آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی
از ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا ریاض ولایت و
ارشاد را سروری بود سرافراز و بعلو نسب و بموجب ابن الاعاظم و الاعالی منفرد و ممتاز چه از جانب پدر
والا گهر بطنا بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادر نیک اختر در صدف ولایت و ارشاد و با چند
هفتمین پشتی جانشین مسند هدایت و زهادت و سداد در فتوحات عینی مسطورست که روزی که بانه
صبیه مخدره شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد
برخاسته نسبت بشخص غایب رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورده حاضران مجلس از سر آن معنی سوال کردند
شیخ فرمود که اولاد صفی الدین را که از ابنای من باشند بمن نمودند در آن میان صاحب سعادتی بنظر
در آوردم که قایم مقام من و صفی خواهد بود علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون
ماه طلعت آن عالیمنزلت از افق ولادت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب

ارادت

ارادت و اصحاب رشد را خبر داد که این جوهر گرامی آن فرزند سعادت پیوندست که شیخ زاهد در مجلس عقد
تعظیم او قیام نمود و آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده در
علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مؤلف کتاب
نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصة الاوتاد و الارشاد قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در عرصه
جهان بعد از ائمه طاهرین بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده که آن عارف ربانی نسبت
ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت در حین ارتحال والد خجسته
نژاد مسند نشین نقود ارشاد گشته بعد از وقوع بدر سعادت ثمر از بروج سلطانیه عود نموده منتسبان آن سلسله
علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده بساط تعزیه در نوشتند و مسترشدان
طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت آن حضرت را بر مسند ارشاد بموجب
وصیت حضرت شیخ نشانده حلقه ارادتش در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند باب سعادت
مآبش مرجع صنادید ملوک و اشراف گردید امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم بآن گنجور خزاین ورع و رشاد
بود و روز بروز بر معارج عزت و سروری برتری یافته بمعمار همت والانهمتش عمارت حظیره مقدسه
متبرکه را الکنون مطاف طوایف انام ست طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا
و دار الحفاظ و متعلقات آنرا از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و نزهت ترتیب داده
حافظان خوش الحان تعیین فرموده از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض و رحمت لیلا و نهارا
از تلاوت کلام رب العزت خالی نیست نظم در آن مرقد پاک میمون سرشت ؛ فکنده بنایی
چو قصر بهشت ؛ همایون مقابر فیض اثر ؛ مه و مهر خشتی از آن بارگاه ؛ سر قبه بر چرخ افراشته ؛ چو گردن
زگوهر نشان داشته ؛ شب و روز حفاظ آن آستان ؛ بتسبیح و تهلیل چون قدسیان ؛ و چون
اوقات حیوة آن فلک سیر سمات در راه خداجوئی و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمندش
سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیه عرفان آراسته
بود قایم مقام آن ستوده صفات گشت و جسد مطهر والد المرحوم اولیائی تحت قبابی
در زیر قبه عرش اساس حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته آن مکان شریف را شرافت افزود
سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و تزکیه نفس و تصفیه باطن بر حسب الولد الحر یقتدی بآبائه

الوا اقتدا بروش آبای عظام وطریق ونسق مشایخ کرام نموده واقف رموز ربانی وکاشف دقایق سبحانی
بود بعد از وا فرزند رشید او بر مسند هدایت وارشاد وانوار طلعت همایون از آن اسرهٔ صوفیان صافیه
خاندان قدس نشان صفویه از خلاصت آن صافی سریرت استفاضهٔ انوار فیض وموهبت مینمودند وخوارق
عادت از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی ومثالی با امیر
کبیر صاحبقران امیر کبیر امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاده یکمرتبه در وقتیکه از جیحون بعزم یورش ممالک ایران
عبور مینمود تازیانه اش در آب افتاد درویش ژنده پوش بنظرش درآمد که تازیانه از آب درآورده
بدستش داد امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده از احوال آن شخص پرسید آن درویش گفت موطنم اردبیل ومحل ظهورم
دزفول ومدفنم قدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نموده ودر
سالیکه امیر تیمور از بغداد بخوزستان لشکر کشید در سر پل رود خانه دزفول درویش نمد پوش خرقه
سیاه در دوش بر و ظاهر شده گفت من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدستت دادم
و وعده ملاقات یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده
جمع کثیر از اسارای روم همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسید اوصاف بزرگواری شیخ صفی
الدین وارتفاع درجات وارتقاء مراتب ومقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد
مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم زیارت وطواف تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف
نموده او را از حال سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات روی بخلوتسرای شیخ آورد شیخ
بر سجادهٔ عبادت نشسته بذکر مدام الهی مشغول بود بعد از رسیدن بخلوتخانه هرچند خادمان از آمدن
پادشاه خبر دادند التفات بدان نمی نمود از اوراد و تذکاری که داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق
شیخ در آمده سلام کرد بعد از اتمام شیخ بجواب التفات نموده بتکلیف جلوس کرد وابواب
خزاین مواعظ ونصایح گشوده گوش هوش او را بآن درر آبدار وحسن خلق وملاطفت با خلق الله گرانبار
گردانید امیر تیمور سه چیز با خود مقرر ساخته بود که اگر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند
دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد و هر سه موافق قرار داد خاطرش بظهور آمد لهذا
دست ارادت بحضرت شیخ داده استدعای خواهش نمود که هرچه آرزو نماید پادشاهان عالم
فقر ومعنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش وچه احتیاج وخوف ریزهای دنیای دون را
در رستهٔ بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی وطبع نظیفش

ازتعلقات

از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود طلب مبارک هیچ حاجتی نکرد بعد از مبالغه والحاح پادشاه طلباً لمرضاة الله
اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور انگشت قبول بر دیده نهاده باطلاق مجموع اسیران
حکم کرد و در کوه اردبیل واتخذود قری ومزارع مرغوب از مال حلال خود خریده وقف حظیرهٔ متبرکه نموده
آن مکان شریف را ثبت ومبنی گردانید وخراج آن ولایت را بدان سلسلهٔ علیه مسلم داشت واز آن تاریخ
اعقاب واخلاف آن اسرا که فی الحقیقه آزاد کردهای این دودمان مقدس اند در سلک مریدان و
صوفیان صافی نهاد این سلسلهٔ کرامت نشان منسلک اند بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را
با حضرت سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات افتاد ومقدمات مذکوره از او بظهور آمده اما
اصح اینست که سلطان خواجه علی بود اگرچه این روایت در کتب تواریخ وحالات منظوم ومنثور
این سلسله بنظر ذرهٔ احقر رسیده از غایت شهرت وتواتر افواه والسنه بتحریر آن پرداخت وطومار
وقفیه نیز بخط قدیم که موشح بآل تمغای مغولی وعلامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعهٔ اندخود بدست
غازیان در آمده بود بنظر اشرف حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آمد بمقامات علیه وظهور
کرامات حضرت سلطان خواجه علی وبعضی از آن مقدمات در صحیفهٔ مذکور مسطور بود
بالجمله آن سالک مسالک خداجوئی که در هیچ وقت از طواف کعبهٔ مقدس معنوی وزبان
حالش از تنزیه وتذکار حق خالی نبود بنابر قواعد شریعت آن حضرت را شوق دریافت کعبهٔ مقصود
در حرکت آورده مسند ارشاد و خدمت روضهٔ مقدس جنت نهاد را بثمرة الفؤاد دوحهٔ سیادت و
ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده با جمعی از اهل حق وارباب یقین بر حسب ومن یعظم
شعائر الله متوجه حج بیت الله گردید لبیک اللهم لبیک گویان و راه صدق پویان قدم بآن
وادی ایمن نهاد فرزند سعادتمندش تاب مفارقت پدر ستوده سیر نیاورده ذوق طواف
رکن ومقام بر آن افزوده او نیز متعاقب عزیمت سفر حجاز کرد وقدم سعی در وادی
طلب نهاده منازل ومراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبهٔ آمال یعنی شرف پای بوس والد
ملک خصال مشرف گردید پدر و پسر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس
شریف شتافتند ودر آن مقام ملک احترام بزیارت ارواح انبیا وطواف مسجد اقصی
فایز گردیدند ودر آن مکان متبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف

گشته تهیهٔ اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام مهام ارشاد را بکف کفایت فرزند کامکار خود نهاده زلال
آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیوة را بخازنان عالم قدس سپرد و پسر نیک اختر بلوازم تجهیز و تکفین
پدر پرداخته آن جسد مطهر را در ان ارض مقدس مدفون ساخت و با زمرهٔ مریدان و رفیقان از ان
سفر میمنت اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سرسبزی آغاز نهاد و متبسمان
خاندان صفوی دیده بدیدار فرخنده اثارش روشن ساخته زبان حال شان بدین مقال گویا گشت

مثنوی اگر رفت آن سرو از جویبار ✿ تو باش بگیتی ز وی یادگار ✿ دل دوستان از تخت شاد باد
بنای خرد از تو آباد باد سلطان شیخ ابراهیم در میانه اجداد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشیخ شاه
اشتهار دارد و بمضمون صدق مشحون و اتبعت ملة آبائی ابراهیم بدستور آبا و اجداد خود
بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت
مینمود و خلفا و داعیان باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش
مرجع اقاصی و ادانی گشت خلایق تراب عتبه علیه اش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار دانسته از ازدحام
ارباب ارادت طایفان حریم عزتش با در حضور اقدس مجال بار نبود و شان معنی نشانش
روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایت را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف
محال مینمود و از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره ور میگشتند
مطبخ معموره اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر بود و بخشش و احسان از آبا و اجداد برتر اطوار
حمیده اش شاهانه و شمایل پسندیده اش پادشاهانه بود از انجا که شیوهٔ گردون دون است
ذات همایونش را بامراض مختلفه رهمون گشته زمانه بساط نشاط و خرمی از ان سلسله درچید و عرض
مرض متمادی گردیده آفتاب عمرش بپایه زوال اقبال یافته امیدی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته
دیده از بود و زیان حیوة و ممات در پوشیده متاع ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت
و ارباب اخلاص و منسوبان آن سلسله علیه گردون مناص را جمع آورده ایشان را از واقعه ناگزیر کوکبهٔ ان
کبر منی و خفا و برنا و پیر بست آگاه گردانیده بعد از موعظه و پند و وصایا ارجمند ایشان را باطاعت
و انقیاد فرزند مبجل و مانند شیر سلطان جنید ترغیب فرموده ولیعهد و جانشین خود گردانید
و سفارشات بلیغ درباره او کرد هذا ما عهدنا الیکم و العهد فی الدین اعلیکم بعد از تقدیم و جب

تاریخ فوتش را در تاریخ جهان آرا
سنه احدی و خمسین و ثمانمائه
نوشته اند ع

روح شریفش که از مخوف رب الوفات بود وحضرت سلطان جنید بمراسم تکفین و تجهیز قیام نموده
در جوار آبا عظام مدفون ساخت سلطان جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسرو گردن فراز بدری از
آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردید چون
بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردید خلایق را بعلم و ارشاد دودمان پناه که مخبر از داعیه
سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبه
علیه اش آورده رکن اعظم ارشادش که تعلیم ارباب ارادت بغزو و جهاد کفار نابکار بود روز بروز اسباب
حشمتش می افزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیاده تر میگشت میرزا جهانشاه ترکمان که
پادشاه زمان و فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود خشمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب
حشمت و مکنت سلطان جنید را اشنوده با آنحضرت بد ظنه گردیده و از زوال دولت ملک
خود ترسیده از بیم بنای محاربه با آنحضرت لایق نمیدانست مگر را کسان بخدمت آنحضرت
فرستاده یکجانبه و صریح خاطرنشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف که رای انورش اقتضا کند نهضت
گزیند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آن طرف نموده از اهوا خواهان
دودمان صفویه و صوفیان صافیه فئه کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه لوای سعادت
انتمایش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در حسن کیف نزول اجلال نموده در ان وقت والی الغف ولایت
دیار بکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیک آق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود و میانه ایشان ابواب
مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد و شد مسدود بود از قدوم ورود موکب مسعود سلطان جنید
اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بالقدوم اعزاز و احترام استقبال کرد امرا و اعیان صوفیه
را هر یک مقامی مناسب تعیین نموده بمقدم گرامی او را از امارت دولت و اقبال دانسته قرابت
موانست و اتحاد تمام روی نمود و بالآخره خصوصیت و دوستی بمصاهرت و یکی تا انجامید همشیره
اعیانیه خود خدیجه بیگم را با آن حضرت در عقد ازدواج در آورده بدین وصلت کوس دولت
خود را بلند آوازه ساخت و سلطان جنید مدتها در ان دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان
از خاطر خطیرش سر زد و از امیر حسن بیک دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد
از فر قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید و دیده

نظاره کیان از مطالع جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت و دیگر باره نائره جهد و جد که در کانون
درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمیکه داشت از وصلت و ارتباط امیر حسن بیک تزاید
گشت و در کار سلطان جنید فکرهای بی‌حاصل مینمود تا آنکه آن حضرت از کید و غدر او آگاه گشته
قاصدان صوب شیر للطلب ارباب و ارادت فرستاد و بجبال سلطنت لوای دولت افراخته
و ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با موازی ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شیروان
در حرکت آمده در فتوحات امینی مذکور است بداعیه محاربه شیروانشاه و تسخیر ملک شیروان روان
آن صوب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شیروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران گوگر
مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشکر رزم آزمای جمع آورده
بمقابله و مقاتله او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته منتظر جنگ و پیکار گردید
و از آنطرف غزاة صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند در موکب
همایون شیر صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سر فرشتی آغاز نهاده
عقابان تیر بر مقصد جان یکدیگر در پرواز آمدند غازیان جان نثار دفع شر آن اشرار اگر
فی الحقیقه دفع صایل بود واجب شمرده بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند و سلطان جنید
در آن معرکه بر کینه نفس شر لعینه مباشر حرب گشته نظم برآیین سلطان دلدل سوار بهر حمله از جیم
آن خاکسار ، زالماس گون شعله تابناک ، فکندی گروهی بدین تیره خاک ، چون شهادت
آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروانشاه آن حضرت را کالحلقه بالبدر
در میان گرفته موکب جهان نوردش را از پای در آوردند و آنحضرت در عین کارزار از
دست ساقی حادثه شربت شهادت نوشیدند از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات در معرکه
استوار داشته از خون شهادت سرخ رو گشتند و برخی حدیث الفرار مما لا یطاق بر خوانده
راه هزیمت پیمودند در فتوحات عینی آورده اند که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن
سلطان سریر هدایت را بدار الارشاد آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر
معلوم گشته و از خدام آستانه مقدسه استماع نموده آنست که جمعی از مردم طبرسران که مدام
هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر آنحضرت را از جنگگاه بیرون برده در قریه قوریال

از اعمال قبه قلهان در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط
انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایتست و مؤلف حبیب السیر مدفن شریف
آنحضرت را تصریح کرده چه می‌شاید که بنابر مصلحت وقت و بیم اضداد در کتمان آن کوشیده
مدفن آنحضرت را در آنوقت مخفی داشته باشند و انکشاف آن بین الجمهور در پرده خفا
مستور مانده باشد القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند ارجمندش سلطان سریر ولایت
و مسندنشین بارگاه هدایت سلطان حیدر روح الله روحه اسلافه طول الله عمر اخلافه که همشیره
زاده امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قائم مقام پدر عالیجاه گردید بتاریخ شهادت سلطان جنید را
در تاریخ جهان آرا در یکی از سنین ثمان و ستین و ثمانمائه نوشته اند سلطان حیدر آفتابی بود افتاب
از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوه رضیه اش احیای
سنن آبا و اجداد مکنون خاطر شریفش فرمانروائی بلاد و عباد و بادشاه مرحوم حسن بادشاه که بهروی
اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده بر مسند فرمانروائی تمکن داشت با آن مهر سپهر
ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی درآمده خواست که سلسله پیوند خود را با این دودمان
تازه استحکام دهد صبیه جلیله خود حلیمه بیگی آغا مشهور بعلمشاه بیگم را بحباله نکاح او در
آورد و آن زهره برج عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانید و آن حضرت بیشتر
از پیشتر بمعارج دولت و سروری صعود نموده علی الدوام عتبه علیه اش محل اجتماع خواص و
عوام بود از رویای صادقه شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مأمور گردانیدند که
تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریست از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را
بآن افسر پایدار بیاراید اقبال سلطان حیدر از مشاهده این خواب کلاه شاهانه بر تارک سر افکنده طاقیه
ترکمانی را که رسم آن زمان بود بتاج دوازده ترک حیدری تبدیل نموده اتباع کرامش اقتدا
بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز یافتند و
آن المقصد علی الشأن بقول الناس اشتهار یافت بالجمله آن حضرت را روز بروز اسباب حشمت و
مکنت زیاده تر میگشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر از پیشتر و عموم
خلایق از موائد انعام و افضالش بهره ور تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطناً

بدستور مشایخ واهل الله سالک طریق ارشاد ودین پروری وظاهرا بآیین سلاطین مسند آرای سروری
بود واگر حسن بیگ پادشاه در کل مواد باطن زمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق و داد سلوک
نموده اصلا بامری که مکروه خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمیداد چون ایامی لیل و
کامرانی گذرانید نهال اقبالش طوبی مثال باوج کمال افراخت وامیر حسن بیگ بنوعیکه مولانا ابوبکر
طهرانی مؤلف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نموده سلطان
خلیل پسرش وبعد از وی سلطان یعقوب بر مسند فرمانروایی برآمدند سلطانحیدر را که احراز
مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود وسلوک سلطان یعقوب را که پسر خال آنحضرت بود بروفق
دلخواه مشاهده نمینمود با امراء صوفیه وهواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش بیورش
جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری وسالک طریق جهل وضلال بودند وغزای
کفره چرکس قرار یافته قاصدان قمرسیر باجتماع صوفیان صافی نهاد وملازمان نیکو سیرت پاک
اعتقاد فرستاد مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج برامین سرادقات عزت وجلالش جمع گشته
خلقی انبوه با اسلحه ویراق حاضر آمدند وآنحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته از ازدحام خیول وآوازه
عبور آن لشکر صفدر تزلزل در بنیان ثبات وقرار شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته تصور آنکه سلطان
حیدر طالب خون پدر وقاصد ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث والبغض
یتوارث با آن حضرت در مقام کید ونفاق درآمد وچون اعتماد دولت با آن لشکر خونخوار از حیز قدرت
و قوتش بیرون بود قاصدان صبا رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه بود
فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطانحیدر بظاهر اغلب غزای چرکس نموده اما ممکن که چون بحدود دربند
وطبرسران رسد عطف عنان بجانب شیروان نموده لوای ملک ستانی افرازد والیوم مملکت در تحت تصرف
ندارد لشکر قوی جمع آورده ساحت اینولایت تاب شکوه اقبالش نمی آرد هرگاه مالک مملکتی چنین گردد
بدین مجمو ولایت قناعت نموده ابواب ملک ستانی بر روی آرزو گشاده برخواهد گشت سلطان
یعقوب که با آن مهر سپهر سروری در مقام غدر ونفاق بود وقطع صله رحم جایز داشته تخم بدی وبدنامی دنیا وخذلان
آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش کاشته سلیمان بیچن اغلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود
ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاد وشیروانشاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود

شماخی

شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان وترکمان دست داده سلطانحیدر با غازیان غزا پیشه جلادت اثر
از راه تنگی که شمال رویه شیروان است بآن بلاد درآمده عبور لشکر ظفراثر بپای قلعه دربند اتفاق افتاد و آن
شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور وقلعه‌اش حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت
واستحکام موصوف وبر السنه وافواه مذکور هر برجی باوج فلک برابر وپاسبانش با ساکنان ملاء اعلی همزبان
وهمراهانی آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض بجاده اجتناب دراز کردند کوتوال آن فرقه ضلال از بیم
همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان بتسخیر آن شهر وقلعه مامور گشته ارباب جلادت روی همت
بتسخیر حصار آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند فتح وتسخیر عنقریب میسر
بود که از هواخواهان دودمان حیدری قرابری قاچار که برسالت نزد لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر
ترکمان از آب کر گذشته وشیروانشاه با عساکر شیروان بآن فوج ملحق گردیده داعیه محاربه لشکر منصور دارند متعاقب
بگذر که جز ورود آن گروه شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور بالضروره از پای قلعه برخاسته آماده
پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه در حدود طبرسران در تبت نام موضعی از مواضع آن دیار دو لشکر خونخوار بیکدیگر
رسیده از جانبین بتهیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که
خرمن بسیاری از دوست ودشمن سوخته گردید نظم دران دشت پرمحنت هولناک ⁂ ز بس ریخت
خون دو لشکر بخاک ⁂ دم تیغ چون شعله آتش فشان ⁂ سنانها ز زخم یلان خونچکان ⁂ از طرفین طبقه
صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از شعله سیف وسنان نمی تافتند واز آن طرف لشکر شیروان وترکمان
در دفع آن حادثه بجان کوشیده فدایی وار بتقلیع وقمع شتافتند محمل حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر
وقوع یافته در اثناء گیرودار سلیمان بیچن اغلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقاتله آن سلطان نامور درآمده قصد آن
سرور کرد سلطانحیدر بنفس نفیس مبادرت بجواب آن بداختر کرده بنوک سنان آن بدگوهر را از پشت
تکاور بر زمین انداخته با خاک تیره برابر کرده او را بشناخت کرم جبلی اقتضا آن کرد که از خون او درگذرد
لاجرم بهمان قدر اکتفا نموده از قتل او درگذشت واو بار دیگر سوار گردید ملازمان رکاب اقدس از سبب آن
عطوفت وجان بخشی سوال نمودند آن حضرت فرمود که هنوز اجل او نرسیده وآفتاب عمرش هنوز درخشان است
وآفتاب عمر من بحد زوال رسیده درینمعرکه شربت شهادت خواهم نوشید وقسمت روز ازل وتقدیر
لم یزل را چاره وتدبیر نیست القصه چون هنوز طلوع آفتاب این دودمان را میعاد نبود در اثنای جنگ وجدال

خبری جان گداز از شقت قصه جبه بر مقتل آن شهسوار عرصه وغا رسیده کار کرآمد و از وقوع این حادثه
غازیان را دست از کار و روزگار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که بذروه اعلا افراخته
شده بود بحضیض مذلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت نشان در
رکاب اقدس آن بلند آستان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات نوشیده
بجوار ذو المفاخر تا خاک خفته‌اند در فتوحات امینی آورده اند که حقیقت این اخبار را بنوده
خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک لله ذوالقدر آقا و جمعی دیگر که در آن جنگگاه حاضر بودند
استماع نموده و از قول ایشان نوشته که محل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آنحضرت
اولاد خیر البریه را در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان شان بجهت تادیب شیخشاه
کاجب شیروان نهضت نمودند و بیست و دو سال از وقوع شهادت سلطان حیدر گذشته بود
آن نعش مطهر را از آن مکان بیرون آورده بدار الارشاد اردبیل نقل نمودند در جنب مراقد
متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در شهور ثلث و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه
و علی جمیع المحبین و المجاهدین فی سبیل الارشاد و از آن سرو بوستان فتوت بقول مؤلف
حبیب السیر و تاریخ جهان آرا سه شهزاده نیک اختر از بطن مهد علیا صبیه حسن پادشاه در وجود
آمده بودند که هر یک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده
سلطانعلی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه اشتهار دارد اسمعیل میرزا سید ابراهیم میرزا و بقول
حسن بیک مورخ مؤلف کتاب حسن التواریخ سید محمود میرزا سید سلیمان میرزا سید حسن میرزا
سید داود میرزا نیز برادران حضرت خاقان سلیمان شان اند و او سید ابراهیم را نام برده
و قید نموده که در سفر گیلان این برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بودند و مآل حال هر یک را
نوشته و آنچه بر ذره حقیر معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالیکه اولاد عظام سلطان
حیدر را بقلعه اصطخر شیراز برده بودند فوت شده در اوجان شیراز مدفون گردید و اکنون میرزا
سلطان سید احمد صفوی منتهی است سید سلیمان میرزا در سالیکه خاقان سلیمان شان بخراسان
نهضت نموده بودند بتبریز رفته آغاز فتنه کرد و جمعی بیدولتان بگرد او جمع آمده ارا جیف که
از خراسان می آمد باور او جمعیت نمودند و اهل تبریز با صوفیان جان نثار اتفاق نموده در میان

شهرها و بلاد محاربه کرده آن هجوم رجوم را از یکدیگر پاشیده او را بقتل آوردند و مآل حال ایشان دیگر سوای سلطانعلی
پادشاه معلوم نشود اوراق نشد القصه سلطان یعقوب اغلی بعد از مشاهده این فتح و ظفر به تبریز معاودت
نموده سلطان یعقوب توهمیکه از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت زایل گردید ذکر احوال
سعادت منوال سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر
چون صوفیان سعادت نشان اینجا نیز آن که کشورگشایان ممالک ارادت و اخلاص اند چون نسبت
اولاد عالیشان آن سلطان پادشاه دین و داد استماع نمودند طریق ارادت را بقدوم اخلاص
پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطان علی پادشاه که
بجهت سن و سال شایسته سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت نمودند
و اسباب حرب و لشکرکشی آماده می ساختند ارباب غمز و سعایت سلطان یعقوب را خبر
دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقام پدر بسعادت تمکین دارد و آمد و شد طبقه صوفیه
انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن مسلک
حق قرابت و خویش و آزرم همشیره معظمه اش حلیمه بیگم که والده محترمه شهزادگان عالیمرتبت و موسوم
بعلمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه را با گروه انبوه از آنکه بار دبیل فرستاد که آن دراری بحر
کامکاری را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده محبوس کند منصوربیک پرناک حاکم آن دیار سپارند که
در آن قلعه روزگار گذرانند و من بعد دست ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفتراک دولت ایشان
نرسد و از معنی غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق فوق تدبیر قدرت خلایق است و مخزونات
عالم غیب عنقریب بحیز ظهور می آید و بمضمون قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ
تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس میخواهد می دهد
و الحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده غباری بر چهره دولت او گردید القصه چون آن طایفه
باردبیل رسیدند سلطانعلی پادشاه صلاح وقت در آن دیدکه چند گاه پای در دامن بی ملالت
کشیده با زمانه ناسازگار ساز کرده دل از جوم توکل بر خالق جز و کل کرده بهمراهی آن گروه انبوه با والده محترمه
و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آورده و صدیق آسا در زندان بر وحشت آرام گرفته بجفا
و محنت روزگار کارساز آمدند شعر مرد بزندان شرف آید بدست یوسف از آن روی بزندان

نشست و ابو الفتح در شهور ثلث وتسعین وثمانمائه روی داد مجملاً خاک آن قلعه مدتی از وجود لطف
شان کحل الجواهر دیده اعتبار و عرصه آن سرزمین از نهال افضال‌شان خلد برین گشته از نوادر لطائف
لفظ خلد برین تاریخ ابو الفتوح عبرت گزین است آری تا قطره از نیسان از پایه رفعت آسمانی تنزل ننموده
محبوس ظلمتکده صدف نگردد درة التاج تارک شهریاران عرصه آفاق نشود هیچ گلی بی
همنشینی خار گوشه دستار پادشاهان ذو الاقتدار را نسزد نظیر الحکایات آنموده و
این روایات بر راستی چهره نموده صورت حال میمون فال حضرت خاقان سلیمان شان
ابو البقا شاه اسمعیل بهادرخان است که در صغر سن و آوان طفولیت یوسف مثال در
زندان پر ملال قرین اندوه و کلال گردید عاقبت بر تختگاه وَآتَيْنَاهُ الْمُلْكَ برآمده در
اندک زمانی ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیاء دولتش گشاده گشت القصه منصور بیک
پرناک فرمان پذیر گشته آن سلاله دودمان خلافت را در قلعه جای داد اما از روی عقیدت و اخلاص
پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالیمنزلت را از ربقه طاعت خود واجب شمرده در کل مراد
رضا جوئی خاطر شریفشان بود چون چندگاه شاهزادگان عالی گهر چون دُرّ غرر در جوف صدف
قلعه متواری گشته تربیت و مهذب از دایه زمانه پرورش می یافتند سلطان یعقوب را
از شامت این ... نخل حیاتش بصرصر اجل از پای در آمده در سلطان بود فراغ رخت هستی
بسر منزل آخرت کشید و همچنانچه در کتب تواریخ مسطور است امرا و ترکمان دو گروه شده جمعی سلطنت
مسیح میرزا را اراده داشت و برخی پادشاهی بایسنغر ولدش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه
انجامید و بایسنغریان غالب آمده مسیح میرزا در معرکه کشته شد و میرزا بایسنغر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و رستم میرزا بن مقصود میرزا بن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را از جهة
آنکه موافقت اعمی عم اختیار نموده در سلک مسیح میرزاییان منسلک شده بود بعد از قتل
او گرفته رسانید بقلعه النجق فرستاده به سید علی کوتوال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت
بایسنغر بگذشت ایبه سلطان بحدود قلعه النجق رفته سید علی را بلطایف الحیل و لیقه با خود
متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده بپادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان
معرکه و اوباش و احاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن بتبریز و محاربه با بایسنغر را وجهه همت

نتایج

ساختند

ساختند و یکبار رود ارس آمده لشکر اقامت انداختند و میرزا بایسنغر بجهة دفع فتنه رستم میرزا از تبریز
بیرون آمده چون بهم رسیدند هر کس را قوه اولی فرستاده راه بیوفائی پیموده بمیرزا رستم پیوست رفته رفته تمامی
عموم سپاه او راه یافته اردوی بایسنغر بنوعی بهم برآمد که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد با مجروحه
احمال و اثقال و اساس پادشاهی برجا گذاشته با معدودی چند از خدمتکاران روی بوادی فرار آورده از راه
اهر و اجه داغ بشیروان شاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور بتبریز
آمده بر تخت سلطنت نشست و امرا و ترکمان عموماً غاشیة الطاعة بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدلجوئی
سپاه و رعیت پرداخت اما شروانشاه بامداد و اسعاد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته اسباب
سلطنت بایسنغر را انجام میداد و میرزا رستم نیز بفکر کار بایسنغر افتاده در دفع و رفع او با امرا و
ارکان دولت با یکدیگر مشورت نمود آخر الامر بمصلحت نیک اندیشان قرار داد که آن کوکب درخشان
آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطان علی میرزا که مهر او از سروری بایست
تربیت پادشاهانه بلند گرداند و بجهة دفع اعدا و فتنه بایسنغر و طلب خون جد و پدر بجانب شیروان
فرستند که اگر غالب گردد اگر مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی بحصول پیوندد
بدین عزیمت ظاهراً عرق قرابت و خویشی و رضاجوئی خاطر عمه محترمه خود را وسیله ساخته باحضار
شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که مدت اقامتش در قلعه اصطخر
بچهار سال و نیم رسیده بود روی براه آورده در کمال عز و جاه به تبریز رسید و رستم پادشاه آن
حضرت را در آغوش کشیده در اعلا و رفعت شان اهتمام نمود و منتسبان و بکهتان این دودمان
قدس نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستان سعادت آشیانش آورده روز بروز
سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین ازدیاد و انتظام می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنغر
با لشکر شیروان بسمت آذربایجان مسموع میرزاده رستم گشته سلطان علی پادشاه را با ایبه سلطان
و فوجی از لشکر ترکمان بدفع بایسنغر و شیروانیان فرستاد و ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه
اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب را جسر بسته راه آمد و شد طرفین جز بعبور
جسر مفتوح نبود و صورت فتح از هیچ طرف چهره نمیگشود و از جانبین از مدت طول اقامت بستوه
آمده بایسنغر بشیروان معاودت نمود سلطان علی پادشاه و ایبه سلطان بتبریز برآمدند در خلال این حال

کوسه حاجی بابیدر حاکم اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت
بنام بایسنغر خواندند این معنی باعث آن شد که دیگر باره بایسنغر عزیمت جانب آذربایجان
نموده با لشکر بیشمار بآن دیار آمده و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر پروری سلطان
علی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از غازیان صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاده در حدود
اهر و مشکین آن دولتشکر بر خشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم
گرم گردید بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت بایسنغریان بقتل رسیدند و سلطان علی
میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمد و امیرزاده رستم لوازم محمدت و
تواضعات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب
اردبیل فرستاد و آن بدر آسمان دین پروری که در آن خطه فردوس نهاد بدستور آبا و اجداد
بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص بعتبه علیه گردون
مقامش آمد و شد آغاز نهادند اجتماع فرق صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد و حسد در کانون رستم
میرزا افروخته آنحضرت را با برادران به تبریز آورده و اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود اما خاطر نشان
حکمشه بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه بخدمت ایشان تردد داشته باشند
و صوفیه و ارباب اعتقاد محبان روی اراده بآستان سدره مکان آورده در خفیه نذور گذرانیده
نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند امیرزاده رستم از این معنی آگاه گشته در کار
اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت رای خطا اندیش بدفع آن حضرت جازم گردید شخصی از
از اصحاب مجلس رستم میرزا آنحضرت را از کید و غدر ناپاک آگاه کرد چون پرتو این داعیه و هیه
بر پیشگاه ضمیر انور تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین با جمعی از تبریز سوار شده
راه اردبیل در پیش گرفت امیرزاده رستم ایبه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان
عالیمقام فرستاده در حوالی سماکسی که موضعیست از مواضع قریه شهر اردبیل بآنحضرت رسید
گویند در آنوقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از هفصد نبود با آن فوج قلیل
بمقابله آن فوج کثیر با خود تخمیر ساخته جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوی گشتند
آنحضرت چون بنور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان را

وهوا خواهان دودمان صفوی را جمع آورده از شهادت خود در انحو که خبر داد و برادر کهتر اختر
و حمیده سیر اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار جهانداری از ناصیه همایونش مانند خورشید لمعه
و قایم مقام گردانید و رموز و اسراری که در وقت ارشاد شیوه و شعار مرشدان این خاندان بهتر
نوعیکه از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته در خاطر خطیرش بود تعلیم داد و تاج مبارک خود
برسر آنحضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرده در سفارش ایشان تبلیغ نمود و بزبان الهام بیان گذرانید که
چراغ دولت دودمان مرتضوی از نور روشن گشته عنقریب پرتو لوای آسمان سای دولتش ارتفاع
عظیم خواهد یافت و پرتو مهر نورش بر مفارق عالمیان خواهد تافت بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کار
زار نهاده مجملاً که بزبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آن حضرت شربت شهادت
نوشید بعد از وقوع آن واقعه جانسوز تفرقه بمیان ارباب عقیدت راه یافته هر کس بجایی پراکنده شدند
حسین بیک لله شاملو و خلیفه الخلفا که در آنوقت بخادم بیک اشتهار داشت و ده ده بیک نفس مطهر
آنحضرت را ابدال الارشاد آورده در حظیره متبرکه مزار صفویه مدفون ساختند رحمة الله علیه و انیواقعه عظیم القبول
مؤلف جهان آرا در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که بچهار سال از شهادت سلطان حیدر گذشته بود
روی داد اما حسن بیک مورخ شهادت سلطانعلی میرزا را در طی قضایای تسع و تسعین نوشته که بعد شش سال بود
بعد از شهادت سلطان حیدر والعلم عند الله تعالی ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه
الله تعالی فرادیس الجنان و بیان جهانگشایی و شرح ظهور و خروج آن خسرو نغمه پردازان بزم کشایش
و معرکه آرایان رزم سخن برای زمره نادره کار اقبال و ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده خصال
صف آرای معرکه کشورگشایی مرحله پیمای ماه دیرجویانی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان
جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آینه رونمای مذهب حق اثنا عشری سلطان سلاطین نشان
گخت گیر ممالک کیان یعنی خاقان سلیمان شان زادین ترانه سروده اند و آثار شجاعت و رزم آزمایی
و اخبار جهانگیری و کشورگشایی آن شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرایی بدین نمط
گذارش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان که
اعتقاد آن برج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بوده باشند پوشیده و پنهان بشهر در آورده هر چند روز
در محلی بر سبیل اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصمان و اضداد

بلند مکان ص

در اردبیل توقف مصلحت ندیده با والده محترمه اش مشورت نموده توجه جانب گیلان را الصلاح وقت انسب و
اوجب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزندان گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک
لله و خادم بیک طالش که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شد و ابدال بیک دده و ذوالقدر و غیرهم هر دو برادر
نامدار را از اردبیل آورده از آنجا با دویست نفر از آن جانب [illegible] ملازمان کلانی روانه گیلان شدند
و بنوعیکه در کتب مبسوطه تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چند روزی در رشت
توقف نموده امیره اسحق والی آنجا خدمات پسندیده تقدیم رسانیده بعد از آن چند روز در رشت اقامت نموده
از آنجا خطه لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن نوبادگان باغ جنان غیرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا
میرزا علی والی و پادشاه آن ولایت که از دودمان سیادت و بتعظیم شان و رفعت مکان از سایر ولاة
گیلان بود و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار زکیه موصوف و پسندیده
بود مقدم شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و اکرام
تلقی نموده لوازم خدمات مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورده سید ابراهیم برادر آنحضرت را
شوق ملاقات والده غالب آمده چون بر رسم درویشی و در کیش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی بر سر نهاده
بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران جانسپار در آن ولایت رحل اقامت
انداخته منظر لطیفه عینی گشت در آنوقت سن شریفش زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آنحضرت
در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که ده سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود
بطالع عقرب روی داده طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخ است ۸۹۲ اما در فهم و فراست اثر و در عقل
و جواهر دانش علامتی بود و در مبادی حال آیینه جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا
ابروی از جبین مبینش باهر و در بمقام دو نکته سنجیده بخاطر رسید یکی آنکه چون در
مشیت الهی قرار گرفته بود که طبقه قزلباش مریدان خاندان قدسی نشان صفویه
صاحب دولت گردند حروف قزلباش و دولت در عدد یکسان است و دیگری
آنکه چون ابتدای دولت قزلباش و آغاز نشو و نمای این طایفه از وجود شریف
حضرت خاقان سلیمان نشان است حروف بر و دولت قزلباش در عدد موافق
تاریخ ولادت آنحضرت است و لهذا طبقه جلیله صوفیه سیما ملازمان موکب عالی که آن

نهال

هو العزیز
انا عبد الضعیف عبد العزیز

نهال چمن آرای خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند با الهام غیبی نسبت بولای شاهی مراسم
ساختند با وجود صغر سن بعقیده درست و ارادت شامل کار [illegible] و پادشاه میخواندند و بقول مشهور مدت
شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در رشت و ایامی در خطه لاهیجان روزگار
گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید نموده کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن برادرش
متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل حال مکرر از
جانب امیرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن در گرانمایه دریای نجابت بگیلان آمدند
و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را باز گردانید تا حسین بیک [illegible]
ابن بیکو خلیفتی را با میرزا مظفر والی [illegible] فرستاده نمود که در اوایل حال بمنزل او تشریف بردند و هر چند امیره سلطان
از اردبیل کس نزد او فرستاده وعده و وعید نمود او انکار بودن آنحضرت کرده لوازم اخلاص مریدی و سلوک
میدانست و از آنجا روانه گیلان نموده و آنحضرت چنانکه گذشت در لاهیجان اقامت داشتند تا آنکه فتور
باحوال سلاطین زادهای ترکمان و اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافته بیکدیگر مشغول شدند
و چندان شورش و دو هوایی در میان آن طبقه وقوع یافت که بمهمات دیگری نپرداختند در مدت
اقامت آنحضرت آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه کرامت پناهش خالی نبود در اوان
نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در حمام و [illegible] و تفرجات آن ولایت بسر میبرد و همت نفیسش
جهانداری را بر لوحه ضمیرش نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در
پرواز می آورد شعر بوم قومی که همتش یار بود ؛ در آن کار بخشش مددکار بود ؛ بخاطر حدیث جهان
آرایش ؛ ز دادار دارنده بد یاریش ؛ بدل بود دست آرایش داد و دین ؛ ز روز ازل بود فکرش همین
چون اخبار شورش و برهم زدگی دولت سلاطین آق قیونلو ترکمان بسمع خاقان سلیمان نشان رسید داعی
جهان آرا اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بواضحات تیزیابانه و ملاحظه حزم و احتیاط
[illegible] از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز غنچه گلستان آرای دولت را هنگام شکفتن نیست
یعنی نواب عالی را بجهت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج
نرسیده چندگاه دیگر با زمانه سازگار کردند که اسباب این مطلب علیا بدستیاری کارکنان عالم
تایید نیکوتر از این سرانجام یابد آنحضرت چندگاه دیگر بمراعات خاطر کارکیا توقف نمود تا آنکه در شهور

سنه ست وتسعمائه که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نبیره‌های حسن پادشاه
تنازع بود و آخر مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه هر دو عم‌زاده انقسام یافت خاقان
سلیمان‌شان که مدت اقامتش در گیلان بشش سال و نیم رسیده بود و زیاده از آن مصابرت در جوهر
گنجایش نداشت بالهام ملهم غیبی بخروج از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نمود و معدودی که
از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین جانسپار ساعی که تعداد کنند بدان انجمن روی توجه
بمقصد آورد و کارکیا میرزا علی آنچه دست تمکنش بآن میرسید پیشکش کرده خدمات
لایقه بتقدیم رسانید و چند فرسخ مشایعت نموده ریش‌سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت
آن سرور آرای انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در حفظ آن حضرت ملک‌شان [illegible] ساخت

مطلب

و چون بطارم رسیدند موازی یکهزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام و ارباب اخلاص
در عتبه علیه گردون اساس جمع آمده بودند و از آنجا بخلخال تشریف برده و از خلخال باردبیل
رفتند سلطان علی بیک چاکرلو حاکم اردبیل در مقام ممانعت و مخالفت درآمده بنا
بر آن خاقان سلیمان‌شان در آن وقت بنا بر قلت سپاه صلاح در نزاع ندیده از آنجا بجانب
طوالش رفت اما در آن سال در ارجوان از ولایت آستارا از هجوم جنود برد و سرما
طرح قشلاق انداخته جماعت طوالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون
ریاض امیدخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و رونق
یافت از یورت قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده
نخست بزیارت روضه مقدسه حضرت مقدس سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آباء عظام
فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات
عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت
باری عز اسمه مسئلت نموده بعد از آداب زیارت و مشاهده انوار استجابت دعا بدیدار گرامی والده محترمه
و برادر مسرور گردید بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون و محاربات خسروی که آن تایید
یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشورگشایی و ایام سلطنت و فرمان روایی روی داده
و ابواب فتوحات که بمفاتیح نصرت و تایید حضرت باری بر روی اولیای دولتش گشوده گشته

زیاده از مقدور قلم مکسور اللسان و مافوق قدرت تحریر مورخان بلاغت‌نشان است
و آنچه در کتب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیگ مورخ روملو در احسن التواریخ
درج نموده و میر یحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از معشار بلکه یکی از هزار است
چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی‌ستان ندارد دفعاً للاطاله
تیمناً و تبرکاً بذکر مجملی از آنها اختصار میرود که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبا عظام و مشایخ کرام
استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب
ارادت باردوی کیهان‌پوی جمع میشدند در قراباغ با سلطان حسین بارانی
که از امرای میرزا جهانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات نموده چون
آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نموده از و جدا شده بگوکچه دنگز تشریف برده بارزنجان
رفتند و در آنجا سه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و
بایبرد و [illegible] و سایر سرحد باعلام آمدند از آنجمله عبدی بیک شاملو با یکصد کس و خان محمد
استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم‌پناه بسته بسعادت خدمت فایز
گردیده منظور نظر عاطفت گشتند و در ارزنجان بعد از مشوره و کنکاش عزیمت
جانب شروان و انتقام کشیدن از شروانیان در دل رسوخ انور یافته با هفت هزار
نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب شروان در حرکت آمدند شرح محاربه خاقان سلیمان
شان با شروان شاه و بیان فتح آن ولایت و قضایای آنجا چون خاقان سلیمان‌شان
عزیمت شروان تصمیم داده بسواحل آب کر رسیده بی آرام جنگ قرامانلو [illegible]
معبر جسته و در آنجا بموقف اقدس رسید که شروانشاه از عزیمت آنحضرت آگاه گشته
میگوید که اگر او بشروان آید با او آن رسد که بپدر او رسید از شنیدن این حکایت شعله
خشم جهانسوز زبانه زده چون بکنار آب کر رسیدند از قدمین او کمی که معبر خوف
خطر بود اسب در آب انداخته صوفیان صافی اعتقاد موافقت نموده بهمگی بسلامت
عبور نمودند چون بشماخی رسیدند با فرخ یسار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین

هزار پیاده همراه داشت بیلاق جبانی متوجه پیکار گشته در حدود قلعهٔ گلستان مصاف اتفاق افتاد
غازیان جان نثار داد عزت و دلاوری داده آن گروه انبوه کارزار عظیم نمودند و آن حضرت بتائید
کردگار بظفر و نصرت اختصاص یافت و فرخ یسار بتیغ انتقام غازیان شیر شکار با بسیاری
از عظمای شیروان و سپاهیان آذربایجان از پیاده و سوار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری
آنحضرت دران دیار بلند آوازه گشته دران زمستان در محمودآباد شیروان طرح قشلاق انداختند
شیخ ابراهیم ملقب بشیخ شاه ولد رشید شیروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان رفت
مردم آنملک اکثر اطاعت نموده تا می ظرین و دفاین پادشاهان شیروان که دران بلاد و قلاع
بود بر کار خاقان سلیمان شأن تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصاً قلعهٔ بادکوبه که قلعه‌ایست
سه طرف آنرا آب دریا احاطه نموده دست هیچ صاحب شوکتی بدامن خاکریز آن نمیرسد و یکطرف
که بجانب خشکی است خندق عمیق مانند فکر عقلا بیکران و پهنا در حفر شده در مقام خلاف درآمده
سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردید و چون بعضی از اهل
شیروان در قلعهٔ گلستان بودند از آنجا بپای قلعه آمده آن قلعهٔ سپهر اساس را که از قلاع مشهورهٔ
آن ولایتست محاصره نمودند در اثنای محاصره سروش عالم غیب آنحضرت را بتخت و سلطنت و
پادشاهی آذربایجان مژده داد و در عالم رویا اشاره نموده شد که صعوهٔ حقیر قابل صید
شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آنحضرت امرا و اعاظم را طلب فرموده اظهار نمود که شمارا
قلعهٔ گلستان می باید یا تخت آذربایجان چون معتقدان خاندان قدس نشان صفوی از عالم اخلاص
و پیر مریدی آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شائبهٔ تخلف دران راه
نمیدادند نبرده تخت آذربایجان غلغلهٔ نشاط بایوان کیوان رسانیدند دران اثنا خبر رسید که
امیرزاده الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نمود که از دو طرف
بشیروان در آمده بمحاربهٔ خاقان سلیمان شأن کمر بربندند شعلهٔ غیرت در کانون ضمیر منیر آنحضرت
زبانه کشیده یکبارگی از تسخیر قلعهٔ گلستان گذشته با بشارهٔ ملهمان عالم غیب از پای قلعه
برخاسته متوجه آذربایجان شدند

محاربهٔ خاقان سلیمان شأن با امیرزاده الوند ترکمان و ظفر یافتن و فتح قلعهٔ آذربایجان بتوفیق ملک منان

میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان شأن را بجانب آذربایجان

استماع نموده امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمقاتلهٔ آنحضرت فرستاد
خاقان سلیمان نشان نیز نزی بیک قاجار و حلواجی اغلی میر شکار را با گروهی از غازیان
جان نثار بدفع ایشان فرستاد بعد الوقوف محاربه در غایت صعوبت اتفاق
افتاده ظفر و نصرت قرین حال جنود اقبال گردید و امیر عثمان با جمعی از عظمای ترکمان گرفتار
شده بحکم خاقان سلیمان نشان بیاسا رسیدند امیرزاده الوند بعد از استماع انهزام
لشکر و گرفتاری امیر عثمان کمر بمحاربهٔ خاقان سلیمان شأن بسته بعزم انتقام و
دفع صولت آنحضرت با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقاتلهٔ آنحضرت
شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان نشان و فدویت جنود قزل
باش که پروانه وار خود را بر شعلهٔ آتش زده اثر حیوة ابد میجستند کمال غیرت و هراس
بر خاطر ایشان مستولی گردیده بود القصه در شهر نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمائه بعد
الوقوف مقاتله اتفاق افتاده دلاوران لشکر قزلباش که هفت هزار نفر بودند فدائی وار
قدم در معرکهٔ کارزار نهاده داد مردانگی دادند از آن طرف نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و
توان کوشش می نمودند اما تائید کردگار ظفر و نصرت اقبال شامل قرین حال عساکر ظفر مآل گشته
امیرزاده الوند مغلوب گردید و بسیاری از اعاظم امرا و اعیان ترکمان وجود بیشمار و را انبوه که مقتول گشته غنایم
موفور بدست سپاه منصور افتاد در تاریخ جهان آرا مرقومست که از لشکر ترکمان درین محاربه بیست هزار
تن بقتل رسیدند القصه میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بدیار بکر گریخت و خاقان 5
سلیمان شأن مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت پادشاهی تمکن یافت شعار مذهب
حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافته و از منابر بخطبهٔ امامیه و القاب شاهیه زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمهٔ
طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده آله سکه و آرایش یافت رسوم
مبتدعه ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند
علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خزیدند هیبت صلابت و قهاری آنحضرت
باطراف و اکناف رسیده شعلهٔ تیغ آتش بارش زبانه بفلک اثیر کشید مرتبهٔ دیگر میرزا الوند جمع فراهم
آورده حرکة المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان نمود و در شهور سنه ثمان و تسعمائه در مکانی که

رایات نصرت آیات شاهی از راه ترجان متوجه ازرنجان شده بود دار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی بر غبا و متوطنین دراز کرد و از انجا با وجان شتافت از آوازهٔ قرب وصول موکب جهان کشا مجال توقف نیافته از اوجان بهمدان رفت و از انجا روی توجه ببغداد آورده چون او بار با بودی آورده بود از انجا نیز تجربهٔ مخالفت قاسم بیک بن جهانگیر میرزا برادر حسن پادشاه می رفت واقع شده اکر چه غالب آمد چون دولت از ان سلسله روتافته بود در همان زودی که موافق شهور سنه عشر وتسعمائه بود در ان ولایت رخت هستی برای آخرت کشید محاربهٔ خاقان سلیمانشان با سلطان مراد وفتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق ملک منان اما سلطانمراد که حضرت خاقانی اورا نامراد میکند ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان و خوزستان بود از وقایع مذکوره و استیلای حضرت خاقانی آگاه گردید لشکرهای ممالک خود را جمع کرده بخیال استقبال در حرکت آمد و چون خبر نهضت سلطانمراد و بیابا پادشاه حیدر نژاد رسید ایلچی سخندان قنبر آقا نام کراغلان معتمد سلطان حیدر میرزا و مرد با رای و هوش بود نزد او فرستاده بدوستی و وداد و اطاعت و انقیاد دلالت نمود سلطانمراد در جواب اوسخنان پریشان بر زبان آورده از قصبهٔ ولیجان بعزم رزم آنحضرت بجد و دهمدان آمد با موازی هشتاد هزار کس از جنود ترکمان بموضع عرض در آورده سپید زاده با توپ و ضرب زنی و یراق همراه داشت از نجانب خاقان سلیمانشان با عساکر اقبال مآثر دل برعنایت الهی و امداد ارواح مقدس طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابلهٔ اعدا توجه نمودند و در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذیحجه ثمان وتسعمائه در المه بلاغی همدان بین الفریقین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمانشان بزور و بازوی حیدری و طلیعهٔ طلوع آفتاب دولت اثنی عشری بران لشکر بیقیاس ظفر یافته در ان معرکهٔ هولناک دمار از نهاد جنود ترکمان بر آمد سلطان مراد که همیشه خاقان سلیمانشان اورا نامراد میخواندند همچنانکه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد راه فرار پیموده بشیراز رفت در بین مصاف غنایم بیشمار و سامان تازی و صبارفتار و دیگر امتعه و اجناس هر دیار مالاحد ولا یحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد و خاقان سلیمانشان فتحنامها باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک را بادبار دولت برگشتگی سلاطین ترکمان

[illegible]

متیقن و بدولت ارجمند روز افزون شاهی امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاده تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بود زبان گشاده پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات در ان بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار را در ان مرغزار بهشت آسا بعیش و عشرت و خرمی و سرور صحبت و خوشدلی گذرانیدند در ان اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطانمراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته و بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بجبر شکستگی مشغولست خاقان سلیمانشان سلطان نشان عزیمت جانب تخت سلیمان فرموده با جنود بیشمار بخت و عساکر فیروزمند بدار الملک اصفهان تشریف برده از انجا بالیغار روانهٔ جانب شیراز شد سلطانمراد از آوازهٔ وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول آن خسرو سرفراز گردید اهالی و اعیان فارس بپایهٔ سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویهٔ معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسوده گی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفرنشان در شوشتر نیز اقامت نتوانست نموده از انجا ببغداد شتافت و اوضاع انجا را نیز بجهت استیلاء بارینک بزناک بر وفق دلخواه مشاهده ننموده در دیاربکر گوکچه بنهضت رایات نصرت آیات همیون خاقانی در ان دیار طنطنهٔ آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق بارینک مذکور بحلب رفته چندگاه در سایهٔ دولت سلطان قایتبای پادشاه مصر و شام بسر برد و از انجا عزیمت رفتن دیاربکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفهٔ ذو القدر و والی بلاد مرعش و البستان نموده بدان صوب در حرکت آمد احوال آن غنوپ در طی احوال علاء الدوله رقمزدهٔ کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات آن خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نمود ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق چون امیر حسین کیای چلاوی که حاکم ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و هبلرود و آن حدود را بضبط خود در آورده دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیر می نگاشت و سر از جیب عصیان بر آورده

امیرحسین کیای

دست درازی بجوانب مملکت عراق مینمود جمعی از خواص ترکمانان با بیدری که در محال عراق پای قایمت شان بسست شده
بود سرکردهٔ ایشان مراد بیک قهانسالو بود جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجا و ملتجا دانسته نزد او
مجتمع شده بودند و او نیز از پیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره
نشان پادشاهی بادبانه سلوک مینمود و در وقتیکه رایات گردون جناب متوجه ممالک فارس شدند الیاس بیک
العوث اغلی را با جمعی بدفع شر او مامور فرمودند امیر حسین کیا این خبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر سر
الیاس بیک ایلغار نموده مشار الیه خود را بقلعه ورامین کشید و جلادیان بپای قلعه آمده او را محاصره نمودند
بالاخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش در کبود
گنبدری بدرجه شهادت رسانیدند حقیقت گردنکشی و خودسری و جسارت و بی ادبی او بمسامع
جاه و جلال رسیده دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال دیوساران جبال رستمدار را پیش نهاد همت
ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمائه از قشلاق قم با عساکر ظفرشعار بدان صوب در حرکت آمده نخست
قلعه گلخندان را که از غایت متانت و استحکام با قلعه رفیع چرخ مینا فام برابری مینماید محاصره فرموده
بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجهٔ حیدری آن قلعه را چهر آسا بچنگ در آورده قتل عام در میانهٔ محصوران
شیوع یافت و از آنجا بقلعهٔ فیروزکوه رفته آن قلعه نیز بنیروی دولت فیروز حکم قلعه گلخندان گرفت
و امیر علی کیا همشیره‌زاده که کوتوال قلعه بود بعد از محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبهٔ اقبال شاهی و عفو پادشاهی
پناه جسته با جمعی که از در عجز و بیچارگی در آمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم ماندند دیگران بیاسا
رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفرشعار گرفته در کمین غدر
نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید بعد از فتح این دو قلعه بنیاد اساس و قتل عام محصوران هراس تمام بدل
خود راه داده اند که از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب پشیمان گشت و با جمع دیگر که همراه
داشت پناه بقلعهٔ استا که محکمترین قلاع الولایت و شهربند و حصار استوار دارد برده در آن قلعه
متحصن گردید موکب همایون فال شهریار بهمان جا پای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند جنگ
سنگ و تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات فیمابین روی میداد و رودخانه عظیمی از پای قلعه میگذرد که
مردم قلعه سنگ را تراشیده بطریق اختفا آب از آنجا بقلعه برده اند از این معنی رای جهان آرا ابن ظهور
انداخته همت بر خاصیت بران گماشته که آب رودخانه را از آن مجرا گردانیده بطرف دیگر اندازند

هر چند این معنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید مینمود اما آن لجهٔ عمان بردلی متوجه آن امر
گشته فرمان بران در اندک روزی جوی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب رودخانه را بآنجا انداختند
جیلانیان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن در آمده دو سه روز حرکت ماهی کرده عاقبت العطش
گویان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بران محکمی و استواری با وجود مردان کاری در عرض سه چهار روز
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه تر و خشک با آتش قهر پادشاه دشمن سوز دولت
بر افروخته تیغ تیز بر آن طایفه خونریز بی‌ستیز حکم کردند سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات
نیافت مراد بیک جهانشاهلو را با آتش قهر سوخته سپاه کینه‌خواه گوشت او را خوردند امیر حسین
کیا جغد آسا در ویرانهٔ قفس آهنین محبوس گشت و موکلان را غافل ساخته زخمی بر خود زد بعد از
چند روز در یورت کبود گنبدری مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده از غرایب اتفاقات
آنکه امیر کیا حسین در همان مکان که الیاس بیک ایغوت اغلی را با قزلباشیه مردم او بقتل آورده
بود بمکافات آن عمل گرفتار آمده بود و نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما همچنان
آن کالبد بیجان در قفس بود عاقبت جثهٔ خبیثه‌اش با آتش قهر همان زمان سوخته گردید در
اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغهٔ ابرقوه
بود و خاقان سلیمان نشان ایالت ابرقوه را باو عنایت فرموده بودند و در حینی که آنحضرت
بتسخیر رستمدار مشغول بودند بمسامع جلال رسید که او ایلغار بیزد آورده علی الغفله خود را بشهر انداخته
حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردن کشی بر افراخته است نهضت همایون بجهت دفع
آن متمرد بیباک بصوب دار العباد یزد واقع شد و تا مدت دو ماه بمحاصرهٔ شهر و قلعه پرداختند
عاقبت آن مخذول با عاقبت از محافظت شهر و شهر و آویز عاجز گشته بارک متحصن شد
بالاخره که فیروزمندان بر آن حصار مستولی شده محمد کره را در برج بلندی به تغار خانهٔ ارک
بود گرفته در قفس آهنین محبوس گردانیدند دیگران بجزای خود رسیدند و عاقبت در میدان
نقش جهان اصفهان شعلهٔ غضب قیامت لهب خاقان سلیمان نشان التهاب یافته محمد کره او را
نیز سوخته بدستور جسد امیر حسین کیا جلاوی در همان قفس با آتش قهر سوختند و درین یورش
بقوهٔ قاهره یزدانی بقیهٔ سرکشان ملک عراق را بتیغ تنبیه سیاست از پای در آورده

ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و چون از لشکر جغتای
باغوای جمعی از ترکمان که بخراسان رفته بودند دست درازی بجوانب مملکت کرمان واقع شده بود شاه
مرحوم سلطان حسین میرزا امیر کمال الدین حسین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذر بی اندامی جغتای
بخدمت خاقان گیتی ستان فرستاد مضمون مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد
بلکه موجب التهاب نائره غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار فرمود و بجهت شعله غضب
قیامت لهب تسکین نایره لهب از یک هفته عود فرمودند در احسن التواریخ مسطور است که
در آن واقعه هفت هزار کس را بقتل آوردند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاق همدان توجه نموده
زمستان در خوی قشلاق کردند و دفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت ازدمی آمده
دست درازی بجوانب مملکت میکرد بسعی پرام خان قرامانلو و خادم بیگ مشهور بخلیفة
الخلفا وقوع یافت دو برادر و پسر و اکثر سرداران اش بدست درآمده بعقوبت در حد
تمام بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج حادثات رفت عبدی بیگ شاملو بدر دورمش
خان سارو علی مهردار تکلو در آن سفر کشته شدند و چون از سلوک ناپسندیده امیره حسام الدین
والی رشت خاطر اشرف غبار آلود بود در سنه احدی عشر و تسعمائه متوجه تادیب او شده
لشکر بر سر او فرستاده موکب همایون نیز از راه طارم برشت درآمد و امیره اظهار عجز و
بیچارگی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم الدین
مسعود رشتی از تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که هر کس
با مخالفان بجنگ سلطانیه در رفته باشند بقتل آورند ابدال بیگ دده که در آن وقت
قورچی باشی بود بدین خدمت مامور شد و خلق بسیاری را از طوایف مختلفه ترکمان
و غیره بدین جهت بیاسا رسیدند ذکر نهضت همایون بمحاربه علاء الدوله ذو القدر و قضایای
دیار بکر و فتح آن دیار بتوفیق ملک منان سال دیگر فرع سمع همایون گردید که سلطان مراد نزد علاء الدوله
ذو القدر حاکم بلاد مرعش و البستان رفته بود و علاء الدوله او را بدامادی خود
اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمان موصلی و الحذو و دکز نزد او فراهم
آمده بضبط قلاع و ولایت دیار بکر و الحذو مشغول گشته در آن ولایت دم از استبداد

استقلال میزند همت بلند نهمت خاقان سلیمان شان اقتضاء آن کرد که رایات جهان گشای
بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از فتنه آن ملک فارغ گرداند و قورچیان قمر سیر
تا جبار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه رایت فتح آیة بصوب ارزنجان
افراختند و چون موکب جهان پناه سایه وصول بران دیار انداخت و علاء الدوله از وقت
وصول لشکر قزلباش خبر یافت با لشکر پرخاشجوی بطرف البستان رفته پشت بقلعه
کوه رفیع موسوم بکوه درنا داده متهیء جنگ و پیکار گشت و بقول مؤلف حبیب السیر و فتوحات
امینی هروی موکب همایون فال خاقان سلیمان شان بجانب البستان در حرکت آمده چون
تقارب فئتین دست داده از جانبین تسویه صفوف پرداخته آتش حرب بنوعی اشتعال یافت که
از برق سیف و سنان خرمن پروین در فلک میسوخت زمین البستان از بسیاری خون کشتگان
رشک بدخشان گردید طایفه ذو القدر در آن معرکه پر خوف و خطر پای ثبات و قرار استوار
داشته دو روز از اول بام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند و چون زمانه پرده ظلمانی
شبانه بهر دو گروه حایل میساخت از طرفین بآرامگاه خود شتافته تا صباح بمراسم طلایه و پاس
می پرداختند روز سیم خاقان سلیمان شان بدن بی بدل را بدرع و خفتان آراسته دلاوران
لشکر قزلباش را بمدافعه اعدا دلیر گردانیده همت بلند نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف
داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف مخالفان خیره سر ذو القدر در برابر موکب
اقبال شاهی درآمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد و اشرار ذو القدر علامت عجز و انکسار
در ناصیه حال خود مشاهده نموده فرار بر قرار اختیار نمودند و نسایم فتح و فیروزی بر
شقه لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه برآوردند و بعضی
از قلاع دیار بکر را که بتصرف ذو القدر درآمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت در همین
سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت در همین ایام امیرخان ولد گلابی بیک موصلو از ترکمان
از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان شان حکومت
آن ولایت را انتظام داده عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در
احسن التواریخ نوشته در میانه خاقان سلیمان شان و علاء الدوله مقابله نشد و چنین مرقوم

گردانید که چون البستان محل نزول خاقان سلیمان‌شأن گردید علاء الدوله تاب مقابله و مقاومت نیاورده
بکوه درنا که محل حصین و منیع است گریخت و خاقان بلندمکان حسن بیک لله را با فوجی از جنود ظفر
ورود فرستاده بود که از رود خانهٔ عظیمی که در آنجا واقع است معبری پیدا کنند او از آب گذشته
فرود آمده بود و اکثر غازیان بطلب جو و کاه رفته بودند سارو قپلان ولد علاء الدوله با جنود
موفور بر سر او آمده فیما بین او و لله بیک محاربهٔ عظیم واقع شده لله بیک را از اسب انداخته
بودند خلیل آقا نام ملازمی اسب خود را پیش کشیده او را سوار کرده و خود در راه ولی نعمت کشته شد و لله بیک
بسلامت بیرون آمد و چون فرار علاء الدوله بآن جبال رفیع حصین مسموع خسرو گیتی ظفر قرین گشت الکا و
ولایت او را نهب و غارت نموده بازگشت و حسن بیک مورخ بر مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که
با وجود آنکه خود در آن زمان بوده خلاف واقع نوشته ذرهٔ حقیر هر دو قول را بیان نموده العلم عند الله
و توفیق بین الروایتین آنکه تواند بود که در آن چند روز که البستان محل نزول خسرو گیتی‌ستان بود
علاء الدوله سارو قپلان را بر سر لله بیک و جنود معسکر حسینی فرستاده میان ایشان جنگ شد
تا سهو و نسیان قولی بش و ذوالقدر در آن حدود و گوشه کنار شعب و جبال بتفاریق محاربات واقع شده باشد
و روز نسیم که خاقان سلیمان‌شأن بنفسه نفیس غایت استقبال آن خودسران فرموده علاء الدوله
خود را از صولت سپاه منصور از آن حدود دور انداخته بکوه درنا رفته باشد و خاقان سلیمان‌شأن عود فرموده
القصه بعد از وقوع این حادثه و وقایع چون خان محمد بدیار بکر آمد قاسم بیک ولد کلاه بیک
موصلو که در شهر حمید بود مخالفت کرده قلعه را بسته مانع دخول شد خان محمد بالضروره در صحرا فرود
آمد از مردم و ذخیره مضیق در میان لشکر واقع شد مع هذا اکراد آن حدود دست درازی بسیار باردوی
قزلباش نمودند خان محمد بر سر اکراد رفته حرب عظیم میان ایشان وقوع یافته تا هفت هزار کس اکراد بقتل
آمدند و ذخیرهٔ بسیار از مساکن اکراد بدست غازیان در آمده با تجمله وسعتی در معاش بهم رسید
و خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور باز گردید قاسم بیک تاب مقاومت او نداشت کس نزد
علاء الدوله ذوالقدر فرستاده از او استمداد نمود و متعهد شد که شهر را باو سپارد با آنکه شکستی
فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید بامداد قاسم بیک در آن زمستان
دیگر باره لشکری جنگجوی فراهم آورده ده هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیک شهوار و سارو قپلان

واردوازبیک

وارد وازبیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال
بی زوال شاهی نموده با طایفهٔ استاجلو در برابر آن جنود بداختر صف قتال آراست و فیما بین نبرد
قوی و محاربهٔ عظیم وقوع یافت و خان محمد بنیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قپلان که
بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوازبیک برادرش با جمع کثیر بدست
در آمده بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته در کمال شکوه و اجلال بر سر قاسم بیک ترکمان آمد
و او دروب شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه‌داری شد اما کاری نساخته اهالی شهر حمید از او روگردان
شده غازیان را بشهر راه دادند و قاسم بیک گرفتار شده بقتل رسید و خان محمد در حکومت دیار بکر
استقلال یافته آوازهٔ شوکت و حشمتش در آن حدود منتشر گردید علاء الدوله از واقعهٔ پسران بی آرام گشته
بار دیگر لشکرهای پراکنده را جمع ساخته تا موازی دوازده هزار سوار جرار بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران
خود بطلب خون برادران بدیار بکر فرستاد خان محمد نیز مردانه وار بمدافعه شتافته در نواحی شهر آمد با لشکر
ذوالقدر در آویخت خان محمد سه هزار کس داشت مشهور است که بعد از تسویهٔ صفوف سگهای تازی
و تولهٔ از جیش ذوالقدر پیش آمده با سگهای جنود استاجلو در آویختند خان محمد از زد و خورد آن
سگها فال گرفت اتفاقا سگان استاجلو فائق آمده سگهای ذوالقدر را گریزانیدند خان محمد
از مشاهدهٔ این حال دل قوی داشته غازیان را بظفر و نصرت نوید داد فیما بین محاربهٔ عظیم وقوع یافت
در این مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال بی‌زوال همایون بر آن فرقهٔ کثیر ظفر یافته کور شاهرخ و احمد بیک
اولاد علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امرا او در آن معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات
و عجایب اتفاقات آنکه در میانهٔ استاجلو کوری بود بجنگ آمده بود رفقا او را تشنیع میکردند او
میگفت که از خدای تعالی خواسته‌ام که از اقبال شاه دین پناه آن کور را بدست این کور اندازد و
ادبار
از قضاء الهی کور شاهرخ بدست او گرفتار آمده بقیة السیف آن اشرار بصوب فرار و دیار خود شتافتند
علاء الدوله بعد از این شکست در ماتم فرزندان و اقربا نمد سیاه پوشیده امراء او نیز پلاسهای
سیاه در گردن انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و دندان طمع از دیار بکر
کنده ترک سعی بیهوده نمودند و دولت او را آب و رنگی نماند چون پادشاه روم از شکستهای
پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع امرا و لشکر او اطلاع یافت و کینهٔ دیرینه از او در دل

داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیما بین محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه
رومیان بقتل آمده دولت آن سلسله سپری گشته طایفه ذوالقدر بعضی بملازمت خواندکار حشر نموده
بعضی بخدمت خاقان سلیمان شان آمدند این علاء الدوله مالک مملکت مرعش و البستان و توابع و صاحب
هشتاد هزار خانه ذوالقدر بود چهار نفر از این طبقه در آنولایت سلطنت کردند ملک اصلان و سلیمان
و ناصر الدین و علاء الدین اما علاء الدوله زیاده از دیگران اقتدار و استقلال یافته با پادشاه روم و مصر
بحیله و تزویر سلوک مینمود هر گاه ایلچیان روم می آمدند جمعی ملازمان خود را لباس مصریان پوشانیده
بایشان میگفت که پادشاه مصر فرستاده از من بجهت دفع لشکر روم استمداد مینماید و من بدوستی
خواندکار امداد او نمی نمایم و بپادشاه مصر نیز همین دستور و از هر دو منتفع میشد مشهور است که همیشه علاء الدوله
میگفته که دو مرغ زرین دارم که یکی بیضه نقره میکند و یکی طلا القصه در معرکه جنگ ذوالقدر سلطان
مراد که نزد علاء الدوله رفته بدامادی او اختصاص یافته بود بدست رومیان درآمد سلطان سلیم پادشاه
روم رعایت او نموده چندگاه همراه او بود در سالیکه بر سر خاقان سلیمان شان می آمد صلاح در رفاقت
او ندیده و از میان رومیان جدا شد جمعی از اشرار بر سر او جمع شده بر برابر سلطان قاجار حاکم او
زود رفت او با هشتصد نفر محاربه اتو نمود هشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در معرکه
کشته گشته اخیه سلطان سر او گرفته او را آخته نشانه بدرگاه عالم پناه فرستاده قودورمیش سلطان
لقب یافت و دولت سلاطین آق قوینلو نیز بقتل او منقرض شد و هر چند این قضایا بعد از
فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما بنا بر ارتباط سخن بتحریر آن پرداخت **ذکر توجه موکب
همایون بجانب فتح و تسخیر آنولایت و قضایای سانحه** حقیقت فتح آنولایت آنکه چون اعیان

بطرف عراق عرب

ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند بارک نامی از امراء و ارکان
آنمملکت را بضبط درآورده خطبت آن گماشت و سلطان مراد را که نزد او آمده بود
نام سلطنت نهاد اما زیاده وقعی ننهاد و چون هوای تسخیر آنولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت تخت
تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت بارک ارسال داشته باطاعت و انقیاد و دلالت نمود
و بارک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه ترکمانی را از سر گذاشته بپوشیدن تاج و
خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید و پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاده استدعا نمود که

همت

ایالت

ایالت آنولایت را بوی مسلم دارند اما نظر قبول همایون را بهانه نیفتاده و به بارک پیغام دادند که ادراک
زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فتح آن میشود اگر بوی صدق و اخلاص از آن سخنان او می آید
بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا انتظام باشد والا مکر و حیله را درین درگاه
راه نیست بارک چند روزی بشعار دولتخواهی بسر ساخته چون نهضت همایون بآنطرف مشخص شد
بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت
لهذا نهضت همایون بدانطرف جزم گردیده حسین بیک لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند
و چون حسین بیک لله بدو منزلی بغداد رسید بارک دل از دست داده اکثر اعیان آنولایت را باطاعت
خدام بارگاه شاهی راغب یافت و قوت مقابله و قلعه داری در خود ندیده کشتی بجسر از دجله
گذشته سراسیمه وار باتفاق سلطان مراد در کمال تعب بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه
بتحریر پیوست بمیانه ذوالقدر رفتند و وزیر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات
نجف و صاحب اختیار آنولایت بود و بارک او را بمظنه هواخواهی دولت ارجمند شاهی
گرفته در سیاه چاه محبوس داشت از چاه درآورده شعار شاهی سیونده ظاهر ساختند و سید محمد
کمونه روز جمعه بمسجد جامع رفته خطبه ائمه اثنی عشر بالقاب همایونی خواند و حسین بیک را استقبال نموده
در باغ میرزا ابو بوداق فرود آوردند و حسین بیک حقیقت فتح بغداد را بپایه سریر خلافت
مصیر عرض نموده موکب جهانگشای نگارستان با آهستگی طی مسافت نموده مظفر و منصور و کامران
بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته
لوازم دعا و نیازمندی بجا می آوردند و خاقان سلیمان شان بفتح دار السلام محامد شکر ملک علام بجای
آورده در بیستم شهر جمادی الآخر سنه اربع عشر و تسعمائه بدار السلام درآمده سید محمد باعزاز و احترام
شاهی مفتخر و مباهی گردید و ایالت آنولایت بخادم بیک تفویض یافته ابو المنصور و خلیفه الخلفا در آن
لقب یافت و از آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا معلی آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبدالله
الحسین و شهداء دشت کربلا مشرف شده در زیب و زینت آن روضه بهشت احترام و انعام
مبذول داشته توجه تام مرعی داشتند و از آنجا بزیارت روضه مطهره طواف جنت نزلت شاه ولایت پناه
مظهر انوار انما ولیکم الله بلده طیبه نجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایز شده دست

دریا نوال بذل و احسان خدام آن آستان سدره نشان کشیدند و تولیت نجف اشرف بامیر محمد عال
عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شده بدان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده
بشرف زیارت مراقد متبرکه ائمه والا نژاد ابو ابراهیم موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام
مشرف گشتند از آنجا عزم سامره نموده دران اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان
بتقدیم رسانیدند و بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین روایت و رواج و رونق آستانهاء
متبرکه رایات فتح آیات بتسخیر خورستان افراخته روانه آن صوب شدند در حدود لرستان
حسین بیک لله و بهرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر ظفر نشان بر سر ملک رستم حاکم
لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که دران ولایت
می باشند دران ولایت بباد یه ضلالت افتاده بالوهیت حضرت شاه ولایت پناه قایل بودند و از
غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عبادتی که معهود ایشان است کیفیتی
طاری میشود که کارد و شمشیر در ایشان کارگر نیست و نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت علی الله و غیره
باطل متذکر میگردیدند شمشیر چون کمان خم میگردید و آسیبی بر بدن ایشان نمیرسانید حاکم آن طایفه همیشه
یکی از سادات بوده درین وقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود احکام
شریعت از میانه آن طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده دران حین
بالوهیت فیاض معترف بودند و چون رایات جلال بحدود حویزه رسید بقول مؤلف حبیب السیر
سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر موکب اقبال صف سپاه آراسته آماده رزم و پیکار گشتند و در
ظاهر حویزه فیمابین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمانی گرفت
فیاض بد سگال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفر مآل راه عدم استعجال نمودند **شعر**
زخون مشعشع دران ساده دشت ؛ تو گوئی زمین و زمان لاله گشت ؛ ز بس خون دران سرزمین
کلبه بست ؛ ز بس کشته بر روی هم او فتاد ؛ دران بادیه بسته شد راه باد ؛ در احسن التواریخ چنین
موضح و مرقوم گشته که فیاض از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت و امراء عظام که بلرستان رفته
بودند ملک رستم را بعد از آنکه از مقابله ایشان فرار نموده بود و بجبال صعب المسالک پناه برده و عساکر
بهرام انتقام برای آن کوه فرا گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند با امان و عهد و پیمان نزد امرا آمده در مقام

ایشان

ایشان بپایه سریر اعلی رسید و بزبان گوهر بار شیرین زبانیها در خدمت اشرف کرده منظور نظر عاطفت گشت
چون محاسن وار داشت خاقان سلیمان شأن محاسن او را ابد در ولای آن حضرت مدتی تا بن هیئات در اردوی
همایون بود و بحکومت لرستان منصوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح مشعشع حکومت
حویزه را بیکی از امراء عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشتند حاکم آنجا طریق اطاعت مسلوک داشته
بپایه سریر اعلی آمده مکالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک را با قلعه سلاسل که بزه تصرف شهریار دریا دل
درآمد خاقان سلیمان شأن آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس
انداخته شکار کنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری
نهادند ایلچیان والی لار و هرموز بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق گذرانیده دران ممالک خطبه و سکه بنام و لقب
همایون مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بعز و ناز گذرانیده بهار در ادر بیلاقیات قصر زرد ییلاقات
همدان گذرانیده چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه تبریز از مقدم شریف
و فرمانفرمای ایران عطر بیز گردید از جانب شروان خبر رسید که شیخ شاه بار دیگر در ان ولایت رایت سروری افراشته
و در ادای باج و خراج اهمال مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما
عنان عزیمت بصوب شروان معطوف ساختند و در جواد ترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند شیروانیان را
تاب مقاومت نیاورده بجانب قلعه بیغرد گریخت رایات جلال بفیروزی و اقبال بشروان درآمده ایالت
آن ولایت ببله بیگ تفویض یافته او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع بادکوبه
و شابران بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب تسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و حاکم
اعتماد نموده روزی چند دست و پا زدند اما عاقبت در دامن آستان زده مراسم متابعت بتقدیم
رسانیدند و خاقان سلیمان شأن در همان زمستان از شروان بیرون آمده بتوابع تبریز آورده در اول بهار
بجانب سلطانیه در حرکت آمده تهیه اسباب یورش خراسان ~~در حرکت آمدند~~ پرداختند **آغاز داستان**

فتح خراسان بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را
که بتعنوی تیغ آتشبار خاقان سلیمان شأن سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان ایراد نموده اند که چون طنطنه
کوس رعد آوای خسرو کشورگشا در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب و هراس جهانگیری
آن شهریار باستحقاق با آنحضرت در مقام عقیدت و وفاق درآمده طریق موافقت و مصادقت

بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می‌نمودند خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا که بالفعل
در ممالک خراسان و مرو شاهجهان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و
بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید که بمکارم شان از
پسر و پسرزاده بسیار بود بدلالت عقل دوراندیش با آنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت
درآمده همواره اظهار محبت و دوستی می‌نمود و خاقان سلیمان‌شان نیز با آن پادشاه والاجاه طریقهٔ پدر
فرزندی مسلوک داشته احترام سلسلهٔ علیهٔ تیموری و ارتباط سابق و لاحق بواجبی بجای آوردند و در آغاز
کشورگشایی متعرض ممالکی که در حوزهٔ تصرف آن پادشاه مؤید منصور بود بدعوی ایلغار نمی‌کرد از آغاز خروج
آنحضرت واقع شد نشد همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد و شد مفتوح بود بعد از فوت
آن پادشاه عالیجاه که از بی‌التفاتی فرزندان و دعوی استقلال دوستکوار ایشان خصوصا بدیع‌الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال احوال آن سلسله راه یافت
و محمد خان شیبانی اوزبک بن بوداق سلطان بن ابوالخیر سلطان بن دولت شیخ اغلن از نژاد
شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که از مرتبهٔ نوکری سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید گورکان که
والی خطهٔ سمرقند و ماوراءالنهر بود برتبهٔ والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه نافذ فرمان شده
بود چون از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسلهٔ تیموری شنیده طمع در ملک خراسان
کرد و کمر همت باستیصال اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنهٔ ثلث و عشر و تسعمائه لشکر
بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بتدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشتهٔ
حیوة‌شان پرداخت مجملا دودمان باقرائی چنانچه در تواریخ مبسوط مسطور است برافتاده
مملکت ایشان بحیطهٔ تصرف و ضبط اوزبکیه درآمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیگ
خان مشهور است از اقصای ترکستان تا حدود عراق در حوزهٔ تسخیر کشیده و لوای نصرت و دولت
و رایات عظمت و اقتدار بر سر عیوق افراخته بخار غرور شیبانیه در کاخ دماغش متصاعد گشت که
هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب اقتداری را بنظر در نمی‌آورد و با خدام آستان فلک‌آشیان
شاهی در مقام خلاف درآمده در حالیکه رایات کشورگشای مرتبهٔ ثانی بجانب شروان توجه نموده
بود جمعی از لشکریان را از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان

در الولایت

در الولایت وقوع یافته بود و مع ذلک خاقان سلیمان‌شان دو سه مرتبه رسولان سخندان کیمیا شیخزاده لاهیجی
را که از مشاهیر مستعدان روزگار بود برسالت فرستاده بترک فتنه و تیز ضلالت نمودند و او از نخوت
برگشتگی در جواب سخنان خشونت‌آمیز نوشته لاف‌های گزاف زده اظهار نموده بود که گذاردن حج اکبر
در دل رسوخ دارد آیا وعدهٔ ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان‌شان بر
جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن والانس
در دل رسوخ دارد ان شاء الله تعالی وعدهٔ ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنهٔ ست عشر
و تسعمائه در ییلاق خرقان با حصار لشکر نصرت‌نشان فرمان داده بدل قوی و املی بی‌ترجیح روی توجه بخراسان
آوردند چون از جیحان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایت
خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند
شاهی بیگ خان که از یورش هزاره عود نموده در هرات بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان‌شان
و بخوف و هراس درآمدن بخراسان خایف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت روز
بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان‌شان در دلش زیاده می‌شد چون رسیدن رایات فیروزی آیات
بحدود مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتلهٔ آنحضرت نتوانست داد جانوفا
میرزا قوم خود را در قلعهٔ هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد جانوفا میرزا نیز تاب
توقف نیاورده متعاقب برو رفت خاقان سلیمان‌شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از تنوع دور
بمشهد مقدس معلی درآمده جبههٔ نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت
پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانیدند و از روح
مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد همت کرده بتعاقب شاهی بیگ خان روی توجه بمرو نهادند
غازیان عظام که مقدمهٔ لشکر فیروزی اثر بودند چون بحلکای مرو رسیدند جانوفا میرزا با فوجی کثیر از بهادران
نامی اوزبک بمقابلهٔ ایشان درآمده در ظاهر آباد مرو بین الفریقین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد و با وجود آنکه
دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جانوفا میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت
نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمعی کثیر از طبقهٔ اوزبکیه بر خاک هلاک افتادند
مقارن آنحال خبر همایون فال خاقان سلیمان‌شان بساره وصول بر ظاهر مرو انداخت در برابر قلعه سراپرده

بارگاه باوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان بتسخیر از شر آن خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط
شهر و قلعه شرائط اهتمام بجای آورده کسان بماوراء النهر فرستاده با حضار سلطان طوایف اوزبک فرمان داد هم روزه
پس از این در پای قلعه محاربت وقوع یافته از طرفین جمعی نابود و هلاک شدند چون چند روز برین منوال گذشت
و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرای و جنگ روبرو را با دشمن دوستتر از جنگ قلعه
میداشت خواست که بحسن تدبیر شاهی بیک خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشد
طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و
آذربایجان کرده بآن وفا ننمودی و ما بوعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم مع هذا در ینجا هم بمقابله ما در نیامدی الحال
بنابر قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شده بنابران کوچ کرده میرویم هر وقت سپاه ایران
آماده پیکار گردند و مقصد را آگهی شده باشند ملاقات دست دهد شاهی بیک خان ارتحال خاقان
سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست که بی محابا روی کار آورد و از غار وار تحصن جستن
از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار سوار از
جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آنوقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند
امیر خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر بودند از مشاهده ورود جنود اوزبک
بر طبق اشاره همایون فرار نموده بموکب ظفر قرین پیوست از فرار نمودن او محمد خان کمال اضطرار در
لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردیده خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت
چندان صبر فرمود که او از جویی که در میان فرسخ شهر است گذشت جمعی را بتخریب پل آن جو مامور فرمود
عطف عنان کرده با عدد هفده هزار کس که در رکاب نصرت انتساب بودند بجنود آباد مرو در برابر
جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیک خان ناچار روی بمحاربه نهاده روی بمعرکه کارزار
آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویخته چنان کارزاری وقوع
یافت که دل بهرام خون آشام ریختکان آشوب که سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای جهان گشای
شاهی وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاد **نظم** بنیروی اقبال شاه جهان * نگونسار شد رایت
اوزبکان * ز خون یلان گشت گلگون زمین * فلک خواند آیات فتح مبین * جانوق میرزا و قنبر بی
و اکثر امرای اوزبکیه در آن معرکه کشته شدند شاهی بیک خان با جمعی از منهزمان جنود اوزبک سراسیمه وار

اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شد نداشت جهانده در سیلابی بزیر یکدیگر می افتادند و بصد حسرت
و هوان جان بسختی میدادند جثه شاهی بیک خان را یکی از غازیان یوزجلو غز آقا نام موسوم بادلی
بهادر از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را از غایت نخوت سر هیچ سروری را قابل افسر
نمیدانست از بدن جدا کرده در سایه علم ظفر پیکر نیّر سمند جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شان بسجدات
شکر الهی تقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پر کاه کرده بسلطان
بایزید سلطان بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر او را بطلا گرفته بقول مولف احسن التواریخ
قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال اوست **نظم** کاسه سر شد
قدح از گردش دوران مرا * دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا * خواجه کمال الدین محمود شاعر که مشهور
و زیر شاهی بیک خان بود که از قلعه مرو آمده در وقتیکه آن کاسه زر اندود در آن بزم بار کامکار بدست
گرفته جرعه مثال از آن باده عشرت و دوستکامی بنوشیدند خواجه در مقابل آن مهر سپهر اقبال در صف
گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان با وی خطاب فرمودند که خواجه این کاسه را می شناسی سر پادشاه
تست خواجه گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت در وی باقیست که بدینحال بروی دست
چون تو صاحب اقبالیست که دم بدم از آن باده نشاطی میکوشند این نکته موجب انبساط خاطر اشرف
گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان ممتاز و سربلند گردیدند آقا رستم روز افزون
که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود نسبت بملازمان سده اقبال شاهی خلاف ورزیده
همیشه میگفت که دست منست و دامن شاهی بیک خان درینوقت خاقان سلیمان شان یک دست او را
بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده فرستاده که بمازندران برده در دامان آقا رستم اندازد
و بگوید که دست تو بدامان او نرسید حالا او دست بدامان تو زده و آن یساول در وقتیکه آقا رستم
با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت بانجمن در آمده بخوف و هراس کلامت مرحوم قیام نموده
فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد آقا رستم از خوف آن انجام سراسر تهدید زهره اش
آب شده دل از واهمه و بیم قصور یافت روز بروز ضعف بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت
القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمامت ولایت
خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر و نام نامی همایون

آرایش یافته تاکنون چنین چون در تحت تصرف امراء قزلباش قرار گرفته شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامی بلاد
خراسان شیوع یافت و رایات منصوره بدار السلطنه هرات رسید گلگشت خاقان منصور از فر وجود آن جنبنده
تاج و سریر رفعت تمامی یافت و در تاریخ این سخن غزنین فتح شاه دین پناه است و آن مستان بلده فاخره
هرات محل نزول قشلاق آن کامل الصفات بود و ولات و حکام اطراف کهستان اقبال اشتمال
شتافته زبان تهنیت و مبارکبادی فتح خراسان میگشودند از الجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا
ابن سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت نشان آمده منظور نظر خاص و این
بزم اختصاص گردید و نشان ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر
میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان در کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص نمود و در
اول بهار رایات کشورگشا بعزم تسخیر ماوراءالنهر از هرات بیرون آمده چون بمیمنه و فاریاب رسید
سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبدالله خان
که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماوراءالنهر بیکدیگر پیوسته بخارا رفته
آمدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند که
اگر عنایت شهریاری آنطرف آب را بایشان مسلم دارد مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون
ننهند خاقان سلیمان شان ایجاب ملتمس ایشان فرموده آهنگ عراق کرد و ایلچیان از مصر و شام و روم
بجهة تهنیت فتح خراسان بپایه سریر اعلی آمدند حکام مازندران میر عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود
عنایت شده لطف دیگر با آقا محمد روزافزون شفقت شد و هر یک فراخور حال تفضلات کرده
مقضی المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شروان باج و خراج بر ذمت خود و شاهانه
طاعتگذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همایون
دست درازی بجوانب مملکت مینمودند حسب الاستدعاء ظهیر السلطنه محمد بابر میرزا حکم همایون
عز صدور یافت که آنچه او از مملکت ماوراءالنهر بسعی خود فتح نماید بر وی مسلم باشد و او از کابل عزیمت
ملک موروث نموده در بدخشان خان میرزا المصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان
شد حمشید سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار مینمودند بمعارکه پیکار
جغتای شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک در آن معرکه کشته

بابا پسر از خلاف بصر آمده
نصف مازندران

ولایت

ولایت حصار و بدخشان بر طبق نشان همیون بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر
اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب همایون رسد امید هست که سایر بلاد ماوراءالنهر مفتوح گردد
خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اغلی و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران بموکب کارزار بمدد و
کومک ایشان فرستاد و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده متوجه سمرقند شدند چون سلاطین اوزبک از آمدن
محمد بابر میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان
رفتند و بابر میرزا در بلده سمرقند و تختگاه اجداد فیروزمندی بر مسند جهانبانی بنهاده در آن بلده فرودگاه
مانند خطبه اثنی عشری بنام نامی آنحضرت خواندند و امراء قزلباش را رخصت انصراف داده پیشکشهای
لایقه بخدمت اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امرا دیگرباره سلاطین اوزبک جمعی انبوه لشکری کوه شکوه
بماوراءالنهر آمدند و بابر میرزا با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافته صف قتال آراست و فیمابین جنگی
عظیم واقع شد بسیاری از ملازمان جناب بابری در آن معرکه بقتل در آمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراءالنهر
مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد و سلاطین اوزبک تعاقب او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه
متحصن شده کس ببلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را
بمدد فرستاده اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش اطلاع یافتند دست از محاصره بازداشته
بماوراءالنهر مراجعت کردند و حقیقت استیلا و طغیان اوزبک بعرض عاکفان شده جاه و جلال رسید
امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و کاردانی و زیرکی و اعتبار و اقتدار او در
درگاه معلی بین الجمهور مشهور است و شمه از آن در حبیب السیر مسطور با نظام مهمات خراسان و دفع
اوزبکان مامور گردیده با جمعی از امراء و سرداران روانه خراسان شد چون بحدود بلخ رسید با امراء و اشارۀ
همایون کمر بتسخیر ماوراءالنهر بستند و او باتفاق حسین بیک لله حاکم هراة و امراء عظام خراسان بیرام خان
حاکم بلخ از آب آمویه عبور نموده از طرف حصار محمد بابر میرزا رسید و لشکر قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار
و بعد از آن قلعه قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد شیخم میرزا اوزبک با قریب پانزده هزار
کس از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر التماس نمود چون جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند نمود درجه قبول
نیافت بدین جهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت امیر محمد یوسف صدر بر درخواست چون جمعی از سادات
که بمسجد جامع پناه برده بودند نمود درجه قبول نیافت جمعی کثیر از سادات بقتل درآمدند و این معنی برامیر نجم

مبارک بنیاد بعد از آن بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار
ماه آن قلعه را محاصره نمودند ماکولات در اردوی قزلباش روی بنقصان آورده سپاهیان که جهة آذوقه
و علیق الدواب تنگی و عسرت می کشیدند عبد الله خان و جانی بیگ سلطان در بخارا بودند چون از
عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان
پیوست در روز سه شنبه سیم ماه رمضان بظاهر غجدوان رسیده فیما بین محاربه عظیم وقوع یافت در آن
معرکه بیری خان و سایر بیرام خان قرامانلو که سردار چرخچی لشکر قزلباش بود رسیده از اسب در افتاد
ایمعنی سبب انهزام چرخچیان و دلیری اوزبکان گشته چون دا و ریکه یکبار هجوم آوردند امراء قزلباش
متلاشی گشته قول بهم بر آمد محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت
امراء قزلباش که از نخوت و بزرگی امیر نجم بتنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند او در معرکه
بدست در آمده بقتل رسید بعضی امرا و اعیان خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه
در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه روی داد بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را این شاهد فتح و ظفر در عقد مواصلت دست
داد بعزم تسخیر خراسان از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود چون
این اخبار در قشلاق قم بموقف عرض عاکفان سده اشرف مقدار رسید دیگر باره یورش خراسان تصمیم داده عنان عزیمت
بدان صوب معطوف داشتند و چون کاپیوش محل نزول لشکر بحر جوش دریا خروش گردید بعضی از امرا
با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از آوازه قرب وصول موکب ظفر قرین
شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامتشان سست گردید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر
رفتند و مرة بعد اخری آن ممالک در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی
قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربه اوزبکیه
مداهنه و سستی کرده بودند خصوصا ده بیک حاکم مرو را المعجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمع فتنه
انگیزان که در زمان غیبت موکب همایون بخار دولتخواهی اوزبک ظاهر ساخته بمردم شیعه مذهب مضرت و
آزار رسانیده بودند بآتش قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان
پاک کردند و زمام حکومت هراة و مهام خراسان را بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده مراجعت
فرمودند **ذکر محاربه خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر با سلطان سلیم پادشاه**

روم در چالدران در شهور سنه عشرین و تسعمائه که خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و نزهات
آن ولایات دلگشا عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندگار روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال
آنست که سلطان بایزید که در هنگام خروج خاقان سلیمان شان فرمانروای ممالک روم بود با آنحضرت
اظهار محبت و دوستی نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای آورده فیما بین طریقه وداد مسلوک بود و در
شهور سبع و عشر و تسعمائه سلطان سلیم با پدر در مقام خصومت در آمده فیما بین جنگ و جدال انجامیده
معارف لشکر خصوصا طایفه ینگچری اتفاق نموده سلطان سلیم را پادشاه کردند و پدر را بی اختیار
ساختند و او ازین غصه بیمار گشته در شهور سنه ثمان و عشر و تسعمائه بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم
سریر آرای تخت و صاحب دیهیم گشت سلطان احمد بن سلطان بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام
خود خواند و امرا و وزرا او را بحیله و تزویر و نوید سلطنت باستنبول طلبیده و با او عذر نموده بقتل آوردند
و لشکر بر سر پسرش سلطان مراد فرستادند و او از لشکریان عم خود سلطان سلیم متوهم گشته بخدمت
اشرف آمده در اصفهان بملازمت رسیده نوازش یافت و در همان ایام باجل طبیعی فوت شد سلطان
سلیم بگمان تقویت سلطان مراد و بجهت آنکه نور علی خلیفه ار وملو حاکم ارزنجان باتفاق سلطان مراد مذکور
با رومیان جنگ کرده سنان پادشاه را با جمعی کثیر بقتل آورده بودند با آنحضرت سالک طریق عناد گشته
خصومت آغاز نهاد و قلعه کماخ و بعضی قلاع دیار بکر را نیز که فیما بین متنازع فیه بود ماده کلفت ساخته
رفته رفته بجهات مختلف فیما بین اسباب وحشت آماده گردید و در سنه مذکوره با لشکری بی‌نهایت
زیاده از حد و چون روی توجه بآذربایجان نهاد و نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام
نمود و آنحضرت از اصفهان به ییلاقات همدان آمده بود با آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر
انور نداشته باشند از آمدن او بآن هنگام آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشکر منصوره ممالک
ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله اعدا شتافته روز چهارشنبه دوم شهر
رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف
قتال آراست و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشانست پس و پیش خود را بعرادها و زنجیر حصار ساخته دوازده
هزار ینگچری تفنگ انداز را در درون عراده بافروختن آتش بیکار مامور گردانیدند و سلطان سلیم
آن قلعه آتشین را احصار خود ساخته قلب و جناحین آراست و از آنطرف خان محمد استاجلو که با تیغ
آراسته از دیار بکر آمده بود جنگ روبرو را بجهة استحکام توپخانه مصلحت ندانسته و بکیفیت

در سر کوچ با ایشان جنگ می باید کرد و دورمش خان شاملو از غرور و شجاعت قبول این معنی نمی نمود حضرت
خاقانی فرمود که من حرامی نیستم هرچه مقدر الهی است بظهور می آید خان محمد ساکت گشت و خاقان سلیمان شان
خانمحمد را چرخچی لشکر ظفر قرین گردانیده سارو پیره قورچی باشی استاجلو برادر بزرگ منتش سلطان
رفیق او شد و امرای عظام دورمش خان شاملو و لوز علی خلیفه روملو و خلفا بیک و حسین بیک لله و خلیل
سلطان ذوالقدر را در دست راست و خاقان سلطان استاجلو و دلیران بابا الیاس چاوشلو
و جمع دیگر را در دست چپ قرار داده قول همایون بوجود آنحضرت آرایش یافت سید محمد کمونه
که در سلک امرا منتظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر آنحضرت در قول بودند دلاوران
طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید و در تاریخ جهان آرا مسطور و بین الجمهور مشهور است
که آنحضرت در هنگام تعبیه صفوف خود بکنار پلی در چین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب و قتال نمودکه
آمدند القوچ اغلی از دلاوران نامی روم و پهلوانان روزگار و از زمره چرخچیان رومیه بود همیشه در میانه
خود عظمای رومیه خود ستائی کرده میگفته که در میانه سپاه حریف محارب من جز شاه نخواهد بود در اثنای
گیرودار آن مخذول بدکردار کمر محاربه خاقان سلیمان شان بسته از صف سپاه با گروهی از چرخچیان رزمخواه
روی بمقابله قول همایون شتافته آنحضرت را بمبارزت خود خواند هرچند آن خون گرفته مخذول
قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آنحضرت از فور غیرت بر ضیاء
امرای دولتخواه و امداد سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذوالفقار آثار حیدری
آخته چنان بر چشم و کین تا آن بیحقیقت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بیهوش گشته مجال
حرکت نیافت آن شیر بیشه مردی بزور و بازوی حیدری چنان ضربتی بر زد که درع و خفتان فولادی را
از یکدیگر شکافته جثه خبیثه اش را بر خاک هلاک انداخت غریو از هر دو لشکر برآمده کروبیان عالم
بالا بر آن دست و بازو آفرین خواندند القصه دلیران هر دو گروه بریکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار
هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شان در آن معرکه هولناک و عرصه آتشبار بنفس نفیس مباشر حرب
گشته کارزاری کرد که تاریخ دستان سام و اسفندیار گردید و در میان دو سپاه مشهور است که در آن
مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه سمند سعادتمند را کهر داده و جبه رانده زنجیر عراده را بشمشیر
از یکدیگر شکافتند و چون دلاوران سپاه قزلباش لوا داده نزدیک شدند قریب سیصد نفر ینگچری را
در پس عراده ها بضرب شمشیر پاره پاره کردند ینگچریان و توپچیان بافروختن آتش بکار مشغول شدند

قزلباش

از بسیاری

از بسیاری دود توپ و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از بابکان لشکر قزلباش
که ساو هم و هراس خود را بر آن دریای آتش زده بودند از آسیب تفنگ باخر گشته خرمن حیوتشان
سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچی بود بتوپی خورده با گروهی از طایفه استاجلو در آن معرکه راه عدم
پیمودند بر رومیان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالیست بآن طرف هجوم
آورده از اشتغال نایره پیکار و انداختن توپ و ضربزن بیشمار لشکر قول بهم برآمد سید محمد
کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف در قول درجه شهادت یافتند از امرای عظام سارو پیره
از امرای عظام سارو پیره قورچی باشی استاجلو و حسن بیک لله و شاملو و خانمحمد و دلیران بابا الیاس چاوشلو
و جمع دیگر درین جنگ کشته شدند سلطانعلی میرزا افشار نیز بدست رومیه گرفتار گردیده بود رومیان
او را العتور خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم بردند و او نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون
خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و بهم برآمدگی لشکر و پراکندگی قلب همایون مشاهده نمود فرمود که
کرنا نواختند سعید کس بر سر آنحضرت جمع آمدند بالضروره بمبالغه و الحاح دولتخواهان عنان از معرکه برتافت
گروه گروه رومیه که قول سپاه قزلباش را شکسته عود نموده بودند دو چهار دسته صفوف ایشان را از هم
شکافته روانه می شدند اسب خاقان سلیمان شان بسیاه آبی فرو رفت خضر آقا استاجلو بارکی
خود را کشیده آنحضرت سوار شد و خود اسب آنحضرت را بیرون آورده از عقب روانه شده در در
جزین بملازمت رسیده نوازش یافت القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده از آنجا
بدرجزین آمدند که عسکر منصوره جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار بمحاربه رومیان کمر بربندند و سلطان سلیم
بجهة افتخار و مباهات تا به بلده تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافت از شدت مهابت قزلباش
و تهور و دلیری خاقان سلیمان شان اندیشه نموده از آن جرأت و جسارت که بظهور آورده بود پشیمان گشت
حدیث العود احمد بر زبان آورده راه مراجعت بدیار خویش پیش گرفت اکثر ارباب السنه و افواه مسموع
شده قتیلان معرکه چالدران بسیار بودند اما حسن بیک مورخ نوشته که بقول اصح درین جنگ پنجهزار
کس بقتل آمدند سه هزار رومی و دو هزار قزلباش و زیاده ازین نبوده و چون خبر معاودت سلطان سلیم
بدرجزین رسید خاقان سلیمان شان بدار الملک آذربایجان خرامید بجبر اختلالیکه از ورود لشکر روم
در آن مرز و بوم واقع شده بود پرداخته همواره در اندیشه تدارک آن قضیه بودند سلطان سلیم بعد از واقعه
چالدران بارزنجان رفته قلعه کماخ را که یوسف سلطان ورساق تفویض یافته بود محاصره نموده بیوسف

سلطان قلو را برادر خود و سیصد نفر غازیان در سلک سپرده خود بخدمت اشرف آمده بود و سلطان سلیم
امان نامه بغازیان در سیاق فرستاده متابعت دلالت بود غازیان گفتند که بمجرد اندک اختلالی که
در جنگ کمال مرشد و ولی نعمت ما راه یافته باشد حقوق رعایت آن حضرت را بعقوق مبدل
نمی سازیم و تا جان در تن هست با اعدای آنحضرت قتال مینمائیم چون در رومیه جنگ بقلو انداخته
قهراً قسراً قلو را گرفتند و غازیان بمسجد جامع پناه بردند و چون کار بر ایشان تنگ شد شمشیرها آخته
و سپرها بر افراخته از مسجد برون آمده جنگ آغاز کردند و همگی در راه این دولت شربت
شهادت چشیدند و سلطان سلیم کماح را مسخر فرموده بر سر علاء الدوله رفت و بعد از آن دیار
بکر نیز استیلا یافت چنانچه در ذیل مرقوم میگردد و بعد از آن دیگر مخاصمتی از و بظهور نرسید همانا
حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین الکمال چنان چشم زخمی رسد که
اگر در همه کرّه نیز آنحضرت ظفر یافتی بیم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان طوایف قزلباش
در شأن آنحضرت بجدی انجامیدی که اعتقاد شان از مسلک مستقیم دین و ایمان بغزنیه کالهای غلط
برند القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار بکر را بقرا خان برادر خان محمد استاجلو تفویض
فرموده بدان صوب فرستادند و او در ماردین قرار گرفته بود اهالی شهر آمد که بغرا حمید شهور رات
بیوفایی کرده رومیان را آورده شهر را بایشان دادند و قرا خان از ماردین متوجه آنجا دانند شد
رومیان چهار کس بمقابله او فرستادند و او با آن گروه جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه
بقتل رسیدند و چون بظاهر شهر رسیدند مردم شهر دانا بر رومیه متفق یافت از حصار پلو گشته
مملکت در تصرف او و شهر در تصرف رومیه بود در اثنی عشرین و تسعمائه که سال دوم حکومت او
بود رومیه با بیست هزار پیاده و سوار متوجه پیکار او شدند و او با اتفاق قو درمش سلطان قاجار
کمر به پیکار ایشان بسته در الکای قورق ماردین بین الفریقین محاربه افتاده و قرا خان با آن
جیش موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضاء آسمانی بگلوله تفنگی بر خورده از اسب
غلطیده در گذشت قزلباشیه از این حال از هم پاشیده رومیه بعد از شکست فاحش مغلوبیت
غالب آمدند و از خواندگار مدد یافته دیار بکر را مسخر فرمودند و دست تصرف قزلباش از الولایت
کوتاه شده چون این اخبار بعرض خاقان سلیمان شأن رسید چهره امید قرا خان بتعیین نموده بود
بعد از خبر کشته شدن او فسخ آن نمودند القصه بعد از این وقایع خاقان سلیمان شأن با وجود

شفق

مشاغل ضرور بجای ملک شب و روز در اندیشه سپه آرائی و لشکرکشی دیار روم بود که در سنه ست و عشرین
و تسعمائه سلطان سلیم بعالم بقا پیوست پسرش سلطان سلیمان قائم مقام گردید و چون از جانب او مخالفتی بظهور
نیافت علمای اعلام لشکر بدیار اسلام کشیدن بدون حرکت خصم جایز نداشته چون سلطان سلیمان در بدایت
جلوس لشکر بدیار روس و فرنگ کشیده بغزو و جهاد مشغول شده بود آنحضرت را ابر غزو کفار تحریص نمودند بنابران
خاقان سلیمان شأن چند سال بجهت کسب مثوبات غزا عسکر منصوره را بنواحی گرجستان مامور ساخته خود
بعیش و حضوری پرداخت رای جهان آرا اقتضاء آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان
موسوم گردانیده بآن دیار فرستد در اول حال شاهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا که پسر
بزرگتر و آئین جهانداری از ناصیه همایونش نمایان بود فرستاده امیر خان موصلو ترکمان لله را توفاقی
مهمات گشت بعد از چندگاه آنحضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمیش خان فرستادند
و اتفاقاً ایام حیوة آنحضرت ملک و اسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه شیخ شاه
والی شیروان روی ارادت و اخلاص بآستان اقبال آشیان آورده ملبوس خود پیشکش کرده خود را
از زمره بندگان این آستان شمرد و صبیه که از جمله عفت دودمان شیروان شاهیه پرورش یافته بود در سلک
پردگیان حرم عصمت در آورده بدین نیکو خدمتی ولایت شیروان مجدداً باو مسلم گردید و در شهور سنه
ثلثین و تسعمائه چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است مادم لذات بر ملک حیوة آن خسرو عهد و کیقباد
زمان تاختن آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحله
سی و هشتم گشت و سلطنت کامرانی را وداع نموده در منقولهای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامیده
در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید و طالب مضجعه موافق تاریخ آمد خسرو دین نیز تاریخ
وفات آن سلطان سلطان نشان هست و دیگری ظل یافته بر نظر بود در سلک نظم کشیده نظم شاه گردون ۹۳۰
پناه اسمعیل ❊ آنکه چون مهر در نقاب شده ❊ از جهان رفت و ظل شد من تاریخ ❊ سایه تاریخ آن جناب
شده ۹۳۰ از آنحضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماندند و همگی در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا
از صبیه مکرمه یکی از امراء موصلو ترکمان متولد شده اند و القاس میرزا و سام میرزا از خواتین
مختلفه در اسامی صبیهار باده فایده نیست آنحضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشت
اما بنظم ترکی بیشتر رغبت مینمودند و تخلص خطائی میکردند چه اگر با سلطان سلیم معاصر بود مولانا امیدی
درین مطلع اشاره بآن کرده نظم قضا در کارگاه کبریایی ❊ فکنده طرح اسلیمی خطایی ❊

ذکر احوال خجسته مآل حضرت شاه غفران پناه جنت مکان ابوالبقا شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان از زمرهٔ شاهزادگان عالیشان
شاه جمجاه جنت مکان اعز وارشد اولاد و والا نژاد و شایستهٔ تخت فیروز بخت کسری و کیقباد بود و ولادت
خجستهٔ آنحضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجة الحرام سنه تسع عشر و تسعمائه در قریهٔ شهاباد از اعمال اصفهان
روی داد و دوربینان بساط آگاهی تولد آنحضرت را در محل موسوم به شاهاباد مبارک و میمون
دانسته پادشاهی و جهانداریش فال گرفتند و اصطرلاب دانایان دقیقه‌شناس از زایچهٔ
طالع فرخنده مطالعش استدلال نمودند که عروج وجود شریفش رتبت افزای اورنگ خسروی
و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات غیبی آفتاب عالم افروز (۹۱۹) تاریخ آن مولد
کرامت است و در زمان خاقان سلیمان شان در خروج سلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز
یافته در بلدهٔ فاخرهٔ هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیرخان موصلو که لله آنحضرت اطوار
ناپسند بظهور آمده از حکومت معزول گردید آنحضرت را بپایهٔ سریر اعلی طلب نمودند و در
خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش
لایح و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیهٔ میمونش لامع و هویدا بود بعد از واقعهٔ نازلهٔ خاقان
فردوس مکان قد قامت باستقامتش بطراز کسوت سلطنت و پادشاهی آراسته گشته در سن
یازده سالگی بحکم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ
شاهی و سریرآرای بزم پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب
بحسب نقل موافق سنه ثلاثین و تسعمائه اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت
از الهامات غیبی جای پدر گرفتی موافق تاریخ افتاد تاریخ طهماسب شاه عالم گرفت نصرت
الهی ؛ جا بعید شاه غازی بر تخت زر گرفتی ؛ جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر ؛ تاریخ سلطنت
شد جای پدر گرفتی ؛ چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد که بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار
امین سلام الله خود را بندهٔ شاه ولایت می‌نامید از اتفاقات حسنه بندهٔ شاه ولایت طهماسب (۹۳۰)
تاریخ سال اولین جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب الاذعانش بدین نقش مختوم گردید تاریخ شرف
بندگی شاه نجف ؛ یافته چون بهدایت طهماسب ؛ نقش مهرش شده تاریخ جلوس ؛ بنده
شاه ولایت طهماسب ؛ و آنحضرت پادشاهی بود دیندار شریعت پرور و شهریار معدلت برای
دادگستر مؤید بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز خردپروران

روزگار

روزگار خلاصهٔ نتایج هفت و چهار در حکمت و دانش از ارسطو و اسکندر بیش و در آیین جهانداری از جم و
کسری در بیش در ایام سلطنت و فرمانروایی آنحضرت امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته
بود و اعادی مخذول العاقبت که در آرزوی چنین روزی بودند شرقاً و غرباً طمع در ملک ایران که
خلاصهٔ معمورهٔ جهان گلشن‌گاه کیان است نموده آغاز فتنه کردند میانهٔ امرا و ارکان دولت
بجهت امر وکالت و تعصب اویماقیت منازعه پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید و هر چند که یکی
از اعاظم امراء درگاه و از اشرف سعیدان دولتخواه متکفل امر وکالت و صاحب اختیار امور دولت
بودند و آنحضرت در اوایل حال ایامی بجهة حداثت سن در این امور تغافل ورزیده گاه تماشای کارخانهٔ
تقدیر بودند و گاه بفطرت عالی و تعلیم بزرگ علت بطبیعت داده عیار جوهر اخلاص ارباب عقیدت و فا
میگرفتند و ایامی وجود شریف خود را از نرد دولت طلبان ناقص عیار صیانت مینمودند و چیره دستی
اقبال و رهنمونی بخت با وجود کثرت اعدا و قلت انصار هم حفظ حال فرخنده مآل هم حراست دولت
بر زوال میکردند و چون نهال نو بنهال اقبالش در چمن دولت و کامرانی بالا کشیده بدرجهٔ رشد و تمیز
رسید بتأیید الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل امراء صاحب داعیه و سر
کشان خودرای را احسان بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرمانروایی
گردید و دشمنان دولت که در کمین مملکت بودند از شعشعهٔ تیغ آبدارش نابود گشته غنچهٔ مرادش در گلشن
همیشه بهاری کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام جهانداریش ارتفاع آسمانی یافته شقهٔ لوای جهانگیری
سر بفلک افراخت و از عهدهٔ امر خطیر سلطنت و فرمانروایی کما ینبغی بیرون آمده بنوعی تمکن و استقلال
یافت که هیچ آفریننده را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف نبود اوصاف حمیدهٔ آن برگزیدهٔ
الهی از حیز احصا بیرون است و تحریر شمه‌ای از آن از قدرت قلم و زبان کاتبان دارالانشاء امکان
افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان محاربات و تسخیر ممالک
و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور آمده بنوعی است که حسن بیک مورخ
روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تألیف نموده باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان
گردانیده و ذرهٔ حقیر را قابلیت تحریر آن نیست نظم چه شایم بمحفل شاهی که در رو بیت
قدر در باشم ؛ چه نویسم ثنای دانش را که یکی از هزار نتوانم ؛ و چون در سویدای خاطر بود که وقایع
زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد و اضح دفع الاطالت و الاطناب با

متکفل
بس

براکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آنشهریار جهانگیر ابا کلیه خالی بوده باشد کمیت خامهٔ عباسی
جامه بقدر الطاقه در مضمار سخن برای تکاپو میشتابد القصه چون جلوس همایون آن مرکز دائرهٔ جاه و
جلال بفرّخی و فرخندگی وقوع یافته سریر فرمانروائی بذات ملک صفاتش آراستگی پذیرفت
زمام وکالت بقبضه اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده بعد از فوت چایان سلطان استاجلو
امیر الامرا شده بود درآمد مصطفی سلطان مشهور و کپک سلطان برادر چایان سلطان استاجلو امیر الامرا شد
چون یکسال گذشت کپک سلطان چون معظم امراء درگاه و سرخیل سپاه بود در باب وکالت و قطع و
فصل مهام سلطنت با او بگفتگو درآمده فیما بین نقار خاطری بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان
و عبید خان بخراسان در اردو شایع گشت دیو سلطان بصلاح وقت بر وفق رضای کپک سلطان
وکالت باو گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنه ازبکان را بهانه کرده روانهٔ الکوب شد
و در همین مطالعه با امراء عظام فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصمان
پرداختند و او در ییلاق لار اقامت نموده در اندک روزی امراء تا هزار سیما چوهه سلطان تکلو
حاکم اصفهان و همدان و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع آمده و او همگی عظمای و قراجه سلطان حاکم
لشکر را بدانه مردمی و احسان و هدایا و تکلفات بیش از پیش با خود در دام کرده در انتزاع منصب وکالت
از کپک سلطان از ایشان استعانت جسته عهد و پیمان گرفت و چون بهم خراسان بنیروی اقبال و امداد
جنود آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان با غلبه و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون غلام روانه
شد و هر چند امرا و اعیان استاجلو خصوصا قارچه سلطان کپک سلطان را بدفع خصمان و افروختن
آتش حرب و جدال تحریص نمودند قبول نکرد و گفت حیف باشد که میان دو لشکر چراکه
ملازم یکدرگاه و از محبان حضرت شاه جنت پناه باشند بجهة امور مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود
رضاجوئی خاطر دیو سلطان گشته از سر تبریز با ترکمان کنزی باستقبال او آمده با یکدیگر دوستانه
ملاقات کردند و باتفاق روانهٔ درگاه معلی گشته در چرنداب تبریز بشرف سجدهٔ شهریار
کامکار کامیاب شرف شدند و امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت دیو سلطان قارچه سلطان
و چند کس را که خیرخواه فسادی دانست بقتل آورد و کپک سلطان را با تمامت ایل و اویماق استاجلو
بنواحی گرجستان فرستاده او در خانه دور انداخت و بدین اکتفا ننموده در غیبت ایشان بجهة رضای
امراء تکلو قطع تیولات ایشان کرد و در مقام تضییع ایشان درآمد والحق این معنی لایق دولتمندی

درین نفعی

درین نفعی نبود و باعث آن شد که از آن طرف نیز در تحیه شقاق و نفاق گشوده ابواب وفاق و اتفاق مسدود
گردانیدند و در سنهٔ اثنی و ثلثین و تسعمائه با خیل و سپاه بسلطانیه آمده در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو خصوصا
منتشا سلطان و قاروق سلطان و قلیج خان قوم خانمحمد و غیرهم بر سر او جمع شده کمر محاربه دیو سلطان و اتباع او
بستند و از طرف دیو سلطان و چوهه سلطان با امرا و سایر قورچیان و ملازمان درگاه که در پایهٔ سریر سپهر
اشتباه بودند در موکب همایون شاه جمجاه متوجه دفع آن طایفه شدند دیو سلطان و چوهه سلطان سخن از صلح و
صلاح گفته قاسم خلیفه ورساق را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقابله جمعیکه در سایه چتر فلک فرسای
شاه جمجاه باشند منع نمایند و او در تسکین نایرهٔ فتنه و انطفای آتش پیکار سعی بسیار نموده و ایشان
اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده چون ارادهٔ ازلی بمجادله ایشان تعلق گرفته بود اثری بر رسالت او
مترتب نشد و از جانبین تسویه صفوف پرداخته شد ارباب اخلاص از مشاهدهٔ این دو لشکر آراسته
با دل خونین و دیدهٔ اشکبار تأسف بخوردند که چرا هر دو گروه در رکاب همایون خسرو گردون شکوه بدفع
اعادی قیام ننمایند الحاصل میانهٔ ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امرای تکلو مغلوب استاجلویان شده بردن
سلطان و قراجه سلطان کشته شد و چون کپک سلطان و منتشا سلطان بر قول همایون نزدیک شده چشم
ایشان بر باهچه لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار خورشید آسای همایون افتاد و دست از کارزار
کشیده عنان تاب شدند و امراء و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب پادشاهی
بودند تعاقب نموده دیو سلطان تعاقب ایشان در حرکت آمده و جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل آوردند
و استاجلویان منکوب و مغلوب بابهر آمدند و از آنجا بگیلان رفته بمظفر سلطان والی رشت
پناه بردند و او هفت هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد امراء استاجلو دیگرباره بعزم نبرد متوجه
اردوی همایون شدند و این حرکت ناپسندیده طبع اشرف را مادهٔ شعلهٔ غضب قیامت لهب زبانه کشیده
بنفس نفیس بر سر ایشان ایلغار فرمودند و دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اغلی را با جمعی کثیر
پیشتر فرستادند چون مقلای سپاه منصور بمنجیل و خرزویل رسید امراء استاجلو از جنگل گیلان
بیرون آمده دیگرباره آتش قتال التهاب یافت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات
امراء شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلانیان مانند شیرغران از کوه و دشت بیرون آمده جمعی از سرکردها
کپک سلطان از القتل رهانیده کپک سلطان چون این شجاعت و دلیری از گیلانیان دید علاج الحی بشخندان
فهمیده راه پیش گرفت از رشت سفیدان جماعت سپاه گیلان فرستاده با هدایا که در آنجا دسترس بود

وسر اسب با زین ولجام وشمشیر مرصع مظفر سلطان فرستاده حاکم گیلان نیز چون از سپاه استاجلو
همت ومردی ندیدند بازگشت وهر دو فرقه ابکدیگر گذاشته کهند که همیشه باد عداوت میان گروه بود
کپک سلطان از رفتن ایشان خوشحال شده نوبت دیگر منتشا سلطان وقراق سلطان را که برادر اشته
مکرر درین اندیشه بسر می برد که آیا بچه طریق انتقام از دیو سلطان وچوهه سلطان کشیده مقتدی
امر وکالت گردد در شهور ثلث وثلثین وتسعمائه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد
اردبیل شدند بادنجان سلطان روملو که مرد نود ساله وبجهة کبر سن وشیخوخیت خرافت او را
دریافته در انوقت در اردبیل بود سه چهار هزار کس از طایفه روملو وچپنی وطوالش فراهم آورده
بعزم جنگ وجدال باستقبال امراء استاجلو شتافت ودر فرادره فیمابین محاربه وقوع یافته
بادنجان سلطان از ان فوج قلیل منهزم گشته در اثناء فرار بدست احمد آقا چاوشلو که نواجی کپک
سلطان بود کشته گردید وامراء استاجلو مظفر ومنصور بشهر در آمده بزیارت حضرت سلطان الاولیا
ومشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم مشرف شده از انجا روانه تبریز گشتند شاه جمجاه
جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان وچوهه سلطان ومحمد خان ذو القدر اغلو را
با هفت هزار کس ویکهزار نفر از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود کپک سلطان ورفقا از آمدن
دیو سلطان وامرا وقورچیان شاهی خبر یافته بطرف تخور سعد رفتند وامرا وقورچیان در شرور
بایشان رسیده صف نبرد آراستند وامراء استاجلو با اندک مردمی که داشتند در برابر آن
گروه انبوه در آمده فیمابین حربی عظیم در پیوست والحق دلیران طایفه استاجلو در ان روز
کارزاری کردند که روح رستم سام برین شان آفرین خوان شد ودر اثنای طعن وضرب محمد خان
ذو القدر اغلو با جنود ذو القدر بر پس تیپ استاجلو در آمده بریشان حمله آورد کپک سلطان
زخم قوی یافته در گذشت وچوهه سلطان با جنود تکلو از پیش جلو انداختند از کشته شدن کپک سلطان
شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار پیش گرفتند منتشا سلطان وقاروق سلطان
صف سپاه را شکافته مردانه از ان معرکه بیرون رفته بمشقت تمام خود را بگیلان رسانیدند وذو القدر اغلی
با انتقام وقایع دیار بکر که طایفه ذو القدر مغلوب استاجلو شده کورشاهرخ پدر او را با برادرانش
بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرد القصه بقیة السیف استاجلو با بی در گیلان روزگار گذرانیدند
درسال دیگر که سنه اربع وثلثین وتسعمائه بود دیو سلطان باتکبر چوهه سلطان کشته منصب وکالت

باو قرار گرفت ودر شهور ست وثلثین وتسعمائه که توقف استاجلو در گیلان قریب بر سال شده بود ورایات
ظفر آیات شاهی مرتبه دوم جهة دفع عبید خان اوزبک متوجه خراسان بود بدیدخان ومنتشا سلطان وقراق سلطان
وقراق سلطان وسایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی ارادت واخلاص بدرگاه گردون مشابه آورده بتقبیل
کفش بدرگاه سپهر پایه شتافتند ودر شرف آباد قزوین بسعادت آستان بوس سرافراز شده نوازش و
استمالت یافتند وملازم رکاب اقدس گردیدند اگرچه چوهه سلطان در مقام رعایت وتربیت
آن طایفه در نیامد اما خصومت وعنادی اظهار نمیکرد وایشان نیز با او مدارائی مینمودند وبا چوهه سلطان
رضا جوئی خاطر مبارک نموده لاجرم اعمال وافعالش برونق رضاء اشرف بود وروز بروز اختیار واقتدارش
می افزود اما طایفه تکلو زیاده روی وخودرائی را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطنا غبار
نفاری برآینه خاطر مبارک نشست ودر شهور سنه سبع وثلثین وتسعمائه که حسینخان شاملو از شیراز آمده
در کنذمان اصفهان بپایه سریر سلطنت نشان رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شد چوهه سلطان با او
در مقام عناد در آمده قصد کشتن او کرد واز مواضعه تکلویان خبردار گشته شبی با قشون ولشکر
خود جبه ویراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد واو مضطرب گشته خود را بخیمه دولتخانه همیون
انداخت در حریم دولتخانه میانه شاملو وتکلو جنگ شد از قورچیان ذو القدر که در کشیک بودند
مغز نامی پور علو چوهه سلطان زخم کاری زده با خبر گردانید تکلویان مرگ او را مخفی داشته همچنان در
مدافعه میکوشیدند حسینخان در ان شب تا سعی بسیار نمود اما از هجوم وهموم امراء تکلو که جمعی فوج
فوج وقشون قشون رسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمودند واز حصول مقصود مایوس باصفهان رفت
ودر الواقعه جمع کثیر از خوانین شاملو بقتل رسیدند امراء تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ چوهه سلطان را
بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو واستاجلو وذو القدر وافشار در مقام عناد وتهلکه
در آمدند بالضروره مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت ونزاع آغاز نهاده در حوالی
مزار امامزاده سهل علی علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امراء تکلو چون دانستند که بطریق زمان
چوهه سلطان اقتدار واستقلال داشته باشند بهیئت اجتماعی بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را
بمیانه خود برده بدفع خصمان پردازند شاه جنت مکان که آغاز جهان آرائی بود از اطوار ناپسند
آن طایفه دلگیری بهم رسیده بدفع آن خبران خود رای فرمان داد وقورچیان عظام در دولتخانه
هیون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مایوس گشته راه فرار پیمودند

واز بخت برگشتگی غبار مذلت بروی دولت ایشان نشسته بسیاری از ظالمان بقتل رسیدند آفت تکلو
۹۲۷
تاریخ این واقعه ست بعد از این واقعه خوف بر ایشان غلبه کرده راه بغداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین اغلی
تکلو حاکم بغداد قندر سلطان و حسین سلطان و الدرون سلطان و جمعی از سرداران بد ادب تکلو را بقتل
آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از این واقعه آنحضرت منشور عاطفت بنام حسین خان
شاملو فرستاده او را طلبید شد و منصب امیر الامرائی طایفه رفیعهٔ قزلباش باو و عبید الله خان
استاجلو که هر دو خواهرزادهٔ حضرت خاقان سلیمان شان بودند عنایت شد و نزاع و گفتگوهای
او میاقات بر طرف شده ارباب اخلاص رضای خاطر مبارک مرشد کامل را از مطالب خود درج
دانسته پای در دامن ادب پیچیدند و آنحضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهانداری گشته
لوای استقلال و استبدادش ارتفاع اسمانی یافت اما اولامه تکلو که از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده در آن
وقت امیر الامرای آذربایجان بود متنبه نشده اراده کرد که بجای جوهه سلطان وکیل و مختار السلطنه
باشد باین خیال تباه با خیل و سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه جنت مکان از ارادهٔ فاسد
او آگاه گشته بر سر او ایلغار فرمودند مشار الیه از مهابت آنحضرت اندیشیده بسرعت برق
باد بجانب آذربایجان گریخته خود در القلعه وان انداخته متحصن شد و از آنجا روی از این دولت تافته و از آن
جانب سلطان سلیمان پادشاه روم استمالت یافته روانه استنبول شد و در آنجا تحریک ماده فساد نموده سلطان
سلیمان را بتسخیر بلاد عجم و تختگاه کسری و جم ترغیب کرد و سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بدیار عجم
کشیده با جنود معدود آمد و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبیه و عواطف لاریبی مدد
یافته بمتانت رای صایب و تدبیر کامل دفع فتنهٔ او نمودند مرتبهٔ اول باغوا و تحریک اولامه مرتبه
دوم باشارت و اغوای غازیخان تکلو و ذو العدر اغلی مرتبه سیم باقوال کاذبه القاس میرزا مرتبهٔ
چهارم بسلطنت و فساد اسکندر پاشا حاکم ارض روم حقایق احوال بر سبیل اجمال بعد از این تحریر قضایای
خراسان رقم زدهٔ کلک بیان میگردد **ذکر وقایع خراسان و آمدن خواقین اوزبک براندیار نزهت**
آثار بخت سعادت نشان بعد از ارتحال حضرت خاقان سلیمان شان **نظم** سخن پرداز این شیرین حکایت
چنین کرد از سخن دانان روایت که عبید خان بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن که
از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و عمزادهٔ شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان
مذکورست همیشه در آرزوی ملک خراسان و بدست آوردن بلدهٔ فاخرهٔ هرات بود و از بیم غضب

شمشیر عالم گیر حضرت خاقان سلیمان شان و ظهور واقعه شیبک خان در ملک بخارا خزیده و دم کشیده
بود بعد از واقعه نازله خاقان سلیمان شان و حداثت سن حضرت شاه جمجاه جنت آشیان در اخبار
منازعه امرای خودرای قزلباش بیکجان آنکه ممالک ایران بی صاحب و در دست جند مغلوبست دندان
طمع بملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بقوم سنجر لشکر بخراسان کشید و از سروش عالم غیب این ندا
بگوش هوش برسید که **نظم** خاکساران جهان را بحقارت منگر : تو چه دانی که درین گرد سواری باشد :
مع هذا انتفاع ندیده گشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه جهت دفع فتنهٔ او در حرکت آمده آفتاب
شفقهٔ رایت فتح آیتش بر ساحت ملک خراسان می تافت انجم صفت ناپدید گشته فرار بر قرار اختیار
مینمود تا آنکه بکرات و مرات انحرکت کرده خود در امی آنمود باز در غیبت موکب جهانگشای روی
بدالضوب آورده بتسخیر قلاع و خرابی مملکت می پرداخت مجملا از خونریختن و فتنه انگیختن دلگیر نگشته
تا ده دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان و ضعفا و زیردستان پایمال سم ستوران
و مردم آن ولایت از جور اوزبکان آمدند و آسوده نگاه داشته شد **ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان**
در همان سال که خبر واقعه ناگزیر شاه جنت مکان بماوراء النهر رسید عبید خان خانان و سلطان چنگیزیه را
بعد از فوت خود بر مسند علا نموده باتفاق کوچم خان بن ابو الخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت افراخته
بجهة اسیت بوده و پادشاهی چنگیزی صاحب سکه و خطبه کل ممالک ماوراء النهر و ترکستان بود و ابو سعید
سلطان ولد او و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر جرار و از اوزبکان خونخوار از جیحون عبور نموده
بخراسان آمدند و دورمیش خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود برج و باره هرات را
استحکام داده بتحصن و قلعه داری قرار داد و مردم کاردیده بحراست دروازه ها تعیین نموده بلوازم
قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبک با غلبه و ازدحام تمام بهرات آمده شهر را احاطه نمودند هر کدام در طرفی
فرود آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چند ماه فیمابین آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان
شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره نگذاشتند که احدی نزدیک قلعه آید روزی
در باغ مراد عبید خان و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل باشانی
اوزبک بود دورمیش خان جمعی از مبارزان شاملو را بدالضوب فرستاد و در باغ سفید فیمابین قتال
عظیم بوقوع پیوسته جنود اوزبک مغلوب شدند و غازیان تا در باغ مراد رفته خبر بعبید خان رسید
بساط صحبت درهم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در آب افتاد و عبید خان بالعبد فوتش

خود را بپابوس ساینده بعد کرنوش کرنجت القصه از طول ایام محاصره جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مایوس
کوچ کرده راه دیار خویش پیش گرفتند **ذکر آمدن عبید خان مرتبه دوم بخراسان** در سال دیگر که
مطابق سنه احدی ثلثین و تسعمائه بود دورمش خان وفات یافته بوروس سلطان تکلو حاکم مشهد
مقدس بود در جنگی که میانه تکلو و استاجلو در عراق واقع شد بقتل آمده خبر بمشهد رسید از آنجهه
پریشانی باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت تواند نمود نبود و در
اردوی معلی میانه امرای درگاه کلفت و نزاع پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید این خبر بماوراء النهر
رسیده عبید خان که شیفته عروس ملک طوس شده بهیچ وجه قطع تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات
در هوس الملک از نتایج طبع موزون اوست نظم باز جانم هوس ملک خراسان دارد : تن
بیجان شده من هوس جان دارد : روح بخش است شمالش چو دم روح الله : مگر او نیز هوای
بلبلان دارد : فرصت غنیمت شمرده دیگر باره همت بتسخیر آنولایت بسته در شهور سنه
اثنی و ثلثین و تسعمائه از معبر چهارجو گذشته بمرو آمد و از آنجا با سلطانان و بهادران
اوزبکیه بمشهد مقدس رسیده آن بلده شریفه را دایره کردار در میان گرفت خانه کوچ
بوروس سلطان در شهر بود غازیان قزلباش که از محال قریبه بآنجا جمع آمده بودند چندگاه
حفظ و حراست نموده آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند و از قلت آذوقه کار محصوران
بجان رسید و علت جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید عبید خان بر آن
بلده مستولی شده یکی از امرای معتمد خود را در آن بلده گذاشته روانه استراباد شد چون
بدانحدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد بود جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده را
برسم قراولی بقتال فرستاد میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند
محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود قزلباش غلبه جنود مخالف مشاهده نموده دست در نطاق الفرار
خلال الطاق زده تا چهار فرسنگ جنگ کنان عود نمودند زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را
برداشته بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را به عبدالعزیز سلطان پسر خود داده بجانب
بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی سپهر بنیاد رسید
اغزی سلطان تکلو و دمری سلطان بدراغی نوازخان شاملو و شاه علی سلطان استاجلو را با گروهی
از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان ملحق گشته باتفاق دو

روی توجه

روی توجه بجانب استراباد آوردند عبدالعزیز سلطان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بیرون رفته بپدر ملحق
شد و امرای عظام بشهر در آمدند عبید خان را وداع غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب بسطام باز گردید اغزی
سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلای از استراباد بیرون آمده در چمن بسطام بعبید خان
دوچار شدند جنود قزلباش به سه هزار نمیرسید لشکر اوزبک از بیست هزار متجاوز بود هرچند
محاربه آن فوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق عقل نبود اما اوزبکان دست و گریبان رسیده مرا
جز محاربه چاره نیافته بالضروره صف قتال آراستند و فیمابین جنگی عظیم و نبردی قوی دست داد
الحق در آنروز آن دلاوران دلیر در آن معرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه انگشت حیرت بدندان
تعجب گزید هنوز صوت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبان زد خاص و عام است مگر اغزی سلطان
خود را از قلب عبید خان زده نزدیک بآن رسید که قلب منقلب گردد بهادران قول شروع
در شکست کردند اغزی سلطان بعون عنایت ملک منان با بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر از پای
در آمد عبید خان ظفر یافت دمری سلطان بدست در آمده کشته گشت زینل خان از دست ایشان
انجبر در شهر اقامت نتوانست نمود بیرون آمده بفیروزکوه رفت و عبید خان دیگر مرتبه استراباد را
برنیش خان بهادر که از امرای نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب شهر
برناولان فرستاده در آن سال در غوریان قشلاق کرد در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلثین و تسعمائه
بر سر قلعه هرات رفت حسینخان شاملو که بعد از فوت برادرش دورمش خان حاکم هرات شده بود
بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته اسباب قلعه داری آماده کرد و مکرر جنگهای مردانه از جانبین
وقوع یافته مدت محاصره بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نایاب گشته حسینخان جمیع رعایا و مردم
و بلوکات را که در قلعه بودند بیرون کرده از آذوقه ایشان چند روزه اوقات گذار غازیان
حاصل نموده درین اثنا خبر قتل زینل خان در میانه اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق چکورکه سلطان
حاکم بیگزاد بر سر رنیش بهادر آمده جنگ کردند و از قضاء الهی رنیش بر اعدا که مغلوب شده بود
غالب آمده زینل خان و چکورکه سلطان هردو بقتل آمدند عبید خان از نیواقعه مسرور و فرحناک گشته
در همان روز تیر بیک بابری ولد جانو فا میرزا که امیر الامراء عبید خان بود بهجوم عظیم نموده از همه طرف
یورش بقلعه آوردند و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوزبکان از البرنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر
در حوالی قلعه برخاک هلاک انداختند تفنگی بر بابری خورده تفنگچی جهو سر او را بریده نزد حسینخان

آورده عبید خان از کشته شدن اولغایت متألم گشته سور و سروری که داشت بالم و سوکواری تبدیل یافت و معلوم او شد که با وجود این همه سعی و اهتمامی که بظهور آورد تسخیرات میسر پذیر نیست در خلال این احوال آوازهٔ توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ رنش بهادر منقلای سپاه نصرت نشان و خبر کشته شدن رنش بهادر رسیده بالم فراوان و اندوه بپایان از پل مالان کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت که از خانان جنگیزی استمداد نموده دیگر باره یورش و انقلاب بملک خراسان اندازد ذکر آمدن عبید خان با خواقین اوزبکیه مرتبهٔ ثانیه بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در خسرو جرد جام و ظفر یافتن حضرت شاه عالم پناه بعون حضرت ذوالجلال والاکرام

نظم قلم چون عندلیب نغمه پرداز ؛ چنین دستان سرای میکند ساز ؛ که چون حضرت شاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزت حواله نموده بالطاف الهی واثق بوده اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامران گشته در معرکه کارزار بر اعادی ظفر یافته اند از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آن حضرت را در آغاز جلوس همایون با عبید الله خان و خواقین اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال علی سبیل الاجمال آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده استغاثه مینمودند که دران دیار طوفان بلا بالا گرفته سکنهٔ آن ملک از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان غریق بحر اضطرار اندبنا بران حضرت شاه جم قدر ملایک سپاه با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای مکان توجه خراسان و دفع فتنه عبید خان اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بموکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد جوهه سلطان وکیل و الامه سلطان تکلو و محمد خان ذوالقدر دو اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه منقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند رنش بهادر در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرا عظام بر قلعه محیط گشته حوالها ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران عرصهٔ نبرد بیرون آمده با غازیان حرب مینمودند چند روز بین الجانبین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ و شمشیر خونریز ناچیز شدند کار بر محصوران تنگ شده آوازه قرب وصول موکب همایون اثر از اسر آسیمه کرد از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود یافته طریق فرار مسجد شد رنش بهادر با بنی چند بقصد فرار ریسمان بر پای بسته از قلعه فرود آمدند

بامداد

غازیان بیاسبانان قلعه خبردار گشته همگی را دستگیر کرده همان لحظه بیاسا رسانیدند و دیگر قلعه مفتوح گشته جمیع اوزبکان طعمهٔ شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق بالشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس سرافراز شده از روح مطهر آن سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة والثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنهٔ هرات اعلام ظفر و نجام بجانب جام افراختند اما عبید خان بنوعیکه مذکور شد از هرات چون به بخارا رسید از کوجم خان و سلطانان جنگیزی نژاد استمداد نموده از تمام ولایت ماوراء النهر و ترکستان و اخسی و اندجان و اترار و قلماق و کاشغر و قزاق و فراق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده باتفاق کوجم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد النور سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و دو تجک محمد سلطان و کسکن قرا سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امرا معتبر قرشید چون دریای پر موج فوج فوج با دلهای چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهادند نظم همه گرگ زادان درنده خوی ؛ سگ رویشان جمله از تار موی ؛ ز الوان ایشان تبرخونشان ؛ برازخین همه روی و ابروشان ؛ مجملا از آغاز خروج جنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و انبوه از آب آمویه عبور نکرده بود در حینیکه اردوی همایون شاهی در خسرو جرد جام نزول سعادت فرجام نمود خانان اوزبکیه نیز از آن طرف آمده بزور آباد رسیدند قراولان جنود قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته آوردند و حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر معدود معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین نرسیده میرزا یحیی سیفی مؤلف لب التاریخ یکصد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که در جنود اوزبکیه سوای برتاول و الماجی هشتاد هزار جوان بهادر چیدهٔ کاری بودند و در سپاه قزلباش سوار موجب خوارسواری خود چهل و بیست و چهار هزار العقده در روز عاشورا که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس بلثین و تسعمائه است سلاطین اوزبک در سعادت دشت جام در حوالی اردوی خسرو بهرام احتشام فرود آمدند آن شب از جانبین پاس داشته صبح روز عاشورا از هردو طرف بتسویهٔ صفوف پرداختند معظم امراء قزلباش جوهه سلطان تکلو وکیل و الامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان جاغرلو ذوالقدر حاکم شیراز و محمد خان ذوالقدر و علی و احمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که

وجه خان

غارمال

درانوقت سلطان بود وحسن سلطان روملو واحمد سلطان افشار وسایر امرا وقورچیان عظام بودند حضرت
شاه جنت بارگاه منصور ومظفر ببر ودرع وخفتان فتح دربر کرده ومکمل ومسلح برابلق تیزگام آسمان خرام برآمده
باقورچیان نصرت فرجام درقلب قرار وآرام گرفت میمنه ومیسره جنود مسعود را بامرای نامدار ومردان کار
آراسته عرابها پرضربزن وتفنگ را کارداران استاد شیخی بیک توپچی باشی در پیش صف بازداشته بجهان
جهان جنود توکل واعتماد برعنایت الهی روی بمعرکه نبرد آورده دربرابر آن لشکر خونخوار وبحر زخار قرار گرفت
وازطرفین صدای کورکه ونفیر وکرنای درگنبد گردون پیچیده علمها کشودند وصورت کشیده جوانان
پیش جنگ ازهر دو طرف بیکدیگر تاختند ازطرف دلاوران قزلباش سنانهای ثعبان مثال
بربناگوش تازی نژادان آتش نهاد بادپیما خوابانیده ازبکان نابکار را برخاک هلاک می انداختند
وازانطرف بهادران ازبکیه سپاه منصور را چون شهاب رجوم تیرباران کرده بنوک ناوک
دلدوز ترک برتارک دلیران می دوختند مبارزان هردو گروه داد مردانگی داده از زخم تیغ گردان
کوه وهامون شادی پذیرفت **نظم** زیکسو هژبران پرخاشجوی ⁂ زسوی دگر ازبک کینه جوی ⁂
زیکسو دلیران آهن قبا ⁂ زسوی دگر ازبکان دغا ⁂ دلیران جنگ آزما بیش وکم ⁂ نهادند برچشم
کین روی بهم ⁂ زبس کشته ها پشته ها شد پدید ⁂ دگر آنچنان روز گیتی ندید ⁂ زمین شد زخون یلان لاله
زار ⁂ فلک خواست از جورشان زینهار ⁂ مجملاً میانه آن گروه رزمخواه صباح تا وقوع پیوست که سپه سالار
فلک بنجم تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان ترحم گرفت وچشم روزگار محاربه
بآن شدت مشاهده ننموده ودر بسیط غبراء ابنای ایرانیان وتورانیان دیگر چنین حادثه وقوع نیافته از گرد
نابرستوران جهان گرد وغباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب حجاب مستور گشت
آثار ضعف وانکسار در ناصیه احوال سپاه قزلباش پدید آمد دراین اثنا سلطانان ازبکیه
برجوهه سلطان وامراء تکلو وشاملو وسایر نامداران میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست دادند
امراء دست چپ نیز تزلزل یافته تاب صدمات پیاپی جنود مخالف نیاورده راه انهزام
پیمودند سپاه ازبک متعاقب منهزمان لشکر قزلباش درحرکت آمده دران دشت وصحرا چون
مور وملخ آفت مزرع دلها شدند چنانچه شاعر گفته **نظم** ملخهای پیکان زپرندگی ⁂ شده آفت
مزرع زندگی ⁂ حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نموده بودند که حضرات عالیات
ائمه معصومین علیهم السلام آنحضرت را دریموکه بفتح وظفر مژده دادند آنحضرت از کمال وثوق وحسن

اعتقاد ووفور جلادت وشجاعت ودلاوری مطلقاً از موقف خود حرکت نکردند واصلاً آثار تزلزل
در ناصیه همایونش نمایان نبود با سه هزار کس از بهادران رزم آزمای **نظم** همه چون نهنگان مردم ربای ⁂ همه چون
ستون فلک پا بجای ⁂ چون قطب فلک مرکز پای ثبوت ووقار استوار گردانیده در مکان خود آرام
داشتند وحضرت رب العزت بعنایت بی نهایت گویا آن فوج قلیل را از مخالف پنهان داشته حمایت
نمودند بعد از لحظه که گرد وغبار اندکی فرونشست علم سعیدی نظر شاه جنت مکان درآمد که با گروه انبوه در موکب
ایستاده بر آنحضرت چنان معلوم شد که عبید خان وکوجم خان اند که با سپاه خاصه در قلب ایستاده اند
بهادران ازبکیه فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح بخواقین مذکور میگفتند که عبید خان
از ایشان پرسیده بود که سپاهی از دور بنظر می آید ومدتیست که برجای مانده همانا سپاهی بقیه
سپاه قزلباش است چند کس را مأمور کردند که رفته خبری از ایشان آورد جماعه ازبک باو گفته بودند که
بنوعی شکست وپراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته که در این محل انشاء ایشان ماند نباشند وآن
سپاهی چهار پایان اردوی قزلباش است ودیده بصیرت ایشان از مشاهده آن سپاه پوشیده
گشت دراین اثنا شاه جنت مکان مبارزان موکب اقبال را که دران مکان توقف داشتند امر
نمودند که مردانه وار برسر آن گروه تاختند تابای آن علم سعید عنان اشهب تیزگام بازکشند
وبجز تیغ وشمشیر خونریز دست بهیچ حربه نزنند وبهرکس که زخم زنند با تمام کارش پرداخته متوجه دیگری
شوند که از غلامان حیدر کرار عین فرار از غیرت ننگ وعار ومردی گشته شدن نیکنامی روزگار است
نظم برادر برابر گردون بهم پای ⁂ به مردانه وار برسر همت گنیم سر ⁂ از آن گروه عقیدت گزین
جان نثار اول قورچیان شاملو ذوالقدر فرمان مرشد کامل را بجان ودل پذیرفته شمشیرهای مصری آخته
وسپرها فراخ دامن برافراخته بدین عزم درست ورای صواب متوکلاً علی الله از دست راست
جلو انداختند ودلیران دست چپ نیز حرکت کرده حمله فدائی وار بهم آجود غنیمی برسر آن
گروه غدار واوزبکان خونخوار تاختند سه هزار شیر صاعقه کردار یکبار خود را آورده وبهر کس زخمی
زدند همچنانچه مرشد کامل ارشاد نموده بود از وجود گذشته بدیگری پرداختند جنود ازبک که زیاده
از چند وچون بودند از ضربات بی دریغ تیغهای الماس فعل غازیان اکثر مجروح وناتوان گشته
فرصت مدافعه نیافتند قلب بهم برآمده از یکدیگر پاشیدند کوچم خان وعبید خان چنان
سراسیمه شدند که جز فرار چاره نیافتند وبیکحمله دلیرانه آن فدائیان جان نثار شکست بران

لشکر بیشمار قتل در اکند کان جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از این ولوکه مکه نفیح ولعوامید وار
شده ثریا مثال جمع آمدند سلاطین اوزبک بعد از خیال فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه انهزام را بتقدیم
سعی و اهتمام نمودن گرفتند گویند یکی از قورچیان غلام بعبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که
از ضرب آن بجز دشد و از حرارت حبشه که متوجه گرفتن او نشده از در گذشت که تهور این بدست آورد
بعضی گویند که تو بوزی بر جود و مغفرت ذکر سامعه ایش مشهور یافته بین الجمهور بر عبید خان مشهور گشت جهل نفر
ارغیلان و الهزوئات شکند همراه آورده بودند که در پای علم کجینه فتح و نصرت ایشان دعا کنند جون حق با ایشان
نبود دعا رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان جان بصد تشویش ولعب از آن
ورطه خونخوار بسلامت بردند فرقه العینی با بیست هزار از آن فرقه اشرار بشعله شمشیر برق تاثیر سوخته شدند
ورقتو و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بر گریبان آن خاکساران دوختند از حضرت جنت مکان
منقولست که از جمله آن سه هزار نفر که با آن حضرت بقلب سپاه اوزبک تاختند یکهزار و هفتصد
کس قورچیان غلام و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین اوزبک جانی بیک سلطان با بسیاری از اتباع
خود و جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته بهنگام شام چراغهای اردوی قزلباش دراز
نمود از اردوی عبید خان کرده در لشت اردوی همایون فرود آمدند که یازدهم شهر محرم الحرام
بود سیاهی ایشان بنظر در آمده مشخص شد که لشکر اوزبک است که همگی بقصد یغما سوار شده بودند
شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند جوهه سلطان ملغ
میشد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند تا جمع نشوند بنا بر رعایت حزم و احتیاط رفتن مصلحت
نیست مبادا چشم زخمی رسد آن حضرت از غایت دلیری و دلاوری آن سخن سپاهیانه را بحیثیت
بددلی حمل نموده مسموع نداشت بر آن مخاذیل تاختند و بیک حمله دلیرانه کار آن قوم را ساخته
بسیاری از آن طبقه طعمه شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگی
مردانه کردند آخر الامر راه فرار پیمودند و بنیروی بخت بلند و دولت ارجمند چنین فتحی که در ازمنه سابقه کمتر
وقوع یافته قرین حال اولیای دولت بی زوال گردید و چنان لشکر بیشمار که در برابر هر نفری از جنود اقبال ده نفر
از فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدبیاد بادشاه فتند و مضمون صدق مشحون ان یکن منکم عشرون
صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی سمت ظهور یافت و بمجاهدت شکر الهی قیام نموده فتحنامها باطراف
واکناف ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده و چون درین جنگ حسینخان شاملو

ودیگر

مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت دارالسلطنه هراه بدستور بدو تفویض یافته عنان عزیمت بصوب عراق
منعطف ساختند و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد یاغی شده بود نهضت همایون بجانب
عراق عرب واقع شد و شرح آن مرقوم کلک بیان خواهد شد **ذکر آمدن عبید خان کرت چهارم بخراسان**
عبید خان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آگهی یافت باز در همان سال که
مطابق سنه خمس وثلثین وتسعمائه بود لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا و حصار فراهم
آورده بخراسان آمد سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان پسر خود را پیشتر بجانب مشهد مقدس
معاونت دار الامرا قزلباش اغزلوار خان شاملو که در انوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار
و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه
بند کرده بمحاربت مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروخته داشت و عبید خان
خود نیز با سپاه بهرام قهر ما وراء النهر بظاهر شهر آمده هجوم آورد و در سر کوچه بندها محاربه عظیم بوقوع پیوست
قزلباشیه زیاده از آن توقف و توانایی حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیدند
و شبی از مشهد بیرون آمده احمد سلطان افشار براه که الکای او بود رفت و قلعه فراه را
قایم کرده نشست اغزلوار خان و یعقوب سلطان بجانب سبزوار و مزینان رفتند جمعی اوزبکیه
از رفتن قزلباش آگاه گشته بتعاقب شتافتند اما بامرا نرسیدند عبید خان مشهد مقدس را بیکی از امرای معتمد
سپرده متوجه هرات شدند و شهر را محاصره کرده حسینخان و غازیان شاملو عبدالله و قلعه داری قیام نموده چند ماه
بین الجانبین آتش محاربه و مصادره افروختگی داشت چون در آن سال در شهر و بلوکات غله کمیاب
بود حسینخان و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در سردادن رشته
دیده گفتگوی صلح بمیان آوردند و امرا آمد و شد نموده قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشیند
تا قزلباش با عیال و اطفال و احمال و اثقال بیرون روند و احدی از سلطانان اوزبکیه
تعاقب نکند عبید خان بمعالجه راغب گشته چند کوچ بر عقب نشست حسینخان بعد از تاکید
معاهده و پیمان با تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب سالما و غانما بیرون آمده بطرف
سیستان رفتند ملک سلطان محمود والی سیستان نوازشات آدمیانه بظهور آورد
عبید خان بر مردم پشت زده کرایی و قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشان را غارت کرد
و از آنجا و از آنجا بولایت کیچ و مکران در آمده تاخت و غارت بسیار کرده از آن

راه تبرا آمده شرح احوال او عنقریب نگاشته کلک سوانح نگار خواهد شد القصه عبید خان بر نهضت ملک خراسان
استیلا یافته بار لوای جور و طغیان در اماکن او افراخت از جمله ارتکاب ظلم و ستم بسیار اهل خراسان سید هلالی
بی آزردم بیقین التشیع را بطمع مال بهانه رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مظلوم مولانا
شاعریست که در چهار سوق هرات بقتل آوردند بهانه آنکه بعبید خان رسانیده بودند که جناب مولانا
خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد کرده نظم ای جند عبید از پی تالان باشی : تاراج گری ملک خراسان
باشی : غارت کنی و مال یتیمان ببری : کافر باشم اگر مسلمان باشی : با وجود آنکه مدح عبید خان قصیده
غرا در سلک نظم در آورده بود که این دو بیت از آن جمله است نظم خراسان سینه روی زمین از بهر آن
آمد : که خان آمد و یعنی عبید الله خان آمد : سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند : که از مشرق بمغرب
رفت و یکشب در میان آمد : خطا در شعر میباشد بکش خط بر خطای من : که آن سهو القلم افتاد با سبق
اللسان آمد : هیچ فایده بر آن مرتب نگشت و بجهة اسباب و جهاتیکه داشت مقتول گشت و چون
خبر استیلای اوزبکیه بر خراسان در عرض همایون شاه جنت مکان گردید و مهمات بغداد حسب الاشاره شهریار
با دین و داد صورت انجام یافته بود در اول سال سنه ست و ثلثین و تسعمائه بجهة دفع فتنه اوزبکان
عنان فرور غبان بصوب خراسان معطوف داشته و رتجان قهرمیز باطراف و اکناف قلمرو
همایون فرستادند که جارچیان نصرت شعار رسانند در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق
جوق روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آورده بمعسکر همایون می پیوستند حسن بیگ
مورخ نوشته که دران سفر هفتاد هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده بود اما عبید خان چون
بلده فاخره هرات را متصرف شده خود را مالک ملک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه او نموده
بر سر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده در گرفتن آن سعی بسیار کرد کاری از پیش نتوانست
برد ترک محاصره کرده بهرات باز گردید آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال در آن ولایت شایع
شده بود تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایشان افتاده از هرات بجانب مرو رفت و رسولان
چرب زبان نزد خانان چنگیزی فرستاده استمداد نمود که متحمل بمدد او آیند و از آنجا کتابت
ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد و در مرو بنظر مدد و کومک نشست و سلاطین
ترکمان و بزرگان توران در مرو جمع آمده مکرر در باب محاربه پادشاه قزلباش با عقلا و اتالیقان
هر سلسله کنکاش نمودند رای اکثر ایشان بجنگ قرار گرفت کوچم خان که بزرگترین سلاطین بود

در سمرقند

در سمرقند فرمان روا بود دران سال فوت شد ابو سعید خان پسرش قایم مقام پدر شده
بود او نقیض مطلق عبید خان گرفته گفت که درینمدت هر چند بخراسان آمده بمحاربه
قزلباش کمر بستیم بجز خسارت ندیدیم اگر تو مقاومت میتوانی کرد مختاری والا ما در جنگ
قزلباش رفیق تو نیستیم اولی آنست که تو هم بمملکت خود قناعت نموده دست از این
تلاش بنماید بار دیگر اکثر سلاطین جوجی نژاد سخن او را راجح دانسته در مقام معاونت
در نیامدند عبید خان از امداد سلاطین مایوس گشته فرستاده او نیز از خدمت اشرف آمده خبر جمعیت
و کثرت لشکر و جواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته شده این بیت دران مندرج بود آورد
تو گرهی و بهیبت زاکجت کور : کور و کر را چه بود دست و زور ای اصل با دلی پر حسرت و خاطری نالان
قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان
در آمده ماهچه طوق بروغ رایت بساحت آن ولایت تافت و در دار السلطنه هراة نزول سعادت نموده
مرهم راحت بر جراحات ناسور دلخستگان آن دیار نهاد و حکومت خراسان را ببرادر اعیانی
خود بهرام میرزا عنایت فرموده غازی خان تکلو را لله میرزا و امیر الامراء خراسان نمودند و محل محل
امرا و حکام تعیین فرموده مهام جمهور انام را باز بنظام و انتظام بخشیدند و چون از عبور و نزول
سپاه غارتگر اوزبک خرابی تمام بدان دیار راه یافته بود توقف عساکر ظفر شعار موجب تنگی معاش
سپاهی و رعیت آن دیار بود مراجعت بصوب عراق لازم آمد عنان نصرت نشان شهریار آفاق
بدان صوب منعطف گردید ذکر آمدن عبید خان کرت پنجم بخراسان چون خبر مراجعت شاه جنت
مکان در بخارا بعبید خان رسید در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلثین و تسعمائه قمش
اغلان را با بعضی امرای اوزبکیه بطریق ترکتازی و خبرگیری بخراسان فرستاد و ایشان از آمویه
عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند ششتا سلطان استاجلو حاکم مشهد و اغزلوار خان
شاملو ولد دمری سلطان حاکم نیشابور بود بیکدیگر ملحق شده بر قمش اغلان و اوزبکان ایلغار نمودند فتحاین
اندک دست بازی نشده غازیان چند نفری از مخالفان را مقتول ساختند اوزبکان تاب
مقاومت در خود ندیده دست از محاربه کشیده باز گردیدند و امرا هر یک بمکان خود
رفتند و در سنه ثمان و ثلثین و تسعمائه عبید خان دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده
روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر محاصره پرداخت

دامرا باطراف و جوانب ولایات خراسان فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس و قلش اغلان را
باسترآباد و خان کلبل بهادر را به سبزوار و جمع دیگر را باباخت ولایت بسطام فرستاده منتشا
سلطان و اغولیار خان و سایر امراء خراسان صلاح در توقف ندیده ممالک حکومتگاه خود را خالی
گذاشته بیرون رفتند اما ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته
کس بمیانه کرایلی فرستاده مدد طلبید میرزا علی خلیفه کرایلی با جنود موفور باو پیوسته در ظاهر بسطام
با اوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوستند غازیان غالب و اوزبکیه مغلوب و منهزم گشته
جمعی قتیل و برخی دستگیر شدند اما قلش اغلان که برفتن استرآباد مأمور بود پای جسارت
در وادی جرئت نهاده با گروه انبوه تا محوز ساوج بلاغ رانده در آنجا بر سر اردوی محمد خان ذو القدر
اغلی که بحکومت استرآباد منصوب گشته بود ریخته اغرق او را غارت نموده بازگردید و عبید خان
در پای قلعه هرات لنگر اقامت انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود و غازیان بقدر قدرت و
توان بمدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون در آذربایجان اولامه تکلو یاغی شده بروم رفته فتنه
انگیخته بود و در مادهٔ آن سرحد شورش و آشوب اشتعال یافته حضرت شاه جنت مکان را مشاغل
عظیمه پیش آمده فرصت یساق خراسان نمیشد بدین جهة عبید خان فارغ بال در پای قلعه نشسته
در تضییق محصوران میکوشید تا آنکه مدت محاصره یکسال و نیم امتداد یافت کار محصوران از فقدان
ذخیره و نان بجان رسید غازی خان جلایق را از شهر بیرون کرده اگر ذخیره داشتند غازیان گرفته
بقدر دفع علت جوع از آن میکردند از طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی بسیار بر رعایای بیچاره
رسید نقود و اسباب ظاهری را از ایشان گرفته بیرون میکردند بلکه بجهت وجوه اشیاء نهانی
نیز بسیار پرداختند و بعد از بیرون رفتن شهریان بیوت و مساکن ایشان را کنده اگر دفینه
یافت می شد می بردند القصه رفته رفته تا کولی بمرتبه معدوم شد که غازیان بلحوم سگ و گربه اوقات
میگذرانیدند آن هم حکم عنقا گرفت مشهور است که میانه دو آقای معتبر غازیخان بر سر سگی نزاع
شده داوری پیش خان بردند و هر یک را مدعا آن بود که زخم من افتاده صید منست
او غازیخان لاشه آن سگ را دو پاره کرده بهر کدام نصفی داد هر روز بکفاف برنج با گوشت اسب
جهة بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن در مجلس قاشق قاشق با قایان معتبر قسمت میشد و
نصفی ایشان با خدمهٔ خود بکار میبردند از عدم قوت چنان سستی گرفت که مردم [illegible]

رزد نمودند عبید خان کس بقلعه فرستاده سخن صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد که عبید خان یکمرحله کوچ پس نشیند
تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته شهر بسپارند عبید خان راضی نشد و میگفت
ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و روند و بهرام میرزا و غازیخان تن بدین مذلت نمیدادند
بعد از چند روز اتالیق ابوسعید خان بن کوچم خان که پادشاه سمرقند بود بلشکر آمد که قرار صلح دهد صورت
نیافت و غازیان با کمال ناتوانی با دشمنان دین و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری میکوشیدند
و چون حقیقت این اخبار و تسلط اوزبکان نابکار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسید و فتنه
اولامه فی الجمله تسکین یافته بود شاه جنت مکان توجه جانب خراسان جزم فرموده در شهور سنه
تسع و ثلثین و تسعمائه رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آوردند و قاصدی سریع السیر
جهة رسانیدن این بشارت بهراة فرستاده در حینی که شراره آه گرسنگان هرات آتش در خرمن روزگار
انداخته بود قاصد خجسته قدم بهنگام رسیده مژده فرح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت
جان و قوت جنان گردید غلغله مسرت و شادمانی غازیان باوج آسمان رسیده نقارهای شادیانه بنوازش
در آوردند عبید خان مرد شاعر بود در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیک مهر
مشهور که وزیر غازیخان بود بشهر فرستاده بود نظم ای پادشاه اگر بر اهل خراسان گذر کنی : زنهار عرضه ده بملک ایشان
بنام ما : و اگر ز روی لطف بگو آن گروه را : کای گشته کینه خواه شما خاص و عام ما : کلک غرور جهل شما
کرده است ثبت : در رقعه که بوده در آن رقعه نام ما : کای خواجه بعد ازین طمع از زند کبر : زانرو که
گشت سکه خانه بنام ما : خواجه مردی سخنور و از سعدای روزگار بود در جواب این ابیات
نوشته فرستاده نظم ای مدعی مگر نشنیدی که میرسد : شاه ستاره حشمت جم احترام ما : ما بندگان
حضرت شاهیم و از ازل : ثبت است بر جریده هستی دوام ما : باشد جواب دعوی خانی که کرده مبتنی
ز شعر حافظ شیرین کلام ما : چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان : کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما : کسکن قرا سلطان
و حاجی بیک سلطان که از بلخ بمدد عبید خان آمده بودند با قزلباش بهانه طریقه دوستی ظاهر ساخته جهة بهرام
میرزا یک راس بره شیرمست و کره اسبی فرستاده مردم او در خفیه شبها پای لاغر بکنار خندق
آورده بهای تمام بغازیان میفروختند و حضرت کاسم الارزاق چندگاه از گوشت آنها روزی
غازیان مهیا نموده القصه شاه جنت مکان عزم خراسان جزم نمودند القاص میرزا را بهمراه بدر خان استاجلو
استرآباد فرستادند و ایشان چون به بسطام رسیدند بدر خان با رفقا جاتیق زده بعلت در آن دیدکه

بجانب استراباد ایلغار نموده علی الغفله بر سر قمش اغلان ریختند و بمضمون الحرب خدعة عمل نموده در موکب
عالیجناب میرزا با یکهزار و پانصد نفر از مبارزان عرصه نبرد از بسطام ایلغار نموده صبحی که اکثر اوزبکان در
حمام بودند بشهر در آمده نقاره شادیانه بنوازش در آوردند بهر اوزبک که میرسیدند از پا در سر
سنگ میساختند و هر کدام برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را غرقه بحر بلا دیده راه
عدم می پیمودند قمش اغلان از حدوث این واقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان شده بود بعد
تشویش بسیار با هفت هشت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخت و چهار برادر او با موازی
پانصد نفر بقتل در آمده سرهای ایشان را باستقبال موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه
روملو را با سیصد نفر از غازیان روملو و جمعی دیگر کوبکلو بسبزوار ارسال فرمودند و او بر سر خان کلدی
بهادر که با چهار هزار اوزبک در سبزوار بود شبخون آورده جمعی را بقتل آورد و اوزبکان بجانب نشابور رفتند
در آن اثنا حضرت شاه جمجاه از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسین خان شاملو و احمد سلطان روملو را
بمدد صوفیان خلیفه فرستادند در حدود نشابور بیکدیگر ملحق گشته در آنجا با اوزبکیه جنگ کرده غالب
آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند عبدالعزیز سلطان که با بیست هفت هزار کس در مشهد از آوازه
ورود موکب همایون و قرب وصول امرا بود تاب توقف نیاورده بجانب هراة گریخته به پدر ملحق شد
عبیدخان از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته طریق فرار
فرار بر قرار اختیار نموده او راه بخارا پیش گرفته سلاطین اوزبک هر یک بمقر حکومت خود شتافتند
و آفتاب چتر زرنگار همایون شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دوم شهر جمادی
الثانی سنه تسع و ثلثین و تسعمائه در باغ شهر نزول سعادت فرموده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند
و اکابر و اشراف که از اکثر دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همایون استظلال جسته نوید عاطفت
یافتند و غازیان بجهة اخذ اموال مظلومان بمطالبه گشته فقرا و ضعفا را از خزانه عامره رعایتهای کلی
فرمودند و در آن سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چندگاه بقصد یورش ماوراء النهر و گوشمال
عبیدخان و تادیب اوزبکان از شهر بیرون آمده الکای شبرغان معسکر خسرو بداد و دین گردید آوازه
یورش ماوراء النهر در خراسان افتاده حسینخان شاملو و منتشا سلطان را با بعضی امرا بتسخیر غرجستان مامور
گردانیدند و ایشان آن ولایت را فتح کرده معاودت نمودند و امرای نامدار ساختگی یورش ماوراء النهر
نموده بر انجام اسباب توپخانه و یراق مشغول بودند که از آذربایجان و عراق اخبار موحش وارد شد

و اغزیوار خان شاملو

خبر

سنه ۹۳۶ رجب از انقضاء حکومت نوع جلوس ه

شایع یافت آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن امر لابدی را عاطف گشته معاودت
موکب همایون بجانب عراق الیق نمود چون در جماعت تکلو قدرت قلعه داری نمانده بود و رعایا و عجزه
از سلوک ناهموار غازیان و مردم اوبجاق آزرده بودند حکومت دار السلطنه هرات را بشاهزاده کامکار
سام میرزا تفویض فرموده اغزیوار خان شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیر الامراء خراسان فرموده عنان عزیمت
بصوب عراق معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شدند

ذکر احوال خراسان و آمدن عبیدخان مرتبه ششم بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون و اختتام احوال عبیدخان و وقایع

از سخن سرایان انجمن اخبار و روایت کنندگان سیر و آثار چنین بتحقیق پیوسته که بعد از مراجعت شاه جمجاه
جنت مکان سام میرزا و اغزیوار خان چندگاه در هرات اقامت نموده بنظم و نسق ملک خراسان
و جبر اختلال احوال عجزه و زیردستان پرداختند عبیدخان در کنار آب پای در دامن خمول کشیده متفحص احوال خراسان
می بود تا آنکه خبر کشته شدن حسینخان و تزلزل احوال طایفه شاملو بهراة رسیده موجب توهم سام
میرزا و اغزیوار خان گشته بتحریک جمعی از مفسدان خیال مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی باموال
متمولان دراز کردند و مبلغها بتعذیب و شکنجه از مسلمانان گرفته باراده تسخیر ولایت قندهار بدان صوب در حرکت
آمدند و از فراه مراد سلطان افشار را که جوذلمی ساخته بظاهر قندهار رسیده قلعه را محاصره کردند و خواجه
کلان جغتای که از جانب میرزا کامران برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه و قلعه داری قیام نموده
چند ماه از جانبین هنگامه جنگ و جدال و معرکه حرب و قتال گرمی داشت و دولت از روی آمال
بدامن مقصود نرسید تا آنکه میرزا کامران در لاهور بیست هزار کس در هم آورده بتسخیر محصوران
قندهار آمد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول میرزا کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده
یک منزل پس نشستند میرزا کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار بر خصمت شاه کامکار اراده تسخیر
قندهار نموده بنابران کمر بمحاربه و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام میرزا و اغزیوار خان با دو سه هزار
کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته میانه محاربه عظیم و نبرد قوی بوقوع
پیوست غلبه پادشاهانه داد جلادت و مردانگی داده جوانغار و برانغار سپاه جغتای را تار و مار گردانیدند
در اثنای گیر و دار دست اسب اغزیوار خان بسوراخی فرو رفته بر در آمده از اسب غلطیده بجهولی از سپاه
جغتای بسر وقتش رسیده او را دستگیر کرده چون دانسته شد که اغزیوار خان است فی الفور بقتلش رسانیدند
لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه افسرده شدند بنابران سام میرزا عنان از محاربه پیچیده بطرف گرمسیر

بسم الله الرحمن الرحیم

رفت واز کرده پشیمان گشته دران جا چند نفر مفسد را که او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده
بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستاده التماس عفو جرایم خود نموده و چون خبر
اختلال احوال سام میرزا و قتل اغزیوار خان در بخارا بعبید خان رسید اول سیدم میرزا را
با بعضی امراء اوزبکیه با پنج شش هزار کس بتاخت خراسان فرستاده سیدم میرزا با چهار پنج هزار
کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران اوزبک بجانب خواف رفتند صوفیان خلیفه
روملو حاکم مشهد مقدس مطلع بود با فوج قلیل متوجه دفع سیدم میرزا گشته در جام میانه هر دو گروه
نبرد قوی دست داده اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان خلیفه بعد از شکست و فرار ایشان
بر سر اوزبکیه خواف رفت آن گروه مغلوب گشته جمع کثیر از اوزبکیه بقتل رسیدند بیرام اغلان
که از جانب کسکن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت هرات رو د
آمد خلیفه سلطان شاملو که مرد مبهوت هشتاد ساله و از جانب سام میرزا و اغزیوار خان در هرات
بود جمعی از مردم شهر و بلوکات و سپاهیان متفرقه بر سر خود جمع نموده باستقبال اوزبکیه شتافت
و تا ده فرسخ رفته با اوزبکان رسیدند و فیما بین جنگ در پیوست لشکر هرات چون مردم
هر جایی و اکثر تاجیک بودند و از سردار نیز زیاده حساب نمیگرفتند کاری نساخته مغلوب شدند
خلیفه سلطان را حالت از موکب بسلامت بدر رفتن که در هنگام مخاطره از مرد آگه شمرده اند نبود
بقتل رسید تتمة السیف هزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند بیرام اغلان غنایم موفور بدست آورده
از همانجا مراجعت نمود جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات بی صاحب بود
باستصواب هرویان از خوف اوزبکیه کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را
بهرات طلب نمودند خلیفه پسر خود را در مشهد مقدس گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد
شجاع و دلیر و مردانه و صوفی بجهت این دودمان مقدس بود اما جنون بر طبیعتش غالب بود و اعمال و
افعال دیوانگانه از وی بسیار الظهور میرسید بعضی عقلا او را امر دم و ابله طرآری دانسته و بهراة
بسخن جمعی اشرار ابواب جور و اعتساف بر روی خلایق گشوده استشفاع و التماس را در بسته و بهر کس
از مردم شهر و بلوکات کمال اندک متوهم بود بمصادرات داده و مواخذه او گرفتار گشته از عاقبت
جنون با کمال تزویر و ابله طرآری اظهار میکرد که دوشینه در واقعه از حضرات دوازده امام علیهم السلام
بمن اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته به غازیان ده و دفع دشمنان اکن و حکم امام را جاره

بنت اگر در دیوان خود که هوس حکومت او کرده بشهر آورند تحمیلات حکمی کرده گریبان در مجمع
هرویان میگفت که هر چند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست من است
مرا ازین تکلیف معاف دارید در معرض قبول نفتاده و فرموده اند که او را بکم و زیاد جائز نیست الفقه بهر
حیله با جنون سرشار نزد بسیار کسب قبول پیوسته مردم از جور او بجان رسیدند درین اثنا عبید خان
با جنود بی انتها از آب آمویه عبور کرده در شهور اثنی و اربعین و تسعمائه بحدود مشهد مقدس
رسیده با مر محاربه آن بلده طیبه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره
شهر را استحکام داده کمال مردانگی در حفظ حراست آن بجای می آوردند هر چند اوزبکان در لوازم
قلعه گیری اهتمام بیشتر کردند کمتر نتیجه داد و استیلاء راه تسلط بر آن بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه
در هرات از محاصره شهر آگاه گردید بمردم خود می نوشت که مردانه باشید که اینک من رسیدم
و عبید خان از آن قضیه بوئی برده او را کنده برگاه کرده بنا بگوشتم هاحل خضر چلبی نام وکیل خود را که
در ظاهر او از خلیفه رنجش بود در هرات گذاشته مبلغ معتد به از جرایم و تحمیلات بالقوه تحویل
کلانتران خود نوشت که بفعل آورند و دوازده هزار کس بعزم رزم پادشاه اوزبک روانه
مشهد مقدس شد در راه بجز من کاهی از دور بنظر من در آورده خود در رفته در آنجا ایستاده و جوالی برکاه کرده
همراه برداشت که جبه بوست عبید خان است تا بنشتن در کار است و در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه
کاه نمانده عبید خان چون از آمدن خلیفه واقف شد بخیر تفکر و نور رفت زیرا که عارض می آمد که
با شکوه پادشاهی با یکی از امرای شاهی مقابله نموده جنگ کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه را در
وقت حرب جنونی عارض میشود که از بسیاری حیش و لشکر اندیشه نمیکند و مکرر دیوانه وار خود را
با فوج قلیل قزلباشیه بر گروه انبوه اوزبکیه زده غالب آمده و در جنگ اوزبک دلیر شده مبادا چنین
صورتی نماید امرای اوزبکیه هیچکدام بوجود خان متصدی حرب او نمیشدند بالضروره عبید خان بمحاربه
او کمر بسته جمعی بتعبیر رسم قراولی فرستاده عبد الوفور سلطان پسر خود را با علی سلطان والی خوارزم و الش
سلطان و سونج سلطان را منقلای سپاه گردانیده خود بمتعاقب در حرکت آمد صوفیان خلیفه بقدر میسر الحجت
اوزبک دوچار شده بعد از جنگ غالب آمد سردار جنود اوزبک گرفتار غازیان شده بود بخلیفه گفت
بچه عقل با سه هزار کس که پادشاه اوزبک دارد لااقل و نود با سه هزار کس بمقابله او میروی زنهار که این حال باز گشته
خود در القلعه هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا و جنون محاربه اصرار نموده در آن شب

سا جنگی حرب کرده چنانچه منقلای سپاه اوزبک نمایان شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته در عبدالله نیشابور
هر دو لشکر بیکدیگر رسیده از جانبین دست بآلت کارزار بردند والحق قزلباشیه خود در ایران در پای
لشکر زده در آنمعرکه کارزاری کردند که نظارگیان افلاک بدیدهٔ تعجب و تحیر در آن می نگریستند عبید خان
بواهمه آنکه مبادا غلبه از جانب سپاه قزلباش وقوع یابد خود از قلب حرکت کرده با گروه انبوه بر صف
سپاه زد غازیان چند آنکه قوت و قدرت داشتند در دفع صدمات بهادران اوزبک نموده
آخر الامر از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان خلیفه ولواکا تازه تر ازان کرده خود را
با چند نفری از غازیان که بمرافقت او مقید شده بودند بحصار ویرانه که در حوالی جنگ گاه بود انداخته
خود را بی زاد و ذخیره محصور دشمن گردانید عبید خان در پای حصار نشسته غازیان تا سی و پنج روز
بگوشت اسب که از نهاد آن شکسته بنم طبخ می‌نمودند معاش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان
سپیهایش برده و حوالها رتیب داده آخر بدان ویرانه مستولی شدند و صوفیان خلیفه را گرفته
بقتل آوردند مولف احسن التواریخ نوشته که صوفیان خلیفه در اندک ایامی که در خراسان حکومت
نمکرد تا موازی چهار هزار و هفتصد اوزبک در معارک کارزار بقتل آورد مالقصه چون این خبر بهراة رسید
خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر و بلوکات را احضار نموده نوکر
برانجام اسباب قلعه داری پرداخت مردم بلوکات راضی نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال
او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه کسان بطلب عبید خان فرستادند
و خان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره پرداخت و غازیان و مردم شهر با کمال بی سامانی تا چند ماه
با عبید خان مقاومت نموده شهر را نگاه می داشتند عاقبت یکی از اعیان شهر مولانا عبید کاذبه عبید خان
از راه رفته شبی بجز سعید نوا اوزبک را از برجی که بخرابات تعلق داشت بالا کشید و اوزبکان
بشهر ریخته غازیان بعد از محاربهٔ بسیار و کمی بیچاره مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریختند
اوزبکیه بران بلدهٔ فاخره مستولی شدند در میانه خلایق طوفان بلا بالا گرفت اوزبکیه دست
تعدی باموال مسلمانان دراز کرده ذخایر و دفاین بقهر و شکنجه میگرفتند عبید خان کس بقلعه
اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون خضر چلبی قلعه را با اموال و اسباب صوفیان
خلیفه و دیگر از خواجگان مال الار و اطفال گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل و غارت ایمن‌اند
بعد از معاهدهٔ پیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکان ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را العیوب

بخارا روانه نموده در راه مقتول گردانیدند عبید خان بعد از خراب البصره اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده
بمملکت داری پرداخت و تا چهارده ماه در دار السلطنه هرات بر مسند حکومت تکیه زده کامروای
دولت بود اما هر روز چند فقیر بیگناه بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشهادت دو جاهل نادان
بحکم او در سر چهارسوق بقتل میرسید جور و بیداد آن تنگ ناک روز بروز در افزایش بود
آه و ناله جگرسوز دلخستگان و فریاد و فغان ورثهٔ ناحق کشتگان باوج آسمان میرسید تا آنکه
این اخبار در آذربایجان بمسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان رسید دفع شر طائفه اوزبکیه را پیش
نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائه با امراء نامدار و عساکر فیروزی
شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که عبید خان از هرات
بیرون آمده بقوم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا آن زمان در تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آن
صوب بود آوازهٔ ورود موکب همایون شاهی در آن دیار بلندی گرفته در ماخوربا و محقق گشت که
حضرت شاه بر ثنا و اسد و در رسیده عنقریب ماهچهٔ رایت اژدها پیکر همایونش از افق
دار السلطنه هرات طالع خواهد شد در همان روز از بافوز بجانب هرات بازگشته سلطانان
خرد و کلان چنگیزیه را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنکاش منعقد ساخت و در رفتن و ایستادن
مشوره نموده میگفت که قزلباش درین زمستان مشقت سفر اختیار نموده از راه دور آمده
زحمت بسیار کشیده اند و ما در عدد و عدت از ایشان بیش و در بیشیم اگر توقف نموده جنگ
کنیم یحتمل که درین مرتبه غالب گردیم سلاطین اوزبکیه و عظمای قوم همگی متفق اللفظ گفتند که
ما را طاقت محاربه شاه نیست هر چند عبید خان ازین مقوله سخن گفت بجایی نرسید
بالضروره در قلب زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریان و نالان وداع هرات کرده از راه
بلخ متوجه بخارا گردید و طبل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق آن سکنهٔ هرات
گسترده شده در کمال عظمت و اجلال در آن بلدهٔ ارم تمثال نزول فرمودند و بیچارگان
کشور ملال و پریشانی در سایه الویهٔ معدلت و جهانبانی آرام گرفته از زحمت ابتلای اوزبکان
آسوده یافتند چون سام میرزا بطبس رفته در قلعه طبس می بود شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر حسب الفرمان
شهریار دادگستر با بعضی از امرا بطبس رفته او را بدرگاه عالم پناه آوردند و در خدمت اشرف
خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده باریدن گرفت حضرت شاه جمجاه جنت مکانی تقصیرات

اور العفو والاغماض خبر واز مفروان گردانیده بعضی ملازمان او را که با وی فتنه و باعث فساد بوده‌اند
بیاسا رسانیدند حکومت خراسان بشاهزاده جوانبخت کامران سلطان محمد میرزا انتقال یافته محمد خان
شرف الدین اغلی تکلو لله میرزا و امیر الامرا گردید و چون فصل شتا بپایان رسیده بهار دلگشا بطراوت
خرمی جلوه ظهور نمود هرچند سام میرزا باده خلاف پیموده بخود سر بر قندهار رفته کاری نساخته
بود اما آنحضرت را بجهة نسبت برادری در منوقف عرق حمیت بحرکت درآمده با جماعتی
که بجنگ قزلباش دلیری کرده بودند در مقام انتقام شده متوجه تسخیر قندهار و زمین داور گشتند
و از کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را با جنود موفور پیشتر فرستادند و خواجه کلان حاکم
قندهار را از نهضت همایون کامکار خبردار گشته بنیان ثبات و قرارش تزلزل یافت کنج خواجه
نامی از اقربای خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت و چون آفتاب چتر فلک سای همایون
شاهی از افق دیار قندهار طالع گشت کنج خواجه از شدت صولت و سطوت شاهنشاهی
در اطاعت و متابعت چاره نیافته بدرگاه جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه بخدام شهر
اشتباه سپرد و حضرت شاه ملایک سپاه ایالت آن ولایت را ببوداق خان قاجار
رجوع نموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات معطوف ساخته و چون خبر معاودت
آنحضرت از یورش قندهار به بخارا رسید واهمه عظیم بر عبید خان و سلاطین اوزبکیه استیلا
یافته ایلچیان سخن دان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت آستان خسرو والا
فرستاده بسبب فتح قندهار مبارکباد نمایند و آن حضرت روزی چند با نجاح مطالب و مرام
ارباب حاجات پرداخته مهمات ضروری آن ولایات را بر حسب صلاح دولت قاهره نظام
انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه بهمراهی تایید ملک الملک علی
الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمد خان شرف الدین اغلی در خدمت شهزاده کامکار
با مدار تجیز (؟) و تربیت احوال مردمان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته در ترفیه حال
رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از آن پای در دامن ادب پیچیده از
آمد شد بقاید (؟) متقاعد گشته یکدو سال جرأت از او واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین
و تسعمائه از آه مظلومان و ستمدیدگان ملک خراسان پهلو بر بستر بیماری نهاده و مرض صعب
بروی مستولی گشته در بخارا از آرزوی هرات و سر کنار پل مالان جان داده بعالم عقبی

بارگاه

شتافت

شتافت و ملک خراسان از جور و طغیان آن سفاک بیباک بی ایمان نجات یافت و چون برخی از احوال
خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بنابر ارتباط سخن متوجه سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور
رسیده بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه سرحد آذربایجان و لشکرکشی سلطان روم را
بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته بر سر تتمه احوال خراسان رویم **ذکر لشکرکشی سلطان سلیمان روم** (خواندکار)
بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای ملک عجم در فوق اشاره بآن شد که در زمان دولت
همایون شاه جم قدر ملائک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و افساد مفسدان نقاوت
روم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با شاه جمجاه جنت مکان منازعه آغاز نهاد مرتبه اول بتحریک و
اغوای اولامه تکلو کیفیت این ماجرا از سبیل اجمال آنکه اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان
سلیمان شأن در سلک یساولان انتظام داشت و رفته رفته مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات
بپایه مرتبه امارت ترقی کرده و در زمان اقتدار و اختیار چوهه سلطان امیر الامراء آذربایجان
شده بود بعد از کشته شدن چوهه بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش متصاعد گشته اراده نمود که
بجای چوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و مؤسس مرتب امور دولت باشد چون مقصودش حصول
نپیوست چنانچه مذکور شد حقوق تربیت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده روی ارادت ازین دولت
ابد قرین برتافته بروم رفت و در آنجا اظهار فتنه کرده خواندکار را بتسخیر ولایت عجم سرگرم ساخت
خواندکار در اول فیل پاشا را با پنجاه هزار کس بدینصوب فرستاد شرف خان روژکی
کرد حاکم بتلیس از یاغیان این دودمان سعادت بنیان بود فیل پاشا اول بر سر او رفته او را از آن
ولایت بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر خطه وان کشد شاه جنت مکان با فوجی
از افواج قاهره بر سر او ایلغار فرمودند فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب
مقاومت نیاورده توپها را انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهة دفع
فتنه عبید خان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار السلطنه هرات عازم ماوراء
النهر بودند اولامه بتواتر ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش از خراسان
لشکر بماوراء النهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار و در آن دیار مشغول محاربه‌اند وقت است (؟)
و آذربایجان و عراق خالیست سلطان سلیمان بیکی اوراز (؟) استنبول با لشکر بیکران بصوب
آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلای گردانیده خود

متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پاشا با ولامه نوشته او را بجانب اردبیل و دیگر پاشایان بجانب آذربایجان
ارسال نموده اکثر محال را بحیطهٔ تصرف درآوردند و این خبر در الکا نشین شهریار گنجه و آیین
رسیده ترک یورش ماوراءالنهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به بیست و یک کوچ
بکبود گنبد می آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی بابراهیم پاشا رسیده با وجود
کثرت لشکر روم و وفور جنود تزلزل تمام باحوالش راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داده که پادشاه
قزلباش از خراسان چون باد آمده بری آمد بر سر ما ایلغار می آورد و لشکران را تاب شکوه پادشاه نیست
نظم مگر هم تو آیی بیاورد او ، بمیدان تو با هم آورد او ، سلطان سلیمان بسرعت تمام به تبریز
رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت ایلغار اکثر اسبهای غازیان از کار افتاده چون
از یساق خراسان باز گشته بودند و بیشتر سپاه در میانه لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام
یراق آذربایجان و ساختگی حرب روم بمنازل خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده
از هفت هزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاس میرزا را با حسینخان شاملو و جمعی
امرا با منقلای سپاه گردانیده بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات متعاقب
روانه شده چون بابهر رسیدند خبر آمد که خواندگار از تبریز متوجه جانب عراق است
و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود در انطرف آب
قزل اوزن حرب واقع شده بهرام میرزا و امرا جنگ کنان خود را بکوه کشیدند و عسکر
نامعدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ می آمدند و از ورود این اخبار تزلزل بسیار در معسکر ظفر
شعار پدید آمده ارباب اخلاص را نیروی اقبال این دولت بیزوال دل قوی بود اما اهل
نفاق و اصحاب تذبذب دل دگرگون کرده بودند درین اثنا الوندخان افشار حاکم کوه گیلویه
با سپاه جرار رسید و قشون آراسته بنظر انور رسانید جمعی از هر طرف باردوی همایون
ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمود که بمدد بهرام میرزا و امرا ایلغار نماید که خبر رسید که
سلطان سلیمان با سپاه گران از میانج گذشته و بسلطانیه رسید و بهرام میرزا و امرا بازگشته
باردوی همایون ملحق شدند درین اثنا محمد خان ذوالقدر اغلی برکور شاهرخ ولد علاء الدوله
ذوالقدر که در خدمت اشرف تربیت یافته بسمت فرزندی داشت عناد باطنی خود را که
جهت واقعهٔ پدر با قزلباش ظاهر ساخته با حسینخان سلطان ولد لور سلطان تکلو و جمعی دیگر

گردان

گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت مکان بسیار امراء نفاق سرشت که مکرر اعمال
زشت از ایشان مشاهده شده بود مثل حسینخان شاملو و غازیخان تکلو و ملک بیک خوئی
باعتماد نبودند لهذا چند روزی جنگ را با جمعیت بیازدهان حال سپاه در حیز تاخیر
انداختند تا آنکه سر کریمه ولله جنود السموات والارض ظهور یافته جنود غیبی بدفع صولت
سپاه روم بر درخشیدند در بیست دهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید و همچنانچه کمال
اسمعیل گفته باشد نظم مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است ، اجرام کوههاست نهان در میان
برف ، در پنجا اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود روم
در زیر برف مانده از برودت سرما هلاک شدند چنانچه یکی از شعرا در آنوقت گفته نظم رفتم چو
بسلطانیه آن طرفه چمن ، دیدم دو هزار مرده با گور و کفن ، گفتم که بکشت این همه عثمانی را ،
باد سحر از میانه برخاست که من ، سلطان سلیمان را مجال اقامت در عراق نمانده چون
معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه شهرزور که آبادان بود روانه
شد که در زمستان در حدود موصل قشلاق نماید و اولامه را با ذوالقدر اغلی بجانب تبریز فرستاد
شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نموده غازیخان تکلو نیز حرام نمکی کرده از اردوی همایون گریخته
بتبریز رفت و اولامه و رفقا از ایلغار شهریار کامکار خبردار گردیدند و ایشان بجانب
وان گریخته در قلعهٔ وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که بکوکی سام میرزا متهم
بود با او بدظن بودند و در توقف اراده فرار داشت بقتل آورده بطرف وان نهضت
نمودند و ایشان در قلعهٔ وان محاصره نموده آن زمستان را در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان
چون روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده
ایشان را باطاعت خواندگار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود محمد خان اینمعنی ابا نموده اما جمعی
ریش سفیدان تکلو بجهت کشته شدن چوهه سلطان و فرار نمودن اولامه و غازیخان که امرای تکلو بودند
از شاه جنت مکان متوهم گشته همگی باطاعت و دولتخواهی خواندگار اتفاق نموده کلید قلعه را نزد خواندگار
فرستاده او را طلب نمودند و خواندگار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد محمد خان شرف الدین
اغلی که مرد صوفی و بهجت و دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه باز داشته جسر را برید و با سیصد نفری
که بیش از اقربا و اتباع که شاهیسون بودند از راه بصره بدزفول رسید و از آنجا بشیراز آمده و بقیه



جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را ببغداد آوردند و دران سال در بغداد
قشلاق کرد **آمدن سلطان سلیمان مرتبهٔ ثانیه** سال دیگر که سنه احدی و اربعین و تسعمایه بود
سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بدیار عجم کشید و قدم بملک عراق نهاده
تا درجزین آمد و شاه جنت مکان بدین جهت از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز
گردید و از انجا ملک بیک خوئی ترکه در سلک امراء معتبر و تقیهٔ اهل نفاق بود بقتل
رسید و از انجا با لشکر ابر خاصیتی بطرف عسکر رومیان در حرکت آمدند چرخچیان
لشکر ظفر شعار در حدود درجزین بمنقلای سپاه خواندکار رسیده جنگ کرده
غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبهٔ جنود قزلباش و انهزام رومیان آگاه
گردید بر آشفته امراء خود را سرزنش کرد که هرگاه از فوج قلیلی چرخچی و قراول مغلوب
شدید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد ازین عقیده ترک مقابله و مقاتله
کرده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات
نصرت آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بکید و قلعه وان رسیدند
بهرام میرزا و بعضی امرا را بتعاقب رومیان فرستاده اردوی همایون در چمن وان
نزول نموده رومیان که در قلعه وان بودند از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب
توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندکار محمد پاشا امیر الامراء دیاربکر را
همراه اولامه و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینکجری بمدد مردم قلعه وان فرستاده بودند
ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید
با جمعی از مبارزان رزم آزمای بر سر ایشان ایلغار فرمودند چون سیاهی سپاه روم
نمایان شد اکثر لشکریان قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار زیاده
از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب بدانجا نرسیده بودند و اولامه ماهیچهٔ
توق بر فروغ خاصهٔ آنحضرت را که از اعلام ظفر فرجام شاهی بعلم توکور و ک مشهور است
بعینه دونده مشاهده نموده شناخت محمد پاشا گفت که حضرت شاه است که
بنفس شریف تشریف دارد صلاح در جنگ نیست و ما طاقت صولت و سطوت
آنحضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور گشته صف

سپاه

سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال کمر غازیخان ذو القدر حاکم شیراز و جمعی از نو جوانان
ظفر طراز بودند شکست خورده از پیش برخاست و بطرفة العین جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران
خواندکار گرفتار شدند و بقیة السیف بطرف قلعهٔ ارجیش رفتند و کس فرستاده از خواندکار مدد
طلبیدند خواندکار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان و سنجق بیکیان بارسال نمود از بدر ایشان
دلاوران لشکر قزلباش بوداق خان قاجار با لشکر قرارباشیان دوچار شده جنگ
عظیم در پیوست و سنان پاشا در معرکه کشته جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند القصه چون خبر کشته
شدن پاشا بسلطان سلیمان رسید ابراهیم پاشا را با خلاصهٔ لشکر روم بدانجا فرستاد و او لشکر
عظیم بر سر بهرام میرزا و امراء رفیق او که بر سر ارجیش رفتند فرستاد میانهٔ قراولان طرفین جنگ
واقع شده رومیه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربهٔ قزلباش نشد و تتمهٔ مردم که در قلعهٔ
ارجیش بودند مصحوب خود گردانیده متوجه اردوی خواندکار شد و بیروی دولت بی زوال
قلعهٔ ارجیش نیز بدست درآمده کوتوالی آن با محمد سلطان صوفی اغلی متعلق گشت **ذکر آمدن سلطان**
سلیمان خواندکار روم مرتبهٔ سیم باغوای القاس میرزا بین سپهداران معرکه سخن آرای منصوف مرز و بوم
جنود اخبار را بدین نمط آراسته اند که اولاد تکلو منتها هر مملکت عجم را بنوعی در نظر خواهش
سلطان روم آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خیالی از ان آرزو نبود و هیچ شب بخیال آن آغوش
آن نمی غنود تا آنکه شهزادهٔ نادان حق ناشناس شهزاده القاس از کوته خردی باغوای جنگ
ازنادان تر اسباب دولت و سعادت دارین خود را از دست داده روی از خدمت چنان
برادر مهربان که بزرگ کرده داد ار جهان آرین بود بر تافته بروم رفت سلطان سلیمان وجود او را
مغتنم و سرمایهٔ تسخیر ملک عجم دانسته برین خیال محال و سخنان نوید اندود آن مخذول جهال بدین جوب
در حرکت آمد و کیفیت این واقعه آنست که حضرت شاه جنت مکان القاس میرزا از سایر برادران دوستر
میداشت و اتفاق و مهربانی زیاده از ایشان درباره او بظهور می آورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت
شیروان از میانه اخوان او را بمرتبهٔ شروانشاهی استیناز داده بحکومت و دارائی آن ولایت
لقب نمود و بین عواطف و اشفاق شاهانه محسود برادران بود میرزای نادان باغوا و تحریک
جمعی از فتنه انگیزان حقوق تربیت آن حضرت را بعقوق و عصیان مبدل ساخت
و چون در شیروان لیسابی جشن و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی آماده



یافت پای از دایره اطاعت و متابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف گشوده بامورکه
موافق رضای آن حضرت نبود اقدام مینمود مزاج مبارک اشرف ازو منحرف گشته متوجه
دفع فتنه او شدند مشارالیه از آثار بی توجهی آنحضرت اندکی از خواب غفلت بیدار
گشته از اطوار ناهموار ندامت و پشیمانی اظهار نموده والده خود را با سلطان احمد میرزا
پسر خود باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان فرستاد و شرط نمود که مدت العمر پای از جاده
اطاعتگذاری بیرون ننهد شاه جنت مکان عذرپذیر گشته از تقصیرات او گذشتند و چند
نفر از امرای عظام و ریش سفیدان دولت را مثل سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی
و معصوم بیک صفوی و شاهقلی خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو بالده او فرستادند که او را قسم
دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امرا حسب المرقوم عمل نموده باز گشتند و قرار یافت که
در آن زمستان از جانبین لشکر بدیار کفره کشیده بغزا و جهاد بپردازند شاه جنت مکان
بنوای گرجستان توجه فرموده القاس میرزا بنوای چرکس رفت اما بعد از مراجعت امرا در
شیروان خطبه و سکه بنام خود کرده بیشتر از بیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورد شاه جنت
مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن سست پیمان
اطلاع یافتند تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت لازم گشته هنوز او در چرکس بود که ابراهیم خان
ذوالقدر و گوکچه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار
بشیروان فرستادند که آن ولایت را متصرف شوند مهتر دولتیار که از معتمدان القاس میرزا
و میراردوی او بود خانه کوچ او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امراء ولایت شیروان را
متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند القاس میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته بدربند
آمد و دو مرتبه لشکر بر سر امرا فرستاده هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب آمدند جمعی از معتمدان و بدآموزان
قزلباش در یمغار کشته شدند و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی امرا را بمدد فرستادند
و امراء عظام بر سر او ایلغار کردند رایات ظفر آیات نیز بر الصوب در حرکت آمد و او از آوازه ورود
موکب همایون شاهی و رسیدن امراء نامدار خبردار گشته با خوف و هراس بسیار از جانب خنالیق
گریخت و مردم او فوج فوج از او جدا شده بمعسکر ظفر اثر ملحق میشدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار
آب سمور باو رسیدند و او چنان سراسیمه شد که فرصت موزه پوشیدن نیافت با جمعی که

اطاعتگذاری

نوز

نوبتی بطرف داغستان نزد قوم شمخال رفته از آنجا بکفه رفت و از کفه روانه استنبول گشته
بخدمت سلطان سلیمان پیوست و قلعه دربند و قلعه گلستان حتی در تصرف مردم القاس میرزا بود عساکر
منصوره بمحاصره آن پرداخته بالآخره بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و مهتر دولتیار و بعضی از
بد دولتان بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان ولایت شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا
عنایت فرموده گوکچه سلطان را در خدمت شاهزاده گذاشته معاودت فرمودند و چون القاس میرزا
روزی چند در استنبول اقامت نمود سخنان کاذبه و اقوال باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان
سلیمان گردیده در سنه خمس و خمسین و تسعمائه گروهی انبوه و لشکری گران شکوه از ممالک روم و شام و مصر
و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عراده و ضربزان بسیار و ینگچری بیشمار
از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورد عالیجاه نیز از دارالسلطنه تبریز بعزم ستیز
بیرون آمده یکماه جهت جمعیت سپاه در چمن غازان اقامت فرمود و در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر
شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده باردوی همایون ملحق شدند و شاه والاجاه
مردم کارآگاه فرستاده سر راه مخالفان را از سرحد تبریز تا سرحد روم آتش زده از غله و گیاه اثر
نگذاشته بود مردم تبریز قنوات را چنان مسدود ساخته بودند که بجهت آب بجهت آشامیدن نایاب بود
ماکولات علی هذا القیاس از امرای عظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدرخان استاجلو و حسینخان
سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و غیرهم منقلای سپاه گردانیده بطرف مرند فرستادند
و موکب ظفر قرین بییلاق اشکنبر توجه فرموده علف زارهای آن ییلاق محل نزول شهریار آفاق
گردید و سلطان روم چون بدین مرز و بوم رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان
فرستاد و از خوی القاس میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق بیگیان بنواحی جبل [illegible] برسم
امرای منقلای بمرند ارسال داشت و خود با بقیه سپاه ریزه خواه بجانب تبریز در حرکت آمد امرای عظام که بمرند
رفته بودند زیاد اغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند بمقدمه لشکر رومیان رسیده
میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاد اغلی در آن جنگ مردانگیها بظهور رسید
و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده خود را
بطرف کوه کشیده جمعی را جهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند القاس میرزا و رومیان که بمرند رسیدند
دلاوران قزلباش که بخبرگیری مانده بودند بقوم دستبرد خود را بدیشان نموده طرح جنگ عظیم و نبرد قوی انداختند

دغدغان کشیده سپاهیانه جنگی سر کردند رومیان بملاحظه آنکه آن فوج قلیل مبادا کومک کثیر در کمین
داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره فیمابین کر صعب و پیکار روئی بوقوع پیوسته غازیان
قزلباش جنگ کنان با امرا پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی آن فئه قلیل اندیشیده
چون عبدالله خان و امراء قزلباش از چمن مرند رفته بودند ایشان نیز صلاح در مراجعت دیده
از آنجا بازگشته در چرندات تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله خان و امرا نیز در ییلاق
اشکنبر بموکب همایون پیوستند و حضرت شاه والاجاه جنت بارگاه مبارزان جنود اقبال را
باطراف و جوانب معسکر رومیان تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را
آسوده نمیگذاشتند و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل برسانیدند چنانکه رومیه بطلب آذوقه
از اردوی خود قدم بیرون نمیتوانستند نهاد آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه
حکم عنقا گرفته غنی و فقیر از فقدان نان یکسان بودند رومیان از استیلای جوع شروع در غارت
شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی بدست ایشان در نمی آمد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان
در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استر از نایافتن از قوت افتاده بگرگاه
عدم شتافتند سلطان سلیمان ازین کیفیت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت ندید و در شبی که
اردوی همایون از اشکنبر کلکبر کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع
شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال پیش فرستاده خود تا صباح بر سر اسب
ایستاده چون راهی شد اجامره و اوباش تبریز دست بقتل و غارت رومیان برآورده جمعی
کثیر از زخم خنجر تیز اجامره و اجلاف خون ریز تبریز راه عدم پیمودند از غرایب حالات
در آن چند روز که رومی در چرنداب بود از شدت صاعقه و تندباد چنان گرد و غبار انگیخته
شده و هوا تیره و تار گشت که دیده اولوالابصار و انظار دیده وران دوربین روزگار روز
روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال
پذیرفت و جیوش دریا خروش خسرو ایران حسب الفرمان قضا جریان بتعاقب
رومیان در حرکت آمده در هر مرحله دستبردهای نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب
وان رفته توپها و با دلیجهای قلعه کوب نصب نموده در لوازم قلعه گیری سعی نمودن گرفت
شاه علی سلطان چپنی کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان خایف و هراسان

کشته

گشته قلعه را سپرده بیرون آمد خواندگار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشته و چون قلعه قارص را که در
مابین چخور سعد و ارض روم واقع و یکطرف آن بگرجستان ملحق پیوسته است و آمد شد عساکر قزلباش
خراب بود رومیان آبادان نموده چهار هزار نفر از صوفیه و ارباب صناعت از آگمیه و ارض روم
و توقات و سیواس و آقشهر و بلاد قریبه بآنجا فرستاده بودند درین وقت سلطان سلیمان عثمان چلبی نام
قوللر آقاسی خود را با چهار هزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب موش آباد رفت و حضرت
شاه جنت مکان دست از تعاقب باز داشته اسمعیل میرزا را با کوکجه سلطان قاجار بسر الجماعه
بقارص فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه به قوللر آقاسی مذکور و جنود
رومیه رسیده فیمابین جنگ در پیوست و عساکر منصوره ظفر فرجام بر جنود اروام غالب آمده
تا دو سه هزار نفر از رومیه و چهار هزار از صوفیه و مردم اکراد که بجهت آبادانی قارص جمع آورده بودند طعمه
شمشیر غازیان گشته خشک و تر بآتش قهر سوخته گردید بقیة السیف از بیم جان خود را بقلعه انداختند
افواج قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که الامان
برآوردند عثمان چلبی قوللر آقاسی و سایر محصوران که قریب سیصد نفر بودند امان یافته بیرون آمدند قوللر آقاسی
در حین ملاقات دیوانه وار شمشیر بر دوش طغیان بیک قاجار زده رومیه باجمعهم دست بشمشیر
برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بنابر آن قتل عام بوقوع پیوسته احدی از آن گروه نجات نیافت
و غازیان تیز نموده خیر و کامکار کامران قلعه را ویران کرده باردوی همایون پیوستند در آن هنگام
بهرام میرزا با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه کارزار از همدان که الکای او بود رسید حضرت شاه
جنت مکان او را بطرف ما پر فرستاده اسمعیل میرزا را رفیق او گردانیدند و فوجی را از افواج قاهره
باخلاط و گروهی را بعادلجواز فرستاده خود بفیروزی و اقبال الکاء خنس و پاسین را تاخته متوجه ولایت موش تاخ
شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه عالمپناه جنت مکان با عساکر نصرت قرین
ظفر نشان قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب میرسند دست از تعاقب باز نمیدارند
و القاس میرزا بخواندگار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایت
عجم نهم فوج فوج بر سر من جمعیت مینمایند تدبیر رومیان بدین قرار گرفت که القاس میرزا و اولامه
را هر کدام بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع فتنه ایشان شده اردوی خواندگار بسلامت بیرون
رود بنابر آن القاس میرزا با هزار کس از راه کرکوک و شهرزور بجانب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس

باتفاق پاشاء ارض روم بطرف ولایت مرقوم فرستادند و خواندکار با غرق خود از راه تبلیس عبور
نموده خود را بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت موش آباد رفته و آنحدود را تاخته
و سوخته در آندیار از آبادانی آثار نگذاشتند و چون بمسامع جلال رسید که اولامه تکلو از اردوی خواندکار
جدا شده با فوجی از جنود رومیه در ترجان است و با ارض روم میرود شاه والاجاه کمیت سبک
رفتار را بطریق ایلغار بدانصوب در حرکت آورده در نزول و ارتحال بر صبا و شمال سبقت
میگرفتند و عساکر منصوره گروه گروه از عقب میرسیدند اولامه و جنود رومیه که همراه او
بودند از ایلغار خسرو کامکار خبردار گشته رعب و هراس بیقیاس بسرداران آن سپاه راه
یافته از خوف جان و استعمال سیوف و سنان ترجان را انداخته راه فرار پیمودند
و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بترجان رسیده چون رومیان فرار نموده
بودند غازیان چند روزه راه از عقب رفته سر و زنده و اختر مهی آوردند از آنجا عنان
توجه بجانب آذربجان افراخته چندگاه ساحت آن ولایت مضرب خیام اجلال بود
و امراء نامدار که بهر طرف مأمور شده بودند شاهقلی سلطان افشار در فتادالوس و
احشام اخلاط را تاخته موازی پنجهزار راس اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست
آورده سالماً و غانماً بازگشتند و محمود خان افشار حاکم کوه کیلویه و کچل شاهوردی
استاجلو و غیرهم که بقراولی رفته بودند با گروهی از قالو خلقی و قراولان خواندکار
بازخورده جنگ عظیم فیمابین بوقوع پیوسته شکست بر رومیان افتاد و علی سلطان
تاتی اغلی ذوالقدر که با ده هزار کس از سپاه ظفر پناه بتاخت عادلجواز و آنحدود رفته
بود در کوزل دره سی با فوج کثیر از پاشایان و عظمای رومیه که از اردوی خواندکار جدا شده
بودند دوچار شده بر ایشان ظفر یافت و شهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که
با فوجی از دلاوران عرصه کارزار بطرف مایرود رفته بودند محمد پاشا بیک اغلی رسیده
آهنگ محاربه را ساز دادند و جنود بهرام انتقام خاک عرصه ماربرد الحقون مسافران
رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران لشکر قزلباش همگی مظفر و منصور
متوجه اردوی کیهان پوی گشته سرهای بسیار و اخرجها و آلایها که درین معارک بدست
درآمده بود در از رنجان بنظر خسرو کامکار کامران درآورده هریک فراخور خدمت

کیلان

بنوازشات کامرانی سرافراز شدند و چون نقصان و خسران و خرابی که از آمدن سلطان سلیمان بدیار عجم
راه یافته بود یکی از ده تدارک شده درین نهضت تا وقت بیست هزار کس رومیه بتیغ انتقام غازیان ظفر
فرجام راه عدم پیمودند از آذربجان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده بایروان آمدند و از
ایروان بجانب قراباغ رفته از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکچه سلطان را بشروان فرستاده و بیک
قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام بتاخت ولایت شکی ارسال داشتند درین اثنا خبر رسید که
القاص میرزا که خواندکار او را بعراق عرب فرستاده بود از راه شهرزور بهمدان آمده فرزندان
بهرام میرزا را که در آنجا بود بدست آورده و در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال
دارد بنابران اسمعیل میرزا و قورچی باشی و قورچیان باردوی ظفرنشان بازگشته رایات نصرت آیات
باردوی سپهر اساس جهة دفع فتنه القاص بصوب عراق در حرکت آمدند **ذکر آمدن القاص میرزا
باکومک روم بعراق و بازگشتن و قتل او** اما احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام
میرزا را بدست آورده از آنجا روانه قم گردیده بر آن بلده مستولی گشت و از آنجا جمعی از اکراد و بدنهادرا
بتاخت ولایت ری فرستاد و از قم بکاشان آمده بر آن بلده نیز دست یافته از آنجا بهوای ملک
صفاهان روانه آن دیار جنت نشان گردید اکابر و اعاظم اصفهان ابواب آشنائی با او مسدود ساخته
برج و باره شهر را استحکام داده بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان از راه خلخال و طارم
بقزوین تشریف آورده از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را بر سر القاص میرزا فرستادند
آن شهزاده حق ناشناس از آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا
و ابراهیم خان آگاهی یافت از حوالی شهر تزلزل و از موافقت اصفهانیان مایوس گشته عازم دیار فارس گردید
در سر راه بر قلعه ایزدخواست دست یافته بجهة آنکه رعایا قلعه را بر روی او نبستند در آنجا قتل عام نموده و جمعی کثیر
از عجزه و رعایا را بتیغ انتقام گذرانید بعد بشیراز دروازه‌های بند امیر را بر روی او بسته بشیراز راه ندادند
از ده علی از دکان عبور نموده بپای قلعه سفید رفت جنید بیک برادر ابراهیم خان و خانه کوچ ذوالقدران
در آن قلعه بود چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت در آنجا نیز کاری نساخته از راه سولستان و بهبهان
بطرف شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی آنجا درب شهر و قلعه را بر روی او بسته
ابواب نزاع و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز مایوس گشته بدزفول رفت در آنجا نیز کاری
از پیش نتوانست برد در کمال یاس و ناامیدی روی توجه بجانب بغداد نهاده چندگاه در آن حدود بود تا آنکه

در سال دیگر موافق خمسین وتسعمائه حکم سلطان الطلب او رسید چون از همه طرف کفران نعمت
دامن گیر گشته ادبار باو روی آورده با خواندکار نیز آغاز حیل وشعبده بازی کرده از رفتن ابا
نمود و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه برده بود باز فرستاد عظمای روم دانستند که از و کاری
نمی آید وبودن او در الولایت موجب شورش وفساد وعدم امنیت است واستقامت بلاد
واختلال احوال عباد ست رقم خلاف بر ناصیه حال او کشیده سلطان سلیمان را بدفع او
اغوا نمودند وخواندکار لشکر عظیم بر سر او فرستاده که او را بدست آورند وبنابر علی الغفله بر روی او
ریختند القاص میرزا مضطرب الاحوال خود را از الولایت بیرون انداخته با معدودی بکردستان اردلان
آمد حقیقت این حال بمسامع جاه وجلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار وابراهیم
خان ذوالقدر را با بیست هزار کس بر سر او فرستادند وایشان در حدود قلعه مریوان بدو رسیده
او را منهزم گردانیدند القاص میرزا از دو طرف خود را در ورطه هلاک و سرگردانی دیده گشته
وحیران واز کرده ها نادم وپشیمان بقلعه مریوان نزد سرخاب اردلان رفت وحکم همایون در
باب سپردن او بایلسم سرخاب عز اصدار یافت واو جز اطاعت حکم پادشاهی چاره نداشت
القاص میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را بیارد وجناب
مرتضوی انتساب حسب الفرمان خرو که میان نزد سرخاب رفته میرزا را از قلعه بخدمت
اشرف آورد وچون بنظر همایون درآمد حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر نامهربان
من با تو چه بد کردم که روی از خانواده پدر بر تافتی و خود را از اوج عزت بحضیض خواری
انداختی و بدشمن متوسل گشته مرتکب چندین فتنه و فساد و خونریزی شدی جز خجالت و شرمندگی
جوابی نداشت سر ندامت پیش انداخته رقت نمود شاه جنت مکان از عرق اخوت در کمت
آمده بروی ترحم نموده از خونش درگذشت اما چون در سایر طوایف قزلباش فساد انگیخته بود اعتماد را
نمی شایست ورئیس سفیدان طبقه علیه صوفیه باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمهور
جسته او را بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا بوده باشند پسرش سلطان احمد میرزا نیز مقرر شد که
با پدر در آن قلعه باشد و بالاخره مقام سام میرزا و پسر او نیز در آن قلعه قرار یافته عمرهم چهار پادشاه زاده
در آن قلعه سری گشت مجملا جان بخش عظمی که آن سگ عقل ناحق شناس انگیخت بنیروی اقبال
ومساعدت اختر بخت فرخ فال مندفع گشته شعله عصیان وطغیان او بترشحات سحاب لطف

الهی

الهی ونوشت **ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم با دریا چاو وپاشان پایای سانچه ووقوع مصالحه میانه
آن دو پادشاه عالیشان** در شهور سنه احدی وستین وتسعمائه که بخیال از فتنه انگیزی القاص گذشته بجمله شورش
وانقلاب تسکین یافته بود اسکندر پاشا بیگلربیگی ارض روم انگیز فتنه کرده دیگر باره سلطان سلیمان بتحریک او
لشکر بدیار عجم کشید کیفیت این واقعه آنکه چون خواندکار روم مرتبه ثالث باغوای القاص میرزا
آمده چنانچه بتحریر پیوست باز گردید وشاه جنت مکان نیز با لشکر جوش دریا خروش قزلباش
بتعاقب او در حرکت آمده تا حدود دیار بکر وارزنجان لکلکو سیاه کینه خواه گشته دقیقه
از دقایق انتقام فروگذاشت نکردند سلطان سلیمان چند گاه از آمدن متقاعد گشته بنوای یک
رفت شاه جنت مکان نیز از لشکر کشیدن بدار السلام احتراز نموده متوجه عوای گرجستان
می شدند و جهان خیال خلایق بعافیت گذرانیده در سرحدها فی الجمله آرامشی پدید آمد واگر
اندک بی اندامی از سرکشان اکراد واقع میشد آنرا اسهل انگاشته مادهٔ فساد دفع میساختند
ومکتوب دوستانه بخواندکار نوشته جهت رفاه احوال عباد گفتگوی صلح میان آورده مصحوب
برخی وایلچیانه که از سادات انجا بشمس ملک دوار مشهور بود ارسال داشتند اسکندر پاشا
مردی مفسد فتنه انگیز بود در اوایل حال که حاکم وان بود وزیاده عیب ببار نداشت علی
الغفله از وان بخوی آمده حاجی بیک دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رعایاء
خوی بقتل آورد وبدین جهت مورد تربیت گشته بیگلربیگی ارض روم شد در همان سال خواست که
آوازهٔ شجاعت وجلادت در انسرحد منتشر سازد بر سر حسینخان سلطان روملو بروان
آمد حسینخان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابله بیکسو نشست او خرابا چند در آن کرده
جمعی را بقتل آورده بازگشت بمجرد این دو حرکت ناهنجار که از وظهور یافت واز ینطرف بمحض
رفیه حال و رعایا کس متوجه تنبیه و تادیب نشد پای از دائره ادب بیرون نهاده بغرور بیهوده سخنان
بی ادبانه با امرای سرحد نوشته با علما لیکه زیاده از حد بود جسارت مینمود وانگیز فتنه میکرد از جمله در وقتیکه
حضرت شاه جنت مکان بنفس اعلی از قاچار انبوه گرجستان بطرف دادیان رفته بودند
با لشکران ایلغار نموده در وقتیکه امرا تاخت رفته بودند بر سر اردوی امرا آمده جمعی کثیر
از غازیان قاجار را بقتل آورد و زیاده روی و بی اندامی را از سرحد اعتدال گذرانیده بر همزن احکام
عافیت گردید درین اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعد و وعید از جانب سلطان سلیمان

رسیده بنجریک اسکندر پاشا تهدیدات کرده اظهار آمدن بدیار عجم نموده بود بنابران آتش خشم
جهانسوز شهریار زمانی افروخته گشته باجتماع سپاه فراوان فرمان داد و در اندک روزی فوج
قزلباش از اطراف و جوانب بییلاق آق منقال که محل نزول اردوی ظفرنشان بود جمع آمدند و رای
جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکریان مرز و بوم کشیده در سرحدها
از آبادانی اثر نگذارند و اسکندر پاشا را گوشمال بسزا داده از خواب غفلت و غرور بیدار سازند عساکر
نصرت نشان را بچهار گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از امرای عالیمقدار نامزد فرستادند و رایات
فیروزی آیات متوجه خلاط گشته قلعهٔ خلاط را محاصره در میان گرفتند و امرا که نامزد بهر طرف
رفته بودند اکثر وان و تبلیس و بدلیس و عادلجواز و ارجیش را تا نواحی موش سوخته و غارت کرده
هر کس از امرای رومی و اکراد بمقابلهٔ ایشان اقدام نموده محاربات قوی و نبردهای عظیم کرده ظفر و نصرت
اختصاص یافتند و بسیاری از امرا و معتبران رومیه و اکراد مقتول و گرفتار عساکر ظفرشعار گشته
با غنایم موفور باردوی همایون باز گشتند بعد از مدتی امرا متوجه گوشمال اسکندر پاشا شده فوجی
از امرای نامدار مثل بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم چخور سعد شده بود و محمدی
خان موصلو ترکمان و شاهوردی سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان
عظام و غیر ذلک را بسرکردگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا بارض روم فرستادند
اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امرای روم و سنجق بیکیان که از ارزنجان
و ترجان و بایبرد و کماخ و موش و طرابزون و گرجستان و ادیان و کوربالی نزد او
جمع آمده بودند طریق مشورت مسلوک داشت که بیرون رفته جنگ کند یا قلعه داری
نماید امرای روم صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که پادشاهزاده قزلباش با جمعی کثیر
انبوه و لشکر کوه پیکر آمده ما را طاقت محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا که لشکر
بسیار از کرد و روم بر سر او جمع گشته و آوازهٔ شجاعت و دلاوری در سرحدات انداخته
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته بود سخن عقلا و ارباب رای و تدبیر
مسموع نداشته خاطر بمحاربه قرار داده و گروهی از جوانان کارآزموده منقلای سپاه
گردانیده پیشتر فرستاد و خود در عقب فوجی شهر صف سپاه آراسته با یکهزار نفر ینکچری
تفنگ انداز با هیبت دست داده توپ زن و ضربزن و فرنگی در پیش صف

بازگشته

باز داشته مستعد رزم و قتال گردیدند و از طرف چرخچیان جنود اقبال پیش دفعه چون گرد
اول دشمن نمودار گردید دلیرانه بران گروه انبوه تاختند و کار ایشان بر وفق دلخواه
ساختند بقیة السیف لشکر روم بقول ملحق شده رعب و هراس از جنود قزلباش
بر رومیه راه یافت و چرخچیان سپاه منصور با لشکر قول رومیه در آویخته ایشان از
برابر و سرداران میمنه و میسره از چپ و راست جنگ انداخته بازار محاربه گرم کردند
و مبارزان جنود قزلباش آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان را بر خاک
هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و دلاوری جنود قزلباش مشاهده نموده آتش غیرت
در کانون درونش شعله کشیده با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج چرخچی تاخت
و فیمابین هر دو فریق محاربه در غایت صعوبت بوقوع پیوست در اثنای گیر و دار فوج قول
بزرگ جنود نصرت شعار که بفر شکوه شهزاده کامکار آرایش داشت نمایان شده چون
اسکندر پاشا را نظر بران لشکر بیشمار افتاد و علامت عجز و انکسار در ناصیهٔ احوال سپاه
روم مشاهده نمود دست از کارزار باز مانده هزیمت غنیمت شمرده عنان از محاربه
برتافته سراسیمه وار خود را بقلعه انداخت و دلاوران سپاه منصور تا دروازهٔ قلعه تعاقب هزیمتیان لشکر
روم کرده قریب سه هزار کس از رومیان و اکراد و ینکچریان طعمهٔ شمشیر آبدار غازیان شده رمضان بیک
برادر اسکندر پاشا و محمد بیک نام قوللر آقاسی غلامان خواندکار و چندی از امرای معتبر روم خصوصا
حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابزون و محمود بیک نام برادرزادهٔ خیربیک که در زمان
سلطان قانصو پادشاه مصر و شام و حاکم حلب بود و با سلسلهٔ ولی نعمت حرام نمکی کرده نزد سلطان
سلیم آمده او را بتسخیر ممالک مصر و شام و حجاز اغوا نموده و میر بابس و میران سنجق اکراد دستگیر
شدند شهزادهٔ کامکار و امرای نامدار در برابر قلعهٔ ارض روم فرود آمده خیام ظفر افراختند
و چند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب آن ولایت آتش نهب و غارت افروخته
مظفر و منصور با غنایم موفور باز گشتند و ندای کوچ در داده روی توجه باردوی کیهان
پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعهٔ اخلاط را گرفته بمحاصرهٔ قلعهٔ ارجیش پرداخته
بودند باردو ملحق گشته بسعادت بساط بوسی سرافراز شدند و جمعیکه مردانگیها بظهور
آورده بودند خصوصا زیاده از پیشتر نوازش و استحسان یافته گرفتاران را از نظر انور آورده

اکثر بپایان رسیدند و کیفیت تسخیر قلعهٔ اخلاط آنکه چون موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمودند محصوران عبد انفه و قلعه‌داری پرداخته چند روز بقدر قدرت و توان کوشش نمودند با آنکه از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته شفعا انگیخته قلعه را سپردند و حکم تخریب آن نافذ گردیده چنان حصار استوار باندک توجهی با زمین هموار شد و از آنجا عنان عزیمت بصوب ارجیش معطوف داشته قلعهٔ ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه بمتانت و استحکام حصار و اسباب قلعه‌داری مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بمعسکر همایون رسانیدند و محصوران در مراسم قلعه‌داری کوششهای مردانه وار مینمودند و از جانب غازیان جلادت شعار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها بپایان قلعه رسانیدند و توپ بزرگی که درویش بیک توپچی سرکار خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داد بر بروج و باره حواله نموده تزلزل در بنیان حصار انداختند تا مدت سه ماه مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه‌داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند جمعی اکراد در قلعه بودند منجانجه عادت عامهٔ آن طایفه نسبت که در وقت کارزار هر کس مصلحت خود در انظار منظور داشته بار خانه یار و یار روزگار مساعد و سازگار اند با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آورده قزلباشیه را بالا کشیدند و بنیروی دولت قاهره قلعهٔ ارجیش بدست در آمده بفرموده اشرف اعلی خراب و ویران شد و از آنجا رایت فتح آیت بصوب قلعهٔ بارگیری افراخته همت والا بتسخیر آن حصار کیوان اعتلا که در رفعت و بلندی با قلهٔ قاف همسر و با کوه الوند برابرست مصروف گشت مبارزان قلعه‌گشا روی جلادت بتسخیر آن حصار استوار آورده با تمامی آلات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانه وار بمدافعه قیام نموده چند روز فیمابین آتش مصادمه و مجادله مشتعل بود تا آنکه خوف و هراس بقایای محصوران مستولی گشت دست در دامن استیمان زده حاکم قلعه با امان بیرون آمده مورد تحسین و نوازش گردید بعد از فتح قلعهٔ بارگیری اسمعیل میرزا را با سوندوک بیک قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا را بقتل و غارت متمردان محمودی فرستادند و عساکر ظفر شعار از قتل و غارت اکراد بدنهاد فارغ گشته با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند سلطان سلیمان که عزم یورش آذربایجان جزم نموده بحلب آمده بود درین سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح قشلاق

انداخته

هو العزیز
کاتب هذا الکتاب عا انور

انداخته بتهیهٔ اسباب یورش سال دیگر مشغول گردید چون هنگام قشلاق رایات نصرت نیز در غایت عظمت و اجلال از آن یورش اقبال معاودت فرموده بنخجوان آمدند و در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد در سال دیگر مطابق سنهٔ احدی و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه جنت مکان از نخجوان به ییلاقات بازارجایی رفته از عقب که منصوره بیک گروه را با برداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف وان و وسطان و آن حدود و گروه دیگر را با برداری سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کاردانی شاهویردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را سوخته آبادانی در آن حدود نگذارند و جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده سالماً و غانماً بازگشته در ییلاق بازارجایی باردوی همایون پیوستند و چون سلطان سلیمان فصل ییلاق را گذرانیده با سپاه بیکران عدو لبر حد قریب شد شاه جنت مکان جمعی از مبارزان جنود اقبال را با برداری مدبران کاردیده و نخجیان جنگ آزموده بقراولی تعیین کردند از چهار طرف رومیان خبردار بوده در اکثر وقت دستبردها نموده هر فرقه که از دست نهند و دلاوران جنود قزلباش و گروه سپاهیان قلاش دندان طمع بمال روبه تیز کرده در هر حدود دستبردها نمایان نموده جمعی را گرفتار کمند گردانیدند مباختند و هیچ روزی نبود که سرها و اخترمهها و گرفتار شدهها را بنظر اشرف درمی آوردند تا رسیدن سلطان سلیمان بنخجوان بسیاری از جنود روم بتیغ انتقام غازیان ظفر اوام راه فنا پیمودند و چون خواندکار در نخجوان فرود آمد شاه جنت مکان لشکر عساکر ظفر نشان پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار نیزه گذار مواجب خوار هم با سپاهیان تازی نژاد چابک رفتار و اسلحه و یراق آراسته بموقف عرض در آمد سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارجایی بعزم قتال مخالفان بدنهاد کاسره و کوکبه کیهان در حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهت قلت آذوقه در نخجوان مجال اقامت نیافته شهر را سوزانیده از همانجا طبل ارتحال کوفته بطرف ارض روم بازگشت و موکب همایون شاهی بتعاقب او در حرکت آمده در هر منزل جمعی از جنود روبه بدست قراولان قزلباش قتیل و دستگیر میشدند در همان چند روز سنان بیک که از مقربان و مخصوصان سلطان سلیمان بود با جمعی بقراولی از اردو بیرون آمده بود بقراولان جنود اقبال دوچار شده بعد از جنگ و پیکار گرفتار گردید سلطان سلیمان از

گرفتاری سنان بیک پریشان چهره وارد آمده وشدت بغایت دلگیر گشته محمد پاشاء وزیر اعظم که مرد
سلیم النفس خیراندیش بود وهمواره خواندکار را بصلحت ترغیب میکرد واظهار صلح نموده بود محمد پاشا
بامرای سرحد مکتوبات نوشته اظهار مصالحه کرده التماس از خدمت شریف نموده بود که سنان بیک را
ازاد فرموده باز فرستند وکسی بجهة تمهید مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حسب الاستدعای
محمد پاشا واستشفاع خیراندیشان اظرف سنان بیک را آزاد فرمودند وچون خصومت
ونزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت ومصالحه فرمانروایان عدالت آئین باعث امنیت و
استقامت احوال سپاهی ورعیت است مخصوصا بجهة ترفیه حال عجزه ورعایا که از دو طرف لگدکوب
حوادث وپایمال ستم سوران بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیک نامی از ابن سفیدان
قاجار که از زمره قورچیان ظفرشعار بود همراه سنان بیک فرستادند واز انجانب سلطان سلیمان
بصلح وصفا مایل شده شاهقلی بیک را مشمول انعام واحسان باز فرستاد وبنابران شاه جنت مکان
عنان از تعاقب رومیان باز کشیده با عساکر منصوره که در ظل لوای نصرت انتما مجتمع وآماده رزم و پیکار
بودند بنوای گرجستان توجه نمودند وشرح غزوات آنحضرت وتسخیر گرجستان بهیات که فرموده اند عنقریب
در ذیل این دفتر سمت نگارش خواهد یافت القصه بعد از آمدن شاهقلی بیک بصلاح محمد پاشا وزیر
اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرهاد بیک ایشیک آقاسی قرا اغلو بخواندکار روم فرستاده
آغاز مصادقت ودوستی فرمودند واز جانب سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامه محبت طراز
آمده از طرفین مؤالفت ودوستی ومعاهده وپیمان با ارسال مکاتیب مودت نشان وتحف و
هدایا تاکید یافت ومحال متنازع فیه بعضی باینطرف تعلق گرفته بعضی بانطرف متعلق گردید وسنور و
سرحد تشخیص یافته مسلمانان که از آمدن عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند
مستعدان عجم تاریخ مقاله مذکوره را الصلح خیر یافته در رشته بلاغت انتظام در آوردند
در سن کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر وتا حین حیات فیما بین طریقه محبت ودوستی مرعی و مسلوک
بود در سنه اربع وسبعین وتسعمائه سلطان سلیمان بعالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب
تخت ودیهیم گردید بدستور پدر سالک طریق محبت ویدر فرزندی گشته فیما بین ابواب
مراسله وآمد شد ایلچیان معتبر وارسال تحف وهدایا مفتوح بود واو هشت سال سلطنت کرده در سنه
اثنی وثمانین وتسعمائه رو بجهان جاودانی آورد وپسرش سلطان مراد پای بر مسند پادشاهی نهاد واو نیز

تا حین حیوة شاه جنت مکان وایام جلوس اسمعیل میرزا بر منهج قویم مصالحه ودوستی مقیم بود اما بعد از فوت
اسمعیل میرزا ودر زمان جلوس لوای سکندر نشان سلطان محمد پادشاه نقض عهد وعهود ومواثیق پدران
کرده عالم آرمیده را بشورش آورده ابواب بلایا بر روی برایا گشود شرح آن وقایع در محل خود
رقمزده کلک بیان میگردد اکنون اشهب عنبرین فام قلم در مضمار شرح تسخیر ممالک وبلاد وغزاد
جهاد که بالکفره ضلالت نشان گرجستان فرموده اند جولان میدهد شرح تسخیر ولایت شروان
وبدست درآمدن آن مملکت موفور المنفعت نزهت نشان باقبال شهریار جهان و از جمله که شاه
جهانیان ص
جنت مکان علیین آشیان در حیطه تسخیر کشیده اند اول مملکت کثیر المنفعت شروانست که
ولاة آن از نژاد انوشروان کسری وشروانشاه مشتهر بودند واز زمره ولاة مذکوره که آبا عن جد
در آن ولایت فرمانروا بوده اند فرخ یسار بن فرامرز بن گشتاسف بن فرخزاد بن ابو خلیل الله
بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر
مادح او بوده وبدین جهت خاقانی تخلص داشته با سلسلۀ علیه صفویه در مقام عناد آمده چنانچه در محل
خود مذکور شد با سلطان جنید وسلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانیدند وبالآخر
بتیغ انتقام خاقان سلیمان نشان فرخ یسار کشته گشته اختلال باحوال آن خانواده راه یافت
سلطان خلیل بن شیخشاه بن فرخ یسار بدلالت خرد خرده دان بدرگاه خاقان سلیمان شان آمده طریق
عبودیت وجاکری مرعی داشته مورد نوازش وتربیت گردید وبالطاف شاهانه برتبه بلند مصاهرت
ودم تبار جمشید شروانشاهی سرافرازی یافت وبعد از وفات آنحضرت بدستور منظور نظر عاطفت واشفاق
حضرت شاه جنت مکان بوده چند سال بشوکت واقبال گذرانیده بود ودر سنه اثنی واربعین وتسعمائه که
دوازده سال از جلوس همایون اعلی گذشته بود سلطان خلیل عالم فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی
شتافت از او نسلی نماند امرای شروان برادرزادۀ او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه را که کودک
بود بر تخت سلطنت نشانیدند قانون دولت آن خانواده بجهة خودسری وخودرایی امرای شروان
از نوا افتاده نظام وانتظام در ان سلسله نماند وهرج ومرج در انجا پدید آمد درین اثنا قلندری دعوی نمود که
من سلطان محمد بن شیخشاهم لشکر بسیار بر سر او جمع شده بر سالیان مستولی گشت واز انجا بشماخی آمد
اصحاب شاهرخ از بی ضبطی امرا وبی اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی فرار نموده بقلعه بیغرد رفتند
وقلندر لیبری بر شماخی که تختگاه شروانشاهست استیلا یافت اما چون اصحاب قلندر نیز مردم سروپایی

پراگنده هر جای بودند و مرد عاقل کاردانی در میان آن گروه نبوده از جهل و سوء تدبیر جهتی متعاقب را گذاشته
بجانب سالیان مراجعت نمودند عظمای شیروان که در قلعه بیغرد بودند از رفتن او آگاه گشته در موکب
شاهرخ میرزا تعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافته جنگ در پیوستند الهی باب شاهرخ ضعف
آمده قلندر مغلوب گردید و بدست شیروانیان در آمده شیخ بابا از تعلقش پرداخت اما امرای شیروان
بیش از پیشتر زیاده روی و بی اعتدالی آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان کردند و شاهرخ را
بجهة خردسالی قدرت بر منع نبود خلایق از ظلم ظلمه شیروان بجان آمده استغاثه بدرگاه نوشیروان زمان
کردند قورچی باشی بابادار و جمعی از سپاهیان نیز آمده فریاد برآوردند که ای سکندر منزلت از ظلم
یأجوج الامان و ای سلیمان زمان از جور دیوان زنهار شاه جنت مکان بتسخیر آن ولایت
نزهت نشان و دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان را بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته در سنه
خمس و اربعین و تسعمائه شاهزاده القاس را باتفاق منتشا سلطان و جمعی از امرای قاجار و طوالش
و مردم قراباغ تا بیست هزار کس همراه قورچی باشی بابادار کرده بتسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره از آب
کر با کشتی عبور نموده بشیروان در آمدند و مردم شیروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان در آمده قلاع آن ولایت را
بمردم کاردان استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال پرداختند مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرخاب
گلد بکیلان را فتح نموده بعد از آن حصار قلعه را مسخر گردانیدند و از آنجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان
که محکمترین قلاع شیروان است انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره آن مأمور گشتند چون شاهرخ میرزا
در قلعه بیغرد بود عساکر منصوره متوجه آنصوب شدند حسن بیک وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر
بمقابله جنود قزلباش آمده در ده بیغرد بهم رسیده جنگ در پیوستند مبارزان جنود اقبال در ده معرکه
از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسن بیک شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره و سر
انجام اسباب قلعه داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و
قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شروانیان در مخالفت و عصیان اصرار مینمودند تا آنکه مدت
محاصره بچهار ماه کشید درویش محمد خان والی ولایت شکی بامداد شروانیان آمده بقصد شبیخون بکنار
اردوی قزلباش رسیده و نقاره نواخته شور کشیدند قورچی از دلیران نامجوی و قورچیان رزم جوی
بدفع آن گروه شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان جمعی کثیر از مردم خود بکشتن داده فراری
نشاخته باز گردید و شروانیان را چون ازین جهة اعتمادی و استظهاری نماند از مقاومت و قلعه داری

عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف آورده قلعه را تسلیم آنحضرت مینمائیم امرا حقیقت
عرض کردند شاه جنت مکان از مرند عزیمت شیروان نموده ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلک سای
پادشاهی روشنی یافت و چون در پای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیک وکیل با عظما و اعیان
بیرون آمدند و شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک اشتباه سپردند و کوتوال قلعه
گلستان نیز بیرون آمده قلعه سپرده حسین بیک وکیل با اکثر صنادید شیروان در ازاء مخالفت
و بی ادبی و عصیان بیاسا رسانیدند عنقریب شاهرخ میرزا نیز متوجه دیار عدم شد و حکومت آن ولایت
بشاهزاده القاس میرزا تفویض یافته عنان عزیمت بصوب آذربایجان منعطف کردند شعرای زمان قصاید غرا و
تاریخهای مرغوب در باب فتح شیروان در سلک نظم درآوردند از آنجمله این دو بیت از قطعه مرقوم شد
نظم ز کوس بشارت بر ایوان کیوان : در افتاد آوازه فتح شیروان : چو فتحی کند بعد صد سال دیگر :
نویسند تاریخ آن فتح شیروان : که بالفاظ عدد و صد موافق تاریخ است القاس میرزا تا سال استقلال
حکومت شیروان نموده آخر از غرور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از راه رفته با ولی
نعمت در مقام عصیان درآمد و جزای کفران نعمت بخذلان ابدی گرفتار گردید شاه جنت مکان آن ولایت را
بفرزند ارجمند خود اسمعیل میرزا داده کوکجه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشتند و چون شاهزاده
در شیروان قرار و آرام گرفت میرزا برهان نامی از نبایر سلاطین شیروان که در بیابان جهت قشلاق می بود
در سنه اربع و خمسین و تسعمائه بشیروان آمده در قلمهان رحل اقامت انداخت جمعی از فتنه انگیزان
و بقیه سپاهیان شیروان بر سر آن مخذول جمع آمده و در میان جنگل و بیشه جریده مستعد رزم و پیکار شدند
اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان با لشکر گران متوجه دفع باغیان مذکور گشته فیمابین جرخچیان سپاه منصور
و آن گروه مقهور حرب صعب اتفاق افتاده و چون موکب عالی شاهزاده بزرمگاه رسید جنود شیروان
تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان میرزا الصید ریح و غا خود را بغارستان انداخته بسیاری
از آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتیکه خبر آمدن خواندگار روم بهمراهی القاس میرزا بسمع محقق
گشته اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان حسب الفرمان قضا جریان متوجه معسکر سعادت بنیان گردیدند برهان
میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بتاخت آمده دست تصرف بدان مملکت دراز کرده چند روزی در آن ولایت
لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی تافته بود زود چراغ عمرش افسرده بعالم عقبی شتافت

بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست در آمدن القاص در سال ست و خمسین و تسعمائه حکومت آن ولایت
بعبد الله خان استاجلو ولد قره خان برادرزاده خان محمد که خواهرزاده و داماد خاقان سلیمان شأن بود تفویض
یافت شیروانیان بجهة اطاعت و متابعت چند روزه برهان میرزا از عبد الله خان خوفناک گشته در محلی
شقاق کرده محراب نام پسری را از اقوام برهان بسلطنت برداشته مقیم زاویهٔ خلاف شدند عبد الله
خان بر سر ایشان رفت شیروانیان تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند محراب میرزا گریخته
اکثر مردم او کشته شدند بقیة السیف شیروانی دیگر باره از تیره بختی آغاز فتنه کرده قربان علی میرزا نامی از
اقوام محراب حاکم خود کرده بجزیره از جزایر دریای خزر پناه برده بحفظ خود جستند هر چند خان استمالت
نامها فرستاده طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصیان و طغیان اصرار نمودند عبد الله خان بر سر ایشان
رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقهٔ اشرار رفته آتش حرب افروختند و قربان
علی میرزا و اکثر آن گروه سرکش بتیغ انتقام قهر و سیاست کشته گشته غازیان اموال فراوان بدست آورده
باز گشتند و عبد الله خان در حکومت شیروان استقلال یافته در الکهٔ دربند و باکو وارد گردید و چند سال
بکامرانی و اقبال گذرانید در سنهٔ احدی و ستین و تسعمائه که سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر بآذربایجان
کشید قاسم نامی را از نژاد والیان الوق که بدرگاه سلطان روم پناه برده بود با سپاه جلادت
اثر از راه شیروان فرستاد و قاسم مذکور چون از دربند گذشته قدم بدان ولایت نهاد دیگر باره
شیروانیان آغاز فتنه کرده گروه گروه از عبد الله خان روگردان شده بر سر قاسم جمع شدند
عبد الله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او شتافته در موضع تنگه که مکان مستحکم است
تلاقی فریقین روی داد عبد الله خان بجهة استحکام مکان در آنجا کاری نساخته بشماخی معاودت
نمود قاسم بقلعه بورد در آمده در آنجا مستعد رزم و پیکار گشته هر کس رومی و شیروانی و لکزی رهبر
عبد الله خان آمد و ریش سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه ظفرپناه و کثرت اعدا
اندیشه مند و شیروانیان گمراه گشته در جنگ کردن تامل داشتند عبد الله خان تکیه بر امداد جنود الهی
و نیروی اقبال همایون شاهی کرده با دو هزار کس که در آن وقت بر سر داشت بمبارزت دشمن کمر بسته
در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داده فیمابین نایرهٔ قتال و جدال التهاب یافت مبارزان
جنود اقبال و بهادران کار طلب حملات دلیرانه بر آن فرقهٔ ضلال نموده تا آخر روز از جانبین

بحرب

بحرب و قتال پرداختند هنگام شام اختر بخت آن روز برگشتگان بموجب فنا و زوال فرو رفته شکست
بر لشکر مخالف افتاد تیغ بی دریغ غازیان سرافشانی آغاز نموده جمعی کثیر و جم غفیر از آن خون گرفتگان غرقه
بحر فنا شده از سرهای آن خودسران منارها افراختند بقیة السیف از طرف طبرسران گریختند
احوال قاسم که در این جنگ کشته شد یا بدر برده بود و کم نامی شتافت معلوم نبود اوراق نشد اما قاضی
احمد غفاری در تاریخ جهان آرا نوشته که بعد از انهزام او بکریوان رفت و مآل حال معلوم نشد و عبد الله
خان بیش از بیش در آن دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را بتیغ تیز تادیب نموده
رعایا و زیردستان را در کنف عدالت و رافت جای داد و احوال مملکت استقامت گرفته
مهابت عبد الله خان نوعی رعب و هراس در دلهای شیروانیان و مردم طبرسران و داغستان انداخته
بود که صورت خلاف را در پردهٔ خیال هیچیک از بزرگ و کوچک رخ نمینمود و او در سنه اربع و ستین
و تسعمائه که هیجده سال حکومت باستقلال کرده بود بعالم بقا پیوسته حکومت آن ولایت بارس خان روملو
مفوض گشت و تا حین حیات شاه جنت مکان حکومت آن ولایت با وی متعلق بود کیفیت فتح ولایت شکی
در شهور سنه ۹۵۸ دیگری از ممالک مفتوحهٔ شاه جنت مکان ولایت شکی است که طرف آن بشروان پیوسته
یکطرف آن بگرجستان و طرف دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است حسن بیک که آبا عن جد حاکم آنجا بود
و از فروع شیروانشاهیه اند در زمان خاقان سلیمان شأن بجهة استیلای گرجستان پناه بآستان معلی و
جاه آورده از آنحضرت معاونت و التفات یافت بعد از واقعهٔ هایلهٔ خاقان سلیمان شأن در همان
سال لوند خان گرجی حاکم گرجستان که جنت لشکر بر شکی کشیده فیمابین او و والی شکی محاربه واقع شد حسن بیک
در معرکه گرجیان شهادت یافت عظمای شکی درویش محمد خان پسرش را حاکم خود گردانیدند و او
بخلاف پدر با اولیای دولت قاهره خصومت آغاز نهاد و مکررا آثار خلاف از او بظهور
رسید و در هنگامی که شاه جنت مکان لشکر بتسخیر شروان فرستاده بودند درویش محمد خان چنانچه
در طی آن احوال سبق ذکر یافت شبیخون باردوی قزلباش آورد لهذا در سنه ثمان و خمسین
و تسعمائه رایات فیروزی آیات جاه و جلال جنود اقبال بعزم تسخیر ولایت مذکور مد الظل در
حرکت آمد آوازهٔ نهضت همایون شاهی تزلزل در میان حصیر و سکون حکام انداخته لوند خان
گرجی کمر خدمت کاری آنحضرت بر میان جان بسته روی امید بدرگاه عالم پناه آورده در بلده
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و حکم همایون مشتمل بر استمالت

ولوند عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته اورا بایلی و انقیاد دلالت فرمودند واو از بخت برگشتگی روی ازین دولت که سعادت ابدی در آن منطویست برتافته بمجملی قلاع اعتماد نموده پیر [illegible] برروی کشید سرداران بشکی بعضی قلعهٔ کبش را قایم کرده متحصن شدند و درویش محمد خان خود بقلعه گلاسنی و کورسنی که از غایت رفعت و استواری کنند همت بیچ صاحب شوکتی بر کنگره تسخیر آن نفتاده متعهد قلعه داری شد و جمعی دیگر در دامنهٔ البرز کوه محل مضبوطی را سقناق کرده آماده رزم و پیکار گشتند از مخالفت و سرکشی آن گروه که از مقوله برابری ذره با آفتابست شعلهٔ غضب قیامت لهب شهریار عالی نسب ستوده حسب زبانه کشیده از مبارزان موکب نصرت نشان سوندوک بیک قورچی باشی و بدر خان و شاه مقلی سلطان استاجلو را با گروهی از غازیان ظفر شعار تسخیر قلعهٔ کبش مامور فرمودند و عبدالله خان استاجلو و لوند خان کرجی را بقلعهٔ گلاسنی و کورسنی فرستادند و شاهقلی خلیفهٔ مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر سقناق تعیین فرمودند و امرای نامدار نصرت شعار بامر محاصره کمر انجام اسباب قلعه داری گیری پرداخته بضرب توپ و ضربزان و بادلیج رخنه در ابنیه و جدار انداختند و بروج و باره تزلزل و اختلال پذیرفته محصوران قلعه صورت عجز و انکسار در آینهٔ احوال خود مشاهده نمودند کوتوال قلعهٔ کبش با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین شتافته مفاتیح دروب قلعه سپرده مورد بخشش و عاطفت گردید و حسب الفرمان شاهی قلعه را ویران و بروج و باره بزمین یکسان کردند بعد از فتح قلعهٔ مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب سقناق در حرکت آمد مردم سقناق چون از فتح قلعهٔ کبش و توجه پادشاه سعادت آئین خبردار شدند از هیبت و شکوه آن حضرت خایف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه خلایق پناه شتافته روی عجز و افتقار بر خاک تبار می سودند درویش محمد خان از کردهٔ نادم و پشیمان گشته شبی از قلعهٔ گلاسنی و کورسنی بیرون آمده در کمال حیرت سرگردان نامی مجست که خود را از ین ورطه خون خوار رهائی بخشد از تیره بختی بدلالت قاید ادبار با چهار صد نفر از جنود تیره روزگار گذارش بر حوالی اردوی عبدالله خان و لوند خان کرجی افتاد غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته متعاقب او در حرکت آمدند و اندک مسافتی قطع نموده بآن گروه دو چار شدند و آنجماعت حرکت المذبوحی کرده اکثر بتیغ تیز و خنجر خون ریز غازیان بقتل در آمدند درویش محمد خان با کوسه پیرقلی نام ملازم چنداب سلطان شاملو در هم آویخته کوسه پیرقلی بضرب بازوی اقبال پادشاه ستوده اطوار حمیده خصال

برد

ثمرا درونی تا [illegible]

بر او غالب آمده سرش را از پیکر بدن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی آورده در پای سمند سعادتمند آن حضرت انداخته بجایزه و جلدوی سرافرازی یافت سری کو طوق فرمانش نخواهد اگر از تن جدا افتد شاید و تمامت ولایت شکی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ساحت آن ولایت از خس و خاشاک اشرار بیباک و مفسده محروسه شاه تزفتاک گردید

گفتار در شرح غزوات شاه جنت مکان و قلع و قمع کفرهٔ بی ایمان کرج و تسخیر گرجستان

چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت پرور بود و بجهت مشاغل عظیمهٔ ممالک بدفع دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تاخیر و تعویق می ماند مع ذلک در هنگام فرصت متوجه غزای نصاری گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته در آغاز فرمان روائی و ایام سعادت فرجام جهان آرائی چهار مرتبه لشکر بآن دیار کشیده چند مرتبه دیگر لشکرها فرستاده اند و از گرجستان نامت سبعه که کفرهٔ آن بضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمان برداری در آورده حکام آن تابع و منصوب کردهٔ آن حضرت گشته اند و جزیه و خراج بر ذمه گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آن حضرت مزین ساخته اند ولایت کاخت و کارتیل و سموسخت شرح اجمال بر سبیل اجمال آنکه چون ولایت شروان و شکی بگرجستان نامت اقربست بعضی اوقات که ولاة آنجا در اقتدار و استقلال بوده کفرهٔ کرج لشکر بحوالی آن مملکت کشیده متعرض مسلمانان میشده اند و سلاطین آنجانب حسب المقدور بمدافعه قیام نموده بین الجانبین مخاصمت و نزاع وقوع می یافته و در هنگامی که سلطنهٔ اقبال بر زوال شاهی در آن ولایت بلند آوازه گشت لوند خان کرجی چنانچه مذکور شد التجا بآستانهٔ عاطفت پادشاهی آورده لوازم اطاعت و متابعت و خراج گذاری بظهور آورده و از زمرهٔ ولاة گرجستان کیخسرو ولد قرقره نیز بنده وار خود را در سلک ملازمان عتبهٔ علیهٔ شاهی آورده همواره ملازمت سدهٔ سلطنت نموده بمعاونت آن حضرت مستظهر بود اما لواسی حیات والی کارتیل و بکرات والی باش آچوق و والی دادیانی مخالفت ورزیده اطاعت شایسته بظهور نمی آوردند و تعرض الکای کیخسرو مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند چند مرتبه عساکر منصوره بر سر ایشان تعیین شده والی باش آچوق و دادیانی تنبیه بلیغ یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند اما لواسب بعضی اوقات با اندامی بظهور آورده دست درازی بحوالی دیار اسلام مینمود لهذا تنبیه و تادیب متمردان کرجی بر ذمت همت خسروانه لازم گردیده کسب مثوبات غزا محرک آمد عاکشت

ذکر توجه موکب همایون ترتیب اول بگرجستان در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمائه نیت غزا و جهاد در خاطر

دلهای تاریک درونان

خطیر مسعود الجهاد اشرف تصمیم یافته ظاهر العقیدت شاه سیر و شکار رکاب ظفر انتساب در حرکت آمدند و از آنجا نهضت
از دلیران رزم آزمای کار طلب بطرف گرجستان ایلغار نموده در شبی که تیره تر از دل اهل جبل و در تاوان
ضلالت شعار بود شهر تفلیس رحبة دران ظلمت بنیاد کفر آباد آتش نهب و قتل و غارت افروخته گشت مردان
ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار غازیان ظفر شعار گردید و کلیبا دکرجی که از جانب لوارصاب
حاکم تفلیس بود با جمعی کرجیه از کرجیان از هیبت و شکوه سپاه اسلام رعب و هراس رو غلبه کرده از قلعه بالا بیرون
آمده بسعادت اسلام دریافت بعضی امراء گرجستان از خوف عساکر نصرت نشان بقلعه بریس که حصانی
در غایت رفعت و بلندی و نهایت محکمی و استواری بود پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرموده پادشاه
گردون مقام فلک احتشام آن قلعه عالی اساس را دایره کردار در میان گرفتند خوف بسیار بران گروه
ابتر ار استیلا یافته در قلعه سپردن چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام بر همت گران سنگ
آن مکان مستولی گشته هر کس را بخت یاوری کرده بود بدلالت رهنمای توفیق زبان بکلمه طیبه شهادتین
گویا گردانید خلاصی یافته سایر کفره رخت بزاویه نادر کشیدند لوارصاب با گروهی دیگر از آن زمره ضلال خود را
بکوه سوم که در بوید کور که در بلندی بالبرز کوه دعوی برابری مینماید و عروج بر قلعه آن جز بپای وهم و خیال
متصور نیست کشیدند پادشاه مجاهد غازی در کمال شکوه و سرافرازی شهباز همت را القصد صید آن
سرخیل اهل ضلال بر آن مقام در طیران آورده عساکر اقبال کیک ... قتل آن جبال را بپای سعی پیموده جز او
بران قلعه رفیع الوند مانند انقاع و بران گروه ابتر ار استیلا یافتند و بسیاری از کفره مجرمه در مضایق آن
جبل بقتل آمده بقیة السیف آواره دیار ادبار شدند لوارصاب از آنجا فرار نموده خود را بکوههای
سخت و بیشهای پر درخت انداخته از چنگال شیران بیشه هیجا خلاصی داد و چون ... کوهها
... را با نصرت قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت آمده ساحت آنحدود را از وجود
گبران متمرد پاک کرده عنان فیروزی عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند ذکر نهضت شاه
جنت مکان مرتبه دوم بگرجستان در سنه ثلث و خمسین و تسعمایه که از القاس میرزا آثار خلاف بظهور
آمده موکب همایون چنانچه در طی قضایاء ایام مذکور بتحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت آمد و او
خود در اندرگاه عالم پناه فرستاده بمقام اعتذار درآمد شاه جنت مکان فسخ عزیمت شیروان
نموده با لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسا جمع آمده بودند در فصل زمستان که آفتاب در
برج جدی بود متوجه غزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان بی ایمان شده از شوره گل روانه شدند

رود خانه

و چون موکب اقبال با جنود بهرام قهر دراقت شهر نزول اجلال فرمودند لوند خان حاکم زکم و کرم کاخت و ملک
لواط باشی آجوق که بین الجمهور به بکرات شهرت دارد و بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش و باج و خراج گذرانیده دران
یورش اقبال بنده وار ملازمت موکب نصرت شعار نمودند دران هنگام عنفوان شتا و سورت سرما بمرتبه بود که آب
کر منجمد گشته در سختی با سنگ خارا دعوی مساوات میکرد از کثرت برف که شب و روز می بارید کوه و هامون
گرجستان در نظر بینندگان یکسان مینمود در ینحال جنود اسلام بر سر ارباب کفر و ضلال ایلغار نموده چون بمسکن
و مقام گرجیان بی ایمان رسیدند تیغ بی دریغ غازیان بافروختن آتش ... آغاز نموده عرصه آن سرزمین را از خون گبران
و کشیشان رنگین ساختند خانهای آن بدکیشان را باتش قهر سوختند و غنیمت فراوان بدست سپاه
کینه خواه درآمده مظفر و منصور با غنایم موفور از آن یورش اقبال عود نموده بر بندی آمدند در اثنای راه
ملک بنی آجوق رخصت انصراف یافته بخلع فاخره و نوازشات وافره مالکهای خود رفت اما لوند خان
روزی چند در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت بود تا آنکه در بلده گنجه نقد اخلاص و غلامی او مجدداً
در دار الضرب ضمیر اشرف سکه قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و انعامات وافره از ثیاب طلا دوزی
و اسبهای تازی نژاد و مرصع آلات نواخته منفتح و سرافراز بولایت خود رفت عزیمت شاه
فلک قلعه سپهر ... مرتبه سیم بگرجستان در شهور سنه ثمان و خمسین و تسعمایه که ولایت شکی بتسخیر اولیاء
دولت قاهره گردید هنوز اردوی گردون شکوه دران ولایت بود کیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه
عالم پناه فرستاد که لوارصاب و واخوش و شهزاده گرجی دست تعدی بولایت او دراز کرده
بعضی املاک او را گرفته و اسکندر پادشاه نیز از ارض روم با تجدید آمده قلعه اردانوچ را محاصره کرده چون کیخسرو
مذکور از تابعان و خراج گذاران آنحضرت بود بمعاونت او اقدام نموده باسم جهاد طایر زرین بال اقبال را
بدالصوب در پرواز آورده از نخجوان ایلغار نمودند و از راههای پر فراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت
گرجستان درآمدند کفار ضلالت شعار کمرهای کوه و مغارهای تنگ را آرامگاه خود ساخته هر گروهی بکنجی
از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی دیگر از عظما و ازناوران در قلعها متحصن شده بودند مجاهدان سپاه
اسلام حسب الفرمان پادشاه سپهر احتشام روی جلادت و مردانگی بمقروما والی شرگان آورده
چندین هزار کس و گروه بجزا بضرب تیر و شمشیر غازیان بجانب بئس المصیر شتافتند و چند قلعه از قلاع آنولایت
مفتوح گردانیده بسیاری از حور وشان گرجی نژاد و غلامان یوسف لقای غلمان نهاد را اسیر گرفته
غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد جمعی از عظمای گرجی بقلعه درنار و کلیسیا که بر کمر کوهی بلند

از سنگ یک لخت واقع شده در ارتفاع با برج اخضر برابر و در متانت و استحکام با قلعه خیبر دست در کمر
دارد کفتن جسته بود شاه جنت مکان بدرخان استاجلو و شاه ویردی سلطان زیاد اغلی را با بوتچی از افواج
قاهره بر سر قلعه مذکوره فرستادند و ایشان آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته بهادران کار طلب و مبارزان جنگجو
دامان بی بر میان و سپرهای فراخ دامن بر سر مردانه وار یورش و هجوم نموده تا بکنگره برج رفیع بالای
حصار بر آمدند و نصاری از مشاهده این حال بر اسیمه و حیران گشته اعجاز دین مبین راه حرکت بر ایشان مسدود
ساخت نه راه گریز یافتند و نه قدرت ستیز مردان ایشان طعمه تیر و شمشیر و زنان و صبیان اسیر و دستگیر
شدند و کلیسیایی که در آن قلعه بود از صنایع بدایع روزگار است و عقل دور اندیش قایل نمیشود که
چنان صنعتی از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعه مذکور جوف کوه سنگ یک لخت را
ده گز ارتفاع بریده کلیسیایی مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آن را
صور اوثان و اصنام بطلا و لاجورد مصور گردانیده اند و تختی در میان خانه دوم موضوع گردانیده پیکر
بتی از طلاء احمر با جواهر آبدار بر آن تخت نصب نموده دو قطعه لعل قیمتی درخشان در عینین آن هیکل
بیجان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یکرا به پنجاه تومان برابر قیمت کردند و از درون کلیسیای
مذکور راهی در نهایت تنگ و باریک قریب یکصد و پنجاه ذرع بالا بر سمت خانهای کلیسیا در سنگ خارا
بریده دو کونکی مخفی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران بجهة اختفا ترتیب داده درهای
فولادی از خانهای بیرون کلیسیا و یکدر طلا در خانه اندرون ترتیب ساخته بودند شاه جنت مکان تیمناً بطی
کلیسیای مذکور قدم رنجه فرموده بیت نواز گشت ایشان بدین آن معبد کفر آیین را بالتماس آبدار
انشبار بدار البوار فرستادند ناقوس منکوس کلیسیا را که از هفتاد من مس هفت جوش ریخته
شده بود چون شیشه چوبه گر چیان در هم شکسته درهای فولادی و طلا را فتح نموده با دیگر اسباب
و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در آن مخزن از قرار به روزگار جمع آمده بود بخزانه عامره نقل
نمودند و آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش بزمین هموار شد امرای کرجی که در سوراخهای قلعه پنهان
خزیده بودند مثل لمان بیگ و لوای شرمزان و غیر ذلک دفعه بدفعه آمده سعادت زمین بوس دریافتند
گنجه و ولد فرزه که از آوازه وصول موکب همایون از ترس اسکندر پاشا و جنود روم
ایمن گشته بود بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش لایق کشیده منظور انظار شفقت و عاطفت
خسروانه گردید و اکوش و شرمزان اغلی که دو مدعی مخالف بودند هر دو بقتل در آمده الکای

انا محتاج لعفو العزیز

لوکت و آق شهر که بایشان تعلق داشت بکیخسرو شفقت شد و از آنجا مظفر و منصور بالکاء
کارتیل در آمده سپاه منصور اطراف و اکناف آن ولایت را تاخته از بتولوار صاب
هر کس بدست در آمد عرصه تیغ جهاد گردید و از آن ولایت اموال بسیار ببرده و اسیر
بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام در آمده عنان عزیمت بصوب قراباغ
معطوف داشتند و قشلاق همایون در آنجا وقوع شد **لشکرکشی حضرت شاه جنت مکان**
نوبت چهارم بگرجستان شرح احوال این یورش خیر مآل و وقایع مرتبه رابع علی نهج الاجمال آنست که
در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائه که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان
فرمانفرمای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته دستور سرحد تشخیص و تعیین
پذیرفت از ولایات گرجستان که از هر دو طرف در کشمکش قتل و غارت بودند مسقوه و دیل و کاخت
باینطرف تعلق گرفته ولایت باشی آچوق و وادیان و کوهان تا حدود طرابزون و طرابلس لوهان
فرمانفرمای روم متعلق گشت لوارصاب والی کارتیل که از بیم تیغ مبارزان جنود قزلباش بجبال رفیع پناه
برده بود هر گاه فرصتی مییافت پای از دایره ادب بیرون نهاده باقدام از نو ظهور میرسید و دست
تعرض بولایت تفلیس و حوالی که بضبط اهل طرف و تسخیر جنود اسلام در آمده بود دراز میکرد و مردم آنجا
نیز بجهة موافقت کیش و ملت با او یار گشته میمودند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که رایت فتح
آیت نصر الصنوف افراخته دفع آن بدکیش ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمه ممالک اسلام
و بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة هر کس از مشرکان بی ایمان که مصداق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی
الارض اند سر بربقه جزیه در نیارد بتیغ تیز را برد و حکم ساخته بنیاد وجود اهل ضلال را از عرصه آن
ولایت بر اندازند بدین نیت حق طویت رایت فتح آیت نصر الصنوف در حرکت آمده و چون
بر الکاء محل نزول سپاه اسلام گشت کفار آنجا از بیم سیوف و سنان غازیان ظفر نشان در بیشهها و جنگلهای
پر درخت که عبور پیاده و سوار از مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای
متین منیع تحصن جستند و مبارزان موکب جهاد تیر توکل و مردانگی بر دوش افکنده قدم ربیت در
جنگل نهاده گروه گروه را بدست آورده بتیغ بیدریغ میگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر نموده مواشی و اغنام بیشمار غنیمت گرفتند لوارصاب بصد حیله از آن مهلکه جان بیرون برده
خود را بجانبی کشید و چون ساحت ولایت بر الکو از وجود شرک آلود مشرکان پاک گردید کوکبه اقبال را

بجانب گوری گهای گشت لوارصاب سبت در حرکت در آورده از راههای صعب و مضایق پر درخت عبور
نموده عرصهٔ آنولایت بسبب تنگی طریق برانتو اجمن و حاز وجود کبران تا بکنار رفته شد و چون عظما و ازناوران
کرجی چند قلعه و حصار استوار قائم کرده در هر جا فوجی از مردم جنگی مقام و آرام گرفته بودند بنابران اعلام
کشورگشایی بصوب قلاع افراخته اول قلعهٔ مردانقوب را محاصره فرمودند مستحفظان قلعهٔ مذکور
با استحکام حصار مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان جلادت شعار از اطراف و جوانب حصار
بجنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند کرجیان بدکیش علامت عجز خویش مشاهده نموده فریاد الامان
بر آوردند بار سردان بیک کوتوال از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود بعد از فتح قلعهٔ مذکور بر سر قلعهٔ آمدین که
محکمترین قلاع آنجاست و مادر لوارصاب در آن قلعه بود رفتند و آن قلعه ایست مرتفع کوه بنیت
معمار ازل بنای آنرا بر سطح سنگ بر سپهر نهاده که طایر وهم و خیال هر چند بال سعی گشاید بر فراز آن نتواند
برید و دست حوادث روزگار هر چند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند رسید مستحفظان
آن حصن حصین روی بدفع غازیان آورده فیمابین نایرهٔ جنگ و جدال اشتعال یافت و بنیروی اقبال آن قلعه
خیبر مثال اندک اهتمامی مسخر و مفتوح گشته مادر لوارصاب با اکثر ازناوران اسیر و دستگیر شده بتشبیه
از آن بد دینان را به تیغ جهاد بجهنم و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر تسخیر و مردانگی
شاهوردی سلطان زیاد اغلی مستحسن اولیای دولت روزافزون گردیده در این یورش زیاده
از سی هزار اسیر مدت جوش دریا جوش در آمد از الجمله انجز زنان و دختران و پسران عظما و اعیان
و ازناوران بود در عوض خمس برکه اشرف اختصاص یافت در این مرتبه لوارصاب خان خود را
با نام و نشان ساخت که اصلا مکوره وای او معلوم نشد لهذا پادشاه دین دار صفوت نشان از
گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ انعطاف داده بعد از فراغ در سیر شکار آنحدود
بمقر دولت بزوال کشتا فتند ذکر گشته شدن لوارصاب بجنرکی و اقبال خروکامیاب والیاده تعذر
از زمره ولاة گرجستان لوارصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان و مردم کاری استیازی داشت
بنابران همواره گشتر و گردن افرازی از و بظهور رسیده سر بر ربقهٔ اطاعت و خراجگزاری در نمی آورد
و هر چند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه مبذول داشته چند مرتبه یورش گرجستان
چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد چون هنوز پیمانهٔ حیاتش لبریز نرسیده بود مدت در بیابانها بعد از مراجعت شاه
جنت مکان هر مرتبه از تنفر گرجستان لوارصاب باز بکوری آمده بعینه سرکان نزد او

مسبب ... صر

فراهم آمده یکدو سال روزگاری گذرانیدند و چون بعد در سالی بازیافت دیگر باره بنفس سرکش سرکشی آغاز نهاده
در مخالفت شاه دین پناه اصرار نمود و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه از کوهی بیرون آمده بقلعه کومس و محال کر
در امان و حوزهٔ تصرف دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور آورد شاهوردی سلطان زیاد اغلی
قاجار بیگلربیگی قراباغ که محافظت آن سرحد مامور بود از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه
دفع او شد و چون بمحل اقامت او نزدیک شد لوارصاب از حیله و تدبیر با عدم قدرت مقاومت ننموده
فرار اختیار نمود جنود قزلباش تعاقب کرجیان کرده باطراف و جوانب آنولایت متفرق و بنهب و
غارت مشغول شدند در این اثنا لوارصاب از کمین مکر و خدعه بیرون آمده با جمعی ازناوران بر تعقیب
شاهوردی سلطان تاخت چون اکثر قزلباش پراکنده شده بودند فوج قلیل که بر سر زیاد اغلی مانده بودند بقدر
قدرت جنگهای مردانه کرده شکست یافتند زیاد اغلی راه گریز سپاهیگری منظور داشته خود را
بسلامت از معرکه بیرون انداخت و کرجیان تعاقب غازیان کرده تا موازی شش صد نفر از غازیان
قزلباش بدرجه شهادت رسیدند لوارصاب با جمعی کشیشان الخیل خوان در اشته مسعود
نموده ایستاده بود محمد سلطان برچینی با معدودی از غازیان با و دوچار شده با جرزوره
با آن فرقه آویخته بجنگ مشغول شد لوارصاب اسب جلادت و مردانگی بجلوه در آورده محمد سلطان
چپنی حمله نموده از تقدیر الهی اسب لبر در آمده لوارصاب از مرکب جدا شد ذاکر
از غازیان چپنی زخم چند مهلک بر و زد کبران بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان اسب لوارصاب را
صاحب کرده سوار شده بدر رفت کرجیان ذاکر مذکور را اخذ نموا از غازیان چپنی بقتل آوردند
و لوای عمر و دولت لوارصاب نگونسار گشته همان لحظه در گذشت و کرجیان نعش او را
برداشته بمدفن خود دفن نمودند و سیمون پسر او را بحکومت نصب نموده در کوری رحل اقامت
انداختند تتمهٔ احوال کرجستان بعد از کشته شدن لوارصاب و گرفتار شدن سیمون خان پسرش
بدست اولیا چون سیمون خان بجای پدر حاکم نصاری کارتیل شده چار پنج سال در کوری بسر برده برا
کرجی از هر طرف بدو پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان
نموده در سنه ثمان و ستین و تسعمائه بخیال محال تسخیر تفلیس از مقر و مکان خود حرکت کرد
و از سایر حکام نصاری مرد و مددکاری طلب نموده جمعی بمعاونت او آمدند کرکین پسر لوند خان
نیز ارکاخت با اذن پدر با جود سر تعصب کیش و موافقت ملت با جمعی کثیر بمدد او آمد

دولت ... صر

مجملا در معسکر گرجیان جمعیت تمام روی داده چون این خبر بزیاد اغلی رسید امرای قراباغ و جنود آنحدود را
جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آورد و غازیان خنجرگذار که جماعه گرجی در دربند کمین کرده بودند
برکرده عبور نمودند و بعسکر گرجان رسیده در برابر آن فرقه ضلال صف قتال آراستند و گرجیان جنود ظلام
بکرجیان در آمده معرکه رزم گرم گردید و از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد داد دلاوری می دادند
و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته بدفع حملات غازیان می پرداختند شاه وبرلی
سلطان زیاد اغلی چون شدت محاربه کبران و صبر و سکون ایشان را در معرکه رزم بدین مثابه مشاهده نموده
با سپاه قلب یکبار جلوریز بر صف سپاه گرجی تاخت غبار معرکه نبرد بفلک اثیر گردید گرجیان
تاب صدمت او نیاورده روی بهزیمت نهادند و کرکین پسر لوند با یکهزار نفر از کفره ضاله بقتل آمده
بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند سیمون با معدودی بطرف کوری گریخت زیاد اغلی مظفر و
منصور بگنجه عود نموده جهت بیک را که از امرای معتبر گرجی بود با جمعی از نامداران دستگیر کرده بودند
بدرگاه عالم پناه فرستاد و لوند خان در تعزیه پسر ملابس سیاه در گردن انداخته از نامداران و معتبران گرجی خنجر
با تمام موافقت او ماتم نشسته سیاه پوش گشتند بعد از وقوع مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از نامداران
مخالفت برادر اختیار نموده بدلالت هادی خرد و رهنمای قاید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی
پناه آورده در دار السلطنه قزوین سعادت زمین بوس پادشاه ما داد و دین دریافته بشرف اسلام
مشرف شدند شاه جنت مکان او را نوازش و تربیت نموده بنسبت والای فرزندی اختصاص داده و ولایت
تفلیس و توابع آنکه در حیطه تصرف دیوان اعلی بود باو ارزانی داشته مهر [illegible] یکی از امراء درگاه
کوتوال قلعه تفلیس و الله ورداق و فاتق مهمات داود خان بود اما سیمون و تبعه او مجانان در مخالفت و
سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعه تفلیس و توابع آنرا پیش نهاد همت ساخته هرگز از این فکر و خیال محال
خالی نبودند و دو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمدند و کاری نساخته باز گردیدند یکمرتبه در سنه خمس و سبعین
و تسعمایه جنود کفره را جمع نموده با سوار و پیاده بسیار روانه تفلیس شد داود خان نیز با جمعی از نامداران تابع
او و جنود مسلمانان از شهر بیرون آمده بمحاربه برادر شتافت و چون نائره قتال اشتعال روی داد قزلباشیه
و از نامداران گرجی از کثرت اعدا تاب مقاومت در خود ندیده صلاح در جنگ ندیده اراده بازگشتن و قلعه
نگهداشتن نمودند ابراهیم خان خلیفه قرامانلو که سردار گروه قزلباشیه بود از جهل و غرور ارتکاب حرب و
قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود خان فریاد و بیداد او و لا طاقة لنا الیوم بجالوت

وجنوده

وجنوده برآورده از و تخلف نمودند بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمد و از قزلباشیه استمداد نموده
باتفاق حسام بیک قرامانلو لشکری جمع کرده بجنگ برادر رفت در این مرتبه نیز کاری نساخته منهزم
بتفلیس آمد و سیمون بیک چون دو مرتبه بر برادر و اتباع او غلبه کرده در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه
شکسته تفلیس اطاعت او نموده قلعه را باو تسلیم نمایند او در آمد جنود گرجی را جمع آورده با غلبه تمام بر سر تفلیس آمده
قلعه را احاطه نموده چون گروهی از قزلباشیه کراست و کوتوال قلعه قیام داشتند سیمون دست قدرت خود را
از تسخیر آن کوتاه دیده از موافقت مردم شهر نیز مأیوس گشته طبل ارتحال کوفته بکوری رفت چون خبر
طغیان سیمون و دست درازی او بحدود و ثغور اسلام بعرض عاکفان سده سدره مقام رسید فرمان
قضا جریان نفاذ گردید که تیمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امراء قاجار و غیرهم بمعاونت
داود خان بولایت گرجستان نموده دفع شر سیمون از آنحدود نمایند امرای عظام حسب الفرمان
عمل نموده در سنه ثلث و سبعین و تسعمائه لشکر بگرجستان کشیدند سیمون از ورود جنود آگاه گشته
تاب مقاومت در خود ندیده خود در کوههای بلند آنحدود کشید غازیان نصرت نشان نیز بجانب
آن کوه که با کوه البرز برابر و با قلّه قاف همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو
گرفتند گبران بی ایمان که آن مکان محکم را پناه و استظهار خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه
غازیان گشته فیما بین آتش حرب و قتال افروخته گشت سیمون با معدودی راکب جهل و
غرور گشته بغازیان حمله نموده یکه و نفر از ابطال شهادت رسانید یکی از غلامان تیمخال سلطان جمشید نام بر و حمله
نموده بطعن سنان جان سنان برخاک مذلت انداخت و دیگری از غازیان بمعاونت رسیده
خدمتش را دستگیر کردند گرجیان چون سردار خود را گرفتار کمند [illegible] دیدند هزیمت غنیمت شمرده روی
از معرکه برتافتند جمعی از اتباع سیمون که برگرد او بودند بعضی کشته و بعضی گرفتار شدند و امرای عظام مظفر و
منصور از غزای گرجستان عود نموده سیمون را با سایر گرفتاران بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند
و در دار السلطنه قزوین بنظر خسرو کامکار رسید حضرت قرین در آمد چندگاه او را در دولتخانه همایون نگاه داشتند تکلیف
شاید بشرف اسلام دریابد و او دست از کیش فساد و عناد نکشید بالآخره بقلعه الموت فرستاده تا آخر
حیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود و در زمان اسمعیل میرزا بیرون آوردند و در زمان نواب سکندر شان
رضوان مقام بسعادت اسلام دریافته بحسب انما المؤمنون اخوة از جانب آنحضرت بلقب ارجمند برادری
سرافراز گشت و بحکومت ملک موروث سربلند گشته منتظر المرام روانه گرجستان شد و الحق

با بن حقوق تربیت نواب سکندر نشان داشته و دولتخواهیها از و بظهور رسید شرح آن احوال در محل خود رقم زده
کلک شرین مقال خواهد شد **ذکر فتح و تسخیر ولایه قندهار و زمینداور و گرمسیرات کنار**
هیرمند و برخی از احوال سابقه از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان مملکت قندهار و توابع
ترنج واقع انکو ولایت مذکور در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بایقرا بحکم او و پسرش سلطان
بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ ولد او بود بعد از واقعه میرزا و استیصال
احوال آن سلسله که مملکت خراسان بتصرف شاهی بیک اوزبک در آمد شجاع بیگ علامت اطاعت او رسیده
بنوازش و تربیت یافت و در همان سال پادشاه مرحوم مغفور محمد بابر بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل لشکر بقندهار کشید
و شجاع بیگ و اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون بمحاربه آنحضرت شتافته مغلوب گردیدند و جنود بابری
ظفر یافته ولایت قندهار و زمینداور با قرابین و دفاین امیر ذوالنون بدست آنحضرت در آمد و ایالت
آنولایت را ببرادر عالی گهر خود ناصر میرزا تفویض نموده بکابل بازگشت و چون شیبک خان اوزبک از
واقعه قندهار خبردار گردید با جنود بیشمار متوجه آنولایت شد اولاد امیر ذوالنون باستقبال او شتافته
جوجی لشکر اوزبکیه بر سر قندهار آمدند ناصر میرزا روزی چند حصاری شد و عاقبت مملکت
گذاشته نزد برادر بکابل رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارایی آنولایت را بکف کفایت
ارغونیان داده مراجعت نمود بعد از ظهور و خروج حضرت خاقانی سلیمان شان که خان شیبانی بتیغ
جهانگشای آنحضرت کشته گشته مملکت خراسان بحیطه تسخیر اولیای پادشاه جنت آشیان در آمد شجاع
عریضه اخلاص و پیشکش فرستاده و چند گاه قندهار بدستور در تصرف او بود و شاهزادگان کامکار
و بیگلربیگیان قزلباش که در هرات اقامت داشتند طریق ایلی و انقیاد مسلوک داشته بازگشت
مینمود تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر دیگر باره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره نمود شجاع بیگ چند گاه قلعه داری
نموده مدت محاصره با امتداد کشید و در سنه ست و عشرین و تسعمائه که دورمیش خان بخراسان
آمد شجاع بیگ بالآخره استغاثه بدورمیش خان شاملو بیگلربیگی هرات نموده از و استمداد کرد و دورمیش خان
از خدمت بابر پادشاه التماس نمود که چون بین آنحضرت و نواب کامیاب شاهی ضوابط و اتحاد و دوستی
و رعیت جوکی شجاع بیگ اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید صداقت و ارتباط ما بین مقتضی
آنست که متعرض حال او نگردند بابر پادشاه حسب الالتماس دورمیش خان دست از محاصره قندهار

آنولایت ۳

بازداشته

بازداشته بکابل عود نمود شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت
و در اثنا المصلحت وقت ناخوشی گشته روزی چند در قلعه اختیار الدین بود و از آنجا با طریق و ارغون بجانب
سند رفت در زمان غلبت آل آن معتمد با اعتماد اظهار و انقیاد و دولتخواهی جناب بابری کرده
مملکت بتصرف بابریان داد و حضرت بابر پادشاه آنولایت را به پسر خود میرزا کامران داد و از تاریخ گور
قندهار در تصرف گماشتگان میرزا کامران بود بعد از جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان در شهور
سنه احدی و اربعین و تسعمائه که یازده سال از جلوس آنحضرت گذشته بود اغزیوار خان شاملو بیگلربیگی
خراسان و لله سام میرزا بود بموجبی که قبل ازین در طی احوال خراسان نگاشته کلک بیان گشته سام میرزا
هوس تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان خواجه جغتای که از قبل میرزا کامران حاکم بود قلعه را
کشیده تا هشت ماه بلوازم قلعه داری قیام نموده میرزا کامران در لاهور جنود فراوان فراهم آورده
بکومک رسید بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوسته چون برضای مرشد کامل مرتکب آن یورش نشده
بودند تاییدی نیافتند و اغزیوار خان در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا بحصول مقصود بازگردیده و کامران
میرزا خواجه کلان را بدستور در قندهار گذاشته عود نمود در سنه ثلث و اربعین و تسعمائه که موکب همایون
شاه جنت مکان بنفس نفیس جهت دفع فتنه عبید خان بخراسان آمد باراده تسخیر قندهار و انتقام جماعت
جغتای که بمحاربه قزلباش دلیری کرده بودند از دار السلطنه هرات عنان عزیمت بدان صوب انعطاف
دادند چون نظمه رایات جلال در آنحدود بلند آوازه گشته خبر همایون فال سایه وصول بران دیار
انداخت خواجه کلان چنانچه در طی آن احوال سمت تحریر یافته تاب مقاومت نیاورده بکابل بسند
رفت و کیچی خواجه را که در قندهار گذاشته بود باستقبال موکب همایون شتافته کلید قلعه سپرد و دولت
مذکور بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره در آمده ایالت و دارایی آن مملکت ببوداق خان قاجار
تفویض شد بعد از مدتی خبر و آفاق بجانب عراق میرزا کامران دیگر باره لشکری فراهم آورده
از لاهور با غلبه تمام بقندهار آمد و چون حضرت شاه جنت مکان از عراق و آذربایجان بجانب سلطان
روم و یا عسکری القاس مشاغل عظیمه پیش آمده و فرصت یورش خراسان نبود در آیین سپاهیگری
باقتضای وقت عمل نموده خود را محصور ساخته مملکت را گذاشت و میرزا کامران استحکام قلعه
داده بازگردیده و در سنه احدی و خمسین و تسعمائه که پادشاه مرحوم محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه
در صولت سپاه افغان از ولایت هند با ایران آمد در خدمت حضرت شاه جنت بارگاه در مهم قندهار

ضیاء الدین ۱۲

رسانه همواری بمیرزا کامران اظهار خجالت نموده قرار دادند که چون قندهار بتصرف او درآید علیا زمان عتبه اقبال سایر بند
وا آنحضرت بوعده وفا نموده در اول حال که قندهار بسعی عساکر ظفرمآل مفتوح گشت عسکری میرزا که از قبل میرزا کامران
حاکم بود بدست درآمد بوداق خان قاجار که در آن سفر سردار لشکر و لله شهزاده نامدار سلطان مراد بود بجهت آنکه
در آن اثنا شهزاده فوت شد و هنوز مهمات همایون پادشاه سرانجامی نیافته بود بجهة آنکه جماعت جغتای ملازمان
آنحضرت را امی باشند از قندهار در آورد بوداق خان گرفته ببیرام خان ترکمان سپردند که چون دولتخواه
طرفین است او نگاه دارد تا وقتیکه مهمات آنحضرت تمشیت پذیرفته و بعد در ملک هند استقرار یافته [illegible] چند
سال که همایون پادشاه در کابل و بدخشان بمنازعه میرزا کامران و هر گونه مشاغل مشغول بود قندهار را
بیرام خان داشت و حضرت شاه بمراعات جانب همایون پادشاه و ظهور خدمتکاری و حسن اخلاص
بیرام خان در باب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشدند تا آنکه پادشاه مرحوم مذکور
کامروای دولت گشته در سلطنت و پادشاهی غزنین و کابل و هندوستان استقلال یافت هنوز قندهار را
بتصرف قزلباش نداده بودند که واقعه ناگزیر پادشاه پیش آمد فرزند ارجمندش جلال الدین محمد
اکبر قایممقام پدر عالیگهر گردید شاه محمد قلاطی از جانب بیرام خان در قندهار بود در سنه ثلث
و ستین و تسعمائه بهادر خان اوزبک حاکم زمینداور لشکر بر سر قندهار آورده خواست که از دست
شاه محمد انتزاع نماید شاه محمد ایلچی بپایه سریر اشرف فرستاد که چون قندهار علیا زمان آن درگاه معلی است
لشکر قزلباش تعیین فرمایند که دفع شر بهادر خان کرده خود سرار او بتصرف ایلچی کرده نمایند
و مملکت متصرف کردند بنابراین حضرت جنت مکان سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را باتفاق
علیار سلطان افشار و خلیفه شاملو و بعضی امرا بمعاونت شاه محمد قلاطی فرستادند شاهوردی
خلیفه پسر ولی خلیفه با فوجی از جنود شاملو بر سر بهادر خان ایلغار نموده غافل بر سر او ریخت و شکستی بزرگ بدو
دست داده بعد از جنگ و جدال بهادر خان بجانب هندوستان گریخت اما شاه محمد قلاطی مکر و حیل
بکار آورده قلعه قندهار را از دولتخواهان میرزای مذکور و امرا بسته شروع در قلعه داری کرد امرای عظام
ولایت زمینداور را متصرف شده حقیقت مهم قندهار را بخدمت اشرف عرض کردند شاه جنت
مکان در شهور خمس و ستین و تسعمائه علی سلطان تکلو ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار
مامور فرموده ایالت و دارایی آن ولایت را بسلطان حسین میرزا نامزد فرمودند چون ایشان در پای
قلعه قندهار در آمدند و اردو بمیان گرفته بر اسم امور قلعه گیری پرداختند و شاه محمد قلاطی آغاز جنگ و

جدال کرده ماه‌ها شب و روز در میان ضرب تیر و تفنگ آمد شد نموده آتش محاربه و مجادله مشتعل داشت آخرالامر
از مقاومت عاجز گشته دست در دامن استیمان زد و بعد از معاهده و پیمان قلعه را سپرده روانه
دیار هند گردید و سلطان حسین میرزا در ایالت قندهار و زمینداور و گرمسیرات استقلال یافت
و تا قریب مدت بیست سال در سایه دولت عظیم عالیمقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب رفعت و
عزت و عافیت بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شد احوال فرزندان
او انشاء الله تعالی در صحیفه دوم این نسخه عالم آرا در طی صادرات احوال گرامی حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون بنابر سوق کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام
بقیه حالات خراسان را نگاشته کلک سوانح گردانیده شروع در سایر قضایا و واقعات زمان دولت
ارجمند سعادت پیوند آنحضرت مینماید

ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایا که از زمان باراده و تقدیر آفریدگار جهان و جهانیان

قبل از این در فوق نگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که عبید خان
بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان تا حین حیوة دست تطاول بمملکت خراسان دراز کرده خراب بسیار از آمد شد
اوزبکان خونخوار در آن دیار وقوع یافت بعد از فوت او چند سال خراسان مهبط امن و امان بود و محمد خان
شرف الدین اغلی تکلو در دارالسلطنه هرات لوای معدلت افراخته در ملازمت شاهزاده کامکار سلطان
محمد میرزا بلوازم دارایی و مملکت داری می‌پرداخت و لشکر بغرجستان کشیده با اوزبکیه آنجا سیما پیرام اغلان
حاکم غرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمد و مدتها سلاطین اوزبکیه جرات آمدن خراسان نکردند
تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمائه که یازده سال از فوت عبید خان گذشته عبدالعزیز خان پسرش نیز بعد از
فوت پدر در بخارا پادشاه شده بود بعالم عقبی شتافته بود بوداق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیر
خان باتفاق عبداللطیف خان و شاه محمد سلطان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر
بخراسان کشیده با غلبه و ازدحام تمام بر سر هرات آمدند محمد خان شرف الدین اغلی اکتفا باستحکام
قلعه و شهر کرده بیرون شهر هراة را نیز کوچه بند کرد و بهر کوچه بندی سرحد داران کار آزموده با توپچی و
تفنگچی گماشت و ابوابی میانه قزلباشیه و جنود اوزبک در سر کوچه بندها جنگ و جدال وقوع می‌یافت
و اوزبکیه را تسلط و استیلا بهیچ کوچه بندی دست نداد شاه محمد سلطان که اشجع سلاطین مذکور بود بجانب
ولایت سیستان و فراه رفت و چون از آنجا عود نموده بهراة آمد زبان اعتراض بر بوداق خان دراز کرده
چرا تا غایت کوچه بندها گرفته نشده دعوی نمود که من فردا از اسب فرود نیایم تا کوچه بندها را در کل بگیرم

روز دیگر با فوجی کثیر از بهادران نامی بدین عزم سوار شده روی بکوچه بند حوالی مزار شاه زید آورده و دلیرانه بر سر محافظان تخت
خارسان کوچه بند تاب مقاومت نیاورده فرار نموده بعقب کوچه بند در آمدند شاه محمد سلطان و اوزبکان تا دهنه
کوچه بند راندند درین اثنا سنگی جانفرسا از فلاخن قضا بر وان خجسته بر سر سلطان زیاده سر خورده سرسام از مرکب
غرور بر زمین افتاد و در همان حال مجهول از ملازمان محمد خان بسر وقتش رسیده تنش را از بار سر سبک گردانید و چند
بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر واقعه شاه محمد سلطان ببداق خان رسید خوف و دهشت برو مستولی گشته
طبل ارتحال کوفته بماوراء النهر رفت بعد از فوت محمد خان شرف الدین اغلی و گرفتاری بیرم قزاق که
شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا با اردوی معلی رفته بود و مجدداً ابدا ای الکه خراسان منسوب گشته شاه قلی
سلطان تکلو استاجلو لله میرزا شده در رکاب عالی شاهزاده متوجه خراسان بودند عبدالله خان ولد اسکندر خان
بن جانی بیک سلطان و خسرو سلطان لیوم دستبرد از آموی عبور نموده بخراسان بر سر راه میرزا و سلطان آمدند چون لشکر
خراسان بر سر میرزا جمع نبودند و در آنوقت میرزا و سلطان را استعداد جنگ نبود خود در القلعه تربت
حیدریه کشیدند سلاطین اوزبک قلعه را قبل کردند امرای خراسان لیوم در دفع دشمنان هر یک از مقام
خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی نداده بود که آوازه وصول لشکر عراق نیز شایع شد سلاطین اوزبک
تاب مقاومت نیاورده اول خسرو سلطان احتیاط ورزیده کوچ کرد روز دیگر عبدالله خان طبل رحیل
کوفته بجانب بخارا باز گردید بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ماوراء النهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد دیگر
سبب محمد خان بن جانی بیک سلطان از بلخ بحدود مشهد مقدسه آمد و باز مراجعت کرده تولک بهادر نام
خال خود را با تحف و هدایا جهت تمهید بساط معذرت بدرگاه خلایق پناه فرستاد و تولک بهادر
باصطناعات شاهانه سرافراز گردیده عود نموده مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان بن
جانی بیک سلطان در سنه سبع و سبعین و تسعمائه از اندخود و شبرغان با هشت نه هزار اوزبک
جرار بحدود سرخس و روز آباد و جام آمده و تاخت و تاراجی چند کرده روانه دیار خود بود که زینلخان ولد
ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام مرجین سلطان فیروز جنگ را طلبداشته در دفع اوزبکیه
با او مشورت نمود مشارالیه و حاجی سلطان کوتوال که مشهور است از امرای جغتای بودند هر دو با قشون
آراسته بر زینلخان پیوستند و او علم استیلا افراشته اراده تعاقب کرد امرای مذکور صلاح در
تعاقب ندیدند زینلخان با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده بودند از غایت جهل و غرور
با دو سه هزار و پانصد نفر قزلباش و جغتای کامیش از عقب ایشان رفته در پل خاتون با اوزبکیه رسید

اوزبک خان

اوزبک خان دو سه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشته خود با هفت هزار کس در کمین خدعه نشست اوزبکان
در حمله اول منهزم گشتند مردم زینلخان بطلب غنایم و اموال عازم شتافته بودند که اوزبک خان از کمین
بیرون آمده بر صف ایشان تاخت و بیکحمله جنود ایشان را درهم شکست و پراکنده ساخت قزلباشیه بقدر
قدرت جنگهای مردانه کرده قریب یکهزار نفر قزلباش و جغتای با زینلخان و مرجین سلطان کشته حاجی
سلطان کوتوال با تتمه سپاه بصد تشویش از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از نحوی تدبیر و جهل و غرور
زینلخان چشم زخمی چنین بشاه منصور رسید و اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود

ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان با لطاف پروردگار جهان

در صدر این اوراق و طی وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی حضرت شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگاشته
صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همایون و اوان سلطنت و جهان آرایی سرکشان اطراف و کردن
فرازان اکناف که از مهابت حضرت خاقان سلیمان مکان در زوایای خمول خزیده بودند سر از
جیب عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور می آوردند و آنحضرت میمنت بمجمل از آنها
بتحریر پیوست مدتها بجهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام مهام ملک و ملت متحمل شداید
سفر و مشاق بیابان گشته از ترددات ضروری آسودگی نداشتند از جمله وقایع عظیمه که نهضت
موکب همایون لازم گشت عصیان و طغیان حکام دارالسلام بغداد و در قول و عربستان است
شرح واقعه آنکه در آغاز جلوس همایون آنحضرت ابراهیم سلطان موصلو نبیره صوفی خلیل ترکمان حاکم دارالخلافه
بغداد و ذوالفقار ولد کوژد سلطان پسر عم او حاکم کلهر بود نقش مخالفت و سرکشی بر لوحه ضمیر
نگاشته بهوس ایالت و دارائی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان به ییلاق ماهی دشت آمده
بود با دویست نفر سوار مستعمل ایلغار نموده باردوی او رسید ملازمان ابراهیم سلطان از ابدا عدالیانه
آمدن ذوالفقار نسبت بسلطان عذری تقریر نموده هر چند میگویند که آمدن او بی اعلام و اخبار
بدین سرعت و ایلغار مقرون بخیر و کلالت نیست سلطان قبول نکرده با معدودی از خاصان در
دیوانخانه خود فارغ بال نشسته بود که ذوالفقار بکنار اردو رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان
از مشاهده اینحال سراسیمه شده فرصت جمعیت و مدافعه نیافته از بیم جان خود را بحرم سرا انداخت
ذوالفقار با جمعی پیاده شده طنابهای خیمه حرم را بشمشیر قطع کرده بر سر او فرود آوردند و سلطان را
با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کردند شورش و آشوب در اردو افتاده

اکثر ملازمان که جمع شدند سلطان را کشته دیده متابعت ذوالفقار اختیار کردند سید بیک کمونه
ولد سید سلیمان که از امراء عراق عرب بود با جهار صد کس رسید بالضروره او نیز بذوالفقار پیوست
بعد از واقعه مذکور با غلبه تمام بدار السلام آمده بر آن بلده مستولی گردید و جمعی دیگر از اقربا و اقوام خود بتیغ
قهر و ستم بقتل آورده بر کل عراق عرب رقم اختصاص کشیده علم تسلط افراشت چون این خبر بموقف
شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلثین و تسعمائه رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر ظفر
و جنود اقبال بجانب عراق در حرکت آمده در اندک روزی ساحت دار السلام مضرب سرادقات جاه و جلال
خسرو فلک احتشام گردید در ان هنگام آفتاب برج سرطان و هوا از غایت گرمی آتش سوزان بود
بود زانگونه هوا گرم که در آب روان سبزه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان ذوالفقار بدکردار
باستظهار و اعتماد گروهی از اشرار دروازهای شهر را بسته بلوازم قلعه داری و جنگ و جدال پرداخت
مبارزان موکب اقبال بر حصار بغداد محیط گشته همه روزه با مخالفان تیره روز محاربه و مجادله نموده
فیمابین آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیک و احمد بیک علی حطه عواقب امور دفع
آن کافر نعمت را وجهه همت ساخته در هنگام فرصت بر سر آن بد اختر رفته سرش را بتیغ آبدار از پیکر بدان
جدا کرده بپایه سریر اعلی آوردند و قلعه بغداد بنیروی اقبال همیون شاهی بلکه بمحض تائید الهی مسخر و مفتوح
گردید ملازمان معتمد ذوالقدر را هم غضب شاهانه حوددار بر دجله زدند که شاید بسجل نجات رسند اما
اکثر غرقه تموج فنا شدند و آن حضرت در غایت عظمت و کمال اجلال بدار الخلافه در آمده انوار معدلتش باطراف
آن ولایت تافت و حکم قضا نفاذ جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر تجهت باز خواست اعمال ایام
ذوالفقار زحمت ندهند خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند سرداران قبایل عرب
ایلچیان سخندان با پیشکشهای لایق فرستاده تهنیت فتح بغداد بادا رسانیدند شاه جنت مکان
بجهت اشتداد حرارت هوا و اتیب تب که عارض ذات همایون شد توقف در آنجا ننموده
ایالت و دارای دار السلام را بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو که ناوف سلطان بود تفویض نموده
عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسید
اما باعث یورش خوزستان و لرستان آنکه علاء الدوله رعنائی که والی دزفول و رعناش قریب است از اولاد
سر از ربقه اطاعت و فرمان برداری پیچیده عرصه خلاف می پیمود بنابران یورش خوزستان بر ذمت
همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمائه که هجده سال از جلوس همایون گذشته بود

بت

اعلام

اعلام جهانگشای بدان صوب در حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل نزول عساکر منصوره نصرت نشان گشت
ابر جهانگیر عباسی حاکم لر کوچک سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف و نوازش
گردید ایا ما بلا فوده با اعتضاد اجداد ارث ظهور یافته در سنه تسع و اربعین بدست عبدالله خان استاجلو که حاکم
همدان بود بقتل رسیده آوازه وصول کوکبه اقبال شاهی تزلزل در بنیان صبر و قرار متمردان دزفول
و اگذوده انداخته علاء الدوله مذکور از خوف و دهشت مملکت گذاشته بسرعت برق و باد بطرف
بغداد گریخت و چون عرصه ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت فرجام گشت سید سجاع الدین
بدران مشعشعی حاکم حویزه روی عبودیت و اخلاص بعتبه علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش و
الطاف گردید و بدستور ایالت آن ولایت با و مرحمت شد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را با جمعی
امرا و عساکر بتاخت و غارت متمردان قلعه جات و شادخره و مهمات آن طرف برحسب دلخواه
نظام و انتظام یافته عنان عزیمت فیروزی بصوب عراق معطوف ساختند القصه آنحضرت از
بدایت جلوس همایون تا سی سال بسعادت و اقبال بتردادت امور ملکداری پرداخته بعد از ان
چون خطه وان بدست رومیه در آمده بدار السلطنه تبریز نزدیک بود بجهت پای تخت همایون و مقر سلطنت
ابد مقرون دار السلطنه قزوین را اختیار نموده در انجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند
و بعد از سه چهار سال اتمام عمارات تا بیست سال از دولتخانه قزوین بهیچطرف حرکت نفرمودند روز بروز
لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان آفاق استشفاعش توسل جسته بمقبل کوبا بودند

نظم شاها در تو قبله شاهان عالم است : گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است

ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکانی بدرگاه سعادت نشان عرصه شهریار ایران

چون انتساب دودمان قدس نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنوی اند بخاندان ولایت و کرامت
اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان و فرمانروایان والاتبار دست اعتصام بحبل المتین ولای خاندان
صفویت نشان استوار داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و اخلاص را با رسال
رسل و رسایل و هدایا پیموده همواره مجدد و قواین اخلاص و اتحاد گشته اند و از حادثات مراحل فراز و نشیب
روزگار هر کدام از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل جسته بمیمن توجهات
ظاهری و معاونت باطنی آنفرمانروایان عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطالب بلندی
و مطالب ارجمندی رسیده اند و هر یک اغراض فاسده دنیوی را منظور داشته از اخلاص و اعتقاد بهره

نداشته اند نخل امیدشان از ثمره مراد مهجور مانده در جیب نیت فی سنه کامروایی نیافته اند مصدق
انتقال احوال خیر مآل پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا
بن سلطان ابوسعید گورکان و حال معزول بودن پادشاهزاده بد اعتقاد سلطان بایزید بن سلطان
سلیمان بن سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک روم است که هر دو از حوادث روزگار پناه بعتبه
علیه شاه جنت مکان آوردند پادشاه مرحوم مذکور که عقیده درست و حسن اخلاص داشت
بمنتهای مطلب فایز گردید و سلطان بایزید که پاک اعتقاد نبود بهره از اخلاص نداشت و از او
غدر و نفاق بظهور پیوست از این باب سعادتمآب کامیاب نگشته مآل حالش بوبال
نکال کشید شرح این وقایع و سرگذشت آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمانفرمای ممالک
فسیح المسالک هندوستان و از قندهار و کابل و بدخشان تا اقصی بنگاله در تحت تصرف و دایره
فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار و بی اتفاقی برادران
نامهربان نفاق پیوست از شیرخان افغان که پایه نوکری ملازمانش نداشت در کنار آب
گنگ بنوعیکه جناب فضایل انتساب شیخ ابوالفضل مؤلف تاریخ اکبری مشروحاً در آن
کتاب بلاغت انتساب در رشته تحریر کشیده جنگ کرده شکست عظیم خورد و از روی
اضطرار مراکب در آب انداختند خواجه محمد زمان میرزا نبیره سلطان حسین میرزا بایقرا که داماد
درگاه عالی بود با جمعی از امرا و عساکر جغتای غریق موجه فنا شدند آنحضرت نیز در میان آب از اسب
جدا افتاده بودند شخصی سقای جان فدا کرده خودرا بآب انداخته آنحضرت را بیرون آورد
مجملا شکسته و پریشان حال از آنجا که بیرون آمده بدار الملک آگره آمد بعد از آنکه تنگ و اختلال
احوال کوشیده دیگر باره مستعد قتال و جدال شد میرزا کامران برادرش تمارض کرده بجانب لاهور
رفت و بسیاری از مردم راه تجبیبی سپرده متفرق شدند با این حال همایون پادشاه بار دیگر
با شیرخان صف برزد در کنار آب مذکور آراسته فنا این جنگ عظیم روی داد و از کمی
لشکر و انبوهی دشمن شکست بر لشکر جغتای افتاده همایون پادشاه بیشتر از پیشتر شکسته
و بدحال با آگره آمد چون مملکت برهم خورده فتنها از هر طرف پدید آمده بود توقف در آگره
محال دانسته بالضروره از آگره بیرون آمده از آنجا راه لاهور پیش گرفتند و در لاهور نیز بجهات
مختلفه و رفتن میرزا کامران بجانب کابل مجال اقامت نیافته بی سر و سامان بولایت سند آمد

اولاد

اولاد امیر ذوالنون ارغون که بتغلب مالک آن مملکت گشته بودند ابواب موافقت مسدود ساخته
در مخالفت گشودند و یادگار ناصر میرزا عم زاده آنحضرت که رفیق موکب عالی بود با ارغونیان
آمیزش نموده از آنحضرت جدا شد بالضروره عزیمت قندهار نموده چون بولایت شال و مستنگ
رسید عسکری میرزا برادر کهتر که حاکم قندهار بود از بی سر و سامانی پادشاه خبر یافته بدوستی
میرزا کامران که با برادر بزرگوار که ولی نعمت هر دو برادر بود نفاق ورزید و بپیغام کید و
غدر در آمده خواست که آنحضرت را بدست در آورده بی اختیار سازد بدین اراده
ناصواب با گروه انبوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از اخلاص کیشان
سعادت کیش از فکر باطل آن جاهل بداندیش اطلاع یافته خودرا باردوی سعادتمند رسانیده جناب
پادشاهی را از کید آن غدار خبردار کرد آنحضرت از اطوار روزگار غدار کارخانه تقدیر گشته چاره
کار منحصر در آمدن ایران و توسل جستن بدین خانواده ولایت نشان دانسته اردوی عالی و احمال و اثقال
بر جا گذاشته شهزاده کامکار سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در همان ایام در ولایت سند
از کتم عدم قدم بوجه وجود نهاده طفل رضیع بود به پروردگار عالمیان سپرده با اتکه و انکه و خدمتکاران در
اردو گذاشتند زیراکه همراه بردن آن سعادت عهد متعذر و دشوار بود اما والده محترمه اش را با جمعی
از خدمه حریم عزت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان توکل نهادند شصت هفتاد نفر از امرا و خواص
ملازمان جان نثار با جمعی از خدمت بیگان با اخلاص شعار که با آنجناب طریق وفاداری نموده بسعادت
مرافقت و همرکابی مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بهارلوی نبیره علیشکر بیک ترکمان بود
که پدر و جدش در فتور ترکمان از ملک ایران برآمده بود و خود بتقدیر ربانی در رکاب
عالی بابری بطرف کابل افتاده بحسن خدمات لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده
درین هنگام مراتب امور دولت همایونی بود طی بیابان شوق کرده از راه جول بولایت سیستان
آمدند و از آنجا ذریعه اخلاص و صحیفه شوق بخط خود مرقوم قلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی
و نشان داد که صورت آن بعینه اینست که مرقوم میگردد **سواد مکتوب صداقت اسلوب همایون که بخدمت حضرت شاه
جنت مکان فردوس بارگاه قلمی نموده اند** بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است
با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت ظل الهی
شاهی که مظهر آگاهی و مظهر کماهی اوصاف کمالست مینماید اگرچه جرأت خودرا در جمله خدام با احتشام نظام

نداده بود اما آثار محبت و اخلاص بر صفحهٔ قلب جوان صاحب همت معلق ساخته بود بسوی حضور
موفور السرور آن حضرت که وصول و حصول انواع سعادات و کرامات است می‌کشید و هر لحظه از توجه
توجه و جه بتشریف سفر لطیف می‌بخشید تا آنکه بمرور دور دهر دون و گردش چرخ بوقلمون و از کون از فضای
سواد اعظم هند بتنگنای الم سند رسید **نظم** بگذشت از سر ما آنچه گذشت : چه بدر باد
چه کهسار و چه دشت : اکنون که مجاهر بال اقبال از بهر مشاهدهٔ جمال بی‌نظیر عظمت و اجلال در پرواز
امید از حضرت رحمن آنست که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات
مقالات و حالات سابقه آنچه قابل عرض باشد معروض شود ان شاء الله تعالی بالجمله آن حضرت چون
بسیستان قریب شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را با بار خانهای لایق باستقبال
فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده سعادت ملازمت دریافت و حقیقت
تشریف قدوم پادشاهی را با امیر الامرای خراسان محمد خان شرف الدین اغلی اعلام نموده و اوقات
سبک سیر همعنان شمال و صبا بایدی بر اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد و بتعاقب
نامه صداقت آیتی آنحضرت بنظر کیمیا اثر رسید آنمظهر شیوهٔ فتوت و مصدر آثار مردمی از مژدهٔ
تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی انواع بشاشت و خرمیهای بی اندازه بظهور آورده جواب رقعه
از فرط انبساط و اشتیاق بر خواهش ملاقات بخط اشرف قلمی نموده این بیت در آن مندرج کرده
نظم همای اوج سعادت بدام ما افتد : اگر ترا گذری بر مقام ما افتد : اشفاق و مهربانیها که از آنحضرت
نسبت بآن پادشاه والاجاه بهست و وقوع یافت از مضمون فرمانیکه در باب خدمت آن جلالت قدر دودمان
تیموری و توفیر احترام ملازمان موکب عالی بنام محمد خان شرف الدین اغلی شرف صدور یافته و شیخ
ابو الفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری من المبتداء الی المنقطع در طی وقایع زمان
دولت همایونی نقل نموده معلوم میگردد که مجملا در شهور سنهٔ احدی و خمسین و تسعمائه آن پادشاه
عالیجاه از سیستان سیر کنان باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و گاهی جهت
انبساط خاطر عاطر که از گردش روزگار ملالی داشت بنشاط شکار غم بردار کاشانهٔ دل
بودند محمد خان شرف الدین اغلی بموجبیکه در فرمان واجب الاذعان اشاره شده بود با قشون
آراسته بزینتهای پیراسته بلوازم استقبال و خدمت آن مرکز دایرهٔ جاه و جلال اشتغال
نموده در سر پل مالان سعادت ملازمت دریافت و روزیکه بباغ شهر تشریف می‌آوردند

شاهزاده

شاهزادهٔ عالیشان سلطان محمد میرزا آنچنانکه مامور بود باستقبال نموده چون بآنحضرت رسید پیاده شده رسم
تحیت بجای آورد و آنحضرت نیز پیاده شده شاهزاده را در آغوش مهربانی گرفتند و در
تقدیم و تاخیر سواری با شاهزاده تواضعات آدمیانه که راه و رسم بزرگ منشیست بظهور
آوردند اما شاهزاده طریقهٔ فرزندی مسلوک داشته آداب تواضع و مردمی را از دست ندادند و آنحضرت
چندگاه در نزهتگاهات آن خطهٔ دلکشا و باغات و بساتین فرح افزا بتخصیص باغ مراد و باغ زاغان
و باغ جهان آرا عیش بر آسوده مسرت بخش خاطر اند و هکین بودند و محمد خان بمضمون فرمان
همایون را دستور العمل یومی ساخته من شیء زاید بخدمات لایقه اقدام نموده پیشکشهای لایقه
بنظر انور برسانیدند چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه
آسایش یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و ادراک صحبت خسرو آفاق معطوف داشته
بهر شهر و ولایت که میرسیدند حکام و اشراف و اعیان بدستور مراسم خدمتکاری
بظهور آورده پیشکش می‌کشیدند در دار السلطنه قزوین منازل خواجه عبد الغنی جلاوی کلانتر
آنملک محل اقامت آنحضرت گشته چندگاه در آن منازل بفراغت و استراحت بسر بردند
و از آنجا بهرام خان را بخدمت اشرف فرستاده اظهار خواهش ملاقات نمودند و این
قطعه را در سلک نظم کشیده ارسال داشتند **نظم** خسرو اعمر لیست تا عنقای عالی
همتم : قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است : روزگار از سفلهٔ گندم نمای جو فروش :
طوطی طبع مرا فارغ ز بارزن کرده است : دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود :
اینزمان از کین و عداوت روی بر من کرده است : التماس از شاه دین دارم که با مخلص کند :
آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است : و این مضمون اشاره بحکایتیست که در
اعجاز و کرامات حضرت شاه ولایت پناه و استخلاص سلمان در چنگال شیر
بین الجمهور مشهورست و مناسبت آن درین مقام بر عقلا ظاهر و حضرت شاه جنت مکان
بعد از وصول بهرام خان بییلاق سورلوق تشریف آورده فیمابین صورت ملاقات
در آنجا روی نمود و چون بیکفرسخی اردوی گردون شکوه رسید برادران گرامی حضرت
شاه والاجاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندوک بیک قورچی باشی
افشار و بدر خان استاجلو و شاهقلی خلیفه ذو القدر مهردار و سایر امرا و ارکان

دولت باستقبال آمدند و متعاقب یکدیگر فوج فوج یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و اصناف و خدم و طبقات حشم بار آستانه و پرستاران تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای می آوردند و چون بپارگاه سپهر اشتباه رسیدند واز مرکب پیاده شده بمیانهٔ قور در آمدند شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون آمده ساحت بساط سعادت نشاط بارگاه خلافت را بالقدم تعظیم نموده بآیین بزرگان و رسم کیهان با آن پادشاه عالیشان ملاقات میسر نموده رسم معانقه مهربانانه بجای آورده قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و دست آنحضرت را گرفته بخرگاه در آوردند و با یکدیگر چون دو دوست یکدل صحبت دو شاهزاده باتفاق اتفاق افتاد و از جانبین سخنان دلاویز انبساط افزا گردیدند و از تحف و هدایای آنحضرت چند قطعه لعل بدخشی و یک قطعه الماس گرانبها بود و حسن بیک مورخ روملو که از حضار حاشیهٔ بساط عزت بود و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مذبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه حضرت شاه جنت مکان دران چند روز هر روز بطرز خاص صحبت طرح انداخته جشنهای ملوکانه و بزمهای خسروانه می آراستند و دران محافل بهجت افزا دم بدم بکلمات مشفقانه و نمایشهای مهربانانه انبساط بخش خاطر خطیر آنحضرت بودند و در یورتی طرح شکار انداخته از چند روزه راه جانوران شکاری راندند و چون جرگه دست بهم داد باتفاق بمیان جرگه در آمدند اول همایون پادشاه حسب التکلیف حضرت شاه باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیر اندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افگنی و چستی و چالاکی بظهور آوردند بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان بهرامی بر ببر جنگ در آورده در برابر آن پادشاه عالیجاه و جوانان جغتای موبان آنحضرت که در شیوهٔ تیراندازی دم از یکتایی میزدند لبی آهو بان تیر تنگ را که از غایت دوری نشانه خطوط شعاع بصر بگرد نشانش نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای در آوردند مجملاً تیراندازی چند کردند که هر یک از نهاد الطبقه بر خاسته چون تیر فلک و قوس سپهر در تحسین و آفرین با ملک همزبان و در نی گشتند و چون از تیراندازی ملالت دست داد بسیاری از گورخران و بز برین و جانوران شکاری را بتیغ آبدار و شمشیر آتشبار از پای در آوردند بعد از فراغ از سیر و شکار و قبق اندازی در روزی معین جشن عالی و طوی بزرگ طرح انداخته در آخر مجلس تحف و هدایا و تکلفات که بجهة آنحضرت تعیین نموده بودند از نقود و جواهر و تاج و کمر مرصع و اقمشهٔ زرنگار عراقی و رومی و فرنگی و چینی و خطایی و اسلحه و یراق جنگ از کرکه و زره تنک حلقه داودی و تفنگهای جوهردار و اسپهای تازی راهوار و استران رومی سواری و قطار شتران کوه پیکر و خیمه و خرگاه متعدد و صحن دیوانخانه و شامیانهای اطلس و مخمل و دارایی ساده و منقش و حمام و بیوتات و کارخانها و اسباب هر کارخانه و طبل و علم و یراق نقاره خانه چنانچه شایستهٔ مهمانی چنان و در خور همت میزبانی مانند تکلف نمودند و با امرا و مقربان آنحضرت نیز خلاع فاخره و انعامات وافره فراخور حال مرحمت فرمودند و از زمرهٔ امرا به بیرام خان علم و نقاره شفقت فرموده منصب ارجمند خان خانانی از سلسلهٔ علیه اختصاص یافت و از شهزادگان کامکار سلطان مراد میرزا که از سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا کوچکتر و از سایر شاهزادگان بزرگتر بود با دوازده هزار کس از طوایف قزلباش سرکردگی بوداق خان قاجار که از امرای معتبر و لله و اتالیق میرزا بود و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حسینقلی سلطان برادر او النبوت میرزا نبیرهٔ خاپان سلطان ادهم سلطان ولد دیو سلطان روملو علی سلطان تکلو محمدی میرزا موصلو یادگار محمد سلطان موصلو صافی ولی خلیفه روملو سنجاب سلطان افشار حاکم فراه محمد سلطان الاش اغلی استاجلو و سایر امرا و عساکر و سیصد نفر از قورچیان خاصه شاهی و ملازمان درگاه بر پیش سعندی کچل شاهوردی استاجلو بکومک آنحضرت تعیین فرموده مقرر گشت که اینجماعت تا در ملازمت آنحضرت باشند حکم و فرمان او را ثانی حکم و فرمان مرشد و ولی نعمت خود دانسته از فرمان همایونش تخلف نورزیده و بهر خدمتی مامور گردند بجان و جان بدان اقدام نموده تا او را آنحضرت مرخص نکردند عود ننمایند حیدر سلطان از جملهٔ سلاطین زادهای سیستان جوچی نژاد و نوه تاتار که در جنگ جام همراه کوچم خان و عبید خان بود بعد از فتح با دو پسر بخدمت اشرف آمده بود و میخواست که در میان قزلباش نور نام کرده قدم بر قدم بهرام میرزا و سام میرزا داشته باشند در روز شکار یورلوق همانا در رسم و قاعدهٔ جاگی سهاونا کرده اراده نموده بود که بخلاف حکم همراه شاهزادها بجرگه در آید ملازم حسن بیک استاجلو قمچی بر اسب او زده بود او از نمعی رنجیده و آزرده بود در نیوقت اراده مرافقت همایون پادشاه کرد حضرت شاه مضایقه نفرموده او با دو پسرش که یکی علیقلی و دیگری بهادر نام داشت در خدمت آنحضرت روانه شد در هندوستان بامداد بیرام خان مراتب بلند و مناصب ارجمند یافتند بعد از فوت همایون پادشاه پسران کفران نعمت آن سلسله ورزیده در هندوستان بی ادبی بسیار از ایشان صدور یافت و تفصیل آن مناسب این مقام نیست

چون آنحضرت اظهار میل و رغبت تمام بدیدن شهر بهشت‌آسای تبریز و طواف مرقد منور حضرت
سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الملة والدین نمودند از خدمت اشرف مرخص گشته
بدار السلطنه تبریز تشریف بردند اهل تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آیین‌بسته
قیصریه و بازارها را چون نوعروسان حجله‌نشین آراسته و زیب و زینت تمام داده استقبال آن شاه
سپهر احتشام کرده خدمات مرغوب تقدیم رسانیدند و در میدان صاحب آباد در نظر
آن خسرو والانژاد چوگان بازیها و اقسام بازیها و شیرین‌کاریها که رسم و معهود تبریزیان
بود کرده نشاط افزای خاطر شریف میشدند و از انجا قصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس الله
ارواحهم نموده بدار الارشاد اردبیل رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مقدسه
مشایخ بزرگوار استمداد و همت کردند سادات عظام شیخاوند که در ان بلده شریفه
مقیم اند تکلفات لایقه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت کردند و از انجا
باز باردوی معلی که در چمن مبارک نزول داشت تشریف آورده در بیمرتبه رسم وداع بجای آوردند
بدل قوی و امل فسیح روی توجه بمقصد نهادند و تا در قلمرو همایون شاهی مرحله پیما بودند محل
بمحل بهمان قاعده و اسلوب خدمات شایسته تقدیم میرسید و آنحضرت سیر کنان طی
مسافت نموده در خراسان شاهزاده کامکار و امرا و عساکر کومک پیوستند و بمصفای
نیت حق طویت و صفای عقیدت از موافقت و دوستی این دودمان و همراهی
جنود سعادت نشان بودند که مورخین طوطی بیان شکرین زبان هندوستان
شرح آن وقایع را مفصل در رشته بلاغت انتظام داده اند در اندک وقتی سر
برادران نفاق سرشت نامهربان که اراده بغی و طغیان جوهر دماغ ایشان را فی الجسد
داشت تسلط یافته سرکشان ممالک کابل و غزنین و بدخشان در ربقه اطاعت
در آورده لوای ملکستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت و معنی
گردید از اتفاقات در ان سال قران علویین واقع شد از آثار آن آمدن همایون
پادشاه بود که قران سعدین و تموج یافت **نظم** آمد از هندوستان همایون بدر حضرت شاه:
طالع سعد بهین بخت همایون بنگر چون زیاده ازین از احوال آن شهریار سعادت
دین ازین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست زبان قلم از بیان جزئیات

حالات

حالات آن ستوده صفات کوتاه میگردد **شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمان‌فرمای روم بکمک**
قهرمان فرمانروای ایران کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار در سنجق کوتاهیه بود در بیت
و تعیین و تسمیه سلطان سلیمان دست اقتدار او را از حکومت آن ولایت کوتاه کرده بسلطان سلیم برادر بزرگتر
او که در قونیه بود داده او را ابوید و لیعهدی نواخت بر نجهه نایره رشک و حسد در کانون دل سلطان
بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال یافته چشمه اخوت و برادری بخس و خاشاک
خصومت انباشت و بحیل باطل و ادلهٔ عاطل بسیار بابطال رجال داده لشکر و حشم بسیار
بر سر خود جمع کرد و اذعان فرمان والد عالیشان را بعقوق و عصیان مبدل ساخته از اماسیه
با جنود عظیم بدفع سلطان سلیم در حرکت آمد و او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار
عرض کرد سلطان سلیمان ازین جسارت و ترک ادب با سلطان بایزید در مقام غضب در آمده
پاشایان معتمد با جنود بیکران عدد بر سر او فرستاد که او را بدست آورده وجود فتنه
آلود او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولتست از عرصه ولایت
مندفع گرداند و سلطان سلیم حسب الفرمان پدر با آن لشکر پیوسته با گروه انبوه بمحاربه برادر شتافت
و دو روز بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام
آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین دانه جوه هشت هزار نفر پیاده و سوار
فوت گشت روز دوم سلطان بایزید همت بانهدام آن لشکر گماشته با گروهی از
فدویان جان نثار قدم بمعرکه کارزار نهاد و میمنه و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی
مغلوب و پراکنده ساخت که گریختگان آن معرکه تا استنبول قدم باز نکشیدند مجملا
در آن روز سلطان بایزید کارزاری کرد که تا اکنون که پنجاه سال از ان قضیه گذشته در روم
صفت آن جنگ و شجاعت و دلاوری او در انجمنها زبان زد معرکه آرایان صفوف
دلاوریست در این اثنا سلطان سلیم با فوجی که در قلب با او مانده بودند خود را بسلطان
بایزید زده بیکصدمه او را منقلب ساخت و چون بر باطل بود از نیرنگ بازیهای او فرج
نگشته تمامًا از شآمت عقوق و عصیان مغلوب و منهزم گشته سرگشته و حیران
با اماسیه گریخت و در انجا اندکی از خواب غرور و غفلت بیدار گشته از کرده نادم
و پشیمان شد و سه چهار نفر از ملازمان معتبر خود را که بدآموز او و خمیرمایهٔ فساد بودند

بقتل آورده سرهای ایشان را باستنبول نزد پدر عالیشان فرستاد و استدعای عفو تقصیر
و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال پسر بداختر نوعی افروخته داشت که
بخون آن دو سر خون گرفته انطفا پذیرفت دیگر باره لشکری عظیم پسر کرده اسکندر پاشا
بر سر او فرستاده سلطان بایزید دیگر مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن گروه
انبوه در خود ندیده احمال و اثقال گذاشته با چهار پسر خود و ده هزار کس از پاشایان
و ملازمان و ینکچریان که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفت جنود خواندکار چند مرحله تعاقب
نموده در هر مرحله جنگ و گریز واقع می شد فرهاد و زرفاد و اسحاق و سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان
جان نثار سلطان بایزید و پسران او در جنگ کشته شدند سالم در الکای شیروان آورده بحدود مملکت
قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو همایون شاهی گردید کسی بخدمت اشرف فرستاده از احوال خود
اخبار نمود چون فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان مصالحه واقع شده بود آن حضرت
طریق مهمانداری مسلوک داشته بقصد تالیف مابین پدر و پسر حسن بیک یوزباشی استاجلو که از مقربان
بساط عزت و معتبران محفل معلی بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشتند که
با امرای سرحد و اشراف اعیان هر ولایت بمراسم شایسته بمحفل تعظیمات لایق و تکلفات
مرغوب نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بتقدیم رسانند و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر مطلق العنان
آذربایجان و شیروان بود تا درگاه معلی همراه بوده ضروریات یومی از سرکار دیوان سامان نمایند
و ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فرو گذاشتی ننمودند اکابر و اعیان دار السلطنه
تبریز شهر را آیین بسته چهره و بازارها را آراسته استقبالی کردند که در ازمنه سابقه کمتر
وقوع یافته و چون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی نزدیک شد رکن السلطنه القاهره
معصوم بیک صفوی را با یراق و اسباب و تجملات پادشاهانه فرستادند و حضرت شاه جنت مکان
در میدان سعادت آباد دار السلطنه قزوین جشن عالی طرح فرموده ایشک آقاسیان و خدمتکاران
بارگاه معلی بساط پادشاهانه آراسته فرشهای ملون گستردند و خیام زرنگار و شامیانهای
منقش افراخته مجلسی ترتیب دادند که دیده روزگار چنان محفلی ندیده و گوش زمانه
حقیقت آن نشنیده در روزیکه داخل شهر میشدند امرای عظام و طبقات لشکر و اصناف
خلایق از خدم و حشم و سوقه و مردم شهری و بیرونی تماشا فوج فوج باستقبال رفتند

تمام صحرا و دشت و کوه را فرو گرفته بودند سلطان بایزید مرد متکبر مغرور سودا اختلاط بود از جمعی کثیر مجموع
در استقبال تبریز و قزوین این همه صنعتگریهای مصنوع و شیرین کاریهای بازیگران و افواج مزین بزینتهای
گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او هیچ طرفی نگاه نمیکرد و چشم از میان دو گوش
مرکب خود بر نمیداشت القصه سلطان بایزید با ده هزار از پیاده و ینکچری و سوار که همراه داشت
همه مکمل و مسلح با علم و یراق روانه تا میدان سعادت قرین آمده چون بحوالی بساط بارگاه شهنشاهی
رسیده از اسب پیاده شد شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند
و تواضعات اشفاق آمیز و کرمهای محبت انگیز بظهور آورده انواع مهربانیها فرمودند و آن شوریده
تجبر و تکبر را از دست نداده اصلا تکلم نمیکرد و از ممر بانیهای حکیمانه که هر وقتی اقتضا میکند بهره نداشت
الحاصل بعد از ملاقات و تکلفات بمنزل دلکشا فرود آورده احتیاج سرکار او همه روزه
مرتب گشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده شد در همان میدان سعادت طرح مهمانی
فرموده بساط عشرت آراسته شد و عرصه میدان را چون صحن سینه تا بنوشتهای چمن و رزین رنگ
گلستان ارم و محسود خلد برین گردانیدند و چنان محفل بهشت آیین ترتیب یافت که نظارگیان افلاک
بهزار دیده نگران بودند و سلطان بایزید را با پسران و امرا و مقربان و خواص ملازمان مجلس بهشت نشان
طلبداشته جهت انبساط خاطر او انواع شگفتگی و با تکلیفها بجز ظهور آورده ساعت بساعت در تفقد و
دلجوئی و کرم اختلاطی می افزودند خوان سالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه باید
و چنان محفل را شاید لحظه بلحظه میکشیدند درین مجلس تا موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد
و مرصع آلات و اقمشه و اجناس عراق باو تکلف فرمودند و ملازمانش را محل بمحل با امرای عظام
و حکام هر مجلس مهمان فرمودند که احتیاج ایشان را سامان داده لوازم میزبانی بجا آوردند
و تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بود سوای علوفه یومی و آنچه بدفعات باستقبال فرستاده شد
یازده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و هم صحبتی بتوجهات از نقود و جواهر و مرصع
آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوبه و کتب نفیسه و قالیهای کرمانی و جوشقانی زربفت
و نمد تکیه های الوان و قماشهای هر دیار تکلف فرمودند مجملا آنحضرت در مراعات جانب
سلطانزاده زیاده از آنچه در خور بود توجهات پادشاهانه و تلطفات بزرگانه مبذول فرمودند
چون سالک طریق غدر و نفاق و مالک نفس سرکش بود مآل حالش بخسران و خذلان انجامید

زیرا که بحضرت شاه والاجاه تکلیف نمود که بمعاونت او لشکر بدیار روم کشیده در عالم آشوب
اندازد و اینمعنی ازچند جهة پسندیده طبع اشرف نبود اولا آنکه میانه آنحضرت و خواندکار بعد از مجادله
و خونریزی بسیار و خرابی ممالک و ویرانی دلها چنانچه شمه از آنها تحریر پیوسته صلح واقع شده مواثیق
عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود فی الجمله فتنها تسکین یافته جراحت ناسور دلخستگان روی بالتیام
آورده بقدر عافیت و آرامش پدید آمده بود بمضمون کریمهٔ الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون
المیثاق خلاف عهد و نقض میثاق جایز نشمردند و نخواستند که برهمزن هنگامه عافیت و آرامیدگی
مسلمانان گردند و خود را در معرض خطاب ملامت تاب ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها آورند ثانیا
آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرت است و او عاق و عاصی والد شده بود
از آنحضرت که از دودمان ولایت و کرامت منشعب و بزیور ارشاد و کمال آراسته و بحلیهٔ عقل و دانش پیراسته
بود لایق نمی‌نمود که معاونت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت والا بر آن مصروف
داشتند که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطانی را از زلال موعظه و رجای دوستانه
فرونشانند لهذا کسان معتمد بخدمت خواندکار فرستاده والتماس عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان
بنوعی از و آزرده شده بود که بهیچوجه بعفو او راضی نشد و وجود او را موجب تخریب بنیان دولت
آل عثمان میدانست سنان بیک را که از معتمدان خواندکار بود و امر مصالحه بوسیله او انعقاد پذیرفت
بخدمت اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و تواضعات دوستانه در باب
سلطان بایزید و رد رجای شاهانه فصلی مشبع بدلایل و براهین قاطعه القا نموده صریحا در حاشیه
مکتوب بخط خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستادهای اینجانب سپارند و اگر مصلحتهای
ملکی زنده بدست دادن ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را که چراغ صافی صورت
از نور بصر عاری و عاطل گردانند حضرت شاه جنت بارگاه اینمعنی را از طریق فتوت و مروت دور دانسته
سنان بیک تملقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان و ایلچیان سخندان فرستاده
مبالغهای عظیم نمودند والتماس نمودند که محلی باو اقطاع دهند که با تجار رفته مسکن گزیند و اگر من بعد
سلوکی بی ادبانه از و بظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در آنجا بفعل آوردن دشوار نیست
و درین اثنا سلطان بایزید خبث باطن خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نمود که نسبت بحضرت
شاه غدر نموده در ازاء حقوق دوستی بعوض نیکی بدی پیشه سازند و این خیال باطل اگر

توانند

هو العزیز
اعوذبی یا عزیز

توانند در قزوین حصاری قایم کرده کس بخواندکار فرستاده مدد و کومک طلب نموده والی ولایت عجم
گردد و اگر مهم بر وفق دلخواه صورت نبندد بطرف اغورچه عمانه ترکمانان صاین خانی رفته از آنجا بکشتی نشسته بکفه
بدر روند و اغورلو محمد چرکس که از جمله محرمان او بود صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف رسانیدند
شاه جنت مکان از پاکی طینت این حکایت را حمل بر هرزه درائی خوش آمدگویان نموده
اعتباری نکردند اما سلطان بایزید از ملاقات خلوت نشینان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را
گرفته محبوس گردانید شاه جنت مکان بجهة رفع مظنه و اطمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ
سعادت آباد قزوین طرح صحبت خاص انداخته خود بنفس نفیس با مخصوصان و مقربان فوطهای زرین
باطبخانه بر میان بسته در گوشه آن باغ فردوس نما که نزهة الواقع هر قطعه از آن نشانی از ریاض جنات
در نظر قیصرزاده بنفس طباخی مشغول نموده با او صحبت یارانه بتکلفانه میداشتند و محمد
طرابزونی از خاصان سلطان بایزید خود را بشاه رساینده آستر گشته بود که دو کلمه واجب العرض دارم
که گفتن آن در برابر حقوق نعم و اصطناعات شاهانه لازم است میخواهم در خلوت عرض کنم سلطان
بایزید از این مقدمه اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر هر سه را بقتل آورد حضرت شاه عالیجاه از این حرکت
شنیع متوحش گردیده از سبب آن سوال فرمودند و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین
از ظهور انفعال و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدر خانه قیصرزاده هجوم آورده طعن و لوم بیکی و استخفاف
بسیار کردند هرچند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما بی اختیار روی داده دیگر اعتماد بر اخلاص
نماند بدینجهت بفکر دفع شر او افتاده بمشوره و صلاح دولتخواهان بتمهید گرفتن او کردند و در وفق قاعده
مقرر او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته امرای عظام او را گرفته بی اختیار
ساختند و جمعی از ملازمان مفسد او را مثل الله پاشا و فرخ بیک و علی بیک چاشنی گیرباشی
و سنان بیک میرآخور و غیر ذلک بقتل آورده پسران او را هم اسیر کردند اکثر مردم او که در پایه سریر
اعلی و هر محلی بودند طعمهٔ شمشیر صوفیان صافی نهاد گشته برخی نیز بامداد خیرخواهان صواب اندیش
استخلاص یافته راه دیار خویش گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین
فرار نموده بهر طرف توسل جوید حمایت ننموده باز فرستند در سنه ثمان و ستین و تسعمائه سلطان
سلیمان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا چاشنی گیرباشی خود را با دویست کس از آقایان و چاوشان
معتمد بطلب او فرستاده شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد باتحاد عهد که مردم

شدید قهار بودند نموده موقوف بآمدن رسل عیدان صاحب اختیار خدا آگاه فرمودند مرتبهٔ دوم خسرو
پاشا که مرد کدخدای صلاح اندیش و از امکداران دودمان عثمانیه بود با جمعی عقیدتان اعتمادی آمدند
و سلطان سلیمان دو کلمه بخط خود بآن حضرت نوشته اظهار تجدید عهد و پیمان نسلاً بعد نسل نمود و گفته
بایمان مغلظه نمود در فرستادن سلطان بایزید و پسران بموجب شرایط صلح مبالغهای عظیم و تحفه بسیار بود
چون رد این مسئول موجب نقض عهد و برهم خوردن بنگاه عافیت مسلمانان و ایجاب این ملتمس با
رعایت خلایق و عباد الله بود آنحضرت مصلحت جمهور خلایق منظور داشته از شرایط صلح در گذشتند
و آن شر جهت فتنه انگیز و غدار را با جماعتی صحیح و سالم بخسرو پاشا و رفقا سپردند و بتجدید فیمابین
حضرت شاه جنت مکان و سلطان روم بنیان مصالحه بخصیصه درین سال استحکام یافت و از اتفاقات
حسنه و الهامات غیبی کلام خیر انجام الصلح خیر موافق تاریخ آمد نظم منهی اقبال و دین کهنه وزر :
غلغله انداخت که الصلح خیر : و بخاطرها عکس نشست که ایشان درین ولایت اسپی باو رسانند اما
بفرمان خواندکار بی تأمل و تاخیر بقتل هر پنج نفر پرداخته اجساد ایشان را بروم برد و پنج کم از زمره عثمانیان
که باسقاط پنج تسع و ستین و تسعمایه است تاریخ این واقعه عبرت گزین نشست و زبان حال
ارباب مقال درین معنی مترنم گردید نظم شاها چه سان آید کسی از عهده شکرت برون : کز عقل و
عدلت خلق را از سان نحو آسوده کی : اعدای دین را سر بسر با تیغ کین کردی زبون : نی دوست
تو وار دجری با تیغ تو آلوده کی : الحق شورش و فساد عظیمی که روی فتنه آلوده اشن بود و خلایق
طرفین از ان ممر در گرداب اضطراب که مبادا فتنهای آرمیده از جانبین در حرکت آمده خلایق
در عذاب افتند از این وجه که مصلحت جمهور منظور بود تسکین یافته و دلهای آرمیده برگردید ذکر
آمدن سلاطین چنگیزیه بدرگاه سعادت دستگاه از سلاطین با مدار عالی تبار چنگیزیه که بدلالت خرد و نمونی
بخت اقبال متمال بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان رضوان جایگاه آمدند اول دین محمد خان
بن الوش خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اند در
شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمایه که شاه جنت مکان مرتبه چهارم بجهت دفع فتنه عبید خان لشکر
بخراسان کشیده بودند بمراسم عبودیت آنحضرت بر میان جان بسته روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه
کیوان مسکن آورده بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جانشین بساط عزت و کامیابی
التفات شدند و الکاء نسا و باورد و توابع با دین محمد خان اختصاص یافت و بهمین عواطف شاهانه او

و برادرش

و برادرش در ولایت مذکور و آنجا و دو تمکن و استقلال یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتشان ارتفاع
یافت و در رفته علیسلطان بر تمامت ولایت اورگنج مستولی شد و در اوایل حال بر جادهٔ
عبودیت مستقیم بوده نیکوخدمتی‌ها بظهور می‌آوردند و در سنه خمس و اربعین و تسعمایه که عبید خان
بر بلاد خوارزم مستولی شده آن ولایت را به پسر خود عبدالعزیز سلطان و سلطانان اقوام خود داده
هنوز او در شهر وزیر بود که دین محمد خان با جمعی از ازبکان و بقیه ترکمانان تابع اورگنج بر سر امرای او
سلطانان عبید خانی رفت و تاخت بسیار بهم رسانیده اوزبکان را تاج پوشانیده آوازهٔ
رسیدن کومک قزلباش انداخت بعد از محاربات که فیمابین بوقوع پیوست
شکست بر امرای عبید خان افتاد و چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند این
شکست بنوعی سراسیمگی و اضطراب بعبید خان راه یافت که از شهر وزیر تا شهر سواره
بخارا گریخت و از این غصه در همان سال بعالم آخرت پیوسته عبدالعزیز خان بجای پدر
در بخارا پادشاه شد و دین محمد خان گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه سعادت
آشیان فرستاده موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته
بجهت دین محمد خان خلع فاخره فرستاده هر ساله ششصد تومان بجایزه و جلدو از خراسان
فرستاده با او انعام فرمودند و چندگاه هر دو برادر سالک طریق فرمانبرداری بوده
ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده تلطفات و تفقدات در بارهٔ ایشان
بظهور میرسید حیدر سلطان که از سلاطین زادهای خوارزم بود و مدتی با عبید خان می‌بود
و چنانچه در طی حالات آمد و رفت همایون پادشاه مرقوم گشته در اسفار خراسان
بدرگاه فلک بارگاه آمده از آنحضرت نوازش یافت و مدتی در رکاب نصرت
انتساب اشرف بود در سالیکه همایون پادشاه بخدمت شاه رسید در شکار جرگه
سورلق که هنوز حکم داخل شدن امرا و اعیان نشده بود وقتیکه سام میرزا و بهرام
میرزا داخل شدند حیدر سلطان خواست همراه شاهزاده‌ها بجرگه در آید ایشک آقاسیان
مانع شده ملازم بهرام میرزا قمچی بر سر اسب او زد و میرزا تغافل نموده او ازین خفت آزرده
شده التماس نمود که او را همراه همایون پادشاه بفرستند حضرت شاه بنا بر مراعات خاطر همایون
پادشاه رخصت دادند و او با دو پسر خود علیقلی و بهادر نام چنانچه رخصت یافت همراه

آن حضرت رفته خود در جنگ پای قلعه قندهار مردانگیها کرده در راه کابل فوت شد پسرانش
ملازمت آن حضرت مینمودند و در هندوستان هر دو برادر بمراتب عالی رسیدند و شرح
حالات ایشان و پاینکیهایی که با اکبر پادشاه کردند بتفصیل در تاریخ اکبری مسطور است و مناسب
تاریخ وقایع ایران نیست **دیگر** یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر او که
دوست خان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و بر مملکت ایشان مستولی گشت یونس خان
با برادرش التجا بپایه سریر اعلا آورده در سنه اربع و ستین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین بدرگاه
سعادت قرین آمده بشرف کورنش همایون مشرف شدند اما بالآخره دین محمد خان و علی سلطان
هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد و استکبار در
هنگام فرصت دست درازیها بجوانب مملکه خراسان و استراباد میکردند دین محمد خان یکمرتبه
در سنه خمس و تسعمائه که صدر الدین محمد خان استاجلو حاکم استراباد بود لشکر بآنولایت کشید
صدر الدین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شهر و قلعه توقف نموده دین محمد خان نیز بمحاصره
شهر و قلعه نپرداخته مراجعت نمود و یکمرتبه بحوالی مشهد مقدس آمده بازگشت اما از حرکت
ناهنجار نادم و پشیمان گشته مکررا ایلچیان بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در
آمد و حضرت شاه والاجاه بلطف جبلی عذر پذیر گردیدند و بعد از فوت او بهمان دستور
ابو المحمد خان پسر او مورد الطاف و اشفاق خسروانه گشته الکا و انعام پدر با تفویض
یافت او نیز چندگاه سالک طریق خلاف و عصیان گردید معصوم بیک صفوی باتفاق
بعضی امرا در مرافقت سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا حسب الامر اشرف بتادیب
او مامور گشتند و او در قلعه ابورد متحصن و چندگاه محصور بود آخر الامر دست در دامن استشفاع
زده قسم یاد کرد که من بعد مرتکب این گونه امور نگردد میرزای مذکور و امرا حقیقت عرض کرده
حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان که مردی حق ناشناس بدطینت و
ناانصاف ظالم طبیعت بود در اندک روزی از کیفیت باده غرور و پندار سرمست گشته
سرشت بد و طامعه قوی او را بمخالفت و طغیان راغب ساخته دست تعدی بحدود مملکه خراسان
دراز میکرد و چند مرتبه بمعاونت شوریده بختان سیاه پوش و متمردان اوخلو لشکر بدیار استراباد
کشیده شورش و انقلاب در آنولایت انداخت اما باندک توجه شاهانه و معاونت جنود اقبال

آمدن خوارزمیه به تاریخ ۹۶۴ واقع شده

ذوی حشر او شده عاقبت بخسران روزگار را بدیکاری نساخت چنانچه در ذیل متن میگردد
اکنون بنابر مناسب مقام ناگزیر است که برخی از احوال استراباد و شرح وقایع آن ملک در رشته
تحریر کشیده آید **شرح وقایع استراباد و بیان خروج محمد صالح بتجبر و طغیان آبای او خلو بمعاونت**
ازبکیه خوارزم دار الملک استراباد در ازمنه سالفه حکومتگاه ولایت جرجان و طبرستان بوده
مردم آنجا اگرچه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزکار اند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند و همانا
هوای بیشه و کوه جرجان شورش ظلمت جمعی خود را سیاه پوش نام نهاده اراده بغی و طغیان دماغ ایشان را
فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صاین خانی اند که
بین الجمهور خود را ابجرای کسیع و دشت قبیح استراباد کنایه زده در مابین آب گرگان و اترک
رحل اقامت انداخته مضرت و آسیب ایشان بمملکت میرسد بدین جهت عرصه آن ملک خالی
از آشوب و هنگامه فارغ از جنگ و جدال بوده اند اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بشعله قهرمانی ظلمت ظلم و غبار طغیان محو و معدوم گشته متمردان هر دو طبقه سر بجیب
اختفا فرو برده طلبکار گوشه عافیت اند و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه
در سنه اربع و اربعین و تسعمائه که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب
عراق در حرکت آمده آمد شد عبید خان از آنولایت انقطاع یافت برادرزاده محمد صالح خواجه
مظفر بتکچی که در طبیعتش جهل و سودا و طغیان کرده باده خودسری جوهر دماغش را شوریده داشت روی
از متابعت این دولت سعادت پیوند بر تافته اراده محال سروری کرد جمعی سیاه پوشان استراباد
بر سر خود جمع آورده آغاز سرکشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان ولد سلطان
غازی خواهرزاده براق خان والی تاشکند و بلاد و فرغانه که در آنوقت بمعاونت خال بر خوارزم
مستولی شده بود فرستاده باو توسل جسته مدد طلبید عمر غازی سلطان بسبب آن جاهل نادان
با سپاه بی بنیاد بجانب استراباد در حرکت آمد و محمد صالح با سیاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون
آمده باو پیوست صدر الدین خان استاجلو که در آنوقت حاکم استراباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان
و سیاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی عقل و کاردانی از استراباد
ببسطام آمده حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد محمد صالح مملکت خالی یافته خود در استراباد انداخته و باستظهار
اوزبکان در آنولایت لوای حکومت افراخت و کفر و ضلال و بدکیشیهای لایق بوالی خوارزم و مردم او داد

وعمر غازی سلطان حکومت الولایت را باو بگذاشته بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح
از باده غفلت و غرور سرمست گشته ابلهانه بساط سلطنت گسترده بهوای سروری و استقلال در برکش
افتاد اما شبانروز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده همیشه از نای و نوش بیهوش بوده در طغیان
کیفیت و علوانی مستی بلادریغ سکوزا بحریفان باده ابلهی قسمت مینمودند و هر ولایت
بهر یک از ملازمان ناعاقبت اندیش خویش نامزد میکرد آن سفیه از دیوانه را سجده کرده
رسم دعا و نیاز مسندی بتقدیم رسانیدند مشهور است که روزی میانه ملازمان او بر قسمت
ممالک که هر یک بخواه خود را طلبکار بودند نزاع کلی واقع شد القصه چون واقعه مذکور بعرض
پادشاه مؤید منصور رسید امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو را با فوجی
از افواج قاهره بمدد صدر الدین خان نامزد فرمودند اما صدر الدین خان قبل از رسیدن امراء
عظام از مراجعت عمر غازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان
کاردیده از بسطام ایلغار نموده باسترآباد آمده ماه مبارک صیام بود محمد صالح با حریفان
طالح در ان ایام ترک حیا از باده غرور مخمور و از مهام مملکت غافل بود که چون آواز
نقاره و نفیر خان و صدای بورن غازیان بگوش او و حریفان رسید دانسته شد که خود و لباش
بشهر آمده سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریختند شاهوردی بیک نام کرکی از ملازمان
صدر الدین خان خدمتش را بدست آورده بنظر خان رسانیده و جایزه و جلدو یافت صدر الدین
خان او را با پسر یراعلاء فرستاده در دار السلطنه تبریز بنظر همایون در آمد و حسب
الفرمان قضا جریان او را در خمی نهاده ببالای مناره بفریه برده انداختند و وجود نکبت آلودش
توتیای دیده متمردان گردید و در ایام اقتدار قبایح عظیمه از او در وجود آمده ناموس مسلمانان دخل
مینمود اما همت عالی سفیهانه داشت و غلط بخششهای طرفه میکرد و خوش آمدگویان و شعرا
وارباب نظم را رعایتهای کلی مینمود حیرتی استرابادی قصیده بجهه او گفته بود که مطلعش
اینست نظم ای که رایت بجهان آینه غیب نماست : هست پیش تو عیان آنچه نهان
در دلهاست : در وقت گذرانیدن قصیده چون باین بیت رسید که نظم چرخ
کشور اقبال محمد صالح : آنکه سر تا قدم آراسته لطف خداست : کلاه خسروی کج نهاده هفت
خروار ابریشم بجایزه این بیت باو عطا کرده و از مغز غافل افتاد که نظم : نه هر که طرف کله کج

نهاد

نهاد و تند نشست : کلاه داری و آئین خسروی داند : دیگری از وقایع استراباد آمدن علی سلطان
اوزبک است یکمرتبه در سنه خمس و خمسین و تسعمائه که بر بعضی محال خوارزم استیلا یافته با هوای تسخیر ار
کس از اوزبکان بدنژاد باسترآباد آمد شاه علی سلطان استاجلو که بعد از صدر الدین خان حاکم
شده بود با جنود مسعود محاربه او کمر بسته فیمابین در ظاهر استراباد قتالی فاحش روی داد و غازیان
استاجلو مردانگیها کرده بنیروی دولت قاهره ظفر یافتند و تا گنبد قابوس تعاقب آن
گروه منکوس کرده جمعی کثیر بقتل آورده سرهای ایشان را بپایه سریر اعلی فرستادند و اقعه دیگر
آنکه در سنه سبع و خمسین و تسعمائه که شاه علی سلطان فوت شده حکومت استراباد بتکجل شاهوردی
استاجلو مرجوع شده بود بقیه ترکمانان یاغی شدند بسبب یاغیگری ایشان آنکه چون تکجل شاهوردی
بحکومت منصوب گشت سرداران جماعت بقیه ترکمانان تهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکش
آوردند سردار طایفه او خلو خوانده بود ابا نام در کمال صباحت و زیبای و غایت لطافت
و رعنای شاهوردی سلطان از زمره سرداران به بی تکلیف توقف نموده اظهار تعشق
نمود و این مقدمه میانه ترکمانان شهرت یافت ابا از بیم بدنامی بر جهت شبی سوار شده بمیانه
ایل آمد و بجهه رفع مظنه او را آن شاطر بیک نام قوم سلطان را که داروغه ترکمانان بود بقتل آورده یاغی شد سلطان
متوجه تنبیه و تادیب ایشان شده چون میانه اوخلو رسید لشکریان را بتاخت و غارت آن طایفه
مامور گردانید در وقتیکه شاهوردی سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بر بالای تپه بر آمده
تفرج غارت میکرد ابای مذکور با جمعی از ترکمانان چون بلای ناگهان بسر وقت سلطان رسیده بقتلش
پرداخت غازیان استاجلو که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار نموده بشهر آمدند امیر غیب سلطان
استاجلو حاکم دامغان و بسطام بود این خبر شنیده باسترآباد ایلغار کرده آن بلده را محافظت
نموده حقایق حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیده و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی
ابای او خلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمائه کوکجه سلطان
قاجار و علیسلطان تاتی اغلی ذو القدر و حمزات سلطان شاملو و مصطفی سلطان ورساق را
بدفع آن فتنه انگیزان مامور گشته چون بدانجا رسید ابای مذکور تاب مقاومت جنود مسعود
نیاورده بجانب خوارزم گریخت و از علی سلطان اوزبک استمداد نمود علی سلطان بهوس تاخت
و تالان با لشکر گران متوجه جرجان گردید و چون اردوی امراء عظام نزدیک شده از کیفیت

دکیت لشکر قزلباش آگاهی یافت از آمدن پشیمان گشته بامرای طرح آشنای انداخت و تحف و
هدایا از طرفین ارسال گشته و قرار داد که من بعد ابا بحال خود بوده پای از دایره ادب بیرون ننهد و امرا نیز
اورا بحال خود گذاشته آسیبی باو نرسانند بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم باز گردید گویند سلطان
دران عفونت شده سایر امرا هریک بجایگاه خود رفتند چون ابای مذکور ازین ترددات و
یاغیگری نام برآورده بود از آن نوق منحیت و بخار نخوت و بزرگی در دماغش راه یافته بود در سنه
خمس و ستین و تسعمائه که ابراهیم خان ذوالقدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از مردان
ترکمانان جمع آورده با غلبه تمام حوالی استراباد بیشتر از پیشتر طغیان با اعلا آغاز نهاده بود آمده
ابراهیم خان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت بغی و طغیان اورا بخدمت اشرف عرض کرد
حضرت شاه جنت مکان که در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر
که از ارکان دولت قاهره و سفید ریشان طوایف قزلباش بود سرکرده فوجی از امرای نامدار مثل
بدر خان استاجلو و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستم خان افشار وغیرهم نموده بکومک
ابراهیم خان فرستادند که همت بر دفع او گماشته وجود فتنه آلود اورا از لوح حیوة بسترند
امرای عظام قشون و لشکر آراسته مرتب داشته باین شایسته بجلگای استراباد در آمده با ابراهیم خان
ملحق شدند و باتفاق بر سر آن ترخیل اهل شقاق رفته شور در میانه طبقه ترکمانان انداختند ابای
بدگهر تاب توقف در برابر آن لشکر نیاورده خانه کوچ انداخته فرار نموده غازیان ایل و الوس اورا غارت
و یغما کرده دران سرزمین نزول نمودند در بین اثنا ابا با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده فوج بحکم انداخت
و جنود اقبال برصف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شهرت ایلغار و گرمی هوا کره
آسمان در تنور تفسیده هوا بریان بود و که ایز در حجب حرارت هوا افسرده مینمود
اسبهای غازیان از کار مانده چون اسپان شطرنج بیجان بودند بمحاربه ترکمانان تا شب کشید
و چون شب پرده ظلمانی بر روی شاهدان حجله بزرگ کشید از طرفین دست از ستیز و
آویز باز داشته بلوازم پاس پرداختند روز دیگر ابا با گروهی از طایفه اوخلو بمعرکه قتال آمده بعد از
حملات متواتر که از جانبین بوقوع پیوست ابا ضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده
نموده خود را بکنار کشید و دانست که رابه کاری از پیش نمیتواند برد راه خوارزم پیش گرفت امرای
عظام متعاقب او تا ارک ایلغار کردند در هوای سوزان آن بیابان شاهقلی خلیفه مهردار

لشکر اوبنجی طالعم گشته از هم در گذشت سایر امرا و اعیان لشکر سرداری بدر خان را نپذیرفته
هرکدام برای خود عمل نمودند و بهر طرف بتاخت و غارت رفته از کثرت تردد و تنگ دو اسپان
خود را از کار انداختند درین خلال قراولان خبر آوردند که علی سلطان اوزبک دیگر باره
بر بارهٔ خلاف و بدسرشتی برآمده با لشکر پرخاشجو بکومک ابای اوخلو رسید بدر خان با تامل و
تدبیر سوار شده بمقابله لشکر اوزبک شتافت علی سلطان از تهور و جلادت بهادران جنود قزلباش
اندیشه مند گردیده و احتیاط ورزیده بر گرد اردوی خود خندقی حفر نموده پس خندق را استحکام
داده قلعه گونه ترتیب ساخت از طرف غازیان بکنار خندق رفته جنگ در انداختند و اوزبکان
از پس خندق غازیان را بتیر و تفنگ گرفتند در اثنای محاربه اوزبکان ابا با دویست سیصد نفر از
عقب لشکر در آمد هر چند امرا بدر خان گفتند که مخالفان ابواب مکر و حیل گشوده اند جمعی
بکوشیم لشکر را از آسیب مکر و حیله ابا صیانت نماید نجابت را اعتبار نکرد اوخلو را
دفعی نهاده بجنگ اوزبکیه می پرداخت ناگاه ابا از عقب ساقیانه و رکاب در آمد قلقچیان از آن شبه
تیر گرفت قلقچیان از سهم تیر ترکمانان بر هم خورده بر سر سوران که در کنار خندق و بعضی از خندق
گذشته با اوزبکیه دست و گریبان بودند ریختند اوزبکان نیز دلیر شده تیر و تفنگ بسیار
انداخته سلک جمعیت ایشان را از تیر دلدوز و تفنگ جان سوز از هم پاشیدند چون امراء
غازیان را بقاعده و آداب سپاهیگری پیش رفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند شکست
عظیم خورده خود را باختیار بر آب گرگان که معبر و محل گذار نبود زدند و جمعی کثیر غریق گرداب فنا
شدند و قریب بهزار نفر از جوانان قزلباش در معرکه قتیل و دستگیر شد از جمله امرا ابراهیم خان و رستم خان
مقتول گشته بدر خان و یادگار محمد خان و دیگران گرفتار شدند باقی امرا بسلامت بدامغان رسیدند
علی سلطان اوزبک از جنگ گاه عود نموده بیشتر بنیاد امان غنایم موفور از اموال و اسباب و اسب و تحمل
کوتل با زینهای سیم و زر که از دست جلوداران رها شده دران صحرا میچریدند بدست مخالفان
افتاد و چون ابا را صورت غلبه روی نموده اقتداری یافت دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را
بعنف خواستگاری کرد او از زوجیت ابا ابا مینمود ناگاه از ناگزیر رضا داد و ابا آن عفیفه را
بحبالهٔ خود در آورده و ملازمان سلسله بتکچی نزد او جمع آمده ملازمت میکردند تا آن عورت شب و
روز درین فکر و اندیشه بود که خود را از جنگ اوهای نجات بخشد اما بنوعی تهمت غدری از وجود

در باب فرو نهند کشتن بملازمان او کردند از بیم جان با خاتون درمیان نهادند که امشب اگر کاری نساختیم فردا هم
کشته می شویم خاتون بملازمان وعده کرد که نصف شب اسپی چند بدر خیمه آورده مهیا و آماده باشید که
من شما را وقت کار خبردار کنم ایشان حسب الفرموده عمل نموده نصف شب که او در خواب و دنبال
از بار بند کمند ما بر کشیده بخود فرو رفته بودند از زمره آن مردم محب علی نامی جرات کرده باشاره آن شیر
زن بخرگاه خوابگاه او درآمد سرش را بیکضرب شمشیر از پیکر بدن جدا کرد و بانوی خود را با سر شوی با بیابان
و رفقا رسانیده بسرعت برق و باد شتافتند و محب علی سر آن شوریده سر را بدرگاه جهان پناه آورده
در دار السلطنه قزوین بنظر شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده جلدو و جایزه یافت و در استراباد
آتش فتنه آن بخفاد فرونشست و محب علی سلطان و اوزبکان نزد دوست طامع در باب استخلاص
گرفتاران حرف طمع درمیان آوردند و چون بمسامع جلال رسید شاه جنت مکان ختنه های
ایلکای نداد متعلقان و اقوام هر یک از زنها فرستاده گرفتاران از اخلاص گردند اما در خدمت اقل الخرف
اردوی حافی شدند و از با توجهی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیار عدم شتافتند **نظم**
در زمان دولتش از مصاف و درد : هر که از طاق دلش افتاد مرد : زیرا که علی سلطان نیز در همان
ایام مطابق سنه ثلث و سبعین و تسعمائه عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از
فوت او ترکمانان پای در دامن ادب پیچیده تا حین جلوه شاه جنت مکان ولایت
استراباد مهبط امن و امان بود بتخصیص در ایام حکومت خلیل خان زیاد اغلی و بعد از آن
امریکه قابل تحریر باشد روی نمود و سلطنت کل ولایت خوارزم بر حاجی محمد خان مشهور
بحاجم خان بن سلطان عطا قرار گرفت و او ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده
اظهار خلوص عقیدت کرده همیشه بر جاده یکجهتی مستقیم بود و در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه محمد قلی
سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود بدرگاه عالم پناه فرستاده جمیع شاهزادها سوای سلطان حیدر
میرزا حسب الامر با امرا و اعیان باستقبال او رفته بشهر در آوردند و دولتخانه مبارکه قزوین بعز بساط
بوسی دریافته منظور نظر شفقت گردید و محمد قلی سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته تا زمان
جلوس همایون شاهی در پایه سریر اعلی می بود و در لوی ئیل احدی الف در بحبن بسطام برخصت
اردوی همایون بولایت خوارزم رفت اکنون الغ سلطان پسر او در ملازمت رکاب
اشرف کامیاب عزت و التفات است چون شمه از احوال استراباد گذارش یافت

اکنون قضایایی که در ایام اقامت دولتخانه مبارکه قزوین روی داده نگارش می یابد و معظم آنها تسخیر ولایت گیلان است که
مسطور میگردد

گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بسر خان احمد والی بیه پس و بدست درآوردن آن ناعاقبت اندیش

ازولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان ولایت
گیلان است که بیه پس در تصرف خان احمد بن سلطان حسن بن خان احمد ثانی بن سلطان حسن بن کارکیا
سلطان بن ناصر بن میر سید محمد بن مهدی کیا بن رضا کیا ابن سید علی کیا که آغاز دولت این نواده و نشو و
نمای این طبقه از وست و بیه پس در تصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین
بن امیره اسحق بن امیره محمد بود که خود را از اولاد اسحق النبی علی نبینا و علیه السلام میشمردند و بدینجهة بسلاطین اسحقیه
مشهور بودند و در حینی که حضرت خاقان سلیمان شان بعد از واقعه برادرش سلطان علی پادشاه
بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد ماضی
و سید هاشم و سلطان حسن برادران او چنانچه در طی احوال شریف آنحضرت بتحریر پیوسته
خدمات پسندیده بجای آورده بودند و در سال اول جلوس همایون شاه جنت مکان خان احمد
ماضی و سید هاشم و سلطان حسن برادران او چنانچه جداو با تحف اخلاص و یکرنگی بنده وار بپایه سریر
اعلی آمده رسم تهنیت و مبارکبادیهای بجای آورده مشمول عواطف خسروانه گردیدند حضرت شاه
جنت مکان بجهة حسن خدمات سابقه و لاحقه آن سلسله بواجبی مراعات جانب او منظور نمودند چنانچه
بعد از فوت سلطان حسن پدر او که در سنه ثلث و اربعین و تسعمائه وقوع یافت خان احمد
طفل رضیع یکساله بود بجای پدر منصوب گردید و چندگاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان آن سلسله
و امرای صاحب داعیه گیلان نسبت باو غدری بظهور آید باستدعای کیا خورکیای طالقانی که از
امراء گیلان و وکیل سلطان حسن بود بهرام میرزا را بگیلان فرستادند که چندگاه مملکت را از تغلب
صیانت نماید بهرام میرزا الجن ارباب تغلب عمل نموده کیا خورکیا را گرفت بنابران
گیلانیان از او رمیدند و او از گیلان بیرون آمده و چون خان احمد بسن تمیز رسید شاه
جنت مکان روز بروز در تربیتش مرا افزودند و او را از نتایج نام دختر سرافراز سلطان
جبک پسری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان حسن نام نهاده بخطاب فرزندی
سرافراز ساخته با آلافه نوید مصاهرت دادند و چون مظفر سلطان والی بیه پس با آنکه بمصاهرت
این دودمان سرافراز بود خلاف و عصیان بظهور آورده در سالیکه سلطان سلیمان خواندکار روم

مرتبه دوم لشکر بدیار بجیم کشید روی ازین دولت ابدی برتافته تا او جان بتبریز بمقابل رفته
اظهار مطاوعت و متابعت نموده بعد از معاودت سلطان سلیمان بگیلان باز شیفته امیره حاتم
رشتی که ملازمش بود با او در مقام خلاف درآمده برشت راه نداد فیمابین محاربه
در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان از آثار بغی و طغیان مغلوب گردیده در
گیلان مجال اقامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشروان رفت و سلطان خلیل والی
شروان که او نیز بمصاهرت اتصال این دودمان سرافراز و دران وقت شیروانشاه
بود او را نگاه داشته اراده داشت که اگر تواند بود استدعای عفو گناه او نماید
والا بدانچه رضای خاطر اشرف باشد عمل نماید اما در همان ایام سلطان خلیل رخت
برای آخرت کشید و حضرت شاه جنت مکان کس بجهت آوردن او بشروان فرستادند
و امرای شیروان جز سپردن چاره نیافتند و در تاریخ سنه اثنی واربعین وتسعمایه مظفر سلطان
باقبال شاه جهان بدست ملازمان آستان خلافت آشیان درآمده در دار السلطنه
تبریز موکب گردان احامره و اوباش با دهل و تنبک استقبال کرده بنظر همایون
شاهی درآوردند و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از میانه دو منار
مسجد حسن پادشاه آویخته آتش زدند و پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهرزاده
شاه جنت مکان و طفل بود و در مخالفت و عصیان بدبختی ازو در وجود نیامده
بود بمحض تربیت سلسله خان احمد او از حکومت ملک موروث محروم گشته اکثر
او بامر سلطان حسن شد و خان احمد بیمن تربیت و اشفاق شاهانه در کل گیلانات
والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمان یافت و بالقهر و الغلبه امیره ساسان را
که حاکم کسکر و میرزا کامران حاکم کهدم را که متصرف ملک موروث خود بودند
نیز ازان ولایت بیرون کرده بتصرف خود درآورد و دولتیکه هرگز در مخیله پدران او
و خود خطور نکرده بود باو روی داده و او از تیره بختی و جهالت و خودرائی قدر تربیت
و شفقتهای شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته خردان خوش آمدگویان ناعاقبت اندیشان
تقویت جو باموریکه خلاف رضای همایون بود اقدام مینمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان
در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایه کسکر را باز باو مرحمت

کرده

کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم کسکر بود باشاره او تمکین
حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره بنیروی دولت قاهره بر او ظفر یافته
سپهسالار با جمعی کثیر کشته گردید خان احمد در قلعه تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جسته
آسایش آرزوی کرهٔ اثیر مینمود به پسر سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره بکسکر فرستاد و از
عفونت هوا سلطان حسن دران سفر فوت شد خان احمد متقاعد نگشته نوبت دوم
علم تسلط و استیلا در آنجا برافراخته بود هرچند شاه جنت مکان بنابر نصیحت فرستاد
و او را بسلوک طریق مستقیم مطاوعت دلالت مینمود موعظه و پند در او سود نمیداد
تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان که از جانب
جده اش صله رحم شاه جنت مکان بود درآمده الکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده
نامزد او فرمودند و صدر الدین خان ولد رکن السلطنه معصوم بیک را با جمعی امراء
طوالش و غیره بدان صوب فرستادند که بیه پس را بجهة جمشید خان ضبط نماید کیا رستم
از جانب خان احمد حاکم رشت بود لشکر نموده او لشکر و حشر جمع کرده با صدر الدین
خان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد بالضروره دست از بیه پس کوتاه کرده اما ولایت
کوچسفهان را که داخل بیه پس است نگاه داشته تمرد با آنکه خان احمد بنا بر مخالفت فرمان و ظهور عصیان
مستحق انواع عقوبت بود شاه جنت مکان بملاحظه حقوق خدمت پدران او و را بحال خود گذاشته
میخواستند متصرف ملک موروث خود باشد و باج و خراج که همه ساله بدیوان اعلی می دادند با وعطا فرموده
مسلم داشتند و جمشید خان که بگیلان رفته متصرف ملک موروث گردید بر سر کوچسفهان نوبت
فیمابین مناقشه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت مکان بوالقلی بیک ذوالقدر را که مرد ریش
سفید خیرخواه صلاح اندیش بود بگیلان فرستاده مثال همایون و نشان همایون که منشور سعادت ابدی
خان احمد تواند بود اصدار یافت که با وجود اینهمه قبایح و منهی که از تو بظهور رسید گیلان بیه پس را که ملک
موروث اوست بدو مسلم داشتیم در ولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مدخل نسازد
و با یکدیگر برادرانه سلوک نماید خان احمد بحکم جاه و انبوهی بیشه و جنگل اعتماد نموده سخن هرزه درایان
مفسد و لافهای گزاف جهلا و خودسران فتنه جو که شغالان بیشه شقاوت اند از راه رفته
شاه منصور نامی از امرای خود با لشکر غافل بر سر بوالقلی بیک که با اندک مردمی بصلاح اندیشی رفته بود فرستاده

اورا با جمعی غازیان رفیق او بقتل آوردند این عمل قبیح و مخالفت صریح نایرهٔ غضب قهرمان لهیب
شاهانه شعله افروز گردیده تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت خسروانه لازم شد در شهور سنهٔ خمس و سبعین
و تسعمائه از غایت قهر و کین عساکر نصرت قرین را بصوب گیلان مامور نموده از یکطرف شاهزاده کامکار
سلطان مصطفی میرزا را با امیر خان ترکمان و فوج خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو الله میرزا و سایر امرا
و از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اوغلی حاکم قراباغ و صدر الدین خان و بایندر خان با امراء طوالش
و لشکرهای آنحدود از پیاده و سوار و امیره ساسان حاکم کسکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان
پسر پیره وکیل جمشید خان را فرستادند که حافظ الکاء خان احمد کرده او را بدست آورند
و رکن السلطنه معصوم بیگ صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت مامور نمودند در آن
هنگام خان احمد در ییلاق دیلمان بود امیر خان و نظر سلطان بر سر او ایلغار کرده از بیم جان خود را
بشهر لاهیجان انداخت امیر جهانگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار رشت را
با ده هزار پیاده و سوار بمقابلهٔ عساکر ظفر شعار فرستاده لشکر گیل در میان درهٔ تنگ راه را تخته بند کرده
باصطلاح گیلانیان بند برکوبند کرده در پشت بند بر تفنگچی و کماندار بسیار مستعد کارزار ایستادند
معصوم بیگ و امراء عالیشان چون بدان مکان رسیدند بیک حملهٔ دلیرانه آن گروه لئام پراکنده
شده فرار بر قرار اختیار نمودند جمعی کثیر هدف تیر و جمع غفیر طعمهٔ شمشیر گشتند و از طرفی دیگر
صدر الدین خان و بایندر خان و امراء طوالش و لشکر و مردم سالس می آمدند با امیره بهادر
و اتباع او که با گروهی از لشکر گیلان بمقابلهٔ ایشان اقدام نموده بودند جنگ کرده غالب آمدند
در مقام عجز و بیچارگی امیره بهادر و چند امیر و سپهسالار را بقتل آوردند خان احمد اندکی از خواب
غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی در آمد مولانا عبد الرزاق صدر خود را با چندی از
اعیان بدرگاه سعادت نشان فرستاده اظهار ندامت و پریشانی و پشیمانی کرد چون شعلهٔ غضب
افروختگی داشت بمجرد گفتگوهای خدعه آلود منطفی نگردید خان احمد سرگشته و حیران از لاهیجان
بطرف اشکور گریخته عظمای گیلان در مضایق آنولایت پناه جسته چون شغالان در بیشه‌ها
سرگردان شدند امراء عالیشان بخطهٔ لاهیجان در آمده مملکت را متصرف شده باستمالت
رعایا و برایا پرداختند و چون بتحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته فوجی از مبارزان
جنود اقبال از راه تنکابن که راهیست تنگتر از دل بدخواهان پیچ پیچ و خم در خم که اگر کوه‌وار

ازانجا گذار کنند و اندکی از جادهٔ مستقیم عدول نمایند بهر طرف میل کنند مردم و مرکب بلا شبهه در معرض هلاکت
واهی شده بنیروی دولت ابد پیوند از جبال رفیعه بسهولت عبور کرده به تنکابن رسیدند ملک اویس حاکم
آنجا را که خواهرزادهٔ خان احمد بود در آنحدود بدست آوردند خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشه‌دار
و بیشه‌های انبوه براز نیزه‌زار سرگردان و از بیم دستبرد غازیان هر روز جائی و هر شب در منزلی
به بی آرامی بسر میکرد چون زمستان رسید و جنود سرما هجوم آورد و روی هوا سیماب گشته از کثرت
برف کوه و هامون تساوی پذیرفت شاه جنت مکان الله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو و میرزا علی
سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان عظام و مبارزان بهرام انتقام باشکور فرستادند و ایشان
بیشه و جنگل آنولایت را فرو گرفته بجست و جوی در آمدند و مکان اقامت او را سراغ گرفته حسام بیگ
ولد بیرام خان قرامانلو با بیست نفر از قورچیان و دلیران رزم آزمای قریب بصبح بر سر خان احمد
ریختند و او مضطرب گشته بهیچ طرف بدر نتوانست رفت خود را بجهت اختفا بپایه انداخت غازیان
جست و جو نموده بدست آورده نزد الله قلی سلطان آوردند او نیز بمعصوم بیگ صفوی آورد القصه
معصوم بیگ و امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار خان احمد را با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده
در دار السلطنهٔ قزوین بنظر شهریار ظفر قرین در آوردند و او خجلت زده و نادم از کرده اظهار
عجز و بیچارگی کرد مروت شاهانه اقتضای آن کرد که با همه عصیان و ناخوشیها که از او در وجود
آمد قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او در گذرند لهذا ترحم بحال او کرده آسیبی باو نرسانیدند و در قلعهٔ
قهقهه محبوس کردند ایالت و دارایی لاهیجان به الله قلی سلطان ایجک اغلی تفویض یافته حسام بیگ قرامانلو
برتبهٔ امارت سرافراز گشته اشکور باو شفقت شد و محل بمحل حکام عدالت اشتمال تعیین نموده مطالبات
بیحساب غیر مشروع که حکام گیلان شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه را در کنف
رعایت جای داده بساط معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط گردید خان احمد چندگاه در قلعهٔ قهقهه بود چون
روزگار بنعیم و کامرانی گذرانیده بود تاب جفای قلعه نیاورده این رباعی در سلک نظم کشیده باردو
فرستاد که رباعی از گردش چرخ واژگون میگریم : وز جور زمانه بین که چون میگریم : با قد خمیده چون
صراحی شب و روز : در قهقهه‌ام و لیک خون میگریم : یکی از ظرفای اردوی معلی این رباعی در جواب
گفت رباعی آنروز که کارت همگی قهقهه بود : با رای تو رای سلطنت صد مه بود : امروز درین قهقهه
با گریه بساز : کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود : شاه جنت مکان متوجه رفاه حال او گشته از قلعهٔ

قلعه بیرون آورده بقلعهٔ اصطخر شیراز که محل وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند که با چند
خدمتکار در آنجا بوده باشد و اطعمه و اشربه و ملبوس فراخور حال التعیین نمودند و او چند سال در آن
مکان بفراغت روزگار گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را بشوریده میدارد
فارغبال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بده سال کشید تا آنکه نواب گیتی ستان در آغاز جلوس همایون
او را بجهة نسبت خویشی و قرابت که با نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم آنحضرت داشت از قلعه
بیرون آورده مجدداً بحکومت ملک موروث منصوب و بشرف مصاهرت این دودمان سر
بلند گردید تفصیل این حالات در محل خود مرقوم کلک بیان میگردد در سنه تسع و سبعین و تسعمائه جمعی
از سپاهیان و لیام گیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند لجّهٔ عافیت خود را در تلاطم
آورده بر هم زن هنگامهٔ آسایش و استقامت شدند و در وقتیکه الله قلی سلطان بجهة گرمی
هوا از لاهیجان به ییلاق رفته بود گروه لیام سر از جیب عصیان و طغیان برآورده سید حسن
نامی را النسبت با جداد خان احمد داده حاکم خود گردانیدند و امیره دباج نامی را سپهسالار لشکر
کش کرده صدای مخالفت و یاغیگری بلند گردانیدند از اطراف و جوانب ولایت بیه پیش
جمعی از سفیهان و فتنه انگیزان ناعاقبت اندیش بر ایشان جمعیت نموده با جیش لشکر انبوه
بلاهیجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه می بودند آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصار
نااستواری بود بر آنجا دست یافته طایفه صوفی را بالقتل آورده حتی عورات و کودکان ایشان را
بتیغ انتقام گذرانیدند بر سر بکتاش بیک ولد الله قلی سلطان ریختند خود بعد تشویش و
تعب بیرون رفته اکثر مردم او را شربت هلاک چشانیدند امیره سیاسان از لشکر با فوجی از دلاوران
بر سر یاغیان آمده جنگ کرد چون عدد لشکریان دباج به بیست هزار رسیده بود امیره شکست عظیم
خورده بسعی بسیار و تعب بیشمار از معرکهٔ رزم و پیکار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر آئینهٔ
ضمیر انور شاهی یافت از درگاه معلی قورچی خلیفه مهردار و امیر غیب بیک استاجلو را با جمعی امرا
و سرداران بدفع فتنه ایشان نامزد فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلو و غیره نیز بدان
خدمت مامور گشته روانهٔ مقصد شدند روزی در مجلس قورچیان در طی مقالات و اثنای محاورات
گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان آمده یکصد و سی نفر از جوانان دعوی دار و مبارزان معرکهٔ کارزار
برخصت امرا پیشتر قدم در آن ولایت نهاده چون بکوکه و کیسم که یکفرسخی لاهیجان است رسیدند

گیلکان

گیلکان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه چون اندک مردمی اند همه را دستگیر میتوانیم کرد دو جوب
خوف و دهشت و تشویش گشته دیگران جرات پیش آمدن نخواهند کرد باستقبال آن فوج
قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام اعتماد بر قضیهٔ قاطعهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله نموده مردانه وار بر آن فتنه اشرار حمله نمودند سپاه گیل فوج فوج متعاقب
یکدیگر بلوحهٔ نبرد رسیده آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلا از کثرت یاغیان اندیشه
نکرده پشت بپشت یکدیگر داده کارزاری کردند که صفت آن هنوز بر زبانهاست و بسیاری
از آن تیره بختان را بر خاک هلاک انداختند در آن اثنا تفنگی بر امیره دباج سپهسالار بردار لشکر
خسران مآل خورده از اسب جلوه غلطیده بر خاک ممات افتاد از کشته شدن آن بدسرانجام بر گروه لیام
رعب و هراس غالب گشته از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار نفر جنود گیلان قتیل کشته لقمهٔ السیف
پراکنده و تار و مار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده دلیرانه بلاهیجان رفتند از این واقعه غریبه که
عجاوت جنود اقبال اتفاق افتاد مجدداً آوازهٔ شجاعت و دلاوری قورچیان عظام شاهی در اطراف و
اکناف شایع گشته زبانزد خاص و عام گردید امرای عظام بین الجمهور بتقصیر متهم گشته مورد ملامت و
سرزنش شدند الله قلی سلطان از ایالت گیلان معزول شده دارائی الولایت به سیره محمد خان
استاجلو لله شاهزاده جوان بخت امام قلی میرزا مفوض گردید و در رکاب عالی شاهزاده
بدان صوب متوجه گشته تا حین حیوة حضرت شاه جنت مکان در آن ولایت کامیاب دولت بود
الله قلی سلطان با وجود کشته شدن جمعی از واتبان و مردم پسرش بکتاش بیک بجهة آنکه این واقعه
از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار مرشد کامل افتاد چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او را
از درگاه دولتخانه بیرون نگذاشتند بکاشانه خود نبرد رفته تا سه ماه بطریق گنه کاران در شدت سرما
و زمستان در بیرون درگاه دولتخانه در زیر برف و باران نشسته استدعای عفو تقصیر و گناه
خود داشت تا آنکه ماه مبارک صیام رسید شاه جنت مکان بالتماس سادات و علما از
گناه او گذشته رخصت انصراف دادند که بمنزل رود و او در روز عید آمده با داب صوفیگری بسجدهٔ
اشرف مشرف شد اما خاطر مبارک محبان از و غبارآلود بود و آبروی نداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر
آنحضرت بدست تکلویان کشته گردید دیگر وقایع که در زمان دولت آنحضرت در آنجا ممالک
بظهور آمده و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان اطراف از اکراد و الوار و طالش و رستمدار که

بوقوع پیوسته واختلالیکه در هر جانب روی نموده بحسن تدبیر و شعلهٔ شمشیر منسوبان دولت قاهره
باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد از آنجمله چند نفر که کافرنعمتی و طغیان بظهور
آورده بجزای عمل گرفتار آمده‌اند در رشتهٔ تحریر کشیده میشود که موجب عبرت سایر بیدولتان گشته
احدی بتخصیص نمک پروردان این دولت بحرام نمکی دلیری ننمایند که مآل کار هر که در فساد
براوفتاد ذکر ظهور طغیان کافرنعمتان و جزا یافتن ایشان در زمان شاه جنت مکان
برادر بیدولتان وکافرنعمتان زمان شاه جنت مکان القاص حق ناسپاس است که ذکر آن در طی
وقایع آمد شد سلطان سلیمان و دیگری مظفر سلطان گیلانی است که در طی تسخیر گیلان
محمد صالح بیتکچی که در وقایع استرآباد سمت تحریر یافت تکرار محتاج نداشت نظم بکفران نعمت
دلیری که کرد : که از بخت بد هر سیلی نخورد : قضیهٔ ذوالفقار ترکمان نیز که در بغداد وقوع یافت و در
فوق تحریر پیوسته مؤید این معنیست دیگری امیره قباد طالش حاکم آستاراست که بحکومت آنولایت
سرافرازی داشت سر از ربقهٔ فرمان برداری پیچیده بعصیان و طغیان دلیری کرد در شهور سنه
واربعین و تسعمائه شاهقلی خلیفهٔ ذوالقدر مهردار با فوجی از غازیان بتسخیر تکاره بتنبیه قباد بیرای
مامور گشتند سلیمان بیک توپچی باشی نیز با میر اشرف متولی اردبیل با جمعی ملازمان او باین
خدمت مامور گشتند ایشان پیشتر از وصول خلیفه بدانجا رسیدند امیره قباد از بیعقلی
و تیره رایی بحصانت بیشه و جنگل اعتماد نموده بعزم مقابلهٔ سپاه منصور با سوار و پیاده
بسیار قدم پیش نهاد در موضع ارجوان تلاقی روی نموده حربی عظیم در پیوست و در اثنای روز
از غازیان بتخصیص سلیمان بیک توپچی باشی مردانگیها از دست ظهور یافت بالآخره از
ستیز و آویز عاجز شده بطرف بیشه و جنگل گریخته آوارهٔ دیار ادبار شد و غازیان
موازی هشتصد نفر از طوالش و لوسان بقتل آورده سرهای ایشان را بپایهٔ سریر اعلی فرستادند
و حکومت آنولایت به بایندر خان که مردی شجاع صادق الاخلاص بود تفویض شده والی غایة
آنولایت بیمجان با ولاد او متعلق است دیگری خواجه کلان ولد خواجه ملک خوافی است که
تربیت کردهٔ شاه جنت مکان و پروردهٔ نعمت اینخاندان و جوان جلد سپاهی بود باغوای
شیاطین الانس راه صواب گم کرده قلعهٔ استارخواف را که محکمترین قلاع آنجاست
مضبوط کرده لوای عصیان و طغیان افراخت حضرت شاه جنت مکان غازی خان

در سنه ۹۴۲

ذوالقدر

ذوالقدر و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و علا سلطان تاتی علی را بدفع او نامزد
فرمودند و او قلعه را استحکام داده بلوازم قلعه داری مشغول شد امرای عظام استاد
شیخی توپچی را بصحبت او فرستادند که ترک فضولی کرده حد خود بشناسد او جهل ورزیده
استاد شیخی را بضرب تیر هلاک ساخت امرا قلعه را محاصره نموده مدت سه ماه بجنگ و
جدال پرداختند و فتح الباب نمیشد آخر محض یاری آفرینندهٔ قلعهٔ افلاک و انجم حصاری
با آن متانت و استواری بنوعی بدست در آمد که خیره ماند در و دیدهٔ اولوالابصار
غازیان آن بیدولت را خواجه وار از قلعه بیرون کشیده بدرگاه عالم پناه فرستادند
و از منار بضربهٔ تبرزین از خصیه اش آویختند و بسختی جان داده بجزای خود رسید
دیگری قزاق تکلوست که از بیعقلی و غلوی خویش آمد گویان نقصان پذیر عمل نموده خود را
در عرصهٔ هلاک و بوار انداخت وی در ازای حقوق اخلاص و دولتخواهی محمد خان شرف الدین
اغلی بدستور والد بحکومت دار السلطنهٔ هرات و للگی شهزادهٔ کامکار سلطان محمد میرزا معزز و سر
بلند گردیده بود بظلم و ستم راغب گشته در گرفتن اموال و املاک رعایا محابا نمیکرد رفته رفته از
کثرت اموال و تجملات ملوکانه پای از جادهٔ فرمان برداری بیرون نهاده بخیال استقلال عبید و
خدم و حشم بسیار فراهم آورد چون خبر عصیان و طغیان و ظلم او بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور
انداخت امر عالی صادر شد که معصوم بیک صفوی که با بعضی امرای عراق مثل امیر خان موصلو و ولی خلیفهٔ
شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدر الدین خان و شاهقلی سلطان افشار و امیر غیب سلطان
و غیرهم بتسخیر قلعهٔ خبوشان که علا سلطان اوزبک متصرف شده بود دیگر خدمات بخراسان
رفته بودند باتفاق سلطان ابراهیم میرزا و برادرش بدیع الزمان میرزا بهرات رفته بدفع فتنهٔ او
کمر بندند و معصوم بیک حسب الفرمان همایون متوجه آنصوب شد درین اثنا مصطفی بیک و مسیب
بیک برادران قزاق از و رو گردان شده متوجه غوریان نزد صوفی ولی خلیفهٔ روملو آمدند قزاق دو
هزار کس لشکر کرده با برادر دیگرش حسین قلی و جعفر بیک پسرش بر سر ایشان فرستاد چون این خبر
بمعصوم بیک رسید بسرعت برق و باد در حرکت آمد و ولی خلیفهٔ شاملو که با جمعی منقلای سپاه
بودند پیشتر از همه بغوریان آمدند و از هرات نیز مدد رسیده در غوریان جنگ عظیم بوقوع پیوست
و تکلویان پای ثبات استوار داشته جنگهای نمایان کردند چون سپاهی قشون سلطان ابراهیم

برداو معصوم بیک و امرا مایل شد بر لشکر تکلو هراس بیقیاس راه یافته شکست خورده راه هزیمت
پیمودند شاه مغفور یکهزار و هشتصد کس از ان طایفه در معرکه بقتل آورده بقیة السیف خود را بشهر انداختند
و امرا متعاقب روانه شهر شدند چون خبر شکست و قرب وصول امرا قزاق رسید خواست که حرکة
المذبوحی کند میسر نشد موبی پراکنده که درمیان لشکر تکلو افتاده که جعفر بیک پسرش از پدر جدا شده
بجانب کابل و هند رفت تا جار شهزاده کامکار را با پسرش سلطان حسن میرزا بجبال قلعه داری آذرشت
بقلعه اختیار الدین رفت و چون امرا بشهر آمدند معصوم بیک بقلعه رفته او را پرسش بسیار کرد
و میرزا یاز را با خود بیرون آورد روز دیگر قزاق که بیمار بود و مرض استسقا داشت بیرون آمد در ان
چند روز بهمان مرض برای عقبی رفت القصه قدر عافیت ندانسته جزای کافر نعمتی یافت و ازین
قبیل بسیار وقوع یافته که هر کس بکفران نعمت و عصیان دلیری کرد عاجلاً و آجلاً مکافات
یافت که تحریر آنها موجب طول کلام است چون غرض تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند
همایون شاه ظل الهی است سایر قضایا و خصوصیات و ضروریات آنها بکتاب احسن التواریخ
حسن بیک مورخ روملو است اکنون فقره چند از آمدن ایلچیان پادشاهان جهان بدرگاه سعادت
آشیان مرقوم میگردد **گفتار در آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه ملایک مطاف**
چون حضرت شاه والاجاه جنت آشیان را از ترددات ضروریه جهانبانی و مشاغل عظیمه انجام
بخشی امور گیتی ستانی فراغ حاصل آمده مدت بیست سال در دار السلطنه قزوین رحل اقامت
انداخته بهیچطرفی توجه نفرموده و در مدت اقامت که سریر جهانبانی و تخت فرو زکی کیان بوجود آن
زیبنده اورنگ خسروانی مزین بود روز بروز لوای دولتش از ارتفاع آسمانی یافته و طایر اوج اقبالش
بلندی میگرفت و پادشاهان گردن فراز ایلچیان سخندان بدرگاه سلاطین پناه فرستاده
با رسایل تحف و هدایای لایقه و تبرکات رایقه ارتباط صوری و روابط معنوی را با آنحضرت استحکام
میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان که مکرر ایلچی بخدمت اشرف آنحضرت فرستاده
اول سرور قیاصره زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندکار روم است بعد از
چندین سال که میانه آن دو صاحب اقبال حرب و قتال و از طرفین لشکرکشی و جنگ و جدال واقع بود
محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان خانواده عثمانی بکتابت در باب صلح بارکان دولت قاهره کوشش
کس بپایه سریر اعلی فرستاده بودند لهذا از طرف مریش دنبلی بایلچیگری رفت سلطان سلیمان

باو گفته

باو گفته بود که از بدایت دولت آل عثمان تا حال همیشه سلاطین آفاق تحف و هدایا و ایلچی بدرگاه
ما فرستاده اند و ما ایلچی و تحفه بهیچ یک از سلاطین نفرستاده ایم و قانون سلسله عثمانیه نیست و من جز
از کس فرستادن وزرا و مکتوبات ایشان ندارم تا آنکه سنان بیک که از جمله معتمدان او
بود بنوعی که سبق گذارش یافته در قانوجمی دستگیر گشته آزاد شد و فیمابین صلح واقع
شده آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاد سلطان سلیمان اول سنان بیک را برسم رسالت بخدمت
آنحضرت فرستاد او در سنه ست و ستین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین بسعادت بساطبوسی
مشرف گشته ابلاغ رسالت و اظهار دوستی و محبت کرد شاه جنت مکان در اثنای محاورات
فرمود که ایلچی بجای فرستادن قانون دودمان عثمانیه نبود چگونه واقع شد که حضرت خواندکار
خلاف قانون کرده مؤتمنی چون ترا بایلچیگری فرستادند سنان بیک جواب معقول و نکته
بغایت مطبوع ادا کرده عرض نمود که ایلچی به بیگانه فرستادن خلاف قانون است چون فیمابین
موالفت و دوستی بدید آمده مغایرت و بیگانگی باتحاد و یگانگی تبدیل یافت آمد و شد دوستان
بیکدیگر خلاف وفا و قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را استحسان فرموده باین مقال
مترنم شد **نظم** گر فرستاده از خردمند است : آن خردمندی فرستنده است : بعد از رفتن
سنان بیک علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا چاشنیگیر باشی خواندکار با سیصد کس از ملازمان
و خدمتکاران مجموع هفتصد و شصت نفر بودند بایلچیگری آمده روز اول در باغ سعادت آباد
بساطبوسی سرافراز گشته مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواندکار سراسر بخط خود نوشته
بود بنظر انور رسانیدند و روز دیگر در دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت مشرف گشته منظور نظر
التفات شدند تحف و هدایا از مرصع آلات کمرخنجر و کمر شمشیر و اقمشه نفیسه و نفایس
هر دیار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل ستون دولتخانه مبارکه از نظر اقدس
گذرانیدند و آنحضرت نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را بانعامات وافر و خلعتهای
فاخر نواخته روانه فرمودند و در سنه سبع و ستین و تسعمائه خسرو پاشا که از عظمای
سلسله عثمانی و مرد عاقل با رای و هوش عالیشان و صلاح اندیش عالمیان بود با علی
آقا قاپوجی باشی خواندکار بنوعی که در طی احوال سلطان بایزید گذشت آمده مکتوب
صداقت اسلوب دوستانه متواضعانه آورده متعاقب ایشان الیاس بیک نامی

فرمانروای ملک روم

از معبران خواندکار بدرگاه فلک مدار رسید هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده
بود بنظر شهریار عجم در آورد از جمله هدایا چهل راس اسپ شامی و عربی بدو بود که هر یک
برابر و خوبان دم و سکهای از یکتای میزدند با زینهای مرصع و طلا و نقره مطلا و جلهای
زربفت رومی و موازی پانصد هزار عدد اشرفی فلوری که برایج حال پنجاه هزار تومان
شاهی عراقی است نفایس اقمشه و اجناس علی هذه القیاس بمرتبه خاصیت خسروانه
مجموع آن هدایا را بر طبقات انام از شاهزادگان کرام و امراء درگاه و حکام قلمرو
ممالک و قورچیان و اعیان طوایف قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا فرموده بجهت
سلاطین عظام اوزبکیه مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان پادشاه بخارا و ابو سلطان
سعید خان والی سمرقند و ابو المحمد خان و جانجم خان سلاطین اورگنج بودند از تحف
سلطان روم حصه و الوش فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم
مالک ملک قیصری و صاحب افسر دیهیم اسکندری گشت در سنه خمس و سبعین و تسعمائه
محمد آقا نام ایلچی بشوکت و حشمت تمام بدار السلطنه قزوین آمده نامه عنبرین ختامه محتوی
بر مواصفات پدر فرزانه و تکلفات دوستانه آورده تاکید تمام در انضباط قواعد
مصالحه و استحکام مبنیان پدر فرزندی نموده بود و در سنه ست و سبعین و تسعمائه که وکیل
السلطنه معصوم بیک صفوی بحج رفته در راه حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردیده
درجه شهادت یافت و رومیه این فعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب بادیه
اسناد میکردند سلطان سلیم علی آقا نام ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و برائت ذمه
خود از این واقعه بخدمت اشرف فرستاد و آنحضرت ترفیه حال مسلمانان و امنیت
استقامت احوال جهانیان منظور داشته دست از انتقام سلسله باز داشته عذر پذیر
گشتند و از پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه
کسکن قرا سلطان که در آنحین حاکم بلخ و توابع بود ایلچی مسمی در مشهور بخان چهره
و عبد اللطیف خان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود حدای سردی بهادر را برسم
رسالت بپایه سریر خلافت فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت
سابقه نموده بودند ایلچیان سلاطین خوارزم و اورگنج خود اکثر اوقات آمد شد

نمودند

نمودند و از جانب سلاطین دکن علی الخصوص نظامشاه والی احمد آباد دکن و قطب شاه والی گلکنده و حیدر آباد
که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کرار نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الاکبر
الابرار میشمردند و علی عادلشاه والی بیجاپور مکرر ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و سکه
در تمامی ممالک آنشان خطبه اثنی عشر بنام نامی و القاب سامی آنحضرت خوانده مینمودند و تحف و هدایا
گذرانیده بخلعتهای خاص از تاج مرصع و اسپهای با زین زر و کمر خنجر و امثال ذلک اختصاص یافته
و در سنه احدی و سبعین و تسعمائه سلطان محمود خان والی بکر و سند ابو المکارم نام ایلچی بپایه بدرگاه
سدره مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و ذکر حقوق ماضیه نموده
تبرکات و پیلاکات لایقه فرستاده بود از سلاطین عالیشان فرنگیه دان کشتان پادشاه پرتکال در
سنه ثمان و خمسین و تسعمائه ایلچی کاردان با تحف و هدایا فرستاده اظهار ارادت و اخلاص محبی
نمود هر چند آن طبقه از دین بیگانه اند اما آشنای منسوبان آستان سلطنت شاهان شاهی من السلاطین
السلف مفتوح و مباهی می بودند مره دیگر در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه ایلچی بزرگ معتبر که پنجاه نفر ملازم
خدمتکار همراه داشت جهت تاکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد و تمهید دولت سعادت بنیاد آمده از جانب
پادشاه پرتکال تحف چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظر آنها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده
بود اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و غیرهم رواج مسجد که از نصاری مرون صدور
یافته بود منظور نظر التفات نگردیدند و تا حین حیوة آنحضرت رخصت انصراف نیافته بودند در زمان
جلوس ذات سکندر شان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند نوادر
وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی جنت مکان باتفاق افتاد از وقایع غریبه زمان شاه جنت مکان
وقوع زلزله عظمی است در ولایت قاین خراسان که در سنه ست و خمسین و تسعمائه در تیخ قرب از قرای
آن ولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده بنها گشتند و عدم شتافتند مولانا باقی نام که
آن ولایت منجم بود که در یکی از قری مسکن داشت با اهل آن قریه خبر داده بود که از اوضاع فلکی و تاثیر کواکب
امشب زلزله عظمی مقرر است احتیاطا مقتضی آنست که از ده بیرون رفته در خانها توقف نکنند مردم
ده مسموع نداشتند قاضی خود با متعلقان بیرون رفته تا نصف شب در صحرا بود از سرما متاثر شده بمبالغه فرزندان
بده آمدند همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر بنقاب تراب
کشیدند دیگر آنکه در سنه ثمانین و تسعمائه آتشی از آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده تا مدت

آتش روی داده

نهاه امتداد یافت و غایت شد گویند که از زمان انشیروان اقیاصره روم که معاصر قباد بود که انشیروان
بود چنین علامتی در جنب قطب شمالی ظاهر شده بود تا هفت ماه منظور خلایق بود بعد از آن الطریق
خاکستر فرو ریخت و طاعون عظیم در روم واقع شد و آنرا از آثار آن علامت شمردند و بدلیل
نیست زیرا که در سنه مذکور نیز در جنب قطب شمالی قرت عظیم واقع شد عسکری خان باتار
اراده تسخیر مملکت اروس کرده باتفاق پسرش دو لشکری لشکر با تولایت کشید کنفاز ابوانا و تخ پادشاه
اروس که بالغ خان اشتهار داشت بمقابله او شتافته بین الفریقین آتش حرب بنوعی اشتعال یافت
که جان چندین هزار کس از طرفین بوحشت خاکستر نشان بباد فنا رفت اروسان هجوم نموده دو لشکری
با دو شاهزاده تاتار را دستگیر کردند عسکری خان کاری نساخته منهزم بازگشت و این قرت و
خونریزش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمالی وقوع یافت **دیگر آنکه** در ولایة قاین خراسان
درهمین سال عجیب تر از وقایع عجیبه روزگار دانه شبیه گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده از آن
نان پختند **وقایع متنوعه ایام و حوادث** در شهور اثنی و ستین و تسعمائه جمعی از
قلندران سر و پا و لوتیان قلندر نما لوتیهای بیکیانه بکار برده در ییلاق سورلوق سلطانیه بنظر
النور شاه جنت مکان درآمده در لباس عقیدت و حسن اعتقاد بد اعتقادی خود را المنصبه ظهور
آورده اسناد مهدویت بانحضرت کردند هرچند حضرت خواستند که بدلایل قاطع ایشان را از این
عقیده فاسده باز آورند رجوع نکرده مبالغه بر حد افراط رسانیدند و منجر بدان شد که پادشاه
دیندار شریعت پرور در مقام سیاست آن گروه بد اعتقاد درآمده هر یک را فرمان داد تا بضرب
کتماق کوفته بدیار عدم میفرستادند و دیگری بهمان کلمات لاطایل زبان گشوده از آن عقیدت
فاسده رجوع نمیکردند تا چهل نفر از قلندران بهمین بدنحو سیاست یافت **دیگر** از وقایع اواخر
ایام شاه جنت مکان سیاست یافتن اجامره و اجلاف دار السلطنه تبریز است شرح
این واقعه آنکه الله قلی بیک استاجلو ولد شاهقلی سلطان حاکم چخور بعد داروغه تبریز بود اجامره
درب و کوچک ملازم او را گرفته با اندامی بسیار کرده بودند داروغه یکی از آنها را که در آن بود و اوباش
آن محله را بجریمه گرفته بقتل آورد و اوباش بر جهت داروغه جدا او را از شیا ستگاه بردا
بجمعیت اجلاف بآیین شایسته بمزار برده دفن کردند داروغه از تیغ آشفته خواست او را
بجهة تنبیه رنود و اوباش از قبر بیرون آورده بدار عبرت کشد اوباش بمانعت برخاسته
برادوه
بمداره و فعل خیره شدند و داروغه اصرار نمود تا آنکه فیمابین منجر بجنگ و جدال شد و اجلاف اعتدا الی برحد
افراط رسانیدند چنانچه الله قلی بیک از بیم تغلب اجلاف در کمال خفت و خواری خود را از منزلش اندا خته
متحصن شدند ملازمان و متعلقه او چمبی زخمدار و چند نفر مقتول شدند درین شورش و غوغا اجلاف محله
و اوباش هر کوچه را که ستان خمخانه جهل و عربده جو یافت آشوبگاه چون ساختند سودای خودسری در سر
افتاده آغاز شورش و فساد کردند و هوای که در سایه شهری شایع و اندکی نیز که شده بود بتاراج شروع
یافته کمر کین بکدیگر بستند و از بیم ضرر و آسیب خود سران او باش سودا معامله در قیصریه و چهار
بازار تبریز برطرف شده درب خانات و دکاکین بسته شد تردد مردم از کوچها منقطع
گردیده اعزه و کدخدایان و کاسبان و درویشان در زحمت افتاده از باب اعتلا رنود و اوباش
بمعاش بجان رسیدند فلاجه کلیه از آن گروه در وجود آمده مملکت روی در خرابی نهاد چون حقیقت
احوال بعرض اقدس رسید بحکم آنکه رعایا مستحق قتل و سیاست نکردند یوسف بیک چاوشلو ولد
بابا سلیمان را که مرد عاقل کاردان بود بدار و بکلی فرستادند که انجماعت را الطریق مستقیم
عافیت دلالت نموده آتش آن فتنه را بآب مدارا و حسن تدبیر فرونشانند و یوسف بیک
با آن طبقه آمیزش کرده خصما را با یکدیگر امتزاج داده بکدخدایان هر محله التضامنی داد و قسم یاد
نمودند که من بعد مرتکب فساد نگردند تا یکدو سه ماه فی الجمله استقامتی در شهر پدید آمده بود که پهلوان
یاری نامی بازبر هم زن احکام عافیت گردیده دو نفر ملازم یوسف بیک را بقتل آورده دیگر باره
اجامره و اجلاف سر فتنه و فساد برآوردند یوسف بیک عرض کرد که اینجماعت شوریده مرکب
این شورش اند چهارصد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست اینگونه بدکاران تاخیر رود منجر بفساد
کلی میشود بنا بر آن سهراب بیک ولد خلیفه انصار برفتن تبریز و دفع اجامره مامور گردیده
چون با جمعی کثیر بشهر رسید یوسف بیک نام نیز با مردم خود باو پیوسته بجست و جوی اجلاف
پرداختند رنود و اوباش متوهم شده سر در جیب اختفا فرو بردند کدخدایان هر محله را که فتنه
بود دند گرفته اوباش آن محله را از و طلب نمودند کدخدایان بالضروره آن جماعت را بدست آورده
بدیار عدم فرستادند تا چهل پنجاه نفر از پهلوانان نامی آن طبقه را از دار عبرت آویختند در اثنا واقعه
دولت نفر زیاده کشته شدند و آن شورش وقف تسکین یافت **واقعه دیگر آنکه** در سنه خمس و
ستین و تسعمائه سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه از محله درب ابهر از ممر سیلاب ویران و

خراب شد و نقصان و خسران بسیار از خرابی خانه و آب بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید
و آمد دیگر در سنه احدی و ثمانین و تسعمائه در دار الارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تا موازی
سه هزار کس بعلت طاعون تلف شدند ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه
که در آن زمان و این اوان بار اول و تقدیر ملک منان روی داد برضمایر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان
سیر و آثار سلف پوشیده نماند که چون مجملی از احوال گرامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان و قضایای زمان
دولت سعادت بنیان آنحضرت بدستیاری کلک بدایع نگار در فوق رقم تحریر یافت اکنون قلم شکسته
زبان در شرح واقعه غم اندوز آن یگانه زمان که در رجب کریمه کل شیء هالک الا وجهه ناگزیر زهر
زمان و سپهر پست جامه نیلی کرده با اشک خونین سایر ازمداد بر صحیفه بیان می نگارد تبیین این مقال
آنکه دو سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذوالجلال بیماری صعب بر مزاج شریفش طاری گشته
صعوبت آن اسقام و شدت آن آلام بدو ماه کشید و در اثنای بیماری یکدو مرتبه مرض اشتداد
یافته مشرف بر ارتحال گردیدند و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل کرامت گشت در
ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت دو گروه شده هر گروهی در تدبیر سلطنت
و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندر شان را که فرزند اکبر بود بجهت ضعف بصر که چند سال بود
از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب ولیعهدی و ضبط مملکت و گرد آوری طوایف سرکش
قزلباش نمیدانستند اکثر خلایق و عوام الناس از سپاهی و رعیت بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند
که چند سال بود حسب الفرمان والد عالیشان در قلعه قهقهه باختیار بود و از بیخبری غافل از آن شدند که
قدرت خالق فوق اراده خلایق است ع عزیز کرده حق را کسی نسازد خوار : و مبرهن شد که عنقریب
خلافت و پادشاهی بآن حضرت و دودمان اقدس او قرار خواهد گرفت الحاصل امراء استاجلو که در آنوقت
رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در آن دوره مراد خان یقره جی مشهور آلواده مش سلطان
و حسین بیک یوزباشی ولد حسن بیک و پیری بیک قوجلوی قورچی تیر و کمان و محمد بیک قوللچی اغلی امیر آخور باشی
و الله قلی سلطان اتجک اغلی بودند از اسمعیل میرزا خوفناک بودند بسلطنت شاهزاده نامدار سلطان حیدر
میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر بزرگوار و در پایه سریر اعلی حاضر
بود اتفاق نمودند صدر الدین خان صفوی ولد معصوم بیک وکیل که بجای والد لله میرزا بود با کل ایشان
طبقه شیخاوند و جماعت گرجی خویشان والده میرزا بودند با آن طبقه در این امر اتفاق نموده با یکدیگر

عهد و

عهد و پیمان آوردند از شاهزادگان عالیمقدار سلطان مصطفی میرزا که در میانه استاجلو بزرگ شده
لله کار او با امراء استاجلو تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود از صمیم قلب بسلطنت سلطان حیدر
راضی شده در انجام این امر اهتمام مینمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمده
الملک دولت ابد قرین بود بنابر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور اظهار موافقت مینمود حسین قلی خلفا
روملو و امیر اصلان سلطان افشار و حیدر سلطان خابوق ترکمان بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق نموده
با کل طایفه افشار و روملو و ترکمان در این امر با ایشان یکدل و یکزبان بودند و از شاهزادگان نامدار
بسر عظمی شهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت و در
خدمت والد بزرگوار گرامی و صاحب رای و مشوره محسود بر آن بود بجهت کدورت و همچشمی با دران با نواب
سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت و پادشاهی بود باطنا صفایی نداشت راضی بولیعهدی و کامروائی او نشده
در تمشیت مهم اسمعیل میرزا ساعی مینمود و از زمره کامکار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پریخان خانم بود و سلطان
محمود میرزا که از میانه روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میانه افشار بود با شمخال سلطان چرکس خالوی خانم
و جماعت چراکسه اقوام مادری او مخالفت سلطان حیدر میرزا اظهار نموده باطنا بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق ق
داشتند و ظاهرا سلطان حیدر را باین بغدر و بدنامی منسوب ساخته علانیه منکشف شد که در طریق صوفیگری و اخلاص
انحراف ورزیده که مثل یکبیت و تا مرشد ما در حیات است رقم وارث دولت پادشاهی بنام دیگری کشیدن علامت بی اخلاصی است
و بعد از واقعه ناگزیر مرشد و پادشاه آنکس است که بحکم وصیت ولیعهد و وصی باشد و اگر بالفرض قضیه ارتحال آن حضرت
قبل از آنکه یکی از فرزندان را بولیعهدی نصب فرمایند باختیار روی دهد در راه و رسم ارادت طریق
صوفیگری پسر بزرگتر ولیعهد خواهد بود و چون نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا که ولد اکبر شاه جنت مکان است
ضعف البصر است بنابر آن اسمعیل میرزا برادر اعیانی آنحضرت اکبر اولاد است و ما در طریق صوفیگری غیر این
نمیدانیم و خود را شاهیسون نامیده سلطان حیدر را بغدر و بدنامی منسوب و متهم ساخته
اینک پیر پور نام نهادند و زبان طعن بران طبقه دراز کردند و این زمزمه و گفتگو میان هر دو فریق بلند گشته
اعاظم امراء نامدار و اعیان قزلباش و ریش سفیدان اویماقات که در پایه سریر اعلی بودند جمعی
جانب این طبقه و جمعی جانب طبقه اولی گرفتند و مکررا در دولتخانه مبارکه نمایان بهانه هر دو
فریق سخنان خشونت انگیز بمیان آمد بالجمله معالجات حکماء مدقق موافق تقدیر افتاده بیماری
نواب جنت مکان روی بصحت نهاد و روز بروز آثار صحت ظاهر گشته والده پریخان خانم باغوا

و کوتک بسته و برادرانش آن مقدمات را در خلوت بعرض آنحضرت رسانیده سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد خاین و
غدار اظهار نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساخت و اسمعیل میرزائیان را نیکوخواه و دولتخواه باز
نموده و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس پرده حرم راه یافته بشرف مکالمه اشرف سرافراز
میگشتند از اعیان قربان کور شاه علی روملو که بسیار دل صحبت بود آن مقدمات را در پس پرده حرم تفصیل
خاطرنشان کرده صریحا گفت که مناسب دولت آنست که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از
کید و مکر آن جماعت صیانت نماید مجملا شاهزاده مذکور و نیکخواهان اردوی معلی بتهمت زده غدر و نفاق گشتند
اما شاه جنت مکان اغراض فاسده هر دو فریق را بنور فراست و فطرت عالی دریافته آئینه ضمیر منیر عکس پذیر
آنها گردید و بمقتضای عقل دور اندیش عمل نموده زبان مبارک باظهار این حکایة باز نگشودند بلکه آن جماعت را
از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون فرخزاد بیک ایشیک آقاسی باشی رئیس سفید طبقه قراداغلو را داخل
سلطان حیدریان میدانستند و خلیفه انصار حاکم قلعه قهقهه از اویماق قراداغلو و قوم فرخزاد بیک بود
و از صوابدید او تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسید که مبادا سلطان حیدریان بوسیله خلیفه انصار نسبت باسمعیل میرزا
غدری اندیشند دوازده نفر قورچی افشار را تعیین فرمودند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده را محافظت
نمایند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزائیان گشت زال بیک چرکس که از اعیان آن طائفه و همشیره اش در سلک
بزرگیان سرادق سلطنت منسلک و والده یکی از نوازش شاهزادگان عالیمنزلت و از عمده سلطان حیدریان
بود و همیشه در سر حمام شاه جنت مکان خدمت میکرد در روزیکه وقوف یافته بود که آنحضرت بحمام تشریف برد
اسمعیل میرزائیان اتفاق نمودند که زال بیک از جمله محرمان است و ما صوفیان دولتخواهان را
اعتمادی بجانب او نیست نمیگذاریم که در این وقت که ضعف و نقاهت بر بدن بی‌بدل رسیده و ناتوانی
مستولی است او بحمام رفته خدمت نماید و از غدر او ایمن نیستیم و طایفه کرجی و شیخاوند و استاجلو
و تمامت سلطان حیدریان در آن باب بگفتگو درآمدند و کرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده
که منع از خدمت مرجوعه مینماید بالجمله در روز دیگر نواب جنت مکان بحمام رفتند حسین قلی خلفای
روملو و امیراصلان خان و سایر جماعت که خود را شاهی سیون میدانند با چهار هزار کس از صوفیان
و طائفه روملو و افشار و بیرون کرد بقصد ممانعت زال بیک با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارکه جمع
آمدند و جماعه کرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنج هزار نفر جمعیت نموده حمایت زال بیک را
پیشنهاد همت ساختند و بخواستند که ایشان نیز مکمل و مسلح بدر خانه آیند و احتمال فساد

و خونریزی کلی داشت در آن شب که از جانبین این مقدمه تمهید می‌یافت راقم حروف تفرقه در مجلس حسین بیک
یوزباشی بود و او از این معنی بغایت آزرده خاطر بود و میخواست که چنین نزاع انجامد و تا صباح در این
فکر و اندیشه بسر برد و صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق نبسته بدستور معهود در
رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا که منظر سلطان الله آتش فوت شده بود او بدستور
در میانه استاجلو و مردم ارقی بود مردم خانه آمدند باید و در بیرون باآنکه جهل و معدودان مثار علیهم تکمان
کنایه آمیز بسیار گفتند ایشان ملتفت آن کرمان نشده با ایوان چهلستون درآمدند و زبان اعتراض اسمعیل
میرزائیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسین قلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه
فساد است که در میانه قزلباش میکنی و چرا این جماعت را یراق پوشانیده بدر خانه آورده
بحمدالله والمنه باسر مبارک پادشاه و فرزندان و نیستند ما کسانیکه ما و شما را چه حد و یارای آنکه بخود در
صاحب این اراده باشیم و اورا مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص صوفیگری نهاده
و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز بسخنان زشت خشونت آمیز بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزاده
سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزائیان زیاده غلو نمیتوانستند نمود نواب جنت مکان
از مقدمات واقف گشته مصلحت در اغماض عین دانسته زال بیک را طلب فرمودند که بطریق معهود بحمام
آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشد آن طبقه مجال دم زدن نیافته بتقدیر خجلت زده گشته متفرق شدند و سلطان
حیدریان حیوة تازه یافته اند که از تهمت مفتریان و طعن حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل
شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض اینگونه حکایات نداد و متوجه تفتیش انجالات نگشت اما
هر چند گاه متفرقی یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو را بجدی مامور ساخته از اردو بیرون کردند
مراد خان را بتسخیر فلوکور نامزد فرموده روانه رستمدار فرمودند و پری بیک قوجلو را بحکومت
ری داده روانه آنصوب نمودند و چون دنیال سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان پادشاه روم
متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود و نواب جنت مکان اراده نمودند که یکی از امراء
بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم و پرسش تعزیه سلطان سلیم و تهنیت جلوس سلطان مراد ایلچی
فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت نامزد فرمودند سلطان حیدریان از وقوع
از وقوع انجال تقویت نمودند که عرض نواب جنت مکان از فرستادن او تفرقه نمودن امرای استاجلو است
که اعوان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن بروم معذرت گوید و او بمعاذیر موهوم

نمک حبه عرض کرد که جهة صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده‌ام که بزیارت امام ثامن ضامن مشهد
مقدس روم و چون رعجز اعتمادی نیست امیدوارم که بزیارت رخصت ارزانی دارند و بدین بهانه
در رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته محمدی خان تخماق حاکم چخور سعد که از نیز
از امرای معتبر استاجلو بود بتجدید خدمت وی ستادند و حسین بیک در رفتن بمشهد نیز لوا همه نکه
مبادا در زمان نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی فرموده از آن مقوله حرفی اظهار نکرده ندومت را که مدعو
معهود مشیر و مؤتمن بود روز بروز عزت و اعتبارش می افزود چون نظر سلطان استاجلو
لله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شده بود للگی و اتالیقی شاهزاده را مع امالت و الکاء نظر سلطان
بحسین بیک تفویض یافت و او در ساعت مسعود میرزا را بمنزل آورده جشن ملوکانه آراست و پیشکش و
پای انداز لایق کشید شاهزادگان نامدار حسب الامر الاعلی بر رسم تهنیت نواب شاهزاده که دهنیت للگی
حسن بیک آمدند لیکن ایشان را پیشکشهای لایق کشیده و فی الجمله آتش فتنه و نزاع او ... قات
و گفتگوی هر دو فریق در درگاه معلی تسکین یافته تا دو سال دیگر حضرت شاه جنت مکانی بکامرانی
و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه سیچقان ئیل مطابق اربع و ثمانین و تسعمائه که دو ماه
از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید و در حمام بوره بعضی از قل بدن را نوره
مجروح ساختند و وجع در زخم بهم رسیده ... سرایت کرد اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند
و با آنکه اجدر را کان بیماری و محرمان و مقربان را مظنه فوت نباشد در شب چهاردهم صفر مزاج وهاج
از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و صعوبت تسلی گشته شاهزادگان تا نیمه
شب در خلوت پدر بزرگوار بودند همه را مرخص فرمود که بجایهای خود روید که مرا شورش حالی نیست
شاهزادگان بسوی سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق شدند در سبب توقف او دو قول است
یکی آنکه حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر را مستثنی ساخته بتوقف امر فرمود و در روایت دیگر آنکه
والده آن ... آنکه بعد از وقوع نایره در بیرون از عادی و استعداد کنیزی نبود ... رسید و دو ...
مبارکه ما صدق دم و حلیه کمال ایمنی بود با ولعت که حال پدر بزرگوار دگرگون شد و احتمال قرب
دارد که امشب ودیعت حیوة مستعار ... سپارد تو که طالب سلطنت و جانشینی پدری تخت
پادشاهی را گذاشته یکی بیرون مناسب آنست که در دولتخانه توقف نمائی و چون قضیه مایله بوقوع
انجامید تاج شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون بر روی قالیچه همایون جلوس نمائی و چون مفاتیح خزاین

دفترخانه

دفترخانه و یراق در دست و لشکریان چشم بر زخارف دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان
و قورچیان و اعیان لشکر را از عطایای احمد محظوظ و بهره مند گردانی و اعوان و انصار که مدد ... مبارکه جمع آیند
و جلوس همایون بر تخت پادشاهی مشاهده نمایند خلاف توکرده اسمعیل میرزا ایشان که بالفعل در دست ایشان از دامن مقصود کوتاه
بگرا طاقه چاره ندارند و بحکم درآمدن و پابوس تکلف ورزند تکرار و سر ارشاد شاهزاده رای والده موافق
مزاج آمده توقف نمود و در نصف شب آثار ارتحال از بشره همایون ظاهر گشته صبح روز پانزدهم طایر روح
پر فتوح بجانب قدس پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت و پانزدهم شهر صفر که انقطاع عظیمه
روی نمود تا انجام ملهم غیب موافق تاریخ آمد کورش رنور باد نیز تاریخ است مخدرات سرادقات سلطنت
از وقوع این مصیبت جانسوز جامه صبوری چاک کرده بفغان و زاری در آمدند و ... حرم محترم در ماتم آن
شاهنشاه معظم لباس سوگواری در بر کرده چون شب ظلمانی سیاه پوش شدند عالم دگرگون گشته خلایق
در ورطه قلق و اضطراب افتادند جمعیت دلها را گذرانیده خاطرها پریشان گردید و چرا نگردد آفتاب
عاطفتی در پرده کسوف نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت عاطفتش کامیاب فراغت و عافیت
بودند و قمر طلعتی سر بمحاق خسوف کشید که از پرتو رای منیرش جهان آسایش و آرامیدگی روشن بود و اوصاف
حمیده آن یگانه دوران بیرون از حیز بیان است هر چند در صدد شرح مجملی از آن بر زبان خامه جاری گذشت
در بنمقام شمه از اوای بیشمار وی شمه از صفات پسندیده آن ... نمودن ناگزیر است
... آنحضرت را در ایام جهانبانی هر گاه از مشاغل مهام سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل شدی اوقات
شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت
غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی در رواج و رونق آستانها و مدارس بقاع خیر
و تعمیر مساجد باقصی الغایت توجه مبذول داشته بنوعی امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود
چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب و آوان نشاء جوانی و علی الاطلاق بتوفیقات
آسمانی بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه که بیست سال در جلوس همایونش گذشته
بیست ساله بود بزبان صدق و جان کلمه طیبه توبوا الی الله را که ... عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده
راسخ بودند که هرگز نقض توبه بر آن خاطر ... نکردند و وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را
از دفاتر اخراج کردند رفته رفته جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش بموافقت آنحضرت بتوبه رغبت
نمودند و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه امرای عظام و ملازمان عتبه اقبال از مناهی گذشته خلایق

در کل ممالک و بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند از غرایب حالات توبه نصوحًا موافق تاریخ آمد

نظم سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل ٭ توبه داد و توبه خیل سپاه دین را ٭ تاریخ توبه دادن باشد

توبه نصوحا ٭ سر الهیست این مکن مباحث این را ٭ مجملا در زمان دولت همایون آنحضرت خلایق و عباد الله

تقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده بطاعات و عبادات میگذرانیدند و در امر بمعروف

و نهی منکر نوعی مبالغه مینمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموریکه در و شائبه لهو و لعب باشد

ممنوع گشته بنقد تومان تریاک فاروق که در سرکار خاصه شریفه موجود بود بشبهه حرمت

ذات در آب روان حل کردند و آنحضرت بخیرات و مبرات راغب بوده بجهة مولود هر یک از

حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغ معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را بیک قطعه

طایفه از سادات عظام بمحال یقین الشیخ میدادند که در میانه ایشان قسمت میشد و در اکثر بلاد

سواد اعظم و شهرهای معتبر نان تصدیق بیقین فرموده فقرا و محتاجان ذکور و اناث

نوای تنها میدادند و در بلاد دیگر بتخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استراباد و قم و کاشان

و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر اناث را منافقه و ملابس

با محتاج بیقین فرموده معلم و معلمه شیوه مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار

داده تربیت میکردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده عزبالبعض در عوض می آوردند

تخفیفات و تصدقات که برعایا ممالک و برایا مسالک داده اند اولا وجوه تمغاوی شوارع

از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و متولان مترددین باز یافت می شد و هر ساله موازی سی

هزار تومان شاهی عراقی بحصول می پیوست بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن را

دیده بودند و در عالم رویا اشاره بدین شده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمائه بتجار و مترددین

بخشیده تمغاجیان از ممالک برطرف شدند و آثاری از وجه تمغا نماند نظم اثر نمانده ز تمغا

بغیر از آن داغ ٭ که در درون تمغاچی از غم تمغاست ٭ مال محترفه و نخوانی و مراعی اکثر ممالک

خصوصا محال کاشیه تخفیف رعایا معمور کرده از دفاتر اخراج نمودند از برکت حسن اعمال زمان

دولت پنجاه و چهار سال امتداد یافته بفیروزی و اقبال گذرانیدند در عهد اسلام بغیر از مستنصر بالله

علوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده در عهد همایونش سپاهی و رعیت کامیاب و فراغت

و عافیت بودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را نظامی و انتظامی داده بودند که الی غایة

در عهد

در عهد ایران خجسته آثار بسبب طبع و قاعده و قانون بسبب ایام زندگانی آن نهالی جهانبانی

شصت و چهار سال و یکماه و پنج روز بود هشت سال در زمان خاقان سلیمان شان از قبل والد

عالیشان سلطنت خراسان کرد و پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سریرآرای ملک ایران بود

سادات و علما و اکثر اعیان بلکه قاطبه خلایق در روز این واقعه غم اندوز بر حیوة خویش لرزان

و از این مصیبت جگرسوز نوعی حیرت زده و پریشان گردیدند که گویا عالم دگرگون گشته علامت

روز محشر در میانه خلایق پدید آمده است از امتداد زمان سلطنت آنحضرت در بلاد عجم کسیکه

فرقت پادشاه سروش دیده باشد نبود از سلاطین عالم نامی شنیده بغیر از آنحضرت پادشاهی ندیده

بودند این واقعه عظیمه بعامه خلایق بغایت دشوار نمود علما و ائمه الکرام و فقهای کرام خصوصا میر سید حسین

مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا بدولتخانه مبارکه آمده جسد مطهر شریف را بآئین شریعت غسل

داده در پوسته ... باغچه حرم و دولتخانه بود بامانت گذاشتند در زمان سلطنت

اسمعیل میرزا نعش او را که در طی احوال او مرقوم میگردد نقل بمشهد مقدس معلی کرده در روضه خلد آسای رضویه

مدفون ساختند آثار ... باروی بلده طهران و باروی بلده مشهد مقدس و مطلا کردن گنبد

مبارک حضرت امام الحسن العسکری و میل طلای سر گنبد و عمارت دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین

و حمامات متعدده و چهار بازار و باغ ارم نمای موسوم بسعادت آباد که بلطافت و خوبی شهره

جهان و نمونه از باغ جنت و جنان است و مسجدی در صاحب آباد دار السلطنه تبریز رحمه الله علیه

امید که از نتایج حسن اعتقاد آنحضرت باهل بیت عصمت و طاهرین یوم یقوم الحساب با معصومان

خاندان رسالت و ولایت محشور بوده با آن برگزیدگان درگاه اله در ریاض جنان بمقیم جلوه

گرباد اکنون تذکره واقعه نویس است که اسامی اولاد امجاد آنحضرت و سایر شهزادگان حیدر

نژاد و اعاظم امرا و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال انتظام بخش ممالک

ایران بودند در رشته تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان قلم میگذرد طالبان

احادیث و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل گردد ذکر اسامی شهزادگان کامکار و اولاد

و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت مکان و برادرزادگان عالیمقدار شهزادگان گرامی صفوی

نژاد از فرزندان صلبی و فرزندزادگان نامی و برادرزادها که در حین ارتحال در قید حیوة بودند و در

ظل عافیت و عاطفت آنحضرت کامیاب دولت و عزت بودند سی و پنج نفر بودند بیست و سه پسر

ودوازده دختر چنانچه در ذیل المتن مذکور میگردد از الجمله فرزندان صلبی او پسر و پسرزاده و دختر سوای جنت نفر که
در زمان حیوة آنحضرت کسوت ممات پوشیده رخت هستی بر منزل بقا کشیده اند و ذکر آنها
متضمن فایده نیست بیست و دو اند صلبی پسران نه نفر اول نواب سکندر نشان سلطان محمد میرزا چون تاریخ تولد
شاهزادگان کامکار سوای سه شهزاده نامدار که مرتبه فرمان روایی یافتند بنظر کمترین نرسیده متعرض آن
نشده اسامی ایشان و خلاصهٔ از اطوار حلیه و احوال زکیه مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله ولادت
آنحضرت در شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمائه که هشت سال از جلوس همایون شاه جنت مکان گذشته
بود از بطن مهد معلی سلطانم صبیهٔ موسی سلطان موصلوی ترکمان که از امرای بزرگ با نفوذ تربه بود
اتفاق افتاده ع فرزند شاه طهماسب اول محمد آمد : تاریخ این مولد گرامی است که باین اسم سامی
موسوم ملقب خدابنده ملقب گشته در زمان ارتحال والد غفران مآب چهل و شش ساله بود در تاریخ سنه
ثلث و اربعین و تسعمائه که آنحضرت شش ساله بود بسلطنت دیار خراسان ارتفاع یافته محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو لله و امیر الامرا گردیده آنحضرت در دار السلطنه هرات بمسند فرمانفرمایی تمکن یافته محمد خان متکفل مهمات
آن نوباوهٔ ریاض دولت بود و چند سال در دار السلطنه مذکور بعافیت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات
نفسانی روزگار گذرانیده از جمیع علوم متداوله خبردار و آگاه بود بفهم و فراست و جود و سخاوت متصف
و همت عالی داشت که حاصل بحر و کان در نظر همتش با خاک ره یکسان مینمود و گاهی بنظم اشعار زبان گشوده
فهمی تخلص میکرد و هزل و مطایبه و شکفته طبعی شیوه و شعارش بود در روم اندوه و ملال محیط خیال کمتر
گماشتی بعد از ایامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان را شوق دیدار آن در صدف خلافت
و شهریاری دربرج شرف و بختیاری اعنی فرزند ارجمند سعادت پیوند غالب گشته او را بپایه
سریر اعلی در سنه ثلث و ستین و تسعمائه طلب فرموده اسمعیل میرزا برادر اعیانی آن حضرت را
بهرات فرستادند و بعد از اندک زمانی بنابر بعضی مصالح ملکی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اقدس
نبود او را طلب فرموده بقلعهٔ قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب شاهزادگی تا آن منصب
ارجمند سرافرازی یافت بعد از واقعهٔ قزاق تکلو که معصوم بیک صفوی بفوجی از امرا
وعده کرد بدفع شر او مأمور گشته بود چنانچه در طی تحریر آن احوال سمت گذارش یافته تفصیل
پذیر گردید نواب شاهزادگی حسب الامر باتفاق فرزند ارجمندش سلطان حسن میرزا بپایه
سریر اعلی آمده بعد از تجدید عهد ملاقات رخصت انصراف یافته شاه قلی سلطان

بکمان استاجلو لله و امیر الامراء گردید در آن ایام آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته در
معالجه تغافل مینمودند تا زمانی که اطبای حاذق دعوی معالجه مینمودند و آنحضرت متحمل شداید آن
امر نشدند و رفته رفته آن ضعف قوت گرفته نقص تمام در باصره پدید آمده و میانه آنحضرت و شاهقلی سلطان
لله از جهات مختلفه غبار نفار ارتفاع یافته از بدسلوکی یکدیگر شکایت مینمودند شاه جنت مکان جابر عثرات
عالم ذریعه فرزند ارجمند آنحضرت را بدار الملک شیراز فرستاده از فرزندان گرامی سلطان حسن
میرزا را باز دوا آورده قرة العین دودمان سلطنت و اقبال شهزاده بلند قدر سهمال اعنی
حضرت اعلی شاهی ظل الهی را بجای والد ماجد بسلطنت ملک خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت
حسب الفرمان همایون آن نوباوه ریاض سلطنت را در هرات گذاشته خود با سایر
فرزندان کامکار روانه شیراز شدند در دار الملک مظفری قدم بر بساط سروری نهاده و لی
سلطان قلخانچی اغلی ذو القدر لله و رتق و فتق مهمات گشت و آنحضرت چندگاه در آن خطه
فرح بخش دلکش رحل اقامت انداخته روزگاری بفراغت میگذرانیدند تا آنکه بعد از ارتحال
شاه غفران مآب و ایام سلطنت اسمعیل میرزا از تزلزل احوال شر نفیش راه یافته مترصد لطیفه غیبی
بود که باقتضاء قضا، واقعهٔ اسمعیل میرزا روی داده آنحضرت بمساعدت بخت ما در زاد
بمرتبه بلند فرمان روایی رسید چنانچه در محل خود مشتمه و جای رقم پذیر کلک بیان گردد
و فرزندان گرامی آنحضرت پنج نفرند اول سلطان حسن میرزا که از صبیهٔ میر عبد العظیم سبقی حسینی که
از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش بنظر نرسید اما
در حین ارتحال جد بزرگوار هجده ساله بود چنانچه در شهور سنه ست و ستین و تسعمائه متولد
شده باشد شاه جنت مکان آن شهزاده جوانبخت کامران را بپایه سریر اعلی طلب فرموده
چندگاه در ظل رایت و تربیت آنحضرت روزگار گذرانیده بایالت الکای ولایت
مازندران منصوب گردید در حین ارتحال شاه جنت بارگاه در مازندران اقامت داشت
بفهم و فطرت عالی متصف و صاحب طبیعت بود این رباعی از مشرق خاطر او طلوع نموده
رباعی رویت که ز باده لاله میروید ازو : از تاب شراب ژاله میروید ازو : دستیکه
پیاله زد نست تو گرفت : گر خاک شود پیاله میروید ازو : در زمان سلطنت عمش
اسمعیل میرزا درجه شهادت یافت شرح آن بتفصیل در طی حالات زمان دولت

اسمعیل میرزا کوتری بی باید دوم شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم‌شان مهد علیا فخر النسا
بیگم صبیهٔ قدسیهٔ میر عبدالله خان والی مازندران متولد شده در آنوقت ده ساله و با پدر عالیشان در دار الملک
شیراز بود در زمان سلطنت نواب سکندرشان سمت وکالت و رتبهٔ ولیعهدی یافت و قریب ده سال
ایام جهانداری پدر عالیشان در خدمت والد نامور و گرامی دنیونس مرتب امور دولت بود تا آنکه از کج روی
فلک کج رفتار بدست دلاک بیباکی درجهٔ شهادت یافت چنانچه در طی قضایای زمان دولت پدر بزرگوارش گزارش
کلک بیان میگردد سیوم شاه و شاهزادهٔ عالم و عالمیان امین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شاه عباس بهادرخان
که از نواب مریم‌شان مهد علیا متولد گشته میلاد با اسعاد آن نوباوهٔ گلشن سعادت و اقبال و برگزیده
مهیمن متعال بتاریخ شب دوشنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک اوایل تنگوزئیل ترکی بعضها مطابق سنه ثمان و سبعین
و تسعمائه و بعضها موافق سنه تسع و سبعین و تسعمائه در دار السلطنه هرات الطالع سنبله روی داد
یعنی آفتاب عالمتاب از افق جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را بنور طلعت همایونی روشن ساخت
مجسته اختری از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رافت و مهربانی انداخت منهیان
ایشان از آن مولود فرخنده ورود جهانیان را مژدهٔ امن و امان دادند و فرمان بران قضا و قدر ابواب
مسرت و شادکامی بر روی روزگار ساکنان خطهٔ غبرا گشادند راقم زبرج مکرمت از بخت فیروز
برآمد آفتابی عالم افروز ؛ فروزان گشت از لطف الهی ؛ همایون اختری از برج شاهی ؛ که انوارش
زمانه روشنی یافت ؛ فروغش بر جبین عالمی تافت ؛ از آن طالع فرخنده مطالع بدیع امید عالمیان
چون خوشهٔ پروین بارور و از صاحب طالعش که عطارد است صحایف آمال جهانیان بارقام زرین
قام عدل و احسان مزین و محرر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج
بر معارج سلطنت و فرمانروایی درین حال خیر مآل آنحضرت بود یکی آنکه عورتی قابله که بسعادت
خدمت رضاع و پرستاری آن قرهٔ باصرهٔ اقبال سزاواری یافت با آنکه در آن عهد فرزندی از او
تولد ننموده شیر در پستان داشته نباشد بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارک آنحضرت
نهاده در هنگام مکیدن بفرمان الهی و حکمت بالغهٔ نامتناهی شیر از پستان آن قابلهٔ محترمه در
فوران آمده آن گوهر بحر کامگاری برغبت تمام نوشیده اند و بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق عادات است
آن عفت قباب بسعادت خدمت رضاع آن مولود گرامی گشت و چون از نوادر وقایع
و حالات عجیبهٔ غریبه بود قلم سوانح نگار بتحریر آن پرداخت خردمند دقیقه‌رس داند که از صفوت

نژادی که

نژادی که چندین کارهای شگرف در امور دینی و دنیوی در ذات اقدس همایونش ودیعت نهاده
قدرت ایزدی و دست زورمند منظمان کارگاه قضا و قدر باشد امثال این امور چه شگفت و چه دور
واز زمرهٔ شاهزادگان نامدار آن گرامی گوهر دریای خلافت و کامکاری نجیب الطرفین که از جانب
پدر والاگهر و والدهٔ نیکو سیر ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و ولایت و دوحهٔ برومند ریاض سلطنت و خلافت است
زیرا که جد پدری و مادری آنحضرت از ارباب سلوک و اهل الله و برگزیدگان درگاه اله اند و بدین
مواهب عظمی از سایر شاهزادگان و فرمان روان سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفوت برتری و رجحان و سلطنت
صوری و معنوی سربلندی دارد چه والد آن خجسته گوهر اکلیل سلطنت و بختیاری نواب سکندرشان
ابوالغازی سلطان محمد پادشاه ولد اکبر حضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیانه است که از غایت
رفعت شان و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت سرایان
بلاغت نشان مستغنی است و نسب شریف آن خاقان صفوت نشان تا سلطان الاولیا
و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین طاب ثراه که مقامات عالیه‌اش از حیز احصا بیرون است
و انتساب آن عارف اسرار الهی بدودمان رسالت و امامت بنوعی است که در صدر این نسخهٔ شریفه مرقوم قلم
وقایع رقم گردیده و والدهٔ ماجده‌اش ستر عظمی و بانوی کبری مهد علیا فخر النسا بیگم صبیهٔ محترمهٔ سیادت
و سلطنت پناه میر عبدالله خان والی مازندران است که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است
باین ترتیب که میر عبدالله خان بن سلطان محمود بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد
بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین که معاصر امیر کبیر امیر تیمور گورکان بود و در قلعهٔ ماهانه سر چنانچه
در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته بجنگ و جدال پرداخت و آنجناب خلف صدق میر بزرگ مذکور است
و نسب شریف او بسید علی المرعش می‌پیوندد و بدین جهة سادات این سلسله را مرعشی می‌نامند و آنجناب
بنوعی که در تاریخ جهان آرا مسطور است از احفاد و اعقاب امام الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین
علیه السلام است و آنجناب عزت انتساب از اجلهٔ سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و
معنوی و عارج معارج مقامات علوی و مظهر و کاشف دقایق انفس و آفاق بوده در اوایل جلوس بتوفیق الهی
دامن همت از تشبثات نفسی کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد و بعد از اعتلا
مدارج مقامات عالیه چون از دیوان بخش قسمت انتظام ممالک طبرستان و ترفیه حال زیردستان
آن ولایت بحسن توجه آن عارف معارف ربانی حواله شده بود بحسب تقدیر بمازندران شتافته در آنجا بار رحل

اقامت انداخت و خانقاه سدره مرتبتش مرجع خواص و عوام الملک گشته والی آن ولایت
از اسباب کمار طبقه حلبا ویان بود بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت آنحضرت در آمده بود
از غلوی مریدان و ازدحام خلایق اندیشیده با آنجناب در مقام عذر در آمدند و بدفع او جازم گشته
خود با گروهی از اشرار بر سر خانقاه رسید رفت و شرعاً دفع صایل بر آنجناب واجب گشته در مقام مدافعه
در آمد از تقدیرات ایزدی تیری از شست قضا گشاد یافته بمقتل او اسباب رسیده بقتل آمد و آنجناب
بالظفر و نصرت اقتصار فیه در آنملک خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرده
تفصیل احوال آنحضرت بنوعی است که سید ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان مفصلا در رشته تحریر
کشیده و مجمل از آن در تاریخ حبیب السیر نیز مسطور است چون تحریر آنها موجب اطناب بود کلک سخن
پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد که شرح ولادت با سعادت حضرت اعلی شاهی ظل الهی است مینماید
بالجمله آبا و اجداد آن صفوت و عفت قباب مهد علیا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی و فرمانروا
بوده اند و چون ولادت خجسته آن نوباوه دولت الهی در دار السلطنه هرات روی داد انوار سلطنت و
کامکاری از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از اسره میمونش شارق و لایح بود
منجمان دانشور و اختر شناسان فلک پیکر که در آن هنگام در دار السلطنه مذکور بوده اند خصوصا
مولانا عبد الصمد هروی از زایچه طالع فرخنده مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند که عنقریب
آنحضرت برتبه والای فرماندهی رسیده آفتاب دولتش از افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش
ضیا بخش عالم و عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رافت و امتنانش خواهند آسود
شعرای بلاغت گستر تاریخ آن مولد گرامی را پادشاه هفت اقلیم یافته بدین طریق در رشته نظم کشیده اند
قطعه نونهال چمن پادشهی ⁂ که بگلزار جهان گشت مقیم ⁂ سال مولود وی از کلک قضا ⁂ چون رقم کرد
همی بست سلیم ⁂ ناگهان از پی تاریخش گفت ⁂ هاتفی پادشه هفت اقلیم ⁂ بعد از طلوع آن نیر اقبال
۹۲۱
تولد آن والا گهر را والد نامدارش بخدمت پدر بزرگوار عرض نمود که در تعیین اسم سامی گرامیش بر اکه
رای شهریاری قرار گیرد اشاره فرمایند که بآن اسم موسوم گردد اتفاقا در آن روز که عریضه نواب سکندر شان
بنظر خجسته اثر حضرت شاه جنت مکان رسیده بالهام آسمانی مکرر این بیت بر زبان الهام بیان
مبارک جاری میشده که شعر عباس علیست شیر غازی ⁂ سر دفتر لشکر حجازی ⁂ و در حین ورود
عریضه نیز این بیت مذکور بود بعد از اطلاع بمضمون مسرت بخش مشحون عریضه اظهار بشاشت و خرمی

بآوازه

بآوازه فرموده اسم سامی آن مظهر صفات جمال و جلال را عباس قرار دادند و چون مقرر بود که هر یک از
شاهزادگان که از کتم عدم قدم بعرصه وجود می نهاد قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت میشد حضرت شاه
جنت مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت و شهریاری قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون دولتخانه
مبارکه در زیر آنحضرت کشیده شده بود با یراق مهد فرستادند و تمامی نور فراست و ارشاد که ذات
حمیده صفاتش بآن متصف بود دریافته بود که عنقریب آن در برج عظمت و بزرگواری مسند آرای تخت
شاهی و جانشین سریر پادشاهی خواهد بود و زود باشد که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال
طالع گشته پرتو وصول بر آن مقام فرح بخش و ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت
روز افزون را تازه بتازه نزهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتور بچمن سلطنت
و کامکاری راه یافته باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده بنیروی دولت و مساعدت
اقبال و استقامت رای و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بدخواهان و بدکاران در کنارشان
خواهد نهاد و مجملا از چنین صنایع نازمان سلطنت و فرمانروایی آثار و علامات و اشارات غیبیه که هر یک
مشعر بر آنست که آنحضرت بمرتبه بلند سلطنت و دارایی خواهد رسید بسیار است از آنجمله یکی امر
غریب خارق عادت که از حضرت شاه جنت مکان منقولست و از راویان صحیح القول که اهم استماع
شده بنا بر مناسبت مقام و استعلای مدارج معنوی آن والا احتشام از طول کلام نیندیشیده در صحیفه مرقوم میگردد
یک آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده اثر تولد آن نوباوه حدیقه دولت و اقبال بعتبه علیه جاه و جلال رسد حضرت
شاه جنت مکان نواب سلطان حسن میرزا برادر کلان آنحضرت را که در خدمت جد بزرگوار بود مخاطب ساخته
فرموده اند که امروز قاصدی از دار السلطنه هرات میرسد و نیکو خبری خواهد آورد که موجب روشنائی
دیده ها و تو خواهد بود بعد از آن قاصد رسیده مژده تولد آنحضرت آورد چنانچه مذکور شد دیگر آنکه
یکی از قورچیان عظام چند سال بعد از واقعه ولادت با سعادت آن شاهزاده عالیمنزلت حسب الامر بدار السلطنه
هرات رفته بود عود نموده حضرت شاه جنت مکان از و تحقیق حالات و شمایل صوری آن حمیده صفات مینموده
اند آنشخص از نارسایی فهم و عدم دریافت شمایل آنحضرت را چنانچه باید و شاید بیان نموده حضرت شاه جمجاه
با حدت مزاج فرموده اند که ترا از حال والا گهر چه خبر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان که است نشان
خواهد بود و این بیت که شعر عباس علیست شیر غازی ⁂ سر دفتر لشکر حجازی ⁂ که در فوق تحریر یافته در آنوقت
بر زبان مبارک گذشته و عنقریب آنچه بر زبان گهرفشان آن برگزیده درگاه آله جاری گشته بود بمنصه ظهور آمده

از زمره چندین شهزادگان عالیمنزلت این بود که هر یک استعداد و شایستگی سلطنت عالی داشتند
تشریف این مرتبه بلند برقامت قابلیت اکثر و چو بیار خلافت راست آمده مدارج علیای صوری و معنوی
آن مولود گرامی باحسن وجهی جلوه ظهور نموده هر چند خوض در مبادی احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب
طول کلام است و سخن بدرازی میکشد اما فقره چند از مبادی احوال آنحضرت و باعث تفویض و دارای
ملک خراسان و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم دید که در طی این مقال نگاشته
کلک سخن پرداز گرداند زعقلا و دانشور و دانشوران خردپرور کالشمس الشارق من السما ظاهر و هویدا است که
هرگاه از دیوان رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء و تنزع ممن تشاء منصب والای سلطنت و کامکاری
بنام سامی صاحب دولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شدائد و محن قرین
حال نصرت مآل آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهر بینان عالم کون موجب قطع
تعلقات عالم روحانیت اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس صفات آن برگزیده
جهان را بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار
گردد و عاقبت الامر بر دوراندیشان عالم معنی باحسن وجهی صورت ظهور می یابد که در آن قضایا
کراهیت نمون هزاران حکمت علیه و مصالح نیکو ودیعت نهاده دست قدرت ازلیت و وجود
گرامی صاحب دولتی که متدرع بدرع حمایت الهی باشد از آسیب دهر کید و غدر کم فردان حقیقت عین
عقل مصون و محروس است نظم اگر تیغ عالم بجنبد زجای : نبرد رگی تا نخواهد خدای : غرض از تمهید
این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه و شاهزاده جم قدر ملایک سپاه مظهر لطف الرحمی عم
حبیب حضرت رب العباد اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی است لبی فرمان روایان والاشکوه در بدایت
حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال
پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند اما از بدو فطرت و مبادی
خلقت که وجود گرامی آن برگزیده انسان بتشریف کرامت ولقد کرمنا بنی آدم سرافراز و بخطاب بلاارتیاب
انا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و بختیاری
زیب و زینت پذیرفته آنچه از اوان رضاع و طفولیت تا عروج بر معارج دولت آنحضرت را از حوادث
روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر عوام لکان بمعاهد بتیه غفلت اندیشه روی داده و تعب
و تشویشات مالانهایه ولاتحصی که در ایام کشورستانی ترددات ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده

هیچ یک از کشورستانان والاقدر را روی ننداده چنانکه شمه از آنها در ذیل این دفتر هر یک در محل خود جا بجا
سمت گذارش خواهد یافت یکی از جمله اموریکه نسبت بالمقال ارشاد ایدآلام است جدا کردن او از
پدر و مادر مهربان است که در بدایت حال و ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال و هشت ماه از عمر شریفش نگذشته
بود قرین احوال خجسته مآل آنحضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاد و تبیین این مقال و صورت این احوال بطریق
اجمال آنکه در دار السلطنه هرات سابقا نواب سکندرشان ابوالغالب سلطان محمد میرزا والد ماجد آنحضرت که
والی آن ولایت بود و شاهقلی سلطان یکان لله میرزا بافساد مفسدی وحشت بدید آمده از سلوک یکدیگر ناراضی
بودند مکررا عرایض مشتمل بر شکایت بپایه سریر اعلی میفرستادند حضرت شاه جمجاه جنت مکان بنابر آنکه
من بعد میانه ایشان التیام و مدارا ممکن نبود اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شاهزاده نامدار
کامکار سلطان حمزه میرزا را که نواب کامیاب شاهی ظل الهی برادر اعیانی است در آنوقت هشت ساله بود بجای پدر
در دار السلطنه هرات نصب نموده والد عالیشان را بحکومت ممالک مظفری بدار الملک شیراز و شبانکاره
حکم قضا جریان بدین نهج سمت ورود و عز صدور یافت نواب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از وصول
فرمان قضا جریان اظهار بشاشت و شادکامی کردند اما از گذاشتن فرزند دلبند خود سلطان حمزه
میرزا ملالت تمام دست داده جدایی از آن قرة العین بر ایشان صعب و دشوار بود دیگر باره عرضه داشت
فرستاده بعرض عالی رسانیدند که چون آن فرزند ارجمند بمادر و پدر انس و الفت تمام گرفته و اگر جدا شود
تحمل کم تاب و توقف و جدایی نیاورده اعراض نفسانی بر او غلبه کرده بیم ضرر باشد و والده اش نیز با او زندگانی
نمیتواند کرد و قرة العین سلطنت عباس چون هنوز طفل رضیع است و بجز دایه با کسی انس و الفت ندارد
اگر امر شهریاری بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز
آید چون حضرت شاه جنت مکان برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند این مسئول درجه قبول یافته حکم قضا
نمودند بدین جمله نفاذ پیوست و نواب سکندرشان نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان
متوجه شیراز شدند چنانچه در فوق تحریر پیوست و از ماندن آن نونهال گلشن اقبال در هرات که تختگاه
سلاطین نافذ فرمان است دوربینان بساط آگهی تفرس نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای بوستان
سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته بثمره مراد بارور و کامیاب دولت خواهد شد چه
حضرت شاه جنت مکان نیز از عهد صبی حسب الفرمان خاقان سلیمان شان والد علیین آشیان بسلطنت
خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافت و عاقبت در میانه اخوان بخت فیروز بخت

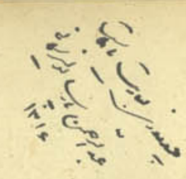
سلطنت ایران بوجود شریف آرایش پذیرفت و دارا و لاد با مدار آنحضرت نیز هر کدام بسلطنت خراسان
موسوم گشته در آن بلدهٔ طیبه عاقبت رتبهٔ فرمانروائی یافتند بالجمله آن صاحب اقبال در
دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروائی ممالک خراسان و جانشینی والد عالیشان و جد
علیین آشیان سرافرازی یافت سنهٔ غلط کردم ممالک خراسان بمیمنت وجود گرامی آن
صفوت نژاد سر مفاخرت بچرخ برین افراشته رشک فرمای عرصهٔ جهان گردید و شاهقلی سلطان
بکان بدستور بلده معین گشته مهد خسروانه آن جوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاهداشته
پرورش می داد تا آنکه بدستیاری جنود غیبی بمطالب عالیه فایز گردید چنانچه سر و حال قضایای
زمان سلطنت نواب سکندرشان رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد چون قلم وقایع رقم مجملی از احوال
فرخنده آغاز خجسته فرجام این نوبر ور دستهٔ اقبال را بر صحیفهٔ بیان نگاشت عنان
سبک سیر خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان منعطف میسازد فرزند چهارم نواب
سکندرشان **ابوطالب میرزاست** که در سال بیماری حضرت شاه جنت مکان
از نواب مریم شان مهد علیا متولد شده در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود و در حجر تربیت
والدین نشو و نمای یافت در سنهٔ ایت ئیل مطابق اربع و تسعین و تسعمائه که شاهزادهٔ مغفور
سلطان حمزه میرزا چنانچه در اواخر این جلد مرقوم قلم سوانح نگار میگردد درجهٔ شهادت یافت
ابوطالب میرزا بتهمت وکالت دیوان اعلی موسوم گشته بصلاح و صوابدید امرا و ارکان دولت که
دران حین صاحب اختیار امور دولت بودند سیما علیقلی خان فتح اغلی استاجلو و اسمعیل
قلیخان قورچی باشی ولد ولی خلیفه شاملو برتبهٔ ولیعهدی یافت و در اواخر تنگوز ئیل خمس و تسعین
و تسعمائه که بحکم لنطفهٔ ورود موکب اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در عراق بلند آوازه یافته
بر تخت سلطنت موروث جلوس نموده ابوطالب میرزا با برادر کوچکترش طهماسب میرزا که بحسب
اقتضای وقت و زمان در هر چندگاه در قلعه نشیمن داشتند تا آنکه در ایت ئیل سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمائه
که در قلعهٔ طبرک اصفهان اقامت داشتند بسعی بعضی از امرا و اعیان هر دو مکحول گردیدند فرزند پنجم
طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاده در دارالملک شیراز
از بطن خود مهد علیا تولد یافت و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود باسم سامی
آنحضرت موسوم گردید و او نیز بدستور برادر در ظل عاطفت و اشفاق والدین نشو و نمای یافت

در تخاقوئیل

در تخاقوئیل سنهٔ ثلث و تسعین و تسعمائه که طایفهٔ تکلو و ترکمان بجهت قتل امیرخان ترکمان که در محل خود مذکور
خواهد یافت بادشاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا منافقه آغاز نهادند در تبریز او را از دولتخانه
دزدیده بمیان خود برده بعراق بازگشته و در مقام تربیت شاهزاده درآمده با نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا مقاتله نموده شکست یافتند شاهزاده گرفتار گشته در قلعهٔ الموت محبوس گشت
تا آنکه در قلعهٔ طبرک اصفهان باتفاق برادر مکحول گشت چنانچه مذکور گشت چون اسامی فرزندان گرامی
نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در حیز بیان آمد اکنون اسامی فرزندان نامدار کامکار حضرت
شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان میگردد فرزند دوم آنحضرت **اسمعیل میرزاست که بتاریخ شهور**
سنه اربع و خمسین و تسعمائه که القاس میرزا با حضرت شاه یاغی شده منهزم و مغلوب بجانب روم رفت
حضرت شاه سلطنت پناه شیروان را بجناب شاهزاده تفویض نموده کوکچه سلطان قاجار لله و اتالیق گشت
و او بارها با میرزا که از سایر سلاطین شیروان بود و از داغستان بعزم تسخیر آنجا آمده بود جنگ عظیم کرده
غالب آمد و رها بجانب داغستان گریخت و از سنهٔ خمس و خمسین و تسعمائه که سلطان سلیمان پادشاه
روم باغوای القاس لشکر بدیار عجم کشید شاهزاده را باردو طلب کردند و چندگاه در موکب همایون
شاهی بخدمات نموده اقدام داشت چنانچه در سنهٔ تسع و خمسین و تسعمائه سردار سپاه ظفر
پناه قزلباش گشته بارض روم رفت و با اسکندر پاشا و سپاه روم جنگ نمایان واقع شده بیروی
اقبال همایون ظفر یافت و همواره منظور نظر تربیت و تشفقت بود او نیز از ستر عظمی سلطانم
صبیهٔ موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر اعیانی نواب سلطان محمد میرزاست و در ملازمت والد
نامدار نشو و نما یافته همواره منظور نظر شفقت و تربیت بود و انواع عاطفت شاهانه بروجنات
احوال می یافت چنانچه در سنهٔ اثنی و ستین و تسعمائه که صبیهٔ مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله
یزدی را که از جهت خانش بیگم همشیرهٔ حضرت شاه جنت مکان بوجود آمده بود بحبالهٔ او در آورده و در
باغ عیش دلگشای شمال آباد تبریز جشنی عظیم داشته چنانچه عروسی کردند که هنوز صفت آن جشن
عروسی و خصوصیات آن سور در میانهٔ قبایل زبان زد خاص و عام نزدیک و دورست و از غایت
رعایت و اشفاق پدرانهٔ آنحضرت در جنان جشن عالی شاهانه و بزم طرب افزا خیمه و آنه
قدا افراخته زفاف در آمدند و حضار آن محفل سعادت بهر اهریک فراخور حال و مقتضای وقت نثارها
کرده ارباب طرب و سازندگان و مغنیان نغمه پرداز از بسیار نثار که در آن عشرت سرا فراهم آمده بود

بانیان گشت و او قدر این مراتب نیافته و تفقدهای شاهی را ندانسته با موریکه مرضی خاطر مبارک پدر
بزرگوار بود اقدام نمود حضرت شاه بودن شاهزاده را در درگاه معلی مصلحت ندانسته در سنه ثلث وستین
وتسعمائه نواب سلطان محمد میرزا را از دار السلطنه هرات باردو طلب فرموده اسمعیل میرزا را بهرات و
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بدستور لله مانند علی سلطان تکلو حسب الامر او را بهرات رسانید سلطان
محمد میرزا را آورده و در چون ساوخ بلاغ علی سلطان مغضوب گشته بضرب لکد قورچیان منفعل گردید سبب آن
ظاهر شد که در بردن جناب میرزا مابین منافی خلاص و صوفیگری عهد و شرطی چند میان آمده بود
والعلم عند الله تعالی همانا سلوک خراسان میرزا نیز بر وفق رضای اشرف نبوده بنابر بعضی مصالح ملکی و مالی
دولت اندک زمانی نگذشته بود که جناب شاهزاده کامکار از حکومت آن ولایت معزول گردید و سوندک بیگ
افشار قورچی باشی حسب الامر بهرات رفته او را از راه طبس و یزد آورده چون بساوه رسید وکیل السلطنه
معصوم بیگ صفوی رفته او را از ساوه بقلعه قهقهه برد و نواب سلطان محمد میرزا باز بهرات تشریف برد چنانچه
مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در آن قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت
شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروایی رسید چنانچه در ذیل
این دفتر در محل خود مرقوم و محرر خواهد گشت ان شاء الله تعالی سلطان حیدر میرزا که از جانب
مکرمه عظمی و عیان گرجیه که در سلک زوجات مطهره حضرت شاه جنت مکان انتظام داشت تولد
یافته تاریخ ولادتش محرر اوراق نگشته اما در حین ارتحال حضرت شاه رضوان بارگاه بیست و دو ساله
بود بر این تقدیر در شهور اثنی و ستین و تسعمائه متولد شده ابتدا از وقت تولد تا حین ارتحال
والد در درگاه معلی بود و در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و نما یافت معصوم بیگ صفوی
لله میرزا بود و بعد از رفتن معصوم بیگ بجانب بیت الله الحرام که در آن راه درجه شهادت یافت
صدر الدین خان ولد او که از امراء معتبر بود بدستور متکفل خدمت شاهزاده بود حضرت شاه را
توجه تمام بشاهزاده بود و او نیز بر وفق رضای پدر سلوک مینمود و در اواخر ایام حیات کم
بانتظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت بنفسه ملتفت نمیشدند بشاهزاده رجوع
میکردند و بتوجهات خاطر اشرف بین الاخوین امتیاز داشت بدینجهت روز بروز در
نظر سایر شاهزادگان و امراء عظام طوایف قزلباش قدر و مقدارش می افزود و از
آثار توجهات ظاهری آنحضرت اعتبار عظیم یافته از غرور جوانی و تخیلات نفسانی

قرار



قرار ولیعهدی و پادشاهی با خود داده اکثر معارف لشکر خصوصا طایفه شیخاوند و استاجلو و طبقه گرجیه
و غیرهم دل بسلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان که یکدو سال قبل از ارتحال روی داد اکثر
بیحوصلگی کرده از ارتکاب بعضی اموریکه منافی صوفیگری و اخلاص بود کردند و چنانچه شرح حال در قضایای
ایام بیماری مرقوم کلک بیان گشته شاهزاده اندکی خجلت زده گشت اما آنحضرت بعد از
بیماری و صحت بوفور تهور و تغافل نوعی دیگر گذرانید که بی التفاتی نسبت بفرزند ارجمند ظهور یافت و بهمان دستور
منظور نظر عاطفت بود تا آنکه در شانزدهم ماه صفر سنه ۹۸۴ یک روز بعد از واقعه هایله والد نامدار چنانچه در ذیل
این صحیفه شرح حال نگاشته کلک بدایع نگار میگردد درجه شهادت یافت و چون منشور دولتش در
توجه قضا رقم نیافته بود و روزنامچه عمرش باخر رسیده ابواب دولت دست داد بسیار صالح و پرهیزکار بود
و رحیم دل و با خلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوای یک دختر فرزند دیگر نداشت فرزند چهارم
آنحضرت سلطان سلیمان میرزا است که از همشیره شمخال سلطان چرکس که او نیز از جمله زوجات
مطهره بود متولد شده در حین ارتحال والد غفران مآب بیست و یک ساله بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان
در زمان طفولیت او را بمشهد مقدس معلی فرستاده حاکم مشهد ابلله یکی شاهزاده تعیین نموده معلی
قرار دادند که اکتساب فضایل و کمالات نموده منصب خادم باشیگری روضه مقدسه حضرت امام الجن
والانس باو تفویض یافت و مدتها بدین خدمت قیام داشت در سنه ثمان و سبعین و تسعمائه که شاهقلی
سلطان تاتا اغلی ذو القدر از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده را باردو طلب فرمودند و بدرگاه
معلی آمده در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم بود بعد از رحلت شاه جنت مکان ایام سلطنت اسمعیل
میرزا که همتش بدفع و رفع شاهزادگان مقصور بود او را شمخال سلطان چرکس خال شاهزاده سپرده بنز
مشار الیه بجهت کسب اعتبار خود رضای خاطر اسمعیل میرزا جسته بدفع او اقدام نمود چنانچه در وقایع
زمان جلوس او مرقوم کلک بیان میگردد فرزند پنجم آنحضرت سلطان مصطفی میرزا است که والده اش
از طایفه گرجیه و از جمله سراری حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال والد بزرگوار بیست ساله بود لله که
جناب میرزا با امراء عظام استاجلو تعلق داشت و در میانه طبقه استاجلو نشو و نما یافت بسیار قابل
و مستعد و خوش سیما بود در ایام تسخیر گیلان بر سر گیلانیان یکدو مرتبه باغی شده لشکر بر سر ایشان
تعیین شد جناب میرزا نیز از آن خدمت مامور گشته فیروز جنگ آمد و رتبه ایالت یافته صاحب حشم و
لشکر بود بعد از آنکه نظر سلطان استاجلو لله میرزا فوت شد لله او حسین بیگ یوزباشی که بجای نظر سلطان

مرتبه ایالت یافت و از کرفت در کل مواد با سلطان حیدر میرزا متفق بود بعد از رحلت شاه جنت مکان که امراء
استاجلو بجانب داری سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده بدولتخانه رفتند جناب میرزا از فوائیشان بود که بعد از شهادت
سلطان حیدر میرزا که تفرقگی در میانه اتباع او افتاد جناب میرزا از قزوین بیرون رفته بمیانه ایل بیات که ملازم
میرزا بودند رفت حاجی اویس سلطان بیات میرزا را بدست آورده بخدمت اسمعیل میرزا آورد
و او را به پیره محمد خان استاجلو سپردند امرای استاجلو صلاح حال خود در اتفاق و اعدام شاهزاده تصور
نموده در خانه پیره محمد خان آن شهزاده نوجوان را بخفیه هلاک کردند چنانچه در طی وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا
مذکور خواهد شد فرزند ششم آن حضرت سلطان محمود میرزا است که از جواری آنحضرت متولد گشته در حین رحلت
پدر بزرگوار هجده ساله بود یکمرتبه بحکومت گیلان بیه پیش منصوب گشته در بلده لاهیجان اقامت داشت
بجهة با عسکری وقتیکه گیلانرا حسب الامر بیرون آمد و در اواخر زمان شاه جنت مکان بحکومت
شیروان منصوب گشته ارس خان روملو بلله گی و اتالیقی شاهزاده مقرر گشت اما با چنین
ارتحال پدر بزرگوار در پایه سریر اعلی توقف نموده بشیروان رفت و در میانه طایفه روملو بسر برده
پسران ارس خان متکفل خدمت بودند و چون امراء روملو اسمعیل میرزایی بودند جناب میرزا
نیز در آن امر با ایشان متفق بودند در زمان سلطنت اسمعیل میرزا با یکپسر طفل که داشت و محمد باقر میرزا
موسوم بود شربت شهادت چشید چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هفتم آن حضرت امام قلی میرزا است که
از همشیره ذال بیک که یکی از معتبران طبقه گرجیه بود متولد گشته در زمان رحلت پدر بزرگوار چهارده ساله
بود و حضرت شاه جنت مکان او را والی لاهیجان که دار الملک و حاکم نشین گیلان بیه پیش است
گردانیده در آن خطه اقامت داشت و پیره محمد خان استاجلو لله میرزا بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا که
پیره محمد خان از گیلان بیرون آمده باستقبال او رفت جناب میرزا را همراه آورده در الکنک قرا
بلاغ زنجان زود و بملازمت برادر رسید چندگاه بحسب ظاهر منظور نظر مرحمت و اشفاق بود تا آنکه
در دار السلطنه قزوین بمرافقت سایر شاهزادگان وداع عمر و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت
چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هشتم سلطان علی میرزا است که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا است و در اوقات
چهارده ساله بود و در بلده گنجه اقامت داشت ابراهیم سلطان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ لله میرزا بود
در زمان سلطنت اسمعیل میرزا اقابان قاجار حسب الامر باردو آوردند چندگاه بعد از شهادت
شاهزادگان بقزوین رسیده بملاقات برادر فایز گردیده و نمو نموده اسمعیل میرزا مکحول و معدوم البصر

گردید و تا حین تحریر این صحیفه در حیوة است و الیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معزز و مکرم
و گرامی و آسوده حال روزگار می گذراند فرزند نهم سلطان احمد میرزا است که حضرت شاه او را سلطان
احمد بغدادی خطاب می نمودند و والده اش از جمله جواریست و در هنگام رحلت آنحضرت سیزده ساله
بود امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله میرزا بود چندگاه او را در اصفهان نگاه میداشت و در آخر حین
حسب الامر باردو آورده در خدمت پدر نامدار معزز و گرامی بود چون طایفه افشار خصوصا ارشلو
در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند او نیز بطبیعت لذایع آن طایفه بود و در زمان سلطنت اسمعیل
میرزا او نیز ظاهر بود سایر شهزادگان را عدم نمود و بنات مکرمه حضرت شاه جنت مکان هشت نفر اند
اول گوهر سلطان بیگم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از
واقعه میرزا از بسیاری ناله و زاری و اندوه و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت
نمود و سوی یک دختر فرزند دیگر نداشت دوم پریخان بیگم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما
هنوز بتصرف او در نیامده بود در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم و بغایت معتبر بود و خلایق در مهام
مشکله خود علیه الشان توسل جسته بوسیله ایشان صورت می یافت و از وفور عقل و دانش در ملازمت
همایون اعلی مشیر و مشار الیه بود برخی از حالات او در وقایع ایام بهار شاه جنت مکان گذشته
و نظری از احوالش بعد از این مرقوم میگردد مجملا بعد از رحلت شاه جنت مکان در تمشیت سلطنت
اسمعیل میرزا سعی بسیار کرد و آبرویی یافت بعد از واقعه او و جلوس نواب سلطان محمد میرزا کج تمیش بر بمظنه
شده از میان برداشته شد و شرح آن تفصیل درین کتاب در محل خود گذارش خواهد یافت سیم
خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی گیلان بیه پس بود و بعد از واقعه جمشید خان در زمان
فرمانروایی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بحباله شاه نعمت الله ولد میر میران یزدی در آمد و الی غایة در قید
حیوة است دو پسر از جمشید خان داشت هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند چهارم زینب سلطان
بیگم که شاه جنت مکان او را نا خانم خطاب می نموده و در خدمت آنحضرت بسیار عزیز
و گرامی بود شاه علی بیگ شاملو قورچی شمشیر لله اش بود و والده اش حورخان خانم از بنات معظمه
عظماء گرجستان بود اسمعیل میرزا او را بعلیقلی خان بن شاه دویش خان شاملو که بحکومت هرات
نشاد داده مخطوبه او بود اما بتصرف او در نیامد بسیار عاقله و رحیمه للعالمین است در زمان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بانوی حرم علیه عالیه و در خدمت آنحضرت قرب و منزلت عظیم یافت و تا تحریر این

آینکه در حرم علیه عالیه عزیز و محترم است و خیرات و مبرات از و بظهور می آمد امید که عمر طبیعی یابد پنجم
مریم سلطان بیگم همشیره اعیانی علیا جناب علیه عالیه مذکوره است در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد
پادشاه بحباله خان احمد بن سلطان حسن والی گیلان بیه پیش درآمد و بعد از آنکه خان احمد از بخت دولت
روگردان شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت بروم رفت شهزاده با صبیه که از خان احمد
داشت بدودمان پدر نقل نموده در زمان سلطنت حضرت اعلی شاهی ظل الهی وفات یافت و این از زمره
مخدرات استار سلطنت ششم فاطمه سلطان خانم که در زمان نواب سکندر شان بحباله امیرخان
موصلو ترکمان درآمده بعد از اندک روزی در خانه او فوت شد هفتم شهربانو بیگم در زمان نواب سکندر شان
بحباله سلیمانخان ولد شاه علی میرزا استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود درآمده او نیز بعد از اندک
زمانی در منزل او فوت شد با خدیجه سلطان بیگم که زوجه جمشید خان بود از یکجا در بود دختر حاکم [illegible]
هشتم خانش بیگم همشیره اعیانی امام قلی میرزا که در حباله شاه نعمت الله ولد میر میران یزدی درآمده بود و در منزل
او فوت شد و سنجر میرزا نام پسری از و دارد اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر
پسرزاده و دختر سیزده نفر در حین رحلت آنحضرت در حیوة بودند پسران صلبی سه نفر اند اول سلطان
حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان والی ولایت قندهار و زمینداور گردیده چند سال در آن ولایت
بفرمان عالمیقدار حاکم باستقلال بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شد
پنج پسر داشت محمد حسین میرزا که در حین ارتحال پدر هجده سال بود و پدرش او را با همشیره او اعلان
پادشاه بیگم بدرگاه فرستاده و در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان جلیل معظم و معزز
و گرامی بود و در زمان اسمعیل میرزا بشهادت یافت مظفر حسین میرزا یازده ساله بود و در زمان
جلوس نواب سلطان محمد پادشاه بجای پدر والی قندهار گشت رستم میرزا دوازده ساله بود و در زمان
مذکور حکومت زمینداور یافت و متعلق کرد سنجر میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کودک بودند شرح حال و مآل هر
چهار برادر در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتفصیل نگاشته کلک بیان خواهد
گشت صبیه مذکوره او در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بحباله شهزاده نامدار
کامکار ابوالغالب سلطان حمزه میرزا درآمده بعد از و در سلک مخدرات سراپرده اقبال
حضرت اعلی شاهی ظل الهی انتظام یافته بعد از چند سال در حرم عزت آنحضرت فرمان یافت پسر دوم
بهرام میرزا سلطان ابراهیم میرزا است که والده اش از عظمای ولایت شیروان و داماد حضرت شاه جنت

مکان بود و در حین ارتحال آنحضرت در درگاه معلی منصب ایشیک آقاسی باشیگری معزز و سربلند و نور
قابلیت و استعداد و عقل و ادراک آراسته در خدمت شاه عالیمقدار معزز و محترم و مشیر و معظم و صاحب
رای و مشوره بود در زمان اسمعیل میرزا چنانچه مذکور خواهد شد شربت ناگوار ممات نوشید و یکدختر که از صبیه
شاه جنت مکان داشت اکتساب علوم دینیه نموده فاضله و متورعه بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی از
شیراز متوجه سفر حج بیت الله الحرام شده در مکه معظمه بحباله میر نظام الدین حسین شیرازی که از سادات
عظام و شیخ از افاضل نامدار و متورعین روزگار بود درآمده در المدینة المعظمة اقامت گزید بدیع الزمان
میرزا که بفرمان عم بزرگوار در سیستان و والی ولایت نیمروز بود و تیمورخان استاجلو لله و اتالیق بود
پسر کودک داشت بهرام میرزا نام در زمان اسمعیل میرزا تیمورخان بفرمان او هر دو را از میان برداشت چون
جواد خامه وقایع نگار در عرصه تعداد شهزادگان کامکار بقدر الطاقة تک و پو نمود اکنون وقت آنست که
عنان اشهب خوشخرام قلم بطرف تعداد امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام طایفه رفیعه قزلباش
و غیرهم که در حین ارتحال آنحضرت ثبت ایالت موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و دارایی مشغول بودند
انعطاف یابد و صحیفه بیان بذکر آن گروه عقیدت نشان آرایش پذیرد ذکر امرای نامدار خوانین و
سلطانان عالیمقدار که بعضی در درگاه معلی و بعضی در ممالک محروسه بودند امرای عظام و خوانین والامقام
و سلطانان و وکلان که در حین ارتحال حضرت شاه غفران مآل برتبه امارت سرافراز بوده اکثر
ایشان صاحب طبل و علم و خیل و حشم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم گشته یکصد و
چهارده نفر اند و اسامی چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و هر اویماق درین صحیفه مندرج میگردد و در
تفصیل حال همگی زیاده فایده نیست طایفه شاملو که معظم طوایف قزلباش و بقدامت
خدمت و حقوق جانسپاری از همه در پیش و سر دفتر اویماقات اند و در زمان خاقان
جهانستان و ظهور دولت این خاندان و اوایل جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان امرای
بزرگ و خانان عالیشان در میانه طبقه شاملو بودند مثل حسین بیگ لله خاقان گیتی ستان الوقا
شاه اسمعیل بهادرخان و عبدی بیگ که بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشت و دورمیش خان
ولد او و حسینخان برادرش و الله که خواهرزاده حضرت شاه جنت مکان بود و زینل خان و اغزیوار
خان و فرد لک و مناصب بلند و تیولات ارجمند از سایر اویماقات امتیاز داشتند
اما درین هنگام پنج نفر صاحب نقاره و علم بیش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد

مقدس معلی و زیاده از امراء صاحب قشون و لشکر بودند اکثر زاده‌های شاملو در سلک قشون او منتظم بودند دیگر
تولاد خلیفه که حاکم ولایت همدان بود دیگر سلمان خلیفه که از حکومت استراباد معزول گشته در درگاه
معلی بود دیگر ابراهیم سلطان مشهور به کبه ابراهیم طایفه استاجلو از طوایف استاجلو نیز در زمان خاقان گیتی
کشای سلیمان شأن و شاه جنت مکان امراء بزرگ بودند مثل خان محمد حاکم دیاربکر و قرا خان برادرش
و قلیچ خان و خانان سلطان و کپک سلطان و منتشا سلطان و صدرالدین خان و قازاق سلطان
و عبدالله خان و شاهقلی سلطان حاکم چخور سعد و غیرهم و همگی در ممالک محروسه صاحب الکاء در اوایل
جلوس حضرت شاه جنت مکان بجهت تلاش وکالت و عناد دیو سلطان و چوهه سلطان تکلو چنانچه
در حالات زمان جلوس آنحضرت رقم تسطیر یافته امراء استاجلو مغضوب گشته چندگاه در گیلان بسر بردند
اما بعد از انحطاط دولت تکلو و رفع تسلط ایشان باز مورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر
از آن طایفه در حین رحلت آنحضرت رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و حشم و لشکر و تیولات
معتبر داشتند معظم ایشان در درگاه معلی حسن بیگ ولد محسن بیگ یوزباشی که بجای عمش نظر سلطان
امارت یافته للهٔ شهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بود و در خدمت اشرف قدر و منزلت عظیم داشت
و صاحب رای و مشورت و در امور ملکی و مالی بود و قشون و لشکر آراسته داشت و از ارکان دولت قاهره بود
دیگر مراد خان سوزه چی ولد تیمور خان که از امراء بزرگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان بتسخیر
قلعه لوری رفته در آن دیار بود دیگر الله قلی سلطان کرامیا که از ایالت گیلان معزول گشته از امرای درگاه معلی بود
دیگر پیری بیگ قوچیلو که او نیز از امراء درگاه بود اما در وقت ارتحال حضرت شاه بامین ری که اقطاع
او بود رفته بود و از امراء ممالک محروسه دیگر بره محمد خان چاوشلو امیرالامراء گیلان بیه پیش و لله امام
قلی میرزا و از امراء بزرگ صاحب قشون بود دیگر محمدی خان تخماق که امیرالامراء چخور سعد و از
امراء بزرگ معتبر و دارای قشون و لشکر آراسته درپیش بود و در حین رحلت شاه جنت مکان
با ایلچیگری روم رفته بود در زمان اسمعیل میرزا آمد دیگر شاهقلی سلطان یکان حاکم دارالسلطنه هرات
و امیرالامراء خراسان و بسعادت خدمت للگی شهزاده کامکار عالیمقدار ابوالمؤید شاهزاده عباس
بهادر خان که بعون الله تعالی بپادشاهی ایران رسید معزز و سرافراز بود دیگر نظر سلطان آسایش اغلی که در هرات
لباس کش بود و در کوسویه و غوریان الکا داشت دیگری ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان
حاکم ترخس بود دیگر ولیجان چرچی باشی خراسان از اویماق ترقلو استاجلو و حاکم خواف و باخرز

بود

بود دیگر محمود خان صوفی اغلی نیز از امراء خراسان و در آن وقت حاکم ترشیز بود دیگری تیمور خان که سمند بدر
مراد حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود دیگری یعقوب سلطان چاوشلو حاکم شوشتر و دزفول و میر
معتبر بود دیگری شاهقلی سلطان قارچه اغلی اویماق حاجی فقیه لو حاکم تبدی و در تفلیس کوبک داود خان
گرجی و متمشیت مهمات او مأمور بود دیگری مصطفی سلطان ولد کچل شاهوردی در خراسان بود و در
ذکر تمامی امراء استاجلو چندان فایده نیست و بهمین جماعت که ذکر شد اختصار رفت طایفه ترکمان
معظم ایشان امیر خان موصلو نواده گلابی خان که امیر خان ماضی جد او و در زمن حضرت خاقان سلیمان شان
از دیار بکر با خیل و حشم بدرگاه جهان پناه آمده در سلک امراء ذیشان درآمده در جنگ شاهی بیگ
اوزبک که در مرو واقع شد مردانگیهای از او بظهور رسید و چندگاه امیرالامراء خراسان و لله حضرت
شاه جنت مکان بود و خود نیز امیر معتبر ذیشان بود در حین رحلت شاه جنت مکان در خوار ری الکا
داشت در زمان نواب سکندرشان امیرالامرای آذربایجان گشته بشرف مصاهرت این دودمان یافت
خانه در قزوین جاری است دیگری محمد خان موصلو قوم امیر خان چندگاه حاکم سیستان بود در حین ارتحال
حضرت شاه از سیستان معزول گشته در تربت خراسان و توابع الکا داشت در زمان جلوس نواب
سکندرشان از ارکان دولت قاهره گردید دیگری رضا قلی بیگ پرناک که از امراء بزرگ ترکمان و در اصفهان
بود و در زمان اسمعیل میرزا حاکم مشهد مقدس و امیرالامراء نصف خراسان گردید دیگر سلیمان خلیفه ولد
سهراب خلیفه حاکم تون و طبس خراسان بود چند سلطان چاپوق ترخان که حاکم قم و از امراء بزرگ
درگاه معلی بود دیگر ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار محمد خان از امراء درگاه معلی بود طایفه روملو معظم ایشان
در آن عهد ارس خان و امیرالامراء شروان و از امراء معتبر بود دیگر حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب
خلیفه الخلفایی داشت بسیار صاحب نقاره و علم بود اما بغایت معتبر و مشیر و مشارالیه بود طبقه صوفیه که از
دیار بکر و هر طرف روم بپایه سریر اعلی جمع آمده بودند بالتمام تابع او بودند دیگر دلو بوداق سلطان که از حکومت
خوی آمده بود در درگاه معلی بود دیگر ولی سلطان در درگاه معلی بود طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معلی محمد قلی
خلیفه مهردار ولد شاهقلی خلیفه ذوالقدر اوغلی که از ارکان دولت قاهره و قشون آراسته داشت دیگر محمد خلیفه
عم‌زاده ابراهیم خان حاجیلر حاکم استراباد بود دیگر ولی سلطان قلیجی اغلی حاکم دارالملک شیراز و لله
نواب سلطان محمد میرزا بود دیگر بلت آقا حاکم جام و در خراسان بود دیگر شاه علی خلیفه از امراء بزرگ و حاکم
درابجرد فارس بود منصور بیگ ولد ابراهیم خان حاجیلر در خوی بود طایفه افشار معظم ایشان در درگاه

معلی امیر اصلان سلطان ارشلو که از امراء بزرگ و صاحب حشم و لشکر بسیار و لله سلطان احمد
میرزا بود خلیل خان نیز از امراء ذی شان و حاکم کوه کیلویه و صاحب ده هزار خانه افشار بود دیگر محمود سلطان
امیر بزرگ و حاکم ساوه بود دیگر قلی سلطان برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شده بود
اما هنوز در درگاه معلی بود و بکرمان نرفت در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی و از ارکان دولت گشت دیگر
اسکندر خان توتم خلیل خان در هزار جریب بود در زمان نواب سکندر شان حاکم کوه کیلویه شد
دیگر یکان سلطان حاکم فراه و اسفزار خراسان و امیر معتبر بود دیگری خسرو سلطان کور اغلی در خراسان
بود و دیگر امرا از افشار بودند بذکر این چند نفر اکتفا نمود طایفه قاجار سلطان زیاد اغلی بجای ابراهیم
سلطان بیگلربیگی قراباغ و لله سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود دیگر میرزا علی سلطان
از امراء معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بود دیگر علی خلیفه اغجه قویونلو حاکم دامغان و بسطام بود دیگر سلیمان
بیک زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان شمس اغلی نیز مرتبه امارت یافتند طایفه تکلو
سولاغ حسین امیر بزرگ و در گیلان الکا داشت دیگر اردوغدی خلیفه نیز امیر بزرگ بود و در گیلان
الکا داشت دیگر ولی سلطان شرف الدین اغلی توتم محمد خان در خراسان اندک الکائی داشت
و آن طایفه بجهت یاغیگری اولامه از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت تکلو در آمده
اعتبار یافتند طوالش باینذر خان امیر بزرگ آن طبقه و در آستارا بود دیگر حمزه سلطان از امرای معتبر
درگاه معلی بود بیات حاجی اویس سلطان امیر معتبر بود بایزید و قرا خان حاکم تویسرکان و الشتر و جغور سعد بود و از
الباو ابراهیم خلیفه در جغور سعد الکا داشت و از خنوسلو حسینخان سلطان امیر معتبر بود طوایف اکراد شرف
خان روژکی که از میرزادهای تفلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته امیر معتبر و
حاکم بتلیس کیلان بود دیگر خلیل سلطان سیاه منصور حاکم سجاس و سهرورد بود دیگر اغلان بوداق
حکنی در خراسان و حاکم خبوشان بود دیگر امرای زنگنه زنگنه از امرای فارس بود قلیچ خلیفه پازوکی
از امراء جغور سعد بود دیگر تیمور خان اردلان حاکم حسن آباد و پلنگان و شاه رستم عباسی برادر شاه
محمدی هردو حاکم لر کوچک بودند و شاه جنت مکان الکا را میانه برادران قسمت نموده خاوه
و الشتر به شاه رستم و خرم آباد و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از محمدی حرکات ناخوش چند ظهور یافت
اما شاه رستم بر جاده بندگی راسخ و از زمره یکجهتان بود طایفه جابری محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی
هردو در قراباغ تابین زیاد اغلی بودند قزاقلر دونمز سلطان او نیز در قراباغ بود طوایف خنسلی

یوسف خلیفه ولد شاهوردی

[illegible] تفلیس

برزاع

برزاع خلیفه امیر کرایلی و در خراسان بود دیگر ابن حسینخان ولد امیر حسین سلطان فیروز جنگ در تبادکان
بمشهد مقدس می بود و آخر حاکم سرخس شد دیگر حاجی سلطان کوتوال مشهور از در خراسان حاکم زاده
و محولات بود و از سادات عظام شیخاوند صدرالدین خان ولد معصوم بیگ صفوی از امرای درگاه معلی
و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بود سید بیگ برادرش نیز در سلک امرای عظام
منتظم و حاکم استرآباد بود در حین ارتحال شاه جنت مکان از و تغیر شده بود دیگر سید سلیمان
مشهور به سید بیگ کمونه از سادات و نقباء نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه
بود که در زمان خاقان سلیمان شان بنابر ظهور دولتخواهی تربیت یافته در سلک امرا منتظم و حاکم حله بغداد بوده
و در معرکه چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظور نظر اعتبار گردانیده از
امراء معتبر درگاه و مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود و دیگر امرا و حکام از هر طایفه و هر طبقه در ممالک
بودند که تفصیل آنها متضمن فائده نیست یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایشیک آقاسیان
و یساولان و سایر ملازمان درگاه معلی یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر
ملازمان درگاه شاه جنت مکان در حین ارتحال شش هزار نفر بودند از آنجمله چهار هزار و پانصد
قورچی و یکهزار و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان و از یساولان و توپچیان و غیر ذلک و در میان
این گروه از یوزباشیان و یساولان صحبت و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساول باشیان
قور و دیوان و میرشکاران و توپچی باشیان جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که بپایه امارت رسیده
اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امرا نبودند و هر یک فراخور حال نوکران
کارآمدنی داشتند از آنجا که تا بحدی که خانچه شش هزار کس ملازم خاصه پادشاهی با نوکران و ملازمان ایشان
گر بشماره صحیح در آید حسب التخمین بیست هزار کس میشدند بلکه زیاده و آوازه جلادت و شجاعت
گروه قورچی بمثابه بود که در هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بودند با یکهزار از سایر طبقات حشم برابر بودند
ذکر سادات عظام و علماء ذوی الاحترام و وزرا و ارباب قلم و اصناف خدم و طبقات
حشم و اصحاب استعداد و شعرای بلاغت شیم و امثال ذلک بخاطر ناقص مسود اوراق میرسد که
این صحیفه لطیفه را بذکر طبقه علیه سادات عالی درجات و صدور منبع البرکات و علماء کرام و ارباب
عمایم و وزرا و مستوفیان و ارباب استعداد و شعرای بلاغت شعار زمان فرخنده نشان حضرت
شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی و ممالک بودند آرایش دهد و برخی از احوال خیر مآل و فضایل

کمالات هر یک نگاشته کلک بیان گردانید آرایش دادن این صحیفه اخبار بذکر سادات منیع
البرکات درگاه معلی و معظم ممالک و مشایخ و علما و فضلا خلاصه این طبقه اگرچه مناسب این بود که
بنابر اعزاز و احترام این طبقه جلیله اسامی شریفه ایشان بعد از اسامی شهزادگان عالیمکان رقمزده کلک بیان گردد اما
چون در معظم قضایا اسامی امرا و ارباب جلادت بیشتر مذکور میگردد و تعارف بر احوال ایشان بسیاق
تاریخ انسب و الزم بود قلم جسارت رقمزده ذکر ایشانرا تقدیم داد ذکر سادات رفیع القدر بلند مکان
بالجمله سادات عظام و علمای کرام را در خدمت حضرت شاه قدر و منزلت عظیم بود و از خلوص عقیدت
و حسن اعتقاد نسبت بحضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام سادات عظام را که ذریه طیبین و طاهرین اند
معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمودند مصداق این مقال تعظیم و تکریم زیاده از
حد اعتدال سادات سکویه تبریز است که جایگاه مورد تعظیمات بیکران شاه جنت مکان بودند مجملی از احوال
ایشان درین مقام نگاشتن مناسب بود سادات مذکور چهار برادر بودند میر صدرالدین محمد و میر نظام الدین
احمد و میر قمرالدین و میر ابوالمحامد جد ایشان میر ابوالقاسم از سادات عالیشان و جامع کمالات
صوری و معنوی و در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بمدارج علیا
ترقی نموده بمرتبه محرمیت و عزت و اعتبار رسیدند که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت سلاطین عشر آن
رتبه و منزلت و اختیار و اقتدار نیافته هر اراده معقود و غیر معقود که میکردند هنوز زبان باظهار
آن نگشوده بودند که بمجرد خیال ایما و اشعار بی توقف صورت پذیرفته بود اگر همه در امور دولت
محظورات لازم آمدی و هر روز تفقدی و هر هفته انعام و احسانی در باره ایشان بظهور می آمد
بمثابه گستاخ بودند که آنچه از ملبوس و تحف و هدایا سرکار خاصه شریفه نظر قبول ایشان بر آن می افتاد
همان ساعت فرمان بر آن حسب الفرمان قضا جریان تسلیم مینمودند و اکثر اوقات محتاج بوصل بودند
مکرر آنحضرت بمنازل ایشان که در موضع سکویه تبریز واقع است قدم رنجه فرموده از شهر بآنجا
تشریف می بردند و انواع انبساط و شگفتگی جهت انبساط خاطر ایشان بظهور می آوردند سادات مذکور
قدر این مراتب و منزلت نشناخته حفظ دولت خود نتوانستند کرد و به بیعتی مهم خود در ایران آوردند
زیرا که در امور دیوانی موقوف بودند و از راه و رسم عالم جزئی نداشتند ارادهای دور از کار مینمودند
رفته رفته ارادات متخالف ایشان موجب غبار خاطر اشرف گردید چنانچه میخواستند تغیر و تبدیل در
مهمات کارخانه مثل تعیین وکیل و وزیر و صدر و غیرها نمایند قاضی جهان وزیر که در مبادی حال مربی ایشان

بود از بجوذی و از بجوهری ایشان ورق برگردانیده بدلایل معقوله بتدریج ایشانرا از نظر اعتبار آنحضرت انداخت
و حکم شد که در خانه خود مقیم بوده مطلقاً بعد از این بدرگاه معلی نیایند اما مسبوق حالات که بایشان تفقد شده بود
برقرار بوده عوض از ارادات حکایت حسن اعتقاد آنحضرت آنست که درباره این طبقه جلیله بچه مثابه و چون در بین دودمان
ولایت ایشان منصب صدارت که عبارت از تقدم سادات و ارباب عمایم و تکفل مهمات ایشان و ضبط
اوقاف و رسانیدن وجوه بمصارف شرعیه است بجز سادات عظیم القدر فاضل متدین پرهیزکار
بدیگری تفویض نمی باید در زمان شاه جنت مکان از زمرهٔ این طبقه جلیله ایشان ده نفر منصب عالی صدارت یافتند
در اوایل جلوس میمون امیر قوام الدین حسین اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدر شد بعد از فوت
میر جمال الدین میر نعمت الله حلی که از فضلاء حله بود بشراکت امیر قوام الدین حسین برتبه صدارت یافت
بعد از فوت امیر قوام الدین حسین رتبه صدارت یافت بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامة العلمائی
امیر غیاث الدین منصور شیرازی با میر نعمت الله حلی شریک صدارت گشت و میر نعمت الله بجهة خصومت و نزاع
خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته
بعد از آن علامة العلمائی حسب الانفراد صدر بود اما میانه او و خاتم المجتهدین طرح انداخت بدانست مراوده نسبت
بجدلات میکرد و او مرد العدم قید منهم میداشت روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع
شده منجر بنزاع شد رفته رفته منازعه ایشان بقباحت کشید [illegible] حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجتهدین
فرموده میر را از صدارت معزول گردید و او بعد از چندی روز بجهت متوجه شیراز شد منصب صدارت
حسب الاراده مجتهد الزمانی میر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت و او
هفت سال بحسب الانفراد و الاستقلال صدارت کرده بنابر حذاقت حکیم کار [illegible] معزول شده میر اسد الله
مرعشی شوشتری رتبه عالی صدارت یافته تا حین حیوة صدر بود بعد از فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی
بدین شغل نامی اختصاص یافت و بجهت بعضی امور مزاج مبارک اشرف از او متغیر و منحرف گشته رقم
عزلیت بر صحیفه حالش کشیدند و منصب صدارت میانه میر محمد یوسف استرابادی که از زمرهٔ فضلا
دانشمند بود و میر سید علی ولد میر اسد الله شوشتری منقسم گردید امیر غیاث الدین محمد مشهور بمیرمیران
برادر شاه تقی الدین محمد که در آن هنگام از اعاظم سادات حسینیه اصفهان و نقیب النقبا بود طالب
منصب موروث گشت بالاخره بعالی رتبه صدارت سربلندی یافت و در حین ارتحال شاه جنت مکان
بر زبلوجه صدارت تمکن داشت و بغایت نیک طبع و پرهیزکار بود و چون در دار السلطنه صفاهان

صاحب املاک و رقبات کلی بود از حاصل سرکار خود اوقات میگذرانید که دو پسر داشت میرزا
مخدوم که از افاضل و دانشمندان روزگار بود و پسر دیگرش میرزا محمد امین بغایت صالح و متقی و پرهیز
کار و فرشته اطوار بود دیگری از جمله سادات عالی‌مکان میر عنایت الله بن محمد میرمیران یزدی و او پسر نعمت الله
بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و مریدان سلسله شاه نعمت الله قدس سره مشهور به شاه
نعمت اللهی با او برمرید از سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمودند و او مورد تربیت
و اشفاق شاهانه بوده صاحب سیورغالات کلی بود حاصل املاک و ادرارات و مطلبات آن سلسله
قریب به هزار تومان میشد و بمیامن عاطفت و الطاف شاهنشاهی در دارالعباده یزد بر مسند
عظمت و اقبال تکیه زده روزگار به عزت و کامرانی میگذرانید و از اولاد و احفاد او شاه نعمت الله
و شاه خلیل الله هر دو بشرف مصاهرت این دودمان سربلندی یافتند چون جناب
میر حقوق تربیت این دودمان را منظور نداشته در زمان نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
و در مبادی جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ارتکاب بعضی امور نالایق خصوصا موافقت
بکتاش خان افشار که در وقت ارتکاب عصیان و طغیان میرزد و دیگر اعمالی که منافی اخلاص بود نموده سرانجام
کار او در این دولت ابد پیوند به وبال و نکال کشید خاطر اخلاص گزین رخصت نمیدهد که کاهی احوال دلخواه شان
و بزرگان و بزرگ منش جناب میرزا حسب الواقع در قلم آرد شاه قاسم نوربخش از اولاد و احفاد کرام
قدوة السالکین سید محمد نوربخش است که در قصبه طرشت ری مسکن داشته اند و آثار نجابت و بزرگی
و علوشان از ناصیه احوالش نمایان و المواد ذکر ایشان مذکور السنه و افواه عالمیان و خود در درگاه معلی
منظور نظر عواطف و الطاف شاهی و مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه بود و در ولایت ری
و شهریار و اکثر خود و ضیاع و مزارع مرغوب داشت و از جانب اشرف به سیورغالات
از اکثر سادات قلمرو همایون امتیاز داشت میر سید حسین مجتهد کرکی جبل عاملی دخترزاده خاتم المجتهدین
شیخ علی عبد العالی در زمان حضرت شاه جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی در دارالارشاد اردبیل
بتدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت و بعد از آن به درگاه معلی آمده
دعوی اجتهاد مینمود و در رساله اجتهاد منکه منظور نظر حضرت شاه جنت بارگاه گردید صاحب نفس
و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عظیم بود گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه اردوی معلی شده جمیع کثیر
مردم و رنه بحکم علیه این رجوع مینمودند و در اسانید شرعیه کتاب و نایبان محکمه حسب الامر نموده

جناب

جناب رفیع قدر سید المحققین سند المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین
مرقوم می ساختند اگرچه علما در این باب سخن داشتند و غایبانه ادعا نمینمودند اما هیچ یک از فحول علما
در معرض این گفتگو نیامدند در آمد بغایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود در خدمت حضرت شاه
جنت مکان هر عقده‌ای که هیچ یک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالیمرتبت گشادن نمیتوانستند
داد بجناب میر توسل جسته ملتمسات او در خدمت آنحضرت باجابت مقرون بود و امداد او
بخلق الله خصوصا گرفتاران حادثه روزگار بسیار میرسید تصانیف معتبره در فقه و حقیت مذهب
امامیه اثنی عشریه و رد مذهب مبتدعه دارد میر فخرالدین سماکی از سادات عظام موضع سماک
دارالمؤمنین استرآباد و افاضل علما و دانشمندان عصر و از تلامذه فخر السادات و العلما امیر غیاث
الدین منصور شیرازی بود و در درگاه معلی شاهی پرورده منظور نظر مرحمت حضرت شاه جنت بارگاه بود
و هر روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول در مجلس آن جناب حاضر گشته استفاده علوم مینمودند و از افادات
علیه اش مستفید و بهره ور میگشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته نسخه‌اش موسوق به طلبه علوم است
میر رحمت الله قال پیشنماز از سادات کف اشرف و فضلای عصر بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی
داشت مورد تعطف شاهانه و مشمول اعزاز و احترام خسروانه بود بغایت متقی و پرهیزکار صوفی نهاد
بسیار خوش مکیفت در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت شاگرد بلاواسطه مجتهد مغفور
شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث می‌شد و از افاده خالی
نبود امیر علاء الملک مرعشی از سادات مرعش دارالسلطنه قزوین و در درگاه معلی بعضی اوقات
برکت خواجه افضل الدین محمد که قاضی عسکر ظفر اثر بود و بعد از فتح گیلان بمنصب صدارت الولایات
بین الاقران بشرف امتیاز یافته بود جامع کمالات صوری و معنوی و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار
خود و محدث خوب بود بغایت خوش صحبت و بذله‌گو و مطبوع الطبایع بود همیشه در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگر
علما بشرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص می‌یافت و با کمال تقوی و پرهیزکاری از جمال ظاهر
نیز حظ وافر داشت و بهمراهیهای بی تکلفانه و شکفته طبعی سرور افزای خواطر ارباب ادراک و مصحوبان
بود میر محمد مؤمن استرآبادی از سادات عظام استراباد و خواهرزاده میر فخرالدین سماکی است
بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاص و صاحب [illegible] طبیعت که گاهی بنظم اشعار ملتفت شده قصاید و
غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح [illegible] صاحب الزمان حالی بتعلیم شاهزاده کامکار

سلطان حیدر میرزا قیام نمود لعد از وقوع واقعه‌ای آن شاهزادهٔ مغفور و زمان استیلاء اسمعیل میرزا تاب
توقف ایران نیاورده بجانب هند دکن رفت از ولاة عظام دکن بنابر ظهور تشیع سلسلهٔ علیهٔ
قطبشاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده دران سلسله بنهایت معزز گردیده مرتبه وکالت و
پیشوایی یافت و اکنون که این صحیفه تسوید می‌یابد و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید
حیوة است و مستفیدین هر دیار بوسیله جناب میرزا السلسله علیه انتفاع می‌یابند **فخر السادات والعلماء محمد
باقر داماد متخلص باشراق** حضرت میر خلف صدق مرحوم میر سید محمد داماد استرآبادیست و دخترزادهٔ مجتهد مرحوم
مبرور شیخ علی عبد العالی پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته بود بحدت فهم و جودت طبع اتصاف
دارد در صغر سن در مشهد مقدس معلی واقع شده در خدمت پدر نشان و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب
علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم نموده و در زمان نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه باردوی
معلی آمده بصحبت علما و افاضل درگاه معلی مشرف گشته مدتها با میر فخر الدین سماکی استرآبادی و سایر دانشمندان
مباحثات نموده در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت والیوم سر لواء اشراقات انوار
فضایل و کمالاتش بر ساحت آمال طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان
تابان است و از تاریخ ارتحال حضرت شاه جنت مکان الی الآن که مطابق خمس و عشرین و الف هجری است
لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبوده و لمحه اوقات شریفش بعطالت نگذشته و الحق جامع کمالات صوری و معنوی
و کاشف دقایق انفس و آفاق است و در اکثر علوم حکمیات و فنون عربیه و ریاضی و فقه و تفسیر و
حدیث درجه علیا یافته رتبه عالی اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه را بتصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند و در
اکثر علوم تصانیف دارد و آنچه تا غایت از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار گشته کتاب صراط المستقیم
و افق المبین که هموار لآلی ثمین حکمت و کلام است و کتاب رواشح سماویه در شرح
احادیث امامیه و کتاب [illegible] و شرح کلینی و تفسیر قرآن موسوم بسدرة المنتهی و رساله خلق اعمال که بایقاظات
مسمی گردیده و کتاب خلسه ملکوتیه و عیون المسائل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه
شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین در حدوث العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبههٔ
ابن کمونه و شرح صحیفه کامله و چند رساله و کتاب دیگر از مصنفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده امید که
آنچه اتمام نیافته باشند باتمام آن موفق گشته بکوشند ماهر خطیر جلوه‌گاه ظهور آمده حافظه جناب میر بمرتبه ایست
که از اول حال و [illegible] بهر نقد عهد [illegible] سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده

انتهی غرضه

قلیل‌الزمان از خازن طبع وقاد آن زبده فلاسفه دوران فوت نشده در تقوی و عبادت درجه عالی و مرتبه
بلند دارد و خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و می‌شود و گاهی بنظم اشعار
ملتفت شده اگرچه دون مرتبه عالیه اوست اما مضمون این مقال را که از زبدة العارفین سخنور زمانی
شیخ نظامی مشهور است که **نظم** پیش و پس بست صف کبریا :: پس شعرا آمد و پیش انبیا :: منظور داشته
زبان صدق بیان بدان گشوده اشراق تخلص می‌نماید و در غزل و قصیده و مثنویات تخصیص مثنوی که
در بحر مخزن الاسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر اشعار درآورده داد سخن پردازی داده است از
منظومات جناب میر این رباعی که در نعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در رشتهٔ
بلاغت انتظام داده تیمناً و تبرکاً درین صحیفه ثبت افتاد **رباعی** ای ختم رسل دو کون پیرایهٔ تست :: افلاک
یک منزله پایهٔ تست :: گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب :: تو نوری و آفتاب خود سایهٔ تست :: الیوم
در دار السلطنه اصفهان ساکن است امید که وجود شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار بود
طلبه علوم از پرتو اشراقات خاطر خورشید مثالش مستفیض گردند **میر شجاع الدین محمود اصفهانی**
والد مرحوم میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر اصفهان است که در ان ملک
بسادات خلیفه مشهور و موصوف اند از اجداد عظام ایشان از ولایت مازندران اند از اجداد
کرام میر بزرگ والی آن دیار که از حوادث روزگار باصفهان افتاده توطن اختیار نموده‌اند خلیفه سلطان
مذکور بسیار شگفته طبع بذله‌گوی لطایف دوست و منظور نظر شفقت و التفات شاه جنت مکان
بود جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند و صاحب فطرت عالی بود و در علوم
متداوله تخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و
بحث خالی نبود و همواره فقرا و درویشان و طالب علمان و صلهٔ ارحام از خالص محصولات سرکار
او رعایت می‌یافتند **شاه تقی الدین محمد نسابه شیرازی** از نسابه دار الملک شیراز است بسیار فاضل
و دانشمند و از تلامذه علامی شیخ فتح الله شیرازی بود و با علامة العلمایی مولانا میرزا جان شیرازی
مباحثات نموده در معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده بر مسند افاده و تدریس دار الفضل
شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبهٔ علوم بمدرس او حاضر گشته استفادهٔ علوم
می‌نمودند و از زمرهٔ دانشمندان عصر است **میر محمود شولستانی** از سادات عظام شولستان است
فاضل ستوده نیکو اخلاق و فقیه خوب و از شاگردان مرغوب شیخ زین الدین علیه الرحمه بود

وکسب معقولات در خدمت سلطان الحکمای امیر غیاث الدین منصور دستک شیرازی نموده
امیر ابوالولی انجو و میر ابو المحمد برادر او ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی اند میر ابوالولی سید فاضل
فقیه متعصب در تشیع بود و در فضایل و کمالات از برادرش در بیش و استحضارش در مسایل فقهی
از دیگران بیش بود در اول حال بتولیت سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مامور گشته مدتی
بخدمات روضه متبرکه قیام داشت و از انجهت که منجابین اوشاه و سلطان ذو القدر حاکم
مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده بار دیگر بمشهد آمد و تبرکات
برادر متولی اوقاف عامه شد و در اوایل زمان حضرت شاه جنت مکان تولیت سرکار آستانه
مقدسه صفویه بمیر ابوالولی تفویض یافته برادرش من حیث الانفراد متولی عامه گشت در زمان
نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب قضاء عسکر ظفر اثر بجناب میر تعلق گرفته
در زمان جلوس همیون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر مشغولی
داشت ذکر مآل حالش در محل خود خواهد ذکر شد برادر دیگر ایشان شاه مظفر الدین علی
از افاضل شیراز و در آنجا بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت جلالات سرکار خاصه شریفه
امتیاز داشت و در زمان نواب سکندرشان در موکب همایون آنحضرت از شیراز
بمقر سلطنت ابدی طراز آمده بمنصب قضاء عسکر ظفر اثر سرافراز گشت و نواب سکندرشان را
توجه و شفقت خاص بجناب میر بود میرزا مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی دختر
زاده قاضی جهان وزیر سیفی حسنی قزوینی بود و در درگاه معلی تربیت یافته صاحب فضل و کمال
بود و فهم و فطرت عالی داشت مفسر و محدث خوب بسیار خوش محاوره بود و عظ را خوب
میگفت و اکثر اوقات ایام متبرکه در مسجد جدیده قزوین قرب جوار خانه خود بگفتن وعظ
اشتغال نموده جمعیتی عظیم در پای منبر وعظ او می شد چون تهمت آلودگی بتسنن بود از حضرت شاه
جنت بارگاه زیاده توجه و التفاتی نیافت اما بعضی اوقات پرتو توجه و التفات شاهزادهٔ
عالمیان شهزاده پریخان خانم بجهة قرب جوار و همسایگی بر جناب او حوالش می تافت و در زمان میرزا
اسمعیل
از عتبه رعنا مقام بمنصب صدارت و تفویض یافت اما بجهة غلوی که در مذهب تسنن مینمود
و بملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود معزول گردید چنانچه در محل خود مرقوم گردد شاه عنایت الله
نقیب اصفهانی از سادات نقباء دار السلطنه اصفهان و در درگاه معلی منصب قضاء عسکر ظفر

اثر داشت

اثر داشت و کاهینی هم بر اسم آن شغل می پرداخت بغایت متشرع و پرهیزکار بود در زمان میرزا اسمعیل
بمنصب صدارت عظمی بخدمتش تعلق گرفت و در زمان نواب سکندرشان از آنجهه معزول گشته
متوجه وطن اصلی گردیدند میر سید علی شوشتری ولد امجد میر اسد الله صدر است که چندین سال من حیث
الاستقلال در خدمت شاه جنت مکان بمرتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام
حیوة بجهة کبر سن و شیخوخیت از آن شغل دامن در چیده بخلف صدق خود میر سید علی مذکور واگذاشت
و او بعضی اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات اصالة تبرکات میر سید محمد یوسف
استرابادی بدان خدمت مشغول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار رضیه رضویه شده
در مشهد مقدس معلی اقامت داشت سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار و بفضایل حمیده و اطوار پسندیده
موصوف بود و در ایام منصب دامن همت و پرهیزکاری خود ابلوث طمع آلوده نکرد آبا و اجدادشان
از ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده اند و میر عبد الوهاب برادر میر سید اسد الله
از غایت دولتخواهی و حسن خدمت مرتبه امارت در فوز سرافراز شده حکومت شرعیات و
عرفیات آن ملک برای و رویت او مفوض شده بود میر کمال الدین استرابادی و میر ابو القاسم
اصفهانی متولیان سرکار فیض آثار رضیه رضویه که تا حین حیوة شاه جنت مکان هر دو بامر تولیت
واجبی سنتی آن سرکار مشغول بودند میر کمال الدین از سادات عظام استراباد و میر ابو القاسم از
سادات خلیفه اصفهان بود که طبقات عالیه ایشان اشتهار دارند و در اوایل زمان حضرت شاه
جمجاه بخدمات سرکار فیض آثار منصوب گشته میر کمال الدین بتولیت سنتی و میر ابو القاسم بتولیت واجبی
قیام داشتند و غرض از عبارت سنتی آنست که سیورغالات و اجارات سرکار خاصه شریفه بجهة
مصارف آن سرکار از مصالح مشعلان و وظایف خدام و مدرسان و ارباب وظایف و ادرارات
سادات و علما و فضلا و ارباب استحقاق داده می شده چون آن اسبار صرف آن خاقان جنت نشان
در آن میشد آنرا سنتی می نامند و حاصل اوقاف و نذورات که مصرف معین دارد و بموجب
شروط واقف عمل می باید کرد آنرا واجبی می شمارند میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده
همدانی از سادات طباطبا حسینیست پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت
داشته در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمذ نموده و اکثر اوقات با یکدیگر مباحثه نموده از علم و فضل
یکدیگر فیض یاب بودند و در دار السلطنه قزوین در خدمت علامة العلمایی میر فخر الدین سماک استرابادی

اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب موروثی
قضا داشت اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میشد نایبان محکمه اش بقطع و فصل مرافعات می پرداختند
و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او
مستفیض میشدند و معقولات و حکمیات کتب و فنون مثال رساله اثبات واجب قدیم و جدید
و شرح شفای شیخ ابو علی سینا و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک دارد و در زمان دولت اعلی
شاهی ظل اللهی مکرر ابد دولت معلی آمده منظور نظر عنایات خسروانه و لبوس عالات و ادرارات و وجوه
معزز و با نعامات وافره بهره ور گشت چنانچه یکمرتبه موازی هفتصد تومان نقد عوض و وضع او
از خزانه عامره شفقت شده او را از دیون مسلمین سبکبار گردانیدند جمیلا استحسان او را در معقولات
علما و فضلا و دانشمندان روزگار مصدق می داشتند در سال ییلان ئیل مطابق ست و عشرین و
الف که از سفر گرجستان رخصت یافته روانه همدان میشد در راه مراحل زندگانیش طی شد میر جعفر
محتسب الممالک وی ولد میرزا لسانی است که از سادات طباطبا حسنی بود نسبت قرابت قریب
بسادات عظام عبداللهی داشت در خدمت شاه جنت مکان برتبه احتساب ممالک سرافرازی
یافته تا حین حیوة بدان منصب معزز و مکرم بود در آغاز جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را
بدرود کرد وی بسیار سید نیکو اخلاق درویش منش شگفته طبع پسندیده اطوار بود میرزا عبد الحسین جهانشاهی
ولد میر فصیح او نیز از سادات حسنی و با میر جعفر عمزاده بودند و چون والده اش را الیه از نژاد مکرمه دودمان
جهانشاهی بود او را میرزا عبد الحسین جهانشاهی میگفتند در دار السلطنه تبریز در جوار بقعه رفیعه
جهانشاهیه اقامت داشت و تولیت بقعه مذکوره که بمظفریه مشهور است از جانب مادرش باو
متعلق بود در زمان نواب سکندر شان و ایام حکومت امیر خان ترکمان بکلانتری دار السلطنه تبریز
با و تعلق گرفته بسیار ذی شان و معتبر بود در قرب روبیه بعراق آمده بعد از فوت میر جعفر محتسب
الممالک شد و در همان ایام رخت امل بمنزل آخرت کشید شاه عبد العلی یزدی از سادات رفیع القدر
عظیم الشان دار العباده یزد بود پدران او از ولایت بم کرمان بوده اند و بدار العباده یزد نقل نموده بودند الیالی
در آنجا بقطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام مینمود بغایت پرهیزکار و کم طمع بود نسبت قرابت بسلسله
علیه نوربخشیه داشت و در آسایند شرعیه مهر و سجل او موثوق بخلق آمده بود میر کلان استرابادی
از سادات عظام دار المؤمنین استراباد و اقوام علامة العلما میر فخر الدین سماکی بود و در علم فقه

مهارت

مهارت تمام داشت بغایت بزرگ و خوش صحبت و متدین و متقی و پرهیزکار بود و بنیابت
ذات اشرف شاه جنت مکان تولیت محال وقفی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده
مرحومه مغفوره شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه آنحضرت وقف نموده تولیت بذات اشرف اقدس
آنحضرت و بعد از و بهر یک از اولاد نامدارش که مسندنشین تخت شاهی جاوس سریر
پادشاهی باشند تفویض نموده قیام داشت و بوفور دیانت و راستی موصوف بود میر سید خطیب
استرابادی او نیز از سادات استراباد و در درگاه معلی منصب خطابت داشت و بعضی اوقات
محتسب الممالک بود و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بر حد افراط میرسانید چنانچه محتسبه بریا و اغراض
دیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره لطمه علما و فضلا با او بملاحظه زندگانی میکردند و با وجود آن از
دست و زبان او نمی رستند میر طاهر کاشی از سادات کاشان و در درگاه معلی مدتی او را میر سید علی
خطیب بود میر زین العابدین محتسب کاشی او نیز از سادات کاشان است بمرد که اشتهار داشت
داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و بعضی اوقات قاضی احداث دار السلطنه تبریز شد و در اواخر زمان شاه
جنت مکان محتسب دار السلطنه قزوین بود او نیز ثالث میر سید علی و میر طاهر و در جمیع امور پیرو ایشان
بود و در زمان اسمعیل میرزا ایشان معزول گشته میر زین العابدین بدستور محتسب بود میر ابو طالب اصفهانی
امامی از سادات اصفهان طبقه امامی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین قبلة العارفین امام زین العابدین
علیه السلام واقع در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتر میشمرد میر محمد اشرف
استرابادی از سادات درازگیسوی استراباد و بنابر وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری محل اعتماد شاهانه
گشته همواره از جانب شاه جنت مکان و بنیابت شرعی آنحضرت بزیارت و طواف آستان
ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس رفته بشرایط زیارت کما ینبغی قیام مینمود و مورد رعایت و تربیت
بود و در زمان آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه بودند که اکثر کسوت حیات پوشیده
در حین ارتحال آنحضرت در حیوة بودند مثل علامة العلمایی خاتم المجتهدین میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی و میر
صدر الدین محمد والد ماجد او که او نیز از زمره دانشمندان عصر بود و میر حجة الله دست غیب شیرازی که از زمره
مجلسیان محفل بهشت آیین بود و میر سید شریف شیرازی که خود را از نبایر میر سید شریف علامه
جرجانی میشمارند و شاه ابو تراب انجو وکیل حلالیات شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا
ابو طالب رضوی و میرزا ابو القاسم ولد او و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بنی مختار سبزه

واری

وسادات نشابور وسادات بم کرمان وسادات عبد الوهابیه تبریز که نسبت دختر زادگی بیوسف میرزا
ولد حسن پادشاه ترکمان دارند وسادات گلستانه معموره اصفهان وامثال ذلک از هر طبقه چند نفر که
در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد **سادات عظیم القدر مشهد مقدس معلی مزکی**
از سادات عظام رضوی وموسوی قمی در مشهد مقدس معلی وخدمه رفیعه روضه مقدسه رضویه بودند وبمسند
عزت واعتبار تمکن داشتند اما از زمره آن طبقه عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی وولد ارجمندش میرزا
ابو القاسم بنهایت بزرگ منش وعالیشان وبکثرت مال ومنال واملاک ورقبات وضیاع مرغوبه
منفرد وممتاز واجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلوشان وبزرگی آنجناب وخلف
موفور الشرف او معتبر بودند وسایر سادات رضویه واقربا وذوی الارحام از ایشان منتفع وبتکلفات
بهره ور بودند باجناب میر شمس الدین علی سلطان سبزواری وصلت کرده صبیه محترمه او در حباله میرزا
ابو القاسم بود واز آن وصلت بحسب اقتضای روزگار وناسازگاری طرفین غیر اذیت وخسران
تمتعی نیافتند بعد از ارتحال پدر وپسر از میرزا ابو القاسم دو دوحه حدیقه سیادت موسوم بمیرزا ابوطالب
ومیرزا ابراهیم مانده بودند هردو در سن صبی که در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل الهی برتبه تمیز
نارسیده الیوم که سنه هجری بخمس وعشرین والف رسیده در ظل رافت وسایه مرحمت شاهانه
معزز ومحترم ومحسود اقران اند از سیورغالات وخالص محصولات املاک ورقبات موروثی که بملکیت
ایشان باقی مانده بود بر زکانه اوقات میگذرانند میر مسیب نقیب ومیر محمد جعفر بن میر محمد سعید ومیرزا الغ
نجبار سادات رضوی اند میر مسیب بمنصب نقابت منصوب وبین الاقران معتبر ومعزز بود ومیر محمد جعفر
باکتساب فضل وکمال مشغولی داشت ودر اوایل در شیوه فقاهت وعلوم منقول ترقی عظیم کرده بمرتبه
اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط وصدق اعتقاد دعوی اجتهاد ننمود بنهایت متورع ومتقی واز هر کار
دار ناکرد ومرغوب شبهه ناک مجتنب بود ومیرزا الغ با میرزا ابوطالب مذکور عمزاده بودند لیکن درویش
منش وحلیم وسلیم النفس بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مورد عنایت والتفات شاهانه
گشته بنیابت نفس همایون خادم باشی روضه مقدس وکلیددار ضریح مبارک گردید وخلف صدق او میرزا
محسن بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی یافته مشمول نوازشات خسروانه گردید چون ذکر همگی اعزه
سادات مشهد مقدس وعتبه علیه موسویه موجب طول کلام بود بدین قدر اختصار واقتصار رفت
سادات عظام کرام دار المومنین سبزوار میرزا محمود ولد میر شمس الدین علی سلطان [illegible] از اجله سادات

عظام منبع العز نبی مختار است میر شمس الدین علی سلطان جد اعلی او ودر زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتای
از دیار عرب با خیل وحشم وخیول وخدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت
واملاک ورقبات بسیار بهم رسانیده وکلا ومنسوبان خود را بزراعت وعمارت ترغیب نموده
مبلغهای کلی حاصل سرکار او بود در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز وعراق
سیدی بعلوشان وکثرت تبع وملازمان وثروت ومکنت میر شمس الدین علی بولایت عجم نیامده وکلام مشهور
السماء للملک الجبار : والارض لنبی المختار : بر نفی شاهد عدل است بر تواتر توجه والتفات سلاطین زمان
بر وجنات احوال آن سید عالیشان یافته مشمول توجهات تام ومورد اعزاز واحترام گشته منصب جلیل القدر
نقیب النقبایی ممالک ایران عموما وولایت خراسان خصوصا بآنجناب تفویض نموده یافته بود ودر ایام
فرخنده فرجام پادشاهان جلیل الشان صفویه وظهور دولت قزلباش اولاد کرام او بیشتر از بیشتر
بتعظیمات شاهانه معزز گشته ومیر شمس الدین ولد میرزا محمود در زمان فترت اوزبکیه وآمد وشد
عبید خان اوزبک بخراسان انواع دولتخواهی بظهور آورده در ازاء آن از جانب حضرت شاه جنت مکان
رتبه بلند امارت ولقب ارجمند سلطانی یافته بنیابت ذات اشرف همایون وتقدم وسروری
سادات وکلانتری وبزرگی ارباب واهالی کل ولایت خراسان علاوه مناصب سابق گردید واین بیت
مشهور در باره آن سید عالیشان مذکور السنه وافواه است **شعر** از خراسان میر شمس الدین علی
آمد برون : رایت میکوبد عراقی کز خراسان آفتاب : وجمیع متوجهات سرکار است آن سلسله
رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقی است بسیورغالات ومسلمی جناب میر واولاد عظام مقرر گشته
واکنون میانه میرزا محمود مذکور وبرادران وبنی اعمام متعرض گردیده وتغییری بقواعد آن راه یافته ممضی ومستمر است
وشفقت حضرت شاه جنت مکان در باره میرزا محمود مذکور وآن سلسله درجه اعلی داشت ودر حین
ارتحال موعی الیه بمسند عزت واعتبار وتقدم وکلانتری الکای سبزوار متمکن بود میر محمد کریم ولد [illegible]
از سادات کسکن من اعمال سبزوار است ودر آن ولایت صاحب املاک ورقبات کلی از اکفا و
اقران بوفور اعتبار ظاهر وممتاز بود وبدامادی میر شمس الدین علی سلطان اختصاص یافته بدین وصلت
در الکای عزت واعتبارش افزوده وی مرد خوش صحبت نیکو اخلاق بود بفهم وفطرت عالی اتصاف داشت
بااشرا ونجبا ومردم اهل بالتکلفانه سلوک مینمود ودر سخن فهمی پایه بلند داشت وگاهی نظم واشعار زبان میگشود
واین بیت ازو مشهور عالم است **نظم** گل نیم شب شکفته شود در حریم باغ : تعلیم گل ز خان بحیا

این قدر بس است **سادات عظام دار المؤمنین استراباد از سادات عالیه درجات استراباد جمیع اعزه**
در درگاه معلی بودند که اسامی شریفهٔ ایشان در فوق تحریر یافت و سوای ایشان چند نفر دیگر مثل میر حبیب الله
استرابادی و میر غیاث الله ولد میر رکن الدین مشهور و میر حسین مغفور بپادشاه میر حسین بعضی بملازمت
اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام داشتند و بعضی در سلک
خدمهٔ روضهٔ مقدسهٔ رضویه منسلک بودند و جمعی در وطن بسر می بردند از آنجمله میر تقی الدین محمد
بن امین الدین حسین ولد صدر مغفور میر جمال الدین در دار المؤمنین استراباد اقامت داشت
و در آنملک بزرگانه سلوک میکرد بجهت حقوق خدمت میر جمال الدین مورد توجهات شاه جنت مکان بود و تا
سوادی جبل تومال رقبات و املاک آن سلسله بسیورغال و مسلمی ایشان مقرر بود و بعد از رحلت حضرت شاه جمجاه
که مدتی آنولایت از حاکم مستقل صاحب وجودی خالی بود جناب سیادت پناهی بیشتر از پیشتر اعتبار و
اقتدار یافت اما از اولاد او در ایام سپاه پوش و بی انتظامی احوال قزلباشیه احکام و دولتخواهی که در برابر
حقوق تربیت و اصطناعات این دودمان بر ذمت ایشان لازم بود بظهور رسید میر ضیاء الدین
فندرسکی او نیز از سادات رفیع الدرجات استراباد و در بلوک فندرسک مطاع مردم آنجا و سید بزرگ
منش و معتبر بود و املاک و رقبات کثیر النفع داشت در ایام شورش و انقلاب های در دامن اب
بجیده دخل سرداران سپاه پوش نشد و در فندرسک حفظ مال خود نموده بلده استراباد که محل شورش و
آشوب بود کمتر یافت و در زمان جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که در بعضی اوان اتفاق افتاد در سلطانیه
ماردوی سپهر احتشام آمده بملازمت اشرف سرافراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا بیک انواع
دولتخواهی بظهور رسید و اکثر اوقات ملازم رکاب اشرف و مورد الطاف شاهانه و بسعادت
مجالست مجلس بهشت آئین مستسعد و بسیورغالات و انعامات بین الاقران امتیاز تمام داشت
و حضرت اعلی شاهی را با سید مشار الیه شفقت خاص بود **سادات منیع القدر عبد الوهابیه دار السلطنه**
تبریز سادات عظام عبد الوهابی اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشته اند در عهد بعضی در یزد و کاشان
و اصفهان نیز هستند میر عبد الوهاب جد اعلای ایشان که سادات مذکور باو منسوب اند سید بزرگ عالیشان
و منظور نظر سلاطین عصر بوده بمصاهرت یوسف میرزا ابن حسن پادشاه مفتخر گشته از اولاد او میر سید
حسن بیک از آن صبیه محترمه یوسف میرزاست و در زمان حضرت شاه جنت مکان تا آن نسبت اکثر
اوقات تولیت بقعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز که بنصریه مشهور است بآن سلسله متعلق بود

والیوم

والیوم باولاد او متعلق است دیگر از سادات مذکور میر نعمت الله است و این سید رفیع القدر متدین پرهیزکار بود و بنسبت
قرابت و ارتباطی که بسلسله جهانشاهیه داشت در ایام فتور رومیه بلواق آمده چندگاه مقتدای شرعیات
کاشان و در اواخر قاضی اصفهان نیز شد خود را در ایام منصب آلوده طمع نساخت سنین عمرش از نود تجاوز کرده
بود برادرش میر ابوالقاسم بامر قضاء دار السلطنه تبریز اقامت داشت **سادات عظام بدلا** در ولایت
مابین اصفهان و همدان اقامت دارند میر سراج الدین قاسم از این طبقه بسیار بزرگ منش و صاحب
اعتبار بوده بنسبت قرابت و پیوند بسلسله میر جهانگیر عباسی والی لرستان داشت در زمان شاه جنت مکان
از میر جهانگیر خلاف و عصیان بظهور آمده مقهور قهرمان غضب گشت و پسرانش محمدی شاه و رستم بیگ بغداد فرار
نموده بودند بشفاعت میر سراج الدین قاسم از تقصیرات ایشان اغماض شده ملک موروث بایشان تفویض
شد و درین عهد فرزند خلف او میرزا عبدالله بسیار صاحب حال و از اهل دعا بود در حضرت تسخیر و دعوت
ادعیه از استاد داشت و ماذون بود که بهر کس اهلیت آن داشته باشد اذن و رخصت دهد مردم
الوار و اکثر الوار را اعتقاد عظیم بمیرزا عبدالله مذکور بود و مریدانه سلوک مینمودند و او بانعام انگار مولع بود
صاحب املاک و رقبات کلی بودند که الیوم در میان بنی اعمام منقسم است و از جانب حضرت شاه سیورغالات
و ادرارات لایقه مقرر او ارزند چون برخی از احوال سعادت منوال سادات عالیه درجات و نقباء
منیع البرکات بقدر حال گذارش یافت اکنون احوال میمنت مآل جمعی از مشایخ و کبار علما و طبقه
فضلا و زهاد فرخنده نشان حضرت شاه جمجاه جنت مکان که در حین ارتحال آنحضرت در قید
حیوة بودند بدستیاری خامه بدایع نگار در صحیفه مقصود رقم گذارش می یابد عذر اطالت و اطناب
از مطالعه کنندگان این کلمات پریشان میخواهد **ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام**
سر آغاز جریدهٔ فضل و دانش از آن طبقهٔ علیه مجتهد الزمانی شیخ عبدالعالی است که خلف صدق مرحمت پناه
مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالیست در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو
منظر و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال والاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر
علماء عصر اذعان باجتهاد آنجناب مینمودند اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده
بدرس و افاده علوم اشتغال مینمود و جمعی را بفیصل قضایاء شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت
و بنفس نفیس نیز گاهی بجهة اجراء احکام شریعت غرا متوجه فیصل قضایا میگشت و هرگاه بدرگاه
معلی تشریف می آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آنجناب بنهایة مبالغه مینمودند و همیشه

مآب سعادت مآبش خواه دراردوی معلی وخواه در مکانشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان عصر بود واکثر علما در اصول و فروع بقول او عمل نمودند و اجتهادات آنجناب بتصدیق اکثر علما مقرون بود و لحوق ذات ملک صفاتش در داخلین آرایش ملک ایران بل جهان و جهانیان بود **شیخ علی نیشابوری** عرب فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود و در مسایل شرعیه واجوبه فتاوی قولش معتبر و موثوق به در انتظام امور شرعی و عرفی صاحب رای و سرآمد اقران بود وانوار توجه والتفات حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته بمنصب شیخ الاسلام و وکالت جلالیات دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و از بلاد مشهوره آفاق است منصوب گشته و در انجمن کمال استقلال یافته در نظم معاملات دینی و دنیوی آن ملک و رفع تسلط ارباب تعدی جد بلیغ نمود **مولانا عبد الله شوشتری مقتول** مولد شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال چندی در بلده شیراز کسب و هوالش فضل پرورست بکسب علوم معقول روزگار گذرانید چون همتش بتحصیل علوم منقول مقصور بود متوجه سفر علبستان گشته بصحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار خصوصا فقهای جبل عاملی رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشدین درجه کمال یافته و از آنجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد بسعادت پابوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن والانس حاصل نموده مدتها در آن مکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر قیام مینمود و گاهی در جمعیات متوجه وعظ گفتن شده جمعی کثیر در مجلس موعظ او مستفیض گشته از برکات انفاس بسیاری از خلق الله از مسلک غفلت و غوایت عدول نموده براه هدایت و آگاهی رسیدند بالجمله همگی اطوار حمیده این پسندیده اکابر و اصاغر و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی اکثر اوقات در مشهد مقدس بنصایح ارجمند آنحضرت پرداخته موجب مزید آگاهی میشد و مراد منظور انظار شفقت شاهانه بود تا آنکه در سال او دغیل مطابق سنه ۹۹۷ هجری که آن بقعه متبرکه چنانچه در صحیفه دوم این جریده اقبال در محل خود تحریر خواهد یافت بدست اوزبکیه درآمد جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر بردند بما بین او و علماء آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد با وجود آنکه لشعار اهل البیت تقیه کرده خود را شافعی نام نموده خباثت ماوراء النهر و متعصبان مذهب حنفی در قتل او غلو کرده آن عالم سعادت کیش خیر اندیش را بابو کرده و قلمرش بدرجه بلند شهادت رسانیدند و بآن اکتفا نکرده جسد شریفش را در میدان بخارا با تش بیداد سوختند رحمة الله علیه **مولانا میرزا جان شیرازی**

انفاس

اش

ماوراء النهر

۳

عالم فاضل متبحر وازعلماء دانشور ودانشوران فضل گستر دار الملک شیراز امتیاز تمام داشت اکتساب علوم درس خواجه کمال الدین محمود شیرازی کرده بود که بواسطه علامة الحکما فی زمانه مولانا جلال الدین محمد دوانی بود و نموده ترقی عظیم کرد و در علوم معقول و حکمیات سرآمد زمان خود گردید اما متوجه علوم منقول کمتر شده بود در زمان حضرت شاه جنت مکان در خطه شیراز شریفه شیراز بر مسند تدریس تمکن داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم هر ولایت که بجهة تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه می‌نمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه دانش یافته رتبه تدریس داشتند در حکمیات تصانیف عالی و بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد و در زمان اسمعیل میرزا باردوی معلی آمده چون علماء درگاه معلی گمان تسنن باو برده بودند و او باستظهار شفقت اسمعیل میرزا اظهار مطنه اباء نموده بلکه باظهار این معنی زبان گشود بعد از فوت اسمعیل میرزا بدین جهة در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراء النهر و هندوستان رفته در آن ولایت رخت هستی بمنزل آخرت کشیده در عدم آباد عالم خاک مقام گرفت **خواجه افضل الدین محمد ترکه** از نژاد ترکه دار السلطنه اصفهان بود در اوایل حال باکتساب علوم عقلیه و نقلیه پرداخته ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی سعادت نشان آمده منظور نظر شفقت شاه جنت مکان گردید بعد از فوت میر زاکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضا بمعسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلی بامر تدریس پرداخته در مدرس او جمعی تلامذه از مباحثات و افادات او فیض یاب بودند در زمان اسمعیل میرزا باصفهان رفته بامور شرعیه و امر قضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و بجهة ناهمواری حکام و اتراک دامن از آن شغل در چیده منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضیه رضویه یافته مدتی در مشهد مقدس معلی بدان شغل اشرف پرداخته در آن روضه مقدس بسر برد و در سال قوی ئیل مطابق سنه ۹۹۱ که نواب سکندر شان ونشاهزاده عالیان سلطان حمزه میرزا از یورش خراسان عود نموده در موکب همایون از مشهد مقدس بعراق آمد در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیوة دیده پوشیده بعالم بقا پیوست **مولانا علاء الدین علی** قاری از اهل استراباد بود در علم قرات و تجوید مهارت تمام داشت و رسایل مبسوط و مختصره درین علم تالیف نموده در زمان شاه جنت مکان از زمره علما بود و در خدمت آنحضرت قرب و منزلت عظیم داشت و لوص حاجات ارباب علوم و فقرا و مستحقین اقدام نموده بنجح مقرون می‌گشت و بین الاعاظم والاعالی معزز و محترم بود و طبقه قراء از و استفاضه می‌کنند **فرید عصر و یگانه دهر شیخ بهاء الملة والدین عاملی** خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین عبد الصمد است و وی از مشایخ علماء جبل عاملی در جمیع فنون علوم تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بوده و خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی وزنده جاوید شیخ زین الدین علیه الرحمة بسر کرده در تصحیح

قضاة

حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند و بعد از آنکه جناب شیخ بجهت تشیع

بدست رومیان درجه شهادت یافت مشار الیه از وطن مالوف بکاشان عجم آمده بشرف مجالست مجلس میمون شاه رضی

منور گردیده منظور نظر عنایات گوناگون گشت مراتب عالیه فقاهت و اجتهاد او در معرض قبول و اذعان علماء عصر

در آمده در اوقات شعار جمعه که بنابر اختلافیکه علماء ملت در شرط آن کرده اند و مدتهای مدید متروک و مهجور بود بعی

بلیغ بتقدیم رسانیده با جمعی کثیر از مومنین بآن اقدام مینمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات و حکومت ملیات

ممالک خراسان عموما و دار السلطنه هرات خصوصا بامضای خدمتش مرجوع گشته مدت مدید در آن خطه دلکشا

بترویج شریعت غراء و تبلیغ و تعلیم بقاع الخیر آن دیار اقدام نموده با فاده علوم دینیه و افاضه معارف نقلیه و تصنیف

کتب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض و مفصلات می پرداخت تا آنکه شوق ادراک سعادت حج بیت الله

الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و ائمه عالیمقام صلوات الله الملک العلام گریبان گیر گشته

قاید شوق عنان توجه او را بصوب ملک عرب در حرکت آورده بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی در حین مراجعت

روزی چند در لحصا و بحرین رحل اقامت انداخته با فضلای آن مرز و بوم صحبت برآورد تا آنکه در بحرین اجل موعود

رسیده بساط کتب خانه حیوة را در نورد دیده بمطالعه جریده عالم بقا پرداخت و خلف صدق مشار الیه کل

گلشن آرای جهان از وجود شریف زیب و بها داشت در صغر سن با والد ماجد بولایت عجم آمده بجد و جهد

تمام بر حسب وراثت الآباء والاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم تفسیر و فقه

و حدیث و عربیت و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار بمرتبه کمال رسید و حکمت و کلام و بعضی

علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله مدرس یزدی بدست آورده در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب

و مولانا افضل قاینی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی از اهل آن فن بلند نموده و در علم طب و قانون دانی

با بقراط زمان حکیم عماد الدین محمود که ذکر احوالش در جریده اطبا خواهد آمد طرح مصاحبت انداخته بهره کامل

از آن یافت بالجمله در اندک زمانی در علم معقول و منقول آنجناب را ترقیات عظیم روی داده بهر فن

سرآمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبر در فنون علوم از نتایج طبع دراکش مطرح انظار علماء ذوی الاعتبار

گردیده مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید کتاب حبل المتین در جمع میان احادیث صحیح

و حسن و موثق و شرح اربعین از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام

و احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدایق الصالحین

در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیوة در تفسیر الآیات و کتاب حبل حدیث و شرح الزبح حقیقت در هیئت

وحاشیه

ترجیح

و حاشیه مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیئت و رساله خلاصة الحساب و رساله صحیفه در اسطرلاب

و اثنا عشریات اربع در طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در نوافل

و ابعض و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن تا تاریخ تحریر این صحیفه که خمس و عشرین و الف هجری است

باتمام رسیده و بعضی دیگر مثل جامع عباسی فارسی که حسب الامر الاعلی مامور گشته که در علوم دینیه تالیف نماید که

عامه خلق عجم از آن بهره یابند و غیرها امیدست که از یامن توفیق الهی و برکات سعی آن قدوه احبار

و زبده ابرار باتمام رسد بالجمله آنجناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حل الیات

و تصدی شرعیات دار السلطنه اصفهان بخدمتش مرجوع گشته چندگاه من حیث الاستقلال بدان شغل

پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال

بامثال المهمات مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر شد بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی نشاء فقر و دیدن

بر مزاج شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرت اختیار نموده مدتها در عراق عرب

و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت مینمود و در ایام سیاحت بصحبت بسیاری از علما و دانشمندان

و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجرد گزینان خدا آگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان

بهره مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهری و باطنی سرآمد روزگار است

و باعتقاد جمهور علما و فضلا رتبه عالی اجتهاد دارد و در این زمان محجسته نشان حضرت اعلی شاهی

ظل اللهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته همیشه از ملازمان رکاب اقدس اند و اکثر

اوقات در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخشش مسرور میگردند اگرچه

شعر و شاعری دون مراتب عالیه آنجنابست اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری

قصب السبق از اقران ربوده اند و لطایف و افکار اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین

آنجناب زبان زد خواص و عوام است بتخصیص مثنویات بروش ملای روم از نتایج طبع وقادش

بر مثال غرر و درر در رشته نظم کشیده شده و این دو بیت از آنجمله علما افتاده نظم سهل باشد در ره

فقر و فنا ✿ گر رسد نان از لقب جان را عنا ✿ در دو دست نان جو مطلب بنه در رگ ✿ گرد کله تو بنای حرص و رگی

و مجموعه ترتیب داده اند در ضمن هفت مجلد الحان رنگین و عبارات بلاغت آیین و اشعار آبدار قدما و

متاخرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب و بکشکول موسوم گردانیده مجملا بحری ا

مواج که آثار فیضانش باکناف و اطراف رسیده و اکنون وجود شریف آنحضرت زینت عمر زینت بخش

المهمات

ریاض جهان وطراوت افزای عرصه ایران است وجمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب
معنی اندامید که عمر طبیعی یافته خلایق از فضایل و کمالاتش محظوظ و بهره ور باشند شیخ لطف الله برادر شیخ
ابراهیم منشی است که از فضلاء متبحر و فقهاء مشهور عصر بود مولد شریفش موضع میس جبل عامل است در اوایل
سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیة والثنا بسته مدتی مدید در آن آستان ملک
آشیان بتحصیل علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علماء آن مشهد مقدس
بهره کامل در علم فقه یافته در زمره مدرسین سرکار فیض آثار انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی شاه جنت مکان علیین
منصب والا خادمی نیز علاوه تدریس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بود در فترت اوزبکیه
از آسیب آن طایفه نجات یافته بدرگاه معلی آمده مدتی در قزوین بدرس و افاده مشغول نموده حسب الامر اعلی
از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجدیکه در برابر دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث
کرده بمجاورت و الاتمت مناسبی نقل آنجا است متوطن و در آنجا با ابلاغ خلق و درس فقه و حدیث
وطاعت و عبادت مشغول است و از اوقاف سرکار خاصه شریفه آن حضرت موظف است و جمعی
کثیر در اوقات نماز ولیفه با و اقتدا می نمایند شیخ حسن داود خادم ولد شیخ محمد داود استرابادی
در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه منوره مسلک است والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان بنیابت معزز و
محترم بود و در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگران علما سخنان موعظت آمیز حقیقت بنیان گستاخانه
بزبان صدق بیان می کرد و در بعضی مباحث جایز ندانسته مبالغه بحد افراط مینمود و چون خالی از اغراض دنیوی
بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا اصغا می نمودند و ولد امجدش بنیابت متقی و پرهیزکار است
در فترت اوزبکیه بسلامت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده در اکثر
اسفار ملازم رکاب اقدس بود و بعد از دفع اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات شاهانه گشته سرکشیک
سایر خدام روضه بزرگ عرش مقام گردید و بنیابت ذات اشرف همایون بمنصب خادم باشیگری
و کلیدداری ضریح مبارک نیز با و متعلق است و در ایام ولیالی کشیک سایر کشیکچیان نیز
بنیابت حضرت اعلی خدمت نموده تا حین تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان ملک آشیان قدسی نشان
بلوازم آن روزگار می گذرانید شیخ فضل الله عزاد عرب فقیه و از جمله صلحا و اتقیا مشهد مقدس معلی و از عزاد
سرکار فیض آثار موظف بود بغایت متقی و پرهیزکار خود را از جمله عدول شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس
بامامت و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر با و اقتدا میکردند و فوتش در سنه آن بود در فترت اوزبکیه

با سایر صلحا و اتقیا درجه شهادت یافت در مشهد مقدس معلی و اتقیا و ارباب فضل و کمال در حین ارتحال
حضرت شاه جنت بارگاه غفران مآل بیشمار بودند اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر این طبقه پردازد
موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا اکتفا بذکر این چند نفر اقتصار نمود مولانا محمد عباس تبریزی ولد مولانا عنایت
مرد سلیم النفس فاضل پرهیزکار و بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود پدرش مولانا عنایت در زمان
حضرت شاه جنت مکان مدتها دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و کفیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود
بعد از فوت والد ماجد مناصب مذکوره باو مفوض گشت اما مشارالیه در فضل و کمال از والد ماجد
درجه بیشی و بیشی داشت در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت
و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نموده بعالم عقبی شتافت رحمة الله علیه و علی جمیع
الاتقیا وزرا و مستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که بتاجکیه بین الجمهور مشهورند و در حین ارتحال
شاه جنت مکان بعضی کسوت ممات پوشیده و بعضی در درگاه معلی و ممالک بخدمات قیام داشتند در هنگام
ارتحال حضرت شاه جنت مکان احدی از ارباب قلم بوزارت دیوان اعلی منصوب بود و وزراء عظام
سابق الحال معلوم نیست چه مقدار گشته در زمان شاه جنت مکان دوازده نفر بمسند وزارت دیوان اعلی تمکین
یافتند در اول زمان جلوس خواجه جلال الدین محمد خوانده میری بود که بعد از قتل میرزا شاه حسین
در زمان خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل نور الله مرقده وزیر شد و او با میرزا شاه حسین مربوط
بود گویند که روزیکه وزیر شد این رباعی را در فرق جناب میرزا خواند رباعی ای نور دو دیده جهان افروزم
رفتی و لوای جهان شعب سیه شد روزم * گو با من و تو دو شمع بودیم بهم * کایام ترا بکشت و من میسوزم * بمضمون
این بیت که نظم با فاله که از بازیچه برخاست * چو اختر میگذشت آن فال غدر است * مصداق
حال خواجه مذکور گشت بعد از رحلت خاقان سلیمان شان و جلوس همایون شاه جنت مکان بکسوت
مرتبه وزارت آن حضرت سرافراز شد هنوز ایام وزارتش بیکسال نکشیده بود که دیو سلطان روملو که وکیل
و صاحب اقتدار بود با او بدمظنه شده فیمابین غبار نقار ارتفاع یافت او را گرفته بقتل و سوختن
فرمان داد در وقتیکه او را با بوریا پیچیده میسوختند این بیت [illegible] حال خواند نظم گرفتم خانه
در کوی بلا در [illegible] گرفت آتش * کسیکو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد * بعد از و قاضی جهان سیفی حسینی
که وزیر [illegible] حسین بود وزیر دیوان اعلی شد و بجهت تنازعی که با [illegible] جلوا رفته کناره جسته
بگیلان افتاد بعد از رفتن او بگیلان میر جعفر ساوجی که وزیر جوهه سلطان بود بنابر اقتدار جوهه سلطان

وزیر دیوان گشت ایام وزارتش چندان امتدادی نیافت او نیز بجهة منازعات امرا بقتل
رسیده احمد بیگ نور کلال که از اکابر نورکالیه اصفهان بود بوزارت دیوان اعلی سربلندی یافته کلال
شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود و بعد از وفات قاضی جهان که از مظفر سلطان و اسا
بیدلیس انواع تشویشات در راه این دولت کشیده بود و خلاصی یافته بخدمت اشرف
رسیده بنا بر وفور قابلیت و استعداد و شفقت خاصیکه آنحضرت با او بود در اکثر
میر عنایت الله اصفهانی قوم نجم ثانی وزیر گشته رقم عزلت بر صحیفه حال احمد بیگ نور کلال خوزانی
کشیده شد میر عنایت الله بعضی امور نالایق که پسندیده طبع اشرف نبود خصوصا
عشق و عاشقی پیر بایلیق بیگ که از زمره پیش خدمتان محفل اعلی و منظور انظار شاهانه بود متهم گشته
مغضوب گردید و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و یاغیگری او با این دولت در فوق ذکر یافت
قضایا با گیلان تحریر یافته در قفس آهنین انداخته و در منار مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز
آویخته سوختند و یکی از ظرفا این قضیه را در تاریخ واقع گفته قطعه خواجه عنایت که همیشه مدام :
لاف خردمندی و فکر دقیق : بی عمل کرد و منصب داد : گفتمش ای با غم و محنت رفیق : از غم
عشق که تاریخ چیست : گفت ز عشق پیر بایلیق : ۹۴۲ بعد از واقعه او قاضی جهان با نواد وزیر مستقل
گشته یازده سال در کمال عظمت و اقتدار وزارت باستقلال کرد در اواخر منصب چون حضرت شاه وزرا
اراده نمودند که بدقایق امور بنفس نفیس باز رسیده در مهمات دیوانی که همیشه رای و عمل میفرمودند آنچه
بعرض میرسانیدند بانجاح مقرون نمیگشت و در ان اوقات دفع الوقت کرده تاخیر در انجام عرض
کرده های او واقع میشد جناب قاضی از اطوار و اوضاع بامیلی تفرس نموده کبر سن و شیخوخیت را بهانه
ساخته از منصب استعفا نموده و در الحاح کرد حضرت شاه رضاجوی گشته او را از امر وزارت معاف
داشتند و در تاریخ ستین و تسعمائه بجوار رحمت یزدانی پیوست : در تاریخ فوت او گفته اند نظم
بگاهی چو آن حادثه شد جهان : یابی ز تاریخ فرکش نشان : آنچه از اوصاف حمیده آنجناب از
السنه و افواه معلوم گشته ... در این دولت عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد
و فضایل و کمالات باشد ... رفعت شان و بزرگی او از حیز بیان بیرون است با وجود
اعتلای شان و عظمت و اجلال با خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده در حسن سلوک و آداب
تواضع و فروگذاشتی نمیکرده در مباحثاتی که میانه علما از هر علم واقع میشده دخلهای موجه کرده قول ایشان را

محول

و توشیحات

محول عمل معتبر دانسته اند و در انشا و سلامت عبارات او مسلم الثبوت را قمان صحایف انشا و ارباب
سیاق و حساب بوده و در حسن خط درجه کمال داشته بعد از و منصب وزارت بچهار نفر از
ارباب قلم تفویض یافت خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاثا که بهره ممدوح شریف تبریزی که
محاسب خوب و بعضی اوقات مستوفی الممالک نیز بود آقا محمد فراهانی که از اعیان ولایات
فراهان بود خواجه امیر بیگ کججی مشهور بامیر بیگ مهردار که از اقوام میر زکریا کججی و مرد قابل مستعد
فصیح شعار بوده در اوایل حال وزیر غازیخان تکلو مهردار بود و بعضی اوقات وزیر خراسان نیز بود
و در علم نجوم و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشته و بجهة آنکه تسخیر آفتاب نموده مغضوب
گشته در قلعه الموت مدتها محبوس بود و در زمان اسمعیل میرزا از حبس نجات یافته ودیعت
حیات بقابض ارواح سپرد میرزا بیگ ابهری که از طبقه سابقه ابهر بود در اوایل حال وزیر
سوندوک بیگ قورچی باشی افشار و بعد از آن آیای وزیر دیوان بود چند گاه امر وزارت این
چهار عزیز تمشی می شد چون بساط دولت ایشان در نوردیده گشت معصوم بیگ صفوی که امیر دیوان بود
برتبه بلند وزارت سرافرازی یافته با ایالت و سپهسالاری جمع کرد و چند سال من حیث الاستقلال وزیر و
اعتماد الدوله بود و بدیگر خدمات و لشکرکشی مامور گشته بانتظام امور دولت پرداخته همواره
منظور انظار عواطف خسروانه بود و حضرت شاه جمجاه آنجناب را عموم اغلی یعنی عمزاده خطاب میفرمودند
بعد از آنکه میانه حضرت شاه جمجاه و سلطان سلیم بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک روم قواعد مصالحه استحکام یافته از
دیار عجم بسر آمد شد حجاج بیت الله الحرام متواتر گشت مشار الیه بدلالت هادی توفیق اراده دریافت
این مطلب علیا کرده و از هر دو پادشاه مرخص و ماذون گشته باتفاق لیره خان میرزا که از زمره
فضلای عصر بود در آن راه آورده رومیان با او غدر کرده در حینیکه محرم شده بود در لباس اعراب
بادیه نشین رهبر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از فقها در میانه قافله حاج بدرجه شهادت
رسانیدند اسناد این امر شنیع بقطاع الطریق عرب نمودند و در ایام غیبت مشار الیه میرزا سراج الدین
علی قمی وزیر او بنیابت میان خدمت قیام داشت بعد از ... چند سال مسند وزارت
از ... خالی بود و در اواخر ایام حیات میر سید حسین ... خواجه جمال الدین علی بد بمنصب
عالی ... بخدمت قیام نمودند اطوار ایشان مستحسن طبع اشرف نیفتاده هر دو ازان
منصب معزول شدند و دیگر احدی بامر مذکور منصوب نگشت مستوفیان عظام و احمی نسب دفتر خانه همایون

مستوفیان عظام دیوان اعلی در زمان شاه جنت مکان آنچه معلوم گشته و مشهورند ده نفرند هفت نفر

مستوفی الممالک و سه نفر مستوفی بقایا بودند اول میر مسعود جربادقانی و دیگری خواجه شاه حسین

و خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاث کهره شیرازی و دیگری خواجه قاسم نطری خواجه ملک اصفهانی

میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی و میرزا شکر الله اصفهانی این هفت نفر مستوفی الممالک بودند و از زمره

این طبقه مستوفی الممالک که بعظم شان و بزرگی و امتداد زمان خدمت از امثال و اقران امتیاز داشته

و بین الجمهور بسلامت نفس و دیانت و راستی و خیرخواهی خلایق و حقایق مشهورست خواجه قاسم نطری بود که

از اعیان و اهالی آن ولایت بود در قانون حساب دانا و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگر مستوفیان محل اعتماد

شاهانه و منظور انظار شفقت و تربیت پادشاهانه بود و همیشه در مجلس بهشت آیین بعرض حاجات

خلایق و کلمه الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان و موجب تحصیل دعای خیر ولی نعمت بوده بی اندیشه

و محابا زبان میگشوده و چون خالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده در حیز قبول یافته و همواره خدمات او

پسندیده خاطر مبارک اشرف بوده و الحق مرد سعادتمند خیراندیش و خیر بانی بقاع الخیرات بوده بعد از

فوت او بنابر ازدیاد مواد توجه اولاد عظام او نیز در ازای حقوق خدمات پدر بزرگوار مورد تربیت

و تفقد گشته بمناصب ارجمند سرافرازی داشتند بعد از و میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک

شده در اندک زمانی معزول گشت بعضی اوقات منصب مستوفیان ارباب تحاویل دفترخانه

همیون بتعرض گردیده هر یک مستوفی سرکار خود بودند بعضی اوقات یکی دو نفر نایب الاستیفا تعیین شده

بود تا آنکه دیگر باره میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک گشت و او خالی از درویش نهادی

و سلامت نفس و رعیت کاری نبود در نیمه ایام خدمتش امتدادی یافت سه سال قبل از رحلت شاه

جنت بارگاه او معزول گشته میرزا شکر الله مذکور بدین رتبه سرافرازی یافت وی ولد خواجه حبیب الله

اصفهانیست مرد سلیم النفس صاحب تمکین و وقار و محاسب مستقیم خوش نویس نیکو اطوار بود و هر چند سال

که بعضی از خدمات دیوان اعلی مامور میگشت چند سال در درگاه معلی تا آنکه بمنصبی از مناصب دیوان

سرافراز باشد در مجلس بهشت آیین راه خدمت یافته از زمره مجلسیان و منفرد نویسان بود

و چند روز که حسب الامر [illegible] بقایا سابق برداخت چون طرز سلوک [illegible] خدمت او

بلغایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود میر غیاث الدین محمود شهرستانی چنانچه مذکور شد معزول گشت

بمیرزا شکر الله مفوض گردیده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول داشت

ودر زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بران خواهد رفت وزیر اعتماد الدوله شد و در زمان نواب

سکندر شان بوزارت و ممیزی خراسان و توکل سرکار فیض آثار منصوب گشته بدان ولا

رفت اما چون تکبر و بزرگ منشی که از دفتری که داشت از سیمای او مشاهده میشد دلپسند طبع خود

پسندان عصر نبود میانه او و بیگلربیگیان خراسان طرح بدنشست و مهمات او چنانچه باید تمشیت

نیافت بدامغان آمده در آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود و مستوفیان بقایا اول میر عبد

الله معموری که از سادات اصفهان بود مستوفی بقایا شد و او اندک زمانی مستوفی بود فوت شد برادرش

معموری بجای برادر منصوب گشت مرد محاسب سیاق دان بود قریب بده سال بدان خدمت

قیام نموده اما خدمت او پسندیده اشرف نگشت او را عزل کرده میرشاه غازی اصفهانی که از سادات

اصفهان بود و سلسله ایشان با سادات علاقه بند مشهورند مستوفی بقایا گشت مرد محاسب

و نویسنده کاردان بود چند سال و در زمان شاه جنت مکان بممیزی و سایر خدمات دیوانی

قیام مینمود و از عهده خدمت مرجوعه کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال آنحضرت بخدمت مذکور

قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکر الله وزیر و اعتماد الدوله او را مستوفی ممالک کردند

و در زمان نواب سکندر شان بدستور بآن منصب سرافرازی یافت و در آن مهم کمال استقلال او را

نشد چون میرزا سلیمان را که وزیر شده بود نسبت بمشار الیه سوی مزاجی بهم رسید بتحریک

او از منصب معزول گشته منصب استیفا بخواجه محمد باقر هروی که حق خدمت قدیم در هرات بنواب سکندر

شان داشت تعلق گرفت میرشاه غازی روی توجه بوطن اصلی آورده از آنجا متوجه حج بیت الله

الحرام شد و در آن سفر خبر از جهان فانی را وداع کرده متوجه عالم بقا گردید ناظران بیوتات آنچه ذره

حقیر را بدان اطلاع حاصل شده قاضی عماد اصفهانی ناظر باستقلال بود میانه او و مهتر جمال اصفهانی منازعه

بدید آمده مهتر جمال ابواب بر او نوشته بتصرفات و تغیرات مال دیوان متهم داشت

بنابران معزول گشته مواخذ گردیده مبلغ کلی مصادره فرمودند آقا مهتر جمال بعد از عزلت

مشار الیه خود ضامن وجه مصادره گشته او را باعزاز و احترام روانه صفهان کرد مرد خیرخواه

بی‌غش بود بعد از و آقا جمال الدین ولد آقا کمال الدین بن زین العابدین که وزیر باستقلال

خراسان بود بمنصب نظارت یافت بعد از مدت متمادی او نیز ببعضی اعمال ناصواب

که خصما و اضداد متهم داشتند مغضوب گشته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در قلعه الموت

عبوس بود در زمان اسمعیل میرزا حکما یافته و در زمان نواب سکندرشان لقدر عزت بنیادی یافت کبر سن و شیخوخت
وضعف الم ایام جبن بر و غلبه کرده مدت حیوتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شاه جنت
مکان سرنقره ناظر بودند میرزا سلمان که بعد از عزل و حبس آقا جمالی ناظر اکثر بیوتات گردید وی ولد
خواجه میرزا علی جابری اصفهانی است پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود و در شهر
در بلده فاخره شیراز اکتساب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد کاردانی متصف گردید
بعد از فوت پدر بار دوم بعلی آمده بتقویت میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان چند سال بخدمات
جزو اتولایت مشغول داشت و از جانب نشاء الله باردو معلی آمده چون آثار قابلیت و کاردانی
از ناصیه احوالش هویدا بود مورد تربیت شاهی گشته بعد از اخذ و قید آقا جمالی کرمانی چنانچه مذکور
شد بمنصب نظارت اکثر بیوتات خاصه شریفه سرافراز گشته در سلک مقربان مجلس همایون
منسلک گردید و تا حین حیوة آنحضرت در کمال استقلال بدان خدمت قیام داشت
در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکرالله بمنصب وزارت دیوان اعلی اختصاص
یافت اسمعیل میرزا در تربیت و تقویت او مبالغه نموده حکم شده بود که بتعظیم هیچ
یک از امراء عظام از مسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسمعیل میرزا و جلوس
نواب سکندرشان بدستور وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از بیشتر استقلال و رواج
منصب عالی درجه کمال یافت و آل حال او در قضایای زمان نواب سکندرشان مرقوم کلک بیان میگردد
خواجه ابوالقاسم از اعیان ولایت فراهان قم و وزیر مهرداد دیوان اعلی بود مرد راست خانه صادق
القول درست گفتار نیکو روش رو و سبای منش بود اطوار او پسند طبع اشرف آمده از وزارت
مهر بنظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی نموده و تا حین رحلت حضرت شاه بدان قیام
داشت در زمان اسمعیل میرزا چند گاه متکفل آن خدمت بود و اعتبار تمام داشت بالآخره دامن
از آن شغل در چیده روی بوطن اصلی نهاد میرابوالفتوح برادر میر فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر
عمارات خاصه شریفه بود و ایشان از اولاد میر سید شهرستانی اند که در زمان خاقان سلیمان شان
مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه در این دولت عالی بمناصب عالی سرافرازی داشته اند میر فضل الله
مذکور مدتها وزیر اصفهان و رتق و فتق مهمات دیوانی آنجا بود و در ایام عمل صاحب
املاک و رقبات کلی شده زخم وحشت براه کشید بالجمله میرابوالفتوح مذکور نیز در کمال دیانت

و در اسب بخدمت نظارت عمارات قیام داشت میرزا محمد نام پسری داشت فاضل و فقیه و صاحب
فتوی مرتکب مناصب و مشاغل دنیا نگشت فتاوی او در میانه فقهای عصر معتبر بود احمدی بیگ لشکرنویس
برادر محمدی بیگ لشکرنویس سابق در اوایل زمان شاه جنت مکان خواجه کی بیگ شیرازی لشکرنویس
و بغایت معزز و معتبر و در میانه امرا و لشکریان صاحب اعتبار و ذوی الاقتدار بوده چنانچه همگنان
او را در پایه وزارت داشته منتظر الوزاره می دانستند بعد از فوت او محمدی بیگ برادر او بجلدی
مذکور که او زجر نویس آذربایجان بود مرد قابل مستعد بارای و هوش بوده بدین منصب والا ارجمندی یافت
او نیز معزز و معتبر و در خدمت مرجوعه مستقل و منظور انظار شفقت و تربیت شاهانه بود چنانچه حضرت
شاه جمجاه او را کیچوک وزیر خطاب میفرموده اند بعد از فوت او برادرش احمدی بیگ مذکور لشکر
نویس شد و تا حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندرشان بدین خدمت قیام داشت
و این طبقه شیرازی الاصل اند و در آنجا بطبقه حاکیه اشتهار دارند اما ظاهراً نسبت که از شیراز بیرون
آمده چند کس از سلسله حاکیه در عراق و آذربایجان وارد اردوی معلی صاحب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و
سربلند بوده اند و مشار الیه نیز مرد عاقل و قابل خوش نویس صاحب فضل و کمال و از مستعدان
ارباب قلم بود و در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی فوت شد علیخان بیگ وزیر قورچیان عظام
مشار الیه از اویماق عربگرلو است پدرش حسین علی بیگ مرد قابل تعلیق نویس خوب بود و تتبع روش
خط مولانا بهاء الدین حسین منشی سرکار فیض آثار نیکو کرده بود از ظهور این دولت ابدپیوند منصب
وزارت قورچیان عظام بسلسله ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت سابق آن سلسله بدین منصب سربلند
یافته تا حین ادای حیوة بدین رتبه معزز بود و او نیز در اوایل جلوس همایون شاهی ظل الهی فوت شد میرزا فتح الله
مستوفی قورچیان عظام وی صفاهانی و از اقوام خواجه ملک است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک
شد و میرزا فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شده مشمول نوازش و مورد تربیت
بود و همواره از مجلسیان اعلی بوده زیاده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان دخل داشت
اصحاب دفترخانه همایون میرزا امیر ابوتراب نطری مستوفی مال که الحال ضابط نویس و مفرده نویس
نیز می گویند و او از سادات عظام الوند نطنز و داماد خواجه قاسم مستوفی بود و در دفترخانه همایون
ارباب قلم او را در علم سیاق استاد الماسیین می دانستند و هدایت ملک شیرازی صاحب
توجیه دیوان اعلی و از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه سابق است از سلسله ایشان جمعی کثیر در این

دودمان ولایت نشان بخدمات متنوعه قیام داشتند و محل اعتماد شاهانه بودند میرزا ابراهیم کرد سنجیده
رای خوش قلم صاحب وقوف سلیم النفس پرهیزکار بود و از اوارجه نویسان خواجه محمد امین مشهور بجان
ولد خواجه قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب دانا مصداق الولد سر لابیه بود بخدمت
اوارجه نویسی آذربایجان و شیروان قیام داشت خواجه رشید بیگ که شیرازی الاصل و از
اقوام هدایت بیگ است و اوارجه نویس عراق متوز و مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه
بود آقا اسد نظری اوارجه نویس خراسان و کرمان و میر نعمت الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی
و بجای پدر اوارجه نویس فارس بود آقا سیف الملوک طهرانی مستوفی ارباب التحاویل اگر چه زیاده
استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت بود و بدین جهة در مجلس بهجت آئین راه یافته از زمرهٔ
مجلسیان و منظوران انظار عنایات شاهانه بود وزرای عظام ممالک و لفظ نهایت بزرگ و عالیشان
و صاحب اقتدار بودند میرزا عطاء الله اصفهانی که در اوائل جلوس شاه جنت مکان وزیر مهر بود و بوزارت
و ممیزی کل آذربایجان و شیروان سرافرازی یافت و دیگری آقا کمال الدین زین العباد
کرمانی که چنانچه در فوق اشاره شده وزیر و ممیز کل خراسان بود اما در حین رحلت شاه جنت مکان آقا
کمال فوت شده بود و میرزا عطاء الله را اکبر سن و شیخوخیت دریافته از آن منصب معزول
گردیده بود هردو وزیر صاحب خرد سلیم النفس رعیت پرور بودند ذکر خیر و نیکنامی ایشان در
خراسان و آذربایجان الی غایت مذکور السنه و افواه خلایق و نقل المجالس در آن ولایات قدوة
قانون بیت وار جمعی که در حین رحلت شاه بارگاه بوزارت ممالک قیام داشتند میرزا هدایت الله
ولد خواجه شاه حسین ساروی که سابقا وزیر مازندران بود و وزارت گیلان بیه پس متعلق گشته بدان
خدمت قیام داشت اما بگیلان نرفت و در درگاه معلی بود و در زمان نواب سکندرشان مستوفی
الممالک شده بعد از قتل میرزا سلمان در هرات واقع شد و در محل خود گذارش خواهد یافت
وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله گشت اما زیاده دخل در مهام عالی و وزارت استقلالی نیافت خواجه قاسم که
سابقا وزیر حسین بیگ یوزباشی استاجلو بود بوزارت آذربایجان سرافراز شده چند سال بدان
مهم قیام داشت اما او نیز با حبس رحلت شاه جنت بارگاه در درگاه معلی مانده بآذربایجان
نرفت مرد خیر اندیش و بلند همت نفس الفاف داشت تبریزی الاصل بود و ربطی باهل اصفهان
نیز داشت برادرش خواجه عنایت که بجای برادر وزیر حسین بیگ ولد حسن بیگ بنده بود از وزراء

معتبر آنزمان

از وزراء معتبر آن زمان و مرد خلیق آدمی پسندیده سلوک بود خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت دار العباد
یزد معزول شده بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود و ربط خویشی بسلسلهٔ آقا ملا دوات دار
قزوینی مشهور داشت او نیز مرد آدمی خوش سلوک سلیم النفس بود میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای مذکور
بوزارت دار المؤمنین کاشان قیام داشت و او و برادرانش بنابر سلامت نفس احسن سلوک
بارعایا منظور انظار شفقت شاهانه بودند یک برادرش آقا محمد زمان ببعضی خدمات دار السلطنه تبریز
مأمور بود و برادر دیگرش احمد بیگ وزیر بعضی محال خراسان بود میر عبد الباقی مشهور بمیرزا مخدوم ولد میر فضل الله
شهرستانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی که وزیر دار السلطنه قزوین بود بوزارت آنملک سرافراز
گشته بدان خدمت قیام داشت در فوق تحریر یافت که میر فضل الله صاحب املاک و رقبات
کلی بود کل املاک خود را وقف کرده تولیت با ارشد اولاد داده بود میر عبد الباقی مذکور ببعضی
خود اندک رونق کاری جمیع آنها را نابود کرده بنده خود نیز بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان
از ارادهای بیجا و تقلبات بیموقع و خواست و طلبهای عنیف انواع بلایا کشیده پریشان حال
و مورد تشویشات روزگار بود میرزا احمد ولد میر نور الله کفرانی اصفهانی وزیر سرکار خاصه شریفه
فارس بود و حضرت شاه جنت مکان را شفقت خاص بمیر نور الله مذکور پدر او بود و میرزا احمد بدستور
پدر مشمول عنایات شاهانه بود و در زمان نواب سکندرشان بر حسن خدمات و رابطه خدمتکاری که در
شیراز با آنحضرت داشت بمنصب نظارت کل سرافراز گشت و ناظر مستقل ملک العین سلطان بود
میر سید حسن خطیب قاینی وزیر بعضی محال خاصه شریفه دار السلطنه هرات و در آنملک بغایت صاحب اعتبار
و مشار الیه بود میرزا احمد کرمانی که وزیر احمد بیگ افشار قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام
داشت چون اسامی این چند تن که از مشاهیر وزراء جزو بودند نگاشته کلک بیان گشت در تفصیل
سایر وزراء جزو زیاده فایده نیست لهذا زبان قلم از تحریر آنها خاموشی گزید جمعی دیگر از تاجیکیه و
وزراء معزول و منصوب امرا در خدمت اشرف در زمرهٔ مجلسیان بودند مثل خواجه حسین وزیر
زیاد اغلی که مرد زیرک تاجیک شیرین سخن بود و زیاده از اقران بشرف مکالمه و همزبانی اشرف
مشرف و ممتاز بود دیگری خواجه هدایت الله که وزیر امیر غیب سلطان بود و در میانه تاجیکیه
اتاقه ابلق باو عنایت شده بر سر میزد و بدین عنایت مخصوص بین الاقران بمفاخرت تمکین
می افراشت دیگری خواجه ضیاء الدین سلماسی اصفهانی که وزیر عبد الله خان استاجلو بود و بعد از

نوبت او باردوی معلی آمده از زمرهٔ مجلسیان بود دیگری خواجه حسن نخجوانی مشهور بافساق مشرف کمیت صحیح
منصبی نداشت و از جملهٔ مجلسیان بود خواجه شاه منصور وآبائی وزیر جمشید سلطان ترخان ترکمان بود و در خدمت
دخول مجلس همایون داشت میر سراج الدین علی قمی وزیر معصوم بیک که بعد از واقعهٔ شهادت او که در فوق تحریر
یافت بمنصبی از مناصب دیوان سرافراز نشده بود اما بدستور سابق راه ملازمت داشت واز
مشرفان بیوتات نیز چندنفر صاحب عزت و اعتبار بودند میرزا بابا شیرازی مشرف
خزانهٔ عامره که در خدمت اشرف معزز و معتبر و محل اعتماد شاهانه بود میرزا قاسم شیرازی مشرف طویله که
اکثر اوقات در طویلهٔ ابیت و میدان بسعادت خدمت سرافراز بود میرزا احمد بیتکش نویس قوم میرزا
بابا و بخدمت بیتکش نویسی معزز و معتبر و محل اعتماد بود میرزا احسن اصفهانی مشرف رکابخانه و قیچاچیخانه
بود میر سید علی سیفی برادر میر شاه میر که سابقا مشرف خزانه بود باشراف شترخان قیام داشت دیگر
مشرفان بودند بدین چندنفر اقتصار نموده جمعی دیگر از اکابر و اعیان ممالک طبقهٔ تاجیکیه در درگاه معلی
بودند و بعضی راه خدمت داشتند اگرچه منصبی از مهمات دیوان اختصاص نیافته بودند اما در مجلس بهشت
آیین حضور و مشار الیه و صاحب دخل بودند خصوصا میر هاشم میکه از سادات موسوی دارالمؤمنین
قم و مرد شیرین سخن هزال بود و صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت گشته در خدمت اشرف
راه سخن و عرض مطالب و مدعیات ارباب حاجات زیاده از دیگران داشت گاهی از جهه
منصب وزارت دیوان اعلی بنامش بر سید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت شاه جنت مکان همیشه
با او بهزل و مطایبه پیش آمده توجهات هزل آمیز مینمودند و اکثر اوقات در انتهای عزت و اعتبار
بمواخذه و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم اما از خواست و
طلب عنیف خالی نبود و دیگری از اکابر و اعیان این طبقه خواجه عبدالقادر کرمانی ولد خواجه عبدالرشید
بود و از اعاظم اکابر و اعیان ممالک بزیادتی املاک و رقبات و حاصل منافع منفرد و ممتاز بود
و از دارالامان کرمان حسب الفرمان قضا جریان بپایهٔ سریر اعلی آمده از زمرهٔ مجلسیان بهشت
آیین بود و گاهی نوید وزارت دیوان اعلی می یافت و اما او نیز بطریق میر هاشم باوجود عزت
و اعتبار از تشدد ارباب حوالات آسوده نداشت و برضا و رغبت خود دوازده هزار
تومان پیشکش قبول نموده که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در آن ولایت بزراعت و عمارت
قیام داشته باشد اما این مامول درجهٔ قبول نیافته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی معلی

بود و در زمان نواب سکندرشان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در الکای ابرکوه بکتاش خان
افشار که رایت خودسری افراخته بتحصیل از قتل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات
عالیات گردید و مدتها در دارالسلام بغداد و انجف توقف نموده از بیم خفت و با استبداد آرزوی
وطن نکرد و در آن ولایت ایام حیاتش سپری گشت کلانتران و ارباب و اعیان ممالک نیز جمعی
کثیر در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین راه مکالمه و همزبانی داشتند و بخدمات مامور گردیدند که تفصیل
آنها موجب اطناب بود و از منشیان مهدی بیک تبریزی که از اقوام میرزا شکرالله منشی الممالک بود
و سابقهٔ خدمتکاری قدیم داشت فوتش بود و منصب انشاء ممالک بالحکمه مفوض نشد میرزا محمد
ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک برکور داشت و قاضی عبدالله خویی و خواجه علاءالدین
منصور کرهرودی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمرهٔ مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا
منشی الممالک گشته بغایت معزز و محترم گردید و در زمان نواب سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی
الممالک گشته در زمان ابوطالب میرزا بمنصب وزارت ترقی نموده مآل حال او در زمان تخت نشینی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد و از زمرهٔ
خوش نویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشاء بر اقران مرتبهٔ رجحان داشت ذکر حکمای مسیحا
الانفاس این طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند بذکر چندنفر که سمت ملازمت اشرف
داشتند و مشاهیر این طبقه اقدام رفت حکیم غیاث الدین علی کاشی مرد صادق القول راست گفتار
ساده لوح بود و در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی کوشیده و در علم طب مرتبهٔ کمال داشت
بعد از فوت برادرش حکیم نورالدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام داشت
و در معالجات مرض ید بیضا نموده قولش در میانهٔ حکما قدوه و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان
بجهة اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل
دانشمند نیکو اخلاق بود و در اول حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده در خدمت او
می بود و بعد از فوت او در سلک حکماء درگاه معلی منسلک گشته اختیارات خاطر بدایع نما و تعریفات
طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده معلولان علل مزمنه و مریضان امراض
مختلفه بیمن معالجاتش صحت می یافتند چون بنوشیدن شراب مشهور گشته بطریق ارباب زهد فروش
نبود با جمعی از ارتکاب شرب خمر که اطبا بجهة صحت ابدان عموما جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی

می یافت و در زمان نواب سکندرشان ملازمت خان احمد والی گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت
و مدتها در خدمت او معزز و بغایت معتبر بود و والی مذکور را با او مباحثهٔ طب می‌نمود و اوقات حیوتش
در آنجا سپری گشت حکیم ابونصر ولد صدر الزمان کیلانی مردی وجیه خوش محاوره خوش سیما و بغایت معالج
خوب بود اکثر معالجاتش وارد و معمول موافق امزجه مرضی افتاده در آن فن شهرت تمام یافت و در
بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شاهزاده بافته امثال و اقران گردید و در خدمت شاهزاده نام دار
سلطان حیدر میرزا قرب و منزلت تمام یافته محض توجه و التفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه می‌جست
و بالآخره این معنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او را در معالجه بخیانت متهم داشته
در دولتخانهٔ همایون بدست فرجیان خونخوار به قتل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین
و حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرضی ید بیضا کار می‌نمود اکثر حکمای عصر قول او را معتبر و تفرقه
در معالجات معتمد علیه و موثوق به می‌دانستند جمعی از اطبای بلا تعیین نسبت کردی او افتی کرده مباحثه تنش را
کتب طب با او کردند و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود عاقبتش او نیز بطریق حکیم
کمال الدین حسین بوسوسه مرض مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود و راه خدمت کم رفت
بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباد یزد روزگار می‌گذرانید حکیم
عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم داشت دانشمند و در علم و
حکمت مشار الیه همگنان طاق و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالت
مرغوب و نسخه‌های غریب از او در علم طب و تربیت معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره
خصوصا چوب چینی و گیره بین الجمهور باآنکه شهرت دارد میان و معتمد علیه اطباست
در اوایل حال در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان می‌بود عبدالله خان
بجهتی از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را به برف تعذیب کرده
دیوانه وار بکتب تا صباح او را در میان برف گذاشته بود جناب حکمت مآب در آن
قضیه با فراط خوردن افیون علاج خود کرده اگرچه از آن بلیه سالم ماند آثار رعشه بر او طاری گشته
تا حین حیوة صاحب رعشه بود و چون خود افیونی بود با افیون اعتقاد بسیار داشت و چون
شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانهٔ مقدسه حضرت امام الجن و الانس بأقصی الغایة توجه
مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعیین می‌فرمودند او نیز بطبابت سرکار

فیض

فیض آثار مأمور گشته مدتها در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرضی مشغول داشت و الحق جامع صفات و کمال و زبده
اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال بود حکیم ابوالفتح تبریزی مشار الیه از اطبای شهر تبریز است و چون
حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار دارد در آن شهر از سایر اطبا امتیاز تمام داشت در تشخیص
مرض و احوال مرض نموده بود و اگر مریضی خط زده بود با اگر بسوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض
ادراک آن خط نموده اظهار می‌نمود که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا و شرب کذا است
و بکثرت اگر واقع شده بود سبب آن را اظهار می‌کرد و اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد و این شیوه را
بر حد اعجاز رسانیده بود جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب
و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حریم عزت گردیده از سایر اکفا و اقران شرف
قرب و منزلت امتیاز داشت در زمان نواب سکندرشان که امیرخان موصلو ترکمان حاکم
تبریز و امیر الامراء آذربایجان بود جناب حکمت پناهی در سلک ملازمان خان در آمده در
خدمت او تقرب تمام داشت و بعد از واقعه امیرخان چون از هواخواهان او بود نواب جهانبانی
التفات بحال او نکرد اما در زمان حضرت اعلی شاهی ترقی تمام کرده از محرمان حریم قدس گردید و بالآخره
بمفهوم این ؟ که محروم میکن نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانه حیوة را که از شربت ناگوار ممات
لب ریز شده بود با آفه لاجرعه در کشیده بر بستر فنا غنود حکیم یار علی که در لاهور مشهور بحکیم جزری
مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست
بود شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام نسبت بالیه بود و بخدمت معالجه مرضی غربا و مردم مشهد بود
مأمور گشته رتق و فتق شربتخانهٔ جزری با آنجناب تعلق داشت و بدین جهت جزری مشهور شده بود دو پسر
قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجوعه
معاونتش می‌نمودند مردی خلیق الطبع و مهمان دوست بود و تا آخر ایام حیات او و برادرانش مرد و از
زراعت و عمارت و محصول حلال خود سفره در کنار سر راه گشوده بخدمات اعزه و آینده و رونده
قیام می‌نمودند میر روح الله ولد میرزا اشرف قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی
قزوین داشت اوصاف حمیده والد و جد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار
جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و عیان و با خلاق پسندیده و اطوار مرضیه
بین الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته و بنور قابلیت و استعداد پیراسته بود

بجد اکثر علوم متداوله ذوق علم طب داشته و در آن فن شریف مهارت تمام یافت اگرچه معالجه
مرض کم کرده حتی اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیده خواص اطبا می افتاد طب را در کاشان
قزوین اکثر در خدمت و ملازمت علم طب نموده کسب کرده بود و اشعار هم خوب گفته و تعلیق اشعار
خوش می نوشت در زمان نواب سکندرشان در قزوین شمع عمرش به صرصر اجل منطفی گشته
طبیب فصاد است تصرف از معالجه بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم منزل جاوید گردید دیگر اطبا
حاذق در ممالک بوده مثل حکیم زین الدین علی یزدی و میر ابوالقاسم استرآبادی و حکیم علاء رازی
و حکیم رشیدی شاعر قمی و اطبای اصفهان چون غرض تعداد ملازمان رکاب اقدس شاه جنت مکان
و اعزه این روزگار معلا بود زبان قلم را از توصیف کل ایشان کشیده داشته ذکر احوال سایر مستعدان
پرداخت جمعی بوده اند که درین چمن جهان فانی بادر رو کرده بود از جمله مولانا عبدی نیشابوری
مولانا شاه محمود و این قسم مولانا درست نفرآتی مولانا رستم علی خواهرزاده استاد بهزاد و منصور
حافظ بابا جان تربتی مولانا مالک دیلمی قزوینی که سرآمد خوشنویسان عصر بود بنابرین جمعی که در
قید حیات بودند ذکر میرود و **ذکر خوشنویسان که درین عهد بحسن خط شهره جهان و آیت
زمان بوده اند** از زمره خوشنویسان که در این عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده اند
از نستعلیق نویسان اول باعتقاد اهل هراة و جمهور مردم خراسان و عراق **مولانا
محمود اسحق شهابی** است فی الواقع میر سید احمد مشهدی که هر دو شاگرد آن بواسطه
مولانا میرعلی اند در آن عصر کسی نستعلیق را بهتر از ایشان و اندام مولانا محمود نمی نوشت و اهل هرات
از خط میر سید احمد بهتر میدانند و اعتقادشان آنست که جناب مولانا او را رخصت داده بود که قطعه
بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد انصاف را از دست بدادند و این چند بیت مولانا میرعلی را انشا
مدعای خود می سازند **نظم** خواجه محمود گرچه کج بندی ** بود شاگرد این فقیر حقیر ** بهر تعلیم او
دلم خون شد ** با خطش هست صورت تحریر ** در حق او ز فرط تقصیری ** گرچه او هم نکند
تقصیر ** هرچه خود می نویسد از بد و نیک ** میکند جمله را بنام فقیر ** گویند خواجه محمود این قطعه
را شنیده گفت مولانا نیک و بد را غلط کرده من آنچه بد می نویسم بنام او میکنم اگر واقع باشد
هر چند صورت مطایبه و ظرافتی دارد اما نهایت مرتبه بی ادبی است مجملا اهل مشهد میر سید
احمد را از و بهتر میشمارند الحق جناب میر از خوشنویسان بی بدل و قطعه نویس بی قرینه بود و در جوار

و عراق بل تمامی آفاق شهرت تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط او هست و الحق در ایام
متقدم و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه او را باطراف و جوانب
عالم خصوصا هند و ماوراءالنهر و روم می برند و جمعی کثیر شاگردی او کرده از و فیض یافتند اما در
اواخر تغیر روش داده تصرفات نمود که پسندیده ارباب تمیز نبود دیگری از نستعلیق نویسان
آن زمان **مولانا محمد حسین تبریزی** است وی پسر مولانا عنایت الله است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در
زمره علما مرقوم کلک بیان گردید اگرچه نستعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوشنویسان
خراسان زیاده اعتبار ندارد و این شیوه با اهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در خط نستعلیق
ترقی عظیم کرده بسیار قلم معنوی داشت و آنچه از قلم او در صفحه مشق کشیده میشد بی عیب و [illegible]
اصلاح بود و دیگر ترقیات عظیم در شان او بود که اگر از عمر امان می یافت قلم نسخ بر خطوط استادان
متقدم می کشید در عالم جوانی کلک حیات خوشنویسش از آسیب قضا شکسته صحیفه عمرش از رقوم کامروائی
ساده گشت اکنون اگر صفحه مشقی از و پیدا شود دست بدست میبردند و طالبان
آن فن از یکدیگر میربایند دیگری **میر معز کاشی** ست که در الحین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب
می نوشت کتابت نمیکرد و قطعه نویس بود غایتش اعتقاد دیگر اهل کاشان و عراق با او زیاده شده خاطر
از صحبت بود و خوشنویسان خراسان که ایشان مذکور شد بر اثر تی نمیکرد اما **مولانا بابا شاه اصفهانی**
در نستعلیق نویسان عراق متفرد و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسید
و در الحین در خراسان نیز نبود اوقات بکتابت صرف کرده تحصیل وجه معاش از آن مر نمود و اکابر
و اعیان خواهان خط او بودند و رغبتها مینمودند کتابت او نزد مردم عراق بسیار بود اما درین چین کمتر
بدست می آمد اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی میفروختند **میر صدرالدین محمود** ولد میرزا
شرف قاضی جهان نیز نستعلیق نویس از خوشنویسان عهد بود وی از سادات سیفی حسنی قزوین است
او و برادرش میر روح الله هر دو از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند حدود دانش
از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج بتوصیف
نیستند و غزلهای عاشقانه رنگین میرزا شرف که بطرز خاص در رشته بلاغت انتظام داده
و از غایت ملاحت شور در میانه سخنوران عهد انداخته بود بدین دعوی شاهد عدل است و اولاد
کرام مذکور او در حسب الوالد لعبد یا بانه الوفور اکثار علوم متداوله خصوص از اقران بود.

هردو بوفور اخلاق حسنه متخلق وبحلیه فضل ودانش و استعداد متحلی بودند مناسب این بود که
اسم شریف جناب میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام ترقیم
یابد چون هردو از ارباب قابلیت و مستعدان دهر بودند اسم جناب میر در زمرهٔ
خوش نویسان و اسم برادرش در سلک اطبا مرقوم کلک بیان گردید بالجمله جناب
میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که از خوش نویسان
مسلم الثبوت عراق بوده و تعلیم خط از او داشت و منحرف نویس بود در ایام جوانی
بسیار بنزاکت و بامزه می نوشت اما در اواخر بجهة ضعف باصره ترک مشق کرده
بهمانچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرد و در روش خط نستعلیق و تتبع خط مولانا سلطان علی
و تعلیم دقایق آن خط از صاحبان این فن ممتاز بود و او اعتقاد بخط مولانا سلطان علی
بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او بهتر از دیگران کرده بود در این مقام در باب
حسن خط این دو نادرهٔ زمان شرحی بنظر رسیده بود ثبت افتاد گویند که در وقتیکه مولانا میر علی
درین فن ترقی عظیم کرده بلند آوازه گردید بارها با مولانا سلطان علی دعوی کرد و ارباب تمیز جانب مولانا
سلطان علی میگرفتند روزی جناب میر بخدمت مولانا آمده التماس یکدو قطعه کرد که نقل نماید
و سه قطعهٔ نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر بخدمت مولانا آورد مولانا سلطان علی
متحیر گشت که آیا خط او کدام است بعد از تامل بسیار خط مولانا میر علی را باعتقاد خط خود
برداشت الحاصل جناب میر بانواع قابلیت و استعداد آراستگی داشت سالها مطالعه کتب
تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تالیف نمود که در ازمنه سابقه کمتر تالیف
یافته در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سر زده جناب میر پیروی حال او کرده در تذکره آن
درج نموده و اکثر شعرا او را نوشته و با آنکه اوقات جمیع صرف آن شد چنانچه میخواست
اتمام نیافت و در علم موسیقی و ادوار سعی بسیار کرده سرآمد روزگار گشت در تصنیف
قول و عمل نادره کار و نقشهای بدیع مجلس آرای شگفته طبعان و زبان زد گویندگان روزگار است
در زمان نواب سکندر شان از زمرهٔ مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود
و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از پیشتر منظور نظر التفات گشته همواره ملازم
رکاب اقدس بود و در اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق روندگان مرحله سازی

وشیروان

وشیروان راه حجاز زنگوله جسته بر راحله نشینی بسته عزیمت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم ولد میرزا
شاه حسین اصفهانی او نیز وزیرزاده قابل مستعد خوش نویس بود جناب میرزا نیز بطریق میر منحرف
نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت سخی طبع و صاحب همت قلندر روش درویش منش بود بجهة
دست تنگیش تا آن مرتبه رسید که در سرهٔ اخلاص نهاده و وثاق سراسر نفاقش از آمد شد ظرفا و شعرا
و مردم اهل حال بود گاهی بر برکانه در کمال تنعم روزگار گذرانیده گاهی ایام هفته را بنان جوینی قناعت
میکرد و برو شاکر نشسته بود از ارباب مناصب و اعیان تقرب رعایتی می یافت اما بسیار مرد شوخ
طبع صحبت دوست بود راه ستم ظریفی و خباثت و بدگویی وضیع و شریف در خدمت جناب میرزا
گشاده بود در شعر فهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفراد مینمود رساله که در لغات فرس تصنیف
نموده اکنون در عراق شایع است دیگر نستعلیق نویسان در میانه هر طبقه بودند مثل عیسی بیک ولد شاطر
محمد نواده شاطر علی که ریحه نویس بی بدل بود و میر بوداق بیک قیتیلان اغلی شاملو که در نستعلیق
ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود دیگران بیکلو و امیر بکلو هر نستعلیق نویس بودند که اگر قلم عجز
رقم بتوصیف حال هر یک از امثال این جماعت زبان گشاید قصه بطول می انجامد و از طبقه تعلیق نویسان
کسیکه در آن عصر خوش نویس بی قرینه بود خواجه علاء الدین منصور منشی کهرودی است که از جملهٔ
منشیان مجلس همایون بود و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از زمرهٔ خوش نویسان
بود از تکرار آن اندیشه نموده تحریر نمود وی از کلانترزادهای الکاء کهرود است تتبع خط مولانا
درویش را بسیار خوب کرده در آن عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دعوی خوش نویسی این خط
داشتند میگفتند که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایره ها را
بزرگ و کشیده نوشته خواجه مذکور شکسته نستعلیق را نیز بمزه و خوب می نوشت میرزا احمد
ولد میرزا عطاء الله نیز از خوش نویسان تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما
در اواخر ترقی عظیم کرد و تتبع روش شکسته مولانا درویش را که بتعلیم کم نوشته بسیار خوب
کرده و دایره خط او برخلاف خواجه علاء الدین منصور گرد و کوچک واقع بود اما زیاده رطوبتی ندارد وی
از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور انظار
شاه جنت مکان و عنایتهای گوناگون محسود تاجیکیان بود او در دوره معنی مجلس و از اهل خدمت
بود خدمت مجره و دوات قلم و قلمتراشیدن شاه جنت مکان با او تعلق داشت در اواخر

معاندان غمز و سعایت آغاز کرده او را از نظر فیض اثر انداختند مدتها پریشان حال گردید
اما هرگاه کتابات بروم نوشته می‌شد او را نیز احضار می‌نمودند و در انشاء کتابات دخیل بود
بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر نویسنده و خورستان شد در زمان نواب سکندر شان به تجربه
وزارت مرشد قلی خان بخراسان رفته حوالی بیابان بلند پرواز بود و به حکم قضا یا خراسان شده
در قلعه الموت [illegible] ترتیب بدهیت برادرزاده‌اش مشغول گشت **میرزا محمد حسین** ولد میرزا اسکندر
که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و اسم او در سلک اسامی وزراء درآمده تعلیق نویس بی‌بدل
و ماننده بود بعد از میرزا احمد او و مولانا عبدالحی تبریزی کتابت نویس ترقی عظیم کرده خط تعلیق را
بسر حد کمال رسانیده او نیز به تتبع روش مولانا درویش کرده اما باعتقاد مسوّد اوراق اگرچه هر دو
پایه خط را بر سطح میان قلم مولانا درویش نهاده‌اند اما هر دو صاحب طراز بند و هر کدام این خط را
بطرزی علیحده نوشته‌اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت در طرز خط میرزا
محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و
ملازمان فرمانروای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط مساة رند بکار صحیفه نگاشت
میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت الله وزیر حسین بیگ تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین
منصور بود در سلک محرران دار الانشاء همایون منسلک گردیده بروش استادش کاواک نویس بود و بسیار
ربع الکتابت بود و شکسته نستعلیق را نیز خوب می‌نوشت دیگر خوش‌نویسان مثل مولانا محمد امین
منشی قزوینی و غیرها بودند و از طبقه ثلث نویسان استاد زمان و یگانه دوران **مولانا**
علاء بیگ تبریزی بود که جوهر خط او در میانه جواهر خطوط یاقوت نما بود و بروش مولانا عبدالله
صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط او و دیگر استادان کشیده و این معنی نزد صاحب فنوان تبریز
بل سایر ارباب تمیز محقق است از شاگردان او مولانا علیرضای تبریزی و حسن بیگ ولد محمود بیگ سالم
زرین قلم ترقی کردند و با مولانا علیرضا در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ذوق مشق نستعلیق یافته
در اندک زمانی ترقی عظیم کرده در آن فن بلند آوازه گردید و الحق وحید زمان خود بود مولانا یوسف
کتابدار نیز خوش‌نویس بود و جمعی دیگر در تبریز و شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته
رقم تحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که بشرف
ملازمت درگاه پادشاهی دارند مرقوم گردانیده زبان قلم بیان را از تحریر دیگران کشیده داشت

با بدل خوشنویس

ذکر نقاشان

ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان زرین قلم سحر آثار هنرمندان روزگار بوده‌اند و در آن
چنین اوراق زمانه بوجود ایشان مذهب و تزیین یافته **شعر** نگارنده نقاش بهزاد دست
چو بستان سخن را چنین نقش بست که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاش نادره کار و مصور
نازک قلم سحر نگار بود هرچند اسم شریف آنحضرت را در تعداد هنروران روزگار در آوردن نوعی
از گستاخیست اما چون صحیفه حال خیر مآل بدین نقش بدیع آراسته داشت تذکار آن
جرأت نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بوده در طراحی و نزاکت قلم را به مرتبه
کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شغف بسیار باین کار داشتند و استادان نادره این فن
مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که درین فن شریف طاق و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند در
کتابخانه معموره کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آنجا بود و درین فن منفرد اکثر
خاص و مونس بزم اختصاص بود و آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری
و ترددات مملکت آرایی فراغی حاصل میشد مشق نقاشی بترتیب دماغ میکردند در اواخر از کثرت مشاغل
و فرصت آن کار کمی یافتند و استادان مذکور نیز که صورت هستی را از رنگ آمیزی جلوه بر داشتند
آنحضرت کمتر متوجه آن کار میشدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیوة بودند مرخص ساخته بودند که بجهة
خود کار میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث خوب مینوشت
و تربیت از آنحضرت یافته بود کتابدار کرده کتب سرکار خاصه شریفه بتحویل او بود و جمعی از استادان
این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول نادره دوران
و وحید زمان **مولانا مظفر علی** است که بقلم موی شکاف چهره‌گشای صور اهل انصاف و نسبت
خویشی با استاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی نموده جمعی استادان
نادره کار و چهره‌گشایان بدایع نگار او را درین فن بی‌عدیل و مسلم میدانستند مصور خوب
و طراح بی‌بدل بود و تصورات دولتخانه همایون و مجالس دیوان چهل ستون طراحی مشارالیه
و اکثر نگاشته ارقام زرین قلم اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان بر صحیفه هستی
طرح مساة انداخت **میر زین العابدین** دختر زاده سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان
و نقاش مرد سلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه روزگار بوده آهسته روی و حسن ادب شیوه
شعار خود گردانیده در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاش خوب مجلس ساز و مصور

بتصرفیه یا کبره کار چهره پرداز نبود شاگردانش کارخانهٔ نقاشی دایر ساخته کار میکردند اما خود همیشه جهة شاهزادگان
وامرا و اعیان کار کرده رعایت تمام یافت و انوار توجه و مرحمت اکابر بصحیفهٔ حالش می تافت در زمان اسمعیل میرزا
که ابداع کتابخانه مجدد نموده است دالیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید **صادقی بیک** از اتراک طایفهٔ افشار
و مردی رنگین صاحب طبیعت بود صادقی تخلص میکرد در آغاز جوانی ذوق شوق نقاشی یافته ملازمت شبانروزی
نادر العصر والزمان استاد مظفر علی اختیار نمود و او آثار قابلیت و ترقی از ناصیهٔ احوالش مشاهده نموده
همت تربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبهٔ کمال ترقی نمود منتهی از غرور نفس و سرکشی
طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب آرزوی او دوران نمینمود ترک آن کار کرده از
لباس ظاهر رستم عریان شیوه قلندری پیش گرفته با زمرهٔ قلندران سیاحت و دوران مینمود
امیرخان موصلو در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده
ملازم خود ساخت و با او سلوک ادیبانه میکرد بمقتضای طبع ترکیب شیوه ترکانه دعوی جلادت و
شجاعت نموده شجاعان آن زمان را بباد بروتش در نمی آورد در زمان نواب سکندر شان ملازمت
اسکندرخان افشار و بندرخان برادرش اختیار نموده در معرکه بقیه ترکمانان استراباد جلادتهای
بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچ وقت از شوق نقاشی غافل نبود در او ترقی عظیم کرده مصور بدل نازک قلم
و نقاش و طراح بی قرینه شد و بقلم موی شکاف نهاران پیکر بدیع بر توجه مقصودی نگاشت و بنور
قابلیت و استعداد او آراسته و بحلیهٔ شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد
این دو بیت را در مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته که **شعر** ملخهای پیکان زبر سنگ : شده آفت مزرع
زندگی : بیرزی همیشه از دو دست : یکی را بتیغ و یکی را بشست : چون از زمرهٔ این فن
بود اسم او در سلک شعرا مرقوم نشده بهمین اکتفا نموده در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه
بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد تفقد و منظور نظر
عاطفت گردید اما بغایت بدمزاج و غیور و تنگ حوصله بود خوی زشت و بدمزاجی مرکز او را از
اغراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده بد سلوکی را
از حد اعتدال می گذرانیدند و ایشان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت بی رواجست از وی بجان
خریدار بودند و او پای از دائرهٔ انصاف و اعتدال بیرون نهاده در درشت خوئی با همه کس افراط مینمود
و بدینجهت انبساط قرب و منزلت دور از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر ایام حیات تغییر

در طلب

در مطلب او نشد و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت **مولانا عبد الجبار** ولد مولانا حاجی جلال منشی
استرابادی تعلیق نویس است در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبهٔ عالی و مهارت
تمام یافت مشق خط نیز کرده کتابت نویس خوب بود بسیار مرد رنگین خوش صحبت بذله گوی
شیرین زبان بود و اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کار بوی نمیدادند مدتی
بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان خان احمد والی گیلان منسلک بود بعد از
شورش الملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه
کارخانهٔ نقاشی دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود با آن کار کمتر
میپرداخت خواجه نصیر ترنجگر مانند ندید بلکه ایزد بهتر خلقت یافته کسب استعداد نموده بود با شاگردان
کار میکردند و زیاده از دیگران با حسین بیگ یوزباشی که سرکرده سلطان حیدر بابان بود مربوط و مختلط
بود با یاران در زمان اسمعیل میرزا خود از خدمت کتابخانه مهجور گشته پسرش در سلک
اصحاب کتابخانه منسلک گردید در زمان نواب سکندر شان که خان احمد بحکومت گیلان
نصب شد مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در آن ولایت بعالم
آخرت پیوست **سیاوش بیک** گرجی غلام شاه جنت مکان بود و آن حضرت آثار قابلیت
از اطوار او مشاهده فرموده او را بکسب نقاشی داده شاگرد استاد حسن علی مصور بود
چون بقدر مهارت در آن علم یافته نزاکت قلمش خاطر نشان اشرف گردید بنفس نفیس
متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آن حضرت بر حسب آیهٔ کریمه فاحسن صورکم تصویر یافته
قلم قدرت مصور کائنات بود ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بی قرینه
بود در سیاه قلم و کوه برداری و نشو او را هیچ استادی بدست نمی توانست گرفت مجلس سازی
او با عیب بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان
او و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزاده جوانبخت کامکاری سلطان حمزه میرزا
منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مدتها ملازمت مشرف نموده در رکاب مقدس
آنحضرت بسر عمر نشان نابود گشت **مولانا شیخ محمد سبزواری** مردی بذله گوی شیرین قیافه خوش
اختلاط بود و در فن تصویر و رنگ آمیزی که صورت دهم از کتابی میزد و الحق در آن
دعوی صادق و همه استادان نقاش در این باده با او موافق بودند نستعلیق را

بسیار خوب می‌نوشت و نقل قطعات استادان چنان میکرد که تمیز آن از منقول عنه نزده دیده
وران خطاط بسیار دشوار بود صورت فرنگ را در عجم او تقلید نموده شایع ساخت تا ها
کسی بهتر از او کونه سازی و چهره پردازی نکرد در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا
اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد
و بعد از آن بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی کرده در ملازمت
آنحضرت در عمارت نو دولتخانه مبارکه قزوین کار میکرد و در سبک این آستان جان داد
مولانا علی اصغر کاشی استاد بی‌قرینه و مصور پاکیزه ساز در پرداخت و رنگ آمیزی
منفرد و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران در پیش بود او نیز در خدمت سلطان ابراهیم
میرزا می‌بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و کشیدن
صورت و چهره کشی ترقی عظیم کرده اعجوبه زمان گشت و درین فن درین عصر و زمان مسلم الثبوت است
از جهالت نفس با آن نزاکت قلم همیشه زورآزمائی و ورزش کشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ
بود و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت و آشتی در میخهد به جمله اما الان امروزه
در آن باز آمده اما متوجه کار کمتر می‌شد و نیز طریق صادقی بیک بد مزاج و تند خو صله و سرد اختلاط است
الحق استغنائی در طبعش هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل الهی مورد عواطف و الطاف
گردید و عنایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و همیشه مفلس و پریشان
حال است و این بیت مناسب حال او افتاده شعر طالب من همه شاهان جهان اند و مرا
در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد میرزا محمد اصفهانی مصور نازک قلم و شاگرد خواجه عبد العزیز
کاکا بود و در پرداخت و مجلس سازی بی‌قرینه و در ریزه کاری همچنین این طبقه با او برابری نمی‌نمود در زمان
اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب
وحید عصر یگانه روزگار و وحید دوران بود مجملا فن تذهیب را بسر حد اعجاز رسانیده بود
جمیع استادان این فن او را درین امر مسلم می‌داشتند و تذهیب مولانا یاری که
این شیوه را بر طاق بلندی نهاده بود در برابر ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگ
ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را متهم باین ساختند که تقلید مهر اشرف
کرده الحق از آن کار بدی نموده بود شاه جنت مکان او را گیرانیده بمواره تهدید قطع ید

میفرموده

میفرمود اما بالآخره بجهه آنکه در گنبد مبارک ابا عبد الله الحسین علیه السلام کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه
داده بود از سیاست اغماض نموده توبه‌اش دادند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد در زمان اسمعیل میرزا
داخل اصحاب کتابخانه شد و پسرش نیز از هنرمندی بهره یافته تذهیب و تصویر را با یکدیگر
جمع کرده بود مولانا عبد الله شیرازی او نیز مذهب خوب بود اما رتبه مولانا حسن نداشت و مرد خوش
صحبت بذله‌گوی شیرین زبان بود در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می‌بود در رتبه و منزلت
از دیگران بیش و از اقران در پیش بود بعد از فوت میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردیدند و در آن
عصر دیگر نقاشان و مصوران هر بودند مثل محمدی هروی و لطفی بیک کوسه و غیرهما امثال که چند
نفر که از مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار نمود ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم که در حین ارتحال
شاه جنت مکان بکار سخنوری از ایشان کم بود نظم پیش و پس نیست صف کبریا : پس شعرا آمد و پیش انبیا :
از طبقه علیه شعرا که ناظمان مناظم سخن آرائی و سرآمدان سلسله معنی آرائی اند در آن هنگام در اردوی
معلی و در ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت گستر بیشمار بودند و در اوایل حال
حضرت خاقان جنت مکان را توجه تمام بحال این طبقه بود چنانکه میرزا شرف جهان و مولانا
حیرتی از مصاحبان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیوة که در امر معروف
و نهی منکر مبالغات عظیم میفرمودند چون این طبقه علما را وسیع المشرب شمرده از صلحا و زمره
اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمی‌نمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده
نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان
شهزاده پریخان نظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شهزاده مذکور معروض
گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلایند
قصاید در شان حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام گفته صله اول از ارواح مقدسه
حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند و استعارات دور از کار
در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت می‌دهند که بمضمون : از احسن اوست اکذب او :
اکثر موقع خود نیست اما اگر بآنحضرت مقدسات اسناد نمایند در شان شعر ایشان بالاتر از آن است
و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا
رسید گفت بند مرحوم مولانا حسن کاشی را که در شان حضرت شاه ولایت سلطان سریر

هدایت در رشته نظم کشیده و معما از الهامات آسمانی است و دست سخنوران زمان از پای من آن کوی جواب
گفته بخدمت فرستاده صله لایق یافت شعرای پای تخت همایون نیز شروع در هفت بند گویی کرده
و به پنجاه شصت هفت بند غرا بتدریج بموقف عرض در آورده شد و هر یک بجایزه و صله مفتخر و مباهی
گشتند بالجمله از شاعران این طبقه که بعضی در اردوی معلی بودند و بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان
از اقران می ربودند اول افصح الفصحا مولانا ضمیری اصفهانی است که زبده و خلاصه سخنوران زمانه و یگانه
دوران بود علم رمل را خوب میدانست از آنجهت ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیر منیرش منبع معانی
و پیرایه بکر فکرش فصاحت سخنان خاص و عام این طبقه او را اشهر سخنوران میدان سخن دانند و سخنان
لآلی اشعارش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود هر روزه لا اقل ده غزل از مطلع طبعش
سر میزد اکثر دواوین شعرای ماتقدم را جواب گفته و یکه بیتهای عالی بر مثال در هر غزلی از بحر مواج طبعش بساحل
ظهور آمده از جمله این بیت در غزل مردیوان بابا فغانی که نسخه از سحر سامری است بدیوانش
برابر است که نظم گر نه قرب وعده روز جزا بود زلف : سوی بدن که آورد جان گریز پای را :
این بیت هم در مداحی علا افتاده شعر روزی که شد افراخته ایوان قصر رفعتش : بوده زمین
منت کش گردون یارچه : و از ابیات عاشقانه اوست این چند بیت اکتفا رفت نظم
لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیهوش : با تو کیفیت این باده ندانم چون کرد : مجنون بیت
بر سنجر ز ظالم برآورد : آن باغبان که تربیت این نهال کرد : این بیت نیز از جناب
مولانا مشهور و بغایت عالیست جمعی بمولانا داعی بهرش نیز نسبت می دهند شعر نقش بند
صورت زلفشان که بالیت آورید : پیش از این خوبا بلطف حسن گنجایش نداشت :
در راه کربلای معلی پای جناب مولوی را سرما برده بود قطعه در آن باب گفته این دو بیت
از آنجاست شعر سر بپای نیت رفتن در طریق کربلا ای دل : که تا یابی طواف بادشاه
دین و دنیا را : غلط کرده بپا رفتم از آن سرما ربود از من : گناه از جانب من بود جرمی نیست
سرما را : ولی معذورمی دارم که در راه تمنایت : چنان بودم که از دستی ز سر رفتن تا ختم
پا را : ابیات بلند و معانی رنگین دلپسند او بسیار است و در میانه ناظمان به ناظم سخنوری
مشهور و در تذکره میر تقی کاشی خلاصه آن مطبور استاد سخنوران عالم مولانا محتشم
از خطه کاشان است در شاعری شهره آفاق و شورش بر طمطراق صنایع و بدایع

مولانا

مولانای مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بآن نمیرسد از جمله قصیده
در مدح اسمعیل میرزا گفته بود که هر مصرع از آن تاریخ جلوس اوست قصاید مصنوع بسیار و غزل
و ترکیب و ترجیع بیشمار دارد اما مرثیه که جهه سید الشهدا خامس آل عبا در سلک نظم در آورده
و ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرج است گوشواره گوش سخنوران دور که روز تا یوم
القرار ازو یادگار است و بر مرثیه شیخ آذری علیه الرحمه که تا غایت هیچکس از شعرا تتبع آن
نتوانسته اند نموده رقم نسخ کشیده این دو بیت از آنجاست نظم روزی که شد بنیزه سر آن
بزرگوار : خورشید سر برهنه برآمد زکوهسار : ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند :
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند : در فوق اشاره شد که جناب مولانا قصیده در مدح شهزاده
عفت قباب شهزاده پریخان خانم گفته بود این دو سه بیت از آن قصیده است نظم در جوانب
نیز نتواند نظر فکند : نامحرمی بران مه خورشید احتجاب : نبود عجب اگر کند از دیده دور
معمار کار خانه احساس منع خواب : خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند : ترسم که عصمتش
کند اعراض و ز عتاب : فرمان دهد که عکس پذیری بعهد او : بیرون برد قضا هم از آئینه
هم ز آب : غزلهای رنگین عاشقانه مولویکه بطرز خاص از مطلع خاطرش سر زده بسیار است
و این مطلع او بغایت زیبا و رعنا است شعر ای گردن بلند قدان در کمند تو : رعنائی آفریده
قد بلند تو : چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل رقوم اشعار شعرا بالتمام گردد بهمین قدر
اختصار رفت امیر الشعرا مولانا ولی و جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال
قاین خراسان است شاعر شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود بهر یکی از
غزلهای آبدارش دردانه ایست در کمال لطافت و قصاید غزلهایش در غایت فصاحت
در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده مطلوب خود که از اعزه سادات آن ولایت بود
کرات بردو آمده مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت
همایون دمعاشر و همصحبت بود در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت در فترت
خراسان یتیم سلطان اوزبک بعلت رفضی در مقام آزار او در آمده بود عاقبت
قتلش فرمانداد و بعد از آن میگفته که شاعران سیه زبان می باشند چون مولانا از ما آزرده شده
بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ما کند و بر جریده روزگار باقی ماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که

کدام همواره این بد بود که جناب سلطانی بقتل چنین شخصیکه وحید زمان خود بود فرمان داد که ارتکاب این
عمل شنیع نمودند و رقم این بدنامی جهت خود در صحیفهٔ روزگار ثبت کردند تیمور سلطان تصدیق این قول
کرده بود اما عاقبت گویندهٔ این حرف در ازاء این گستاخی بقتل رسید در انتقام لازم نمود که
از قصیده که در مدح و منقبت حضرت امام المشارق والمغارب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب
المسلمین ساقی حوض کوثر علی بن ابی طالب علیه السلام در رشتهٔ نظم کشیده چند بیتی مرقوم گردد نظم
ای براوراق فنا هیم ممات ∴ عقبت را گره بیشتر ∴ بانی عدلت اگر بپوشاند ∴ بر جهان خلعت
آبادانی ∴ بعد ازین از پی آسایش خویش ∴ جغد نزد طمع از ویرانی ∴ ور شود ابر کف قطره فشان
قطره شاید که کند عمانی ∴ خرمک سالت که از ابر امید ∴ میتوان جست گلهٔ بارانی ∴ غزلهای رنگین
و ابیات عاشقانهٔ مولانا بسیار است درین صحیفه بچند بیت اکتفا نمود قطعه مرا نادیده
می انگارد اما نیش دارد ∴ که نقش پای محنت دیده از آسوده بشناسد ∴ دل براه طلبت
گرم عنان می بایست ∴ دیده نوقم ازین نگران می بایست ∴ شوق نگذاشت که دستی
بنهم بر دل ریش ∴ ورنه راز هنوز از تو نهان می بایست ∴ تمنای تو ترک دل و دین کرد ولی
مهربانی تو هم در خور آن می بایست مولانا وحشی یزدی از شعرای سخنور و سخنوران فصاحت شعار
بود همیشه در دار العباد یزد اقامت داشت در غزل و مثنوی یگانهٔ دهر است و کتاب فرهاد و
شیرین که از نتایج طبعش در رشتهٔ بلاغت انتظام یافته بین الجمهور مشهور و ابیات
بلند شیرین و معانی دقیق رنگین در آن صحیفهٔ بلاغت آئین مندرج است و ابیات بلند عاشقانه
در آن کتاب بسیار از آن جمله باین قطعه اکتفا رفت مثنوی بجا بوسان سپرده راه پرویز ∴ جز دل
از شمار کام شبدیز ∴ که گر بر سنگ خورد لعل شبرنگ ∴ وزان خوردن شراری جسته از سنگ
هنوز آن آتش گرمی نابتر بود ∴ که آن در مجلس شیرین جز نبود ∴ و از دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه
بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است بدین چند بیت مشهور که در خاطر بود اختصار نمود نظم بیکجهان
جان خواهم و چندان امان از روزگار ∴ کین جهان جان را بر آن جان جهان سازم نثار شعر
مریض عشق مرا جذب عاشقان ورنه ∴ علاج درد تغافل درد و ورنه سر ضرب است ∴ گرد ننشیند
بطرف دامن آزادگان ∴ گر براندازد فلک بنیاد این ویرانه را ∴ می زد طل عشق خوردن
کار هر ظرف نیست ∴ وحشی باید که بر لب گیرد این پیمانه را خواجه حسین ثنائی از مشهد مقدس

متعلق است و در اخیر در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود و از آنجناب رعایت می یافت شاعر قصیده گوی است
معانی بلند دارد اما در شعر قصیده های پیچیده میکند که طبع اکثر سخن سنجان روزگار از درک معنی آن قاصر است
و این چند بیت از آن جمله است شعر هو المقلد مرآت آب کشته جهان نگر ∴ که هر نگون شده است از آن ایمان
برداشت نظم پردهٔ شب میدرد قدرت از آن روزه هم چو صبح ∴ شعلهٔ شمع را در استخوان می آورد
مانند حباب وار جانش بروی آب ∴ قدر تو گر کند صدف گوهر آفتاب ∴ گر بمثل جا کند در پس تیغ
شخص ∴ بیند تمثال خویش یافته رو بر قفا ∴ گر کهی از امتحان بر لب شمشیر دست ∴ زخم فشاند چو مجود زعفر
چون طلا وحید زمان و فریدون دوران میر حیدر معمائی کاشان از سادات طباطبا حسنی حسب
نسب و عالی نژاد است در شیوهٔ معما بیمثل و در تاریخ گویی بیبدل مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمرهٔ
عاشقی خالی نبوده در زمان شاه جنت مکان در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا که بحسن و جمال
صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مختلط و مصاحب بود میرزا جعفر بهند رفته برتبهٔ آصفی نائل گشت جناب میرزا
در زمان جلوس همایون حضرت اعلی بشوق ملاقات میرزا غالب آمده بهند رفت و بوسیلهٔ او بخدمت
پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید و در زمرهٔ مجلسیان آنحضرت منسلک گردید آصفخان را با آنکه
امساک در طبیعت غالب بود سی هزار روپیه اکبری که یکهزار تومان عراقی باشد بجناب میر رعایت نمود و از
پادشاه نیز رعایتهای کلی یافته بعد از ایامی که در آن ولایه بسر برد ارادهٔ حج بیت الله الحرام نموده بدان سعادت فایز
گشت و دو سال در مکهٔ معظمه اقامت داشت بر حسب کلام حب الوطن من الایمان دست قاید شوق
گریبانش گرفته بخطهٔ کاشان کشانید و از حضرت همایون اعلی بانعامات و سیورغالات بهره ور گردید اشعار میر
از قطعه و قصیده و غزل و تاریخ بیشمار است درین صحیفه بیکرباعی در مناجات اختصار نمود رباعی زاهد که
کند ذکر قهاری تو ∴ ما غرق گناهیم که غفاری تو ∴ او قهارت خواند و ما غفارت ∴ یا رب بکدام نام
خوش داری تو مولانا ملک طیفور انجدانی و برادرش مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال و از اهل فضل اند
ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسهٔ زر میاریه قزوین می بود هرزه گرد و سیار و عاشق پیشه
بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش روی خوش سیما خط وافر داشت و وسواس بر طبیعتش غالب بود
در زمان حضرت اعلی همایون از قزوین رخت اهل بجانب کاشان کشید استغنای در طبیعتش بود که با وجود
فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را هرگز در زی اهل طمع در نیاورد از اشعار او این یک بیت
بد لو ابا برابر است شعر خون جگران بست ملک تیغ ستم ترسم ∴ که با آخر بدر خانهٔ قاتل برود ∴ این بیت

نیز از وست بزیر سنگ پس کوشش از سنگ وا بریزد خون دیده‌های گر در باغ مردم و مولانا داعی برادرش
در الجدان می باشد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت میدارد او نیز مردی قانع درویش
نهاد است اشعار آبدار او بسیار سر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او بیک رباعی اکتفا رفت
تا آن زلف سیاه گاه روزش زده است مانند بکسی دلم که مارش زده است آزار دل عاشق بیچاره چرا
اگر اجر زنی کرد روزگارش زده است میر واهمی قمی از سادات مدینة المومنین قم است شاعر شیرین کلام خوش
رنگین و سخنانش بامزه و نمکین در علم موسیقی ماهر در قول و عمل نواساز و تصنیفاتش نغمه طراز اشعار عاشقانه
و معاشانه استادانه بسیار دارد برین چند بیت مشهور اکتفا رفت شعر بر آشیانه بلبل نسیم
باز د و گفت ؛ که خان و مان اسیران خراب باید ؛ ما جو طفلیم و جهان مکتب و عشق تو ادیب
هجر و وصل تو در و شنبه و آدینه ما مولانا ملک قمی شاعر خوش شعر است در آغاز شاعری کاتب تخلص در تحسین
او بود که در اشعار دیگران بود دراوان جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نهایت مزه و پختگی یافت از ایران
به هند دکن رفته در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانید و او باتفاق مولانا ظهوری کتاب نورس که
نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده است هر یک چهار هزار و پانصد بیت گفتند و نه هزار
مهون یک مون هند دکن یکهزار دینار عراقی است بالمناصفه صله یافتند و این چند بیت از و
ثبت افتاد نظم ما بلبل گل در نظر لال نمانیم ؛ آوخته از گلبن حسرت قفس ما ؛ نیاز عاشقان
معشوق را از بازی میدارد ؛ تو سرتا پا وفا بودی ترا من بیوفا کردم ؛ هر ناله که از جگر برارم ؛ آتش ز دل
اثر برارم ؛ در سینه بسوخت پیکرم را ؛ نگذاشت که بال و پر برآرم ؛ بگذار که دست دل بگیرم ؛ زین
وادی پر خطر برآرم ؛ در دلش بود که بهجنبد در آید با ما ؛ غمزه تعلیم ستم کرد و پشیمانش کرد مولانا فهمی
کهنه شاعر سخنور و بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتائی میزد و از سایر شعرای کاشان منفرد
و ممتاز ولش نزد همگنان محبت و بابرگ و ساز و این بیت از قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بود بسیار
خوش ادا افتاد نظم کلاه زنگوله مهر بر سر جحبت ؛ بعهد خواجه مگر آب کرده است به شیر ؛ از غزلهای
عاشقانه اش این چند بیت مشهور است شعر بر مجوس جلوه گریهای تو حیف است ؛ بگذار مرا تا بتمنای
تو میرم ؛ تو بر کس بگذری کش رخنه در جان فیندازی ؛ من از حیرت عبدالم کز زخمی خورده ام یانه ؛ ای عمر
من از تو غالی شاد ؛ ایمن داری که ایمنت باد مولانا حاتم کاشی شاعر شیرین گوئی بود
جناب مولانا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود ظرفای کاشان طعن هندوی بر و میزدند

و در حضور او سخنان از هندوستان میگفتند مزاج او ازین ظرافت بهم می آمد وقتی چاقور
سیاهی پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بودند که ملا مگر پاچه شبانزاده و مالیده جناب
مولوی همیشه مورد [illegible] این ظرافت بود در شیوه غزل بابدل است و این چند بیت از وست
نظم ز گریه های مستی من شب سبوی می ؛ خندید آنقدر که نکم بر زمین نهاد ؛ فتادم از نظر هر که
بود در عالم ؛ هنوز چشم بداندیش در قفای منست ؛ بپایه جگر بزود آه من بگرخ ؛ زین لعل لب ها
طبق آسمان برست ؛ بمحشر گر رسند ترحم را دامن ؛ سر کردم چه خواهی گفت
تا من هم همان گویم ؛ غمزه ات قطع حیوة همه کس کرد و کنون ؛ چشم بر زند که خضر و مسیحا دارد ؛
من در نماز و سجده شب میکند دلم ؛ کو برهمن که خنده زند بر نماز من میر حضوری قمی سید صالح
پاکیزه روزگار بود سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانید و در حین ارتحال شاه جنت
مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا که دار السلطنه قزوین مجمع الطبقه علیه بود میر حضوری نیز در آنجا تشریف
حضور داشت میرزا اکبرین دریافته بود و این طبقه بجهة نسبت سیادت و شیخوخیت با او نوبت و
احترام سلوک مینمودند اگر چه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین سخن است و این بیت را
خوب گفته شعر ز وعده های توام ذوق انتظار بس است ؛ که هیچ عیش برابر بانتظار تو نیست ؛
میر جیبی روز بهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات ارغستان بوده اند
شاعر غزل گوی است و این ابیات از وست نظم آن کیست که از شرم و حیا پرده نشین است ؛
ور دیدن گستاخ منش چین بجبین است ؛ بر جم چنین را ز خدا می طلبیدم ؛ آنکس که سزای دل من
میدهد اینست ؛ تو بیوفا کجا ای دل مهربان ندارم ؛ تو کجا و مهربانی تو این گمان ندارم ؛ غم خویش
و حال مهری جور یکی چاره ای دل ؛ تو بگو اگر توانی که من این زبان ندارم میرزا جانی از آدمی زادهای
قصبه نطنز و خویش خواجه قاسم متوفی و جوان مستعد قابلی بود شعر را خوب میگفت در علم موسیقی ماهر
و تصنیفات با مزه و نقشهای بدیع از و زبان زد گویندگان عراق است در بلده قزوین اوقات
بعشق کارخان و ادراک صحبت خوبان صرف مینمود از اشعار او در حین کتابت این دو بیت
مشهور در خاطر بود نظم رجالی رشک دارد مدعی خوش صحبت است ؛ رشک می برد
بر حسرت کشی دیدارهم ؛ حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس ؛ لعلگری رفت هر کس سخن لعلگری
آن دهن زد ؛ حجابی یار می آید به آئینی که میدانی ؛ ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن رفتم قاضی نور

وبری در رشته بیان کشیده است نظم برم زعصا و عینکم ناچارست : هر سال مرا آتشی بر بار ست : بر دیده
بجا رخوین مانده است و زپای : پایم در دست و دیده در دستارست مولانا خونی مرد طالب علم فاضل
شوخ طبع بود شعر را بسیار خوب می‌فهمید هر عقده که در معنی ابیات مشکله و خیالات دقیق پیچیده
شعرا پیش می‌آمد با شنا اکشود نهایت شگفته طبعی داشت میخواست از زمره علما و فضلا باشد چون در شعر
فهمی و مهرزه گردی با تخلیفهای صاحب مذاقانه که لازمه شعراست سرآمد اقران بود شاعری بیشتر
شهرت کرده و این بیت از و مشهور عالم است نظم در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت : یا در زندان
که در و انجمن آرای هست : این ابیات نیز از وست شعر ز گرمی جگرم دوش چشم تر میسوخت :
چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت : نماند روغن با دام چشم و می‌دیدم : که پاره دل و پرکاله جگر
میسوخت : خون ز چشمم میچکد کو گل درین مجلس مباش : جان بر آتش مینهم کو عود در مجمر مسوز :
این مقطع نیز از جناب مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است نظم هنوز این اول عشق است
خونا گریه کمتر کن که وقت گریهای در دل پرداز می‌آید مولانا بیکسی همدانی مرد درویش نهادی
بود سواد نداشت و مطلقا چیزی نخوانده بود شعری که می‌گفت در کوچه و بازار بهر کس می‌رسید
التماس میکرد که بجنه او مسوده نماید و مدتها این شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات داد و این
بیت از و بسیار مشهور است بیت تو طور من همه دانی و بگذری تغافل : هلاک طور تو گردم ملا [illegible] همدانی
قصیده در تهنیت جلوس اسمعیل میرزا گفته بود در همان چند روز که بتو سلطنت رسید گذرانیده
دوازده تومان جایزه گرفت بدین موش جمیع شعرا قصاید غرا در رشته بلاغت کشیدند و التفاتی
نیافتند مولانا نظری کشمیری جوان خوش سیما و جیه و صاحب حسن و ملیح بود حسن خطش
قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان کشیده و سخنان تیز نیش شور در میان سخنوران جهان انداختی در آغاز
نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بتوهم سیر و ادراک صحبت شعرا بایران آمد و چند گاه درین دیار سیار
بود و از بخارم سفر کرده مما نامراجعت بدیار خود نمود از اشعار او این چند بیت ثبت افتاد
نظم چه حالتست ندانم جمال لیلی را : که پیش دیدنش افزون کند تمنا را : رسید و مضطربم
کرد و آنقدر نشنفت : که آشنای دل خود کنم تسلی را : ببست دیده مجنون ز خویش و بیگانه :
چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را : کرم بتیغ جفا کشته عفاک الله : مده بخاطر خود ره جزای
عشقی را : که کشته تو همانم ز صفحه خاطر : بنجل خویش فروشست حرف دعوی را شوائی قزوینی

اصفهانی وی از موضع اندنان من اعمال سرا آن اصفهان و از زمره طالب علمان بود و در قزوین
با خواجه افضل ترکه مخلوط و مربوط و کسب فضایل از و نمود بعضی اوقات در مدرس میر فخرالدین سماکی
بلند میکرد در آن اوقات بشعر و شاعری شهرتی نداشت و لیکن بسیار کم شعر است اما بغایت خوش سلیقت
و شیرین گفتار بود آنچه از بحر طبع در فشانش بساحل ظهور آمده بمثل و نادرست و گویا شیخ فیضی هندی
این بیت از زبان او گفته نظم کرد رد نیست در سخن من عجب مدار : کاین باده را به پرده دل
صاف کرده‌ام : بنابرین همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاد نظم گهی که
چشم تو در خانه کمان آید : شکست بر صف چندین هزار جان آید : چو بوسه بقصد دل خسته
ناوک اندازی : اگر چه تیر تو بخواست بر نشان آید : ناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک
تو مبادا باستخوان آید : مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد : که از تصور آن آب در دهان آید :
اگر چه بر سر بازار عشق و رسوایی : مرا همیشه زبان بر سر زبان آید : گشوده‌ام در دکان جان و منتظرم : که بد معامله
بر در دکان آید : این قطعه نیز در مداحی از قصیده ردیف آتش بسیار عالیست نظم چنین تعاقب
گشودند از حقیقت برق : چه غیبتی که فشانند از زبان آتش : که دود حاصل از اجزای ارض و ناری
صعود کرد و فساد اندرین وجان آتش : حکایتی بود آن دست درفشان تو بود : طپانچه بر رخ
ابر و حب از آن آتش : و از غزلیاتش این چند بیت در خاطر بود شعر چه شتابست در
کرشمه و ناز : ما گرفتار روزگار دراز : هر چند که آزرده زبیداد کردم : آن بت که از عدم ستم
شاد نکردم : کوه از ره در عشق توان کند و لیکن : بر همان هنگامه فرهاد نکردم : چون بتکده
کهنه نیز ویک مسجد نکنه : گویا که خدا خواسته کاباد نکردم : انچنان مشغول گشتم که چون
هندوی پیر عمر بگذشت و ندانستم که استغفار چیست شعر بر شانم که بتری از کشاد آن کمان گم شد
نشانش تا در دل بردم و آنجا نشان گم شد : نمیدانم چه ناشایسته از من در وجود آمد : که ناگه تیر
ز کف افتاد و زنار از میان گم شد : جان بر هم زدی مردانه روز قیامت را : که اکثر نامه اعمال
مردم درمیان گم شد قاسم بیک حالتی اصل او از طبقه اتراک مراو ثماق ترکمان است تولد و منشاء
او ولایت ری و در بلده طهران اقامت داشت مدتی در قزوین در خدمت فضلا و دانشمندان
باکتساب علوم مشغولی نموده در شیوه سخنوری خود از اقران بتر تبیز [illegible] قصاید و غزلهای
غرا بر صحیفه بیان نگاشته با مرح میرزا سلیمان و میبث خان بود و این رباعی را در مخف ستخیت

در دار السلطنه قزوین چند صاحب طبیعت از اهل آن شهر بودند که دران هنگام هنگامه شاعری ازیشان

گرم داشت بلکه چند نفر مشهور اختصار رفت و چون مردم آن ملک هرچند کمال تنگدستی و درویشی

داشته باشند از گدایی محترزند چنانچه در میانه شعرا و ندما نیز که از ارباب طمع می باشند رسم سوال

نیست و قطعه و قصیده بجهة طمع و عاریت بارباب دولت گذرانیدن ازیشان کمتر مشاهده

شده لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته می شود از کاسبی وجه معاش مینمودند از جمله مولانا فرودی

عطار مرد سخن طبع صاحب حال و بکسب عطاری قیام داشت پیوسته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود

و در اثنای شغل و داد و ستد با شعرا صحبت شعر میداشت و این دو سه بیت از غزلیات او از

غایت اشتهار چون طبلهٔ عطار رایحهٔ مشک تا ربشام جان سخنوران روزگار میرساند شعر کدام دوست

دل بتوا دمن بگریست که کوه و دشت بر احوال زار من بگریست نشان بیکسم بس همین که

چون بردم بغیر شمع کس بر مزار من بگریست نظم در فراق تو زان نمیرم که باید دولت

کامکار ستم با دیده روزی چند با هجوم ساخت بکه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا می طلبد

دیده ترا میجوید این دو سه بیت نیز در جواب قصیدهٔ ظهیر از وست نظم هر جان که جان

بزور بکار ناتوان دهد رنگم کند مباد بیاد تو جان دهد هرچند آشنا کشی و بیگانه پروری این مطلع

همیشه تسلی آن دهد شادم که هر که دل بتو نامهربان دهد چندان نگاه کرد خونش طپانه که جان

دهد مولانا طبخی قزوینی مرد فقیر القامه درویش نهاد بیتر بن قیافه بود بغایت کم اختلاط و بابو

گذارا اکثر اوقات حاجت و شام شاعران مفلس و نامرادان بینوا از دست رنج دکان

طباخی او بود و این دو سه بیت از وست مشهور نظم روزی که بشکند سگ او استخوان من

آید صدای ناله ام از استخوان هنوز طبخی وجود تست درین ره حجاب تو آهی ز دل برار و بسوز

این حجاب را دیوان میر همایون را جواب میگفت و این بیت از غزلهای دیوان میر او در خاطر

بود نظم کاه غم ز برم از کشتگی می بارد که بگو بود خرمن افلاک اینجا سلطان فقرا

از جملهٔ دریب ابهر قزوین بود در اوایل حال بکسب شعر گفتن فقرا و درزی اهل فقر و کسوت درویشی سلوک

مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع کلام حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب میگفت

و دعوی برابری مینمود طرفای آن عهد تمیز از آن باطن خواجه حواله میکردند ایامی در ولایت هند سیاحت

نموده باز بایران آمد روزی چند در التفات حضرت شاهی ظل الهی راه یافته منظور نظر

عالفت

عالمفت بود اراده توطن مشهد مقدس معلی نموده از سرکار فیض آثار موظف گردید اما اجل

موعود منشور وظیفه عمرش را با مضا رسانید و بآن مطلب نرسید از جواب غزلهای خواجه این

دو بیت در خاطر بود شعر فنای مطلق اکسیر کیمیای بقاست خوشا کسیکه چنین کیمیاگری

داند در این خانه که بر روی کسی بسته نشد چون توان گفت ملایک در میخانه زدند

کاکا قزوینی مرد سبزه چهره بیتر بن قیافه بود بکسب حلوایی و بقالی مشغولی نموده وجه معاش از آن

ممر حاصل نمودی این دو بیت از تغزل اشعار مشهور او مرقوم گشت نظم وعده قتلم بفردا آن پری

میکند لیک میترسم که فردا وعدهٔ دیگر دهد چون کنم بطاقتی سویم کم انداز نظر هر که

بد مستی کند ساقی میش کمتر دهد بوالهوس را زود از سر وا شود سودای عشق تهمت آلودی

که گیرد شحنه زود سر دهد مولانا شرمی خیاط پیری بود در بازار بکسب خیاطی مشغول بغایت

شرمگین و محجوب هما نا از افراط شرم و حیا که با شعرا کمتر می باشد متخلص بشرمی گشته

اشعار نمکین بزبان را مانند بطرز حافظ صابکی دارد و در اواخر در شیوهٔ غزل ترقی

کرد و این بیت او بغایت عاشقانی و پر آب و رنگ است بیت تازه میسازم بیا حسن بازداغ

خویش را آب و رنگ می دهم گلهای باغ خویش را این مطلع نیز از اشعار رنگین زمان مندی

اوست بیت زان دو لب مروره یک بوسه ام العام نبی چون گدای کیسه گرفم هیت

شام بی ذکر اسامی گویندگان خوش آواز و مطربان و اهل نغمه و ساز چون حضرت شاه

جنت مکان از مناهی اجتناب تمام نموده ارباب طرب را در نظر شریعت

پرورش را وقعی و اعتباری نمانده بود و جمعی که بخدمت ملازمت اشرف داشتند اخراج

فرموده سوای استاد حسین شاه حسین تونتری بلبانه و استادان که فرنانیان نقاره

خانه همایون بودند کس ازین طبقه ملازم نبود و در اواخر ایام حیوة بمظنه آنکه مبادا شاهزادگان

بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی امرا که ولله و دده اند علت بطبیعت دهند با وجود

ایشان در ارد و باعث میل و رغبت مردم بمنهیات گردد مشاهیر این طبقه را که در اردو بودند

مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در بحش آواز و نمک خواندن شهرهٔ آفاق بود و حافظ

بلند هتر زنی و غیرهم از ارد و اخراج کردند و استاد حسین خوانندگی را چون بمجالس بر فت کرده

چند گاه محبوس کردند و آخر قسم دادند که سوای خوانندگی در نقاره خانه همایون نوازد در جای دیگر

ساز نواز دو اما جمعی که در آن زمان بودند و در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند از گویندگان حافظ احمد قزوینی که در شیوهٔ گویندگی و قدرت آواز از امثال و اقران امتیاز داشت حافظ جلال باخرزی خواننده و گوینده را جمع نموده در هر دو شیوه مرتبهٔ کمال داشت و الحق در آن وقت بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا جالجی باشی شد و این بیت مناسب حال اوست بیت ای خوش آن دایره دامن صحرا که در او · بر زمان محو جلاجل تغافل آمده جل · در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در دار السلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت ساز داد حافظ مظفر قمی وارداو خاطر یافت که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق در این شیوه در عراق طاق بود حافظ هاشم قزوینی اگرچه در آن زمان در جنب دیگران بود و زیاده شهرتی نداشت اما ورد او خوش ترقی نموده شعلهٔ آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت یافته از امثال و اقران مرتبه بیشی داشت و از زمرهٔ سازندگان میرزا محمد کمانچه سازنده بی‌قرینه بود و عود نیز می‌نواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفاء و اقران ممتاز بود استاد محمد مؤمن ولد استاد حسین شاه‌ تک عودی عود نواز بی‌قرینه و سازنده بی‌مثل بود تیزی مضراب و چابکی دست و مرطوبی در ساز او بود که دست دیگری بدان نمیرسید و الحق در این فن منفرد و ممتاز بود در اواخر ملازمت خان احمد مرحوم گیلانی اختیار نموده بگیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت استاد شهسوار چهارتاری طنبور چهارتار می‌نواخت و در باب وی استادان دم یکتائی میزد اما سازش زیاده مزه و مرطوبی نداشت استاد شمس الدین شنذرغوی و دامنی استاد بی‌قرینه و صاحب یادداشت و تصنیفات با مزه است در زمان شاهزاده مغفور شهید سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت آنحضرت معزز و محترم و مورد تفقد و تربیت بود و در زمان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت استاد معصوم کمانچه برادر او قیچک نواز بی‌قرینه بود در خطه ورامین جمعی کثیر از برادران فیض یافته بمرتبهٔ سازندگی رسیدند و بکار نغمه سرائی در آنجا از برادران مرتبهٔ بالائی داشت استاد سلطان محمد طنبوری در این شیوه بی‌مثل و مانند بود در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می‌بود و از آنجا بجای دیگر رفت میرزا حسین طنبوره او در این فن ترقی عظیم کرد و در عراق در طنبوره نوازی منفرد و ممتاز بود اما در عالم جوانی از عالم انتقال رفت استاد سلطان محمد چنگی طاقطا در جنگ

نوازی

نوازی استاد بود و این شیوه را بمرتبهٔ کمال رسانیده بود دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند بدین چند کس اختصار رفت از طبقه قصه‌خوانان و شاهنامه‌خوانان و امثال ذلک جمعی بودند اما بدین دو سه نفر مشهور ختم نمود مولانا حیدر قصه‌خوان بی‌بدل زمان و در آن عهد نظیر و عدیل نداشت مولانا محمد خورشید اصفهانی مشهور به آقا نیز قصه‌خوان بود اما ارباب تمیز مولانا حیدر را ترجیح می‌دادند مولانا فتحی برادرش شاهنامه‌خوان بی‌مثل بود شعلهٔ آوازش بی‌تکلف و اغراق بیک فرسخ زبانه می‌کشید در نهایت بی‌حدی و نمکی بکرتر مجملا این شیوه را بر حد کمال رسانیده بود ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایائی که بعد از ارتحال شاه جنت مکان در آن حین روی داد سابقاً سمت گذارش یافت که در شبی که واقعهٔ پادشاه جنت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولیعهدی بود حسب الاشاره پدر عالی مقدار یا برای و تدبیر والده‌اش باختیار علای التفات بردر دولتخانه توقف نموده بودن آنجا را الحصول مقصود نزدیکتر دانست و از عدم اقبال و تیرگی بخت از مطلب دور و از نعمت جهت محجور ماند از آثار و علامات ادبار شاهزاده آنکه بسخنان زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار را بیرون گذاشته خود اندرون دولتخانه توقف نموده دیگری آنکه بحسب اتفاق در آن شب کشیک دولتخانه همایون از جماعتی بود که با اسمعیل میرزائیان متفق بودند و شاهزاده از آن غافل افتاده که در آن شب امداد او کسی نکی اند و محتمل است که درب دولتخانه را مسدود ساخته احدی از نیکخواهان او را باندرون راه ندهند و با تقریب توقف نموده خود را محبوس الجماعت ساخت دیگری آنکه پریخان خانم که عاقلهٔ روزگار بود با او معاند و معادن اسمعیل میرزا بود در آن شب بدست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود با اندک اظهار تملق و چرب زبانی او بازی خورده شرح واقعه آنکه در شبی که بدان صورت روی نمود پریخان خانم خود را در حرم سرای اقبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بجز ملایمت و فروتنی چاره نیافته از روی عجز و اضطرار عرض کرد که عورات خفیف عقل اند اگر از نقصان عقل و کوته خردی از من تقصیری واقع شده باشد امیدوارم که رقم عفو بر زلات این ضعیفه کشیده جان بخشی فرمایند که الحال سالک طریق متابعت و خدمتکاری بود دیگر بر خلاف رضای اشرف این بیچاره صدور نخواهد یافت و خ الفعورهای برادر را او سیده بوالده میرزا گفته بود که گواه باش که در پای بوس پادشاهی و مبارکبادی جلوس اشرف همکس بر من سبقت نبرد و شاهزاده از غایت ساده لوحی بدین چاپلوسی از راه رفته با همشیره اظهار تلطف و مهربانی کرد و با او گفته بود که هر گاه تو با من در مقام محبت بوده برادرت

سلطان سلیمان و خال خود شمخال سلطان را با من متفق سازی نزد من عزیزتر از زمان پدر خواهی بود علیا حضرت
خانم بر صدق این معنی شاهزاده را تکلیف قسم نمود و او هیکل مصحف بیرون آورده قسم یاد نموده
خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر خالو را بخدمت آورد و شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت
داد و او درگاهی که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گشوده بیرون رفت و شمخال سلطان خالوی
خود را آورده کلید آن درگاه را باو سپرد و او با سیصد نفر هر کس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب
اختیار درگاه حرم گشتند و عاقبت معاندان از آن درگاه باغچه حرم داخل شده شاهزاده را
چنانچه مرقوم میگردد بشهادت رسانیدند و علیا جناب خانم اگر چه با برادر ساده دل خیال همدستی
کرد اما عاقبت بشامت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود
سمت گذارش یافت خواهد القصه نواب میرزا صباح آن روز تاج شاهی بر سر نهاده بتسخیر خاصه
شاه جنت مکان را حایل کرده وصیت نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه
سراسر بخط اشرف آن حضرت است که او را ولیعهدی و قایم مقام ساخته و تمامی شاهزادگان و امرا و
صوفیان و هواخواهان این دودمان را باطاعت او امر فرموده‌اند و آن نوشته را بر گوشه دستار
زده بایوان چهل ستون در آمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت نامه خط مبارک اشرف
خاقانی نیست بلکه خط یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف شباهتی داشت و بعد از فوت
آنحضرت نوشته شده و انگشتر را از انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله
بالجمله نواب شاهزاده که یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک
و اهل خدمت در دولتخانه مبارکه بودند ملایمت بسیار کرده اظهار مطلب نموده انعامات
داده وعده‌های نیکو می داد و چند مرتبه امر کرد که درگاه دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده را که در
بیرون مجتمع شده بودند باندرون آورند و آن جماعه از صباح تا پیشین بالطریق معهود با او بادب
سلوک کرده در گشودن در دولتخانه عذرهای مناسب میگفتند و هر لحظه ببهانه دفع الوقت
کرده او را بلیت و لعل نگاه میداشتند ولی بیک یوزباشی حرم و قوم قلی بیک افشار حاکم کرمان
روایت ثقه منقول است که نواب میرزا امرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشیگری داد
و فرستاد که نزد قورچیان محافظ درگاه رفته قرار دهم که در را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون
آورم من تا پیش در رفته باز آمدم و صریحاً گفتم که قورچیان بجایی میکنند و میگویند که پادشاه ایران

رفته و طوایف قزلباش دو گروه شده هر گروهی در یکجا جمعیت نموده‌اند و تا رک هر دو گروه گفته فرستاد
دولتخانه مبارکه و محل خلوت حرم و ناموس پادشاهی است پشت بهاد همت ساخته‌ایم و ما دام که امرا و ارکان
دولت هر دو گروه اتفاق بامری نکنند و بصلاح دولتمندان و سعید رشیان طرفین مهم اصلاح نیابد
و خاطر ما دولتخواهان که فرمان حقوق ولی نعمت امری دیگر منظور خاطر نیست از افسا دو دست
درازی جمع نشود مجال دخول و خروج احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که آن جماعت با او بحیله و
مکر سخن میگویند دست بشمشیر کرده گفت من بقتل خود متیقن شدم و الده این ورس برده شاهزاده ایجال کرده
و یاد برآورده تیغ او شد شاهزاده لعواش شد بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی
بیرون می آمد و گاهی باندرون میرفت و مشخص او شد که در جنس آن جماعه مانده و مجال دخول اعوان
و انصار نیست اما امرا و ارکان دولت قرب بصبح که بر قضیه هایله اطلاع یافتند امیر اصلان
خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسینقلی خلفا رفته سلطان محمد میرزا از که در منزل ولدان
ارس خان روملو بود بانجا آمد و اسمعیل میرزا ایشان همگی آنجا جمعیت نموده جماعت تکلو و طایفه استاجلو
و گرجی و سایر سلطان حیدر بیان معظم اتباع حیدر الدین خان صفوی و حمزه سلطان طالش و سید بیک
کمونه و علیخان بیک و ذوالفقار بیک کرجی و الله قلی سلطان اجک اغلی استاجلو بمنزل حسین بیک
یوزباشی جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانه می بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام
میرزا بانجا آمد مجلس جمعیتی عظیم درین دو محل دست داد و جمعی از اعیان امرا مثل حیدر سلطان جابوق ترکمان
و قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز
در منازل خود توقف نموده بمجمع هیچکدام حاضر نشدند اهل هر دو گروه در باب حصول مطلب مدعای
خود ساعی بودند سلطانحیدریان چنان بقوت و اقتدار خود مغرور بودند که از الطبعه حساب نمیگرفتند
و اراده ایشان آن بود که بهیئت اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس
فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او پردازند و خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس
بود بجهت اتفاق خلیفه انصار و قراداغلو و حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او هر چه
حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلای ایشان تخصیص سلطان ابراهیم میرزا مانع این اراده بوده میگفتند که چون
قورچیان کشیکچی ابواب دولتخانه را مسدود کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آورده‌اند
مبادا چون بدر دولتخانه رویم فیمابین جنگ واقع شود و آن جماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند

وهر ساعت تغیری رای داده باشند اندیشه دیگر میکردند آخر الامر بدین قرار یافت که تا آخر روز که وقت کشیکست
صبر نمایند و آخر روز بهانه اینکه امشب کشیک بطایفه استاجلو نسبت دارد و بطریق معهود بخدمت خود
می رویم بدولتخانه روند از میانه الجماعت الله قلی سلطان ایجک اغلی گفت که براق بسته ببر دولتخانه پادشاه
رفتن از صوفیگری و اخلاص دورست و مع هذا مطلب ازان حاصل نیست هنوز تا در خانه خلفا
چندان جمعیتی نشده اول بر سر او رفته مهم او را بوجه دلخواه ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم و چون پراکنده
آن گروه بسمع جمع رسد اهل دولتخانه بمصالحه در گشوده بمقام خدمتکاری درمی آیند و فی الواقع مقتضای
عقل این بود چون ادبار و تیره حال انطبقه شده بود پرده غرور و غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم کشیده
مدبر عالمی بودند شنیده شد و حسین قلی خلفا که مرد عاقل روزگار دیده با رای و مدبر بود ازین رهگذر
دغدغه عظیم داشت که مبادا سلطان حیدریان بر سر او آیند تدبیری می اندیشید که باعث تعویق گردد و اولو
بوداق روملو و شاهقلی سلطان بیات اغلی و ذوالقدر را که مردم ریش سفید کاردان بودند از جانب سلطان
محمود میرزا و اتباع بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ و اتباع فرستادند یا در میدان المصالحه نهاده
در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه پیغام آنکه بزرگ دو دیگر ده همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم و اول
لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد مبارک او پردازیم و بعد ازان
ریش سفیدان یکجا با هم نشسته صلاح و فساد اراده هر دو طبقه را با یکدیگر گفتگو نموده بدانچه مصلحت
دین و دولت باشد و هر یک ازین دو شاهزاده صیانت دین و دولت بهتر تواند کرد و شایسته
تر باشد بپادشاهی اختیار نمائیم که اگر نوع دیگر شود انواع بلایا بر روی عالمیان گشوده گروه قزلباش
ضایع تر از گله بی شبان و پژمرده تر از چمن بی باران باشند هر چند میدانست که بی فایده است
اما بجهة تعویق اینها را فرستادند و ایشان آمده پیغام گذاردند و از طرف نیز جوابهای عنیف
داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت بعد ازان تدبیر دیگر اندیشیده کسی بیکوکسنی قزوین
فرستاده تا بایلغار از شهر آمده مژده رسیدن اسمعیل میرزا رساند اول پیش بود که راکب
مرکوب غرق عرق خود را بشهر رسانیده مژده رسانید که اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت
یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل ازین خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده
بود و او را بسبیل تعجیل می آورند و اینک بسرعت و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که
بالطبع خواهان او بودند بشورش و غوغا درآمده روی بجانب خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم

درانجا

درانجا واقع شد سلطان حیدریان ازان خبر بغایت افسرده و پریشان خاطر گشتند و تا آخر روز باعث
تعویق اراده ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تدبیر خلفا بوده و لیکن دخل
عظیم داشت آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان فسرده تمام تفرقه نموده از دولت ایشان
مأیوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار و حیدر سلطان جابوق ترکمان و غیره که در منزل خود توقف
داشتند بخانه خلفا رفتند و حسین بیگ و اتباع آخر روز رفتن دولتخانه و کشیک عازم و جازم گشته
در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده روی بدولتخانه نهادند در وقت سواری و کثرت و ازدحام لشکریان
سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده خود را بخانه خود که در الکوا بود انداخته در بست و همچنین الله قلی سلطان
ایجک اغلی بمنزل خود رفت و موافقت ننمود حسین بیگ اول از راه معهود که راه خیابان بود روانه شده چون
بجوار خانه خلیفه مهردار و قلی بیگ افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام به تیر و تفنگ
بسیار انداخته الجماعه را راه ندادند حسین بیگ مصلحت در جنگ ندیده ازان راه عود نموده از راه دیگر که
پشت خانهای خزانه عامره بود روانه شد عربان خزانه نیز بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند قدم مخالفت
پیش نهادند در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند حسین بیگ فریاد آورد که ما را با کسی کار نیست
و بکشیک میرویم شما را با ما چه کار است الجماعت دست از جنگ کشیدند تا آنکه حسین بیگ در قلعه بدرخانه
دولت رسیده در را مقفل یافتند هر چند در کوفتند فتح الباب نشد خبر بایشان رسید که خلفا
و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان اسب که متصل باغچه حرم است در دخل شدند سلطان حیدریان دغدغه
کردند که مبادا الجماعت بیشتر ازان راه باغچه حرم درآیند و قصد شاهزاده کنند در دولتخانه را
بمنجنیق گرفته شکستند و بدولتخانه درریختند میرزا در حرم بود و ابواب بیوت مسدود و ایشان بهر طرف
رفتند راه نیافتند و از راه سفره خانه داخل شده و بهر دری رسیدند در را شکسته داخل شدند و نعره
حیدر گویان و فریاد زنان بخانها درآمدند اما ازان طرف خلفا و اتباع که بمیدان اسب
درآمدند بتخیال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق الجماعه اکثر سواره بباغچه حرم درآمده بجانب و
جوی شاهزاده مشغول شدند حیدر میرزا چون دید که می لعان او هجوم آوردند متوجه بیرون شد
در بار آمده بود و در و دیوار را باخود مخالف یافت راه به بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم
و نزد والده رفت باستظهار آنکه قزلباش حرمت نگاه داشته باندرون نخواهند آمد لحظه خود را
در آنجا حفظ نماید که مردم او برسند و ندانست که جمعیکه سواره بباغچه حرم که تا غایت بقبل حیات

ارباب اخلاص بود در آمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آن جماعت جون پای ارادهٔ
ادب بیرون نهاده بحرم و ملاذ عورات در آمدند و او را می طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر
نیافت با والده و کنیزان لباس نسوان بر گرفته از خانه بیرون آمده بخانهٔ دیگر میرفت چنین
مذکور گشت که از زمرهٔ الینک آقاسیان هرم علی بیک شاملو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب
شما اینست جمشید بیک چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و ولیخان بیک یوزباشی روملو
در و آویخته بیرون کشیدند خلفا و تمخال سلطان علی الفور بتجویز تقبل او کرده آن دو حدا
با خنجر کخق و شمشیر و خنجر در رو نهاده آن سرو باغ سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته
نسیم صبا را از خوابگاه او مجال وزیدن نبود از پای در آوردند و همان لحظه سر و حلقهٔ او را
که بچنبر چرخ فیروزه فام می آمد از بدن جدا کرده در حینی که علیخان بیک کرجی خال شاهزاده و ذوالی بیک
کرجی و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده در مار را در هم کوفته شاه حیدر کومان و انبوه زنان سدر هم
نزدیک رسیده بودند از بام ایوان بمیان آن گروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه
شما از مشاهدهٔ این حال آتش سطوت و استیلای آن قوم بآب یاس و دشمنی کامی منطفی گشت
دشمنان از کار و کارشان از دست بیرون رفت چون دولت از آن طایفه روگردان
شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوانبخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل سالم
و شایستهٔ دولت و اقبال بود در دست داشتند و ممکن بود که طبقهٔ سلطان حیدریان
او را در عوض پادشاه برداشته دیدهٔ بصیرتشان از مشاهدهٔ این حال تیره و تاریک شد
و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشهٔ دیگر بحال خود نمایند بهیئت اجتماعی از
دولتخانه بیرون آمده رو بصحرا نهادند که در سر اسب جانفشانی نموده رای شان بهر جه قرار یابد
عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را سرانجام می داد
هر گونه فکر و تدبیر که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می اندیشیدند از خطا و صواب
آنچه منتج حصول مقصود بود بحیز ظهور می آمد و چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چندروزی
قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب را بر وجهی که در لوح قضا
ثبت بود سرانجام دهد هیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صلاح و صواب
میدانستند خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان
مردم که زیاد تعیین و اسم و رسمی داشتند بخانهای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک

کسی چند نماند لا علاج روی بفرار نهادند چون روز شد جمعیکه مانده بودند همه از یکدیگر خائف و هراسان
بعضی از طایفهٔ استاجلو از ایشان جدا شده بولایتین رفته به پیری بیک قوچلو که از سلطان حیدر میرزا باقی
فدوی بود پیوستند و چون طایفهٔ تکلو که ده هزار خانه بودند کم و در کدار کرهرود و الکوای اقامت
داشتند ملازم سلطان مصطفی بودند شاهزاده اراده نمود که بمیانهٔ آن جماعت رود و دلقرقه ورا
با آن جماعت راه یافته حسین بیک که دوست قزلباش در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفهٔ تکلو اندیشیده
چون با محمدی ارکه حاکم نصف ارستان قبلی بود طریقهٔ محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که
نزد او رود برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود بتقریبی جدا شد از لباس عاریت بیرون
آمده اسباب خود را انشا داده خود بکسوت شبانان در آمده پیاده قطع طریق مینمود که خود را
بر ستان رساند چون مرد متنعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بجای پیاده رفتن و رنج پیاده
صبر نتوانست نمود با پا در آبله میل کرد محال شبانان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی تفرس نموده دانستند که
از کرجیکان است خواجه فرخ نامی از مردم حاجی ولی بیک تکلو او را شناخته القصه او را
گرفته نگاه داشتند در روزیکه اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی
میرزا آنست که چون شاهزاده بمیانهٔ تکلو رسید حاجی ولی سلطان تکلو از ترتیب قدوم
شاهزاده خبر یافته او را بدست آورد اما زیاده احترامی نکرد و بحسب ظاهر مراعات ادب نموده
باطنا جمعی را بمحارست شاهزاده گماشت و فی الفور کس بقدغن بدار السلطنه قزوین فرستاده بخلفا و
اسمعیل میرزائیان اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام و هرگاه موکب همایون پادشاهی
از قهقهه بمقر سلطنت رسد پیاده بسر راهی می آورم تا احوال او و حسین بیک و طبقهٔ سلطان
حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا از قمرده کلک بیان خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان
بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع او در آن شب جمهور اکثر بیک دولتخانه گذاشته بمنازل
خود عود نمودند و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شده رو بقلعهٔ قهقهه نهادند چنانچه ایلوک آقا استاجلو
از طایفه
ترکه از آنجمله که بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمع امرا و شاهزادگان
ن
دولتخانهٔ همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا باستظهار آنکه غرض از رفتن من بمجمع ایشان
منع بود در وقت سواری از آن جماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیامد خود را اسمعیل میرزائی جدیده اند
صحبت
مد دولتخانه آمد و امرا و تعظیم و تکریم بقاعده مقرر کردند الله قلی سلطان ایجک اغلی ترکه در وقت

سواری ازایشان تخلف نموده بخانهٔ خود رفته بود باین معنی مستظهر بوده با علیخان بیک ولد
محمدخان وجمعی از میرزادهای استاجلو بدولتخانه آمده در جرگهٔ امرا نشست اما آبروی ندامت
والی بیک وفرخ بیک کرجی وحمزه سلطان طالش وجمعی دیگر از سلطان حیدریان که بعضی زخم دار
بودند وبعضی دیگر از حسین بیک تخلف نموده رفته بودند کس فرستاده از خانهای خود گرفته
بدولتخانه می آوردند وبضرب تیغ انتقام راه عدم می نمودند حکیم ابونصر ولد امیر الزکیه کیلانی که در سلک
اطبا خاصه نظیم منسلک واز زمرهٔ سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان
مرافقت میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف کرده بود وچون قضیهٔ مذکور بوقوع
انجامید او راه بیرون شد نیافت در یکی از منازل دولتخانه میان کناری پنهان شده بود
قورچیان خوصخانه بتحریک واغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشتند که در معالجه خیانت
نموده در تنور حب الغو نموده میرزا سم جان گداز داخل کرده بود که باعث جراحت شد
او را بیرون آورده همانجا پاره پاره کردند صدرالدین شیخاوند لله میرزا را مقید نموده میبردند
که در باب او بدانچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند مدار حکم وفرمان بر نواب پریخان خانم بود
ودر میانه امرا حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود نخوت وغرور بیکران
افزایشت وجمیع امرا وشاهزادگان سر از خط فرمان او بیرون نمی بردند حسب الصلاح
نواب خانم از زمرهٔ امرا احمد سلطان جالوق ترکمان را بجهة آوردن اسمعیل میرزا بقلعهٔ قهقهه
فرستاده وعلما ومشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان وسلطان حیدر میرزا را غسل داده
نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت حی لایموت نهاده درخانه
سپرده امانت در دولتخانه بود کلا گشت که بعد از وصول پادشاه بدانچه مقرر شود عمل رود
وشروع نقل آن بمشهد مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا مرحوم کلکسیال میگردد ونعش سلطان حیدر
میرزا را باستانهٔ امامزاده حسین علیه واله التحیه برده دفن کردند مجملا او روز پنجشنبه ۱۵ صفر
که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دارالسلطنه قزوین آتش فتنه
وآشوب بنوعی مشتعل بود که آشنا وبیگانه را میسوخت فروغ روز اگر در میانه خلایق
پدید آمدی جامه واوباش محلات سر بشورش وفساد بر آورده هر کس با هر کس عداوتی
داشت جنگ کش نام نهاده بملاحظه بقتل او می پرداخت واحدی را قدرت آن نبود که

از بیم مفرت سپه ولشکر آن قزلباش واجلاف سر از خانه بیرون تواند آورد وهر کس بقدر حال مردم
یراق دار جمع نموده محافظت خود میکرد تا آنکه روز جمعه دیگر که بیست وچهارم شهر صفر بود حاجبان مقرر
داشتند که باتفاق میرزا علی سلطان قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها را باز کنند
ومن بعد هر کس متعرض کسی نگردد سیاست خواهد یافت واسواق را در گشوده بسود او معامله
مشغول کردند ومردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان وامرا بمسجد جامع حاضر شده
خطبهٔ سلطنت وپادشاهی بنام اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرثیه عزا در تعزیه شاه جنت مکان
شروع کرد وچون این مصرع را که خواند ع شهریست پر ز محنت وغم شهریار کو : فریاد وفغان
از زمین وزمان برخاست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روز جمیع امرا بدرخانه حسین قلی خلفا جمع شده
او را ملازمت مینمودند وهمراه او بدرخانه نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروریه که در کل
در امور ملک ومال بود او بعرض میرسانید واحدی را حد ویارای آن نبود که از حکم وفرمان نواب
خانم تجاوز تواند کرد در این اثنا سولاغ حسین وارد وعلی خلیفه تکلو که در بسطام واستکور ونجر کیلان
می بودند بدارالسلطنه قزوین آمده مفسدان تکلو اراده کردند که عداوتی که در سوابق ازمان میانه تکلو
واستاجلو بود تازه کرده آنچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت بتکلو خصوصا در دفع
قزاق خان ولد محمدخان شرف الدین اغلی حاکم هرات که باعث دفع آن طبقه بمرتبت وقوع یافته بود
وبدان سبب از سعادت خدمت وبساط قرب ومنزلت دور افتادند در این هنگام که وقتی
چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند وچون از آن طبقه الله قلی سلطان اجک اغلی وجمعی کثیر از میر
زادهای استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند وحسین قلی خلفا مصلحت دیده او بجهة
آنکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه رفته بودند گفته بود که رای صواب
اینست که اول بر سر حسین قلی خلفا رویم ودیگر آنکه در اثنای محاورات کنایه باو گفت که اگر سلطان حیدر بان
برای توعمل می کردند مهم ایشان پیشرفت می پذیرفت لهذا از جای عنان کرده زیاده در مقام منع
آن جماعت نشد وایشان از اطوار او عدم مضایقه تفرس نموده بهیئت اجتماعی سوار شده روی بخانه الله قلی
سلطان نهادند وایشان واقف شده دربار را مضبوط ساخته در مقام مدافعه در آمدند ملازمان
بحقیقت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفر که از ارباب یقین بودند
پای ثبات فشرده بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو که وتپ بیکهار قاخند نفر بودند از در وبام فرود جسته

شنیع در آن جماعت نهادند القصه سلطان را با چند نفر از پیران و اقوام و علیخان بیگ ولد پیره محمد خان را
با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام او و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را مقتول ساخته خانهٔ
ایشان را غارت و تاراج نمودند حتی عورات و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام
الناس بهانه کفلو دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدریان بر آورده کسی متوجه ضبط و منع
آنها نتوانست کرد و از خانه حسین بیگ و صدرالدین خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان
چندان از نفایس و اموال و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نمیگنجید و نهایت خفت و خواری بر سر
عیال و اطفال آن طبقه آمد امیر خان موصلو ترکمان که در خوار ری بود باتفاق حسین خان سلطان خنوسلو ارادهٔ
قتل پری بیگ توجلو و استاجلویان که با او در ورامین می بودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر
قشون از سر او پراکنده شده سی چهل نفری که اسم و رسم داشتند توقف نموده دست بتیر و کمان
گشادند و تا تیر در کمان و ترکش داشتند جنگ کردند ترکمانان و طایفه خنوسلو که قریب دو هزار کس
بودند سعی بسیار نموده پری بیگ را با تمامی آن مردم بقتل آورده اسباب و جهات ایشان هباءً منثورا
شد و باعث کلی از این همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز اصلا خبری از جانب قلعه قهقهه نیامد و امرا و
مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه انصار قراداغلو نسبت باسمعیل میرزا غدری
اندیشیده باشند و عالم را بچه جانب تصور نموده مردم شروع در بد اعتدالی ها کردند تا آنکه خبر
محبت اثر اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسید و نواب خانم حکم کردند که امرا باستقبال پادشاه
رفته در شهر توقف نمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شورش و غوغا فی الجمله تسکین یافت
بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشک آقاسی باشیگری داشت باتفاق
میرزا سلمان ناظر اسباب سلطنت پادشاهی و چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را برداشته
باستقبال رفته در چمن زنجان بملازمت مشرف گردیدند **ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران**
و قضایائی که در زمان سلطنت او روی داد سابقا سمت تحریر پذیرفت که اسمعیل میرزا اشد
اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندر شان بود و بجهة ارتکاب بعضی محرمات که لازمهٔ
نشاء جوانیست مثل مصاحبت با دیوانه خیران و نباش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت
مکان نبود نخست اورا در اردوی همایون معلی ندیده نواب سکندر شان را از دار السلطنه
هرات طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاده محمد خان شرف الدین اغلی

تکلو

تکلو بدستور لله میرزا شد سلوک او در خراسان نیز پسندیده طبع اشرف نیامد و بطایفه تکلو اندک بی اعتماد شده
بود بدستور نواب سکندر شان را بهرات فرستاده او را طلبداشتند و با آنکه شرف ملازمت اشرف
دریابد سوندوک بیگ قورچی باشی حسب الامر اعلی او را آورد و چون به قهقهه رسید معصوم بیگ صفوی حسب الحکم
از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برد و حکام قلعه که در هر چند سال دیگری تعیین میشد بمجاورت شاه
زاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و شش ماه و بیست و یکروز در قلعه روزگار گذرانیدند و درین
هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت و جمعی از قورچیان که در آن وقت هفت هشت
نفری بیش نبودند حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه
جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا باو رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود
چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار با اعتماد نبود و او را سلطان حیدری می دانست و بقتل سلطان حیدر
متیقن نبود احتمال کید و دستبرد می داد با قورچیان متفق شده ملازمان خلیفه انصار را که تا بیست نفر
در قلعه بودند یکیک را به بهانهٔ طلب نموده گرفت و احتیاطا در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج
مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسیده قضایای مذکوره بوضوح انجامید و اعوان و انصار جمع شوند
خلیفه انصار از شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که قضیه سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلعه آمده در را
مسدود یافت هر چند تضرع نموده و اظهار بندگی کرد مفید نیفتاد و مجملا تا سه روز هیچ آفریده را مجال
دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و بعضی خلفا
و فرستادهای او از قزوین رسیدند و قضیه قتل سلطان حیدر بتحقیق پیوست در را گشوده جوق
جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده مشرف شدند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمده بودند و رمز باریکه تاج داکر
از مصاحبان سلطان حیدر میرزا بود با چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا غائبانه ایشان را میشناخت در قلعه بقتل
آوردند سایر اعیان استاجلو خایف و هراسان گشته خود را بدار الارشاد اردبیل انداخته در حظیرهٔ
مقدسه سلطان الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان چابوق که از قزوین
بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر دیاعی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده
در خیمه حیدر سلطان اقامت نموده هر روزه جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده اعلی و پای بوسی مشرف
می شدند جماعت قراداغلو ارادهٔ قتل خلیفه انصار کردند مشار الیه خود را بخدمت اشرف
رسانیده عرض کرد که سرتا پا تقصیرم و مستوجب سیاست اگر اغماض اشرف مقرون بتقبل نبدت

اشاه نماید که ملازمان این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده
میشود بقدر مورد توجه و التفات گردانند که ازین خجالت و سرافکندگی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمود که
من نذر کرده ام که اگر از کید اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم
و چون تو بشرط خدمت و نوکری بجای آورده باین امر ولی نعمت می داشتی که مرا محبوط نگاهداشتی
با مروتی من التفات نمیکردی نوکر خوب چنین می باید که در خدمت مرجوعه از هیچکس حتی فرزندی
بجوی من محابا نکند و حکم شد که مشارالیه بدستور در سلک امرا منتظم بوده باشد و او اندک از دغدغه
بیرون آمده آن اراده از خاطر قزاداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای
قلعه کوچ کرده با تعجیلی طی مسافت مینمود و بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت مقدسه
دریافت و از انجا منزل بمنزل می آمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر و اکثر
اهل خدمت شاه جنت مکان رسیدند و خیام دولتخانه مبارکه از حرم و دولتخانه و بیوتات پادشاهی
نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهان بر فرق او افراخته بعظمت و شوکت هر چه تمامتر نازد و آمده در
دولتخانه که نصب شده بود نزول کرد و سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده بسجده تحیت و
مبارکبادی بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده
او را برادر خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب دائمی گردانید در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو
نیز از گیلان رسیده امامقلی میرزا را آورد قبل ازین نگاشته کلک بیان گشت که مرادخان استاجلو
عمش که سلطان حیدریان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت بیماری او را به تسخیر قلعه گود فرستاده هنوز
در پای قلعه بود که قصه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا وقوع انجامید مرادخان
از گود بلاهیجان رفته به پیره محمد خان استاجلو ملحق شد که پیره محمد خان در میانه امرای استاجلو بدوستی
اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که در سالیکه شاه جنت مکان او را با بعضی امرا جهت آوردن خزاین و تحقیق
تصرفیکه اسمعیل میرزا در خزانه نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود هم که رفقا بنابر خوشامدگوئی
شاه جنت مکان با شاهزاده با اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او بادب سلوک کرده
بود و بهمین جمهور حینی اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بمیان آورده و دختر خود را نامزد
او کرده صوفیان و ارباب اخلاص شاه جنت مکان او را بدوستی اسمعیل میرزا مطعون می ساختند
و چون جمعیت ایشان در لاهیجان بمسامع جلال رسید و بنابراینکه پیره محمد خان را از دو

خود می دانست خاطر از و جمع داشت اما دغدغه کرد که مبادا مرادخان او را از جاده اخلاص
منحرف سازد و امامقلی میرزا را دست آویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است
توقف نمایند و طایفه استاجلو آنجا را مامن خود ساخته لوای طغیان مرتفع سازند علیخان بیگ ترکمان داروغه
دفترخانه را نزد پیره محمد خان فرستاد که فیمابین عهد و شرط همان است که در قلعه نموده ایم و در باب طایفه
استاجلو هر گونه التماس نماید بانجاح مقرون است اما چون مرادخان باغی فتنه و فساد کننده در میانه
قزلباش دوبی انداخت چشمهای او را کنده خود برادرم امامقلی میرزا را برداشته باستقبال موکب
همایون آمده چون علیخان بیگ بگیلان رسید پیره محمد خان فورا امتثال امر عالی نموده کلمه بالراس و العین
برزبان آوردند و علیخان بیگ بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده
مزبور متوجه استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز گشته بانواع تفقدات شاهانه سرافراز گشته
اسمعیل میرزا او را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشید و از انجا منزل بمنزل در کمال شکوه و عظمت و شکوه
کامرانی تا بانی طی مسافت نموده روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الاول بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان
و حسینقلی خلفا و امرای عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاحظه ساعت
بشهر نیامده در جانب شمال شهر نزول کرد در چمن قزل حسین بیگ را در کوچه ها بابان نمد پوش و کلاه
نمدی رهبر بر بوای کس میسادا آوردند خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و
خنجر بر و حواله نموده مخالفان نقصان مانع میشدند چون بنظر عالی اسمعیل میرزا در آمد سجده کرد بمصلحت وقت خود
نگاهی باطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه ایمردم همین گنهکار ما بوده ایم
اسمعیل میرزا و نمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو مجدتر بودند که سر بر تو شکست حسین بیک
گفت ای پادشاه عالم سلطان حیدری بوده غایتش اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی عطیه
خود عملکرد اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده ایمعصرات
باعث تاخیر قتل او نشده او را مجبس فرستاده بقورچیان الواعلی سپردند حضار مجلس خصوصا خلفا که
در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان زبان در کام کشیده خاموشی گزیدند روز دیگر از انجا بباغ
سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از باغ ارم نشاینست تشریف آورده سیر فرمودند
و بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بود داخل دولتخانه مبارکه نشده و تهیه سکنی چند روز خلفا
حسینقلی خلفا تعین یافته از باغ بمنزل او رفت در انجا سلطان مصطفی میرزا را حاجی اویس سلطان

بات آورده بپابوس اشرف مشرف شد و اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده استمالت داده
همیانه برادران بجلوس امر کرد و شاهزاده اراده نشستن نمود هیچ یک از برادران تعظیم او نکردند خود پائین تر
از سلطان سلیمان میرزا که بسال از و بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد و اسمعیل میرزا
در مقام نصیحت برادران در آمده مهربانیها بزبانی بظهور آورده گفت اگر شما این در مقام محبت و
راستی باشید انشاء الله تعالی من بنوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادر نکرده باشد
اما دل او از این حکایت خبر نداشت و مکنون خاطرش جز قصد اعدام ایشان نبود و عاقبت آنچه
در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت فتح الله بیک و شاه قلی بیک
و نظر علی بیک و شاهوردی بیک برادران حسن بیک را آورده ایشان را بامداد سلطان گنگرلو که در
سلک امراء استاجلو منتظم بود سپردند او بجهة رشد و اعتبار خود در خانه خلفا هر چهار را
بقتل آورد چنین قرار یافته بود که هر کس را با و ایماق بیگانه می سپردند نگاه میداشتند و هر کس را با و ایماق
خود شر می سپردند بملاحظه بقتل می آوردند چهارده روز در خانه خلفا بسر برد و اکثر امرا
بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم مینمودند و این معنی را باعث رفع درجات
و زیادتی اعتبار پادشاه میدانستند و وکلا و نواب علیه آئین پادشاهانه و نوروک و
طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده ابواب و حاجبان و وکلا و ملازمان
بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا
بسعی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان نیز مهمات مهم و معاون او بود او زیاده از
شاهزاده سلطانم همشیره شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحکم تقدیر
بر عکس مطلوب نتیجه داد و با امرا سخنان کنایه آمیز در باب ملازمت در خانه خانم میگفت و نوبتی
بصریح گفت که مگر یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت پادشاهان
نیست و انتساب مردم بمخدرات استار دودمان علیه صفویه بسبب است امرا از حقیقت کار
آگاه گشته ترک تردد نمودند در این اثنا مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت
او در آمد بسبب ظاهری که مقتضی عقل و در میزان خود سنجیده مینماید آن بود که ظرف طبیعت
خلفا از باده غفلت و غرور مالامال و زیاده از حد اعتدال بر گشته خود را پادشاه نشان قرار
داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار گران می باشد

درماجی

و بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی شناخته باشند التفاتی نماید و سبب دیگر که بعد از ان
ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت و خبر از جانب قلعه نمی آمد خلایق
مضطرب بودند خلفا گفته بود که بسبب اضطراب مردم جهت سلطان محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکان است
و جوان قابل شایسته پادشاهی است و نواب پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب اینست که
اسمعیل میرزا را در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدریان ضایع
کرده اند اگر این معنی او بوقوع انجامد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرموده اند که برادر
اعیانی من سلطان سلیمان از و بسن بزرگتر و بجهة برادری من پادشاهی سزاوارتر است او را
پادشاه میکنیم در این اثنا خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا
در خانها خلفا بود معاندان او این مقدمات را در خلوت بعرض رسانیده مزاج پادشاهی را
از و منحرف ساخته بودند شاید غلط گفتم هیچیک از اینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است
مصداق کلام صدق انجام مَن اَعانَ ظالماً فقد سلّطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا را بد و متغیر ساخت
و در مقام طلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا بر خاسته زیاده از این
تاب اقتدار آن ظالم نهاد نیاورده عنقریب ساعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او
هر یک ببلایی گرفتار آمدند بالجمله چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفا بااعتقاد شد اول او را
تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون کرده مشروط بر آنکه منصب — وحکم او را نافذ الاحکام شد
خلیفة الخلفایی بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه
و نایب مرشد کامل می دانند و در آن هنگام قریب ده هزار کس از آن طبقه در قزوین اقامت
داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان ابهم تسلط و اقتدار
یافته بود خواست که او را امتحان نماید گفت که پایه تو از مرتبه خلفای گذشته باید که متکفل
منصب وکالت دیوان اعلی گردی مرشدزاده در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست
نمیگذارم اگر وکالت علاوه آن میگردد فبها و الا بوکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت
نیز برتر میدانست اسمعیل میرزا از این حکایه اظهار آزردگی کرده شکوه او بر زبان آورد و امرا
رجوع را منظور ساخته گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل و اشاره او تجاوز
نمایند در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صفویه چه مکافات دارد و ایشان گفتند که هر کس

ارزضاء مرشد کامل تخلف وتجاوز نمایند صاحب خطا ومردود ست کفت که خلفا چرا از دو سخن ما
کرد اینحکایت بخلفا رسید صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید چون بدر خانه
رسید ایشیک آقاسیان وحاجبان بنابر اشاره علیه مانع شده کفتند که هرچند اینجا خانه
تست اما پادشاه درینجا نه اقامت دارد ونه محل نزول پادشاه ست دولتخانه قزلباش است
وتو درخدمت پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر وخطایی وما دام که مرشد کامل از خطای
تو در نکذرد درطریق سلوک صوفیکری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی دربرابر درکاه بنشین
تا مرشد کامل بر سر رضا آید خلفا امریکه هرکز تصور وتعقل نکرده بود مشاهده نموده دود
حیرت بدماغش راه یافت وتا وقت ظهر در درخانه بطریق کناهکاران نشست
جمعی کثیر از مردم روملو وغیره دراول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا کس بیرون
فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هرسخنی با او داشته باشیم خود باو کفت وشنید خواهیم
کرد خلفا ازینحکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همین را تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته
تدارک خاطرش خواهد کرد دو روز خانه نشین بود تغافل کذشت وصورت ملاقات روی
نمود وامراء روملو بدستور رفیق او بودند رستم دلو بوداق را که از امراء روملو مرد زیرک راست
اعتقاد بود طلب نموده کفت که خلفا چه می کوید او جواب داد که از تخلف امر پادشاهی نادم وپشیمان است
وبهر خدمتی اشاره شود اکر همکنان سکهای این آستان باشند منت بجان داشته قیام می نماید
اسمعیل میرزا کفت که اکر راست می کوید ومطیع امر ماست ما بازاء حق خدمت او را بامری
مامور می سازیم که موجب رفع درجات دنیا وآخرت اوست او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس
معلی کردیم که در روضه مقدس حضرت امام الجن والانس خدمت کرده هم در خراسان اعتبار دنیاو
هم آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی دلو بوداق وامراء روملو دیکر
هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا باو با اعتماد دست بودن او در اردو ممکن نیست وتسخیر
سر نخوت وغرورش بوکالت دیوان اعلی فرو نمی آید بتکلیف قورچی باشیکری مشهد که در خور
ادنی ملازمش نمی دانست ما بودن علامت غضب والتفاتها است از دور کرده
عموما طایفه روملو حتی ملازمان بدرخانه اش نرفتند واو حیران کار خود ماند درین اثنا دلو بوداق
آمده پیغام شاهی کذارد واو را سخن نکذاشته فی الفور سوار کرد وازشهر بکوچ بیرون برده

بازآمد براق واسباب را همان لحظه بارکرده روانه شدند چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه
امجه قوینلو حاکم دامغان حکم ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید که بهرچه بعد ازین
حکم شود عمل آورد وبعد ازچند روز کور شاه علی روملو حسب الامر الاعلی بدامغان رفته دیده عبرت بینش را
از مشاهده صورتهای عجیب وغریب دنیا عاری وعاطل ساخته معدوم البصر کردید مجملا چون اسمعیل میرزا
خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بخانهای شاهقلی سلطان یکان استاجلو که در پایین
میدان اسب شاهی وخانهای نواب پریخان خانم واقع است آمده درانجا نواب پریخان خانم
ومخدرات استار سلطنت شرف ملاقات فایز کشته زیاده مهربانیکه متوقع نواب خانم بود
بظهور رسانید وازانجا درساعتیکه خود تعیین نموده بود بدولتخانه مبارکه آمده وتغیر وتبدیل بسیار
درعمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت وهر روز بنایان کار میکردند وبدینجهة کاهی در
منازل یکان شاهقلی وکاهی درخانهای نواب پریخان خانم وکاهی درباغ سعادت آباد بسر میکرد وطوایف
قزلباش از اطراف وجوانب ممالک رو بدرکاه معلی آورده کثرت وازدحام خلایق در دار السلطنه
قزوین بمثابه کشت که در کوچها واسواق تردد وعبور دشوار بود تحف وهدایاء سلاطین وپیشکش امرا و
ملوک اطراف وارباب واهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که محاسب وهم
از تعداد آن بعجز وقصور اعتراف داشت وچون ساعتی بجهة جلوس خود اختیار کرده بود جمیع مهمات
سلطنت وپادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس حواله میکرد ومردم روز بروز میشمردند وانتظار
جلوس میکشیدند وطوایف قزلباش بنوعی مطیع امر وفرمان کشتند که از جانب او نسبت بهرکس
سوی مزاجی فهم میکردند خونش ان واقربایش بهانه آنکه سلطان حیدر کرد بود بقتلش می پرداختند
وبدینجهة جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم نمودند حتی ساروا چین واالله قلی بیک برادران محمدی خان
تخماق که بالچیکری روم رفته بود وایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند ابوتراب بیک
ولد یعقوب میرزا که از بنی اعمام ایشان بود در حینیکه ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند
در کوچه تنک با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر نشسته بودند بشمشیرها آخته آن دو برادر را پاره
پاره کردند وچون این قسم اعمال که در اردو بظهور می آمد باز خواستی نمیشد مردم دلیر ترکشته این امر
باب شد ممالک محروسه سرایت کرده هرکس در هرجا بقتل یکی از اعیان استاجلو قدرت یافت
بلا تاخیر بدان مبادرت می نمود از جمله حسین سلطان فشار حاکم فراه وسایر امراء آن قسم حدکه در دار السلطنه

هرات بودند اتفاق نموده شاهقلی سلطان استاجلو بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند تبیین
این مقال آنکه شاهقلی سلطان یکان بیگلربیگی هرات و لله نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی
ظل الهی بود بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان امراء محال قریبه هرات را بجهة حراست سرحد
طلب نموده از امراء مذکوره حسین سلطان افشار حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را با خود مخمر ساخته
با امراء رفیق موافقت نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند جمعی از موافقان ایشان بکوشش اعیان استاجلو
رسیده ایشان نیز در درخانه سلطان جمعیت نموده یراق و اهل خود مرتب گردانیده مترصد جنگ و
پیکار گشتند امرا باو پیغام فرستادند که طایفه استاجلو منسوب بپادشاه اند و محل اعتماد نیست
و ما شهر و قلعه هرات را که خانه پادشاهست بتصرف تو نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده
خود حراست قلعه و مملکت مینمائیم که از جانب پادشاه بهر کس مفوض گردد بسپاریم او را اگر سلطان
از شهر بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود و الا در گوشه نشسته منتظر ورود
فرمان پادشاه باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه در آمده جواب دادند که ما حسب الفرموده پادشاه
حاکم و حارس این مملکت بودیم و ما دام که حکم عزلت از جانب پادشاه حال نرسد دست از حکومت
و مملکت کوتاه نمیکنیم جهلاء و مفسدان هر دو گروه بجوش و خروش در آمده از جانبین لشکر کشی و قیل و قال
در میان بود هر چند مردم صلاح اندیش بمانند حسن خطیب در هرات بودند که اطفاء نایره فتنه توانند
کرد اما بملاحظه جانب پادشاه و سوء مزاج او بعموم طبقه استاجلو ارخای عنان کرده در مقام دفع فتنه
نشدند شاهقلی سلطان که مرد زیرک صلاح اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه استاجلو را از یراق
بستن و لشکر کشی منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست و دست
از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا درباره او و حکومت هرات چه حکم شود
آن طایفه بدین اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعیکه حاضر بودند در مقام مدافعه در آمده کاری نتوانستند
ساخت طایفه افشار بخانه او در آمده در جائیکه او با اسلحه و یراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن
منع میکرد با تیغها کشیده بر سر او ریخته بقتلش رسانیدند و خانه او بغارت و تاراج حادثات رفت
بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات پراکنده شده بعضی غارت زده و پریشان حال بعضی
نزد ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان که حاکم سرخس بود رفته بعضی روانه اردو شدند و نواب
کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آن وقت شش ساله بود در هرات با لله وی محافظ مانده طایفه افشار

وغیره که در هرات بودند مطلقاً با توجهی اسمعیل میرزا زیاده ملتفت نمیشدند چون خبر قتل شاهقلی باردو رسید
اسمعیل میرزا علیقلی بیگ ولد سلطان حسین بیگ شاملو نواده دورمش خان را تربیت نموده مرتبه
خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز نموده بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی
خراسان نصب فرموده در قضیه شاهقلی سلطان تغافل ورزیده در مقام بازخواست نشد اعیان
استاجلو که در اردو بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و همگی الم آسوده
حال شبی در بستر آسایش نمی غنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند درین اثنا محمدی خان تخماق که از
امراء معتبر استاجلو و بیگلربیگی چخور سعد بود بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده بدار السلطنه
قزوین آمده بپابوس اسمعیل میرزا مشرف شده و توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در
مقام آن شد که الکاء چخور سعد را از او تغیر داده جای او را با بوتراب سلطان عمزاده او و ولد شاهقلی سلطان
قارنجه اوغلی استاجلو که در تفلیس بود آمد و التفات نیافت طایفه استاجلو در میانه قزلباش بخجلت
زده و مضطرب الاحوال شبی بروزی آوردند تا آنکه بایکدیگر اتفاق نموده سالک طریق صوفیگری
شدند و گفتند که چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم
عفو بر جرایم و تقصیر و خطاهای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرام است همگی امرا و اعیان و
یوزباشی و یوزباشیان آن طبقه بدر دولتخانه مبارکه جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شبی
روز در آنجا بسر بردند پیره محمد خان و محمدی خان تخماق نیز خود را در سلک گناهکاران استاجلو
در آورده در میان آن جماعت نشستند و این معنی پسند خاطر اشرف نیامد و مکرر اظهار نمود که
پیره محمد خان هرگز داخل این جماعت نبود حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گناهکاران
مینماید اما مشارالیه از این سخنان ترک رفاقت ایشان نکرد و قریب بده شبانه روز در در دولتخانه
نشسته منتظر مژده عفو و امان بودند اما سایبانها در یکدیگر کشیده اسباب و تجملات بدرگاه
بآنجا آورده هر روزه شیلانها می کشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب
حقد و حسد جلوه می دادند بعد از ده روز اسمعیل میرزا تبری را که در شب قتل سلطان حیدر میرزا
جماعت استاجلو انداخته بودند از در خانه خارج برابر ایوان چهل ستون بند شده تا غایت
مانده بود گشوده بدست یکی از مقربان داده بمیان جمع استاجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص
صوفیگری میکنید این چه تبر است و چه جماعت این تبر را بجانب دولتخانه مرشد کامل و طرف نخش

مبارک شاه جنت مکان انداخته اند اکثاعت در جواب گفتند که ما از بدو طلوع دولت این دودمان
ابا عن جد خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناهی و امیدگاهی نداریم جمعی از نید و لیتان ما با غوا و تحریک
دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هر کس این عمل کرد بجزای خود رسیده و میرسد
دیگر از ما چه گناه است و مع فلک هفتم گناه کار و ستمی بیاسیتم و در عالم اخلاص الجاء از جانب
اشرف بما رسد از لطف و قهر مان شاکریم بیت گر تیغ بارد در کوی آنماه گردن نهادیم الحکم لله
درین اثنا جمعی از بیرون فرستاد که ساپا (?) بها بر بر ایشان فرود آوردند و اکثاعت عوام الناس
اسباب ایشان را غارت کنند مردم هجوم نموده دست بغارت بر آوردند و اکثاعت بر سوای گرکس
میشاد پراکنده شده خود را بمساکن خود رسانیدند چند روز پره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز
او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی بجهة دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بجهة آنکه از
همشیره اش پریخان خانم سلب اعتبار ظاهر گشته آنچه توقع داشتند بظهور نیامد با من عداوت دارند
و من از ایشان ایمن نیستم پره محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلود
باشد یکی از قلایع فرستد که عمر شان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا نیز گفته بود که سلطان مصطفی روزه (?)
طایفه استاجلو است او را با سلطان سلیمان را نیز بتحال چرکس خال او می سپاریم میخواهید در قلعه نگاه
دارید میخواهید تربیت کرده پادشاه گشنید روز دیگر حکم شد که حاجی ادریس سلطان بیات سلطان مصطفی میرزا
بمنزل پره محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل خالوی او
فرستادند چند روز این گفت و شنود در میانه طایفه استاجلو بود هر چند میخواستند که بخون (?) اولاد
شاه جنت مکان دست آلایند اما عقلا این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا جز باتلاف و اعدام شاهزاده
بنوعی دیگر راضی نمی شود و علاج دیگر ندانستند عاقبت رای همگی بدین قرار یافت که او را خبر کردانند
و شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را در یافته دران چند روز که در منزل پره محمد خان
بود همه شب مترصد قتل بود و بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از اراذل
آن طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را خبه کردند بتحال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل پیش برده
هر دو در یکشب شربت شهادت چشیدند و نعش ایشان را باستانه مقدسه امام زاده
حسین علیه السلام برده دفن کردند بعد ازین قضایا پره محمد خان مورد شفقت و تربیت گشته دختر
او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده طوی پادشاهانه کرده با او زفاف کرد و دختر بتحال سلطان

و کمر دوستی (?) حسینخان سلطان جونسلو را نیز خواستگاری نموده هر دو را در یکشب بحرم آوردند و بعد از
دامادی با استاجلو در مقام شفقت در آمده ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان برادران تکلان (?) شاه قلی را
تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد قلی سلطان را حکومت سیستان نامزد
کرد و طبقه استاجلو بالجمله آبروی یافته دیگر کسی دست درازی بایشان نتوانست کرد و از
شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس مجلس خاص بود و با او گفت که تو شاه
جنت مکان را بمنزله فرزند بودی و بر سر خدمت او میکردی حالا ما را بمنزله برادری ایشیک آقاسی
باشیگری با مناسب تو نیست تغییر آن داده او را مهردار کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته
بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشند و منصب ایشیک آقاسی باشیگری الجیش (?) قلیج سلطان شاملو
تفویض نمود و میرزا شکرالله اصفهانی را که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود بوزارت دیوان اعلی منسوب ساخت
میرشاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد و چون روزی که بجهت جلوس تعیین کرده بود هنوز دور بود
دخل در انتظام مهام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را از بزرگ و کوچک و سپاهی و رعیت که
جانب سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه
استادان ماهر کار میکردند و بهر جهت از ارباب صناعت تکلف (?) از معماران و نقاشان سرکار بود مجملا
اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را از کثرت طنطنه اش بیم دولت
صولت و جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شده که نقش
مخالفت او در آینه خیال هیچ پادشاه ذی شوکت صورت نمی نمود جمیع سرحدها از امرا و حاکمان
و لشکریان خالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک تواند
نهاد یا از سرحد ثغور قلمرو قزلباش بزغاله تواند برد و بحق طرفه شکوهی و عظیم صولتی داشت
و چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که بجهة ترویح روح نواب جنت مکانی تشریف داده
نعش مطهر شاه را که همچنان در دولتخانه بود باستانه مقدسه امام زاده حسین علیه السلام برده در آنجا
نگاه دارند که در وقت با تیز نقل مشهد مقدس معلی نمود براق و اسباب آنرا از روی مزار امام زاده
مذکور خیمه و سراپرده بسیار نصب نموده مجلس عظیم در کشید و دوازده هزار ظرف اطعمه الوان
و حلاوه سرانجام نموده سرکاری هر یک از قاب را بجهت یکی از ملازمان و امراء عظام نمود و نعش
مطهر شاه جنت مکان را از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت انداز را اسمعیل میرزا بدوش

کشیده با آستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت نمودند و در اندرون آستانه در جوار
مرقد امام زاده با صندوق نهاده صندوق پوش برو انداختند و حفاظ تلاوت
کلام ملک علام و ختمات قیام و اقدام نمودند و از آنجا بمجلس آش رفته دوازده هزار قاب
طعام و حلاوه کشیده فقرا و مساکین بل کافهٔ مومنین از سپاهی و رعیت از آن بهره
ور گشتند و چون خاطرش ازین امر فراغت یافت در روز معهود که چهارشنبه
بیست و هفتم جمادی الاول بود جلوس میمنت مانوس همایون بوقوع انجامیده در ایوان
چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت و امرا و شاهزادگان ن
و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز
مسند پادشاهی جلوس کرده در مکان مبارک شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانهٔ غدار ناپایدار
بزبان حال این مقال ادا می نمود   خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی   گر فلکشان بگذارد
که قراری گیرد   بالجمله اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و مجتهدین و بعد ازین
عیسی خان ولد لوند و سیمون ولد لوارصاب گرجی که از قلعهٔ الموت بیرون آمده بودند و شاه رستم
لر و بعد از ایشان امراء عالیشان و اعیان قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اعیان ممالک
ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان والی لار و میرزا خان والی مازندران و سیدکار والی عربستان
و ایلچیان فرنگ بشرف پایبوس مشرف شدند پیشکش و تحف و هدایاء ملوک اطراف
که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی
در آوردند و بعد از جلوس میمنت مانوس مهمات ممالک در عقدهٔ تعویق بود و هیچ مهمی
فیصل نمی یافت و انتظار خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان
ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تخماق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا
شکرالله وزیر در ایوان عدل نشسته مهمات حساب خلایق و امور جزئیهٔ ممالک را
فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای امیر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر
مهر آثار که علیحده جهت آن احکام ترتیب داده عبارت مهر دیوان اشرف اعلی بدان
نقش کرده بودند مختوم گردانند و چون زبان بنظم اشعار میگشود عادلی تخلص میکرد و در
عنوان احکام و مناشیر خود نیز هو العادلی قلمی نموده و منصب جلالت لفظ ممالک را

بسیادت

بسیادت پناه میرزا مخدوم شریفی و لفظ دیگر را بشاه عنایت الله اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان
قاضی معسکر بود بافرد نموده مقرر شد که احکام و امثلهٔ عشری بردم دهند یکدو ماه معاملات جزئیهٔ شرعی
و حسابی و کافهٔ مردم هر دیار در دیوان عدل فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف اعلی صدور
می یافت اما معظمات امور کارخانهٔ سلطنت و پادشاهی و تعیین امرا و حکام و امثال ذلک در عقدهٔ
تعویق و تاخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکرالله وزیر شکایت کرده او را
مورد اعتراضات که حق بجانب او نبودی ساخت و هیچکس راه بایذای او نمی برد در خلال این حال
خبر فوت مرحوم سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت
قندهار حاکم و فرمان روا بود در رسید که باجل طبیعی وداع عمر دولت ناپایدار نموده بعالم بقا
پیوسته است نواب سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده
بلوازم تعزیهٔ برادر پرداخت و اسمعیل میرزا به پرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم
تفقد و دلجوئی بظهور آورده و نواب میرزا و حرم محترم او را با صبیهٔ قدسیه اش و محمد حسین
میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس
سوگواری بیرون آورد اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغییر
سلوک با او کرده دیگر بوی اشفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراضات بموقع
برو گشوده رفته رفته سوء مزاج او نسبت بنواب میرزا و سایر شاهزادگان بسرحدی انجامید
که افنا و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت ذکر
شهادت شاهزادگان نامدار و از پای درآمدن نهال عمر ایشان از صرصر قهر زمانهٔ غدار
ناپایدار   ایزد توانا که آفرینندهٔ کل مخلوقات است قطع صلهٔ رحم را از رذایل ردیه
و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف
بود و مطلقا بهره ازین سعادت نداشت و هرگز نسبت ببرادران دینی
اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی ازو بظهور نرسید و وجود ایشان را خار
گلزار دولت خود می دانست و تواضعات رسمی که گاهی نواب سلطان ابراهیم میرزا
میکرد در آن معلوم شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزا برادرش بود که در
قندهار بود دغدغهٔ آن داشت که مبادا در خراسان ازو فتنه بظهور رسد و هذا

بعد از فوت او باندک روزی تغیر سلوک با میرزایان مذکور کرده زبان اعتراض کشود و نواب میرزا که خود
افلاطون با کمالات و استعداد کبیر جمع داشت استشمام رایحه بی التفاتی نموده اگرچه می دانست که جز
بقطع رشته حیوة او چیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت و خدمت کرده انزوا و گوشه نشینی اختیار
کرد که شاید بآن وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر اندوهگین خود کرده و اقایان و ملازمان خود را امر کرد که
در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد حکم قتل بود تا آنکه ده بیست نفر از قرا
ارزق چشم که مظهر را و فرستاده که کشیک خانه میرزا نگاه داشته محافظت نمایند و چون آنکه
چون بخانه نواب میرزا آمدند میرزا در منازل حرم در حمام خانه خود بود چراکه ابواب خروج و دخول
مسدود ساخته سایر درها را مقفل گردانیده خود در درون حرم اقامت نموده کشیک کشی کنند
چهار پنج روز بدین و تیره گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت صوفیه و ملازمان
عبد الغنی بیگ استاجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر خرید و فروخت گوسفندی نزاع شد صوفیان
هجوم نموده داروغه بازار و سایر ملازمان داروغه را زدند خبر بداروغه رسیده جمعی از [illegible]
فرستاده صوفیه تمکین نکرده با اندامی [illegible] حد افراط رسانیدند داروغه با هر دمی که داشت خود
سواره بمیدان آمد صوفیان داروغه را لب[illegible] گرفته رفته رفته بکارد و خنجر رسید از الطرف
هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر باسمعیل میرزا رسید و او با طبقه صوفیان بجهت ارادت
و اتفاقی که با خلفا داشتند صفای نداشت بجمیع امرا امر نمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی
حاضر آیند امرا جوق جوق یراق بسته می آمدند و او بدفع و تنبیه صوفیان میفرستاد
و در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمیع لشکر خصوصا مسیب خان تکلو و مرتضی قلیخان برناک
رو بمنازل آن جماعه که در حوالی خانه خلفا بود آوردند چون صوفیان حال بر منوال دیدند بسلیم
و یراق انداخته مکبر گشتند و غازیان قزلباش بدلشان رسیده قتل و اسیر مینمودند و در
طرفة العینی قریب بالفصد نفر از آن طبقه بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان
فرستاده با بخدمت مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده بمستحفظان هر یک
کس فرستاد که بجدی که مامور اند قیام نمایند اول چراکه بجرم نواب سلطان ابراهیم میرزا
درآمده او را از پس حلیه جلیله اثر که صبیه قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون کشیده
طناب در حلقش انداخته خبه کردند همان لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا برآمده ظاهر شد که

بمستحفظان

بقتل

بقتل او اقدام نموده اند و همچنین با یک یک از شاهزادگان این عمل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان
با ورسید قاطر جمع کرده رقم عفو بر زلات صوفیان کشیده تبه السیف نجات یافتند و مشخص
شد که این شورش را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده علی الخصوص آنکه مبادا طبقه قزلباش از این عمل شنیع امتناع
نموده فتنه حادث گردد اینها بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور آورد
و در آن روز شش نفر از شاهزادگان بقتل نموده او در قزوین شربت شهادت چشیدند سلطان
ابراهیم میرزا مذکور که از مستعدان روزگار و بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون هنروری پیراسته
بود خط نستعلیق را بسیار خوب می نوشت و مصور نازک قلم بود و در موسیقی و علم ادوار
سرآمد روزگار و در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می نواخت
و در صنعت درودگری و سازتراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت و در خراسان اکثر
اوقات بشعر و اشعار بنظم و بلاغت صحبت داشته خود جاهی تخلص میکرد و غزلهای عاشقانه از او در
میان است از آنجمله این دو مقطع در حین تسوید حالات او بخاطر رسید شعر یاد آمد لب ترت در دم رفتن
جاهی :. دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری :. مقطع ثانی بعد از هزار شب که بر منش رسیده :. جاهی غنیمت است
از دور بدار چشم :. کتابخانه عالی بهم رسانیده از خطوط استادان و خوش نویسان متقدم و تصویر مصوران
عدیم المثل زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش بکار خانه چین و ختا میمود حرم محترم
بعد از وقوع میرزا اکثر آنها را بجهة آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چینیها را خرد کرده
بقیة السیف اش را آتش زد و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جوع
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست محمد حسین میرزا برادر
زاده این جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد و فریاد
و زاری بسیار کرده آرام نمیگرفت خبر باسمعیل میرزا رسیده فرمود که او را نیز در شکنجه هستی
خلاص دهند فرمان بران حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعه روملو بود بسیار
جوان سلیم النفس عاقبت دوست بود و هرگز نقش زیبک و جاه طلبی در آینه خیالش جلوه نمی نمود و چون
بو نموده برادر با مهربان مرافقت سایر برادران اختیار نمود در وقت تغسیل و تکفین حرکتی
کرده چشم باز کرد معلوم شد که در وقت خبه کردن ریسمان یک رگ گردن را نگرفته بود اسمعیل میرزا انجا را
آگاه گردید چون دیده بصیرتش از قبایح و شنایع این اعمال پوشیده بود با تمام کارش امر فرمود

و سلطان محمد میرزا

او را با محمد باقر میرزا پسر او که کودک یکساله بود بدیگران ملحق شد امام قلی میرزا هر دو را بدولتخانه آورد
در جلو میدان اسب نگاه می‌داشتند در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس بسیستان فرستاده که
بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را با پسرش بهرام میرزا نام کودک خردسال بود بقتل رسانید تیمور خان استاجلو
که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله میرزا بود چون مرادخان پسر او در درگاه معلی از
عمدهای سلطانحیدر بان بود مغضوب شد آنخدمت را مصلحت حال خود دانسته فوراً بدفع میرزا و پسر او پرداخته
مقتول ساختند و کس بطلب سلطان علی میرزا که در کنجه بود فرستادند بعد از چند روز حاتم قاجار
میرزا آوردند ترحم نموده از قتل او درگذشت اما میل در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل ساخت
و در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی او و مضعف البصر بود و اولاد نام دارا اندیشه مند بود و از
علیا حضرت بلقیس مکانی سلطانم والده‌اش که محبت مفرط با پسر و پسرزادها داشت شرم می‌داشت
اما در فکر کار ایشان شبها بروز آوردند تا آنکه عاقبت خبث باطن خود را نسبت بدیشان
نیز بظهور آورده اول سلطانحسن میرزا پسر بزرگتر نواب سکندرشان را که در طهران بود بقتل آورد
بتبیین این مقال و شرح بدایت حال و خاتمت احوال آن شاهزاده نیکو خصال آنکه نواب
جنت مکان او را از دار السلطنه هرات طلب فرموده در پایه سریر اعلی منظور نظر التفات
بود و چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطان
مرادخان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندران را بجناب
شاهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مرادخان شفقت
فرمودند و میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران بمزید عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت
شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایات پادشاهانه مخصوص گشته در کمال عزت و
اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و دارایی نصف آن ولایت تکیه زد و میرک دیو و کیل و
رانق و فاتق مهمات گشت و تماماً سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا بوده و برای صلاح خود مهمات معاملات
مینموده و ملازمان قدیمی نواب شاهزاده را مطلقاً در هیچ امری مدخل نمی‌داده و این معنی
مرضی خاطر شریف شاهزاده نبوده و تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان و پسران
سید مظفر که صاحب داعیه مازندران و با طبقه دیوان معاند بودند میرک دیو را بامر و اشاره
شاه جنت مکان بقتل آورده و در مقام آن شد که دست دیو ساران مازندرانی را از معاملات

آن مملکت کوتاه گرداند و این معنی باعث رنجش آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید
این جسارت و خودرایی پسند طبع اشرف نیامده از و رنجیده خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که
نواب میرزا این حرکت را باغوای میرعزیز خان ولد میرعبدالله خان که خالوی نواب میرزا بود و دو دو
با میرزا مصاحب بود بفعل آمده کس فرستاد که علی الفور حسب الحکم غلامان و اسباب میرزا را آوردند
و در میان کاغذها مراسلات میرعزیز خان ظاهر شد که میرزا را با مر مزبوره اغوا نموده بود بنابر آن
او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند و بجهت تسلیه خاطر دیوان مازندران و تالیف قلوب ایشان
با خراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و سوای چند خدمتکار در ملازمت شاهزاده نماندند و جماعت
میرزا در مازندران اندک خفت و بی اعتباری شد هر چند نواب شاهزادگی عرض نمود که میرک دیو
پای از دایره اطاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان بود و اگر دفع شر او را بعرض و اجازه
اشرف موقوف میداشتیم انواع فساد عاجلا بظهور میرسید از آنجهت بخود سر جرات
این امر نمود اگر چه بقدر عذر پذیر گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک
احوال او نشدند و میرزا از حکومت ناقص مکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران را بجانبیت و
التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع
انجامیده سلطنت و پادشاهی ایران بزعم حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطانحسن میرزا بعد از اطلاع
بدین حالات چون خیر مهد علیا سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با نبیره گرامی محبت مفرط
داشت شاهزاده تصور آنکه نواب اعلیحضرت والیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و اقتدار
خواهد بود و عم مزبور حالا پسری ندارد و بحکومت ناقص محقر ولایت مازندران که محل شورش و فساد
طبقه دیوان و سایر طوایف بود و همگی با یکدیگر معاند بودند راضی نشده بخاطر رسانیده که در حکومت
عم و جده بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام
خواهد بود با امر و اشاره اسمعیل میرزا اراده بیرون آمدن داشت در این اثنا طبقه دیوان در
مقام بازخواست خون میرک دیو درآمده بر سر خانه میرزا هجوم آورده و برادر و پسر سید مظفر را که
سرمایه آن فساد بودند از خانه میرزا بیرون کشیده بقصاص خون میرک دیو بقتل آوردند
و با آنکه ابتدا از آن طایفه نسبت بمیرزا بظهور آمد بعد از وقوع این حال سید مظفر پای از جاده
اطاعت میرزا بیرون نهاده با طبقه دیوان صلح کرد و هر دو گروه با یکدیگر متفق شده مخالفت میرزا

آن مملکت

اختیار نموده‌اند و جناب میرزا از آشوب و فتنهٔ ایشان مجال اقامت در آن ملک نیافته در کمال اندوه و ملال از مرحمت
و مهر و امان از مازندران بیرون آمده عزم ملازمت اسمعیل میرزا جزم کرد و ارشاد لوحی صلاح
بخاطرش خطور میکرد که عم نامهربان در بارهٔ او غدری اندیشد القصه چون بطهران رسید و اسمعیل میرزا از آمدن
او خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن او نشد و بجهتی ظاهر در مقام دفع
نمیتوانست شد چه برادر نامدار و یک برادر او در شیراز در میانهٔ طایفهٔ ذو القدر و یک برادر او در هرات
در میانهٔ استاجلو بود و رعایت جانب والده‌اش نیز در نظر خلایق بجمله لازم مینمود کس نزد او فرستاده
پیغام داد که چون والدهٔ محترمه‌ام که جدهٔ آنفرزند است در قم است اراده آنست که او را با اعزاز و احترام
تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد که شاهزاده نیز با جمعی با سامان بیش و حال ترتیب
یراق والده منظور آنفرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه یراق و اسباب والده انجام یابد در
طلب او فرستاده شود ترتیب یراق و اسباب آنفرزند نیز بوجه احسن یکی از امرای عظام را بطلب او
خواهم فرستاد که ملاقات او و والده یکمرتبه واقع شود نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف
نمود و اسمعیل میرزا التماس در باب آوردن او و والدهٔ علیا می ورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی
تعیین منازل و امور مختلف را بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و او در طهران بود تا آنکه در اردو حکایات
اختلاف مذهب عنان آمده بعضی خوش آمدگویان باسمعیل میرزا رسانیدند که اکثر قزلباش کمال میل بجانب علی
برده به تجانب دل دگرگون کرده‌اند و اراده دارند که سلطانحسن میرزا را آورده پادشاه کنند و این
مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشتهٔ حیوة آن شاهزادهٔ بیگناه فرمان داد در اول جلوس حال مسیب خان
شرف الدین اغلی تکلو که خواهرزادهٔ نواب سلطانم و خاله‌زادهٔ نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود بخدمت
نامزد گشت و او با کراه تمام رو براه آورده بعد از چهار پنج روز رسید که او به آسانی طی مسافت نموده و از
کوچ سانح بلوغ نگذشته از تعلل و تساهل او آزرده شده از امرا تکلو ترکمان کور علیقلی را با چهل و چهار نفر
از قورچیان همراه و یماق دو نفر فرستاد که هر بیست و دو نفر یکمرتبه لمناسب مدت گرفته شاهزاده را
خفه نمایند مسیب خان ازین معنی مسرور شده باز گردید آن جماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند
و شاهزاده از طول مکث در طهران رایحهٔ بی التفاتی استشمام نموده بود و کمال تشفق کرده بعلم نامهربان
داشت زایل شد و راه بیرون شدن مسدود دید در هنگام وصول قورچیان در خانه را مقفل
ساخته ترکش خود را با کمان همراه برده با چند نفر از داد که با قوت و توان و تیر در کمان داشته با بند تکاثر

نموده بود کشته شود و قورچیان که آنحال مشاهده نمودند کور علیقلی گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده‌ایم
و مصحف مجید گرفته بر صدق قول خود قسم دروغ خوردند و شاهزاده بقسم اعتماد نموده با ایشان
ملاقات نمود آن جماعت از خدا بیخبر بیکبار در وی آویخته همان ساعت بند که مأمور شده بودند ریسمان
در حلق نازنین شاهزاده نهاده آن سروجویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته بود از پای در
آوردند و در همان روز اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذو القدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان
و فرزندان او را محبوس ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذارد که از طایفهٔ ذو القدر و غیره کسی با او ملاقات
نماید و منتظر فرمان باشد و بعد از بهم رسیدن مشهور گشت که بالاخره بدفع او و فرزندان گرامی و نواب که میان شاهم
در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود و این مقدمات بر و مبارک نیامده پیش
از آنکه این امور بفعل آید بقضا مرتهن اجل گرفتار آمده ودیعت حیوة سپرد چنانچه تفصیل این
احوال در محل خود سمت گزارش خواهد یافت و چون الله سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل
چندین کارها شگرف ودیعت نهاده بود و رقم سلطنت و پادشاهی او بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء
مختوم و در لوح محفوظ مثبت بود الحکم امضا رسید و قبل از آنکه بظهور آید زمانهٔ غدار طغرای دولت او را
برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت **ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل**
میرزا تا حین ارتحال او روی داد راویان اخبار و ناقلان این حکایات را بدین نمط نگاشته‌اند که چون اسمعیل
میرزا خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکر الله
وزیر موافق طبع او نبود همیشه از و شکایت می کرد او را از وزارت دیوان اعلی معزول فرموده آن
منصب علیا را بمیرزا سلمان ناظر تفویض کرد و پایه قدر و منزلت او را باوج اعلی سامی کرد مقرر شد که جهة
هیچیک از امرا عالیشان تعظیم نکند و نشسته از جای حرکت الا انتقال شروع در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا
متوجه قطع و فصل مهمات ممالک کمتر میشد و تغافل در نظام مهام ممالک و امور مرحله‌ها از
حد اعتدال گذرانیده و هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان امضا نرسید مگر جزو در
مهمی را تا مرد مشخص میکرد و باز تغییر در آن مینمود اما بعضی از امرا ارا الحکومت هر محل الف نموده چند نفر
روانه کرد خود نشستند و تتمه دار دو می معطل بودند که قضیه ارتحال او روی داد از طایفهٔ تکلو مسیب خان
ولد محمد خان شرف الدین اغلی را که خاله‌زادهٔ اسمعیل میرزا بود ترتیب نموده بمرتبه ایالت و خانی رسانیده ایالت
ری را بعنایت کرده سولاغ حسین تکلو را بجانب کردستان فرستاده الوسات و بعضی محال قلمرو علیشکر را

باو داده و علیقلی خان شاملو و سلطان حسین خان پدر او را برتبه ایالت سرافراز نموده حکومت
هرات را بعلیقلی خان تفویض کرد و زینب بیگم صبیه شاه جنت مکان را باو عقد بست
و مقرر شد که در سال دیگر جهیز او بهرات فرستاده شود و مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت
مشهد مقدس معلی مقرر و سرافراز کردانید و ایالت گنجه و امیر الامرائی گنجه قراباغ را که شاه
جنت مکان یوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به بکر سلطان عم‌زاده او نامزد نموده مثال آنرا
بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر میان تهمت زده است بقتل آوردن
او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود انتهاز فرصت نمود حینیکه او از سر
حمام بیرون آمده رخت می پوشید با چند نفر از ملازمان تیغها کشیده بر سر حمام آمده
او را بقتل آورده و بدین اکتفا نکرده مادر و برادرش را کشت و ابعضی موافق مزاج اسمعیل میرزا
نیامده او را اغول کرد و ایالت گنجه را بامام قلیخان نوه قاجار داد و اسد قلی بیک افشار حاکم
کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود سلطان افشار تفویض
نمود و ایالت شیراز را بدستور ولیخان قلی بیگ اغلی تفویض کرد درین اثنا یکی از جواری
اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری از و در وجود آمد و اسمعیل میرزا بمقدم او
بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور آورده هر کس را بمژده تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان
و فرستاده بالوف خود را مبرکانه داد و بعد از چند روز او را بشاه شجاع الدین محمد موسوم ساخت
لله‌گی او را بولی سلطان ذوالقدر که حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان سلاطین آل مظفر
تربیت و نشو و نما یافته در الولایت امین شاه شجاع مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در
منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه ترتیب داده گهواره شاهزاده را از دولتخانه
مبارک بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر پیاده در رکاب مهد
شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر و منزلت او در نظر مکینان
باوج اعلی رسید و سبب تربیت او آنکه در شیراز میانه او و نواب سکندرشان غبار
خاطری بهم رسیده طایفه ذوالقدر بمحض صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته با او خشونت
آغاز نهادند و بروی خیره شده خدمتش خفیف و بی اعتبار از شیراز بیرون آمده بپایه سریر اعلی
آمد اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت به برادر کهتر مذکور در تقویتش بود او را تربیت

منم

نموده اقاسیان ذوالقدر را که با او خشونت نموده بودند خصوصا علی بیک و برادران اولاد
محمد خان اقشادی بیگلو حاکم سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض عتاب و خطاب در آورده درین
اثنا میانه خلیل بیگ گفتگوی اختلاف مذهب عیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که از عقاید
سنیه در پرده میگفت مردمان او را در تشیع سست اعتقاد یافته کمال تسنن باو بردند سبب مظنه
اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهة رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و اعلام العلماء اسلام که در ملازمت
او بودند خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن و لعن حرم محترم رسول
خدا را جایز داشته اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت در شان او نازل گشته و شرف ذات
آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده محبوبه آنحضرت بوده و صاحب فراش و محبوبه آنروز
بود با کمال عصمت چگونه مستحق نیران عقوبات آخرت باشد و آنچه در بصره میانه او و حضرت
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام باغوا و تحریک طلحه و زبیر شد و رباقت حضرت امیر المومنین
علیه السلام آنرا بضعف رای و نقصان عقل که زنان را می باشد حمل نموده از و عفو کرد دلیل آنکه
او را موذی و محرم بمدینه فرستاده بملاحظه حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را طعن نکرد
و چند منزل آنحضرت و حضرات حسنین بتشییع او قدم رنجه فرمودند و طعن باو کردن جهال راجح وحسنین
ابی بکر و عمر میشود علمای شیعه درین باب چه می گویند و این حکایات را در چند مجلس بعضی اوقات
بکنایه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرد و علما در مقام معارضه و جواب شنیع در نیامده در هر مرتبه مناسب
مقام در پرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان تهمت
زده تسنن بود مؤید قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد تربیت گشت و او از پرده
بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن و لعن خلفاء ثلثه با علمای شیعه
مباحثات و مناظرات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف بحث او می شدند روزی اسمعیل میرزا
بیلغار خلیفه که نور علی خلیفه نام داشت باسم پدر مشهور بود و چنانچه در فوق مذکور شد بمنصب والای
خلفای موروث سر بلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا در مجمع عوام نام برده دشنام دهد ترا
بد می آید یا نه جواب داده بود که بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن می کنند بیلغار
خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و لعن آنست
هر کس را لعن کرده کار او را بخدا حواله نماید قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد زیرک ساده

لوحی الحکایة را چه کس تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده‌ام خوش آمد گویان بعرض
رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین در دیوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا میانهٔ
علما این حکایة مذکور شد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل با و خاطر نشان کردند از بغی ترا خفته باعث
غضب او شد و بقورچیان و صوفیان اشاره کرد که خلیفه که مرشد کامل دروغ گوید مستحق عقوبت صوفیان
هجوم نموده چندان لگد بر و زدند که از حیوة نومید شد همه کس را گمان آن شد که فوت شد جسدش را
در نمدی پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد و بعد از دو سه ماه قوت گرفت
یافت اسمعیل میرزا منصب او را بده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض بر علما دراز کرده گفت که
حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته بامثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش را سست
بجن فاسد میگردانند و بسیاری از سالهای مردم را بازی داده بودند من ازیشان بازی نخورم و سخنان
ناشایست نسبت بعلما خصوصا میر سید حسین مجتهد و استرابادیان که یقین التشیع اند میگفت
و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها و محلات مسلوب بوده من بعد ترک آن امر
نمایند و میگفت مرا با طبقه تبرائی که لعن را سرمایه معاش ساخته اند صفای نیست و از علما جمعی که
تهمت زده تسنن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و علامة العلمائی مولانا میرزا خان شیرازی دیگر
مخدوم لالا مورد ترغیب و نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت
باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده
نفر قورچی را تعیین نمودند که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان بتبرا گشاید تنبیه و تادیب
نمایند در شب جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویش قنبر تبرائی این بیت
خواند که علی و آل علی را ز جان و دل صلوات گروه دشمنان علی را مدام لعنت باد میرزا مخدوم
حمل بر کنایه کرده اند که بر آشفت قورچیان او را لگد بسیار زده سرش را چند جا شکسته از
وقوع این حال اشقیا بر از اشک حسرت از دیدها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم درباره
اسمعیل میرزا بیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاده باطنا زبان تشنیع دراز کردند و عقاید
قزلباش از روی جمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت
و اسمعیل میرزا بهمه علما بد ظن شده شرح بمیر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب و استرابادیان که
در تشیع و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران با آن افتاده اظهار کرده بعضی را آزار داده اخراج کرد و جمیع کتب علمی

الحکمیان

میر سید حسین را نمود که مهر کردند و او را از تکیه داشت بیرون کرده خانه او را از زول دادند و مبلغی نذر علما
و صلحاء اهل اسلام نموده بود که در مدت العمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم
میکرد و بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما بقبول نیفتاد و جمعی از اصفهان و قزوین اسامی خود را
بقلم دادند که در مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوص عشره مبشره نگشوده اند چون از اهل قزوین در ازمنه
سابقه شافعی مذهب بوده اند و احتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق
ادعاء ایشان کرده وجوه نذری را که قریب بدویست تومان بود بایشان عنایت دادند اما در زمان
نواب سکندر شان مسترد گشته پس گرفتند و بجز بدنامی تسنن نقدی دیگر بر اعتبار ایشان نماند بالجمله
میانه مردم از ترک و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد
و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را حد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند گشاد
و بعضی از علما که در زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند و بهمان شیوه را مرعی میداشتند خفیف
و بی‌اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بطلب بخدمت نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی
عقل و متانت سلوک نموده در پرده حکایت میگفتند بتخصیص خواجه افضل ترکه که راه تردد در مجلس او داشتند
اما ورزی در اثنای محاوره و گفتگو مذهب در حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان
مرغوب بعرض رسانیدند عنایتش از ایشان و مخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برخی
نیز از وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمله بمصلحتهای پادشاهی و تالیف قلوب طوائف انام
میکردند و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا اگر
روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است و در و دیوار مساجد
قزوین مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب کاشی را
با وجود تشیع فطری همیشه مزاج گوئی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعرها را از سقف و جدار
مساجد محو نماید او بمساجد رفته بجهت تسلی خاطر اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیر المومنین
علیه السلام و اشعاری که در مدح و مناقب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد
این صورت شنیع بر طبایع گران آمد و این گفتگو از افواه و السنه عوام بمیان اتراک افتاده بعضی امرا و اعیان
بتعریض در درگاه سعادت آثار مذکور ساختند که مردم در مذهب مرشد و ولی نعمت ما که خلف
صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل

التحیاتست

نحنان عجب وغریب می گویند و او را بدوستی معاندان شاه مردان متهم می دارند حاشا که چنین باشد
نمیدانیم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را این مظنه
شده در طریق خلاص و صوفیگری ما را مشکل افتاده و جرات آن نداریم که از خدمت مرشد کامل
استدعای حل مشکل خود نمائیم بعضی سفید ریشان و عقلای گفتند که این مقدمه در آیین ارادت و
قلباشی نسبت باین خانواده کفر است چه احتمال این مظنه می باید داد و اگر بعضی امور از جانب
اشرف بظهور آمده باشد سبب طعن بدگویان شد مصلحت نیست لب از این گفتگو بستن اولیست
زیرا که ما بندگان را اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال بی ادبی و در طریق صوفیگری طالبان را
بگفته و کردار مرشد اعتراض کردن خلاف ارادت و شیوه مریدیست و هیچکس را حد و یارای آن نیست که
این سوال تواند کرد اردو عدی خلیفه تکلو که از صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا بود و نوازش و تربیت او از کمال
ارادت تا کر داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد و اگر خواهید که خاطرها اطمینان
یابد جمعی از یاران صوفیان امیرخان که از امرای بزرگ است پیش انداخته نظر بمابون آید سخن با آنحضرت حرف
زده التماس حل مشکل نمائیم بعضی از مزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند نفس الصور حرف را بخدمت
پادشاه رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای ترکمان و تکلو که سرکرده ایشان امیرخان
و اردو عدی خلیفه اند باهم اتفاق نموده می گویند که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده و بایکدیگر اتفاق نموده اند که
حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسن میرزا را که ولد نواب سکندر شأن که در طهران است آورده
پادشاه نماید و اردو عدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت که امیرخان آمده حامی من باشد من پیش
رفته با پادشاه حرف زنم جمعی کمال غرض الحکایه را الحلیفه الفصار بردند که تدارک مافات با اسمعیل میرزا
اظهار بحث کرد العلم عند الله تعالی اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش
در باره آن جماعت اشتعال یافت و امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده گفت که شما مرا در
میان قزلباش بدنام کرده اید که مذهب تسنن دارم و عقیده مردم را بمن فاسد می سازید امیرخان
پروانه در مقام جواب در آمده گفت که حاشا ما را اعتقاد این باشد و بحضرت شاه کمان غلط برده باشیم
و می گوئیم که اگر کاهی نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهت امور ملکی و تالیف قلوب
مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا
بمردم میگوید که حضرت شاه میل بمذهب تسنن دارد و با علمای شیعه در باب حقیقت آن مذهب

واعتقاد

منافقه می نماید هرگاه حضرت شاه از این حکایت احساس می نماید او را تنبیه سازد ما را چه گناه است
و اسمعیل میرزا اردو عدی خلیفه را نیز طلب ساخته گفت اینک امیرخان در پس سر تو ایستاده
حامی تست چه حکایت داری بگو او انکار نموده امیرخان عرض کرد که حضرت شاه چو سخن ارباب غرض را در باره
ما دولتخواهان مسموع می دارند و بحقیقت صدق و کذب آن نرسیده مخلصان قدیم را از اهل
نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست همچنانچه بایکدیگر مواضعه نموده
مقرر ساخته اید سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه کنید امیرخان بدهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوچک
هواخواهی و دوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده ایم در برابر آن چه تمتع یافته و می یابیم
که از سلطان حسن میرزا که پادشاهی او در مخیله هیچکس نگذشته چه تمتع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامیده اردو
عدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را نیز باغوا و تحریک
بابر بیک برادرش که با او عداوت تمام داشت و بموافقت و همراهی اردو عدی خلیفه متهم ساخته
مقید و محبوس گشت و با امیرخان و مسیب خان تکلو که تربیت کرده او بودند گفت اگر اینها گوشه
خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کنند ایشان طوغا او کرها برضا جنبانیده و کوسه علیقلی ترکمان که از زمره
امرا بود با جمعی از قورچی بدین امر شنیع نامزد گشته و چنانچه قبل ازین در فوق اشارت بدان
شده بطهران رفته نهال تحفه آن چمن آرای دولت را که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای در
آوردند بعد ازین قضایا نسبت بامرای ترکمان و تکلو اندک اعتماد ش و طایفه استاجلو را نوازشات نموده
دلیران یکان شاهقلی را تربیت کرده چنانچه اشاره بدان شد شرقی سلطان را حاکم سیستان کرد
و ابراهیم سلطان برادرش بانیابت تمام معزز و محترم بودند و محمد خان تخماق را ایالت چخور سعد
داده ابوتراب سلطان را که بجای محمد خان حاکم چخور سعد سازد ایالت شیروان نامزد نموده
و طایفه استاجلو بالجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا
جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در موضع عتاب و خطاب در آورده گیرانیده عوام
الناس و اجلاف که مشاهده این حال کردند زبان بطعن و دشنام او گشاده او باش نهایت فضیحت
و رسوایی بظهور آوردند و این معنی مرغوب خلایق افتاد فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از مقوله
مذهب حق مذکور در مجلس او نشد و چون تا غایت زر بنام خود نزده بود و بر زر کهنه دادوستد
می شد صرافان در تجدید زر و منافع صرافی بالحاح نهایت سعی کردند اسمعیل میرزا در سکه لا اله الا الله محمد رسول الله

و درین قضیه نیز خواهند بگفتیم یاران مرا اندبار سر کرده اند

وعلی ولی الله که در یکطرف نقش میشود تامل داشت و میگفت که درم و دینار در سودا و معاملات بدست یهود

و ارامنه و مجوس و هنود و سایر کفار در می آید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی

انجام لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ منهی و مذموم است مینمایند مردد خاطر بود که در عوض آن

چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی در میان مردم گفت که چون غرض از

برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علی ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر

قرار یافت که در یکطرف سکه این بیت نقش نماید که ز مشرق تا بمغرب گر امام است

علی و آل او ما را تمام است و در طرف دیگر اسم او و محل دار الضرب نقش کردد و دو سال سکه

مختار او بود سکه کننده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضا با مرتضی قلی

برناک را که حاکم مشهد مقدس نموده بود و مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان را

بروایتی روانه شود و سید نفر قورچی تعیین نمود که منزل بمنزل بکشیک آن جنازه مغفرت اندازرا

بدوش کشند و علیقلی خان شاملو را نیز که حاکم و بیگلربیگی هرات شده بود و مرخص ساخت که

تا مشهد مقدس خدمت جنازه باشد و از انجا روانه هرات گردد و بین الجمهور مشهور گشت که با او

قرار داد که چون بهرات رسد وجود شریف حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که در انوقت هفت ساله

بود از لوح حیوة سترده خاطر او را از دغدغه وجود آن در برج اقبال نیز فارغ سازد و بشیراز

نیز کس فرستاد که غازی بیگ ذو القدر نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا و شهزاده

والا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاهداشته محافظت نماید که ولی سلطان

قلیچ اغلی حاکم شیراز میرسد ایشان را نیز از پای درآورده و قرار داد خاطرش آن شده

بود که از وجود ایشان سلطنت سوای او و شاه شجاع پسرش دیار نماند و ندانست که بمقتضای

العبد یدبر والله یقدر تقدیر خالق برخلاف تدبیر خلایق است هرچه دولت خواست

به آن میشود هرچه خدا خواست چنان میشود در خلال این احوال ستاره ذو ذوابه

در آسمان در برج حوت مرئی گشته دنباله آن از وسط السماء بجانب مغرب کشیده شده

بود و چون اسمعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت از مشاهده اینحال دغدغه عظیم پیدا کرده همه روز

منجمان را طلبداشته از احکام ذو ذوابه و تاثیرات آن می پرسید و منجمان سخنان

مناسب وقت میگفتند و او بدلایل نجومی خاطر نشان کرد که ظهور اینحال از زوال یکی

ارباب دنیا و پادشاهان است منجمان میگفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده شده معظم تاثیرش در دولت

روم و مغرب زمین است اگرچه از سخن منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش از منجمان دغدغه مند بود

و فی الواقع دغدغه خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند که هرگاه ذو ذوابه

در وتد طالع صاحب طالع واقع شود بلاشبهه او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا الطالع جوزا متولد شده

صاحب طالعش عطارد بود و ذو ذوابه که مرئی گشت در وتد طالع او واقع شده بود و منجمان

او را مغلطه داده از دریافت این معنی دور می انداختند عاقبت موثر افتاده بعد از

اندک روزی رخت هستی بر راحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود تبیین این احوال آنکه

اسمعیل میرزا در شب یکشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که

با او کمال تعشق می ورزید او نیز حلیف و مصاحب شبانروزی او بود و چند نفر از مخصوصان

از دولتخانه بقوم سیر بیرون آمده چهار دانک شب در کوچها و محلات سیار بود

و بعد از آن بدولتخانه آمده در خانه حسن بیگ مذکور که بدولتخانه اتصال داشت و یکدر آن

از میدان اسب بشهر گشوده میشد بخواب رفت و چشمهایش را که در مشاهده آرزوهای پایدار

دنیای غدار بهم نمی آمد رقم نهاده بتاب خواب بستی شتافت حسن بیگ در همان از ابدون

بستر در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود مقربان و اهل خدمت در انجا جمع

شده انتظار میکشیدند که در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود که او را از خواب

او توانند رفت چون امتداد زمان خوابیدن او از حد اعتدال گذشت برادر سلطان وزیر و

قورچی باشی و قریب بظهر بدر خانه آمده از امتداد زمان خواب دغدغه ناک شده حکیم ابو الفتح تبریزی

مشهور بحکیم کوچک را که از زمره حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که

تا بشت در خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال در خواب مانده اند حکیم

کوچک جرات نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون صدای نشنید جرات تکلم نموده

بازگشت دیگر باره او را مبالغه تمام فرستادند که در مرتبه بتکلم درآید مشار الیه به پشت در آمده بهم

دعا و نیاز تکلم آغاز نهاد حسن بیگ حلواچی اغلی فریاد کرد که ای حکیم مرا فوت رسید که نیست که در

بکشایم در را از انطرف بهر طریق که ممکنست گشوده بیایید که عجب حالتی پیش آمده حکیم کوچک

واهمه استیلا یافته بازگشته همکنان را از صورت حال خبر داد و برادر سلطان با جمعی از مقربان

رفته در را گشوده به اندرون رفتند مشاهده نمودند که اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد
و حسن بیک را اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش لکنتی بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه
گشته قورچی باشی را باندرون طلبیده کس بطلب امیرخان و پیره محمد خان و امرا فرستادند و در همان
ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیک بالکنت زبان
بعد تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص خورده بمن هم داد و بعد از طعام خوردن
که اراده سیر کوچها کرد ترکیب افیون دار خورد اما آنچه بمن داد کم خوردم و در وقت سیر
بدر حمامی رسیده حلوائی دکان گشوده بود از حلوا و کلیچه او بسیار تناول نموده و چون بمنزل آمدیم گفت که
صبح نزدیکست فلونیای دیگر بخوریم و بخوابیم چون حقه فلونیای او را که مدام سر آنرا بمهر محفوظ میداشت
آوردند علامت مهر ضایع شده بود گفتم سر این حقه بمهر و نشان من نیست اقبالی بسخن من
نکرد و فلونیا را آورده خود زیاده از معتاد یکبار خورد و بعد از نوبتی تمام بمن هم داد اما من کمتر
خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم باین حال دیدم که مشاهده می کنید
و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پای میزد بعد از لحظه از حرکت باز ماند
و آمد و شد نفسش منقطع شده بود تا آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم این
حقیقت حادثه که شاهی جایند امیرخان و پیره محمد خان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت
بر ایشان غلبه کرده امیرخان بتهدید قتل بحسن بیک حلواچی اغلی گفت که راست بگو هر کس باده
مار مسموم ساخته باشد بمدد و معاونت تو بوده است او در جواب گفت که من بدولت
پادشاه مطاع حسین فراش بودم و بعد از وکلان چیزی بخود ندارم و مع ذلک معلوم
نیست که زنده بمانم آنچه بمن ظاهر بود همان است که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه
میکرد میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر چه نفع می دهد حالا که چنین قضیه
روی داده باشد اول غمخواری دین و دولت می باید کرد حکما بعضی احساس سمیت
از بدن او میکردند و مردم چنین انفعال زدند که نواب پریخان خانم را خفیف ساخته بی اعتبار
کرده بود با کنیزان حرم همزبان شده سمی در ترکیب فلونیا او تعبیه کرده بودند و بعضی
میگفتند که او مرض قولنجی داشت که گاهی حرکت میکرد یکمرتبه دیگر طغیان کرده بسرحد
هلاک رسانیده بود و اطبا معالجات کردند خلاص شد درین مرتبه چون قوی تر بود و معالجی

حاضر نبود بسرحد هلاک رسید بعضی دیگر میگفتند که تراکیب افیون دار مکرر خورده و طعام زیاد کرده نفخ
و تخمه قوی بهم رسیده بر جهنده راه نفس مسدود ساخته و مجملا تحقیق تشخیص آن امر نیافت که صورت قضیه چه نوع
بود چون بیکمان امری چنین عجیب و غریب روی داد خلایق و عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا
دانا بیت دانش بزبان حال باین مقال گویا بودند • نداند کسی آشکار و نهان • که فردا چه بازی نماید
فلک • ازین نیلگون حقه زرنگار • چه مهره برون آورد روزگار • ز اسرار گردون کس
آگاه نیست • خرد را درین جایگه راه نیست • فی الجمله بعد از وقوع این حال امرا بجهة آنکه فورا این خبر
شهرت نیابد فرمودند که خانه چیان درگاه میدان را ببستند که خبر بیرون نرود و چون مبادا
او تمامی تحت شیراز که ابواب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو و استاجلو با انواع
بسیار بظهور رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب بعد التان بودند بعد از سقوط نیر عظمی
مبادا تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده بین الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول
میرزا سلمان و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید و دولتمند صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امراء عظام
بجهة مصلحت دولت ابد پیوند بساط مخالفت را درنوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق
و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر دوست باشند امیرخان که بزرگ و ریش سفید طایفه
ترکمان بود بقدم اذعان پیش آمده با پیره محمد خان استاجلو عقد پدر فرزندی بسته قسم خورد و همگی امرا
بدوستی یکدیگر قسم خورده بعد از آن گفتگوی سلطنت و پادشاهی در میان آوردند ولی سلطان قلیجی
اغلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر می باشد شاه شجاع را پادشاه نمایند امرا با او
اعراض کردند که تو میخواهی وکیل السلطنه و مطلع و نایب پادشاه طفل باشی ما چگونه پادشاهی ایران را سزد
چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن انقیاد نهاده بودند ولی سلطان
بجهة خوش آمد نواب خانم می گفت که رتق و فتق مهمات سلطنت نواب پریخان خانم خواهد بود و حکم
و خزان مناسب رتبه سلطنت نشنیدند سکه بنام شاه شجاع زنند کسی اقبال باین کار نکرد امیرخان
و پیره محمد خان و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان
و والد چند شهزاده کامکار کامران است بما انا از دیوان رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء
منشور سلطنت و پادشاهی بنام سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده
تقدیرات ازلی پوشیده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر

سلطنت کرد و انتظام امور ملک و لشکر از دیدن جاده بخت بیرون می تواند آمد بیا از ایران نام دار او را
پادشاهی می باید کرد کاو عیسان قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه
ما سلطان محمد پادشاه است و پسران او چون هنوز کودک اند ان شاء الله تعالی چند سال دیگر بدولت
پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولی عهدی باشند بصلاح و بتجویز آن حضرت
ولیعهد باشند هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشد و ولی سلطان چون با نواب سلطان محمد میرزا در شیراز
بد اندامی بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت و راضی باین معنی نبود اما کسی ملتفت او نشد و او نیز
حکایتی توانست گفت غازیان آواز برآوردند که دولت سلطان محمد پادشاه است ان شاء الله که
شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری مصمم کردند بجهت تیمن و تبرک بآن لفظ مبارک مترنم
میگردیدند کشیدند و امرا از آنجا برخواسته بدر حرام سرای نواب خانم آمدند و از رای صواب نمای
علیه استطلاع نمودند و حقیقت حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داده که چون
سلطان محمد پادشاه آید اسم شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم رتق فتق امور سلطنت باشند
همان لحظه سلطان حسین بیک شاملو بدر علیقلی خان سلطان محمود بیک نام وکیل علیقلی خان را که بجهت
مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا را رسانیده اگر قضیه
مذمومه دفع شاهزاده نامدار کامکار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی باشند بظهور نیامده باشد خبر
نجات رسانند و امرا و قبه در باب پادشاهی آن حضرت نوشته همگی مهر بر آن نهاده محبوب علیخان بیک
موصلو ترکمان که خالوزاده آنحضرت بود بشیراز فرستاده متعاقب او علی بیک ذوالقدر و ولد محمدی
آقا را که از دولتخواهان نواب اسکندرشان و خصما و با سلطان بود بقدغن بشیراز فرستادند که خبر
فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رسانند آن روز بود که درگاه میدان اسب راکنوده خبر رسانان سوار شدند
وقت افطار بمردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و
اعیان هر طبقه خواه بعیت سلطان بجذبت و خواه بهر جهه در حبس و سیاه چال بودند نجات دهند
علاء الدین خان ولد معصوم بیک و سید بیک کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بودند سوی حسین بیک یوزباشی که
چند روز قبل از این در سیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا محمد [illegible]
نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بنا بر روابط جوار بوالده او شفقتی داشت طرداللباب خلاص شد
اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و در آنجا

پادشاه روم

پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی علیه اللوم و الغدر
حکم میکرد بالآخره بقضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شرفها ودیعت حیوة بمتقاضی اجل سپرد و اما
از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین
و تدفین نمایند که من اثنا عشریم و در بعدت بمحض دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور نا صواب
نمودم و این معنی مستبعد مینماید العلم عندالله و هو عالم بحقائق الامور و چون اکثر مردم بجهة سوء اعمال
اسمعیل میرزا از و آزرده بودند زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه فتنه واقع نشد هر کس
از اهل خدمت و آقایان بیوتات و قورچیان و مقربان اراده رفتن شیراز و قصد خدمت
پادشاه مینمودند بخدمت امرا آمده اجازت میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض نموده رخصت
یافته روان می شدند که بی رخصت نواب خانم و امرا قدرت رفتن نداشت

ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمان روائی ایران و قضایا که در ایام دولت او در هر سال روی داده و بندی گشته

سابقا مرقوم کلک
بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را فرستاده بود که نواب اسکندرشان را در
او را مضبوط نگاهداشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور ناهمواری بسیار
با نواب میرزا نموده بود در وقتیکه قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافته امرا بخطام علیخان بیک موصلو
ترکمان و علی بیک ذوالقدر روانه شیراز نمودند اسکندر بیک شاملو که از میرزادهای آن طبقه بود
بود پیشتر از علیخان بیک و علی بیک بی رخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده
مانند فلک الافلاک لحظه از حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسیده راکب و مرکوب
عرق اعرق بدر دولت سرای نواب اسکندرشان شتافته فردی که ندا داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق
بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک در آن ساعت حاضر بوده خدمه سرکار نواب اسکندرشان سراسیمه بجوم دوده
خبر می دهند که قورچی آمده چنین مژده میدهد نواب میرزا از علو همت قطع نظر از تعلقات دنیا نموده
بمصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشوند و بخاطر انور رسید که مبادا اسمعیل میرزا در مقام
آزمایش و امتحان شده عمداً کس فرستاده باشد و خواهد خاطرنشان خود نماید که آیا آنحضرت
خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجملا غازی بیک ذوالقدر [illegible] حاضر شده با اسکندر بیک
تکلم آغاز نموده و او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفته بود که چه جای تعجب است دنیا بمجرد رسول الله

نمانده اسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذب قول من هر روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم
بعد از سه روز هر سیاست که خاطر خواه نواب باشد نسبت بمن بجای آرند مجملا ازین خبر شورش عظیم در شهر افتاده
خلایق بدر دولتسرای هجوم کردند نواب سکندرشان بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا این
مردک مصروع شده نمی داند که چه می گوید او را محبوس سازند که اگر بتواتر خبر جزم آید حکم الهی را چاره نیست و الا
او را بسیاست هر چه تمامتر بجزا و سزا رسانند اگر چه غازی بیک جرات ننموده اما جمعی از اهل شیراز
و ذو القدران اظهار شعف نموده بودند تهدیدات میکردند و بهر جهت از وجری برسید و او همان
جواب میگفت و در آن روز جری نامدعا غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته اتباع نواب سکندرشان متردد
خاطر گشته روز دوم آخر روز بود که علی بیک آمد و خبر موت تحقیق آورده بشرف پای بوس
مشرف گشت متعاقب او علیخان بیک ترکمان نیز رسیده و رقعه را که امراء عظام دربار
نقشه وار شاد و پادشاه انحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانیده مضمون آن معروض گشت
و جمعی کثیر از ذو القدران شهر که با علی بیک متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند همان لحظه حاضر شدند
و تهنیه جلوس و مبارکبادی گفتند اسکندر بیک برتبه امارت سرافراز شده لقب خویش خبر خانی یافت
و ذو القدران در عالم خوشحالی زبان تشنیع بغازی بیک دراز کردند و نواب سکندرشان فرمودند که هر چند
از و آزار بسیار در خاطر داشتم اما بشکرانه این عنایت الهی از و عفو نمایم و چون مرد صالح کاردانی است
و با مر و اشاره پادشاه خود چنین سلوک میکرد قابل تربیت است بالجمله منصب ایشک آقاسی گری باو دادند
چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان بیادبانه او نهایت آزرده
خاطر بود تاب نیاورده او را گرفته بنفیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند و در آن قلعه از اوج حیات
بحضیض ممات افتاده محبوس مطموره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان
و ریش سفیدان طوائف ذو القدر نیز بدرگاه سپهر اساس جمع شده بشرف پای بوس مشرف گشتند علی بیک
بایالت شیراز و لقب ارجمند خانی سرافراز شده سیادت عظام شاه مظفر الدین علی انجو که دولتخواه
نواب میرزا بود منصب قضاء عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی جامه شریفه شیراز که در این جدل
خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود منصب عمل نظارت سرکار خاصه شریفه یافت
و چون سرکار عالی نواب شرف پاسبان شاه بود علیخان مذکور و جناب میرزا احمد ناظر مزوربات سرکار
پادشاهی را از سرکار خود و طایفه ذو القدر و وجوهات دیوان مملکت سامان نمودند و هر روزه جوق جوق

از یوزباشیان

از یوزباشیان و ایشک آقاسیان و اهل خدمت و ترک و تاجیک از دار السلطنه قزوین میرسیدند
و نوازش می یافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذو القدر
با ایشان متفق شده بود و بدبختیه ولی سلطان در قزوین شکایت او با اسمعیل میرزا کرده اسمعیل میرزا او را گرفته
در صندوق مقید و محبوس بود و استخلاص یافته بشیراز آمده بوزارت نواب خورشید احتجاب
مهد علیا فخر النساء بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب مهد علیا همه مهمات
امور دولت گشته هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه او فیصل نمی یافت و نواب سکندرشان مراعات خاطر
شریفه او بسیار میکرد و نواب مهد علیا اراده استخلاص خان احمد والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس
و با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود نواب سکندرشان برحسب اراده و رضاء خاطر شریفه نواب
مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت و دارایی گیلان وعده داد
و همچنین شاهرخ بیک ناتا اغلی ذو القدر را که شاه جنت مکان ما و لیاء اسمعیل میرزا گرفته در قلعه محبوس بود
و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را بامیرزا او نموده هر روز وعده بیرون
آمدن میداد و از قوت بفعل نمی آورد نواب سکندرشان بیرون آورده برتبه ایالت و خانی و تفویض
منصب اولاء مهرداری رفعت احتشامش بخشیدند در این اثنا میرزا سلمان وزیر ورود سعادت نموده اول
بمنزل علیخان رفته با و توسل جست که بوسیله او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت
بشرف پای بوس اشرف و سجده نواب مهد علیا مشرف شده در طی عرض حکایات و اخبار قزوین
و اطوار نواب پریخان خانم و اطاعت و انقیاد امرا آنجا دولتخواهانه معروض داشت و نوازش
و تربیت یافته در همان مجلس پابوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر و اعتماد الدوله شد
اما سوانح حالات قزوین اینکه نواب پریخان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده
جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امراء عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده هر روزه بعتبه
عالیه او جمع شده قرار دادند که از همراه او بیاوی بکسی راه نیابند و معتمد علیه بوده مردم آن طایفه از
صوابدید او تجاوز ننمایند از طایفه ترکمان امیر خان و از استاجلو بره محمد خان و از شاملو سلطان حسین خان
نوادگه دورمیش خان و از تکلو مسیب خان شرف الدین اغلی و از افشار قلیج بیک قورچی باشی
و از ذو القدر مهردار دیوان اعلی و فرخ هذا اخر جمیع او میا قات ریش سفیدان تعیین یافته مهمات
فرودی را برسانیده تمکین سلطان هر کس خالوی نواب خانم لوفی برسانیدند و بدانچه حکم میشود عمل مینمودند

ومقرر شد که سوی جمعی که حسب الامر علیه روانه شیراز شده اند دیگر کسی برخصت نرود که چون موکب
نصرت قرین نزدیک بحوالی قزوین رسد همگی امرای عظام در رکاب هودج اقبال نواب خانم باستقبال
شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی
بجانب خانم و تمخال نداشت صلاح کار خود دران دید که از قزوین خود را بیرون انداخته
برکاب اقدس همایون نواب سکندرشان رساند امیرخان را بجانب زبانی راضی کرده خود
پس بحجره حرم رفته بوسیله محرمان حریم عز و جلال بعرض علیه رسانید که مناسب دولت
ابد پیوست آنست که این بنده اخلاص گزین بسرعت و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که
مبادا احدی بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده میانه برادر عالیشان و خواهر مهربان فساد
نماید نواب خانم هرچند احتمال میداد که خلاف رضای او در مجلس شاه و سپاه کند زد اما
تمخال او را که بر تقدیر راستی در میزان خود سنجیده بیموده دغان نموده رخصت داد میرزا سلمان
همان لحظه از حریم حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفته از طریق غیر معهود روانه
شد روز دیگر که امرا از مرخص شدن میرزا سلمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند
تمخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده بازگردانند امیرخان مانع آمده و او شب و روز
از حرکت نیاسوده هنوز موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده
چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف شد ملاحظه نمود که
نواب مریم نشان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق است مصلحت
اندیشی که در باب دولت و طالبان جاه و حشمت دارا آن چاره بینت کرده بجهة جذب
قلوب ایشان حقایق حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و
انقیادی که امرا و اعیان قزلباش باو مینمایند حسب الواقع بعرض رسانید و از اقوال ناقلان
و اقتضاء عقول صاحب خردان خاطرنشان نواب سکندرشان و مهد علیا شد که مادام
نواب خانم بانوی دولتخانه و راتق فاتق مهام سلطنت باشند نواب اشرف را غیر نامی از پادشاهی
نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود دران
دیدند که نواب خانم را بی اختیار سازند و این اراده در خاطر شریف ایشان تصمیم یافته بفکر و
اندیشه کار او برداختند و هرکس از قزوین می آمد و احوال می رسیدند مؤید اقوال ایشان

بظهور

بظهور می رسید مجملا دفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت جراز
مکر و کیدی که داشت در باب اسمعیل میرزا باو اسناد شده بود اندیشه مند بودند نفس الواقع حالی بود
و میرزا سلمان متکفل مهمات سلطنت گشته روز بروز نوازش و تربیت یافت مجملا قریب یکماه
در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف گشتند
و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش و پای انداز لایق کشیده خدمات پسندیده بجای آوردند
و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی آن بجانب نواب
شاهزاده که با برجیس خان ... برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه
شده سه روز در بلده کاشان اقامت نمودند و از کاشان متوجه دار المؤمنین قم گشته در آن
بلده طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب الیها
اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و وقوع نازله نبیره گرامی سلطان حسن میرزا صاحب نوره
اندوهناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و وقوع بود که فیمابین مساعدت و نیکی
روی داده دل بمعارف ایشان نهاده بود و نبیره های گرامی روشنایی دیده بینا حاصل کرده بخت و اندوه
به بهجت و سرور مبدل کردند حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از توابعات و یراق و اسباب
پادشاهی که باستقبال آورده بودند و جمعی از مقربان بساط عزت در منزل وارد گشته بسعادت زمین
بوس فایز گشتند در دار السلطنه قزوین از اخبار واردین بمسامع امرای عظام رسید که اقتدار نواب
خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و نواب مهد علیا نیست امیرخان و پیره
محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و سایر امرا و خوانین عالیشان هر یک با سران و اقوام و اعیان
اویماق خود از رخصت کوچ حاصل کرده باستقبال فرستادند و رفته رفته کار بجایی رسید که امرا و اعیان
برخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال میشدند و چند روز که در بلده قم
توقف واقع شد اکثر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای عظام نواب پریخان خانم نیز استسلام
رایحه با التفاتی نموده تمخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملا رایات منصوره پادشاهی
از بلده دار المؤمنین قم بتوسلطت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بخشکرود رسیدند امیرخان
و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و محمد خان تخماق و جمعی که در قزوین مانده منتظر حین بودند که در موکب
علیه نواب خانم و هودج اقبال او باستقبال روند صلاح وقت دران دانسته شدند که از ملازمت

نواب خانم بخلاف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی رخصت حاصل کرده بعضی
بی رخصت روانه شده در حوالی اخشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که تهمال
سلطان با جماعت چاکه و اتباع خانم با الکه و یراق جنگ در در خانه نواب خانم جمعیت نموده بودای
شورش و فساد در سر دارند در حوالی دار السلطنه قزوین امیر اصلان خان ارشلو افشار که از اعلای ایل
میرزائیان بود طلب فرموده دفع تهمال سلطان را در عهده او نمودند و او متقبل این خدمت شد
و رقم اشرف بنام تهمال سلطان با القاب مناسب غیر اصدار یافت مضمون آنکه با ایالت و دارائی
ولایت شکی را که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکه او بود و همیشه آرزوی آن داشت باو
وانمودیم چون ساعت خوبست با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود اردوی خود را
در بیرون شهر گذاشته چون بدولتخانه نزول اجلال فرمائیم بسلام شاهی آمده بپابوس مشرف شود و روانه
گردد امیر اصلان خان که با تهمال سلطان دوست و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رقم اشرف را باو داده
تکلیف سوار شدن او کرد تهمال سلطان دانست که این معنی از روی حقیقت بفعل نیامده چون قرار
نوع دیگر خود نمی داد رفتن شکی و خود را بگوشه کشیدن منهج و سرور گشته طوعاً او کرهاً باتفاق
امیر اصلان خان سوار شده بموضع ششن که یک فرسخی قزوین است رفته فرود آمده روز دیگر که غره ماه
ذی حجه الحرام بود موکب همایون پادشاهی در بره موقیان که یک فرسخی شهر است نزول اجلال نموده نواب
پریخان خانم در هودج زرنگار رقبه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها
قریب چهارصد یا پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی معلی آورده چون بحریم حرم در
آوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند در حرم ملاقات برادر ارجمند کامگار شاهزادگان
نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران حکایت اسمعیل میرزا و اطوار
ناپسند او و دلیری که در قطع صله رحم نموده میان آوردند از بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب
مهد علیا از روی ادب بپابوس نواب مهد علیا از روی ادب علیا خانم فایز گشته نواب خانم
از عالم عجب و غرور و کم حرفی نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود بالجمله در روز سه شنبه
سیم شهر ذی حجه که یازده ماه از سال اودئیل گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده
بود نواب سکندرشان و شهزاده عالیمکان معنان فایز اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارکه
شدند خلایق و عوام الناس گروه گروه و فوج فوج باستقبال شتافته از بره موقیان تا در دولتخانه

همایون جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند نواب سکندرشان در کمال مسرت و
شادمانی و استقلال بر معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده آفتاب مثال بر چهار بالش
عزت و اقبال تکیه زدند و نبات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و سایر خدمه حرم
محترم بشرف پابوس مشرف شدند راقم حروف در قزوین بود و در روزیکه نواب سکندرشان داخل شهر
میشد باستقبال رفته بود روز سه شنبه سیم شهر ذیحجه بود و حسن بیک مورخ روز پنجشنبه پنجم شهر ذیحجه نوشته
محتمل که ذره حقیر را غفلتی یا او را اشتباهی واقع شده باشد اما احوال نواب خانم آنکه در وقتیکه نواب
سکندرشان متوجه دولتخانه مبارکه میشدند حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان آتای
لله علیا جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش
گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدر
دولتخانه مبارکه رسیدند و از کثرت و ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود
بود قورچیان و ملازمان نواب خانم بر حسب اشاره علیه هودج را بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق
مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود داخل باغچه حرم گردند و چون بدر خانه نواب مشار الیها
رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم نموده محفه را بجانب خانه خلیل خان بردند قورچیان و ملازمان
خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ابا نموده بمدافعه ایستادند که صورت حال چیست تا آنکه مردم
خلیل خان صریح گفتند که حکم قضا مضی پادشاهی بر این جمله نفاذ پیوسته و نواب خانم در اندرون
محفه از کشاکش هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضاء الهی داده و با مرکه هر گردد
چاره آن نمیکند تن در داده مجملاً نواب خانم را بخانه خلیل خان بردند و همان روز امیر اصلان را
حکم شد که بموضع ششن رفته تهمال را بقتل آورد عزم مشار الیه با جمعی کثیر بهانه مشایعت و خیرباد
بموضع مزبور رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار شمشیرها درو نهاده بقتل آوردند
و جوالکه اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند و امیر اصلان خان سر او را بدرگاه والا
آورده رتبه خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر
نواب خانم را بخفه اهلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم را که باعتقاد مردم
تخمیناً ده هزار تومان میشد و در ازاء این خدمت بانعام خلیل خان مقرر شده شاه شجاع پسر

اسمعیل میرزا نیز که هنوز یکساله نشده بود راه عدم پیمود و ولی سلطان قلیجی اغلی را نیز گرفته بدست ذوالقدران
شیراز که معاند او بود دادند و او نیز عاقبت بجزا و سزا رسید و چون این قضایا بوقوع پیوست
نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض
و اشاره علیه فیصل نمی یافت و نواب جهانبانی منصب وکالت دیوان اعلی مفوض گشته مقرر
شد که در همه احکام و مناشیر پادشاهی بربالای مهر وزیر مهر زنند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین
شیرازیکه خالوی علیقلی خان شاملو بود و خانجان خانم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا و شاهزاده نامدار بجهة
سوابق خدمات که در دار السلطنه هرات ازو بظهور رسیده بنیکو خدمتهای لایق پیوسته بود غایبانه
عزت و اعتبار تمام داشت بوزارت جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را باو سپردند و ملا افضل
منجم قزوینی که بسمت خانه خواهی نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و معاملات
دیوانی قزوین باو متعلق گشت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته در رتق و
فتق مهمات ممالک بود و منصب جلیل صدارت برحمت پناه میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو
اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتیکه نواب
سکندرشان از هرات متوجه شیراز بودند در قصبه خبیص حضرت میر بملازمت رسیده خدمات
مرغوب تقدیم رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر و محبت او نواب سکندرشان را خوش آمده باو
تعهد نمود که حقیقت اهلیت و استعداد او را بوقف شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را
بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد از قوت بفعل نیامده در ینوقت که رقم سلطنت و جهانبانی بنام آن حضرت
بتوقیع تعز من تشاء موقع گشته مهام سلطنت و فرمانروایی بذات اشرف تعلق گرفت از کمال
وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی
بخشیده از دار الملک شیراز حکم همایون الطلب بنام مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال
عزت و اعتبار بپایه سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را
بامراء عظام طوایف قزلباش قسمت فرموده امیرخان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته
اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان برادران امیرخان و سلطان مراد خان ولد او و ابراهیم سلطان جادگلی
ترکمان حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرافراز گشته در آذربایجان الکا داده شده و امیر الامرایی
چخور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدی خان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرایی

قراباغ که اسمعیل میرزا بامام قلیخان قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت و ایالت و دارایی
شیروان بارس خان روملو تعلق گرفت و اردوغدی خلیفه تکلو و چندنفر از امراء روملو وغیرهم
را در شیروان الکا دادند و ولیخان تکلو بایالت همدان سربلند گشته روانه آنصوب شد
و از امراء استاجلو مرشد قلیخان یکان را در خواف و باخرز و بعضی محال خراسان و ابراهیم خان
برادرش را در اسفراین الکا داده ترشیز را بمحمود خان صوفی اغلی و خواف بولیخان چرچی باشی عنایت
فرمودند و خبوشان و بعضی محال خراسان ببوداق خان چکنی تفویض یافته ابوالفتح خان ولد اغزیوار خان
شاملو و خواجه سنجر خان برادر او بوشنج و فلان کوسویه و غوریان الکا واگذاردند دار الامان
کرمان بولیخان افشار قورچی باشی تفویض یافته کوه کیلویه بدستور سابق بخلیل خان افشار تعلق
گرفت و محال عراق اکثر بامراء درگاه معلی قسمت شده کاشان بمحمد خان موصلو قوم امیرخان از ارکان
دولت قاهره بود تعلق شده دار السلطنه قزوین بسلطان حسین خان شاملو متعلق گشت و الکاء
قم بدستور سابق بحیدر سلطان چابوق ترکمان و ساوه بابو المعصوم سلطان ترخان ترکمان مرحمت
شد و الکاء ری بحبیب خان تکلو و خار و سمنان بشاهقلی سلطان یکان اغلی ذوالقدر و ساوج
بلاغ و جوشقان و بعضی از اعیان شاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال به پیره محمد خان
مقرر گشت و مملکت فارس بامراء ذوالقدر تقسیم رفت و استراباد بمحمد خان حاجیلر ذوالقدر
عمزاده ابراهیم خان تعلق شد و مجملا هر یک از امراء هر طایفه را الکای مناسب حال داده
روانه فرمودند و خان احمد گیلانرا حسب وعده که فرموده بودند بایالت و دارایی گیلان بیه پیش
و لقب ارجمند اخوت سرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشت از بنات مکرمه
شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد و ازدواج او در آمده و در دار السلطنه قزوین آئین
شایسته عروسی واقع شد و خان احمد مذکور کامیاب دولت و مبتهج و مسرور روانه گیلان گردید
و عیسی خان ولد لوند خان و سیمون خان ولد لوارصاب را که هردو در قلعه الموت محبوس
بودند و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود و صبیه سام میرزا برادر شاه جنت مکان را بعیسیخان داده بایالت
شکی فرستادند و سیمون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود خان موسوم گشته
او نیز حسب کلام انما المؤمنون اخوة بلقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام
روانه گرجستان گشته متصرف الکاء موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک

خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در اردو مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پای
سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب و مدعایی که داشتند با نجاح مقرون گشته فراخور
حال مناصب مناسب یافته با خلع فاخره شاهی رخصت انصراف یافتند از الجمله نواب مرتضی
ممالک اسلام مریم پری خان بیگم را بسیورغالات مجدد ارزانی داشته صفیه سلطان بیگم صبیه
اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود بشاه خلیل الله پسر کهتر و خانش خانم صبیه شاه جنت مکان را
بشاه نعمت الله پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانه دار العباده یزد گردیدا و نیز لقب ارجمند
برادری یافت القصه چون نواب سکندر شان بر مسند پادشاهی تمکن یافت چون همت بکمال رافت
دست دریا نوال ببذل احسان گشاده ابواب خزاین گشوده داد و دهش بر حد اسراف و
اتلاف رسانید ارکان دولت و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طمع مال
دست از مال باز داشته جمیع امرای عظام را که بممالک فرستادند از خزانه عامره مدد خرج و مواجب
یکساله و دوساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند چنانچه بامیرخان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد
سایر امرا علی هذا القیاس قیچاج خزانه خاصه شریفه شاه جنت مکان که از الوف خلقی مملو و سالها
اندوخته بحر و کان بود صرف خلوت امرا و ارباب مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک
شد و نواب سکندر شان هیچ روز نبود که ده بیست خلوت بمردم مجهول نمی داد قورچیان عظام را که
اکثر ده ساله بلکه بیشتر مواجب نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات دهند همه روزه زر نقد
از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان می دادند که ابرای ذمت همایون
شاه جنت مکان حاصل نموده ابواب منافع بر ارباب مناصب دیوان گشوده گشت و شیوه ارتشا
رواج گرفت طوایف قزلباش بحمایت ریش سفیدان اویماقات ارادهای مخالف پیش
گرفته وزرا و ارکان دولت را برشوه تسلی ساخته آنچه اراده می کردند از پیش می بردند امرا اجداد
برانها از امرا و یماقات تعیین شده چون الکا و مملکت تقسیم یافته بود مواجب از خزانه عامره می دادند
و متعصبان امرا و یماق سر شورش و فساد در داشته درین مقام آمدند که بر اضداد پیشی گرفته
لوای استقلال برافرازند مجملاً طوایف قزلباش انجاح مطالب خود را پیش نهاد همت ساخته صلاح
دین و دولت را کمتر منظور داشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره شاه جنت مکان که
چندین سال فراهم آورده بودند و مدتها اندوخته بحر و کان بود از نقود و جنس خالی گردیده هباء

منثورا گردید و خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بباد دستی از خاک برابر گشت اگرچه در زمان
دولت آنحضرت باقتضاء قضای امنیت و سخاوت از مایه خلایق دوری گزیده ابواب محنت و بلا
بر روی روزگار رعایا و برایا گشوده گشت اما سپاهیان بوثوق بحر انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی
گردیده طوایف سرکش قزلباش ارادهای متخالف پیش گرفته در هر سری سودای خودسری پدید آمد و از خود
سری و خود رایی کار آن قوم وفاکیش از وفق و وفاق بنفاق و شقاق مبدل گشت و دو هوایی در میان لشکر
شیوع یافت اخبار اختلاف و اختلال احوال مردم و عدم انضباط مهام قزلباش اشتهار یافت
از حکمت بالغه ایزدی که هزاران مصلحت دینی و دنیوی در آن مطوی است و بدینجهت خللهای فاحش در دولت
پدید آمد پادشاهان عصر و مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده شرقاً و غرباً
طمع در ممالک محروسه کردند سلطان مراد خان پادشاه روم نقض عهد و میثاق کرده بدر آن طمع در ممالک
آذربایجان و شیروان کردند و گردنکشان اطراف که سالها سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال و
استبداد زده دست تطاول و تعدی براکناف ممالک دراز کردند و نواب سکندر شان از بد اتفاقی
و دو هوایی لشکر و نفاق امرا و منازعه اویماقات و عموم سکنه فرمانبرداری خود میان سپاه و حسن
خلق آنحضرت قدرت بر دفع دشمنان قوی دست نیافت نظم بسکه حسن خلق و کم آزار بود قافله
فتنه گرانبار بود بالآخره مهمات ایران بجایی رسید و بر حدی انجامید که ممالک معتبره ایران خصوصاً
شیروان و مضافات وی و دار السلطنه تبریز و هرات که تختگاه پادشاهان نافذ فرمان بود
بدست مخالفان در آمده از تصرف قزلباش بیرون رفت بمرور که تمام گلشن دولت راه یافته خلایق
صدف وار در بحر تحیر و اضطرار دهان آرزو گشاده بقطرات سحاب لطف الهی خواهان و نگران بودند
و چون لب تشنگان بادیه پیمای جویای عین الحیات می بودند که نسیم عنایت الهی در وزیدن
آمده طنطنه رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جانب خراسان بلندی گرای شد و بهم عنانی
جنود غیبی و تاییدات توفیق لاریبی بمقر سلطنت رسیده پایتخت ملک ایران از فروغ هما لوای فلک
فرسای آن خسرو شکوه مهر انور زینت و به نیروی اقبال و حسن تدبیر و شعله شمشیر آن حضرت مفاسد عظیمه
ممالک در اندک زمانی بصلاح انجامید چنانکه تفصیل آنها هر یک در محل خود در ذیل این دفتر جا بجا رقم زده
کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی القصه اول واقعه که روی داد آمدن جلال خان ازبک بخراسان

ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن بسعی مرتضی قلی خان ترکمان پرناک مستان چون در زمان

اسمعیل میرزا آوازهٔ قتل شاهزادگان و قلع و قمع میان دولت دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده
خاطرنشان دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل
بهادرخان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر کیالرا و کسی نمانده بعد از شیوع
واقعهٔ اسمعیل میرزا مخالفان اطراف بظن آنکه اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال
قزلباش اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلال
خان ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابوالمحمد خان برادرش از سایر سلاطین اوزبک بمزید شجاعت و دلاوری
امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه تمیان که قریب شش هفت هزار نفر بودند و از مرو و نسا
و ابیورد و اتخو د بقصد یغما و تاخت خراسان بیرون آمده بحدود مشهد مقدس آمد و چون هیچ یک
از امرای عظام خراسان بخصوصه تاب مقاومت او نداشتند و در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که
هر یک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند بر سر او جمعیت نموده بدفع او قیام نمایند جلال خان در حوالی
تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت و آن ولایت را نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده
داشت که از راه سرخس باز گردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند
مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرای کومکی که
او مامور بودند احضار کرده لشکر طلبیداشت و چون شنید که جلالخان مقید بتسخیر ولایت
نشده بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن دارد مقید برسیدن کومک و جمعیت
لشکر نشده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد
بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمده جمعی دیگر از امرا و مردم اتخو باو پیوستند و کما بیش
سه هزار نفر جمع آمدند جلال خان در عشق آباد جام از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش
خبردار گشته عنان از رفتن باز کشید بعضی از اتالیقان و ریش سفیدان کاردیده اوزبک سیما
محمد قلی اتالیق صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارت را
بجامی رسانیم جلال خان از غایت عجب و غرور حرف ایشان از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده
آمادهٔ رزم و پیکار گشت تا آنکه نقاره فیلتین بتلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته
گردیده و نفیر کرنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام
زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از طرفین داد جلادت و مردانگی

دادند

دادند جلال خان بشدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار که بدینسان بدین
مثابه تصور نکرده بود مشاهده نموده از جرأت و دلیری آن فوج قلیل که در مقابله او نمودند تعجبها نموده از محاربه پشیمان
گشت چون شعاع خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشت زمانه بلباس عباسیان گردید
هر دو گروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز بازداشته هر کدام در طرفی فرود آمده بیگاه
خود دست افشاندند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش بنوعی از صدمات لشکر
اوزبک و حملات دلیرانهٔ ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در حیز قدرت
خود نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که
سلطان ثوابت و سیار بر سپهر جنگ فلک دوار برآمده با شجاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم
ساخت غازیان قزلباش را بمحاربه تحریک و تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردید و در این اثنا ولیخان شرفلو
جرجی با بتی خراسان با جمعی از اعیان جنود استاجلو از خواف و ترشیز رسیده موجب
دلیری و استظهار مرتضی قلیخان و غازیان گردیده آهنگ محاربه ساز دادند و از آنطرف جلالی خان
نیز صفوف رزم آراسته سنجر سلطان ولد علی سلطان را در میمنه و نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان برادر
میسره گماشت بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و آتش غضب
بنفس خود مباشر حرب گشته اسب جلادت در معرکه رزم بجولان درآورد در اثنای کارزار
و شدت گیرودار امت بیک قارچی استاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسیده با آنکه بجلال او ناشناسا
گرد او را بطعن سنان جانستان بر خاک بوار افکنده خواست که پایین آمده سر او را از بدن جدا کند
در این اثنا یکی از اوزبکیه که با جلال خان هم عنان بود فریاد بر آورد که دست از کشتن او بازدار که جلال
خان است قزلباشیه که نام جلال خان شنیدند جمعی از ترکمان و چگنی بر سر او هجوم نموده از دست
امت بیک و جماعت استاجلو گرفته کشان کشان بنظر مرتضی قلی خان درآوردند از حضار آنکه استماع
شد که غازیان استاجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نمودند میانهٔ استاجلو و ترکمان و چگنی در
گرفتن جلال خان مناقشه واقع شد هر یک امر قلوردا الجود استاجلو نمودند مرتضی قلی خان صلاح
در قتل او دیده سر پر نخوت او را از بدن جدا کردند و اوزبکیه بعد از آنکه در گرفتاری جلال خان
مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جانی بیک با بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست
لشکر ظفر شعار افتاد و سر او را با براق و دختر بدرگاه معلی فرستاده بجایزه و جلدوی نمایان

سرافراز گشت و مرتضی قلیخان بعد ازین فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون
مهمی بزرگ بمدد و معاونت علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره
بوقوع این واقعه مفاخرت نموده از علیقلی خان که بیگلربیگی دار السلطنه هرات و لله
شاهزاده جوان بخت کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود زیاده حساب میگرفت و همیشه
نقض مطلب او بفعل آورده خود را از و برتر میدانست تا آنکه رفته رفته میانه ایشان باد
منافرت و غبار نقار ارتفاع یافته اسباب وحشت روز بروز آماده میگشت و بسر حد جنگ و
جدال رسیده مکررا میانه ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد
یافت انشاء الله تعالی **ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان با جعفر سلطان
افشار** بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داد اول
مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود حقایق اینحال آنکه در حین ارتحال شاه
جنت مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الامر الاعلی والی ولایت نیمروز و تیمور
خان استاجلو لله میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا الغزان او مقتول گردید
و تیمور خان در سیستان بود اکابر و امیران سیستان از بدسلوکی و بد اعتدالی تیمور خان طایفه
استاجلو از رعیتی قزلباش متنفر گشته معتبران آن طبقه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان
بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود و سرکشان هر طبقه سر از
دریچه عصیان و طغیان برآورده تمهید بایست یکی از ملوک که از نژاد سلاطین صفاریه اند
نموده حکومت آن ملک را بچند نفر عظام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بعضی بنا بر عاقبت
اندیشی قبول این امر نکردند درین اثنا واقعه اسمعیل میرزا روی داده سلطنت ایران بر نواب سکندر شان
قرار گرفت مفسدان شورش طلب سیستان را بیشتر از پیشتر هوای ریاست و سروری از
سر افتاده از رعیتی قزلباش بالکلیه امتناع نمودند و ببسط بساط سلطنت و دارائی پرداخته
عروس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمره ملوک جوان کریم الذات رشید صاحب
همت بود باراسته و پیراسته تمام جلوه دادند ملک محمود از غرور نفس و رندی و سر بلندی
و بلند پروازی شیفته جمال مشاهده مملکت داری گشته قبول حکومت نمود اما هنوز مهمات او
چنانچه مذکور خاطر میران و اعیان آن ملک بود سرانجامی نیافته بود که از درگاه معلی

از ملوک

پادشاهی

پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان از اشلو افشار تفویض یافته بود خبر آمدن او بسیستان شیوع یافت
از مردم بلوکات جمعیکه مطیع میران ملوک بودند بجزایر و جاهای محکم رفته بقیه اهالی سیستان
عاقبت اندیشی کرده سوی ملک محمود و مردم او و تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار
اطاعت و انقیاد نمودند و در موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان
اطلاع یافته جمعیرا که مظنه خلاف داشت و محل اعتماد نبودند چون قدرت تام بر دفع ایشان
نداشت برفق و مدارا سلوک کرده اکثر الجماعت را رخصت داد که بجاهای خود روند
و از ملوک ملک غیاث الدین محمد و از امیران امیر مبارز علی در شهر نزد سلطان مانده تتمه مردم از
موافق و مخالف همگی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب و رعایا و مردم آن ولایت سیما ملوک
سراوان و پشت شهر با سلطان موافقت نموده رعیتی مینمودند و سایر بلوکات میانه
خوف و رجا روزی میگذرانیدند و تا مدت شش ماه میانه سلطان و اهل سیستان طریق مدارا و مواسا
مسلوک بود درین اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل طبیعی درگذشت و فرزندان و متعلقان او
رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او باقوام خود پیوستند مردم سیستان
که بجزایر رفته بودند سر بشورش و بیدولتی برآورده هر روزه بتحریک ملک محمود بحوالی شهر آمده تاخت و
غارت مینمودند تا آنکه بی ابادی و دست درازی بیباکان سیستان از حد اعتدال گذشت
جعفر سلطان با بعضی سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الحکم اشرف بکومک او مامور بود با دو هزار
سوار مکمل قزلباش بجهة تادیب و تنبیه متمردان و بیدولتان از شهر بیرون رفت و از اهل
سیستان که اطاعت و انقیاد سلطان مینمودند یا یکهزار کس بلکه بیشتر همراهی سلطان از شهر
بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک
و امیران سیستان از مکان خود حرکت نموده با جمعی انبوه از آب هیرمند عبور نموده در کنار
آب میانه هر دو گروه حرب در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تک و تاز سپاهیانه نموده
تاختهای بیباکانه که بسردار لشکر نسبتی ندارد دیگر در اثنای کر و فر تیری از شست قضا
گشاد یافته از جانب سیستانیان را اسب سلطان رسیده اسب بسر در آمد و سلطان در میان
معرکه از اسب افتاده از آسیب افتادن قدرت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود
سیستان بر وقتش رسیده بقتلش پرداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست

واحتمال فساد و کار داشت با ایشان

براکنده در میان ایشان افتاد و منهزم شده راه شهر پیش گرفتند اما ملک محمود سر راه
بر لشکریان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردید و نگذاشت که از متجنده
سیستان کسی متعاقب غازیان نماید و زیاده مردمی ضایع نشدند و کسی نزد اتباع
سلطان بشهر فرستاد که تو اغبال اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون روند و غازیان قزلباش
در کمال اندوه و پریشانی روی براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود خاطر از جمع
قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند
حکومت نشست و مدت ایالت و دارائی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه
در خدمت او جمع آمدند و ملک محمود نیز که تا حال باندک عزت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت
باو وقوع یافته راضی بود حالا خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکت خیابان معمور و آبادانی در قبضه اقتدار خود
یافت خوان احسان گسترده مردم را ببذل عطایا خوشدل گردانیده هرانچه دست تمکنش برسید
ایثار نمود ارباب فساد خوش آمدگویان را قوت طامعه بحرکت در آمده بجهة اخذ مال ملک را اغوا
نمودند که شما از اولاد یعقوب بن لیث اید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت
باید کرد از گفتار ناهنجار هرزه گویان بیخرد خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد
زد اما بعضی عاقبت اندیشان دوربین در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان
قدرتشان صفویه تخویف و تحذیر نمودند و او نیز از کرده نادم و پشیمان گشته بنابر ترک زیاده روی کرده
کس بدرگاه معلی نواب سکندرشان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمود و محمد خان ترکمان که در زمان
شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود نوشته بوسیله او استدعای ایالت
مملکت نیمروز کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیدند تحف و هدایا گذرانیدند
محمد خان در آن حین رکن السلطنه بود ربوته ترقی گرفته حامی ملک شد و حکم ایالت سیستان از دیوان
اعلی بجهة ملک حاصل نموده فرستاد و نواب سکندرشان و ارکان دولت قاهره بنابر مصلحت وقت
از قضیه جنبش سلطان اغماض نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود
حسب الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال یافت و روز بروز رایت دولتش
ارتفاع میگرفت مجملاً چه قضایا در ایام جلوس همایون اعلیحضرت ظل اللهی مرقوم کلک بیان میگردد میرزایان قندهار
اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا و عز الملک را که حکومتگاه عم ایشان بدیع الزمان میرزا بود

پیش نهاد

پیش نهاد همت ساختند لشکر بر سر او کشیدند در میانه ایشان بعضی اوقات بمصالحه اتفاق افتاده تا آنکه
رستم میرزا در اوایل جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد باقی حالات سیستان و ملک جلال زمان
الدین ولد ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفه دوم وقایع زمان و جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم**
بآن مرز و بوم و قضایائی که در طی این خیالات روی نمود سپه آرایان معرکه سخنوری سنان مشک افشان قلم را
در مضمار حدیث آرائی بدین جلوه آئین میدهند که چون اختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان در سرشت
الهی تعلق گرفته بود بعد از شنوع واقعه اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار آن قوم گشوده گشته
امن و استقامت از آن دیار کناره گرفت اشتغال نوایر فتن و فتور تا کره اثیر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و
رعیت آن دیار سوخت نزهات آن ولایت دلکش لگدکوب حوادث گشته آوارگان کوی پریشانی را
پناه آرامش پدیدار بود بساتین بهشت آسا حکم خارستان بلا گرفته گل و ریحانش از خنک ... ابواب
برمرد تا یافت القصه قریب ده سال متواتر و متوالی عساکر ادبار روی بآن دیار آورده بازار قتل و غارت
رواج داشت و شیوه اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از
مسلمانان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقیت گرفتار آمدند تفصیل این حالات در ذیل
این دفتر از مساعدت بخت ناموس است و چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک
احوال ایرانیان از دیوان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله در رای جهان آرای بندگان
نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم آرائی بوجود
فایض الجود بندگان آن حضرت آرایش یافت آن اختلال رو در کمی نهاد و بحمد الله و المنه که
باستقامت عقل دوربین و شعاع تیغ آتشبار سعد آئین آنحضرت ظلمت ادبار از صبح اقبال
دمیدن گرفت مخالفان تیره روزگار جزای عمل یافته ممالک از دست رفته بدست در آمد
آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار آن قوم جو ... بهار
دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار معدلتش استحکام گرفته
طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوه وفاق و اتفاق پیش
گرفتند و امروز در ممالک ایران بیمن دولت شاهنشاهی جهان گشای گلزار جهان است امید که
زمان دولتش تا ظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال پرورش در ظلال رافت و امتنان
آسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش و آرایش جهان و جهانیان است

تصرف اکراد در آمد و بعد از آنکه امیرخان بتبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امرا
رفیق و لشکر آذربایجان قریب ده یازده هزار کس جمع آورده متوجه آن صوب شد امراء اکراد تاب
مقاومت نیاورده بعضی در قلعها ماندند و بعضی دیگر بمحال اصلی رفتند چون الکاء غارت یافته
و رعایا پراکنده و بی سامان شده بودند احدی از امرای قزلباش در آن دیار توقف
نتوانستند نمود و امیرخان در مقام تصرف نمودن آن قلاع و ضبط آن مملکت نتوانست
شد بازگشته بتبریز آمده و این آمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن ملک
گشت اکثر رعایا چون بسلماس و ارومی جلای اختیار نموده و جمعیکه جلدیج
جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نموده آن ممالک بتصرف ایشان قرار گرفت
پادشاه ارض روم نیز شش هفت هزار کس از لشکر آن سرحد در شدت شتا بشوره
گل بر سر قراخان سلطان بایردلو فرستاد و در سلخ ذی القعده رسیده خیمه قراخان سلطان
را آتش زده نایره شورش و فساد را التهاب دادند اما قراخان سلطان مردم خود را جمع
آورده با دو سه هزار کس بمدافعه ایشان شتافت و بین الفریقین حرب عظیم بوقوع پیوست
و پانصد نفر از رومیان بقتل آمده بقیة السیف ترک محاربه کرده راه دیار خویش پیش
گرفتند و غازیان تعاقب ایشان در آمده بقیة السیف در میان برف افتاده
بودند بدیار عدم فرستادند و از غازیان بایردلو نهایت مردانگی بظهور رسیده زیاده
از پنجاه نفر از ایشان ضایع نشد اما دیگر در شوره گل مجال اقامت نیافتند چون
آوازه برآمد که سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد در اخذ و اشتهار
یافت مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب فرو برده بودند پای بی ادبی دراز
کرده دست شورش و فساد درآوردند طایفه مکری که سالها پرورده نعمت این خاندان
بودند و در حدود سلدوز و میان دوآب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را
شعار خود ساخته امیره بیک سردار ایشان خود را امیرخان نام نهاده کلید و مراغه آمده
ایلچی قراچوق را که اسبان خاصه شریفه شاه جنت مکان بود از آنجا دوانیده
قریب ده هزار اسب پدر تازی نژاد الجو و مادیان خود را از کسب بردند چون خبر
بامیرخان رسید در عقب ایشان ایلغار نموده بکوه اینان رسید قبیله که در راهها مانده
بوده و از خوف رسیدن لشکر بزده بودند بازگردانیده کوچ اینان را بتبریز آوردند مردم ولایت

از مکاره و مصایب دوران در حفظ امان بلکه منان بوده باشند **نظم** خدایا تو این شاه والانژاد
که دایم دلش در جهان شاد باد ⁂ بدارش بر اورنگ شاهنشهی ⁂ زمانه مبادا ز عدلش تهی ⁂ جهان دایم از
عدلش آباد باد ⁂ دل خلق ز اقبال او باد شاد ⁂ سبحان الله جه می سرایم و قاید اقبال اشهب اخبار عنان
جواد مشکین رقم قلم را گرفته بکجا کشید القصه از مفسدان اکراد خصوصا غازی بیک و سایر اولاد شیخ عقلی
بیلان و غازی قرن که در ما بین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه زبین ذران است که
هرچندگاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را بملازمت ملازمان او
منسوب میسازند و گرنگ مادهٔ فساد نموده در میانه کار خود میسازند در زمان اسمعیل میرزا و ظهور اقتدار
و دولتش آوازه جهان آرایی او در وی ارادت بملازمت او آورده نوازش و تربیت یافتند
بعد از ارتحال اسمعیل میرزا بسبب تمامی دولت و با اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده بجانب وان رفت
و در مقام فتنه اندوزی در آمدند و خسرو پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده مادهٔ فتنه و فساد
شدند و خسرو پاشای مذکور برای خود یا بامر پادشاه روم علی ای التقدیر عهد و پیمان که در زمان شاه جنت
مکان علیین آشیان سلطان سلیمان فیمابین استوار گشته بایمان تاکید یافته بود و عهدنامه بدست
خط سلطان سلیمان بقید نسلا بعد نسل در میان بود بر طاق نسیان نهاده لشکر وان و اکراد را
بامراء اکراد آن سرحد بر سر جونی و سلماس و اخذ و دو فرستاده شخص فتنه را که سالها در خواب
بود بیدار کرده خود در امور کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول حادثه که
روی نمود آن بود که لشکر اکراد و اروام با غلبه و ازدحام تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان
و امراء رفیق او بدار السلطنه تبریز روند علی العجله بر سر حسنجان سلطان خونسلو و محمود سلطان روملو که در
توبراق قلعه و ارومی و حدود سلماس و خوی بودند آمدند و غازیان قزلباش بجهة آنکه چندین سال فیمابین
مصالحه و دوستی بود و گمان نمی بردند که سلطان روم نقض پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده
فارغ بال نشسته بودند و چون دانستند که طوایف اکراد جمیعا طریق عصیان و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه
بقصد استیصال قزلباش آمدند دست از جان شیرین شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان اضعاف
مضاعف قزلباش بودند اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشد و اکراد حیله کرده بعد از عهد و پیمان
بر ایشان غالب و ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوشش نموده مردانه
وار بدرجه شهادت رسیدند و نساء و صبیان اسیر و اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن مهلکه نجات
یافت و اموال و اسباب رعایا و غیره نیز نهب و یغما شد و بعد از این قلعه گوگر جیلق و توبراق قلعه و ارومی

بود

شیروان را نیز بهوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شروان بود و از بیم
قزلباش در داغستان و چرکس و اگجدود و سرگردان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی
و قرابورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت
میشدند و شاه امیر کس بخدمت خواندکار روم فرستاده التماس مدد و کومک نمود که بمعاونت رومیه
مملکت شیروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواندکار باشد و جمعی از اهالی شروان
باستنبول رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع
این حالات سلطان مراد والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت که
بیت ملک اقلیمی بگیرد پادشاه ٭ همچنان در بند اقلیمی دگر ٭ تسخیر ولایت
آذربایجان و شیروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله خود را که بجلادت پاشا اشتهار
اشتهار داشت با لشکران گران که قریب صد هزار کس متجاوز بودند بدان ولایات فرستاد
و محمد گرای خان تاتار ولد دولت گرای که از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان بود و تا قریب
یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوجی در باغچه سرای اقامت نموده با سلطان روم محبت و
دوستی میورزید تکلیف کرد که با گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر بولایت شیروان
آید و لشکر غارتگر تاتار بهوس نهب و یغمای اموال آن دیار که شهره روزگار
شود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون این اخبار در دار السلطنه قزوین شیوع
یافت بعرض نواب سکندرشان رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که
اولا بجهت رفع حجت مکتوب محبت آمیز بخدمت خواندکار فرستاده از سبب نقض عهد و
پیمان و جرات و دلیری حکام سرحد که در این مواد نمودند استفسار نمایند حسب الصلاح
امر بکتابت دوستانه منشور استحکام بنیان مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک است بحضرت
خواندکار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدخان تخماق فرستادند حکام و پاشایان
سرحد او را توقف نموده نگذاشتند که باستنبول رود تا آنکه لله پاشا از ارض روم گذشته
ولایت قارص که بین ولایت چخور سعد و ارض روم واقع است آمد و چون یکی از شرایط صلح
شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور در میانه خراب بوده از جانبین متوجه آبادانی
آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مذکوره شده قلعه آنرا تعمیر
نموده کوتوال و حارس گماشته بولایت آخسقه از اعمال گرجستان که الکاء منوچهر خان

کر

گرجی داماد سیمون خان و داخل سنور این طرف بود آمد او از اطاعت رومیه سر باز زده
در مقام خلاف درآمد و قلعه خود را استحکام تمام کرده خود نزد سیمون خان آمد و لله پاشا قلعه
او را محاصره نموده توبها لغب نموده قهرا و قسرا قلعه را گرفته حارس و یکچری گذاشته روانه الکاء
سیمون خان شد محمدی خان بیگلربیگی چخور سعد حقیقت آمدن لله پاشا را بدرگاه معلی عرض کرد و از
موقف سلطنت احکام مطاع باسم امیرخان و محمدی خان و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و
اصدار یافت که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده بکلی اتفاق نموده بنوعی که
مصلحت دانند بهیئت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر امرای لشکرکش انعقاد
یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را بمقابله
سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را با لشکرهای
عراق و فارس و آذربایجان و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرمایند و بلکه آذربایجان
بایجان را
پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم رسانند و بدین عزیمت مصمم گشته امرا آنکه
از توجه شاهزاده نامدار و عساکر ظفر شعار اخبار نمودند محمدیخان در وقتیکه لله پاشا
بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امام قلیخان فرستاد که چون عبور مخالفان
از چخور سعد واقع میشود اگر بدینجا آیند که یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد و بصوابدید یکدیگر
بفعل آید بصواب اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان
و طایفه استاجلو بود و میخواست که از آن طبقه صاحب وجودی
در میان نباشد تاخیر در رفتن نموده مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیدند و امام قلیخان
با لشکر قراباغ بولایت چخور سعد آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی چلدر اتفاق نمودند
و انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری از او ظاهر نشد و لله پاشا از تعمیر قلعه قارص
فارغ گشته بتسخیر قلعه آخسقه میبود و مشخص شد که متوجه گرجستان است اراده نمودند که
سر راهی برو گرفته دستبردی نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان را
سهل و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند
بیوم سیزده سوار شدند لله پاشا که از قراول لشکر قزلباش خبردار گردید هر روز یکی از پاشایان
و بیگلربیگیان معتبر را با قریب ده هزار کس از ینگچریان و لشکر سرحد لواحق بهم فرستاده و خود

باستظهار لشکر بیحساب که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش میگرفت و امراء کرد و جمعی کم
از نیطرف یا بی شده بودند رو گردان شده نفاق و عناد امراء قزلباش و بالتفاتی

ایشان را

ایشان را احتیاج نبود خاطرنشان لله پاشا کرده بودند مجملا چون چرخچی لشکر قزلباش بچرخچی و قراول رومیان
رسید نبرد نمایان کرده در حمله اول ایشان را از پیش برداشتند و به تیپ قراول مخالف رسیده
مردم تیپ تیر عثمان از محاربه کشیده راه انهزام نمودند خبر انهزام مخالف بقول امراء عظام رسیده
لشکر قول نیز اکثر بهوس مردانگی مهمیز با اسب جلادت در میدان رزم بجولان در آورده خود را بمخالفان
رسانیدند و قریب دو سه هزار کس را که اکثر اکراد سرحد بودند بضرب سنان جان ستان بر خاک بوار انداختند
بعضی را سر از بدن جدا کرده بعضی را دست و گردن بخم کمند استوار کرده اند و هر کس از غازیان
قزلباش نمود که رسیده بجهت تحصیل نام و ننگ و غیرت هم چشمان بی ملاحظه از عقب مخالفان
می تاخت امراء عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور رفته اند بی ملاحظه اگر مبادا
چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند اما چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام
عسکر روم به لله پاشا رسید از غایت عجب روم و کمال تهور با آنکه تزلزل بحالش راه یافته چند
سردار معتبر را از پاشایان و بیگلربیگیان با سی هزار کس بدفع صولت قزلباش مامور گردانید
و رومیه فوج فوج و جوق جوق و گروه گروه از اردوی خود بیرون آمده متوجه معرکه قتال شدند و چون
چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس بیکبار جلو انداخته شدند و بی محابا بر
سپاه قزلباش تاختند لشکر قزلباش که در دو سه فرسخ از امرا دور رفته بودند و متفرق و پراکنده
بودند هجوم سپاه مخالف ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند
و چون آن سپاه قزلباش نزد دلیرانه کرده اکثر از تنگ و دو باز مانده بودند هر کس اسیری داشت
انداخته برفت و بعد از آن شکست عظیم بر لشکر قزلباش افتاده رومیه با اسبان آسوده تازه
زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آنمعرکه بخاک هلاک افتادند تا قریب بهزار کس که اکثر مردم
هم محمدی خان و لشکر خوی بسعد بوده بودند بقتل آمدند و منهزمان لشکر بامرا رسیدند چون تیپ امراء از
پاشیده صف سپاه ویران شده بود در خود جمعیت نیافته عنان از معرکه برتافتند و شکسته و پریشان
حال باردوی خود رسیدند و آواز ناله و نفیر مصیبت زدگان اردوی محمدی خان بکره اثیر رسید
اول خطائی که از امراء قزلباش در مدافعه لشکر روم بوقوع انجامید همین بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر
داشتند دل طاعت یکدیگر نمی نمودند مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده یازده هزار کس اراده
محاربه با صد هزار کس رومی نمودند و باعث دلیری لله پاشا شده اندک خوفی که داشت زایل

شد و حقیقت بی اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرای قزلباش را اتفاق
می بود و اطاعت یکدیگر مینمودند کل لشکر آذربایجان و شیروان زیاده از پنجاه هزار کس
میشدند و اگر یکجا جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن
لله پاشا بدان ولایت بسیار دشوار بود از بی اتفاقی امرا و عناد و نفاقات و سوء تدبیر
هم مملکت از دست رفت و هم سرداران معتبر قزلباش بتدریج بقتل رسیده لشکر آذربایجان
ضایع و تباه بود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین ساله بود بغارت و تاراج رفت
مجملا از شکست چو که ناچار لله پاشا قلعه اخسقه را نیز در همان دو سه روز فتح نموده آذوقه
و لشکر گذاشته از آن راه متوجه الکاء سیمون خان شد و محمد خان در الکاء خود توقف
نموده امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاده
سیمون خان و الکندر خان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خواند کار روم دلالت
نموده چون ایشان نیز با یکدیگر شیوه نفاق می ورزیدند و اتفاقی نداشتند سیمون خان
در شاهراه اطاعت این دودمان ثابت قدم و راسخ بوده مخالفت رومیه اظهار نموده
و در شعب شوارع و جبال ها طغیه که چ سر راه بر لشکر مخالف گرفته دستبردهای نمایان میکرد
اما الکندر خان که محل عاقبت اندیش بود و صلاح حال خود ملاحظه نموده با رومیان مدارا کرده بزرگ
ساوری با اردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود و انمعنی نیز موجب اطمینان خاطر لله پاشا
گشته از مضایق گرجستان سهل و آسان گذشت قلعه تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک
الافلاک دعوی مساوات مینماید و در زمان شاه جنت مکان در تصرف داود خان برادر سیمون
خان بود و در انوقت که لشکر روم با نجا رسید داود خان بجهة عنادیکه میان برادران بود
و از امداد و معاونت برادر مایوس بود در مقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت و آن قلعه
باسانی بتصرف رومیان درآمده کوتوال و حارس تعیین نمودند و در گوری نیز که پای تخت
حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شیروان شدند علیقلی خان گرجی برادر الکندر خان
که در گوری بود قدرت توقف نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغبال بشیروان رسید
و حکام داغستان و مردم لزگی عموما در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز با وفور عصیان و طغیان
ظاهر ساختند ارس خان بیگلربیگی شیروان که مرد عاقل و صاحب تدبیر بود بمقاومت نتوانست

وقلعه

وقلعه داری با وجود عصیان رعایا در خود قوت و قدرت ندیده با کوچ و متعلقان از شیروان
بیرون آمده در کنار آب کر محل اقامت انداخت و مملکت شیروان بتصرف رومیان درآمده
لله پاشا عثمان پاشا را بیگلربیگی شیروان کرده قیتاس پاشا را در ارش گذاشت و در هر ولایتی از
ولایات شیروان حاکمی تعیین نموده قلعه شماخی و ارش و باد کوبه را استحکام داده طبل مراجعت
کوفت و ابوبکر میرزا ولد برهان را که چشم میداشت که حاکم شیروان شود و باج و خراج بخواندکار
دهد در شیروان گذاشت که بمعاونت رومیان اقدام نموده ضبط شیروان نماید و بدین تسلی
ساخت که چون بخدمت خواندکار رسد نشان حکومت شیروان جهة او حاصل نماید و در
بازگشتن رومیه امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و محمد خان پیوسته باتفاق یکدیگر در بیشه و جنگل
گرجستان مکرر خود را از پیش و پس خود را برومیان رسانیده در هنگام فرصت دستبردهای نمایان
کردند و غنیمت بسیار گرفتند اگرچه در این آمد و رفت تا قریب بیست هزار کس نابود و ضایع
شدند اما چون لله پاشا لشکر بیحد و مر همراه داشت اصلا فتوری بحال او راه نیافت و مظفر و منصور
مراجعت نمود امیرخان بیگلربیگی تبریز که با ده هزار کس بقصد معاونت محمد خان تخماق از تبریز
بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر انهزام محمد خان و گذشتن لله پاشا بجانب گرجستان و شیروان
شنید عنان از رفتن جلو ریز بصد حیله متوجه قراباغ شد و امام قلیخان با لشکر قراباغ باو پیوسته باتفاق
از آب کر عبور نمودند و در کنار رودخانه قبری از اعمال گرجستان برومیان رسیدند بکرسته
و نمت جسته بقوچی از ایشان که قریب بچهار پنج هزار کس ... بودند و جهة بدست آوردن ذخیره
از اردو بیرون آمده بودند دوچار شده جنگ نمایان کردند و تا ده هزار کس از جنود روم بقتل
آورده اموال و اسباب فراوان بدست آوردند و جمعی از عظماء رومیه گرفتار شده بودند امیرخان
بدین قدر دستبرد تسلی شده خواست که بازگردد و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق اندازد
منتظر ورود شاهزاده نامدار کامکار اعنی نواب جهانبانی و امرا و عساکر منصوره که بدان
صوب در حرکت آمده بودند باشد جمعی از جهال و جنگجویان قزلباش که سلطان مرادخان ولد
امیرخان سردار ایشان بود اراده دستبرد دیگر نموده از آب قبری گذشته طرح جنگ انداختند
رومیه در حرب قزلباش دلیر شده بودند بیک حمله از آب قبری بانطرف گذشته از
عقب لشکر درآمده دو سه هزار کس را از جنود قزلباش عنان گرفتند و آثار غلبه بظهور آورده
شکست دادند و تا ده هزار کس از لشکر امیرخان و سایر امرا در بیمو که مقتول و گرفتار گشته بعد از

امیرخان

شکست مذکور دیگر حرفه صلاح و جنگ ندیده مراجعت را بحال خود اقرب و اصوب شناخته
بجانب تبریز بازگردید و للّه پاشا مقتضی المرام ازان سفر عود نموده بارض روم رسیده طرح قشلاق
انداخت **ذکر توجه شاهزاده مظفرلوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ و شروان**
و مظفر و منصور بازگشتن بعون عنایت ملک منان
چون خبر نقض معاهده و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان خواندکار روم بآذربایجان
و شیروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
بآذربایجان تصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب مقدس شاهزاده نامدار در ساعت
سعد اقتران سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا از
جدای فرزند ارجمند دشوار نموده درین سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نمود
و احکام مطاعه بامضاء افواج قاهره باطراف و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی
تا میانج گرمرود یانه قطع مسافت نموده چندروز در چمن میانج بجمعیت لشکر و عسکر توقف واقع شهزاده
شد و در انجا قضایای شیروان و گرجستان بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست اجلاء
مشورت و کنگاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را الصلاح و صواب
اقرب دانسته موکب عالی بدان الطرف در حرکت آمد و بفیروزی و اقبال بدار الارشاد
اردبیل رسیده بعد از شرایط زیارت آستانه ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا توجه
جانب شیروان و استخلاص آن ولایت را از ید مخالفان پیش نهاد همت ساخته از ارواح مقدسه
مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم استمداد نموده عازم قراباغ شده ساحت آن ولایت مضرب
سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی معلی شاهزاده مظفرلوا و نواب
مهد علیا در قزل آغاج توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلیمان وزیر از آب
کر گذشته بشروان روند و چون خبر قرب وصول شاهزاده کامکار و عساکر ظفر شعار بارس خان
و امرای شیروان رسید بملاحظه آنکه مبادا در باب محاربه نمودن با رومیه و دست در
مملکت باز داشتن مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش طوایف قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که
تا رسیدن موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست
دهد جبران تقصیر نموده روسفیدی حاصل نمایند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب کر
گذرانیده بودند درین طرف آب گذشته با لشکر سپاهی روانه شماخی شدند چون طالفه

رملو

رملو چندین سال در شیروان بفراغت و رفاهیت گذرانیده برونق تمام جمعیت و سامان شده بودند
چشم زخم روزگار باین طایفه رسیده اکثر عظما مقتول گشته اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی که
جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت تبیین این مقال آنکه سابقا رقم زده کلک بیان گردید که سلطان
مراد خان پادشاه روم بمحمد گرای خان ولد دولت گرای خان پادشاه الوس تاتار تکلیف کرد که با جمعی
از خیل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش رود عادلگرای برادر خود را که با سعادت گرای و غازی گرای
که قریب بیست هزار از جنود نامعدود تاتار چون صبا رفتار که در شب تار چشم مور را
بضرب تیر مار گردار بهم می دوختند بامداد رومیه بنهب و غارت ولایت مذکور فرستاده و عادلگرای
خان بامداد و کومک رومیان کمر بسته قدم بولایت شیروان نهاد مجملا چون ارس خان و
امرا و قوم بشماخی رسیدند عثمان پاشا از ورود کومک تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان
در مقام مدافعه درآمده و در روز موعود از شهر بیرون آمده صف قتال آراست و ارس خان
و امرای شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور می آوردند که
طلیعه لشکر تاتار نمایان شده کوه و دشت را فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهده اینحال
نموده در بحر اضطراب افتادند بعضی از امرا صلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را در
ماهی رسانند ارس خان عار فرار بخود وا نتوانست داد فرصت آن نیز نشد دل بر مرگ نهاده در دریای
کارزار غوطه خورده از یکطرف لشکر تاتار و از یکطرف لشکر روم و از طرف دیگر لزگی و قراسورک و طاغیان
شیروان قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امرا و اعیان پای ثبات فشرده مردانه جان
در راه این دولت نثار کردند ارس خان و داود سلطان روملو و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند
و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار هلاک چشیدند و بقیة السیف نیم جان بصد فلاکت بیرون
برده تا اردوی ارس خان و امرا و اعیان عثمانلو تاختند بعد ازین قضیه عثمان پاشا بقلعه شماخی
بازگشته عادلگرای خان و ابوبکر میرزا ولد برهان بکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان
داشتند اردوی غدی خلیفه تکلو و بعضی امرا و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود
رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی میرزا سلیمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند
و از موقف سلطنت حکم شد که امرا و الوس و جمعی که در آنحدود بودند باردوی ارس خان رفته
باتفاق الجماعت از کنار آب جر دار بوده محافظت اردو نموده بگذارند که اینک عساکر منصوره

استاجلو که چرخچی سپاه منصور بود با بعضی امرای استاجلو وغیره پیش رفته از جانبین دست بآلت
قتال زدند چنانکه کارزار از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت بعضی امرا که در سر شماخی بجنگ اولیا مامور
شده بودند محاربه لشکر تاتار را از ادای خدمت برداشته اولی دانسته بصلاح امرای عظام علی الخطه ننگ و نام
بروز جنگ بلشکر ملحق گشته در معرکه قتال حاضر شدند و جنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه
قزلباش وقوع می‌یافت پای ثبات افشرده از وقت طلوع صبح تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و
مردانگی دادند آخر الامر از ستیز و آویز عاجز گشته عادلکرای خان آثار ضعف و انکسار در لشکر تاتار
مشاهده نموده دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریض نمود خود پای جلادت در میدان مبارزت
نهاد و طبقه تاتار بسیاری پیاده شده ستیزه آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند و در اثنای
حرب و ضرب از زمره سپاه ظفر پناه بابا خلیفه ذالقدر او به عادلکرای رسیده او را بطعن
سنان جان ستان بر خاک بوار انداخت او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و
غرور هرگز تصور دیگری تعقل نکرده بود مشاهده نمود سر بکمند قید و گرفتاری درآورد طایفه تاتار شکسته
و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام خرمن عمر اکثر آن طایفه را برق سنان
و شعله سیف و سنان سوخته مضمون تقتلوهم حیث وجدتموهم مصداق حال ایشان آمد سعادتکرای
و غازیکرای با بقیة السیف که اکثر لزگی و شروانی و به پیمودهای آن سرزمین آشنا بودند در
کوه و بیشه پراکنده گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده چون خیم
لشکریان را احمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاده و از آنجا که حرص سپاهیان دست از
تعاقب دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب ایران اردوی ارس خان
و امرا و اکثر قطارهای شتر بختیان با بار که بدست تاتار درآمده بود با آنکه تفرقه
در آن نموده باشند بدست غازیان درآمد چون صاحبی در میان نبود رقم ملکیت بر آن
کشیدند میرزا سلمان و امرای عظام بعد ازین فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند
عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادلکرای مطلع گردید از مدد و کومک بالکل مایوس شده
پای اقامتش سست گردید و چاره بجز فرار نیافته قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند [illegible]
امرای عظام بجهة تعاقب او نامزد نموده تا شابران رفتند و بعضی از توپخانه و یراق
او را بدست آورده بازگشتند و عثمان پاشا خود را بقلعه دربند انداخته با بستگان روم دم از عثمانیان
ولایت در آنجا توقف نمود و چون اخبار فتح و گرفتاری عادلکرای را امرا عرضه داشت نموده

بدفع مخالفان متوجه شیروان اند ایشان حسب الامر نموده چند روزی در آنجا براحت مشغول بودند
و جسر جواد را بجهة عبور غنداران قزلباش نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن
لشکر تاتار و لزگی رسیده امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند اما بقیه فوج
یاغیه که بکنار آب رسیده جسر را بریده دیدند جمعی بیملاحظه خود را بآب زده عبور کرده با قزلباش
بجنگ در پیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب واقف شدند که
جمعی دیگر از مخالفان در الخواتان را راهنمائی طاغیان شیروان از آب گذشته از عقب لشکر درآمدند
بدینجهة جنود قزلباش منهزم گشته هر کس سر خویش گرفت از گریختگان هر که جمعی باردوی ارس خان
و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامت روز محشر در میان آنجماعت پدید آمده مردم
اردو ماتم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را بمامنی رسانند هنوز
بعضی از مردم اردو بار نکرده بودند که فلیون لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند و زنان
و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست تاتاری درآمد جمعیت
و اسباب بینهایت که اندوخته چندین ساله بود بدست مخالفان درآمد مجملا عادلکرای خان و طبقه
تاتار غنایم موفور بدست آورده در همان روز عود نموده بجانب شیروان رفتند امیرزا سلمان
و امرای عظام از قرا کومک قراباغ ایلغار نموده از قوین اولی آب کر عبور نموده بشماخی رسیدند و قلعه را
محاصره کردند در آن اثنا از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته دفع آن لشکر
گروه را پیش نهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی امرا جدا ساخته میرزا سلمان
و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیر محمد خان استاجلو و سلطان حسینخان نواده
دورمیش خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار
و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و سایر امرای نامدار بمقابله لشکر تاتار توجه نمودند
عادلکرای خان و برادران از وصول جنود قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت و کمیت لشکر خبر یافته
چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حساب ایشان نگرفته بیم
و دهشت بکومک عثمان پاشا روانه شماخی شدند و در کنار ملاحسن نام محل اقیوتلاغی قرتعین روی
داده عادلکرای خان با دوازده هزار تاتار و چهار هزار لزگی قرابورک و شیروان دلیرانه پای ثبات
و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قتال آراست و از طرف امیر حمزه خان

بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند و ورود نقارهای شادمانی بنوازش در آورده چند نفر
از قورچیان عظام را فرستادند که عادلگرای خان را بار دو آورند و امرا متوجه دفع عثمان پاشا
و تسخیر قلعه دربند نشوند اما میرزا سلمان و امرا بخلاف صوابدید نواب مهد علیا چهرا در شیروان گذاشته
خود عادلگرای را برداشته بقرا باغ آمده بجزم ملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند عظما و مدبران
صلاح دولت در آن دیدند که بدین سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار را بتلطف و نیکوئی از معاونت
لشکر روم باز آورده ولایت شیروان از آسیب ایشان صیانت نمایند و اینمعنی پسندیده
و جمیع و تشریف گشته عادلگرای خان را اعزاز و اکرام و احترام نمودند و چند نفر از گرفتاران طائفه
تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قورچیان را بحراست او مامور ساختند
اما لشکر شیروان را امرا صلاح دیده بودند که با میره حمزه خان تفویض نمایند نواب مهد علیا چون از
امرا که برای خود عمل نموده بدربند نرفته بازگشتند آزرده بودند درین ماده مصلحت ایشان را
منظور نداشته موقوف داشتند و باشاره نواب سکندرشان فرمودند میانه امراء سرکش بی ادب
و نواب مهد علیا اندک گفتگوی در هر باب واقع شده مورد اعتراضات معقول گشتند
و آن قیل و قال بمرتبه باعث آن شده که نواب مریم شان مهد علیا در آذربایجان توقف
ننموده عزم مراجعت فرمودند و کسی را قدرت آن نشد که مانع آن حرکت با حکام نواب
شد در قلب زمستان و شدت شتا که کوه و دشت از نم سرمای دی پوستین قاقم برف
بر سر و کلاه سنجاب در بر داشت و از آرزوی کلعذاران آذرکشتی از چشم سحاب
قطرهای اشک سیمابی بر روز متقاطر بود آن مسافت بعید را که یکماه بدشواری قطع میشد
در عوض چهارده روز قطع نموده روز یازدهم داخل دار السلطنه قزوین شدند و امراء عظام از خجالت
آن گفتگوی بی ادبانه از رکاب اقدس مهد علیا و شاهزاده ظفر اعتلا تخلف نموده بقزوین رسیدند
و سعادت عتبه بوسی نواب سکندرشان دریافته عادلگرای خان را در دولتخانه مبارکه در جنب دیوانخانه
جای داده چند نفر از قورچیان را مقرر داشتند که پیوسته در خدمت او باشند و مایحتاج او و ملازمان
از مأکول و ملبوس و مشروب بر وجه لایق سرانجام می یافت و مقرر شد که او کسی از قبل خود نزد محمد گرای
خان برادر و والده اش فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریم که درباره او بتفضل می آمد اظهار نماید
و او دو نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده از جانب نواب اشرف نیز مکتوب دوستانه
بپادشاه تاتار نوشته مصحوب یکی از قورچیان ارسال نموده با وی محبت و دوستی شدند و ایالت

شیروان را نواب سکندرشان بمحمد خلیفه حاجیلر ذوالقدر که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم
استراباد شده بود و درین اوقات بجهة شورش و فساد سیاه پوشان و طغیان بقیه ترکمان در استراباد
مجال اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض نموده سایر محالها را بامرا قسمت نموده روانه کردند و محمد خلیفه
و امرا بشیروان رفته هریک در الکا خود قرار گرفتند که فلکستان یکدار که قراری کیرد اما احوال
عادلگرای خان که بعد از چندگاه که در دولتخانه اقامت داشت رای امرا و ارکان دولت در باره او
مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محل دیگر جای دهند یا یکی از قلاع که
منازل مرغوب داشته باشد فرستند که چون بسابق آذربایجان در پیش است و همراه گردانیدن
مناسب نیست و در آنجا بفراغت اقامت داشته باشد نواب سکندرشان فرمودند که شاه جنت
مکان چند گاه ایسون کرجی را که از دین بیگانه بود بجهة تالیف قلوب گرجیان اتباع او در دولتخانه
معزز و محترم نگاه داشتند چون از اول حال با پادشاه زاده تاتار بعزت و احترام سلوک کرده ایم نقل و فرستادن
هرچند مکان خوب داشته باشد بدنامی دارد و لایق نیست اگر با همین سیاق بدستور در دولتخانه
باشد که بعد از آن بهرچه صلاح باشد بعمل آید می تواند بود و فی الحقیقه بودن او در حصار دولتخانه حبس و قیدی است
در لباس مردمی جا او را از خصیر و سواری نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست مشغولند
امرا و عظام بصوابدید خود عمل نموده چهرا فرستادند که او را بیرون بر ند حال تاتار چون با طوار و لباس
آشنا نبود خیال دیگر کرده با چند نفر از تاتار که با او بودند جهل ورزیده چون آلت جارحه
و تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستاده دو کس را تیر زدند و مجال حرف و حکایت نداده از
جنگ متقاعد نگشتند از این طرف نیز جهل ورزیده کاران قزلباش هجوم نموده بدفع شر ایشان
مشغول شدند و تاتاران جهالت و بی اعتدالی از حد برده چند کس را بزخم تیر از پای در آوردند
از بیرون نیز شروع در تفنگ و تیر شد درین میانه خان تاتار زخمی شده بقتل رسید چون
قتل او بوقوع پیوست بر دیگران نیز اتفاق رفت و با ختیار انواقور روی نمود هرچند قضیه
مذکور بعد از معاودت امرا از مازندران اتفاق افتاده اما چون در قضایای سفر شیروان
انسب بود در ذکر تقدیم رفت **ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران حسب
اراده و رضای ملکه دوران و بدست آوردن میرزا خان والی آنجا بر سرزنشان**
حمل در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث و الاستحقاق بمیر عبدالله خان

والدوله مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد از بی اهتمامی او بامشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده
دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان که از میر عبدالله خان تمتع می یافتند بر سر او جمع شدند و او بدرگاه
جهان پناه شاهی توسل جسته اظهار اخلاص و بندگی و خدمتکاری کرد و چون میر عبدالله خان بعضی اوقات
سرکشی کرده در اداء باج و خراج تعلل میکرد و شاه جنت مکان در مقام تربیت میر سلطان مراد خان
درآمده روز بروز احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبدالله خان از کرده‌های خود نادم گشته
اظهار عجز و بندگی نموده شاه جنت مکان الکاء مازندران را میانه ایشان قسمت نموده هر کدام بتقبلات
کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان
تاب اعتبار و اقتدار میر سلطان مراد نیاورده بخلاف رضای اشرف دیگرباره اعتبار او نکوشیدند
و تمکین داشت که در ولایت که با او اختصاص یافته تمکن و استقلال پیدا کند مکرر حقیقت ماجرا
بپایه سریر اعلی عرض شد و احکام مؤکده باسم هر یک صدور می یافت تا آنکه با میر عبدالله خان
بی توجهی آغاز نهاده منجر بآن شد که میر سلطان مراد خان بر او تسلط یافته بدست او درآمد
و کل اهالی مازندران را تکلیف کرد که اتفاق نموده او را بزرگان از میان برداشتند و حکومت
کل مازندران بمیر سلطان مراد تعلق گرفت اما بنابر عادت قدیمه دنیای غدار است تاب
اقتدار و کامروائی او نیاورده چشم زخم زمانه او را دریافت و از عمر و دولت تمتع
نیافت و در اندک روزی وداع ملک و مال کرده مملکت جیوه را بخصم قوی دست اجل
سپرد القصه بعد از قضیه میر عبدالله خان میر عبدالکریم نام پسر بزرگتر با میر غوث برادر و
همشیره اش بدرگاه جهان پناه آمده مترصد الطاف شهریاری بودند درین اثنا میر عبدالکریم
قدری بادام تریاک خورده بآن درگذشت و شاه جنت مکان از مرحمت جبلی متوجه
احوال بازماندگان شده نواب مهد علیا صبیه قدسیه او را بشاهزادهٔ عالمیان نواب
سکندر شان سلطان محمد میرزا نسبت فرموده فرزندان گرامی او از آن حضرت علیا تولد نموده میر غوث
خان والا او را در سلک مقربان در آورده در درگاه معلی موقر و محترم بود و حکومت نصف
ولایات مازندران را که باو تعلق داشت چنانچه بتحریر پیوست بشاهزاده کامکار سلطان حسن
میرزا تفویض فرموده نصف دیگر را السلطان محمد مشهور بمیرزا خان ولد میر سلطان مراد مرحمت فرمودند
اما بعد از وقوع واقعه شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل مملکت بمیر شمس الدین

دلو

دلو بطرف میرزا خان درآمد درین اوقات که حضرت مهد علیا بحسب اراده خالق الارض
والسما ملکه ملک ایران گشت مناسب چنان می نمود که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا
حضرت بود میرزا خان روی ارادت بپایه سریر اعلی آورده از افعال بد اعتذار جسته
برضاء خاطر مقدس عمل نماید و از جانب علیه آنحضرت ماذون و مرخص گشته بمازندران رود و اگر حکومت
او موافق رضاء علیه نبوده باشد بمقتضاء عقل با زمانه در سازد و در آنچه مقدور و شایسته مدخل نسازند
نه هر جای مرکب توان تاختن که جا جا سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هرگاه او بوجود
سری دم از استقلال زده در مقام ستیزه رای باشد نواب علیه که معدن غیرت و تعصب
بود در تضییع او خواهد کوشید میرزا خان از ساده لوحی با فساد مفسدان خصوصا شمس الدین دلو که
بمنتسبان سلسله علیه اندام بها کرده بود از جاده صواب منحرف گشته بخدمت علیه توسل
نجست بلکه سرکشی نمود و این معنی بر خاطر علیه گران آمده در مقام انتقام شده طالب خون پدر
گشت و ایالت مازندران را بمیر علیخان که از اقربای آنحضرت بود تفویض نموده ولیجان خان
ترکمان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت بمعاونت او مامور فرموده فرستادند میرزا خان
جوان صالح درویش نهادی بود جرات آمدن بدرگاه جهان پناه ننموده از خوف و بیمی که داشت
بجهت حفظ حیات در قلعه فیروز جاه که از قلاع متین حصین مازندران است تحصن جسته
جمعی از ملازمان میر سلطان مراد خان با او موافقت نمودند با وجود آنکه مشار الیه دست از مملکت
کوتاه کرده بود اما تا میرزا خان در مازندران بود قلعه مذکور تصرف او در نمی آمد و مهم میر علیخان
در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نمیشد و نواب مهد علیا در هدم
بنیان عمر و دولت سلسله میر سلطان مراد خان راسخ و جازم بود و روز بروز اهتمام او درین باب
متزاید میگشت بمرتبه پیره محمد خان را که از ارکان دولت بود با [illegible] خان شاملو و بعضی از
امرا بخدمت نامزد نموده فرستادند و چون چند گاه برآمد و جز فتح قلعه نشد نواب مهد علیا
باتابه آغاز نهاده رفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را بتکلیف رفتن مازندران
نموده مشار الیه که رکن رکین دولت بود و مرتبه خود را برتر از آن می دانست که بامثال این خدمات
مامور گردد از خدمت سرباز زده معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مامور شده
کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را باین خدمت نامزد فرمایند موجب دل سردی او می شود

ولایتی نیست اگر مرشد رالیه بمدد و کومک خلایق که تشنه باشند آنچه باید و بشاید بگوشیم نواب مهد علیا از معنی
آزرده شده نواب اسکندرشان را اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطابات شدید
جبراً و قهراً روانه نمایند خان مشارالیه هرچند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پهلو از این معامله مازندران
خالی کرد معتمد بنقیاد میرزا سلیمان و قورچی باشی و امرا او را بنصایح دلپذیر تن در داده راضی
برفتن نمودند مجملاً مشارالیه در کمال اکراه و اجبار روانه مازندران شد و چون بپای قلعه فروز جاه رسید
بر بره محمد خان و تورخس خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری میرزا خان معلوم
نموده دانسته شد که تسخیر این قلعه بزودی دست بهم نمیدهد و تعب و شورش بسیار بلشکر قزلباش
میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنایی انداخته فیمابین طرح اصلاح و آمد و شد وقوع یافت
و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغییر حکومت مازندران
شده باشند شمارا با او ستیز کردن موجب استیصال خاندان شما باعث مفاسد عظیم است
و اگر یکسال و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی از جایی بشما نمیرسد عاقبت مسخر و مفتوح خواهد
شد و هرگاه رسوخ شما در مخالفت قلعه داری در این مرتبه باشد بدانید که بعد از فتح قلعه مهم بکجا خواهد
شد پس اولی آنست که حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان معتبران درگاه و ارکان
دولت پادشاهیم روی ارادت باین آستان آورید شاید نواب علیه با نقد ملایمت
و فروتنی و رضاجویی تسلی شده در مقام تلطف در آیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد
توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانید مشارالیه از روی عقل و دانش کردن
اذعان این مقدمات نموده اما میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون قتل خصمان راضی
بامر دیگر نمیشوند هرگاه نواب مهد علیا پدرم را خونبهای پدر خویش دانند بلاشک و ریب در این
مقام است که بقصاص خون پدر بنده را بقتل رسانند و این تلاش نه از جهت ملک و مال بلکه بجهة
حفظ حیات چندروزه مستعار است شاهرخ خان و امرا کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم
بذات الله تعالی یاد کردند که اولاً خود را بقتل رسانند و قصد جسم او نکنند و از خدمت نواب اسکندرشان
و نواب مهد علیا درخواست خون او کرده بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امراء مذکور
از ارکان دولت بودند و همگی مهام جزئی و کلی بمشورت و رضای ایشان فیصل می‌یافت میرزا خان
اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بیرون آمد و امرا جهة اطمینان خاطر مشارالیه

برامون

برامون اموال و اسباب او نگشته قلعه را بهمان شکل نواب مهد علیا سپردند و او را برداشته روانه
پایه سریر اعلی گشتند و هرگز برامن خاطر ایشان نمیگذشت که نواب علیه دست رد بر سینه ملتمس ایشان
خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه بدست در آمدن میرزا خان بنوعیکه گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید
از این معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان را قهراً
و قسراً بدست در آید که اگر جان بخشی نموده عفو نمایند میرزا خان بجان ممنون او باشد نعم
امرا بقتل او جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امرا بلشکر سنجی قزوین رسیده فرود آمدند و روز
دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا بعضی از قورچیان عظام را فرستادند که باردوی امرا رفته میرزا خان را
از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند با قورچیان قرار داده بود که چون میرزا خان را بدست
ایشان دهند در همان شب با اطلاع امرا اهلاک سازند و چون قورچیان باردوی امرا رسیدند
و فرود آمدند میرزا خان را طلب نمودند امرا از نمی‌یافته خاطر شده در اول حال از دادن سر باز زدند
و گفتند که چون خدمتی تقدیم رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش ببارگاه معلی در آورده بنظر پادشاه
در آوریم قورچیان برحسب فرمان عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امرای عظام را
بخاطر نمیرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم پادشاهی را امر ناملایق ندانسته او را بدست
قورچیان سپردند که در همان شب جایگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر در همان شب
او را اهلاک کردند شاهرخ خان و پیره محمد خان و تورخس خان و امرای عظام از وقوع این واقعه بنهایت آزرده
شده کینه که از نواب مهد علیا در دل داشتند از دیاد پذیرفت و چون علاجی نداشتند دیگر از این
مقوله حرفی بزبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت سرافراز شدند و چون بسجده نواب علیه رفته بجز
دعا کردند لوازم تحسین و تفقدی که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامد و این معنی نیز علاوه آزردگی
امرا گشته رفته رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا بمرتبه ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر
بدان شد که باغوای محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته عنقریب
مکنون خاطر خود را بحیز ظهور آوردند حق قضیه قتل میرزا خان که سیدزاده صالح بیگناه بود از اقتضاء فلکی
و بنا بر بدسلوکی امرا و جهل و غرور نسوان و وساوس شیطان بحیز ظهور آمد بر نواب مهد علیا
مبارک نیامد و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر علیخان
نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان ایام عالم عمر و جوانی را وداع نمود و هرج و مرج احوال مازندران

راه یافته بطریق ملوک طوایف در هر سری سودای بدید آمد تا آنکه بالآخر قلعه اولاد و نصف مازندران را
آقا الوند دیو و نصف دیگر را سید مظفر مرتضائی که امرای مازندران بودند بحیطهٔ ضبط تصرف در آوردند
اعیان آن ملک نیز دو فرقه شدند جمعی اطاعت الوند دیو نموده برخی مطیع سید مظفر شدند و از کثرت
مشاغل و حوادث که در میانه ایشان روی میداد از امراء عظام دولت و ارکان پادشاهی کسی باحوال
مازندران نپرداخت **گفتار در قضایاء سعادت آثار که در مملکت خراسان سمت وقوع یافت**
سابقا مرقوم کلک وقایع نگار و نگاشته خامه بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا قطع اشجار حدیقهٔ
دولت و اقبال نموده بقتل برادران و بنی اعمام اقدام نموده بین الجمهور شهرت یافت العلم عند الله تا آنکه
یکبارگی قطع صلهٔ رحم روا داشته بجوز الغدام نواب سکندرشان که برادر بزرگتر نامی و با او از یک مادر بودند و برادر
زادگان گرامی نیز کرد و این افعال ذمیمه را ضمیمه اعمال سابق گردانید لهذا غیرت الهی بحرکت در آمده تاییدات
القصه علیقلیخان شاملو نواده دورمیش خان را که بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی منصوب گردانیده
بود بقول جمهور مامور ساخت که چون بدار السلطنه هرات رسید نهال خجسته آن انجمن آرای دولت و اقبال
اعنی حضرت اعلی شاهی را از پای در آورده خاطر از دغدغه او فارغ گرداند علیقلیخان را که نوکرزاده نواب
سکندرشان و سالها نمک پرورد سلسله آنحضرت بود چگونه دل دهد که العیاذ بالله نسبت بآن ولینعمت
زاده چندین ساله خود اینگونه خطایی روا دارد علیقلیخان و مخدرات آن سلسله [illegible]
خان مذکور که قابله حضرت اعلی و فی الحقیقه مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار برادران
آنحضرت بود از این حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم می بودند تا چون خان مذکور از جانب
اسمعیل میرزا رتبت یافته رتبه بلند خانی و مرتبه ارجمند امیر الامرایی رسیده بود علاجی بجز دفع آن امر
پادشاهی نداشت و قرارداد خاطر او و آقایان شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان را
رسیده تاخیر و تعلل کرده در هیچ خاطری محال خطور نداشت آنچه از تقریر ثقات که در آن
هنگام در هرات بوده اند معلوم گشته آنست که علیقلیخان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب
بلند خانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم باهستگی طی مسافت نموده در روز
چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بخطه طیبه هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان
بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است مخدرات استار آن سلسله او را در آن
شب برکه از ارتکاب قتل شاهزاده معصوم بیگناه مانع آمده بروز دیگر موقوف داشته بودند

وچون

وچون آن روز شب جمعه بود در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع
نیافت بعد از آن ایام عید همایون آمده نخواستند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از
تجرع آن زهر جانگداز تلخکام نوشند موقوف داشته اند که ایام عید سپری شود و بمقتضای
اللیل حبلی بهین تا چه زاید شب آبستن است گویا بالهام آسمانی در آینه خاطر مردم آن سلسله
پرتو ظهور انداخته بود که عنقریب صورت غریب عجیب از پس پرده غیب روی خواهد نمود و از سروش
غیبی با صدق این ابیات که از نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا سرور اتقیا مفتاح عقده کشای
کنوز انا مدینة العلم و علی بابها است در خاطرشان خطور نموده **شعر** وکم لله من لطف خفی یدق
خفاه عن فهم الذکی ۞ وکم یسر اتی من بعد عسر ۞ وفرج کربة القلب الشجی ۞ وکم امر تساء به صباحا ۞ وتاتیک
المسرة بالعشی ۞ مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال بود وقوع آن فعل منکر از بیم
تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب بفعل آید آخر روز
سلطانمحمود بیک بیرلو وکیل علیقلیخان که بجهت بعضی مهام در اردو مانده بود و بعد از رحلت
اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار با یلغار روانه دار السلطنه هرات شده بود رسیده چون از دروازه عراق
داخل شهر شد ع از دروازه بانان معلوم نمود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است بانه دروازه بانان
دروازه بانان مژده سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن بخدمت خان رسیده صورت حال
بیان نموده اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که در [illegible] آن ملک گشته سامان و سرانجام
لوازم حکومت و قلعه داری نداشتند از وقوع قضیه اسمعیل میرزا و احتمال عصیان ملوک اطراف و طغیان
اوزبکیه خایف و متزلزل خاطر گشتند اما سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده نامدار
کامکار اعنی اعلی شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گردیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود
گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن و استقامت مملکت دانسته عن صمیم القلب
دل بمبارکت و ملازمت عتبه علیه او بستند و بدولت و اقبال خداداد آنحضرت امیدوار گشته
زبان حال خلق آنديار بدین مقال در ترنم آمده **شعر** ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود ۞ پرداخت
زمانه عرصه از ملک وجود ۞ گردید فلک بکام ارباب شهود ۞ سر عجبی ز غیب صورت بنمود ۞ علیقلیخان
مجلس عالی آراسته آن در یکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر
للگی و خدمتکاری گشت و عموم خلایق از سپاهی و رعیت و پیران اویماق و سرخیلان بوج و قنجاق

وغیرهم فوج فوج آمده بشرف ملازمت و بساط بوس دریافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره سر
افراز گشته در ازای این عطیه الهی و سلامتی ذات اقدس شکر ایزدی تقدیم رسانیده نقد جان به خیرات
نثار و ایثار گردانیدند اما امرای افشار که قاتل شاه قلی بیکان متصرف مال او بودند در بیرون
شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند و میان ایشان و وکلاء خان بجهة
تفتیش مال مذکور گفتگو بود در نوقت رخصت یافته بجانب بنراه و اسفراو محال قول
خود رفتند و علیقلی خان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه قزوین فرستاده
نواب سکندر شان و نواب مریم شان مهد علیا و شاهزادکان نامدار از ان خبر بهجت اثر مبتهج و
مسرور گردیدند چون نائره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال
یافته آرائه خاطر شریف شان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه
سریر اعلی آورده دیده بدیدار گرامی قرة العین روشن سازند و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان
قزلباش هیچ یک از شاهزادکان نامدار را در ممالک نگذارند که در پایه سریر اعلی و خدمت والدین
بوده با یکدیگر الفت گیرند بدینجهة معتمد الخواص اق نظر غلام قدیمی میر عبد الله خان که موروثی نواب مهد علیا
و در خدمت نواب سکندر شان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بخراسان فرستادند و حکم شد که علیقلی
خان یراق فرستادن حضرت اعلی را سامان نموده و مهیا و آماده آمدن سازد که متعاقب یکی از اعیان
دولت و ریش سفیدان معتمد بخدمت نامزد خواهند شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امراء عظام
آن ولایت از بیرون آوردن شاهزاده کامکار متفکر گشته علیقلی خان را وسوسه کردند که از قبول و امتثال
الحکم ابا نموده راضی باین معنی نگردد و بدین بهانه تمسک جوید که مملکت خراسان در جوار ماوراء النهر واقع است
اکثر اوقات لگدکوب حوادث است و از تاخت و غارت اوزبکیه و فتن و فتور خالی نبوده و آثار تحکم نبت
ساحت ملک خراسان بتحت تصرف و تسخیر خدام این دودمان خلافت مکان درآمده مرکز دار الملک
هرات که تختگاه سلاطین زمان و فرمان روایان نافذ فرمان بوده از وجود یکی از شاهزادکان
عالیشان خالی بوده و بوجود یکی از شاهزادکان عالیمنزلت محفوظ و معمور است ایملک معدود
های بزرگان نیست القصه از امراء خراسان مرشد قلی خان زیاده از دیگران درین باب احتراز
نموده علیقلی خان عهد و پیمان بمیان آورده موکد بایمان مغلظه گردانیدند چون آق نظر قدم بولایت
خراسان نهاد این زمزمه و گفتگو در میانه امرا بود مرتضی قلیخان حاکم مشهد در اول حال ظاهرا

علیقلی خان را تحریک نمود که بتوجه راضی بردن شهزاده کامکار نگردد اما باطنا نفاق ورزیده بجهة عظمت و
اقتدار علیقلی خان مضایقه درین امر نداشت بلکه محرک بود سایر امرا هیچکدام راضی نبودند اق نظر
بهر یک ملاقات کرد اگرچه او را بتعظیم و تکریم بسیار کرده تواضعات رسمی بجای آوردند اما این
مقدمات را در لباس دولتخواهی خاطرنشان او مینمودند التماس میکردند که نواب مهد علیا عرض
نمایند که ازین اراده منصرف گشته خراسان را از وجود گرامی آن حضرت خالی نسازند که لایق دولت
قاهره نیست و صریحا باق نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد علیا درین باب اصرار نموده کس بطلب فرستند
بالضروره مای بندگان از مخالفت حکم چاره نیست اق نظر اوضاع خراسان را بنحوی که مرقوم شد بقلم خود در الفاظ
بیرون انداخت و بپایه سریر اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت از غلبه شوق و آرزومندی بدیدار
گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف و حکایت امرا و اق نظر نکرده ابراهیم بیک ولد حیدر سلطان
چابوق ترکمان را که از میرزاده های معتبر و اعیان قزلباش بود بخدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند
و منشور عالیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردید چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع
یافت علیقلی خان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده انمعنی در خاطر شان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را
بی نیل مقصود باز گردانند و کسان معتمد نزد امراء خراسان فرستاده درینباب استعانت جستند و کاغذ بایشان
عهد و پیمان گشتند مرتضی قلیخان ترکمان حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور
بود میخواست که علیقلی خان را زیاده شوکتی و اقتداری باشد و الله تا شاهزاده نامدار داراغی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی موجب تقدم و بزرگی و اعتلاء شان و تفوق و برتری او نسبت بسایر امراء خراسان بود
و اتفاقی که درین امر واقع شده بود مکروه خاطر او مینموده راضی باین اتفاق نشده با امراء همداستان
نگشت و امراء تابین خود را نیز از موافقت علیقلیخان منع کرد و این معنی موجب کلفت خاطر علیقلی
خان گشته رفته رفته مابین الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و چون ابراهیم بیک بمشهد
مقدس معلی رسید و علیقلیخان و مرشد قلی خان و سایر امرا که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته
مکاتبات دوستانه با او نوشته تواضعات رسم بظهور آوردند اما همگی متفق اللفظ جواب صریح
دادند که اگر باین اراده بهراة می آید در آمدن مضایقه نیست اما دانسته باشد که مطلبی که دارد بعمل
نمی آید و آمدن او بیفایده است و درین باب عرضداشتی بپایه سریر اعلی نوشته فرستادند که
چون بردن شاهزاده کامکار بعراق موجب دلیری مخالفان اوزبکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست

ابراهیم بیک

مابندگان دولتخواه جسارت نموده بدان راضی نشدیم ابراهیم بیک خواست که در مشهد مقدس چندان
توقف نماید که این عرضه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب برسد مرتضی قلیخان مبالغه در اجرای حکم
پادشاهی و معاونت ابراهیم بیک مینمود مرد عاقل سلیم النفس صلاح اندیش بود و در اغوای مرتضی
قلیخان نسبت بعلی قلی خان استشمام رایحه نفاقی میکرد و میدانست که امرا او درین باب
بالاخره منحرف و کلامیشد ناچار بر فته چندگاه توقف نموده بر وفق رضای علیقلی خان و امرا
عمل نموده روانه درگاه جهان پناه شد و حقیقت حال بعرض اشرف اعلی و نواب علیه رسانیدند
نواب مهد علیا از معنی بر آشفته سلطانحسین خان پدر علیقلی خانرا که در درگاه معلی قورچی باشی و از
امرا معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات
نمودند و او از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده عرض کرد که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق
با جری کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب مریم شان مهد علیا با علیقلی خان بد توجهی
آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را صاحب ابواقعه و واجبه شده انداز نظر اعتبار انداخته
مرتضی قلیخان را مورد تربیت سازند سلطانحسین خان هر چند تا زمشیت امور دولت تمهید
معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متعهد و متقبل آن شد که خود بخراسان رفته ابتدا پسر را
بتقدیم رسانند و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت و خودسری و خود رایی
منع نماید و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را برداشته بعراق آورد و قرار کرد که
در نمرتبه علیقلی خان و امرای خراسان که با و متفق و هم عهد و پیمان اند عقوق و عصیان ورزیده
از فرمان پادشاهی تخلف ورزند سلطانحسین خان نیز در خراسان توقف نموده بدرگاه معلی مراجعت
را
نماید که من بعد آن طبقه یاغی و طاغی اند سلطانحسین خان چون جد و جهد نواب اشرف مهد علیا
در نمقدمه بدانست لاعلاج روی براه آورده روانه خراسان شد چون آوازه آمدن او در خراسان
شیوع یافت امرای خراسان که با علیقلی خان اتفاق داشتند دیگر باره قیل و قال در آمده بهجه
راضی ببردن حضرت اعلی نمیشدند و چون مشارالیه بدار السلطنه هرات رسیده میانه پدر و پسر ملاقات
واقع شد زیاده اهتمامی که درینماده متوقع پدر بود از پسر بظهور نرسید و مکرراً اتراک و اجهرا مجالس
جانقی و کنکاش خاص و عام انعقاد یافته جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان طایفه جلیله شاملو که در هرات
بودند اطاعت امر پادشاهی کردن و سلطانحسین خانرا مقتضی المرام روانه نمودن و طایفه شاملو را

بمخالفت و عصیان متهم ساختن بصلاح اندیشی و عاقبت بینی اصوب و اقرب می‌دانستند و جمعی دیگر
از اتراک و تاجیک انکار این رای نموده باین معنی همداستان نمیگشتند و میگفتند که اکر دولتخواهان دولت
قاهره امر بکه صلاح دولت دران دانند بدین گیرند چرا موجب عصیان باشد بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی
مجملا اوین زمزمه و گفتگو بطول انجامید و رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بدنشست و سلطانحسین خان میگفت که
اکر با نیل مقصود باز گردم دیگر مرا دران درگاه راه نیست و درینصورت ترک رفتن اولیتر اما مرتضی
قلیخان و امرا هم عهد و پیمان علیحده اگر مبادا علیقلی خان مبالغه و صلاح اندیشی پدر و ریش سفیدان شاملو
از جاده صواب منحرف گشته رضا باین معنی دهد همگی در دار المومنین سبزوار نزد قباد خان قاجار حاکم
آنجا که از زمره امرا هم عهد بود جمعیت نموده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه جنت مکان
وزیر معتبر آذربایجان و شیروان بود و او دران هنگام وزیر مرتضی قلیخان و صاحب اختیار مطلق و منهج
ظهور این مقدمات بود بدار السلطنه هرات فرستاده بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را
از خاطر محو نموده سعی و اهتمام بیفایده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده
کامکار کردند ما بجان و جنان کوشش نمیگذاریم که آنچه از قوه بفعل آید و در سبزوار که سر راه عراق است
بهمین اراده راسخ البنیان جمعیت نموده منتظریم که اگر طایفه شاملو این گوهر گرانمایه درج سلطنت و پادشاهی
را از دست دهند با نیروی همت و بخت بلند بدست آورده در خراسان رایت مفاخرت برافرازیم
علیقلی خان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر با نیل مقصود سعی نمود و سلطانحسین خان اصرار
بر وامرا و لشکر خراسان را درینماده بدین مشابه مشاهده نموده بالضروره عنان العود مراجعت
معطوف گردانیده طوعاً و کرهاً روی براه آورده در سبزوار با امرا و عظام ملاقات نموده در هر باب
سخنان بمیان آوردند و صلاح و فساد اینمطلب را گفتگو میکردند و در رفتن بدرگاه معلی پادشاهی
تامل تمام داشت که این مقدمات را چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب
اعتبار او و پسر و طعن اضداد نشود هنوز این زمزمه و گفتگو در میانه او و امرا بود که در ارد و قضیه قتل
نواب مریم شان مهد علیا بسعی امرای سست عهد شکسته پیمان بحت وقوع یافته بعد از واقعه مذکور
ارکان دولت مصلحه دران دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور در دار السلطنه
هرات تشریف داشته باشند مکاتبت بسلطانحسین خان نوشته او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان
پادشاهی بطلب او و اصدار یافته در سبزوار باو رسید مشارالیه متوجه عراق گشته امرا هر یک بمحل حکومت خود شتافتند

اما علیقلیخان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگر باره با کل امرای خراسان که اکثر شاملو و استاجلو بودند کنگاش
نموده طالب تجدید عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود ساخته با مروهی ارکان دولت کمر
اکثر تکلو و ترکمان اند و با شاملو و استاجلو عداوت شدید ورزند التفات ننمایند و از سخن و صلاح علیقلیخان
لله بیرون نرفته او را خانزادهای خان و بزرگ و ریش سفید خود دانند اکثر امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان
و اتباع او بعدم اطاعت و ادعان پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند مجملا امرای خراسان دو
گروه شده در هرات و مشهد مقدس معلی بر سر این دو خان عالیشان جمعیت نمودند و میانه ایشان
روز بروز اسباب وحشت و خصومت آماده گشته عاقبت بین الفریقین نزاع و جدال انجامیده
چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت ذکر واقعه شنیع با خبر گردانیدن نواب مریم شان مهد علیا گر
چون بنا بر اقتضاء قضا و تقدیرات آسمانی و تجارب روزگار رهرکای بازوا و هرات طبعی را ملالی دربیت
در زمان شاه جنت مکان فراغت و عافیت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد
و آسایش عباد در درجه کمال باقیه بود از حوادث روزگار ناسپاس خلایق در معرض زوال آمده طوایف
قزلباش که نسبت بدودمان قدس نشان صفوی پیر و مریدانه سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص
بودند از وساوس شیطانی و مواجس نفسانی و ارادهای متخالفه بین ولین با یکدیگر طریق کلفت نفاق پیش گرفته
از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند و رفته رفته کار آن طبقه وفاکیش و صوفیان صفا اندیش بی‌اخلاصی
سرایت کرده با موری که خلاف عقیدت و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده اعمال ناشایست
از جهلا و مفسدان بد سرشت و خطاکاران زشت آن گروه عقیدت گزین بحیز ظهور آمده و عاقبت
نباهت آن گرفتار آمده انواع بلایا بسبب ایشان گشت و شاهچکوان نعمت بی ادبیها از
اسلاف ناخلاف بلکه بمضمون این مقال که نظم چو از قومی یکی بیدانشی کرد ؛ نکه را منزلت
ماند نه مه را ؛ بعموم اویماق انتقال یافته بدین جهت اختلال تمام بحال آن طایفه راه یافته و بنحال التحریر این
دفتر که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده قریب بچهل و پنجسال از آن قضایا گذشته هنوز تمتز
آن بی ادبیها در میانه اعقاب آن طایفه باقیست و بعذاب و عقاب اعمال ناصواب
پدران گرفتارند از اقبح قبایح و اشد ذمایم که از مفسدان بدنکال بوجود آمده قضیه قتل ملکه زمان
و عفیفه دوران زمره زهرا ذریه طیبه سیدة النساء اغنی نواب مریم شان مهد علیا فخر
النساء بیگم است که با وجود آنکه سیده زکیه عفت قباب و حرم محترم نواب کامیاب و والده

با نفاق و مفسدان وقوع یافت ح

ماجده

ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از فرط استقامت عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض صلاح حال و حفظ
رتبه دولت چندروزه خود دیده بصیرت شان از قبح العمل شنیع پوشیده گشت و از نتایج بی
ادب و خذلان دنیا و عقبا نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب
مهد علیا بجهة ضعف باصره شوهر نامدار و حداثت سن و خردسالی شاهزادگان کامکار رتق و فتق
سلطنت و پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده و در تمشیت امور دولت و انتظام مهام ملک
و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذوالاقتدار است مرام و
فرمانیکه از موقف جاه و جلال صدور یابد بی تامل و اهمال بحیز ظهور آید و این معنی موافق
مزاج امرای خودرای نبود و بتجدید تکلف و آزردگی شاهرخ خان و پیره محمد خان و قورخمس
خان در مهمات مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف صوابدید ایشان بوقوع پیوست
ضمیمه آزردگیهای سابق گشته در اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار او بودند
و در خلال این احوال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار ترکان حاکم آنجا بود و فت
طاموانش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم پرسش معاملات
ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیده ظلم و زیادتیهای او بوضوح پیوست مورد
عتاب و خطاب گشته حکم جهان مطاع بتغییر ایالت او صادر شد محمد خان که از اعاظم امرا و ارکان
دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او می‌شد بی تاب گشته هرچند
سعی نمود که بین الاقران این خفت ناور روا ندارند نواب مهد علیا نیز بملاحظه ناموس سلطنت
این مسامحه را موجب نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بهیچوجه راه این التماس نداد و
و محمد خان از غصه کوفته خاطر گشته با بسیاری امرا و مفسد نفاق اندیش همزبان شده ابواب
حیله و نفاق گشودند و ولی بیگ قورچی باشی افشار که رکن رکین دولت بود و بین الجمهور بثبات
نفس و صلاح اندیشی و عقل و کاردانی اشتهار داشت بلطایف الحیل از راه برده در تهیه
تدابیر نامی اندیشیدند و می‌دانستند که تا نواب مهد علیا در قید حیوة باشد دوری از شوهر
نامدار و فرزندان کامکار خود ممکن نیست و او از طور خود و تسلط و اقتداری که دارد عدول
نخواهد کرد لهذا در دفع او راسخ و جازم گشته در خفیه یک یک از امرا صاحب وجود
هر اویماق را با وعدهای جمیل فریفته با خود متفق ساخته بتحمل اکثر امرای خودرای بوده او حال
طوایف قزلباش بهانها و لایعنی از جمله تربیت نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت

مجملا بول

ولایات و مناصب انعامات بایشان و اسنا و نقل خزاین حرم بمازندران که محض کمنت و افترا بود و صورت
وقوع نداشت بایکدیگر اتفاق نموده باده تفنیع نواب مهد علیا ساختند و عیال امرا و بزرگان هر طایفه در
ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بدسلوکی نواب مریم شان
مهد علیا با امرا و ارکان دولت پادشاه و تربیت مازندرانیان بر طبایع قزلباش گرانست و دخل در امور دولت
پسندیده رئیس سفیدان طوایف اخلاصمند قزلباش نیست و جهلا و فتنه انگیزان هر طایفه همیشه
تحریک ماده فساد می نمایند بندگان نواب کامیاب درین باب فکری بصواب اندیشند که
مبادا عنقریب بفساد کلی انجامد چون این مقدمات بوساطت محرمان محرم عزت بعرض اقدس
رسید نواب مهد علیا نیز از غایت عزت و آتش مزاجی در جواب امرا سخنان عتاب
آمیز و وحشت انگیز بر زبان آورده بودند و امرا عظام از آن پیغام بر آشفته خوشنان و خویشان
ار دولتخانه مبارکه بیرون آمدند و انگیز فتنه کرده یکی از بیدولتان در حمام زوزمیر شاه غازی
مستوفی را که با میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه قرابت داشت بتهانه طلب
موجب زخم شمشیر زدند و دیگر امرا بمفسد خود رای در باغ سعادت آباد قزوین جمع شده
این گفتگو بمیان آوردند و در دفع نواب شان الیها یکدل و یکجهت گشته از جمله امرا امیر خان
شرف الدین اغلی تکلو که با نواب سکندر شان خاله زاده و محل اعتماد نشاه ماه و رئیس سفید او یماق
تکلو و ارکان دولت بود درین امور با امرا اتفاق نداشت چون این مقدمات بظهور پیوست
نواب سکندر شان و نواب مریم مکان مهد علیا او را بدولتخانه همایون طلب فرموده بودند که اگر
از امرا آثار خلاف بظهور رسد او در دولتخانه شاه سیون کرده ارباب اخلاص از جرگه
جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رسانند چون امیرخان مرد حلیم النفس بود مقصد این امور را نتوانست
شد در خانه خود پای در دامن سلامت پیچیده متقاعد اختیار نموده بود امرا با اخلاص
جلبی بیک مهماندار تکلو را طلب او فرستادند در اول حال عذری چند گفته از رفتن ابا نمود
تا آنکه مبالغه امرا و آمد شد تکرار یافت میسیب خان مخالفت امرا نتوانست کرد او نیز بباغ رفته
داخل آن مجمع شد و همگی متفق اللفظ والمعنی کس بدولتخانه همایون فرستاده بخدمت اشرف
عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان بنقصان عقل و ضعف رای و لجاجت تمام
منسوب و معروفند و نواب علیه همیشه نقیض گیری های دولتخواهان نموده آنچه در انتظام
امور دولت مصلحت می دانیم رضا بآن نداده بر خلاف صوابدید رئیس سفیدان دولت قاهره

جیم را

عمل نمایند و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در می آیند و تا حال کرار ما بی ادبی و امری که موجب خوف باشد بظهور
نیامده بود از دولتمین نبوده و نیستیم و حالا که از جانبین نفاقت بمیان آمده پرده حجاب از میان برخاسته از و
سخنان عتاب آمیز بر ریش سفیدان طوایف سر میزند و ما را از اهل نفاق شمرده انحو تهدیدات عظیمه
مینمایند چگونه ایمن توانیم بود و کلیه آنست که مناسب دولت نمیدانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میانه
قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنه اند
ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و ما را
بهیچوجه با او تعیش ممکن نیست و اگر دفع او نشود محتمل است که فساد چند روی دهد که موجب نقصان
دین و دولت باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویشی و ملایم نهادی و ملایمت نفس و صلاح اندیشی که از اجداد
عالیمقدار یادگار داشت حکایات موعظه آمیز ملایم که شیوه اولیاء اهل اللهست با امرا پیغام داد که چون
دخل او را در امور سلطنت صلاح دولت نمیدانند قرار دهیم که من بعد در مهام ملک دخل نمایند و اگر دغدغه
از وجود او بخاطر ایشان باشد در خدمت نواب شاه بابایم والده ام را بقم فرستاده مدتها در آنجا بوده ما نیز او را بقم فرستیم که در روضه
مقدسه معصومه اقامت نموده بطاعت و عبادت گذراند یا بهراه فرستیم که ملک و خانه پدر خود باشد
و اگر این شقوق مرضی نباشد من هم بالطوع والرغبه ترک سلطنت کرده با فرزندان صغیر خود بار شیراز روم شاهزاده را
بصلاح می دانید پادشاهی اختیار کنید غرض که بانعدام سیده بیگناه رضا نمیدهم آن سفیدان تا انصاف
انواب خود رای و جور و اعتساف گشوده به آن زنی را از خدا کذرانیده درین باب ابرام نمودند اما نواب مهد
علیا را از کمال عزت و آتش مزاجی ملایمت نواب سکندر شان موافق طبع علیه نبود و از تندی مزاج اصلا تنزل
نمیکرد و میگفت که تا در حیات باشم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده ام
یکسر مو تنزل نمینمایم و اگر قزلباش از نمک عرض پادشاهی و سوی ادب نبندیشیده نسبت بحرم محترم
پادشاه خود این ستم روا داشته تقبل این اقدام نمایند الحکم لله العلی الکبیر من با در چهار شاهزاده ام
باز خواست خون من بحمدالله تعالی بفرزندان خود میگذارم از جمیع القوا ممنوع شد که درین هنگام میر قوام
الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم
کیسهای زر بایوان چهل ستون آورده بقورچیان ضلال زر دادن دهیم و چون قورچیان بخبه زر گرفتن
بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در مجمع امرا افتد آن شیرزن از کمال غیرت جواب داده که ای متعرف
صاحب رای تنها که از اوضاع بیرون خبر داری قبل از این که امرا جرئه نشده بودند اینگونه تدبیرات

خندکاه تو قند نواز حمید بجوین
واگر صلاح دولتها نموده نماز نوزدان
وزتر و در

می بایست کرد حالا که باینجا رسیده این عمل تمثیل مشهور چوبای کریوه است اقتدار پادشاهی بزر خریدن هم
از قسم ربوبیت و طمع من باین زبونی رضا نمیدهد و رضا بقضاء الله داده ام مجملا امرای بی اخلاص
با آرزم چندنفر از امرا و ییماق را بدین امر شنیع نامزد نمودند که صدر الدین خان صفوی و چنجی بیک
الکسی انیع ذو القدر و امام قلی میرزا موصلو و توم نواب سلطانم والده نواب سکندرشان از الجمله
بودند و الجاهت حسب الفرمود امرا و ارکان دولت بی آزرمی کرده روی بدولتخانه همایون آوردند
والبیک آقاتیان حرم سیما علی بیک شاملو اولادکوکجه جرات ممانعت نموده ایشان بیحیابانه داخل
حرم شدند و آن سیده صالحه بیگناه را بدست آورده از دولتخانه بیرون آورده بمنازل مرحوم
پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان که در جوار باغچه حرم بود برده در آنجا بجبر هلاک کردند و با آن اکتفا
نکرده بمنزل والده نواب مهد علیا که عورت بی صالحه عابده بود با بعضی اقوام خود از مازندران آمده بود
در جوار دولتخانه بسر می برد رفته آن عورت بیگناه را با چندنفر از اعیان مازندران در همانجا بقتل آوردند
و بهمان آنکه نواب مهد علیا نفود و اقمشه بسیار از خزانه حرم بوالده و اقوام خود داده صنادیق اورا
بیرون آورده تمامی اموال و اسباب که در آنخانه بود بغارت و تاراج رفت و عامه در اسواق و محلات
با اهل مازندران همین شیوه پیش برده بهرکدام التقا میکردند از لباس عاریت عریان میساختند مجملا دقیقه از
دقایق قباحت و بیشرمی فروگذاشت نشد در این قضایا میرزا سلیمان وزیر داخل جمیع امرا بود و نجات خلیل خان
افشار رفته ظاهرا بجهة حفظ حال خود با وتوشن حسب العقیده امراء نادان معقل کرد الواقع بعضی از ایشان مردم
ساده لوح دولتمند خیرخواه صافی عقیده بودند بوسوسه چندنفر معدودان فتنه گرسته ارتکاب این عمل شنیع
نمودند آخر روز نواب سکندرشان علما را طلب فرمودند که بدفن و کفن کشتگان بپردازند در همان شب علما
بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و علی آبائه التحیة مدفون ساختند و بعد از
قضیه مذکوره امرا اکثر بخراسان نزد سلطان حسین خان و علیقلیخان فرستاده از شیوه او خبار نموده
مقرر داشتند که آوردن شهزاده کامکار را موقوف داشته باشند سلطان حسینخان بازگردد
اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا از این شورش و غوغا با وجود حداثت سن و خردسالی مقتضی
عقل و دوراندیشی بدانست که امرا قزلباش که اورا ولیعهد پدر نامدار میدانستند بهوس چنین
تسلط و تسلیمت روا داشته بقتل والده ماجده اش اقدام نمایند مبادا خیالات فاسد
در سر داشته باشند بحفظ حال خود پرداخته با چندنفر از ملازمان جان سپار که محل اعتماد می دانست
ببام حرم رفته با گوال ملبوس بقدر احتیاج همراه برده راه بام را خاکریز کرده فعل با مر افلوکونز نموده

گذارنده بستور در ایوان توقف داشته

و سلاح و یراق قلعه داری همراه برد که خود را چند روزی در آنجا حفظ نماید که اگر امرا غدری اندیشند مکنون خاطر
خود را بالفور بظهور توانند آورد و با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع نماید از آنجا بزیر نیاید اسمعیل
قلی بیک شاملو ولد ولی خلیفه که از جمله رفقا بود تا تار جانسپاری بظهور آورده در از آن خدمت ملقب
بلقب بولداشی گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد از این از و نواب مرحومه تعبیر خواهد رفت
روز دیگر امرا بدولتخانه همایون جمیع شده کس بحرم بخدمت نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند که
ما بهمان مهر و وفا ایم که بسته ایم بدوست عهد و پیمانیکه با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلل
پذیرنگشته و فتوری بآن راه نیافته استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه که از
اقتضاء قضا روی داده مواخذه نفرمایند و معاذیر متوهمه غم تک حسته در مقام معذرت و
خاطرجوئی در آمده استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند نواب اشرف بمقتضی عقل
و دوراندیش علو نموده در مقام عتاب و خطاب در نیامدند اما امرا دو سه روز رخصت کورنش
و ادراک ملازمت میسر نشد بعد از دو سه روز جمیع امرا بدولتخانه جمع شده علما و مجتهدین را حاضر
ساخته مجددا در حضور علما هریک بمصحف مجید و بکلام الله قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات
باشند دیگری را پادشاه ندانند بعد از و نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا ولیعهد دانسته
بعد الیوم از رضاء مبارک در نگذرند و قسم نامه بمهر علما و مجتهدین درست کرده بخدمت
اشرف فرستادند نواب سکندرشان با کراه تمام بایوان آمده امرا سعادت پای بوس مشرف شده زبان
باظهار عقیدت باطنی و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع این قضیه را باقتضا
قضا حواله کرده بسخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردیدند اما نواب جهانبانی با مهمان با جمع
قدویان جان سپاران در آن مکان توقف داشتند و اعتماد بامرا نمیکردند اما دیگر باره بهمان
خود را بایمان مغلظه موکد ساختند و از نواب کامیاب سکندرشان التماس نمودند که نواب جهانبانی را
از صفای عقیدت ایشان مطمئن سازند نواب کامیاب ملتمس امرا را نموده خاطر شریف
فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر همراه خود بایوان آمدند و امرا جمیع
سعادت پای بوس دریافتند و میرزا سلیمان را حسب الصلاح امرا از خانه خلیل خان آورده
مورد التفات ساختند و مشار الیه بدستور تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از پیشتر
اعتبار و استقلال یافت و امرا دو سه روز چند روز بجد و جهد تمام ملازمت درگاه شاه و شاهزاده و الاجاه

بخدمات شایسته اقدام نمودند تا منتقم حقیقی بتدریج ازان قوم غدار بنوعی انتقام کشید که ع
خیره ماند دیدهٔ اولوا الابصار ❊ و بلا با که لعیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی عنقریب
در ذیل این دفتر مرتب در محل خود بتخصیص در زمان دولت و جهانگشای شهریار کامکار معدلت
شعار که حضرت اعلی شاهی که جهان خرم از عدالت اوست رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت و منه
الاعانة والتوفیق **ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان و قضایایی که بتقدیر حضرت ربانی در آن اثنا**
چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اوشنوی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف در آمده جماعت
رومیه متوجه حوالی مملکت می‌شدند و قلعهٔ تفلیس و گوری که پای تخت حکام گرجستان بود بتصرف
رومیه در آمده عثمان پاشا در قلعهٔ دربند اقامت داشت و از کیان شکی و شروان از سر نو سر
بر مان جمعیت نموده بحمایت عثمان پاشا و حکام داغستان متوجه مملکت شروان گشته بمملکت اشتگر
امرای قزلباش دران ملک آرام گرفتند و درین سال تسخیر آن ولایت را پیش نهاد همت ساخته سردار لشکر
روم در ارض الروم نشسته و بهرام پاشا را با بیست هزار کس و ذخیره و یراق بقلاع مذکوره فرستاده حسن
پاشا بیگلربیگی ارض الروم را با چهل هزار کس بجانب ایروان ارسال داشته اگر چه امام قلیخان
و امرای قراباغ و سیمون خان گرجی ملحق شده با رومیان که ذخیره و یراق می‌آوردند جنگ نمایان
کرده جمعی کثیر از رومیه را بقتل آورده ذخیره و یراق بسیار و غنایم بیشمار بدست آوردند
و محمدی خان نیز با حسن پاشا جنگهای مردانه کرد چنانچه حسن پاشا در ایروان زیاده از یکشب توقف
نتوانست کرد اما از بی‌بر و باری ایشان مرتب نشده قلعهای مذکور در تصرف رومیان بود لله پاشا
همچنان در ارض الروم نشسته بتدارک سفر آینده مشغول بود ارکان دولت قاهره مصلحت دران دیدند که
رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده چندگاه در دار السلطنه تبریز متوقف دولت
ابد پیوند و ممالک موروث را از تعرض مخالفان صیانت نموده احتیاط کلی بجا آورند بنیروی تدبیر و فر
بازوی شمشیر تدارک نمایند بعضی از امرا که در درگاه معلی بودند مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی
خلیفه شاملو و شاهعلی سلطان قاجار استاجلو و غیرهم در ولایت امرای خراسان الکا داده روانه
نمودند و رایات جلال در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل با همت تمام طی
مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیرخان با تابین او در کمال شوکت و ترتیب تمام باستقبال
آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب و اعیان و صغیر و کبیر با رسم استقبال موکب پادشاهی شتافته نموده

روی داد
صفر
بود به
را تغییر و تبدیل نموده کرده بایشان در خراسان
و امراء

وشاهزاده

شاهزاده‌های نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال نموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد کرام
آرام گرفتند و امیرخان امور و عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز
یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ شاه جنت مکان را باو نامزد نموده عقد مناکحت واقع شده
در خلال این احوال از جانب شروان خبر آمدن محمد گرای خان تاتار رسید مفصل این مجمل آنکه بین الجمهور چنین مذکور
می‌شد که در فتنه که محمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادلگرای خان را اعزاز و احترام نموده
نوید فرستادن دیار خود داده است والیوم در کمال عزت و عافیت در دولتخانه پادشاهی می‌باشد
والدهٔ عادلگرای خان را با تحفه و هدایا پادشاه و جمعی از معتمدان تعیین نموده بودند که از راه دربند بایران
آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد والیوم طریقهٔ محبت و دوستی
مسلوک دارد متعاقب خبر کشته شدن او میرسد پادشاه تاتار بنابر انتقام خون عادلگرای خان بحکم و اشارهٔ خواندگار
روم و اخذ غنیمت سلاطین زاده‌های جوجی نژاد غازی گرای و صفی گرای و سعادت گرای برادران عادلگرای بطلب خون
برادر با لشکر جلادت اثر بشروان می‌آیند و ایشان چون بدربند نزد عثمان پاشا رسیدند
محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد مکرر مجالس انعقاد یافته قرار داد که نواب شاه و
شاهزاده که بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلیمان باتفاق امرا و
اعیان لشکر بجانب شروان رفته بمدافعت لشکر تاتار قیام نمایند و امرای عالیقدر باتفاق میرزا سلیمان
وزیر روانهٔ جانب شروان شدند خلیل خان افشار و بعضی از تشنگان و ارباب مناصب را
در خدمت شاهزاده گذاشته شد و محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گردانیدند اما هنوز امرای قراباغ نرسیده
بودند سلاطین تاتار با لشکر بسیار بشروان آمدند و علی الغفله جمعی بر سر محمد خلیفه بتاختن آمده کار
کشته شد و محمد خلیفه ذو القدر که فی الواقع مرد دلاور و شجاع بود عار فرار بر خود قرار نتوانست داد با قلیلی
از لشکر جلادت اثر بمقابلهٔ مخالفان شتافته در کنار آب سمور بین الجانبین محاربه در نهایت صعوبت
دست داد چون لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست بر ایشان افتاده محمد خلیفه
با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم پیمودند و لقیة السیف از شروان بیرون آمدند و از تاتاران
در شروان و قراباغ خرابی بسیار روی نمود و بسیاری از شاهسیوان مسلمانان را اسیر برده
دقیقه‌ای از دقایق نهب و غارت فرو گذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای با جمعی از تاتاران که
غنیمت فراوان آورده بودند آوازهٔ کومک قزلباش شنیده طبل مراجعت کوفته بولایت خود رفتند

کنگاش

وعفار برای وصفی کرای با دو سه برادر دیگر با جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان و دربند مانده بودند
واهل شیروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت نموده جمعی دیگر از طاغیان شیروان
بر سر لشکریان جمع شده در خاچمز جمعیت بوده در حفظ حال خود میکوشیدند و چون میرزا سلمان و امرا از شروان
رسیده از وقایع آگاه گشتند امیرخان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان شروانی و داغستانی ترکمان
که در خاچمز جمع آمده بودند رفته کاری نساخته بازگردید بعضی از امراء قزلباش از شاملو و استاجلو بمعاونت
شاهرخ خان زبان اعتراض بمشارالیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سرکرده جمعی شده روانه
آن صوب گردد این معنی بر خاطر امیرخان گران آمده میانه ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد و امیرخان این مقدمه را
تحریک میرزا سلیمان که سرکرده لشکر بود دانسته با او بمقام رنجش درآمد و امراء قزلباش دو گروه
هر گروهی جدا فرود آمدند و جهلاء جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان
بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قورچی باشی که مرد خیراندیش بود بمقام اصلاح درآمده
میانه ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن خاچمز نمود و اگرچه ظاهراً آن
نزاع مسدود ساختند اما همچنان نایره نفاق در کانون درون شان اشتعال داشت
القصه امراء عظام بجهة هر گونه قضایا خصوصاً بجهة خرابی الکاء فقدان آذوقه و قحط و غلا و ظهور
نفاق و عدم اتفاق که اعظم آنها بود متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شروان
نتوانستند شد و سزاوار آن به یک از امرا تکلیف میکردند قبول نمی نمودند لاعلاج عزم مراجعت
جزم کرده کوچ نموده بمرافقت یکدیگر داخل دارالسلطنه تبریز شدند بشرف ملازمت شاه و شاهزاده
والاجاه مشرف شدند درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری
از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ
و عراق و گیلانات عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند **ذکر قضایا و سوانح**
خراسان که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو در آن ولایات بمنصه ظهور پیوست سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردیده که
سلطان حسین خان که نواده دورمیش خان شاملو است بجهة بزرگ زادگی و حقوق خدمات
سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته برضا و صلاح او هیچ مهمی از مهمات
آن طایفه فیصل نمی یافت اما چون خبر طغیان علیقلی خان برادرش بمسامع علیه رسیده و نواب
مریم نشان مهد علیا با او عتاب و خطاب آغاز نهاده برفتن خراسان دلاور دل فرزند

ارجمند

مجبور شد

ارجمند سلطنت نشان مجبور ساخت با این طبقه بی اتفاقی اظهار نموده برخلاف رضا و صوابدید او خوشنجر
خان شاملو را حکومت بوشنج و غوریان داد و روانه آن صوب نمودند و او در غوریان با علیقلی خان
با استظهار شفقت مریم نشان سلوک ناهموار پیش گرفته از خلعه آلکاء انیز و تعلقه شاه حسن بیکان کم
خوانین عظام و بیگلربیگیان را قدرت و یارای آنکه ز امور بود احتمال آن نمیداد که خان مشارالیه
استیصال او بتوانند رسانید علیقلی خان از حرکات ناهموار او اغماض نمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان
چون اکثر امراء خراسان تابعیت شاهزاده عالمیان و موافقت علیقلی خان اختیار نموده بودند
مشارالیه لوای تکبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهمات کل خراسان در قبضه اختیار و سرپنجه اقتدار
او باشد لهذا زیاده ازین تاب بی اعتدالی خوشنجر خان نیاورده بعزم جنگ او از هرات بغوریان رفت
و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان با فرار گریخت علیقلی خان جمعی را بتعاقب او فرستاده
مراد بیک نام از طبقه افشار که از جانب بیکان سلطان حاکم اسفرار بود حمایت خوشنجر خان نموده بین الجانبین
نزاع انجامید و چند کس کشته گشته شاملویان بازگشتند و بیکان سلطان خوشنجر خان را اعزاز و احترام نموده روانه
عراق ساخت و این مقدمه موجب کدورت خاطر امراء افشار گشته هنوز او در غوریان بود که خبر وفات
نایبه مهد علیا باو رسیده از آنجا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستان را با بابایان بسر برد و در اول سال
توی ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بعزم تنبیه و گوشمال بیکان سلطان و اتباع او که حمایت خوشنجر خان
نموده بودند از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه اسفرار شد مراد بیک مذکور آوازه توجه او شنیده فرار
نموده بقراه رفت و علیقلی خان ولایت اسفرار را بطایفه شاملو داده معاودت نموده اما مرتضی قلیخان
پرناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس و بیگلربیگی نصف خراسان بوده و زیاده از علیقلی خان بکمال عظمت و
اقتدار آراسته اورا وقعی نمی نهاد و فیما بین اسباب وحشت آماده شده بود بعد از رفتن سلطان حسین
خان و تفرقه امراء عظام که در بلده دار المؤمنین سبزوار جمع آمده بودند با قباد خان قاجار حاکم آنجا که نایب
او بود بجریمه موافقت علیقلی خان بی اتفاقی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم تنبیه او از مشهد مقدس معلی
با غلبه و ازدحام تمام بیرون آمده بدار المؤمنین سبزوار رسید قباد خان تاب مقاومت نیاورده در مقام
بعد از تکرار آمد و شد مصلحان و اقوام اعتذار درآمده بیرون آمد مرتضی قلیخان بیرون آمد مرتضی قلیخان
او را مورد عتاب و خطاب ساخته از حلیه اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس برده سبزوار را
بکمان خود سپرد علیقلی خان بعد از مراجعت از اسفرار این خبر شنیده نایره غیرت در کانون درونش

دستشغال یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان بخت کامکار اغنی حضرت اعلی ثانی ظل الهی نواب
مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده با حضار امراء هم عهد و کسان فرستاده مرشد قلیخان
و محمود خان صوفی اغلو و ولیخان جرخجی باشی و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب
عالی بوستند و چون در دیوان اعلی تغیر و تبدیل در سیورغالات بعضی از امراء خراسان کرده ولی خلیفه
اوجی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبد الله خان استاجلو و نظر قلی سلطان قاجار و غیرهم را بخراسان
فرستاده بودند و این خبر در اردوی علیقلیخان شایع گشته باعث آن شد که هر یک از امراء که تغیر
در الکهای ایشان بود بالطوع و الرغبه دست توسل در دامن علیقلیخان آویخته بیشتر از پیشتر مطیع و منقاد
او گشتند در نتیجه جمعیت تمام در اردوی عباسیه دست داد و مرشد قلیخان و سایر امرا امر مرتضی قلیخان
را از وفور نفاق خود آگاه کرده این پیغام فرستادند که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه یکدیگر کاهم و ثواب
سکندرشان امر شده و نیت خود دانیم و اصلا طرف مخالف انگاه در صفوف خیال ما مرقوم نیست
و اینکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار و خان عالیشان کمر بسته ایم و جز منظور نیست اول
اینکه در توقف پادشاه روم نقض عهد و پیمان پیشین نموده در تسخیر ممالک آذربایجان و شروان
در آمده در آنسر حد فتنه و آشوبست و پادشاه ما با لشکر عراق و آذربایجان بدفع فتنه
ایشان مشغول محتمل است که سلاطین ازبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متوجه ممالک خراسان گردند و چون
دار السلطنه هرات پای تخت خراسان است و شاهزاده عالمیان که ولی نعمت زاده شما است در آن
بلده اقامت دارد غرض اصلی آنست که فیما بین امراء عظام کمال موافقت و یکدلی مسلوک بوده شیوه
کدورت و نفاق مسلوب باشد و اگر عیاذا بالله حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه که
در سرحد آذربایجان بمدافعه تسلط رومیان مشغولند مددی متصور نیست همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان
بوده بر سر ولینعمت زاده خود جمعیت نموده در رکاب مقدس آنحضرت بدفع شر اعدا قیام
نمائیم و علیقلیخان را که للهٔ آنحضرت است بنا بر صلاح دولت قاهره رکن عمده و خانه زاد خانه
دانسته از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمائیم چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی مابین مخالفان ازبکیه رسد در حرکت
دلیر شده محتمل است که انواع فساد روی دهد و اختلال بحال این ملک راه یابد نظم دولت همه از
اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد زیرا که بر همگنان ظاهرست که در درگاه معلی زمام مهام
سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضه اقتدار میرزا سلیمان وزیر و چند نفر از امراست و بتوسط

مقام

تغیر

تغیر و تبدیل در تیولات ما نموده در کسر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سبق خدمات آبا و
اجداد و حسب و نسب کمتر از ایشان نیستیم بلکه بتقدیم خدمت و اراده و اخلاص از همه پیش
و در کثرت از ایشان بیشتریم هر کار تنق و فتق مهمات عراق و آذربایجان و دار المرز و فارس و
کرمان در قبضه اقتدار ایشان باشد متوانند بود که مهمات خراسان نیز منوط برای ما بوده آنچه در
ارباب صلاح دین و دولت دانیم بعمل آوریم و این مقدمات پسندیده امراء عظام
خراسان شده با خاندان مذکور عهد و پیمان بسته اند الا دولت آنست که آنجناب نیز
با سایر امرا موافقت نموده بملازمت شاهزاده کامکار و ملاقات خاندان منور گشته
ابواب کدورت و نفاق مسدود کردانند و قباد خان را که بدینجهت از حلیه اعتبار انداخته
عذر خواهی نمود در سبزوار فرستادند اما مرتضی قلیخان که مرد متکبر بزرگ نهاد بود این مقدمات را
مکروه خاطر نموده و چون از اویماق ترک ترکمان بود و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو
عداوت قدیم داشتند اعتماد بجانب ایشان نداشت در جواب ایشان سخنان درشت
و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخت و ایشانرا
بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندرشان منسوب ساخته خود در آستانه شیون نامیده
ایشان را یاغی و طاغی میخواند و حقایق این حالات را با قبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نمود
کسان متعاقب یکدیگر بآذربایجان فرستاد مجملا میانه این دو گروه بنای کلفت و عناد استحکام
یافته علیقلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با
لشکرهای آراسته روی توجه بتعقیب او آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی
خلیفه شاملو نیز آمده قریب بمشهد مقدس رسیده بود کسی بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین
الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی
اغلو بقتل رسید بعد از گشته شدن ولی خلیفه علیقلیخان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند
و مرتضی قلیخان نیز امرا و تابعین و اتباع خود مثل براغ خان چکنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان
روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم نوان و شاه علی سلطان افشار حاکم جام و غیرهم
را جمع نموده در صدد رزم و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه انبوه در برابر یکدیگر صف
قتال آراسته دلیران از هر طرف پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار

فصل در

از طرفین بحیز ظهور آمد دلیران شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه ترکمان تاختند
و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل باحوال طایفه ترکمان راه یافت
هر چند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریص نموده مفید نیفتاد
بالضروره عنان از محاربه تافته روی بوادی هزیمت نهاده شکسته و بدحال بشهر در آمدند و باستحکام
برج و باره و قفل دروازه قیام نموده بسرانجام قلعه داری پرداخت و طالع شاملو و استاجلو قرب
بدروازه آمده جمعی کثیر را قتیل و مجروح ساختند در همین معرکه میر عبد الکریم متولی آستانه مقدسه که در پای علم
استاده بود بدست لشکریان نادانسته بقتل آمد قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیان
شاملو انداخت از امراء شاه علی سلطان افشار حاکم جام بدست در آمد و چون خبر کشته
شدن و اخلیفه و آشوب خراسان با میر حمزه خان و شاه علی سلطان قاریجه استاجلو که
متعاقب او می آمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق بازگشتند القصه علیقلیخان و مرشد قلیخان
بلده مشهد را محاصره کرده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر روی
ننمود چون درویش محمد خان حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از حارس صاحب
قدرت خالی علیقلیخان و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که متوجه بلده نیشابور گشته
آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار او خالی
کرده بعد از آن بدفع او پردازند بدین نیت دست از محاصره مشهد مقدس بازداشته روانه نیشابور
شدند درویش محمد خان در مشهد مقدس از عزیمت آگهی یافته از مرتضی قلیخان مرخص گشته متوجه نیشابور
شد و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخته در فکر قلعه داری شد اما چون علیقلیخان و اتباع او
بنیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه داری چنانچه شاید و باید سرانجام نتوانست
داد صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده در ملایمت زده و بعهد و پیمان بیرون
آمده بلشکر و [illegible] شاهزاده کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن
او را در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود در قلعه
گذاشته درویش محمد خان را مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف
فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه بر الطریق درویش محمد خان بعهد و پیمان قلعه را
سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلیخان ولایت مذکوره را در عوض نیشابور بدرویش محمد خان

داده

داده مقرر شد که کس فرستاده مردم خود را از آنجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا چون موسم قشلاق
رسید علیقلیخان در موکب شاهزاده نامدار عالی روی توجه بدار السلطنه هراة آورده سایر امراء
عظام رخصت یافته هر یک بالکاء خود رفتند درویش محمد خان بعد از کوچ علیقلیخان از موافقت
ایشان پشیمان شده دل از الکاء نیشابور برداشت و از تربت حیدریه با بوخی از طبقه روملو که همراه
داشت بایلغار خود را بنیشابور رسانید که پنهان داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند
از آمدن او آگاه گشته بسرا و جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور
بامر حکومت پرداختند علیقلیخان در اثناء طریق مراجعت این خبر استماع نمود چون تفرقه سپاه
و بعد راه دست داده بود از نیرنگی نابهنجار که از درویش محمد خان صدور یافت مطلق وقعی و اغماض
ننموده بتدارک آن اهمال اقبال دیگر موقوف داشت و بدار السلطنه هراة رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت
اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بتعمیر خرابیها و شکستگیها
که از عبور و نزول لشکر در حدود مشهد مقدس معلی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان
بپایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلیمان با امراء از شیروان معاودت نموده بودند
این اخبار رسیده موجب تفرقه خاطرها گردید و سلطان حسین خان که از شیروان بازگشته بدار السلطنه رسید
مرتکب بعضی اعمال که لایق او نبود گشته وکلاء نواب او را باخذ اموال متمولین ترغیب نمودند و بازار
گرفت و گیر رواج یافته متوجه احوال بسیاری از اهالی آنملک و تجار و متمولین هر دیار که در آن سواد اعظم
جمع بودند گردید چنانچه جمعی از ایشان نقود موفور و اجناس غیر محصور از آن ملک بیرون رفته مصادرات
غیر معقول از وقوعش تجربه بدنامی و خذلان از آن وجوه تعدی در کیسه اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه
معلی نیز تغافل ورزیده توقف از حد اعتدال گذرانید مفسدان و طایفه جوبان اردوی معلی از آن اطوار
ناهنجار رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال او نیز کشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید
بآنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر موضح می شود ذکر قضایایی که در اوایل سال یونت ئیل مطابق
سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه باراده و تقدیر خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد سابقا رقم زده کلک بیان گشت که میانه
امیر خان ترکمان و شاهرخ خان در شیروان بجهة رفتن خانچه منازعه پدید آمد و حکام استاجلو و شاملو که قدوة آل
پیر محمد خان استاجلو و حسنقلی سلطان یکتاش آقای امیر شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمان منازعه آغاز
نهادند و بالآخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید و درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن علیقلیخان

و مرشدقلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امیرخان و امرای ترکمان بگفتگو درآمده
طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز
نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسین خان بر زبان مدعای ایشان گردید و چون زوجه سلطان حسینخان
که والده علیقلی خان بود قابله و دایه نواب جهانبانی شاهزاده میرزا بود و از هرات همراه شوهرش سلطان
حسینخان بعراق آمده درین هنگام در حرم محترم علیه عالیه میبود و در خدمت نواب میرزا امر تربیه مادری داشت
حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو در ملازمت نواب میرزا میبودند
مثل اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که لقب تولداش داشت و مهدیقلی بیک ولد حسینقلی سلطان که
ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و ابوالفتح بیک ولد فولاد بیک امیر آخور باشی و طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان که
در سلک مقربان بودند ترکمانان حسد بر احوال آن طایفه برده مدام در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا
سلیمان وزیر نیز بجهة تهمت هم چشمی که ارباب مناصب را با همدیگر می باشد و در تقبیح حسین بیک وزیر نواب جهانبانی بود
و عجالة امیرخان و محمد خان ترکمان و شیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از علیقلی خان و مرشدقلی
خان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان نمایند ما اعتماد نداریم که وابستگان
علیقلی خان در حرم باشند و الیوم که طایفه شاملو و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند طلب این مدعا
از خود نکنند و این دو گروه که در میانه قزلباش پدید آورده اند رفع نموده با شاه و شاهزاده نامدار
یکدل و یکجهت نگردند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و میرزا محمد خان استاجلو و حسین قلی
سلطان شاملو که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را محمل نفاق و عناد که میانه او و عمّاقات
می باشد نموده منکر مقدمات مذکوره بودند و میگفتند که معاذالله که از مخالفت شاه و شاهزاده کامکار
در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد مقدس دعوی استقلال کرده
در کسر اعتبار علیقلی خان میکوشید مبادا درین وقت که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر اکثر
ممالک آذربایجان و شیروان شهرت یافته از مخالفان او زیاده نزاع کرده واقع شود و بجهة نفاق و عناد
امرای خراسان و باتفاق ایشان مملکت از دست رود اراده نموده اند که کل امرای خراسان با شاهزاده
نامدار اعلی حضرت اعلی شاهی متفق سازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او جمعیت نموده نفاق بورزند و غرض
خراب ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است و چند روزی این
قیل و قال در میان بود و از جانبین یراق پوشیده اراده نزاع داشتند با صلاح مصلحان خیراندیش

وطبقه ترکمان از پشت
عجلان امیرخان

موقوف

خون ناحق

موقوف گشت و از جانبین ملاقی نمی شدند که مهم منجر بقتال و جدال گشته رخنه گردد تا آنکه خبر کشته شدن
ولی خلیفه شاملو بوضوح انجامید اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش درآمده طالب خون پدر گشت چون همیشه
میانه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفه تکلو و ترکمان خواستند که میانه ایشان تحریک ماده
فساد نمایند وقت یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کردند که قتل ولی خلیفه حسب الامر نموده سلطان حسینخان
و علیقلیخان پسر او وقوع یافته و در میانه شاملو و استاجلو فی الجمله سخنان دلنشین بعرض شاهزاده نامدار
رسانیده ایشان را با بعضی از طبقه ترکمان کردند و همشیره حسین بیک مذکور را از حرم بیرون آورده آن
عورت بیگناه را بتجربه هلاک کردند و از شناعت آن فعل مذموم نیندیشیدند و اسمعیل قلی خان را
بجای سلطان حسین خان نوید ایالت قزوین و رتبه خانی و تواجی باشیگری داده قتل سلطان حسین خان را
در عوض خون ولی خلیفه باو حواله کردند و قورخمس خان شاملو را نیز که سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و
نما یافته در ملازمت او بدرجه امارت ترقی نموده بود نوید ایشیک آقاسی باشیگری داده مهم حسین قلی سلطان
ایشیک آقاسی باشی را که از هواخواهان علیقلیخان بود در عهده او نمودند و ایشان خواه بجهة طلب خون ولی خلیفه
و خواه بجهة ایالت و رتبه بسخنان معاندان ایشان فریفته گشته بجهة تیشه بر پای خود زدند و تحرک برادران
اسمعیل قلیخان برادر محمود خان موصلی علی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در روی قرار سوار بود
دوچار شده آن بیگناه را چون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه
با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و هم شبی ضبط انصار قزاد علوم اما جمعی از شاملویان بر سر خانه حسین قلی
سلطان ریختند و اورا بقتل آوردند و حسین بیک وزیر را از عوفه بعد از دو سه روز در تکیه پیر مقتول
بدست آمده او نیز مقتول شد و چون طایفه شاملو باغوای ترکمانان با یکدیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان
را ظاهرا دخلی نبود میرزا محمد خان در مقام انتقام شوکت درآمد محمل منصب وزارت دیوان شاهزاده علاوه
وزارت دیوان اعلی میرزا سلیمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بولداش شرف صدور یافته
مقرر شد که ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین در خدمت او می باشند بملازمت اسمعیل قلیخان کمر بندند و سلطان
حاضر اگر فته بدرگاه آورند و منصب ایشیک آقاسی گری بقورخمس خان تعلق گرفته ایشیک آقاسی باشیگری نواب جهانبانی
بپیری بیگ ابنالوی شاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را که با میرزا سلیمان معاند اهل خلاف منقوصات
گرایند منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر هروی که با نواب سکندرشان سبق خدمت داشت مفوض گردید و چون
حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر در ییلاق چکیکی بود و ملازمان

جمعی بیرون آمده جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و با وجود رعایتهای کلی که از وی یافته بودند چنانچه مشهوره نامرضیه مردم
دنیاپرست و عادت اوباش و رکاکت از وی روی گردان شده جمعیت اردوی او متفرق و پراکنده گشته رو
نهاد و معتبران قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میگرفتند و او مشاهده احوال نموده از بیم
گرفتاری با یکه و کس مخفی راه دارالارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیره مقدسه بزرگ متحصن گشت و بعد از چندگاه
طبقه شیخاوند خصوصاً دستار بیک بلطایف الحیل برادر شیخ شاه بیک او را بیرون آورده بدست معاندان
داده بقتل رسید و بعد ازین قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلیمان وزیر و قورچی باشی و شاهرخ
خان مهردار میانه امیرخان و پسره محمد خان مجددا اصلاح نموده فیمابین ایشان ابواب ملاقات
وا شد و مفتوح گشت و عروسی امیرخان بپایان آمده سه روز در دارالسلطنه تبریز بعیش و عشرت مشغول
نموده آن مشتری اوج عفت پرده نشین سرادق سلطنت اعنی فاطمه سلطان خانم صبیه شاه جنت
مکان را که در سال گذشته بعقد ازدواج او در آمده بود بآیین شایسته بمنزل خود برد و از جانب امیرخان
پیشکشهای لایق بنظر پادشاه و شاهزاده نامدار در آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بخلع فاخره
از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر نیمه و قبضه و غلاف مرصع و اسب بازین و لگام مرصع و چهار قبه طلا دوزی
و قبا و چهار ذرعی و سایر خوق پوشیده سرافراز شد و او نیز اهل خدمت و بندها و ارباب
طرب نواب سکندر شان و نواب شاهزاده عالمیان را خلعتهای فاخر داد و بجهة تالیف قلوب
پره محمد خان و طایفه استاجلو و سبب خویشی که صبیه او در منزل سلطانمزاد خان ولد امیرخان بود طوی
ساق دوشی را با او تکلیف کرده طوی بولروی بسبب خان تکلو گرفت و ایشان نیز هر یک در منزل
خود طوی پادشاهانه نموده طوی نوشته بخدمت شاه و شاهزاده نامدار فرستادند و سبب خان
بجهة قرب و قرابت که با نواب سکندر شان داشت خود را در ارتفاع مرتبه بلندتری دانست
از امیرخان چشم داشت که آن پاکیزه گوهر برج سلطنت را با او در یک رشته کشند اتفاقا بجهة بعضی
مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت و این عطیه عظمی نصیب امیرخان گردید و مع هذا تکلیف
طوی مذکور را بگردن همت عالیه انگشت قبول بر دیده نهاده حسب الامر و اشاره همیون بلوازم آن
پرداخت و این رباعی ترکی گفته بخدمت نواب سکندر شان فرستاد رباعی ای شاه جهان بیا اشرا اولدی
دیلکم ۞ دوندی غم الی الم نشانه الکم ۞ یوز تیلده که خدمتکه درگاهنده ۞ ساقدوش الکیه دویری آغز الکم ۞
بعد از وقایع مذکوره بجهة ابواب نزاع و جدال امرا و ایماقات مسدود گشت و همچنین سلیمان خان ولد شاه علی

میرزادا

بشرف مصاهرت سرافراز نموده شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را الحال بحباله نکاح او در آوردند و پسره محمد خان
بجهة تعصبات و ایماقات و سابقه خدمت عبدالله خان مهمات او را از دست خود گرفته طوی که طرح
انداز بی بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیرخان تواضعات کلی بظهور آورده و مملکت
شیروان را به سلطانخان و امراء استاجلو قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارس بسیار رفته
در کنار آب کر بجهة گرمی هوا در ییلاق مشهور بهمه شهره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه
اسباب رفتن متوکل گشتند که چون هوا اعتدال یابد از آب عبور نمایند معظم امراء مذکور اول
سلطانخان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود حسین قلی سلطان ولد مظفر سلطان لله مشهور اعلیقلی سلطان
ولد ایک عوض چاوشلو مصطفی سلطان شرفلو مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد ابعوث بیگ
و دو سه نفر از اویماقات چاکرلو و قرانلو وغیره را نیز در الکاء شیروان تیولات داده روانه نمودند
درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که چهار سال بود از الکاء خود بیرون آمده بود بجهة آوازه
خروج قلندر و شورش و افساد که در کوه گیلویه واقع شده بود در حفظ رفتن کوه گیلویه یافت و شرح آن
احوال و مآل حال خلیل خان و اولاد او در محل خود ثبت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علیخان ذو القدر
بیگلربیگی فارس همراه ایشان و ولیجان افشار حاکم کرمان روانه ییلاق آذربایجان کردند **ذکر توجه موکب**
همایون به ییلاق استکبر و کلبر و قشلاق نمودن در قراباغ و مراسلات سنان پاشا و حوادثی
که در آن اوان ظهور یافت چون ایام زمستان بهار سپری گشت هوای تبریز روی بگرمی آورده
از ناسازی محیط و غلا نعذر در شهر پدید آمد موکب همایون شاهی بجانب ییلاق در حرکت آمده اردوی
ملتقه قزوین در استکبر و کلبر نزول نمود درین سال خواندکار روم سنان پاشا مشهور بقوجه سنان
پاشا را سردار کرده به امداد عثمان پاشا بتسخیر بقیه ممالک شیروان و آن حدود فرستاد و پاشای الیه
بالشکر بیحد و مر با ارزن الروم آمده چاپاری بسر را اعلی شاه فرستاده کتابتی بمیرزا سلیمان وزیر نوشته بود
و لافهای گزاف زده ماحصل آنکه بهر ولایت عساکر عثمانیه وارد گشته در آنجا خطبه پادشاهی خوانده
بود دست از آن داشتن خلاف قانون عثمانیست و چون ولایت شیروان و شکی و بعضی محال
آذربایجان و گرجستان بحیطه تسخیر منسوبان آل عثمان در آمده اگر من بعد از جانب قزلباش توقع
بالمحال رود و آن ولایه را بتصرف گماشتگان پادشاه اسلام پناه گذاشته ترک منافقه نمایند
و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بحضرت خواندکار نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند

انچه خواه رسیده شده حضرت خواندکار را المصالحه راغب میبازم والا عساکر روم دست از تسخیر ممالک ایران
باز نخواهند داشت امرای خود را از قزلباش خصوصا شاهرخ خان مهردار با وجود انکه مقابله با لشکر بیک
روم در حیز قوت و قدرت خود نمیدیدند و مع ذلک با یکدیگر نفاق و سوء الفاقی داشتند راضی باین
مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشتند که اکر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان مینماید
قبول داریم والا نیم ذرع زمین برضای خود نمیگذاریم و تا یکنفر از صد هزار قزلباش در حیوت بر سر آن
تلاش مینمائیم و از آمدن تو و مثل تو باکی نداریم و انصاحب سعادت حال خود را اجال الله پاشا
قیاس نکند که در وقتیکه او آمد پادشاه ما در عراق بود و امراء آذربایجان با یکدیگر اتفاقی نداشتند
حالا جمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکارند و انکه نوشته اند
که الکاء شیروان تصرف آل عثمان در آمده غلط است و شیروان بدستور در تصرف امراء قزلباش
و سوی قلعه دربند که چهار دیواری بیش نیست محل در تصرف رومیه نیامده و فی الواقع اکر در انوقت
اتفاق در میان قزلباش می بود مخالفان را قدرت دست درازی بممالک محروسه نبود بالجمله سنان
پاشا در جواب کتابت مذکوره فی الجمله احتشام کرده در آمدن توقف نمود دیگر باره حکایه
صلح عثمان آورده در نیم زنبه مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا پایه
سریر اعلی حضرت خواندکار عرض کرد که مملکت شیروان را تسخیر نموده ایم اکر چنین باشد صلاح دولت
آنست که دیگر مملکت شیروان از جانب قزلباش تعرض نرود و هرگاه درین باب نزاع نداشته
باشند من متعهد صلح میشوم ازین طرف جواب کتابات نوشته عقبلی وقت لیخان مرعوب
درج نمودند و سنان پاشا قرار داد که درینسال هر دو لشکر در جای مقام خود قشلاق نمایند و یککس
معتمد از رومیان و یکی از قزلباش بشیروان رفته الکا بالکا ملاحظه نمایند که در تصرف رومیان است
یا قزلباش و عمر آقا نامی را بدینمهم ارسال نموده خود در ارض روم قشلاق کرد و موکب همایون
شاهی نیز از ییلاق نخجوان متوجه قراباغ شدند و چون اخبار موحش از جانب خراسان برسید
و مرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده عصیان و طغیان علیقلیخان شاملو و مرشد قلیخان
استاجلو و اتباع ایشان را عرض نمود محمد خان ترکمان را که مرد مدبر کاردان بود با فوجی از امرا با
اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که معاند علیقلی خان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستاده که
با امراء خراسان کفت و شنید نموده در تسکین نائره فتنه و فساد که فیمابین ایشان و مرتضی قلیخان

بدید آمده کوشیدند و ایشانرا از طریق مخالفت و عصیان باز آوردند در خلال این احوال غازی کرای
خان و صفی کرای خان تاتار با لشکر جرار بطریق ایلغار بشیروان آمدند و هنوز سلیمان خان بکلربیکی و امرا
در یورت خود نشسته بشیروان رفته بودند چون در شیروان از قزلباش اثری ندیدند تفحص حال قزلباش
نموده شیروانیان نااعتماد خاطر نشان کردند بکلربیکی قزلباش و امراء شیروان منصوب شده اند
و در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار با تامل تعلل و بی العجله بشیروانی از آب کر کذشته
در وقتیکه تمش موسم شتا نه روز باران متقابس بر سر قزلباش نم باریده و از کثرت باران کل
و لای ییلاقات خلایق از کسی با یکدیکر متیسر نمی بود و انکه قزلباش را جری باشند از معبر غیر متعارف عبور
نموده بر سر اردوی امرا ریختند لشکریان را فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن
نشد بجانکه فیمابین محاربه و مقابله واقع نشود درانکش بیشتر لشکر قزلباش افتاده دست از اموال و اسباب و
یراق باز داشته بقصد شورش پیاده و سواره فرار نمودند قلیلیکه جلک ایستادند مردانه شربت شهادت
چشیدند و پایوف آن کروه بالتمام بغارت و تاراج رفت از امراء استاجلو علیقلی خان سلطان
چاوشلو ولد اینک عوض بقتل آمد و دیکران بسلامت بشیروان رفته در کمال پریشانی در حدود قزل
اغاج رحل اقامت انداختند و تاتاران درهمان روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا
باستظهار لشکر تاتار جمعی از رومیه تقلو باد کوبه فرستاد و ایشان آن حصن حصین را استحکام داده سابق
قلعه داری ترتیب دادند و در هنکام وصول قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب اکراه
خاطر شاه و سپاه کردید چون از سلطان بود قراغاج که یورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد
میرزا سلیمان وزیر و امیر خان قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امراء قور
چیان و عساکر نصرت نشان بمدافعه خوانین تاتار بجانب شیروان توجه نمودند و جماعت رومیه
و تاتار آوازه ورود لشکر نصرت مآثر قزلباش را شنیده در مقام محاربه نشده در یورت ملک حسن
میانه ایشان و چرخچیان لشکر متواتر قزلباش محاربه اتفاق افتاد چون مدد عساکر منصوره پادشاهی
میرسید مخالفان مقابله با سپاه منصور در حیز قوت و قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیده
رومیه بدستور تقلو در دربند در رفته تاتاران بطرف داغستان و دیار خود شتافتند
و سلیمان خان بکلربیکی و امراء رفیق او چون از ورود موکب ظفر نشان و رفتن امراء شیروان اطلاع یافتند
در کمال پریشانی و بی سامانی از آب کر کذشته متوجه شیروان شدند و تدارک شکستی که از تاتاران

بایشان رسیده بود تسخیر قلعه بادکوبه را پیش نهاد همت ساخته متوجه آنصوب شده قلعه را محاصره کردند
امیرخان و امراء قزلباش نیز از ایشان از شابران بازگشته بامداد سلمانخان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و چهل
روز در پای قلعه بادکوبه نشسته در تسخیر آن اهتمام تمام کردند اما اثری بر آن مترتب نشد و بجهة
خرابی الکا و اختلال احوال رعایا آذوقه در میانه لشکر نایاب گشت روزی چند آرد جو یکمن
بوزن تبریز سیصد دینار که شش مثقال نقره مسکوک باشد خرید و فروخت میشد و در اواخر
آنهم مفقود و توقف نمودن متعذر گردید بالضروره ترک محاصره کرده کوچ نموده بقراباغ آمدند
و از امراء قزلباش در آن زمستان کسی در شیروان نماند و این معنی باعث آن شد که رومیه
در بعضی محال شیروان استقامتی یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت
از ولایت شیروان دست یافت مال گرفت و اهالی شیروان طوعاً و کرهاً اطاعت مینمودند
درین بین پیره محمد خان بیمار شده رخت هستی بر راحله نیستی بربسته سفر آخرت گزید بعد از فوت او
فتور تام باحوال استاجلو راه یافته اگرچه پیره محمد مراد خان ولد او بجانب پدر بایالت و حاکمی منصوب
گشت اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز آوازه اقتدار مرشدقلی خان و امرای استاجلو
که در خراسان بودند موجب اختلاط احوال این طبقه در درگاه معلی میشد و امیرخان و امرای ترکمان
و تکلو بیشتر از بیشتر زبان عتاب و سرزنش بآن طایفه دراز کرده ایشان را منافقین و فتنه انگیز
میخواندند و در کسر عزت و اعتبار بلکه انعدام ایشان میکوشیدند از جمله شاه قلی سلطان
قارچه اغلی استاجلو که از خراسان عود نموده بود باردوی معلی می آمد در ورامین ری جماعت
ملازمان مسیب خان شرف الدین اغلی بسرکردگی محمد بیک قزاق نواده قراچه سلطان تکلو
اراده قتل و غارت اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق
بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاصی و نجات مسدود یافت بالضروره
پای ثبات و قرار استوار داشته بمدافعه قیام نمودند و آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده
محمد بیک مذکوران از آن فوج قلیل منهزم گردیدند و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشته شاهقلی سلطان
بحسن تدبیر و رای صائب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفه تکلو بود بیرون
انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و این حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو بظهور
آمده بود ناپسند افتاد جمعی از مفسدان مسیب خان را اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان انتقام

نراق

کشند

کشند اما چون مسیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد و ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندرشان
استغاثه جسته حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را بمنزل مسیب خان بردند اگرچه تکلویان که اقربا
و خویشان ایشان در آن معرکه مقتول شده بودند تهدیدات نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلویان بادی
نزاع گشته بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده حق بجانب شاهقلی سلطان
بود و مسیب خان جانب حق را رعایت نموده منع جهال کرده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت و اقتدار
از خون دویست نفر تکلو گذشته متعرض مشار الیه نگردید چه طایفه تکلو و ترکمان با یکدیگر متفق بودند در
درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشتند و طایفه استاجلو را بنابر امور که بتحریر پیوست
زیاده آبروی نمانده بود آنچه از جانب مسیب خان نسبت بشاهقلی سلطان قارچه و اولاد و اقربای
او واقع میشد بازخواست نداشت و لحوق این حقانیت از خان مشار الیه پسندیده بود ذکر بعضی
قضایا که تا آخر اینسال در یورت قشلاق سلطان بود قراباغ روی نمود و بیان
فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم چون پیره محمد خان که باعث و بانی
معاملات استاجلو بود فوت شد و سلمانخان و امراء رفیق او را آنقدر قدرت و حالت نمانده
بود که محافظت شیروان توانند نمود و از شیروان بیرون آمده بودند و عمر آقا از جانب سنان
پاشا وقوف یافته بود که بولایت شیروان رفته تفحص نماید که هر ولایت در تصرف کیست باردوی معلی رسید
امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و ایماقات اتوز ایکی
دوغرلک جمع کثیر و جم غفیر در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شیروان را در عهده ایشان
نمایند و بنابرآن رقبه عزت امام قلیخان انداختند و با نواب سکندرشان و نواب جهانبانی
قرار داده امام قلیخان را طوعاً او کرهاً بدین خدمت مامور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه
بیگلربیگی زیاد اغلی قاجار را بمرتبه ایالت و خانی سرافراز نموده بیگلربیگی شیروان کردند و چند نفر
از امراء قاجار را بشیروان الکا داده همراه او بجانب شماخی فرستادند و بعد از رفتن ایشان کس
همراه عمر آقا کرده روانه شیروان نمودند و همچنین جمعی از تسخیر قلعه تفلیس بمعاونت سیمون خان والی
مامور گردانیده مراد بیک توپچی باشی را با عمله توپخانه و یراق توپ ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه
اتمام نموده شاید نوعی نماید که در محل معاودت عمر آقا آن قلعه بلند اساس در تصرف منسوبان
این درگاه گردون مماس باشد اما اثری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله پیکرخان و امراء
شیروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده بود رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایلچی را

در اینجا دیده خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند و بادکوبه محلی در تصرف عثمان پاشا و زرگر
بیک و شاهقلی سلطان تبت اغلی ذوالقدر را از جانب نواب سکندرشان در مرافقت عمرآقا
برسم رسالت نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید
محضری از جانب اهالی شروان درست شده بود که چون در ولایت شروان بعضی اوقاف حرمین
شریفین هست و حضرت خواندکار خادم الحرمین اند اهالی شروان قبولدارند که هرساله موازی چند
خروار ابریشم بدان علت بر اولیا نوشتند که در مصارف حرمین شریفین صرف شود نزد
برآنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه درآمده باید متعرض نشده بقزلباش گذارند و تبت اغلی با تحف
هدایای لایقه روانه ارض روم شد چون میانه سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک
بود سنان پاشا متعهد معامله مصالحه بروجه مسطور گشته تبت اغلی را با مکاتیب مرغوب مصالحت
اسلوب بازگردانیده قرار داد که یکی از امرای عالیمقدار قزلباش را مکتوب محبت آمیز فرستاده
شود که در مرافقت پاشای مزبور بخدمت خواندکار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن
تبت اغلی ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش
کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشارالیه
باستنبول رفته بخدمت سلطان مراد خان فرمانفرمای روم رسید ارباب غرض خصوصا عثمان
پاشا که در دربند شیروان بود سنان پاشا را بتقصیر متهم ساخته سخنانی که متضمن عدم قبول مصالحه باشد
عرض نموده بودند بدینجهت مهم ابراهیم خان در استنبول نمیشت نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار
شده ولایت چوخور سعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش بیرون رفت
و ابراهیم خان قریب هفت سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه در زمان خجسته نشان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نمود و شرح آن احوال هر یک در محل خود از مساعدت
بخت با مولت است **گفتار در بیان وقایع متنوعه و سوانح اقبال که درین سال [illegible] باده میمنت مآل روی نمود**
از سوانح عبرت افزا که درینسال بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی
گیلان بیه پس است که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای بعضی از
ملازمان حرام نمک مجمل ازین نسخه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنابر عداوت
قدیم که فیمابین این دو سلسله مسلوک بود غبار فتنه و فساد در هیجان بوده پیوسته لشکر مملکت جانبین
و ایستاده درهدم بنیان دولت یکدیگر میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم درمیان هردو

واقع

واقع بود بمقتضای وقت رعایت خاطر خان احمد که بعلو نسب و سمو حسب ستوده و حمیده سیر کوشیده بود لیکن و
انتساب نیز میکرد و هر یک از ولاة مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند و درینسال جمشید خان
باب سالف الرابواب مصالحت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار خصوصیت و اتحاد نموده استدعای
تزلف حضور او کرد و مقدمات دوستانه و تواضعات برادرانه بظهور آورده بتواتر با ارسال تحف و هدایا
قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه معتمدان از طرفین آمد و شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر بایمان مغلظه
جمع نمودند و در مکان متعین میانه ایشان ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود برشت
برده تواضعات ملوکانه بظهور آورد و غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و بیه پس با یکدیگر
متفق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت و استیلا نبوده باشد و با میانه ایشان طریقه محبت و مودت
و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکاء کوچصفهان را که مابه
النزاع بود بتصرف درآورده خان احمد از هم نزاع و منازعات ایشان در لاهیجان بفراغت نمی غنود و میرزا
کامران چون با مردم بیه پس آمیزش نموده بجهه که از جمشید خان خایف بودند او را بوعده سلطنت الکاء بیه پس
فریب دادند و او با جمشید خان در مقام غدر درآمد درین اثنا قرابهادر نوعی را که سپهسالار
کاولن لشکر او و خمیر مایه آن فساد بود رفیق میرزا کرده بر سر خان احمد فرستاد و چراغ سلطان هم از امرای او که در آن
اوقات ترتیب یافته داعیه سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان را با خان در میان نهاد
جمشید خان از غایت وثوق و اعتماد یکه بعهد و ایمان میرزا کامران داشت با وا اظهار این مقال نمود
و او سخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخت اما خود از و خایف [illegible] و هراسان
گردید بعد بکار او افتاده در وقتیکه میرزا کامران با لشکر بیه پس در کوچصفهان بود و قرابهادر بسیار از عظما
بیه پس که دوستان او بودند از خوف خان با میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او
یکجهت گشتند و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان بقتل آورده از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان
فراغت دوست عافیت طلب ایمنی از مخاطره جنگ را فوز عظیم دانسته اصلا از سبب مراجعت نپرسیده
روانه شدند القصه میرزا کامران و قرابهادر و اصحاب موافق بر خلاف معتاد دیمی با بوثاق جمشید خان
درآمدند و او از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاده بازگشتن ایشان را
حمل بر امر ضروری نموده میرزا کامران بمشاعت بخلوت او درآمده او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستاد که
در محل مضبوط نگاه دارند جمشید خان هر چند بچشم عبرت بین ملاحظه نموده احدی از ملازمان بکمک برورد

آمده بودند در مقام تخلیص او در آمدند تا جاریات حادثه عزیمه دل نهاد و میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا
پسران او که دخترزادهای شاه جنت مکان و در موضع نوبن بودند نزد خود نگاه داشت و جمع مردم پس بیه ورا
بنهاد در سلطنت ... میرزا کامران راضی شدند سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند
و او خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو سه ماه بمحض خطا که مبادا فتوری در پیمان ایشان واقع شود
بقتل جمشید خان فرمان داد و از هر طبقه مردم بیه پس یک کس معتمد تعیین شد که بکوهدم رفته او را بکوهدم مقتول
ساختند اما عاقبت بمطلوب خود فایز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بیگناه بجزای عمل
گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرد در ولایت
بیه پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت مجملا با خان احمد در مقام نزاع و جدال در آمد تا آنکه تسلط و استیلا
بظهور رسانید و کسان معتمد بپایه سریر اعلی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده
بخلاف حکم متوجه مملکت دیگران شد و انقیاد اوامر پادشاهی نمود این دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم
اگر شفقت شاهنشاهی شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت بیه پس را تفویض فرمایند مبلغ کلی از ارز
بیگی به پایه سریر اعلی فرستاده هر ساله باج و خراج ملتزم میکردم و از نقود اموال جمشید خان مبلغ معتدبه
ارسال داشته بمیرزا سلیمان و امرا و ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صبیه شاه
جنت مکان را که در حباله جمشید خان بود بحباله او در آورده بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد
از میرزا کامران که مرد دلیر عاقل با دلی بود و پدر بود زیاده از جمشید خان خائف گشته از سلوک با همواری او شکایت
نمود و تواتر عرایض بر ارکان دولت فرستاده در دفع او مبالغه عام نمود و عرض کرد که مملکه بیه پس جای همت
نواز امرا عالیقدر قزلباش است و میرزا کامران لیاقتی ندارد هرگاه امرای قزلباش آنجا آیند من
متقبل و متعهدم که آن ولایت را از تسلط متغلبه کوهدم انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و بهیچ وجه من الوجوه
تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود چون نواب سکندرشان شفقت تمام بخان احمد
داشت و با جزیه کرده خاطر او نباشد رضا نمی داد و از جرات و جسارت میرزا کامران که در قتل
جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب ذره سلطنت نبود ملتمسات میرزا کامران بشرف قبول
نیافت و سلیمان خان و امرای استاجلو نیز در اردو با الکا ملازم بودند حسب الصلاح ارکان دولت قائم
سلیمان خان که ... داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را با امرای استاجلو
و بعزم قسمت نمودند و شاهقلی سلطان قارنجه استاجلو را الله و ریش سفید سلیمان خان کرده بکوچسفهان
راکه

مابراین نزاع احکام بیه پس و بیه پیش نیست با او دادند و امرا که از استاجلو تعیین شده بودند حسین قلی سلطان
ولد الله سلطان الله و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو و ولد ایوب بیک و احمد سلطان آیش
اغلی و شکر توردی خلیفه کنکرلو و ولد جعفر سلطان و ابوالقاسم سلطان چاوشلو قوم بیره محمد خان و سایر
اویماقات اصلان سلطان علیکلو ذوالقدر و فرمان سلطان روملو و شاه وردی سلطان جلال
اعلی حضنی بودند و در زمانیکه میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود عبد فوج امرا داده
روانه گیلان کردند و احکام مطاعه باسم بایندر خان طالش و امیر حمزه ولد او و امیر سیاوش حاکم
کسکر عز اصدار یافت که امداد و اعانت امرای مذکور بتقدیم رسانند و چون سلیمان خان و رفقا بجدود
گیلان قریب شدند شاهقلی سلطان قارنجه بلاهیجان نزد خان احمد رفت که امداد و اعانت امرا
مذکور بتقدیم رسانند و چون سلیمان خان و رفقا بحدود گیلان با او گفتگو نموده در باب مهمات بیه پس
آنچه مصلحت دانند باتفاق بعمل آورند اما چون آوازه توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان
ولایت فومن قلندر پسری را پسر جمشید خان نامیده او را باسم پسر جمشید خان سلطان محمود خان
موسوم ساخته سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف درآمد و جمع از سپاهیان فومن را با خود
متفق ساخته از آنجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران از این قضیه آگهی یافته بملاحظه
آنکه مبادا امرا و مردم رشت مواضعه نموده باشند با استظهار ایشان این دلیری از و سر زده باشد
در مقام مدافعه در نیامد و فرصت آن نیز نیافت پسران جمشید خان را مصحوب خود کرده اینه سراسیمه و
مضطرب بحال اجمال و اثقال انداخته از راه غیر مستقر بکوهدم آمد و فواحاد در و جمعیکه با او یکجهت
بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند شیرزاد مظفر و منصور برشت آمده سلطان محمود خان را بعبارت
علیا جناب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برده بشرف دست بوس در یافت شاهزاده هر چند
می دانست که جمشید خان سوای دو پسر او پسر دیگر نداشت اما بمقتضای وقت اذعان قول شیرزاد نموده
او را ضبط و ربط گیلان بیه پس ترغیب نمود و شیرزاد مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده
بر خلاف حکم سابق دم از اطاعت و انقیاد زده با او متوسل گشت و چون خان احمد از
اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوز عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان
گشت و خود در مقام انتقام و استیصال او در آمده لشکر بر سر او فرستاد و لشکر بر سر بیه پس قبضه
کوهدم که مسکن میرزا کامران بود در آمده خراب و لیسار کردند و تا رسیدن امداد حوالی طارم تعاقب او

نمودند و درین اثنا سلیمانخان بمنجیل رسیده میرزا کامران از آمدن سلیمانخان اطلاع یافته مخلص خود را از آیبت کرمان
خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات او نموده محمدی بیک ساروسولاغ
که وکیل حسین قلی سلطان بود با دویست نفر قزلباش بکوهدم رفته او را با قرا بهادر و رفقا بمنجیل آوردند
و او ملاحظه بسیار رو داشت که مبادا لشکر خان احمد در همانشب بر سر خانه او روند استدعای توجه
سلیمانخان کرده همان روز بنوعی تمام خان را کوچانیده بکوهدم برد و خان احمد از آمدن سلیمان خان و رفتن
میرزا کامران بدعهد نزد او خبر یافته مردم خود را براجعت امر فرمود اما سلیمان خان اعلام نمود که
میرزا کامران مرد محیل فتنه انگیز و غدار است بسخنان او فریب نخورد و اولی آنست که او را اکنون
جمشیدخان مواخذه کرده محبوس سازند و اول الکاء او را متصرف شوند و در اینجا رحل اقامت انداخته
در هنگام پاییز که درختان از بار و برگ عریان گردند و متجنده بیه پس را مجال مدافعه و منازعه نبوده باشد
باتفاق با الکاء مذکور رفته بحیطه تصرف در آوریم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان و بذله گوی
چرب زبان بود بچرب زبانی سلیمانخان را فریفته و خاطرنشان کرد که خان احمد از بیم اقتدار
و استقلال من استدعای لشکر قزلباش کرد حالا که مرا ضایع تصور نموده در آمدن شما صلاح نمی‌بیند چه
هرگاه شهزاده سلطان محمود بتهمت پسری جمشیدخان دارد صاحب گیلان بیه پس باشند
هر دو حکم ملازم او دارند و فی الحقیقه هر دو گیلان بدو تعلق خواهد گرفت شما را اصل مدد او
احتیاج نیست با اگر او را انتی بر شما باشد من الکاء بیه پس را جهة شما مفتوح و مسخر می‌سازم سلیمانخان
پسران جمشیدخان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد چون شاهقلی سلطان نزد خان احمد رفته
بود تا آمدن او و جمعیت امرای تابعین انتظار کشیدند و بعد از چند روز شاهقلی سلطان آمده
نموده که خان احمد میگوید حالا که بیشه‌های گیلان پر برگ و بار و هر پای درختی قلعه است وقت
رفتن گیلان نیست صبر می‌باید کرد که زمستان شود و این معنی سبب مزید قوت سخن میرزا کامران گردید
و امرای عظام که جمع شده بودند تمام صلاح در رفتن دانسته از رحمت آباد کوچ کرده مهدیقلی سلطان
چاوشلو و ابوالقاسم سلطان چاوشلو را چرخچی کرده شکرلو و یردی خلیفه کنگرلو را جنداول
نموده پیش رفتند شهزاده سلطان سلطان محمود خان باتفاق علی و محمد بیک ولدان کارکیا
احمد فومنی که در زمان شاه جنت مکان الله وکیل جمشیدخان بود بمدافعه لشکر قزلباش
از راه بجاربس که طریق متعارف شهر رشت است بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر متعارف

اختیار نموده با فوج از لشکر قزلباش روانه رشت شدند از روی اتفاق لشکریان را در کوکسبکه
بجای نامزد شده بود گذاشته خود با معدودی برشت آمده که خبری از شهر بگیرد و متفاسان رسیدن او
بمیدان سیاه کوراب که در جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از چرخچیان لشکر قزلباش برشت
رسیدند و شهزاده در میدان مذکور چند نفر قزلباش مذکوره دیده بر سر ایشان جلو انداخته میانه غازیان
چرخچی و ایشان محاربه اتفاق افتاده و یکی از غازیان که آنکه بحال او شناسا باشد او را الکون
جالستان از قدر زین ربوده بخاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب او رسیده او را
گرفتند اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده یازده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی
مقتول شدند و سلیمانخان و امرای قزلباش از گرفتاری شهزاده آگاه شده مظفر و منصور برشت آمده
در میدان سیاه کوراب فرود آمده خیمه اقامت نصب کردند اما لشکر گیلان که در راه بجاربس
انتظار ورود قزلباش میکشیدند آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شهزاده خبر یافته
از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند چون آواز تعبیه مهره ایشان بگوش غازیان رسید سلیمانخان و امرا
خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند و میان ایشان محاربه اتفاق افتاده
گیلانیان اندک تلاش کرده روی بوادی فرار آوردند و چون میان جنگل و بیشه بود و شب نیمان
در آمد سواران قزلباش تعاقب نتوانستند نمود پیادهای کوهدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده
بقتل نموده میرزا کامران بر تنفس التفات نکردند جمعی خلق بسیار که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند
و گیلانیان پراکنده شده محمد بیک و علی بیک بطرف فومن رفتند سلیمان خان و امرا حقیقت حال
بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر الاشرف شاهزاده حرم جمشیدخان را باردو فرستادند و سلیمان
خان در منازل جمشیدخان فرود آمده امرا هر یک در منزل مناسب نزول نمودند و قرا
بهادر را وکیل سلیمان خان کرده در مقام استمالت رعایا در آمدند اما رعیت گیلان بهیچ وجه
با قزلباش رام نشدند و در بیشه و جنگل با مخالفان بسر برده آمد و شد بحکام قزلباش نمیکردند
و هر شب یکی از امرا با جمعی از مردم کوهدم بقراولی رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی می‌داشتند
یکمرتبه محمد علی بیک و محمد بیک بر دبان لشکر بسیار ترتیب داده شبی رو بشهر آوردند که با بردن
بمنازل جمشیدخان در خانه سلیمان خان را بقتل آورند نوبت قراولی ازوا بهادر و ملازمان
سلیمانخان بود دیگر باز خورده چند نفر از یاغیان گیلان بهزیمت در آمدند و بقیه آن

مردم چون دیدند که قراول آگاه در سر راه بست نزد با نهاده اند خشمناک بودند روز دیگر امرا که نگاهداشتن نیز ارادی
مصلحت ندیده او را نقل آوردند و بایندر خان طالش و امیر سیاوش و امیر حمزه خان از طرف لشکر و طوالش
برشت رسیده سلیمان خان و امرا را ملاقات نموده ظاهرا اظهار بشاشت و خوشی بسیار کردند اما باطناً
راضی بودند که امرای قزلباش در گیلان دخل داشته باشند و کارشکنی میکردند و چون رعایا در بیشه و
جنگل پراکنده شده بازگشتن بگلام نمیکردند و منافقی هم را جا بلیغی شد ملازمان که بهوس تاخت و غارت
آمده بودند روی بتفرقه آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نرسیده
و خان احمد اصلا ملتفت معامله ایشان نشد و امرا از قراولی و کینک به تنگ آمده مهم گیلان را بر وفق
دلخواه مشاهده ننمودند دل از حکومت آنجا برداشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلیمان خان
باین معنی راضی نبود بهیچ وجه رضا به بیرون آمدن نمیداد شاه قلی سلطان قاریجه که مرد عاقل و کاردیده
بود درین باب غلو نموده بیرون آمدن از گیلان را بحال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی
دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیر سیاوش صلاح دیده ایشان نیز مرغبات کیفیت شدند بمقدم
مبادرت شبی امرا عهد یافته صبح روز موعود پیاده های کسکر و کوهدم را از پیش و پس و جوانب
اندازند که در میان بیشه و جنگل سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان
دستبرد نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم گیلان همان شب المبالغه بود چنانچه هیچ کم
قزلباش سواره شد از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر آمدند و تعاقب
قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امراء عظام دو روز در پنج راه جنگ کنان رفته آخر
روز بقصبه کوهدم رسیدند در همان روز میرزا کامران و بایندر خان و امیر سیاوش
و قرابهادر به بهانه ملاحظه پس و پیش از امرا جدا شده آخر روز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند
هریک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امرای قزلباش
بر لنبان و بیپاهان بدار السلطنه قزوین آمدند چون مسوده اوراق درین سفر رفیق سلیمان
خان بود و مقدمات مذکوره را برای العین مشاهده نموده بود از اطناب احتراز نکرده تفصیل
در قلم آورد

گفتار در ذکر قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن تاتار بدست غازیان ظفرنشان بتقدیر ملک منان

چون در یورت قشلاق زمستان لوای جلال پایان یافته شاهد نوروز عالم افروز نیلگون حلل

زکا

بفرخی

ز رکاب اقبال فرخنده جلوه ظهور نموده نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردیده لشکر غازی
گرای از هجوم جنود فرخنده ورود رایات جهان داز بار راه انهزام و فرار نموده و ابراهیم خان ترکمان خلیفه
تجربه بوست جهت تمهید بساط مصالحه روانه جانب استنبول شد چون الکندر خان والی گرجستان کاخت که
همیشه از منسوبان این دودمان ولایت نشان بود با رویه مدارا و مواسا نموده اظهار ایلی و انقیاد
نموده بود و میانه او و سیمون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت
ابدمبانی میشمرد شیوه کلفت و عناد مسلوک بود الکندر خان سیمون خان را نیز باطناً بدوستی
هواخواهی رومیان متهم میداشت هرچند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اول حال
که لشکریان شیروان بار و بنه خصومت و عناد ورزیده مکرر امیانه او و عساکر عثمانیه درین آمد و رفت محاربات
عظیم روی داده درین سال که رومیه ذخیره در قلاع تفلیس و گوری وغیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان
بیگلربیگی قراباغ سر راه بر رومیه گرفته مرابطات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده اما بمصداق
والبطانة تنم قلبی اراده خاطر نواب اسکندرشان و ارکان دولت ابدمبان بدان تعلق گرفت که صبیه عفیفه
سیمون خان را جهت نواب جهانبانی خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نمایند و سهم الکندر خان
را برای و صلاح او فیصل دهند میتب خان شرف الدین اغلی تکلو را بدینخدمت نزد سیمون خان گرجستان
فرستادند و نشار الیه ظاهراً بدین وصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خوشی بی اندازه کرد اما باطناً
گرجیان بجهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نمیشدند و به بهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب
عروسی دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان
و صفی گرای خان تاتار بشیروان متواتر شد و امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار
کومک بسیار بجهت پیکر خان شیروان فرستاده بود و عثمان پاشا نیز ذوالقدر و اوجاقی رومی را با جمعی از لشکر روم
از دربند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون ایشان بحوالی تیمورقاپو رسیدند از طرف
پیکر خان و امرای قاجار و چاکرلو و قرامانلو وغیرهم که در شیروان بودند بدافعه لشکر تاتار و رومیه
شتافته ما بین شماخی و شابران ابن هیابنی محاربه اتفاق افتاد غازی گرای که در محاربه قزلباش
دلیر شده جلو از ایشان نمیگرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجولان درآورده آثار مبارزت
و دلاوری بظهور میآورد و دراثنای کر و فر بجمع از غازیان قاجار دوچار شده راه خلاص و نجات
مسدود یافته از تقدیرات ایزدی دستگیر و اسیر پنجه تقدیر شدند و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی

شکسته

بر پرچم رایات پیکرخان و امرای لشکر قزلباش ورزیده مظفر و منصور اختصاص یافتند و مخالفان
و پریشان حال باسر جنود اقبال گشتند و روی بوادی فرار آوردند و غازی گرای خان بصد تشویش جان
از آن معرکه بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان باز نکشید و پیکرخان بدین خدمت نمایان در میان
اقران سربلندی یافته مورد نوازش الطاف پادشاهی گشت اما چشم زخم روزگار رسید و در
همان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد چندگاه خلیفه انصار قراداغلو بایالت
شیروان منصوب گردید اما چون اراده ازلی بران تعلق گرفته بود که ولایت شیروان بتصرف
رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آنجا گسترده شود ازین سبب و اهتمام لشکر قزلباش
مرتب نشد و خلیفه انصار در شیروان کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید
رفت تا ملک آن جهان گیرد و بجهت فوت خلیفه انصار و بازگشتن موکب همایون
بعراق و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگری از امراء قزلباش در شیروان اقامت
نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده بحکومت آن ولایت استقلال
یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازی گرای
خان را باردو آوردند او را بمصحوب جمیع از معتمدان بقلعه الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع
و از قلاع مشهوره روزگار و سالها مقر سلطنت ملوک اسمعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند
و چون مدافعه سیمون خان در فرستادن جزیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امرای
عظام تا موازی بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات الکسندرخان و سیمون خان را بر وجهی
که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و
هراسان گشته در مقام اعتذار درآمدند و الکسندرخان بمترجمان الاطاعتی که بروبیه نموده خراج قزلباش
نداده بود تنصلات نموده بمیرزا سلمان و امرا توسل جست و ایشان نیز صلاح دولت در آن دیدند که صبیه او را
نیز بحباله نکاح شاهزاده نامدار کامکار درآورده او را بدوستی این دودمان خلافت مکان و مخالفت
رومیان قسم دهند فیمابین آمد و شد وقوع یافته الکسندرخان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا سلمان و امرا
قزلباش جمع کرد نزد ایشان آمده فیمابین ملاقات روی نمود و سیمون خان نیز باتفاق میب خان
بدانجا آمد و امرای عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیمابین وقوع یافت سیمون خان را آورده ایشان را
بایکدیگر صلح داده موافق ملت مسیحی و بانجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دودمان

ولایت

ولایت ایشان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومی رفیق و لشکر قزلباش باشند و میرزا سلیمان و امرا
باوردن دختران تنها راضی نشده اراده نمودند که هر کدام خارج با اصطلاح گرجستان صلبیست هر یکی
پسران خود را در موافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی
بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته الکسندرخان و کستندیل میرزا پسر خود را
که در آن وقت دوازده ساله بود و سیمون خان نیز لوارساب میرزا نام پسر خود را که در همان سن بود همکار
عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندرشان نواب جهانبانی خلعتهای فاخر پادشاهانه
بایشان دادند و الکسندرخان التزام ادای باج و خراج چندساله که نداده بود نمود مبلغ سه هزار تومان
رایج شاهی عراقی جهت سرکار خاصه شریفه و یکهزار تومان تحفه نواب جهانبانی و یکهزار تومان جهت اخراجات
میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را اگر مرد پیری که متمول صاحب
مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه مزبور را مؤدی ساخت والتماس نمود عیسی خان
برادر او را در گرجستان نزد او گذارند که خود معاش داده نگاه دارد و همچنین سیمون خان التماس
داود خان برادر خود را که نزد الکسندرخان بود طلب داشت و متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده
نموده عذر ننمایند و هر کدام محتاج از املاک خود مخصوص برادر خود نماید که بفراغت معاش گذرانیده
شکر و عزت بمعاش بگذرانند اما هر دو در باب برادران بعهد و میثاق وفا ننموده در اندک
زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت قوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را بدین حرکت
مواخذه نمود القصه میرزا سلمان و امرای عظام مهمات گرجستان را بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته
خاطر از مهام حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و با پسران و دختران
مذکور در زمانی باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتیکه ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان رسانیدند و موجب ابتهاج خاطر شرافشان گردید و از آنجا به ییلاق میدان چوق رفته چندگاه
در ییلاق کامیاب عیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار که از جانب استنبول
بتحقیق پیوسته در آن سال از جانب رومیان دغدغه نبود و امیر قاسم خان جهت مصالح رفع مهم گرجستان
بر وجه مسطور فیصل یافته بود در آن وقت لشکر قزلباش در شیروان اقامت داشتند و از خراسان اخبار
عصیان و طغیان امرا شاملو و استاجلو رسید دغدغه آن بود که مبادا امرای استاجلو که
از گیلان بیرون آمده بودند بجانب خراسان رفته فتنه انگیز شوند معاودت موکب همایون بمقر سلطنت

مناسب حال نموده در ایام پائیز که هوای ییلاق روی بسردی کشید رایات میمون متوجه
عراق گشته در ضمان سلامت بمقر سلطنت رسیدند و دران زمستان قشلاق در دار السلطنه
قزوین واقع شد ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بد اختر باقتضای حکم داور
در سوانح این سال خروج قلندری در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجمل این واقعه غریبه آنکه در اوایل این سال
شخصی قلندری که با اسمعیل میرزای مرحوم مشابهتی داشته بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نداشت
تا بجهت رفع اشتباه العلم عند الله خود کنده بود بعیانه از کوه گیلویه رفت و ابواب حیل و تدویر
گشوده اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که جمع عوام ملک بالکلیه متفق شده قتل من داشتند بنابر
مصلحت چاره جز غیبت و فرار ندانستم و در شبی از شبها ماه رمضان که در وثاق حلواچی علی خواب
بودم دیدم که جمع که عداوت من در دل داشتند رو بخوابگاه من در آمده اراده دخول
داشتند من در حجره آن خانه را شکسته خود را بیرون انداختم و از رخوت سلطنت و پادشاهی
عریان گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مختفی گشتم اتفاقا غلامی که
بمن مشابهتی داشت آنجا آورده خبر کردند و شهرت دادند که شاه اسمعیل فوت شد و من
دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا
در ولایت روم سیر می نمودم و نیک و بد آن ملک را بنظر احتیاط در آوردم و تا غایت
این راز سر بسته نگشوده اظهار نکرده صبر می کردم که اکثر اعادی من یک یک بجزای عمل رسیدند
و چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید و غدر اعادی و مکر اضداد بالکلیه دفع شد خود را ظاهر کردم
و انشاء الله تعالی از بقیه اعدا انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف
و جوانب ممالک دارم عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و در طلوع [illegible]
برده خیالات فاسد لکاخ دروغ راه یافته لافهای گزاف مینمود و هر کس را وعدهای جمیل داده ایالت و
دارایی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد آن نادان صحرای سخنان واهی آن مزور ابله طراز از
جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قضیه قتل اسمعیل میرزا بکمال وقوع یافت مردم دور دست
که از آن کار خبردار نبودند آن هذیانات و حکایات دروغ بی فروغ را محتمل الوقوع پنداشتند رفته رفته
خبر او در میانه قبایل الوار اشتهار یافت و امر به خفا بدرجه ظهور رسید که مردم از حد و از اطراف و
جوانب هجوم کردند و نذور و پیشکش می آوردند قلندر مذکور رواج کار خود را در میانه آن گروه بی عقل دیده

اساس

اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترده هر کس بملازمت بر میرسید سجده و پای بوس بطریق معهود وقوع می یافت
و دختران صاحب جمال که در هر قبیله بود بوسیله نذر می آوردند که شرف فراشی او دریابد مجملا آن دیوانه
عاقل نما از کثرت و انبوه مردم دکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را بمناصب عالی
نامزد نموده بترتیب لشکر فرمان میداد چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل جاکی و جوانکی و بنوانی و سایر
قبایل و عشایر الوار جمع آمده بودند بیست هزار رسید و با لشکر عظیم که بر سر ده دشت که حاکم نشین کوه — برسر ده دشت
گیلویه است آمد طوایف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که در اردوی
معلی بود بدانجا اعلام نموده جهت دفع قلندر بر سر اولاد خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود
جمع شدند و بین الفریقین مکرر محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب
میشدند جمع کثیر از افشار و الوار درین معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل
خان بمقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلاء قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند
و بسیاری از ان طبقه درین قضیه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از زنان و صبیان آن طائفه را
اسیر نمودند و احکام و مناشیر باطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاده باحضار هواخواهان
امر مینمود چون موکب همایون اعلی پادشاهی دور و در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکم او
بهر جا رفت مردم اکثر محال و قریه جات بطوع و اطاعت مذعن مطلق و قت پیشکش میفرستادند اما چون قلندر
رند بعقل ابله طراز بود و آن جوهر نداشت که این معنی را سرمایه سلطنت و پادشاهی شناخته بعد الامکان
در رواج کار خود سعی نماید و آن همت در نهادش نبود که قدم در راه این سودا نهد بتنعم و عیش و سرور
چند روزه راضی گشته از تدابیر امور سلطنت و مهمات روزگار غافل و ذاهل گشت و زود از زد و
نشئه این امر بزرگ که در پیش گرفته بود دست آنچه از محاربه و دار و گیر دلگیر شد و بعضی امور که شیوه
مردم فرومایه پست فطرت است اقدام نمود بمدلول این مصرع   چراغ کذب را نبود فروغی   روز بروز
سخنان کذب آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم درباره او متردد خاطر گشتند
و آوازه آمدن خلیل خان نیز اشتهار یافت قلندر بعضی از الوار اعتماد کرده دست از محاربه کشید
بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید شجاع الدین بدران مشعشعی که در آن وقت والی حویزه
و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید و الوار را رخصت خانهاء خود داده امر کرد که در وقت
استحضار حاضر شوند اما خلیل خان حاکم کوه گیلویه که در درگاه معلی بود از آوازه خروج قلندر حقیقت

باز متوجه الفنون شده چون بحوالی آنجا رسید بدولتان جماعهٔ الوار بسیما بدانی بهواخواهی قلندر بر سر راه
او آمده بمحاربه مشغول شدند و در دره کوهی که بتنگ کوره مشهور است و یکراه بیش نداشت کمین کرده در وقت
عبور خلیل خان از بالای کوه سنگهای عظیم سر می دادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری
بر خلیل خان خورده کشته شده و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعهٔ الوار دست بقتل و
غارت برآوردند امیر باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید چون خبر قتل خلیل خان بقلندر رسید
از درفول باز متوجه کوه کیلویه شد و دیگر باره جمعی عظیم بر سر او واقع شد بر سر دهدشت آمد و محمود خان
ولد خلیل خان که بعد از قتل والد حاکم کیلویه شده بود طوایف افشار را جمع کرده بمدافعه مشغول شد دیگر بعضی از
محاربات بوقوع پیوست درین اثنا محمود خان بمرض [illegible] باجل طبیعی درگذشت علی سلطان که حاکم
شوشتر بود قضیه فوت برادر و شورش و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه کیلویه شد در راه
هرمز بدست سید مبارک که ملازمش بود مقتول شد غازیان افشار از فوت محمود خان و کشته شدن
خلیل خان و علی سلطان مضطرب و بی سامان گشته از دهدشت بیرون آمده فرار نمودند و قلندر بر دهدشت
مستولی شد در آنجا مسکن ساخت و حصار دهدشت را تعمیر نموده در آنجا مردم را مرخص ساخته بعیش و
حضور پرداخت و خواست که چندروزی که پرده از روی کار او نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی
کرده از روزگار برگیرد اما چون آوازه قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار بمنصور ترک بیک و دوس رسیده
بمسمع همایون گشت اسکندر خان برادرزادهٔ خلیل خان را بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانهٔ آن صوب
نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امرای ذوالقدر حکام فارس بدفع فتنه قلندر و امداد
اسکندر خان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات اجلال متوجه خراسان شده بود امت خان
جوار لشکر فارس را برگرد کرده دور از حلیفه بجانب کوه کیلویه فرستاد و اسکندر خان و طایفهٔ
افشار بدیشان پیوستند چون باتفاق روی بدهدشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول حال بر
قلندر واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود درین هنگام که لشکر فارس بمدافعه او شتافتند
چون پرده جمله از روی کار افتاده عقاید خواص الوار درباره او نقصان پذیرفته بود دیگر از اطراف
و جوانب بامداد او نیامدند لاعلاج در دیواربست آن قصبه تحصن اختیار نمود اندک مردی که
با او بودند دو سه روز جنگ المذبوحی کردند از طرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده داخل دیواربست
شدند جمعی را که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند و قلندر را در همان خانه که می بود گرفته کشان کشان

برون

برون آوردند طایفه ذوالقدر میخواستند که او را زنده بدرگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را
بخلاف رضای ذوالقدران بقتل آوردند و سر او را بدرگاه معلی فرستاده در هنگامی که موکب همایون
از تربت حیدریهٔ خراسان نزول نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ تربت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند و آتش فتنهٔ
آن بی باک ابدطراز در کوه کیلویه منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقل شد اما بعد از
اندک زمانی جمعی مفسدان افشار بر سر شاهقلی بیک ولد خلیل خان جمع شدند و او بهوس کوه کیلویه علم
المغلوبیت بر سر اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیده خود را شاهقلی خان نام نهاده لوای حکومت
برافراشت اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک افشار که از عموزادهای خلیل خان و میرزادهای افشار
مشهور بود با او در مقام خصومت درآمده خود را حسنی خان نام نهاده جمعی از طوایف افشار با ایالت او را
پذیرفته با شاهقلی خان خصومت آغاز نهادند و بین الجانبین کلفت و عناد قایم و از یکدیگر هراسان در ولایت
تزلزل اقامت نموده آن ملک در میانهٔ هر دو منقسم و منقسم گردید تا آنکه هر دو روزی در زمان دولت
حضرت اعلی که هر دو در شیراز بملازمت رسیدند شاهقلی خان بدست حسنی خان مقتول گشته
حکومت کوه کیلویه باو انتقال یافت القصه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگر قلندران بیکار را هوس اسمعیل
میرزائیت در سر افتاده در چند محل این غوغا و شورش بهم رسیده در هر چند روز اسمعیل میرزا
در هر ولایت پیدا می شد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده می شدند یکی در لرستان و جمال پیدا
شده بیدولتان اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سر او جمع شدند و لشکر ایشان به ده هزار رسیده
امرا و ارباب مناصب تعیین نموده در آن حد آغاز فتنه کرد و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده
او را باطاعت و انقیاد دلالت کرد و حکم ایالت همدان باو فرستاده که بجای چوهه سلطان تکلو وکیل
و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین بمقتضای عقل دفع او را بدایه در اطاعت و انقیاد او اولی و انسب
دانسته سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزائیت او نموده و اظهار اخلاص
و خواهش تمام کرده بار جانهای بنهایت در پایش فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق
و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت
و اقتدار متوجه همدان گردید سولاغ حسین و اعیان تکلو باتفاق سیف سلطان بیات
بملازمت رسیده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و
ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت و در فکر رایات

نهضت آیت از خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد و او را بدرگاه
معلی فرستادند و نواب جهانبانی در خیابان در میدان اسب قباء باروط در و پوشیده
آتش زدند و با وجود آن موجب تنبیه قلندران با سر و پا نشد دیگری در طوالش این آرزو
کرد جمعی از نادانان بی عاقبت بر سر او جمع شدند بدار الارشاد اردبیل آمده در آنجا بجزای
عمل رسیدند دیگر در غور و حدود فراه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خود مفلسان
فتنه طلب الکز حد بر او جمع آمده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه
دفع فتنه او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده از قضاء ربانی
حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه افشار منهزم بفراه آمدند و حقیقت بپایه سریر اعلی عرض
شده علیخان سلطان برادرش که در درگاه معلی یوزباشی زمرهٔ قورچیان افشار بود بجای برادر مغضوب
گشته بفراه آمد و بانتقام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از
سعی بسیار که از جانبین وقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه افشار در نیمرتبه نیز کاری از پیش
بکال سلطان قوم ایشان حاکم فراه شد چون بتوفیق بکان تا آنجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب
قلندر بر اتباعش ظاهر شد عاقبت بقتل رسید شد مجملاً تا چهار سال آغاز دولت نواب
سکندرشان زمزمه گفتگوی خروج اسمعیل میرزا از زبان مردم بود ذکر قضایای خراسان و جلوس
حضرت اعلی بر تخت سلطنت انولایت بتقدیر فرماینده کشورگشای کان و مکان
و در سنه پیلان ئیل تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت و در قضایای سابق که گذشته مرقوم
عصیان و طغیان علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشد قلیخان بیگان استاجلو و اتباع
و آمدن ایشان را بر سر مشهد مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نموده امیرخان و امراء
ترکمان بجهه تعصب اویماقیت در آن باب گفتگو در آمده امداد و اعانت مرتضی قلیخان پیش
نهاد همت ساخته بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهمات خراسان را در عهده اهتمام
محمدخان ترکمان نموده او را باتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخمس خان
شاملو و بعضی از امرای لشکریان بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را
منطفی کرده این امراء خراسان را از مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه
میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورند

عصیان کردن [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] مشهد مقدس

والا بونی

والا آنکه مقتضای وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نماید که شعله دو هوایی که در میانه ایشان
پدید آمده مفقود گشته همگی سر از ریقه گریبان برآورند و ایشان بر حسب فرمان روی براه آورده روزی
چند در عراق زینت فزون و لشکر خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف گردانیدند
و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان سر عزیمت مشهد مقدس
در خاطر تصمیم داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون شاهزاده نامدار کامکار اعنی حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرایی که با آن طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای آراسته
بار دوی کیهان جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که با آوازه
داد و دهش فزون و لشکر موفور فراهم آورده با آن گروه مقاومت نماید زیاده از حاصل و مداخل مشهد
اخراجات ملوکانه بر خود لازم آورده انعامات غیر مقدور می داد و بطوایف اویماقات و سپاهیان
صلای در وطلبان داده از متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در رغادی ایام جمیع آمن در آن بلده
برکز متمکن گرفته بودند توقعات عنیف کرد و چون شیوهٔ مصادره و مواخذه او از حد اعتدال
تجاوز نموده در هیچ عین و یسار نگذاشت دست جسارت بخزانه معموره سرکار آستانه
مقدسه و حلی و زیور آن روضه متبرکه دراز کرده جمیع قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره را مساعده گویان
تصرف نموده صرف علوفه و مواجب لشکریان کرد و از تجربه بود که مطلوب او حصول
نمی پیوست و آنچه با خود می اندیشید بر عکس مطلوب نتیجه داده تا آنکه یافت القصه محمدخان
و اسمعیل قلیخان با امراء و لشکریان که برفاقت مأمور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از
وصول بدان بلدهٔ متبرکه میانه محمدخان و علیقلیخان مراسلات موعظت آمیز واقع شد اما ایشان
بمظنه آنکه محمدخان بجهت تعصب اویماقات ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهه قصاص خون ولی خلیفه
سر شورش توقف دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از اصلاح گذشته از مطلبی که پیش
گرفته بودند متقاعد گشتند و آن گفتگو بدر هیچ تاثیری نکرد و مدعای علیقلیخان آن بود که میانه
ما و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع بنوعی اشتعال یافته که باب موعظه و نصیحت منطفی نمیگردد و هیچوجه
موافقت ما و او ممکن نیست اگر او را تغییر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امراء
عظام دهند که با شاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحدات موافق بود و در وقایع
و حوادث از سخن و صلاح لله و بیگلربیگی بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است و ما همان بندهاد

دو لشکر هم کر بودیم و محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده غرور و نخوت بودند بکثرت طایفه ترکمان
و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات نمیدادند و قطع رسل و رسایل کرده
اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معلی ترجمعیت عظیم واقع شد اما علیقلی خان
صلاح در رفتن مشهد مقدس ندیده چون از اطوار و روش محمد خان که در سال گذشته بظهور آورده بود و مرشد قلی خان
آزرده خاطر بودند صلاح وقت دران دانستند که تخت متوجه نیشابور و تادیب درویش محمد خان
شوند اگر امرای مشهد بکومک او بیرون آیند در صحرا میانه ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن
غیب مستور باشد بظهور آید و الا خاطر از مهم نیشابور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان
از طریق مشهد بجلدی متوجه نیشابور جانب شده بظاهر آن بلده رسیدند و درویش محمد خان باستحکام
قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری و درو دیوار شهر را استوار ساخته سر مخالفت در روی کشیدند بر در خسته
و این ان قلعه را مرکز وار در میان گرفته براق قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان
بنیشابور مطلع شدند برای خطا اندیش و تدبیر ناصواب نگاهداشتن مشهد مقدس را صلاح ندیده در دفع این بسر انجام
حادثه را آسان شمرده و خود در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان را که اسمعیل خان و بوداق خان
چکنی بامداد و کومک درویش محمد خان مامور ساخته روانه آن صوب کردند از انطرف مرشد قلیخان با قشون
و لشکر خود و قورچیان حضرت امام که اکثر استاجلو بودند مرتضی قلیخان با ایشان بدگمان شده از مشهد
مقدس عذر خواسته بیرون کرده بود درین هنگام در کومک جنود مرشد قلیخان انتظام داشتند با جمعی دیگر بمدد فوج
ایشان مامور گشته در حدود نیشابور بین الفریقین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای دولت
امرای عباسی و رایات منصوبان حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل قلیخان و بداغ خان و اتباع
ایشان راه انهزام نموده شکسته و بد حال بمشهد مقدس رسیدند المغرور موجب از دیاد قدرت و شوکت
امرای عباسی گردیده محمد خان و مرتضی قلیخان و امرای مشهد مقدس را سبکی خفیف گشته آن طبقه دلیر شدند و لشکر
مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافته در شهر خزیدند و شهر رفته آن کثرت و ازدحام
روی در کمی نهاد و امرای عباسی خصوصا طایفه استاجلو بعد از شکست مشهدیان و ظهور عجز و زبونی ایشان
اراده نمودند که چون حسب اقتضای قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره
نواب سکندر شان رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توسل
بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل الهی استوار داشته آنحضرت را بسمت والای پادشاهی موسوم گردانیده

ربخت

ربخت سلطنت خراسان ممکن سازند و بر همگنان ظاهر نمود که سعی و خدمتی که مینمایند در راه آنحضرت است
و دوست از دشمن متمیز گردد و درین باب با علیقلی خان لله گفتگو کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آنحضرت
بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی نیکخواهان این رای را مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی جازم و عازم شدند
در بیلان ئیل ترکی موافق تسع و تسعین و تسعمائه در روزیکه قمر در برج الشرف و سعود ناظر و کواکب منحوسه در
حضیض و بال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت و پادشاهی آراسته و بساعت سعد
و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امتداد زمان سلطنت میمون و مولانا آقا بر منجم تربتی
تعیین نموده بود آن شاهنشاه کشور اقبال را آورده فاعل سلاطین بر آن مسند جلوس نموده اسم سامیش
را که تا غایت عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هر چند آنحضرت را که نه خود سالگی و حداثت
سن مدخلیتی درین امور نبود و رضا با مری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد نمیدادند اما
بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظمی با ختیار بوقوع پیوست فرامین و احکام بطغرای پادشاهی
مزین گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت جمیع امرا و اعیان دولت که
در اردوی معلی حاضر بودند بقدم تملق و انقیاد پیش آمده بشرف کفش پای بوس مشرف شدند و وضیع و شریف زبان
زبان تهنیه و مبارکبادی گشاده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده
آثار اطاعت و متابعت و جان سپاری بظهور رسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشابوری
ولد میر شاه حسین که از عظمای آن ولایت و پدرش در اردوی معلی میر الممالک بود در مراسم دولتخواهی
کوشیده بمرتبه امارت ترقی نمود و میر محمد یوسف خان لقب یافت و در الحقیقه تاریخ سلطنت و پادشاهی
آنحضرت ابتدا و جنت که فال است و چون این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلشکستگی و پریشان
حالی محمد خان و لشکر مشهد مقدس شده حقیقت اجمال را بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان
صبا رفتار بآذربایجان فرستادند چون کلاه جاه و قبای جوهر وجود آنحضرت را در شیمه خلقت
درخشان و اختر بخشش را سعود تابان آفریده از بدو حال و آوان کودکی ولای آنحضرت در دلهای
کافه انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند آوازه جلوسش بهر جا رسید موجب مسرت و
شادمانی میگشت و آثار علامات عیش عالمیان را از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون این خبر صورت
ثمر در اردو و شایع گشت همگنان را موجب استعجال میگردید چه تا غایت در دودمان صفویه چنین امری
وقوع نیافته بود راقم حروف از صدر اعظم قاضی خان حیدر الحسینی استماع نمودم که در سالی که نواب

سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی مشرف الکندرخان
بار دو آمده بود از من سؤال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان صورت وقوع دارد یا نه
در جواب گفتم که بافواه چنین مذکور میشود اما هنوز بتحقیق نپیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان بود
خواجه بیت الحال احوال شاهزاده را ازان کتاب تفاؤل نمود در اول صفحه همین این قطعه برآمد قطعه
خسرو تاج بخش و شاه جهان • که ز تیغش زمانه در خطر است • تحفه چرخ سوی او هر دم • مژده فتح و دولت
دگر است • رای او مرد دولتش ز نبات • دست او بحر و خنجرش گوهر است • آسمان دوش
با خود میگفت • که بنزدیک ما چنین خبر است • کو بگرد تیغ چون خورشید • هرچه خورشید در ایران
گذر است • خودش گفت نوچه پنداری • عرصه ملک او همین قدر است • نزد در حسب پادشاهی او
هفت گردون هنوز مختصر است • باش تا صبح دولتش بدمد • کین اثر خود نتیجه سحر است • بالجمله
بعد از وقوع اینحال امرای عظام با جد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام بسیار بظهور میاوردند
اما درویش محمد خان بنور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت و قلعه داری کما ینبغی کوشیده
بیرون نیامد بر بیان اهر چند سعی مینمودند کشایش نمی یافت تا آنکه مدت محاصره باشتداد کشید و وقت
قشلاق نزدیک آمده آوازهٔ وصول لشکر عراق نیز میرسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده
با نیل مقصود از پای قلعهٔ نیشابور برخواسته روی توجه بجانب دار السلطنهٔ هرات آوردند و امراء
عظام رخصت یافته هر یک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان چنانچه در گذشت در ییلاق قوق
قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسید و پاسبان پادشاه مرادر گفتگوی صلح میان آورده ابراهیم
خان ترکمان را چنانچه مذکور شد برسم رسالت روانهٔ استنبول نموده بودند عزیمت جانب
عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ متوجه سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیدند و در اول
سال توشقان ئیل جهة دفع فتنه خراسان به انجام اسباب آن سفر پرداخته قورچیان جهة احضار
امرا و لشکریان باطراف و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این دفتر وقایع آنسال مرقوم کلک
شیرین مقال میگردد **ذکر توجه موکب ظفر نشان نواب سکندرشان بجانب خراسان**
چون زمستان ییلان ئیل بپایان رسید نوروز جهان افروز سال توشقان ئیل ترکی بمبارکی و فیروزی
جلوه ظهور نموده مشاطه ربیع فروردین نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان ریاحین برداشت
و بهار دلکش صلای عیش و صفا بروز نا داده لوای نزهت و خرمی در چمن زمانه افراشت شاه و شاهزادهٔ

بجهة انطفای نایرهٔ فتنه و فساد خوارج سانیان

با مداد

کامکار نام دار در سلطنت پایدار بعیش و حضور اشتغال داشتند نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی و کامگاری
صبیهٔ میرزا سلیمان و میرزا رغبت نموده از روی میل و خواهش تمام در حبالهٔ نکاح در آورده و میرزا سلیمان
جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بروجه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی شایسته این امر است
از جانبین بظهور آمده مقرر شد که در این سال ترتیب یراق و اسباب و تجملات ضروری آن پرده نشین
سرادق عفت پردازند که بمقتضای رسم عروسی و زفاف در سال دیگر اتفاق افتد و میرزا سلیمان بدین
مفاخرت سر افتخار بایوان کیوان افراشته بیشتر از بیشتر در امر وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار
و استقلال یافت هر چند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواصلت راضی نبودند اما بنا
بر میلان خاطر شاهزاده رضا جو گشته اظهار اکراه خاطر خود نمودند و چون اخبار خراسان بنوعیکه مرقوم گشت
بدانروی کار امرای خراسان برخاست و آوازه سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بعراق
رسیده از درجهٔ گمان بر حد یقین انجامید مرشد محمد خان و اسمعیل قلیخان و امرائیکه در خراسان همراه بودند
از مشهد مقدس مراجعت نموده بنوعیکه بپایبوس مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را حسب الواقع
معروض داشتند میرزا سلیمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و منسوبان و مقربان شاهزاده عالمیان
بشورش و گفتگو در آمده جهة انطفای نایرهٔ فتنه و فساد خراسانیان عزیمت یساق خراسان جزم نمودند
هر چند اینمعنی موافق مزاج قورچی باشی بایندر نبود و شاهرخ خان و بعضی از امرا نیز نبود و در مجالس
جانبی میگفتند که اعتمادی بسخن رومیان نیست مبادا چون نهضت همایون بجانب خراسان مسموع
رومیان گردد دستان بایشان وقت غنیمت شمرده و رغبت بجانب آورده بطرف آذربایجان حرکت
نموده فتنه و آشوب در آن دیار وقوع یابد نهضت همایون بجانب آذربایجان و دفع شر دشمن
بیگانه بهتر و بصلاح دولت قاهره لایق‌تر مینماید و اگر پادشاهزاده نام دار کامکار را که در خراسان تشریف دارد بقول اعتبار
و اقتدار زیاده شده باشد مخالفان او دیگر حساب گیرند و امرای خراسان مطیع فرمان او باشند نقصی بدولت
ابد قرین نمیرسد میرزا سلیمان و جمعیکه خود را در دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم میدانستند امرا مذکور را
از اهل نفاق شمرده بمضمون این مقال **نظم** هست آیین دو رنگی ناموس • قبلهٔ عشق یکی باشد و بس • اسناد
خلاف و نفاق بجمعیکه در رفتن خراسان تأمل داشتند مینمودند و در خلا و ملا عرض نواب سکندرشان
و شاهزادهٔ عالمیان میرسانیدند که مطلب امرا در فسخ عزیمت سفر خراسان آنست که هنگامه دو هوایی
در میانه و بازار شر گرم بود اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته اند بانهدام نپذیرد که در درگاه معلی موجب

اعتبار ایشان گردد این گفتگو باعث آن شد که اوالب از مخالفت و معاندت بسته در توجه
سفر خراسان متفق گشتند و امیرخان موصلو بر اسلحه و سرانجام بکوزه امضاء آن عزیمت نمود مجملا توجه جانب خراسان
در کل اعیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت اطمینان قلوب طایفه استاجلو سلیمانخان ولد شاه علی
میرزا ابن میرزا عبدالله خان استاجلو را بمنصب دیوان بیکی با خنجر کمر سربلند گردانید و مقرر شد که
بطریق جد و جهد خود در ضمن فرامین مطاعه مهر زنند و از بنات مکرم شاه جنت مکان شهربانو بیگم
را که بحباله او درآمده بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند و چند نفر از امرای استاجلو که
در اردوی معلی باکی بودند خصوصا شاهقلی سلطان قارجه و احمد سلطان اسایش اغلی و غیر ذلک بشفقت
پادشاهانه مستمال ساخته مدد فوج سیاق داده بمرافقت سفر خراسان امر فرمودند که مرشد قلیخان و
امرای استاجلو را که ایل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده و از سلک خلاف و عصیان بطریق موافقت
دلالت نمایند و زمام اختیار بنام شاهوردی بیک یکان عم مرشد قلیخان که از عظمای آن طایفه و در
خدمت شاه جنت مکان شیر و مشارالیه بود افتاد پیشتر از توجه رایات جلال و رایدین خدمت مامور
نموده بخراسان فرستادند و چون از علیخان ذوالقدر بیگلربیگی فارس تقصیر سیاق واقع شده و درین
دو سه سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاده لشکر فارس بهانه خروج و ظهور قلندر که در کوه گیلویه واقع
شده از سیاق تقاعد نموده بنا مدند رقم عزل بر صحیفه احوال او و چند نفر از امرای ذوالقدر فارس کشیده
امت بیک نوراباشی را که از عظمای و ریش سفیدان طایفه ذوالقدر بودند برتبه خانی و ایالت و دارایی
آن ولایت که تخت سلیمان و دارالملک کیانی بود منصوب گردانیده امرا مجدد تعیین نمودند و حکم
شد که امت خان از لشکر فارس جمهور امدادی قلندر و معاونت اسکندر خان افشار بکوه گیلویه فرستاده
خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموکب ظفرقرین بپیوندد و فرمان واجب الاذعان عز اصدار
یافت که ولیخان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد و ولیخان افشار حاکم دارالامان
کرمان با جنود آن ولایت عزیمت سیاق خراسان نموده در سفر در موکب همایون باشند مجملا سه ماه بهار را
در دارالسلطنه قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیدند و ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب یراق خراسان
پرداختند و در هنگام ارتفاع محصولات عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آمده قورخمس خان
شاملو را که حراست دارالسلطنه قزوین و خدمت دولتخانه مبارکه تعیین نمودند و استمالت نامها با امرای
خراسان مصحوب قورچیان فرمان پذیر ارسال یافت که از روی اخلاص و نیکخواهی سیوندا بسر مرتضی قلیخان

بجمعیت

نیز که در دارالسلطنه هرات بود و ملاحظه
خاطر نواب جهانبانی با یکجهتی امداد و مرتضی قلیخان

در خراسان در جاده خلاف مستقیم باشند
عذار واقعه ایشان امرای مذکور را
در عوض تعیین نمایند و سلیمانخان
امرا و ریش سفیدان استاجلو متعهد آن
شدند که کسان معتمد بخراسان فرستاده
مرشد قلیخان و امرای استاجلو را که
ع

جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی بپیوندند و فوج فوج عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب در ظل رایات
فیروزی آیات جمع میشدند و در اندک روزی الجان جمعیت دست داده که در هیچ زمان جمعیت لشکر
قزلباش را بدان مثابه نشان نداده اند در اثناء راه شاهوردی بیک یکان از خراسان عود نموده بعضی مقدمات
از جانب مرشد قلیخان و رفقا عرض نمود در اثناء محاوره و گفتگو درشت خویی کرده عاقبت مورد عتاب
و خطاب گشته مواخذه گردید محمد قلی بیک ولد حسین بیک چاوشلو نیز که قورچی تیر و کمان و از عظمای
طایفه استاجلو بود درین مراتب گفتگو بمذهب او نمادات و حمایت ایل و عشیرت در مجمع
امرا دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد نبود مواخذه گشت سلیمانخان و ریش
سفیدان استاجلو باغوای معاندان و دوستی شاهزاده هر دو را بقتل آورده اما علیقلیخان و مرشد
قلیخان آوازه ورود لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستانی اعنی حضرت اعلی شاه
ظل الهی در دارالسلطنه هرات بیرون آمده امرای عظام که با ایشان عهد و پیمان موافقت حضرت اعلی
و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا حدود مشهد
مقدس معلی آمده بانتظام احوال مرتضی قلیخان و تفلیس اعوان و انصار او در حرکت درآمدکان طایفه جانی قربانی
را که از اتباع مشارالیه بودند نهب و غارت نموده آزار آسیب لشکریان بر آن طایفه تغیر و تبدیل یافت
و همت بر آن گماشته بودند که در جواب آل او را از برکت و بار خالی گردانند در خلال الحال مخبران خبر ورود
لشکر عراق رسانیدند و مجال آن اندیشه تنگ گردیده از راه جهان ارغیان تا بلد المومنین سبزوار
آمدند و در حینیکه موکب همایون نواب سکندرشان بدامغان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود
قوت و قدرت لشکریان عراق که اضعاف مضاعف آن گروه بوده اند دلیری خراسانیان و اهل
ایشان را سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردیده کمان مردم آن بود که فیمابین آن دو گروه در همان چند روز
مقابله و مقاتله عظیم واقع خواهد شد و اکثر عظما و ریش سفیدان جنگ را مکروه شمرده زیرا که طوایف قزلباش را
اقربا و خویشان بیکدیگر آمیخته جمعی در آن طرف و جمعی در این طرف بودند و از امرای صلاح اندیش خصوصا
... بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار سخنانکه از رنگ مخاصمت بود صدور می یافت اما میرزا سلیمان
امرای مذکور را با نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دورنگی می نمود و ایشان مصلحت وقت
باظهار ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاد و در روزیکه اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نمودند
جزم اجتماع خراسانیان در اردو شیوع یافت و تشتت این مقال اگرچه علیقلی خان و امرای عظام بسبزوار رسیدند

از ورود موکب همایون پادشاه و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با آن لشکر ظفر
بیرون از حیز قوت و قدرت ایشان است صلاح حال خود در آن دیدند که عنان انجذاب بجیده هر یک
بامکان خود رفتند و قلاع خود را استحکام سازند و بلوازم قلعه‌داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را
بجهت استیلای مخالفان رومیه در خراسان زیاده از شش ماه قدرت توقف نیست و الحق چندان و
فکر درست و تدبیر صایب جز آن بود مرشد قلیخان بمحض قلعه تربت اختیار نموده متوجه آن صوب
شد و علیقلی خان و امراء هرات و غوریان و اتخدود در رکاب سعادت انتساب شاهزاده
جهان ستان بدار السلطنه هرات رفتند و از عقب رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده
قلیخان و اکثر امراء خراسان بموکب ظفر قرین پیوستند و چون مراجعت علیقلی خان و تفرقه امرا و اتباع
ایشان و خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن
دیدند که اول خاطر از مهم او فارغ سازند و تا او در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند و لهذا رایات
نصرت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند و سیبها
را بامراء عساکر و ملازمان تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه‌گیری کرده محصوران نیز برسم قلعه‌داری
پرداختند و در اندک روزی سیبها و توپهای عظیم ترتیب یافته جوالها بند ساختند و میرزا
سلیمان و امراء تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در
محافظت و قلعه‌داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه میکوشیدند و سیبها که آثار جلادت بظهور
می‌آوردند تکرار به دلیرانه بسیبه ریخته اردو قدری خلیفه تکلو را که از امرای معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند و
طهماسب قلی بیگ ولد قورخمس خان شاملو که ایشک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود در سیبه بقتل
آمد مجملا مدتی از جانبین بازار محاربه و مقاتله گرم بود و محصوران باستظهار بعضی از برج بیرون
کوششهای مردانه کرده اثری بر سعی موفور بیرونیان مترتب نگشت و الحق بعضی از دولتمندان
خصوصا قورچی باشی و شاهرخ خان از بیم خونریزی راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد در خفیه
با آقایان و ریش‌سفیدان او ملاقات در اثنای محاربه و گفتگو میکردند که امیدواریم که قزلباش
شمشیر در روی یکدیگر نکشند و مهم بصلح و صلاح فیصل یابد و دیگر بسعی ساعیان روی داده
بصلاح انجامد اما از بیم طعن خصمان و حاسدان در مجمع امرا لب از این گفتگو بسته از خوف یکدیگر قدرت
اظهار این مدعا نداشتند تا آنکه زمستان را در پای قلعه بپایان رسانیدند و لوای روز عالم افروز

تدبیر

قلی بیگ

سر

سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی ورود سعادت نمود سلطان چهار بالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت
الشرف افراخت و مدت محاصره بطول انجامیده از جانبین بستوه آمده بودند ریش‌سفیدان دولت
قاهره که در هر اویماق بودند خصوصا شاملو و استاجلو و غیرهم از مقوله حکایت در حضور میرزا سلیمان و صنادید
امرا و اعیان دولت بمیان آورده طبایع اندکی بمصالحه راغب گشت در اول حال که این گفتگو بمیان
آمد ارکان دولت قاهره از زمره امرا سید بیگ کمونه و از سادات و علما امیر ابو الولی انجو قاضی معسکر را
باتفاق چند نفر از ریش‌سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب
سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تحذیر نمایند لیکن الیه چند روز فرستادگان را در
قلعه نگاه داشته از قبضه قبول آوردن شاهوردی بیگان عمه او اظهار آزردگی بسیار کرده [illegible] جهت
عفو و اغماض ارکان دولت اعتماد نمی‌نمود تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم
فارس با کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات او گشته از خدمت اشرف و نواب جهانبانی التماس عفو
زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات
نمود و چون محصوران از قلعه‌داری بتنگ آمده بودند بعلم و وقت در ستیز مسدود و در هوا و اساس
مدارا مفتوح ساختند بعد از تکرار آمد و شد میرزا سلیمان و علما و امرا نیز در جوار قلعه با مرشد قلیخان ملاقات
کردند و او در اخلاص و غلامی نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان موکد
ساخت و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ نموده چند روز او را مهلت دهند که برگ و سامان
کرده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش‌سفیدان خود را در مرافقت میرزا سلیمان و امرا بپایه سریر
اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرا و مصلحان بشرف
سجدهٔ اشرف و نواب جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام عود نمودند و از جانب ما نیز عاطفت
بانعام مرشد قلیخان مبنی بر عفو زلات و تذکر ادای حقوق خدمت چندین ساله شاهقلی سلطان یکان
والده مشار الیه که در هرات لله نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بود و اصلدار
یافته با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که بر این طریق دار السلطنه
هرات و مشهد مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب
هرات با اختیار دست داد **ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات و بیان
محاربه لشکر عراق و خراسان در غوریان و انهزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کن فیکان** در هنگامی که

اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد مقدس تردد بودند خواجه عبد المؤمن هروی
و مستوفی مشهد که از اقوام خواجه اختیار منشی بود از دار السلطنه هراة رسیده خبر رسانید که علیقلیخان
با اقربا و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند بمعاونت مرشد قلیخان در رکاب مقدس شاهزاده
جهانبان اعنی اعلیحضرت شاه ظل الهی از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته اند و در
کیفیت و کمیت لشکر استفسار شد زیاده از هفت هشت هزار نشان نداد میرزا سلمان و امرا را
محل استعجاب گشت که با این پایه مردم چگونه مقابل عساکر نصرت نشان کرده بر اثر ایشان آمده توانند
آمد وجه معاونت بمرشد قلیخان توانند کرد خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از بیرون آمدن
آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده مرشد قلیخان از
تنگنای محاصره خلاصی یابد و چون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ کرده خود را بقلعه
هرات رسانند چه ظاهر است که هرگاه قلعه تربت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه شهر امان
هراة که از قلاع مشهوره آفاق است در عرض یکسال تیسر پذیر نخواهد بود و لشکر عراق را بجهة اشتغال
رومیه و مشاغل عظیمه سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضروره مهم بر وجه
دلخواه ترتیب خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا پسندیده نمودن چون مقدر الهی خلاف
آن بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا
اسمعیل قلیخان که علیقلیخان بجهة قتل خلیفه پدر او خصومت موروث ورزیده و ولیجان تکلو و اعیان آن طایفه
که با طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از تعارف بر احوال آل عبای اندیشه
نمودند که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفرقرین از پای قلعه تربت مطلع نیست
عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را با ایشان رسانند که شاید که
ذات مقدس حضرت اعلی و علیقلی را بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخاستن از پای
قلعه تربت بعلیقلی خان رسد باحتمال آمدن بجانب هراة در غوریان توقف ننموده خود را
بشهر انداخته تهیه اسباب قلعه داری پردازد بالضروره این مقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاد
تأکید نمود که همان روز با والده نامدار قرار ایلغار دهد و یک لحظه تاخیر جایز ندارد نواب جهانبانی
در مجمع امرا این اراده در خدمت نواب سکندر شان کرده بایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و
ارکان دولت از بیم طعن بدگویان لب از گفتگوی خلاف بسته سر رضا جنبانیدند و در همان مجلس

ولیجان

بیعقل

ولیجان تکلو با جمعی دیگر از امراء تکلو و ترکمان و غیرهم بچرخچی گری معین شدند و پنجم در اردو شایع گشته لشکریان
مفتن اسباب و انجام ضروریات ایلغار پرداختند دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمد و امرا عظام
طوعا او کرها در رکاب اشرف نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان روی براه آورده تا کنار پل خط از
شبگیر و الوار پیموده آن مسافت بعید را در سه شبانه روز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز نامه
هبین بلباس عباسی بود قراولان لشکر ظفرقرین بکنار پل رسیدند و قراولان اردوی علیقلی خان
واقف گشته خبر ورود لشکر رسانیده علیقلیخان در آن حال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر
عراق را در پای قلعه تربت گمان داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت بعید بود اما چون صبح کاذب
طلیعه صبح صادق گشت و غلغله عبور لشکر از کنار پل بر خاست علیقلیخان و امراء رفیق او سوار
شده جرنجی قرار داده قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند
و اردوی خود را کوچانیده بر سر پا باز داشتند از این طرف لشکر ظفراثر بعضی از سر پل عبور نموده
و بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی گشتند و معرکه جدل و رزم
گرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون
لشکر عراق ده برابر لشکر خراسان بودند اندک زمانی پای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نمودند
اما چون کوکبه اقبال نواب سکندر شان و چتر همایون فال شاهزاده جهانیان با قشون بهادر آراسته نمایان شدند
کارغان از
و حشم علیقلی خان و لشکریان او با آن لشکر بیشمار افتاده دستشان از کار رفت و دست
ایشان رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سپاه ویران شده شکست خورده روی
بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که بیکدیگر رسیدند بجهت تعقب قزلباشیت
و ممکنش در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند اما طایفه تکلو بر خلاف دیگران بمعافت
شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری از ان طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند
و اردو و دولت ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمانان و تکلویان چون باموال و اسباب رسیدند
اندک دست از تعاقب باز کشیدند و بغارت و یغما مشغول شدند و نواب سکندر شان
وسوارگ
و نواب جهانبانی بغوکره رسیده چون از حرارت هوا و مشقت ایلغار پیاده طاقت
طاق شده مراکب از رفتار مانده بود در همانجا فرود آمده در همانشب مرتضی قلیخان
و جمعی از امراء دار السلطنه هراة فرستادند که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود رایات

رایات جلال باشد اما علیقلی خان بعد از انهزام او شاهزاده فلک مقام اعلی حضرت اعلی جدا افتاده از راه
دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امراء معتبر که در رکاب اقدس آنحضرت بودند شربت مرگ چشیده جان از ان
ورطه خونخوار بیرون بردند یکی از عظماء معتبر اکه دران جنگ بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو ولد اغورلو خان و فرهاد
خان قاجار و حاجی سلطان جغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان
که در الحین وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان و کوچک شیخ خان
و خواجه علیجان کلانتر و غیر ذلک بود و جمعی کثیر از میرزادهای که گرفتار شده بودند میرزا سلمان کلانتر
رضاء امرا در قتل ایشان مبالغه نمود رشته نفس ایشان القا نمیکرد و هر کس را امرا مبالغه و درخواست اقوام نجات
که بآن لشکر آمیخته بود التماس مینمودند او بزعم امرا حکم قتل میکرد و بدینجهت محمود امیانه میرزا سلمان و امرا غبار
ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزاده نامدار صاحبقران گردون اقتدار اعلیحضرت شاهی
با چند نفر از فدویان جان نثار راه هرات پیش گرفته با حداثت سن و خوردسالی بدلالت
خرد خدا آفرین از معرکه مهلکه بی اخلاص داشتند جدا شده ارباب نفاق را از خود دور کرده چون
منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء توشیح و تزئین یافته
بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب نشده بود که داخل قلعه هرات شدند و جمعی از فدویان
شاملو که در شهر مانده محافظت شهر و کوتوال قلعه مامور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت
و فرحی با اندازه کرده شکرگذاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند و خاطر شریف آنحضرت
از جدایی علیقلیخان آرام نمیگرفت و متفحص بود که بر سر او چه آمده با کمال دل نگرانی چشم براه
انتظار داشتند که در همان شب پاسبانان در دروازه قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده
موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خان دولت و کامرانی بشهر رسید بشرف
ملازمت اشرف رسیده بسلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده اظهار فرح و
انبساط کرده و جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه
کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب آن مهم کوشیده مشغول گشتند در اثنا
بعد از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان پرناک و اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر
از امراء لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده دیرگاه بدار السلطنه رسیده
در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها

ارکار

از کار افتاده توت و قدرت نرد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آنشب در مدرسه
میرزا استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول بهرات نمودند دروب را
مسدود و برج را مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندرشان و امرا گردیده زبان
اعتراض بر مرتضی قلیخان و رفقا دراز کردند که چرا در همانشب پیش از رسیدن نواب شاهزاده و علیقلی
خان تا خواب را بر خود گوارا نکرده داخل قلعه نشدند و لحق این تکلیف ما فوق الطاقه و عدم الاستطاعه
بود چه اکثر اینان اسبان بجهه ایلغار چند روزه و ترددات جنگ داشتند از کار ماند و وارث
هوا از کار مانده قدرت ایلغار و قوت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که با آنکه بدستور در
یکشب از غوریان پیشتر از حضرت اعلی و علیقلیخان که اسبان آسوده داشتند بهرات رسند
بالجمله اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیدند مدرسه میرزا بجهت دولتخانه شاهی
و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت میرزا سلیمان در جوار دولتخانه نزول کردند و امراء
عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یکدروازه رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالا حاطه بالبدر
درمیان گرفتند و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات نموده زبان تشنیع بامرا دراز (و سر زنش)
کردند و ایشانرا نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و
زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق نمودند و عاقبت سر در سر دولت و وزارت خود
نهاده در همان ایام در دست امرا بقتل رسید **و کرگشته شدن میرزا سلمان و مصالحه**
با علیقلیخان و معاودت اردوی ظفر قرین بمقر سلطنت ابدی بنیان چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نکاح نواب جهانبانی
درآورده خاطر از نوع مزاج نواب عالی که بجهه قضایای تبریز و بقتل آوردن حسین بیک وزیر
و همشیره او و دیگر امور که مکروه خاطر انور شاهزاده عالمیان شده بود بخود دگرگون بیدرنگ بجهه جمع
نموده بود و میرزا عبداله پسر بزرگتر او وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام پسر کوچکتر مقرب
آنحضرت و انیس و جلیس بود خود را از فدویان نواب جهانبانی بیشتر زیاده از دیگران
اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره تخصیص قورچی
باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتقصیرات و نفاق متهم داشته خاطر (قلی بیک)
نشان نواب جهانبانی کرده بود که تا آن سه مدبر در حیات اند گلشن سلطنت نواب
جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود و گاهی بکنایه از این مقوله حکایات در

مجلس میگفت و خودستائی میکرد مفسدان اردو خصوصا تاجیکان صاحب داعیه با امرا در خفیه ملاقات نموده
این مقدمات را خاطرنشان میکردند بعد از قضیه فسخ غوریان سررشته عقل را از دست داده
حکایات با امرا میکرد و هرگاه ایشان را به نفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی
تفرس نموده بودند که سخنان میرزا سلمان عنقریب موثر خواهد بود در دفع او که محرک این ماده بود
مصمم گشتند و منتهز وقت بودند درین اثنا میرزا سلمان اراده سیر کازرگاه کرده یراق و کباب
جشن بکلی بانجا فرستاده و جمعی از ندما و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردوی معلی را دعوت
نمود که در روز موعود جشن ملوکانه آراسته با ایشان صحبت دارد امرای عظام پسران و برادرزادگان
خود را که از جهلا و دیوانه تران اردو بودند قرار دادند که چون میرزا سلمان بکازرگاه رود با کار رفته
مهم او را باتمام رسانند و در روز معهود میرزا سلمان با پیش و لشکر خود سوار شده متوجه کازرگاه
شد و تعیین کرده امرا که مقدم ایشان توپخان ولد قورچی باشی و دو سلطان ولد محمد خان و خلیل سلطان
برادرزاده شاهرخ خان و امثال ذلک بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد قتل او متفق شتافتند
متنفر از مردم درحوالی کازرگاه آمده میرزا سلمان را ازین حال آگاه کردانیدند و او فی الفور عطف عنان
کرده در کمال اضطراب روی بجانب شهر نهاد و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند تفاریق روبراه آوردند
میرزادهای عظام بکازرگاه رسیده از مراجعت میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در
راه او را دریابند بقتل رسانند و الا توقف دیگر انداختند بالجمله غنیمت یافته باو نرسیدند
میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده
ایشان را از قصد امرا آگاه کردانیدند نواب شاهی باحضار امرا امر فرموده بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان
دولت جمع آمدند از امرا سوال کرد که سبب چیست که با میرزا سلمان که وزیر معتمد علیه ماست
درین مقام درآمده اید امرا در اول حال انکار کرده گفتند ما را از وی شکایتی نیست و ذکر جهلا و
اوباش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند ما بدان رسیده هرکس را بغی فساد شده
باشند بجزا رسانیم درین اثنا الجماعت در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم نمودند و کس
باندرون فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن قزلباش است و ماده نزاع و خلاف
قزلباش و طغیان و عصیان امرای خراسان جز بدسلوکی او نبوده و نیست و تا دفع او
نشود این دو گروه از میانه قزلباش برطرف نخواهند شد چون کار بانجا رسید امرای عظام

نیز

نیز نقلا ازین مقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیک است و خبر از رتق و فتق امور
حساب و معاملات دیوانی ازو متوقع بود و باو نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته
برای خود دخل در امور سلطنت نموده باعث فتنه و فساد گردد و حالا که قزلباش پرده از روی کار
برداشته با او درین مقام درآمدند اولی آنست که او و امثال او ازین منصب در حین ترک مهمات
نماید مشار الیه اگرچه مرد عاقل بود و میدانست که این امور ساخته و پرداخته امرا است و بدلیل و قیاس و تمثیل
بجبر دیگر راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که مهم او منجر بدان شد که این حکایات در خدمت شاه و
شاهزاده مذکور گردید از تعلقی که آدمی را بحجوة میباشد و قطع تعلق از حیوة نمیتواند کرد راضی بدان شد که
بالمعروف او را اگر فرو گذارند که در محلی ساکن گردد درین اثنا امرای عظام دعای دولت پادشاهی گفته رخصت شدند
و یکی از امرای را با جمعی تعیین کردند که امشب کشیک میرزا سلمان نگاه دارند که فردا در باب او هرچه امر و اشاره
نواب کامیاب اشرف باشد چنان نمایند چون میرزا سلمان در ارکان دولت و اقتدار نواب جهانبانی
سعی نموده و عجب ظاهر خود را از عقود بال کشوده میخواست که آنحضرت را در مملکت موروث شریک و سهیم
باشد از وقوع این حال دغدغه عظیم بخاطر شریفش راه یافته بمعتمدی نزد عظام امرا فرستاده از کمون
خاطر ایشان استفسار نمود ایشان بذات الله تعالی قسم یاد نمودند که اصلا در اخلاص و بندگی
ما فتوری واقع نشده و عهد و پیمانی که با نواب شاهی و شاهزادها بسته ایم پایدار و استوار است غایتش
چون میرزا سلمان همیشه تحریک ماده فساد نموده خاطر مبارک اشرف را از ما دولتخواهان منحرف
میسازد و رئیس مفسدان قزلباش است بوزارت و اقتدار او راضی نیستیم و در باب او نیز بدانچه
امر و اشاره علیا باشد مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان خاطر شریف
از کید و نفاق امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده رضای خاطری نداشتند راضی شدند که
در باب او برفق رضای امرا عمل نمایند و دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیک قورچی باشی جمع آمده کس بخدمت
اشرف فرستاده میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب
او بحیطه ضبط درآمده میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او مقید و محبوس گشتند و چند روز
تفحص اسباب و مالیوف او کرده چون خاطر از آن ممر جمع گردید وجود او را با وجود موزونی موجب
انعدام و بقای او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسب قلی بیک
موصلو یوزباشی زرگان قوم علیا جناب سلطانم مبادی زخم شده دیگران اتمام کارش پرداختند

نظم عجب سر در آمد این کاخ دلاویز • که چون جا گرم کردی گویدت خیز • سبحان الله آدمزاد تا چه خیره
دران می داند عاقبت شر نتیجه میدهد و سعی هرچه تمامتر خود را بوستان امل میرساند کجا رستان
بلاد جارش که کل خطا و زلل می خسپند میرزا سلمان بتصور آنکه پنهان فقره دولت خود را استحکام میدهد
وسائل آنکیخته نواب جهانبانی را داماد خود ساخت و باین مواصلت عروس عمر دولت را سه طلاق برگوشه
چادر بسته باعث قطع رشته حیاتش گردید چنانچه مشار الیه بعد خواری و مذلت بر خاک هوان
افتاده بود آخر الامر بتوجه صدور و علما نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون
گشت مشار الیه از طبقه مشار الیهم جابریه و اشراف و اعیان اصفهان است که سلسله نسب
خود را بجابر بن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزرا و ارباب قلم
زمان شاه جنت مکان بسمت تحریر یافته و لهی بوفور قابلیت و فضایل و کمالات از امائل و
اقران ممتاز بود در زمان نواب سکندر شان بمساعد اختر بخت فرخ حال پای بر معارج دولت و
اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزرا اقتدار و استقلال یافت و باعتقاد آنکه در حدوث
وقایع و ورود سوانح کثرت عبید و خدم و خیل و حشم دافع تیر قضا و سپر تیر
تقدیر میتواند بود بدین خیال محال پای از دایره ارباب قلم بیرون نهاده متابعت نفس اماره
اختیار نمود و صاحب جیش و لشکر و حشم و طبل و علم گردید که با امرای ذی شان عالیجاه
سلوک نموده تفوق و رجحان میجست و آنچه از نتایج اعمال ناصواب هوا رسیده باو رسید
آنچه رسید رتبه شاعری و سخنرائی ذو الفنون کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع
سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آبدار بدیهه از و بسیار سر میزد و اکثر اوقات
در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت ازدحام ارباب حاجات عرایض مردم اهل را
بنظم جواب نوشته قطعه و قصیده بدیهه بتعلیم طبیعت بی فکر و تامل در کمال بلاغت و
از آسنگی لفظ و معنی بر صحیفه بیان می نگاشت و دران چند روز که بقتل میرسید غزلی
گفته بود که مطلعش اینست نظم خوبرویان چو سرکشی بیمان دارند • بهتر آنست که اندیشه
از دور و کنید • این دو بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد که در حین محاصره قلعه
تربت گفته بود نظم باز هم زیار وعده دیدار میرسد • دل در طپید لست مگر یار میرسد •
سلمان اگر رسید بلا از آن میان • کز غمزه بلا بتو بسیار میرسد • انیغول را

درجواب غزل مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته و مطلع و حسن مطلعی اختصار نمود بیت
عنان حسن بحشمان فتنه بار مده • ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن کلید گنج تغافل
بدست مردم اوباش فتنه اختیار مده • بدست مار مده • القصه بعد از وقوع این قضیه امرا عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب
جهانبانی استدعا نمودند که بنابر اطمینان قلوب ایشان ضبط اورا متعلق سازد نواب
جهانبانی ملتمس او را ایجاب کرده رضا بطلاق داد از اموال و املاک او بعضی بدیوان اعلی
منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص یافت و یکدو ماه در امر محاصره ظاهرا جمله تردد و
اهتمام میکردند درین اثنا اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب
آن عزرولوم • سلطان روم و فرمانفرمائی سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن حدود شیر ان
فتنه و آشوب اشتعال دارد ارکان دولت قاهره ازین خبر آرام گردیده صلاح در آن
دیدند که با علیقلی خان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف
دهند شاهرخ خان مهردار در مقام دفع غائله کلفت و نزاع در آمده خود بقربه بیای قلعه رفته با علیقلیخان
ملاقات نموده گفتگوی مصالحه بمیان آورد خان مذکور خود طالب این امر بود بعد از قیل و قال قواعد
مصالحه فیما بین بدین قاعده تمهید یافت که علیقلیخان پسر بزرگتر خود ولیخان میرزا را که دران وقت
دوازده ساله بود بیرون فرستاده عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف محبوب پسر ارسال
داشته عرض نماید که خمیر مایه این همه فساد میرزا سلمان بود چون او دفع شد با تمامی غلامان و غلامزاده
این درگاه هم و عذر تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق
ویثوق صوفیه صفویه حرمت پدر نامدار و برادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبه سلطنت
و پادشاهی باسم نواب سکندر شان خوانده شده نواب جهانبانی را که فرزند اکبرست ولیعهد
دانند و مملکت خراسان بدستور شاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی مسلم بوده باشد
و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمسات داشته باشند عرض نماید که بوساطت بکوچانان
تو انجاح آن فران باید اگرچه امرای تکلو خصوصا ولیخان راضی نبودند اما چون انواع صلاح
اندیشی در ضمن این مصالحه منطوی بود مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو را که ریش سفید و
بزرگ زاده آن طایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه راغب ساختند و او
ولیخان را از عناد و لجاج گذرانیده و چون ماده نزاع و خصومت میانه علیقلی خان و اسمعیل قلیخان

بجهة قتل ویسا خلیفه پدر او بود و سلطان بخش خان در عوض او کشته شده بود و قتل با فراطی که در جنگ غوریان
واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عزت و اقربای جانبین بودند از زمرهٔ قتیلان بودند
عناد و لجاج ایشان جز فساد و افساد نتیجه نداشت اسمعیل قلی خان را نیز بمصالحه راغب ساختند
و علیقلی خان نیز صلاح حال در دادخان انمقدمات دانسته شرایط مذکور را قبول کرد اما التماس
نمود که چون بنایه ایشان و مرتضی قلیخان عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را لواق برده
حکومت مشهد مقدس معلی را بدیگری از امراء عظام که مرد و تمیز خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملا
شاهرخ خان پای در میدان نهاده اول السلطنت امرا بدلایل معقوله نواب کامیاب سکندر شان و نواب
جهانبانی را بمصالحه راغب ساختند و بمراجعت بمقر سلطنت و انتظام مهمات آذربایجان را بصلاح
دولت اصوب و انسب دانسته و بعد از استخاره شاهرخ خان اسمعیل قلی خان را همراه خود بدرون قلعه
برده با علیقلی خان صلح داد و روز دیگر علیقلی خان عرایض مشتمل بر عجز و نیازمندی و تذکر حقوق خدمت
ناهی بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایایی که وقوع یافته بود معاذیر
دلپذیر تمسک جسته که منشا آنها از عدم اتفاق ارکان دولت قاهره و تسلط بر اسلحه و بد سلوکی
مرتضی قلیخان بظهور آورده و شرایط صلح را مؤکد بایمان کردانیدند اما چون منشور خلافت و فرمان روایی
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دیوان نحن قسمنا بتوقیع وقیع انا جعلناک فی الارض خلیفه زیب و زینت
یافته بود اثری بر شرایط مذکور مترتب نگشت و حرف و صوتی بر زبان نگذشت بالجمله حسب
الاستدعاء امرا و ارکان دولت مطالب و ملتمسات علیقلی خان حسب المرام بانجاح
مقرون کردید و تشریف فاخره بمشارالیه و امراء تابعین عنایت شده از جانب نواب سکندرشان
بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهة حضرت اعلی از جانب پدر والاگهر و برادر نیک اختر
هدایا و تنسوقات ارسال شد و ولیخان پسر علیقلیخان در سلک ملازمان رکاب عالی
نواب جهانبانی انتظام یافت و بچهار ماه از نوروز سلطانی آن سال گذشته بود که طبل
رحیل کوفته از دار السلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال واقع شده
بشرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضهٔ رضا علیه و آبائه التحیه و الثنا
فایز کردیدند حسب الرضاء علیقلیخان و بجهت تالیف قلوب مرشد قلیخان و طایفه استاجلو
مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس عزل نموده آنولایت را به سلیمانخان که نواده عبدالله خان

و انجام

وزارکی

وبزرگ زاده طایفه مذکوره بود دادند و ایالت استراباد به مرتضی قلیخان نامزد شده ولایت
دامغان و بسطام و سایر جمند و غیره عمار مقرری و هزار جریب علاوه آن شد و شاهقلی سلطان
قاربچه داکه از عظمای طایفه استاجلو و مرد مدبر کاردان بود لله و آتالیق سلمانخان کرده ولایت
جام با و اختصاص یافت مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان را و خراسانیان را
بمقتضای وقت درهم پیچ کرده روی توجه بعراق آوردند و درین بازگشتن دوربینان بساط
دولت و آگاهی تفرس کرده نمودند که مجدد استقلال سلطنت ملک خراسان بشاهزاده جهان یعنی
حضرت اعلی تعلق گرفت و عنقریب لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کل عرصه ممالک
خواهد تافت و هر کس از امراء و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی
نواب سکندرشان نموده بود از امداد ایشان مایوس گشته در اندیشه عواقب امور و فکر علاج
و تدارک افتادند اول کسیکه از امراء خراسان ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته
و در مخالفت گشود حسین بیک افشار ولد بوند وک بیک قورچی باشی بود که حاکم دار المؤمنین
سبزوار بود و در وقتی که موکب همایون قریب بسبزوار رسید اظهار شاهی سیونی کرده باستقبال
موکب اعلی شتافت و منظور نظر نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده بسعی قلی بیک
قورچی باشی بدستور بایالت سبزوار منصوب گشت درین هنگام در مقام خلاف و عصیان
درآمده در و دروب شهر و قلعه را مضبوط کرده توپ و تفنگ انداخته در مقام قلعه داری شد
نواب جهانبانی امراء عظام را مخاطب ساخته فرمودند که در مهمات خراسان هرگونه مدارایی
بایست کرد بجهة صلاح اندیشی کردیم حالا که شل حسین بیک مردی بر روی پادشاه تماجره شروع
قلعه بندی و دست جسارت و بیادبی دراز کرده توپ و تفنگ باردوی همایون انداز دجای مسامحه
نیست و اگر در باره او تغافل ورزیم و بگذاریم بنای لایق دولت و مناسب ناموس سلطنت نباشد
قلی بیک قورچی باشی کرایش سفید طبقات رو معظم ارکان دولت و متعهد معاملات آن برگشته
بخت بیسعادت بود سر خجالت در پیش افکنده ادغان کلمات دلاویز آنحضرت نمود و شیوه
تادیب آن بی عقل و هوش را بصلاح وقت دانسته رضا بآن دادند و نواب جهانبانی امراء
نامدار بل عموم عساکر ظفر شعار خصوصا قلیخان و امراء تکلو را بتسخیر شهر و قلعه مامور فرمود و دومان

تنبیه در

بان بو نموده عمل نموده در همان روز با آیین شایسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب هجوم نمودند
مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شام ادبار آن تیره بختان به
روزگار بود از ستیز و آویز عاجز آمدند و بهادران موکب عالی دامن در میان بپای حصار رسیده
بر سر پایه بروج عروج نمودند و در ظلمت لیل چون سیل که از فراز و نشیب آورده بشهر فرو ریخته بر ارک نیز
استیلا یافتند و چون ادبار بر آن طبقه روی آورده بود جمعی کثیر عرصه تیغ فنا گردیدند و حسن بیگ
در درب ارک گرفتار گشته یکی از جمله اراذل سبزواری که ملازم رکاب عالی بود چنان پشت
پای بر و انداخته بود که قدرت حرکت نداشت و سر خجالت و شرمندگی بقرب پیل با اختیار
پیش انداخته بود بحکم سیاست او صادر گشته عبرة للناظرین از دروازه بهرا خلق آویخته شد اما چگونه
که باغ ممت کاونعز و سوء تدبیر آن بعقل و هوش در آن شب هولناک آمیخته و احاد الناس
اردو جه بر سر شیعیان و آثار و اعیان سبزوار آنچه مجملا دقیقه از دقایق نهب و غارت و سفک
دما و امثال ذلک فروگذاشت نشد هر چند نایره غضب نواب جهانبانی که التهاب یافته بود
انطفا پذیرفته امر نمودند که احدی متعرض رعایا و مردم سبزوار نگردد اما چون شب بود و خانه
سپاهی از رعیت متمیز نشد آزار بسیار بعجزه و زیردستان رسید روز دیگر متوجه احوال
رعایا شده مطالب و مآرب ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت آن ولایت نیز
با محمد سلطان بابر بیکلو قرار یافت و از آنجا کوچ بر کوچ روانه عراق گشته مرتضی قلی بیگ را در دامغان
گذاشتند که بتعداد نفوس استرآباد بجهر سانیده روانه آن صوب گردند و موکب همایون بفیروزی و اقبال
بدار السلطنه قزوین رسیده مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرمودند امتحان حاکم شیراز
و ولیخان افشار حاکم کرمان و ولیخان تکلو حاکم همدان و سایر امرا و حکام ممالک را که در سفر
خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بالکای خود رفتند از
سوانح این سال محاربه جماعت باتخ و تکلوست که در زمانی که اردوی معلی در خراسان بود
وقوع یافت مجمل واقعه آنکه ولیخان تکلو که حاکم همدان بود بسفر خراسان مامور گشته سولاغ حسین
تکلو که حاکم کردستان و حمهب بود بمحافظت سرحد بغداد قیام داشت و از امرای سیاه باب
سیف سلطان نیز بمعاونت او مامور بود میانه ایشان بعد از خروج قلندر و گرفتاری او که سبق ذکر

پاشابت

یافت

یافت نارضا و مغدان وحشت و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همایون در خراسان امتداد کشیده و اخبار
ارجاف متواتره میرسید سیف سلطان بابات را الغامو بحرکت در آمده اراده نمود که دفع سولاغ حسین
و جماعت تکلو که در آن سرحد مانده بخراسان رفته اند نموده الکاء او را متصرف شود گروه انبوه از حشر بیات
جمع آورده بر سر سولاغ حسین رفت و او نیز طایفه تکلو را تسبیح کرده بمقابله او شتافت جماعت بیات
با آنکه اضعاف مضاعف تکلو بودند تاب صدمه ایشان نیاورده و در حمله اول شکست خورده فرار نمودند
و سیف سلطان گرفتار شده سولاغ حسین او را با شاه قلندر در یک زنجیر کشیده بود قلندر در وقت
او را موجب خفت خود دانسته بجبر او را با گوشه زنجیر در هم کوفته بعالم آخرت فرستاد

گفتار در ذکر قضایایی که در ایام غیبت موکب همایون نواب سکندر شان در آذربایجان سانح شد و در آمدن ایلچیان روم بسلطان

رضا بر مسند آرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماناد که سابقا قرار سیزده ملک ظهور یافته بود که
سنان پاشا سردار معتمد ما صلح را بر وجهی که مسطور گشت قرار داده ابراهیم خان ترکمان را که
از جانب بر سم رسالت بخدمت سلطان مراد خان و فرمانفرمای ممالک روم فرستاده شده بود مصحوب خود
گردانیده روانه استنبول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود که سنان پاشا از خلیج و
سبکی جوات آمدن آذربایجان و شیروان بکرد و من کل ولایات شیروان را متصرف
شده ام و اکنون در تصرف عساکر عثمانیه است و آنچه سنان پاشا عرض کرده که سوی قلعه دربند محال در تصرف
رومیه نیست خلاف واقع است و اگر در سال که پادشاه قزلباش در خراسان است سرداری
دیگر باینطرف نامزد گردد هم مملکت مجدد بتصرف در می آید و هم ولایت شیروان از خار تعرض
قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد
پاشا را که وزیر دوم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه آنطرف نمود و ابراهیم خان را در استنبول نگاه داشته
بتو مصالحه بدین شرط نمود که بهر محل که عثمانیه وارد گشته خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف
منسوبان آل عثمان گذاشته منافقه ننماید و ما دام که پادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست
از تسخیر مملکت باز نمیدارم و کس ابراهیم خان در خراسان بپایه سریر دولت تشان آمده عرضه او را
مشتمل بر بعض حالات مذکور بنظر رسانیده و صریحا از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج
در این امر محکم مقتضی عقل موجب نقصان دولت و بالاخره منتج الولع ندامت است و هر سال ملکی از دست
بیرون برود و باز شرط مصالحه ممانعت در این صورت هنوز معظم ولایات در دست

مملکت سبزوار را با آنچه از غایت بجیطه ضبط عسکر آل عثمان در آمده بازگرفتن و صلح نمودن بصرفه

وصلاح دولت نزدیکتر نیست امرای خود رای قزلباش با وجود دو هوایی و نفاق و بی اتفاقی

که در میان طوایف و اویماقات بود از روی تدبیر راضی باین معنی نشده جواب علیقلی ابراهیم خان

بدینطریق قلمی شد که اگر مصالحه بنوعی که قبل ازین بتمهید یافته وقوع می یابد فبها و الا آنچه مقدر است نوده باشد

بظهور خواهد آمد مجملا فرهاد پاشا با غلبه و ازدحام تمام با رزن الروم آمده لشکر سرحد و ایل عشایر

اکراد را جمع نموده از راه قارص عزیمت چخور سعد نموده محمدیخان تخماق که بیگلربیگی چخور سعد بود امیرخان

و امام قلیخان را ازینحال اخبار نموده امرا با مردم آنحدود را جمع کرده بتفکر و تدبیر دفع آن حادثه

افتادند القصه خوانین عظام و امرای بیگلربیگیان قزلباش که در آذربایجان و آن نواحی بودند چون عساکر پاشا

لشکر بحساب مافوق قدرت و توانایی ایشان بود و از کومک و مدد عراق نیز مایوس بودند

بهیچوجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیامد محمدیخان در

ایروان بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب رومیه آثار جلادت بظهور آورده

دستبردهای نمایان میکرد اما هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت و فرهاد پاشا با ایروان رسیده

چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داد

و جا رس و یکچری بقدر احتیاج گذاشته ذخیره سالیانه و یراق توپخانه و آنچه احتیاج قلعه داری سرانجام

نموده بازگردید محمدیخان بکام و ناکام دل از حکومت آن مملکه برداشته بنجوان آمد عیال و اطفال خود

و عاریان را در النجق حفظ نمود و از امیرخان و امرای ترکمان در ین مراتب اصلا مددی بمحمدیخان نرسید

و حفظ و حراست دار السلطنه تبریز را اهم داو دانسته بملاحظه قرب اکراد با از آنجا بیرون ننهاد

وولایت چخور سعد که معظم ارمنیه عبارت از آنست بتصرف معاندان در آمد و در ولایت شیروان نیز احدی

از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایات بتصرف رومیه قرار گرفت از سوانح این سال

آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیرخان ترکمان بود در تبریز بمرض

و علتی گرفتار گشته بعد از معالجات اطباء حاذق صورت صحت روی نمود عاقبت ودیعت حیات

بمتقاضی اجل سپرده در تبریز فرمان یافت و نعش او را به دار الارشاد اردبیل برده در روضه مطهره

آبا و اجداد عالیمقام مدفون گشته و باعث پریشانی خاطر امیرخان گردید ذکر قضایایی که بعد از معاودت

موکب همایون نواب سکندر شان در خراسان بظهور پیوست سابقا وقایع نگار رقم صحایف اخبار گردیدکه

حسب الالتماس

حسب الالتماس علیقلی خان و جذب قلوب مرشد قلیخان و امرای خراسان مرتضی قلیخان را از حکومت

مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلیمان خان پسر شاهقلی میرزا خواهرزاده شاه

جنت مکان و نواده عبد الله خان که از بزرگ زادهای طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دودمان

سرافراز بود تفویض یافت و شاهقلی سلطان قاریجه را که از عظمای آنطایفه بود لله و اتالیق

او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلیمانخان بوده با تشییر

و من رائیه در حدوث وقایع و صدور سوانح رای او عمل نماید بعد از آنکه کوکب همایون نواب

سکندر شان از خراسان بعراق نهضت نمود مرشد قلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلیمانخان اظهار بشاشت

و خوشی کرده بخوف و هراس اراده رفتن مشهد مقدس معلی نمود دریافت زیارت روضه بهشت آسا حضرت

امام الجن والانس نمود و بزبان اخلاص و یکدلی بسلیمانخان پیغام داد که در بمنزلت نسبت کلفت و عناد

مرتضی قلیخان و طایفه ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودم حالا

بحمد الله والمنه معاملات خراسان رونق دلخواه دوستان سرانجام یافته او ملخص خیرخواه تا غایت

بجهة تصفیات احوال و عزت و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو که در زمان اسمعیل میرزا با بیمال

حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت علیقلی خان که از ایل شاملو است اختیار

نموده رکاب او میکشیدیم آنجناب خود مخدوم زاده قدیم کل طبقه استاجلو است و خدمت او را

سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه چاکری و خدمتگذاری مرعی داشته عند الملاقات

در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجناب موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل می نمایم سلیمانخان

چون مهور استقامتی در سلک یافته بود و قبول سخن آن آراسته نداشت و جمعی قلیل که نزد او

جمع آمده بودند مردم پراکنده با استعداد نبودند و وثوق و اعتمادی نیز بجانب مرشد

قلیخان و سخنان کدورت آمیز او نداشت و در آمدن او بمشهد در کار او متفکر گردیده یارای

محاممت داشت و نه قدرت ممانعت شاهقلی سلطان قاریجه که مرد عاقل کهنه سپاهی

بود بجانب جام رفته در آن وقت در مشهد نبود که در نیابت فکری بصواب اندیشد

القصه مرشد قلیخان بیتامل و استیجازه با معدودی متوجه مقصد گشته چون قرب بشهر رسید

سادات عظام و اعیان مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات دلبر و بیوتات

قلعه داری جناب سلیمانخان را بالغت و اتحاد ترغیب نمود آماده استقبال گشتند سلیمانخان

چون شنید که او با اندک مردمی می آید بالضروره اظهار خلت و وداد کرده مهمان پذیر گردید و در
روزی که بشهر می آید با سادات و خدام آستانه و اعیان مشهد مقدس تا طرق استقبال کردند
و او را بشهر آوردند و مرشد قلیخان با او با ادب سلوک نموده چاکرانه اختلاط کرد و از راه آستانه
مقدسه برکه رفته بشرایط زیارت قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت و بجهه اعانت حرم و احتیاط
چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه بیرون رفت و سلیمانخان هر روزه در آستانه
مقدسه با او ملاقات نموده بمراسم مهربانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور می آورد و مرشد
قلیخان نتوانست رد خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیله گشوده و بچرب زبانی و چاپلوسی
اظهار اخلاص و حسن عقیدت خود کرده رفع تردد خاطر او میکرد با آنکه جمع کثیر از مردم مرشد قلیخان
بتفاریق در شهر آمده بعضی از مردم بلوکات که باعانت سلیمانخان نامزد بودند در آن
چند روز آمده مرشد قلیخان ملاقات کردند و هوس حکومت مشهد مقدس معلی که همیشه در
ضمیر او جایگیر بود از خاطرش سر بر زده از آستانه ظاهر القصد ملاقات سلیمانخان و باطنا باراده
استبداد و استقلال با غلبه و شوکت تمام بچهار باغ شهر که محل اقامت حکام است و سلیمانخان
آنجا می بود رفته رحل اقامت انداخت و سلیمانخان بدستور مراسم ضیافت و مهمانداری بجا
از هر باب سخنان بمیان آوردند سلیمانخان در دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه
میرزا رسوخ تمام داشت مرشد قلیخان نیز در اول حال انقیاد نموده بالآخره ما فی الضمیر خود در اظهار
کرده و خاطرنشان سلیمانخان نمود که مردم خراسان از سپاهی و رعیت دل بر اطاعت و انقیاد
و متابعت حضرت اعلی بسته با علیقلی خان شاملو که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسان
هم عهد و پیمانند و مجددا نواب سکندرشان مملکت خراسان را بقوزیندار جمیع سعادت نشان که
در خراسان اند مسلم داشته اگر جناب خانی میل بودن خراسان دارند از اطاعت و انقیاد
حضرت اعلی و موافقت علی قلیخان چاره نیست و در صورت جناب خانی را قشون و لشکری
آراسته که از عهده دارائی آن ولایت و ضبط سرکشان بلوکات و متمردان حدود مشهد
بیرون تواند آمد نیست صلاح دولت در آنست که ضبط آن ولایت بر عهده من باشد و جناب
بجانب خواف و باخرز که باینجانب تعلق دارد رفته در آن ولایت بفراغت و عافیت گذرانند
و از روی قدرت و اقتدار ولایت مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانیده سلیمانخان را تکلیف

خواف و باخرز نمود چون در وقت آمدن مشهد جمعی از اعیان استاجلو را بجام بر سر شامقلی سلطان
قارنجه فرستاده بود که اول بدوستی با او ملاقات کرده اگر توانند او را بدست آورید و الا بیان لمقصد
شتافته در لنگر جام او را دریافتند چون در حین ملاقات زیاده مردمی با او نبودند فی الفور او را
گرفته مقید و محبوس روی بمشهد مقدس آوردند و مرشد قلیخان خبر یافته بقصاص خون شاهوردی یکان
عم خود تا خبر قتلش فرمانداد در طرق مشهد مقدس او را بقتل آورده سر او را در حینیکه مرشد قلیخان
با سلیمانخان درین گفتگو بود بنظر رسانید سلیمانخان بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشت رضا جوئی گشته
برفتن آن ولایت راضی شد مرشد قلیخان معتمدان رفیق او کرد تا بکرمان او را بخواف و باخرز
رسانند اکثر مردم که بجهه حکومت مشهد بر سر او جمع شده بودند از او جدا شده در شهر ماندند و او با معدودی
روانه شده چون اوضاع خراسان و سلوک مرشد قلیخان را بر وفق دلخواه خود مشاهده نموده حق
گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در اثناء
راه بهانه شکار سوار شده احمال و اثقال را انداخته بسبیل فرار و ایلغار رو بولایت عراق نمود
و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این امر را عین مطلب خود دانست و در کمال شوکت
و اقتدار تکیه بر حکومت مقدس مشهد نموده منشوران بجانب هرات فرستاده جغتائیان کلات
را که بمحض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمد بعلیقلی خان اعلام نمود و با بوداق
خان چکنی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه جابات و سایر امرا و سرخیلان
اویماقات جغتای در حدود مشهد مقدس می باشند التیام و آمیزش نموده صبیه
بوداق خان را خواستگاری نمود و تالیف قلوب عامه مردم آنجا کرده حکمش در آن ولایت
نافذ گردید و اکثر امرائی در دایره اطاعتش نهادند و او جمعی از طایفه استاجلو و غیرهم را که در حدوث
قضایا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بودند بمرتبه امارت رسانیده و لایا بتکه مجددا بحیطه
تسخیر او در آمده بود بمصالحت وقت تا بجماعت قسمت نموده و شوکت و اقتدارش
روز بروز تزاید میگردید چنانچه محسود طایفه شاملو گشت اما آنجناب با علیقلی خان
طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی سلوک می داشت و در آن زمستان
بنواعیال در مشهد مقدس معلی که از این نظم و نسق مهمات آن ولایت می پرداخت
و سلیمانخان با جمعی از ملازمان قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده در دار السلطنه

قزوین بملازمت نواب اسکندرشان و نواب جهانبانی فایز گردید و حقایق حالات را بعرض رسانیده کلک بیان گشت
عرض نمود چند روز قبل از ورود مخدره علیا جناب شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حبیله او بود مریض
گشته معالجات حکمای مفید نیامده دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پیوست سلیمان خان در حدود قزوین
این خبر مهجت اثر شنید و موجب زیادتی اندوه و ملال او گشت و نواب اسکندرشان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای
خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او گردیدند و تفقد و دلجوئی در رفع ملال که از گردش روزگار روداشت
مبذول نمودند **ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم و گرفتاری امیرخان ترکمان**
و ترتیب یافتن علیقلی خان فتح اغلی استاجلو و مقدمه عصیان طغیان تکلو و ترکمان چون موکب ظفر قرین
شاهی بدار السلطنه قزوین رسید زمستان بپایان رسید و سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی
بدولتخانه حمل کشید یعنی یونت ییلی اوزر سال ایت ئیل ترکی موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه انوار
بخش زمانی خوشدلی و کامرانی گشته عشرت آباد جهان در قدوم همایون ربیع نضرت و طراوت تازه
یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام شباب است در اکتساب لذات نفسانی و کام ستانی بود اوقات شریف
بسیر و صحبت مصروف نموده همواره با مهوشان و مصاحبان در خلوت بزم عشرت آراسته اقداح راح ریحانی
و جرعهای نشاط افزای دوستکامی میکشیدند و اکثر از وصال مهرویان لاله عذار گلهای شادمانی
میچیدند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی
فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و بدست آوردن ایروان را عرض
نموده استدعا نهضت رایات جلال بدان صوب نمود که در رکاب نصرت انتساب تسخیر قلعه ایروان
قیام نماید امرای عظام و ارکان دولت جانفشانی کرده توجه جانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت
و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمودند
محمدخان ترکمان حسب رقم حکومت کاشان حاصل نموده که ترتیب قشون لشکر خود کرده متعاقب موکب نصرت
قرین بوند و مسیب خان تکلو نیز با مجنون سلطان برادرزاده اش بجانب ری که الکای ایشان بود
رفتند و چون چمن سایح منزل سرادقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت
آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ کرام صفویه قدس الله
ارواحهم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند
هنوز نواب جهانبانی عود ننموده بودند که امیرخان رسم استقبال موکب اعلی با امرا و اتباع

خود که

خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشیرت او بودند و قریب ده دوازده هزار کس از ایل و اویماقات
ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند بزینت و زیب و آراستگی تمام از
دار السلطنه تبریز رسیده قریب باردوی همایون فرود آمد و چون نواب جهانبانی در اردو تشریف حضور نداشت
توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول شرف ملازمت آن حضرت سرافراز گشته بوسیله او
شرف پابوس نواب اسکندرشان دریافت و مورد توجهات و تلطفات از حد بیرون گردید از شوکت
عظمت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه او نایره حقد و حسد که [illegible]
جاه طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نمیشد در کانون درون اکثر امرا و ملازمان
رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع بتوجه جانب تبریز راغب بود از
چمن سایح کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعتی سعد داخل دار السلطنه تبریز
شدند و اعیان و اشراف تبریز بل عموم مجاوره از خرد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار
بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب اسکندرشان و شاهزاده عالمیان بخجستگی و اقبال
در دولتخانه تبریز نزول اجلال نموده در مقر دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند
و جناب خانی بلوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتکاری بظهور می آورد و همواره انوار توجه و
التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار بساط
دولتش درهم نوردیده صورتی که هرگز در آئینه خیالش در نمی آمد بچشم عبرت مشاهده نمود
و عاقبت با درستی رسید تبیین انفعال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اولی که نهضت
همایون بجانب تبریز اتفاق افتاده در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب
جهانبانی خردسال بود و اگر از امیرخان و امرای ناپسندی بظهور می آمد در نقاب خفا و حجاب
احتجاب مستور بود درین مرتبه که اعوام سعادت انتظام عمر شریفش بحد بیست رسیده و بر حد
رشیدی و تمیز رسیده بود و آثار غرور جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروای
گردیده نشاء شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت الهی شده بود باندک حرکت
ناملایم آئینه خاطر مبارک غبارآلود میگشت در اوان حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون
خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش که پای از دایره ادب بیرون نهاده
بر سفیهها از ایشان بظهور آمده بود منحرف گشته اراده خاطر شریفش آن بود که آن طبقه را

از زبان برآرد و چون امیرخان در هنگام سنوح این وقایع در اردوی معلی بود ظاهرا دامن اخلاص خود
اینگونه با ادنیها آلوده نشده بود نواب جهانبانی میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون
خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد و لهذا انعقاد بزمی از بهشت در باره او و منسوبات او بمنصه
عیان آورد و در تعظیمات و تکریمات او مبالغه مینمود اما آن زال کرینة الواقع مرد خیر اندیش مصلحت
کیش بود در هنگامی که سلطان روم در کمین عذر نشسته و کمر همت بتسخیر الملک بسته تفنیع الخلاع
را که هر یک رالیش سعید او بمیاق رزنگاه بودند مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو نداد و بعد هذا
شرب شراب را که تا غایت در نهی آن سعی مینمودند نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام
جوانی ارتکاب نموده بود مکروه شمرده گاهی از روی دولتخواهی نصایح ناملایمانه مینمود و امرا ارکان دولت
را که درین امر مداهنه نموده بودند سرزنش میکرد و از برادران و اولاد و اقربای او که همیشه بدمستان
باده جهل و غرور بودند بی ادبیها بظهور می‌آمد آنحضرت از فراخ حوصلگی و پاس دولت و حفظ
جاه و مرتبه امیرخان پرده حجاب بر صورت اطوار ایشان میکشیده و اینگونه حرکات
ناملایم که از وی صدور مییافت موجب نفار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالم که همه جوانان
جاهل و از عاقبت اندیشی و غمخواری دولت غافل و ذاهل بودند خصوصا علیقلی بیک قیچ اغلی
و محمدی یسار و یولاغ قوم او که از اویماق استاجلو بودند و در سلک معتبران و مخصوصان بساط
عزت انتظام یافته با طایفه ترکمانان عداوت قدیم داشتند در اثنای شرب شراب در غلیان
مستی تحریک باده فساد نموده سخنان دلنشین بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت
را آزرده تر میساختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مواخذه و معاتب میداشتند
یکی آن بود که بر حقت پادشاه برای وصلاح خود قلو برج در خانه خود بنا نموده بروج کشیده پرداخته
استحکام داده بود دیگر نواختن کره نای که درین دودمان مخصوص پادشاه است و بر حقت
پادشاه و امرا و خوانین نسبت ندارد و او با وجود رتبه والای مصاهرت بدین غلط عظیم سهر
آوازی نیافته بود بخود دشر گجیه اگر طنطنه عظمت و بزرگی او در سرحد بگوش مخالفان رسید
بلند آوازه گردد و کرنا ترتیب داده و نقاره خانه اش می نواختند و منع علم نقاره خانه همایون
ممنوع نشدند و آن حضرت اینحکایت را وقعی ننهادند دیگر آنکه اسمعیل خان برادر امیرخان منصب
شیره‌چی باشیگری داشت و لعلت رسوم شیرجی‌گری زیاده تا چند در قراباغ

میکرد

میکرد هما اقبال قاجار عکس او کرده دست اندازی چند کرده بود از او باز گرفته بودند در نوقت
جمعی از ملازمان علیقلی خان چکلو یکی از قراباغ که بتبریز آمده پیشکش درگاه جهان پناه آورده بودند
اسمعیل قلیخان گرفته اموال ایشان را متصرف شده بود و شکایت بنواب جهانبانی
کردند و آن حضرت کس نزد او و امیرخان فرستاد که چون امام قلیخان از اعیان امرا و چکلو بیگیان است
لایق نیست که ملازمان او را در درگاه معلی گرفته مواخذه نماید و ارکان دولت متعهد شدند که
آنچه طایفه قاجار از سرکار اسمعیل خان برده باشند مع شیء زاید عوض دهند امیرخان و برادر
هر دو رو فرموده آنحضرت و ملتمس ارکان دولت کردند بی ادبی و بی اعتدالی ایشان از اندازه
بیرون رفته بر حد افراط کشید امتداد این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده
سخنان وحشت آمیز او بعرض اشرف رسانیدند و در تهییج فتنه شروع نمودند تا آنکه
رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و کدورت بمیان آمده بر توشقور او برین معنی تافت و از عودی دیگر
داشت بوی فراج آنحضرت را عدیم الاثر پنداشت پای وفا در دامن کشیده از ملازمت
علیه پادشاهی بتقاعد اختیار نموده ترک آمد و شد نموده نواب جهانبانی چون میخواستند که یکبارگی
پرده آزرم از روی کار بر دارند بجهت رفع حجاب او در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلو او بود
مجلس چوکان بازی و قبق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراستند و جمیع امرا و اعیان و امیر
زادگان و لباس حاضر شده بلوازم سرور و بهجت و خرمی و حبور پرداختند امیرخان
با وجود قرب جوار تقاعد ورزیده بآن مجلس نیامد و این معنی موجب مزید اسباب وحشت
گردید درین اثنا ماه حرام محرم و ایام عاشورای محرم رسید و درین دودمان ولایت نشان
این قاعده استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان سیاه
پوش بتعزیه سید شهدا و قتیلان معرکه کربلا پرداخته هنگام عزا و مراسم سوز و گداز در
خدمت اشرف اعلی گرم میدارند در آن عاشورا این هنگامه در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه
که بر جانب شمال میدان صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امرا حاضر آمده بودند
امیرخان تغافل ورزیده نیامد امرای عظام آن تغافل را که قبح عظیم داشت لایق ندانسته کس بطلب
و احضار او فرستادند او در خانه محفل توبه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمانان پیش او بود اینمعنی
بموقف عرض رسیده موجب ازدیاد نفار خاطر مبارک گردید و در مجمع امرا شکایت او بطریق

کله‌مندی بر زبان می‌آوردند و یک قورچی باشی باطنا با امیرخان اتفاق داشت و اکثر امرا معاون
یکدیگر می‌نمودند قورچی باشی خواست که میان نواب جهانبانی و امیرخان مهم باصلاح آورد و از
جانب امیرخان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعا نمودند که رفع حجاب امیرخان
بتشریف قدوم سعادت میان کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح درین باب
بسر حد افراط رسانیدند نواب جهانبانی اجابت ملتمس قورچی باشی و امرا کرده بمنزل او تشریف
بردند و او جشن عالی ترتیب نموده بزم پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهیا داشته کما ینبغی
باداب مهمانی پرداخت و مقربان و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصا علیقلی بیک قسمتی اغلی
تواضعات آدمیانه و تکلفات پدر و فرزندانه بظهور آورد اما برادران و پسران و اقوام امیرخان
که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب جیش و لشکر و از باده جهل غرور بدمست شده بودند حرکات
ناملایم بظهور آورده مقربان آن حضرت خصوصا اعیان استاجلو و شاملو سخنان تهدید
آمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده با اندامها بظهور پیوست
و هیچ فایده بدین آمد و رفت مترتب نگشته بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید چون بازار
باده پیمائی رواج داشت و شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم بالم گردیده از باده
التفات سرمست شده بود و نقار خاطر شریف آن حضرت را که بکمال رسیده طرف
طبیعتش از باده قهر لبریز شده بود با امیرخان و سلسله او در باب رضاجوئی کردند و در تفنیع
امیرخان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان
نهاد و بشرایه هرچند خواست که نواب عالی را ازین اراده منصرف ساخته بوقت دیگر اندازد
فایده نکرد امیرخان و دولتخواهان ترکمان که بدمستان باده نخوت و غرور بودند ازین مقدمات
که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته ارادهای لاطایل پیش گرفتند و در خانه امیرخان جمعیت عظیم
نموده چون تقلید و تعصب او ایماق را بهانه کرده بودند مجموع الطایفه حتی قورچیان و یورتبیان
و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق بسته ابواب
شورش و فتنه گشودند تا حصول مدعای ترکمان اگر جمعی جهلا که در خدمت نواب جهانبانی تقرب
یافته خاطر مبارک آن حضرت را از ما دولتخواهان منحرف ساخته و میازند خصوصا علیقلی فتح
اغلی و محمدی سارو سولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو و امثال ذلک لایق خدمت آنحضرت نیستند

ایشان را

ایشان را اخراج می‌باید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد و چون این گونه جسارت از ارباب
عقیدت و اخلاص در نظر … اصحاب بصیرت محض بی‌ادبیست اعمال ناهنجار ترکمانان موجب
زیادتی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردید و شعله غضب که در کانون خاطر نفیس او فروخته گشت
و پرده از روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورده بتنبیه و تادیب ایشان راسخ گردید
اول بجهة کسر شوکت امیرخان رقم غلبت بر صحیفه حالش کشیده الکا هیبه برزا از و تغیر فرمودند
و این رقم عاما دار جو اجب تبریز خوانده تبریزیان که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب خواست
امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند برای فرمان گشته وجود او را نابود انگاشتند و چون
آمد و شد مردم مملکت از خانه امیرخان منقطع گشت صورتی که هرگز در پرده خیالش مصور نبود
برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شد و در قلعه خود در آسیه محافظت حال خود پرداخت
و توپ و تفنگ به بروج باره برده اسباب قلعه داری مهیا کرده و چند توپ از برجی که بطرف
میدان صاحب آباد مقابل دولتخانه همایون بود انداخته شد و تا سه روز هر روز بدین منوال صدای
توپ و تفنگ متواتر بود نواب جهانبانی را ازین جسارت عرق حمیت در حرکت آمده شاهی
سیون کرده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هرکس غلام بچه این دودمان است بدولتخانه حاضر
هرکس دوستدار امیرخان و طالب رضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن
امیرخان آویزد طایفه ترکمان که صدای شاهی سیون شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده
فرار خلاف بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر دولتخانه همایون حاضر گشته در سلک شاهی سیونان
منتظم گشته می‌شدند تا آنکه امیرخان پسران و برادران خود را نیز فرستاده که از زمره
شاهی سیونان خارج نباشند اما خود از آمدن متقاعد گشت بنابران جمعیت وارد عام
ترکمان روی تفرقه و پراکندگی آورد امیرخان متحیر کار خود شده خوانین و ندمای خواص او
جرات نموده اظهار کردند که چون حکم شده که هرکس شاهی سیون است بدولتخانه حاضر آید مناسب
آنست که بپوشید و وساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را از پرده حجاب بدر توسیلم
بیرون آرید امیرخان سخن نیکخواهان را رد نموده جرات آمدن نکرد و امرای عظام که بدولتخانه همایون
جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ منع نمودند که اگر در تعلیم اندرختن ؟
باشند برما که بندگان شاه زاده پروریم لازم میگردد که در تسخیر قلعه او سعی نمائیم و بعد از آنکه مهم باینجا رسید

بدانست که چه نتیجه خواهد داد در اول حال سخنان درشت ناملایم در جواب القا نموده نواب عالی
کل طایفه قزلباش و تازه زه را امر فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا دارند
که شب تعلو اولوس نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دولتخانه همایون کثرت عظیم واقع شد
و نواب جهانبانی آماده یورش بود امراء عظام از حرکات ناهموار و اعمال ناهنجار امیرخان
محال درخواست نداشتند دست در فتراک مرحمت نواب سکندرشان آویخته کس بکرم بخدمت آنحضرت
فرستادند که نواب جهانبانی در آن شب که شب جمعه بود و احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت
ازین اراده منصرف سازند اگر وزرا امیرخان بملازمت نرسد رضاء خاطر اشرف و فیروز باید نواب سکندرشان
فرزند ارجمند را طلب نموده از آن اراده منصرف ساختند و دیگر همان جمعیت وارد خاص
دولتخانه همایون بوقوع پیوست و مرسله و آمد و شد میانه امرا و امیرخان تکرار یافته چون چاره بجز
اطاعت و انقیاد نیافت قرار بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که
از جمله مخصوصان امیرخان بود آمده خبر بیرون آمدن او آورد قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا آنها کوتوالی
قلو رفتند و او بیرون آمده در در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع است با یکدیگر ملاقات
نمودند و امرا او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانه همایون آوردند و چون داخل دولتخانه شدند شمشیر
از میان خود گشوده بر گردن انداخته از یکطرف قورچی باشی و یکطرف شاهرخ خان دست او را
گرفته بطریق گناهکاران بنظر خجسته نواب عالی آوردند چون بشرف پابوس مشرف شد
نواب عالی از خلق کریم و آزرم که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت شمشیر از
گردن او برداشتند در توقف امیرخان را رقت دست داده گریه کرد نواب عالی نوید
جان بخشی داده فرمودند که با وجود اینهمه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمد و غبار نقار که از تو در
دل نشسته غیر رحمت و الطاف امری بظهور نیاید حکم شد که آنشب شاهرخ خان در دولتخانه
نواب جهانبانی برابر امیرخان بوده باشد ادهم خان را از امراء ترکمان تکلو فرستادند که
محافظت خانه امیرخان نموده در حفظ ناموس متعلقان او کوشد امیرخان شب در دولتخانه
بسر برده روز دیگر در بالاخانه عمارت هشت بهشت جای داده او تعیین یافت و اموال و
اسباب او ضبط در آمده و بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه فرستادند امیرخان محبوبه داشت
بی نظیر نام که کمال تعلق و تعشق با وی ورزیده التماس نمود که بانظیر را مصحوب او گردانند از و

جدا نسازند نواب جهانبانی ملتمس او را مبذول داشته بانظیر را باو تسلیم کردند و چون این مقدمات
بسعی علی قلی بیگ فتح اغلی بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را مورد تربیت گردانیده مرتبه ایالت و خانی
دارالسلطنه تبریز سرافراز ساختند و محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت هرچند تربیت او
مکروه خاطر امراء عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار مافی الضمیر زبان توانند گشود همگی بمشار الیه
توسل جسته ابواب ملایمت و دوستی مفتوح میداشتند و چون اسمعیل قلیخان لقب بکلاربیگی
داشت نواب جهانبانی علیقلیخان را برادر خوانده لقب ارجمند فرزندی یافت و محمدی سارو سلطان
که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود بتهمت سردارتر موسوم گردید طایفه استاجلو در زوایای خمول خزیده
وجمعی کثیرا
بودند سر از جیب وجود بر آورده مورد عنایت و الطاف شدند در دارالسلطنه تبریز جمع آمده
ملازمت علیقلیخان را سرمایه عزت و اعتبار خود دانسته برزادگان معتبر استاجلو غاشیه بندگی
او بردوش گرفتند پسران و برادران و اتباع امیرخان از توجه و الطاف نواب جهانبانی مایوس گشته
طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار یافته جز حرکت و خواری امری دیگر ملاحظه نمودند
هر یک از گوشه بیرون رفته روی توجه بعراق آوردند و چون این خبر در کاشان بمحمد خان ترکمان رسید در بحر
تحیر غوطه خورده بفکر کار خود افتاد و چون امیرخان در حباله نکاح ولیجان تکلو بود برادران و اولاد و اقوام
امیرخان بتدریج بهمدان رفته نزد او جمع آمدند محمد خان در مقام فتنه انگیزی در آمده از کاشان
بهمدان رفته با ولیجان ملاقات نموده و او را بسخنان دلفریب از جاده اخلاص منحرف ساخته اراده
نمود که کل طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده بتبریز آیند و از معاندان امیرخان انتقام کشند و علیقلیخان
و فتح اغلی و محمدی سارو سلطان را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه استاجلو را منکوب
گردانند این اخبار که بتبریز رسید باعث آن شد که وجود امیرخان از صفحه هستی سترده نمود
کسی بقلعه قهقهه فرستاده امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع یافته
ولیجان باغوای محمدخان طالب خون امیرخان گشت و مسیب خان را نیز با خود متفق ساخته ابواب
خلاف و نزاع گشودند و چون نواب جهانبانی درین هنگام تحمل لشکرکشی و تماشای کرده متکفل امور دولت
و پادشاهی شده نیک و بد آن را بخود منسوب ساخته بود تاب حرکات ناملایم ایشان نیاورده
با قبیله و دولتخواهانی که در رکاب نصرت انتساب جمع بودند آثار اقتدار بظهور می آوردند در دیگر
محمدخان آغاز فتنه کرده بهمدان رفت و با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد در میان آورده خیالات

فاسد بکاخ دماغ راه دادند امراء استاجلو و شاملو که ~~در نظری بود که~~ صلاح دران دیدند که
ولایت کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب برهم زدگی احوال او کرده دفع شر او
شد که شاهوردی خلیفه شاملو که در نطنز بود بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود و او بکاشان
رفته شهر را متصرف شد یوسف بیگ ولد محمد خان که منصب دواتداری دیوان اعلی داشت
و در کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفته و چند روزه بین الجانبین جنگ و جدال بود سلطان معصوم
خان از ساوه و جمعی دیگر از ترکمان قم آمدند و یوسف بیگ بکاشان آمد شاهوردی خلیفه در شهر
و اتباعش در بیرون بودند از قضاء الهی تفنگی بر یوسف خان خورده در بین راه بقتل رسید
محمد خان این خبر با آرام گشته یکبار رگ برده از روی کار او برخواست و ولیخان پسرش را بدفع
اتحادیه بکاشان فرستاد روزی جمعی از اهل کاشان بمدافعه ترکمان ۲ بنا و ... نیاوردند شاهوردی خلیفه
ارک را نتوانست بدست آورد آخر الامر کوچ کرده بنطنز رفت و از بیم ولیخان خان از آنجا
باصفهان رفته تا وقوع فتنه تکلو و ترکمان در اصفهان می بود و از ولیخان خان دران اوقات
مآدب بسیار وقوع یافت و محمد خان چون چند زخم خورده در شهر بیدان آمده در فتنه
فساد ساعی گشت و چند فتنه تکلو ترکمان درمیان بود و با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک
مینمودند تا باواخر مهم ایشان بانجامید آنقوم باتفاق بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل
حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان و آذربایجان بمحل تحریر خواهد یافت

ذکر احوال خراسان و قضایائی که از حوادث دوران بتقدیر ملک منان در میانه امراء عالیشان آن دیار بظهور پیوست

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که مرشد قلیخان بر مشهد مقدس
معلی متولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل دوراندیش برفق و ملایمت
مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا تعیین نموده الوکات
را بحکام لقب کردهای خود قسمت نموده و در انسال که بنظام این امور پرداخت و حقایق
احوال را بعلیقلی خان اعلام نموده حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بظهور
آورده بود بر طبق عرض نهاد و در اول سال بجهین ئیل ... بخت برادر خود ابراهیم خان را که
سابقا حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان گرفتار گشته بواق آورده بودند فرار نموده
و از راه دار المرز بخراسان رفته بود بدار السلطنه هرات فرستاد که در رکاب اقدس

حضرت اعلی

... شهر ... آمده پیاده به کیمهای ایشان ریخته
... و زیارت کرده ... بیگلربیگیان سوار شده
... ایشان آوردند از جانب ایشان ملو ...
... بوده ... بقتل رسیدند
... بیگلربیگیان ... نیاوردند

حضرت اعلی بوده علیقلی خان را دلالت نماید که در موکب جهانگشا حضرت اعلی از هرات بیرون آمده
بجانب مشهد مقدس واتحاد نموده نهضت نماید که تا دامغان و بسطام و دار المومنین استراباد کل محال
خراسان را تا سر حد عراق بحیطه ضبط در آورند و مشار الیه بعد از وصول ملازمت حضرت اعلی و ملاقات
جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض نمود و بعضی از ریش سفیدان شاملو که اختیار و اقتدار
مرشد قلیخان مکروه خاطر ایشان بود جانب نقیض گرفته با او بگفتگو درآمدند خلاصه مدعا آنکه پادشاه
حضرت اعلی شاهی ست و وکیل و نایب آنحضرت و مختار الدوله علیقلی خان ست مرشد قلیخان
چه نسبت دارد که خود سر امرا را تعیین نموده مملکت را بهر کس خواهد دهد اگر مصلحت دولت
و اقتضاء وقت اراده نصب بعضی و تفویض ولایتی داشته باشد قاعده آنست که بپایه سریر
اعلی عرض نموده استدعای آن مطلب نماید که اگر خاطر عالی صلاح دران داند تجویز نموده حکم اشرف
بر طبق آن صدور یابد و الا فلا سخن او آن بود که چون خود قواعد سلطنت استحکام
یافته بنا بر مصلحت وقت و دولتخواهی و تالیف قلوب همگنان بجمیع را اتحاد و یگانگی
نموده بنیابت جناب خان بدین امور جسارت نموده بعضی مهمات ممالک مفتوحه را که
بسعی او بدست درآمده برای خود فیصل داده و حق دهد بعد از آنکه خاطر از استقامت ممالک
جمع شود که جز اطاعت و متابعت از و امری بظهور نمیرسد محصل اینکه شاملو و استاجلو درین مواد
گفتگو بطول انجامیده مفسدان در میانه اف... مینمودند مرشد قلیخان از استماع این مقدمات جهة
جذب خاطر علیقلیخان و طایفه شاملو بتوجه جانب هرات راغب گشته بیملاحظه
کابا بهرات رسیده بشرف پابوس اشرف مشرف شد و جناب خانی مقدم او را گرامی داشته نوازشات
دوستانه بظهور آورد و هر چند طبقه شاملو در افساد اعدام او سعی نمود علیقلی خان را اغوا نمودند که او را
دفع نمایند جناب خانی راضی نشد و تضییع او را در جرات خلاف مهمان نوازیست از طریق صواب
دور دانسته خود را آلوده آن بدنامی نساخت اما مرشد قلیخان از تقریر بعضی بخانان چنان که هیچ گروهی
خالی از ان طایفه نیست از اعیان شاملو خوفناک گردیده روزی بحمام رفته بود شخصی با خنجر برهنه بحمام
درآمده یکی از دلاکان را که مرشد قلیخان بشناختی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم
مرشد قلیخان را بنظر آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده بود و آن دلاک را باشتباه کشته
با باز بحمام در آمده او را بنظر کردند و او خوف و هراسیکه داشت زیاده شد و با احتیاطی بسیار
در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت این خبر بعلیقلیخان رسیده بجهة اطمینان خاطر

خاطرخان

مرشد قلیخان بخانه او رفته بطلعت وقت لعبی سخنان دوستانه بمیان آورده وکشته شدن دلاک را چنین مذکور
ساختند که تمامًا آن دلاک معاندی داشته فرصت یافته بقتل آورده‌اند اما مافی الضمیر طایفه شاملو بر
مرشد قلیخان ظاهر شد و اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شد و دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده
کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق ایلغار از حوادث کرکی هر چه تمامتر خود را بساحل
نجات رسانند در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت ابراهیم خان
برادرش مهتر خان در هرات بود علیقلی خان ازین رفتن باهنجار کوفته خاطر شده اظهار آزردگی
کرد و با ابراهیم خان بی التفاتی آغاز نهاد و ساعیان فرصت یافته ابواب افساد گشودند و میانه
علیقلی خان و مرشد قلیخان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر بی اعتماد شدند
ابراهیم خان نیز از غدر شاملویان توهم نموده بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت
این معنی موجب زیادتی وحشت گردید هر چند فیما بین مراسلات واقع شد اما روز بروز
اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام یافت اگر ریش سفیدان شاملو علیقلی
خان را بشر و تادیب دلالت نمودند او باغوای جمع مفسد بایستی بجهت انتظام مهمات
خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دار السلطنه هرات بیرون آمده قرار داد که خاطرش آن
بود که بکل مهمات خراسان رسیده هر کس را از مغضوبان مرشد قلیخان مصلحت نداند بر طرف
نموده نصب کرده‌های خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلی خان باعتقاد مرشد قلیخان محرک
~~این مقدمات بود چون خاطرنشان علیقلی خان شده بود که بکل مهمات خراسان رسیده هر کس را~~
از مغضوبان مرشد قلیخان مصلحت نداند بر طرف نموده نصب کرده‌های خود تعیین نماید خواجه افضل
وزیر علیقلیخان باعتقاد مرشد قلیخان محرک این مقدمات بود چون خاطرنشان علیقلی خان شده بود که
سلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطنا با مرشد قلیخان موافق و مشفق است
علیقلی خان بطرف قاین نهضت نموده او را گرفته اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده
از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت و قورچیان با احکام مطاعه باحضار جمیع امرای خراسان
خواه منسوبان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاده که هر کس بیدرنگ و بجهت خدمت اعلی قدم
لله و بیکلربیکی بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد مرشد قلیخان از آگاهی
حال خبر یافته او کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس معلی بیرون آمد و آنجا از مردم
ناقه — نالیه که اعتماد بر اقوال ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان بهیچ وجه رای جنگ و جدال نداشت

وبجوار

و بجوار که فیمابین بی دولتمندان مهم باصلاح آمد و رفع مظنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور
در موکب همایون شاهی بهر طرف صلاح دولت باشد حرکت واقع نمودا جلدی از ریش سفیدان
طرفین قدم در وادی این گفتگو نهاده و مرشد قلیخان هر چند فرستاده خواجه افضل و یکدو ریش سفید
شاملو را طلبداشت که آنچه گفتنی باشد با او گفت و شنید نماید کس اجابت نکردند و خواجه
افضل جواب رفتن نکرد و متوجه اصلاح این فساد نشد بلکه در تفضیح مرشد قلیخان با ساعیان
ظاهرا متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوسغند ترشیز در برابر هم فرود آمدند چند
گاه نصب بود تردد و آمد و شد نواب و نامه و پیغام در میان بود روزی ابراهیم سلطان که از
از اقوام مرشد قلیخان بود و حکم باحضار او رفته بود و قریب باردو رسیده چون ملاحظه نمود که
علیحده — اردوی مرشد قلیخان و امرای استاجلو علیحده فرود آمده اند بجهت تعصب او یماقیت با طبل و علم
و حشر آراسته باردوی مرشد قلیخان رفت و او جمعی را باستقبال او فرستاده بود از
مشاهده سواران سلاح پوش آواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشد قلیخان با قشون آراسته
مسلح شده مستعد رزم و پیکار گشته طبل جنگ میکوبد و چون تقدیرات آسمانی بسعی برده تا با
محافل قضا از جلیات خفا بجلوه‌گاه ظهور رسی آمد علیقلی خان نیز محل حفظ جانب احتیاط کرده
قول — از یکطرف سوار شده صف دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال گشت و انجیر
باردوی مرشد قلیخان رسیده او نیز بالضروره تیپ آراسته ترتیب مقدمات جنگ مشغول
شد در آن وقت سلطان علی خلیفه که علیقلی خان او را گرفته چند روز محبوس بود از تقصیرات او گذشته
مطلق العنان ساخته بود چون از اطوار علیقلی خان آزرده خاطر بود در آغاز محاربه صف سپاه
ویران ساخته با مردم خود بمرشد قلیخان پیوست این معنی موجب تزلزل سپاه شاملو شده
استاجلو دلیر شده مجملا مبارزان طرفین دست بسیف و سنان برده از کثرت گرد و غبار
روی هوا پوشیده گشت علیقلی خان را چشم زخم رسید که مرشد قلیخان را در آن میان نمود
بود افتاده از طریق حزم و احتیاط غافل شده خود معاشر حرب گشت و با فوجی از
شجاعان شاملو که باتفاق او در موکب بودند بجانب آن گروه تاخته پراکنده و
منهزم ساخته و از عقب ایشان و تعاقب آن گروه مشغول بود مرشد قلیخان و فوجی از اتباع
او را که باعث ودی در طرف دیگر بودند چشم بر لوای پادشاه افتاده عنان بر آن مقصود تافت که
آن ... خلافت و شهریاری را که با جمعی در قلب بودند بطرف خود آورد

بدین طریق با آنطرف فرستاده ایشان بموکب همایون را از جنود شاملو جدا یافته فرصت غنیمت
شمرده با آن فوج قلیل که در ظل لوای ظفرانتما بود حمله آوردند و آنجماعت تاب آن حمله
نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشد قلیخان ابومسلم خان چاوشلو که از امراء
معتبر بود بحضرت اعلی رسیده عنان اشهب گردون نورد آن سرآرای دولت
اقبال را بعنان عالی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در آن مندرج و منطوی است بجنگ آورده بسران
قضا اثر ذره سعادت افزا با آنطایفه دادند و ذات حمیده صفات اشرف در ضمان امان
ملک متعال باردوی مرشد قلیخان آوردند و طایفه شاملو شکست فاحش خورده خواجه افضل
وزیر با چهارصد نفر از اعاظم آنطایفه اسیر سرپنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب ایشان بتاراج
و تاراج حادثات رفت علیقلیخان چون از تعاقب آن گروه باز آمد از لشکر قول و علامت
چتر فلک سای حضرت اعلی اصلا نشان ندید از کماهی حال خبر یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده
از غفلتی که ورزیده بود اشک ندامت از دیده باریدن گرفت و در کمال یأس و ناکامی عنان
از محاربه تافته قرین آه و ناله با کمال خذلان و خسران خجلت زده و حیران که سرمایه سعادت
دارین را از دست داده بود راه هرات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت ابدی
توامان گردیده از این عطیه عظمی که از درگاه الهی باو کرامت شده بود کلاه گوشه شادمانیش
بر تارک گردون ساییدن گرفت و حضرت اعلی را چون در گرانمایه در صدف جان جای
داد و بطریق معهود بمشهد مقدس معلی عود نمود و حضرت اعلی که از اوان طفولیت در میانه طایفه شاملو پرورش
یافته با علیقلی خان همدم او انس و الفت گرفته بود وقوع این حال مکدر خاطر شریفش بود اما
بدلالت ملهم اقبال آثار ملال را از ناصیه همایونش زایل ساخته خاطر اشرف را بدریافت
شرف زیارت حضرت امام الجن و الانس سلطان سریر ولایت و امامت ابوالحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیه و آله و ادراک سعادت خادمی شاه زنی آن روضه متبرکه
اطمینان داده بدین عطیه عظمی مبتهج و مسرور بود و مرشد قلیخان الحق با طایفه شاملو آدمیانه سلوک
کرده بعد از شکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیه گرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز و
احترام گردانید و حکم کرد که در میانه لشکر هر کس که مال خود را از اسب و شتر و یراق
بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان را در رفتن هرات و توقف در رکاب همایون
اعلی مختار ساخت خواجه افضل را که تا غایت وزیر علیقلیخان بود در رتبه وزارت حضرت اعلی

سرافراز

سرافراز ساخته هر کس از جماعت شاملو توقف اختیار نموده بسبب ملازمت حضرت اعلی
گذشته در سلک قورچیان و یوزباشیان و ملازمان رکاب اشرف درآورد و بر علیقلی خان
نامه محبت آمیز بطریق معهود حاکمانه نوشته کلمه‌ای چند دوستانه نمود سوانح مذکور را با قضا
قضا و سرنوشت آسمانی حواله نموده اما خواجه افضل وزیر و آقایان شاملو دل از هرات برداشته
در میانه طایفه استاجلو آرام نتوانستند گرفت در اندک روزی فوج فوج فرار نموده بهرات
رفتند و از طایفه شاملو بغیر از حسین بیگ عبدالو که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو تعلق
بود در روز جنگ از موکب عالی جدا شده بود و علیقلی بیگ ولد شاه علی بیگ کرامپلو که
در وقت انهزام از مرافقت علیقلی خان بازمانده بقصد ادراک ملازمت اشرف بمشهد
مقدس عود نموده بود کسی در مشهد مقدس معلی با موکب همایون اعلی نماند و مرشد قلیخان
اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده ارباب مناصب جهة آن حضرت
تعیین نمود و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگی تکیه زده جمیع اهل خراسان
با و بازگشت نموده لوازم تهنیه و مبارکباد بجای آوردند و در ممالک خراسان بیشتر از پیشتر
اقتدار و استقلال یافت ذکر قضایای آذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم
بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره جنت نشان و خرابی که باقتضای
روزگار بتقدیر پروردگار عالمیان در آن خطه فاخره وقوع یافت
قبل از این در طی سوانح آذربایجان بر صحیفه بیان بقلم عنبرین نشان نگارش یافت که عثمان
پاشا که در دربند شروان بود بخدمت خواندکار عرض نموده بود که کل ممالک شروان و گرجستان
را که بحیطه تسخیر و تصرف درآورده‌ام و آنچه سنان پاشا عرض نموده بود که سوی قلعه دربند محلی در
تصرف نیست غلط است و این معنی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده بجانب
آذربایجان آمده در هنگامی که رایات جلال در خراسان بود چنانچه سبق ذکر یافت ایروان را
متصرف شده قلعه ساخت و عثمان پاشا تمامت ولایت شروان و گرجستان را ضبط نموده بمعتمدان
سپرده خود روانه استنبول شد و از خدمت خواندکار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق
شده رتبه وزارت و سرداری یافت و لوازم تسخیر آذربایجان با لشکر بیحد و مر روانه
ارض روم شد و چون زمستان بحین تحویل بپایان رسید و شاهدان بزم افروز نوروزی قدم
ترکانه مطابق سنه ۹۹۳ و چون ترکان خطا بقصد یغمای دلهای ارباب وفا با آهستگی تمام

جلوه ظهور نمود و نوخطان رياحين بساط افزای مجلس آرایان بزم بهار گردیدند نواب
جهانبانی باقتضای ایام بهار جوانی بتجرع راح ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته ازکلرخان لاله
عذار کام بستان بودند و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخرمی و حضور
گذرانیدند و کشیطان نام آهنگر که علیقلی خان قیچاغلی از اصفهان آورده بود و فی الواقع چهره آتش
افروزش مانند کوره آهنگری میتافت تعلق و تعشق آغاز نهاد از باغ وصالش کلهای آرزو
میچید و شاه قلی بیک غزباغلی روملو در باب او این رباعی ترکی گفته بود **ترکی** کونکلم قوشی اول
نرکس فتان آباره • کمیدر که اونی سیدن جان آباره • شیطان شیطان دید و کلری کلوا **بیت**
من را چشم الجمای شیطان آباره • دیگری از طرف گفته بود **نظم** عاشق چو زخ تو بیند
از جان گذرد • تیر مژه ات رسینه بران گذرد • از دولت همنامیت ای منبع حسن
سنگ نیست که حق زجرم شیطان گذرد • ارنوادر آن ایام آنکه غازیگرای خان پادشاه
زاده تاتار که در شیروان گرفتار عساکر نصرت نشان شده در قلعه الموت محبوس
بود جوان شاعرمنش خوش سیما بود و از اهلیت و استعداد موصوف بود غزلی
ترکی برسم حمد و ثنا گفته بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود که مطلع و حسن مطلعش
اینست **ترکی** بر یار برگدا یوز زعذ پوره یا مز یار • و فی سلطانه لایق بر دعای بر
یا مز یار • اگر چه پادشاه و هنک جلبی پرکه عین عزت دور • ولی سلطان بیک در کاهنه
بیک زجا مز یار • نواب جهانبانی بنجیب او رغبت نموده اورا از قلعه بیرون
آورده در ملازمت عالی معزز و محترم و اکثر اوقات در مجالس خاص حریف بزم الفت
و اختصاص بود این معنی موجب حسد و اکراه خاطر علیقلی خان قیچاغلی و مقربان بساط عزت گردیده
شنا رالیه از طرز سلوک ایشان این معنی را دریافته توهم بخاطر خود راه داده از دار السلطنه تبریز
شبی فرار برقرار داده خود را بارض روم انداخته بمعسکر عثمان پاشا ملحق گشت **القصه**
چون ایام بهار و هنگام شکوفه از بار برآمد هوا روی بگرمی آورده کوه و صحرا از سبزه
و شقایق آراسته و پیراسته گردید موکب همایون بییلاق سکنیر توجه نموده از آنجا
بازار جای تشریف بردند و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر برده ابواب عیش و عشرت و
شادمانی بر چهره آمال و امانی شاه و سپاه مفتوح بود و در ساغری بلاغی محمد خان تخماق که

قطع

قطع تعلق از ولایت چخور سعد نموده در آن حدود بسر و سامان بسر میکرد باردوی گردون شکوه
ملحق شد و قوشون آراسته بنظر رسانیدند درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خاطر
گردید بدا الحکام مطاعه باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه صادر گشته قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که
از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش از روی غیرت و ستوت و مردانگی
متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه بپیوندند و در کوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون
اوان نشو و نما و آغاز دولت جهان آرای است طوایف اخلاص کیش و عساکر نصرت قرین قزلباش
بتعصب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده بتدارک سالهای پیش در رکاب اقدس آن حضرت مردانه
وار در سپاه مخالف کارزار نمایند و مشایر عاطفت و استمالت نامها باسم محمد خان و دو لیحان
و مسیب خان و کل امرا طایفه تکلو و ترکمان که در عراق توقف نموده جهة قطعیه امیرخان در مقام شورش
و فساد بودند بدین مضمون عز اصدار یافت که طوایف قزلباش موسوم بکجهتی این دودمان ولایت
نشان اند و جان باختن در راه ولی نعمت ادنی مراتب اخلاص می دانند امیرخان ار جاده
اخلاص منحرف گشته از و امری چند سانح شد که موجب نفار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید و دیگرا را
دران مدخل نموده و غباری از سایر امرا و غازیان ترکمان در صفحه خاطر نیست چه ادهم خان که از عظمای
آن طایفه است در ملازمت اشرف معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات فاسد
از دماغ بیرون کرده خود را دغدغه آلوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص کورونی
منافات دارد و مع ذلک مخالفان تسخیر ملک ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته حالا عرصه مملکت
شهر شهره تبریز که کورخانه صد ساله قزلباش و تختگاه سلاطین ایران است دارند باقتضای عقل دوراندیش
عمل نموده نظر بر مآل حال اندازند و از روی ارادت و اخلاص و دولتخواهی و یکرنگی جمعیت نموده با
لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند و دامن ارادت و اخلاص صد ساله خود را
بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بران مقصور دارند که در رکاب فلک فرسا مردانه وار
بموکب کار و زار شتافته عداوت مخالفان پردازند و لبعد از وقوع دفع این بیگانه هر مطلبی که داشته باشند
عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هرگاه شهر تبریز و ولایت اردبیل
قزلباش بیرون رود و مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکرخیز ایران است بتصرف مخالفان
قرار گیرد نقص تمام بارکان دولت راه یافته این فتنه بسایر ممالک سرایت نماید و پیداست که

مآل حال قزلباش بکجا رسد و بعد از روانه نمودن فوج جبان و ارسال احکام عطوفت آیین مذکور تا یکماه
در اکنوانا توقف نمودند که مبادا عثمانیان باستماع طیب و زاربوغ در اشته باشند بعد از نکیاه توجه او بجانب
تبریز بوضوح انجامید امرا عظام در مجلس بهشت آیین جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع
آن دشمن قوی دست کنکاش بمیان آوردند جمعی از عقل و ارباب تدبیر کار ازا و ضایع زورکار
جری دشمن مصلحت چنان دیدند که بطریق زمان شاه جنت مکان شهر تبریز را وسمت راه مخالفان را
خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقراجه داغ که محال حصین رصین دارد و دشت و آذوقه
در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر و آمدن امرا ارکان و تکلو جنگ را در حیز تاخیر انداخته
راهها را مضبوط نمایند که از هیچ طرف آذوقه باردوی ایشان نرود و کسی بطلب آذوقه
بیرون نتوانند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشند مقابله و مقاتله روی دهد بعضی
از جهلا و بدمستان باده غرور این رای صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که چند هزار
نفس در شهر تبریز همت لااقل نصف آن جوانان جلد کار آمدنی اندور بر اهل و عیال و اموال خود
ایستاده جنگ می کنند شهر را کوچه بندیها کرده بعدافو مشغول بوده راه دخول مخالفان را
بشهر ببندند و باز دارند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان
بپردازند اکثر این رای را اختیار کرده بعضی از دیوانه خیران تبریز که در خدمت نواب
جهانبانی رای خوش آمدگوئی داشتند و لافهای گزاف زده نگذاشتند شهر را خالی نمایند
و چون همگنان این رای خطا را صواب دانسته توقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف
مبنی بر استمالت باشراف و اعیان تبریز عز اصدار یافت که در دفع دشمن مردانه
بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و چون
خانه کوچ بیرون بردن موجب برهم زدگی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرد که
اینک ما نیز از عقب با لشکرهای آراسته بمحاربه ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از
مخالفان آسیبی بدیشان رسد و بکلانتر امرای عظام حضور علی پرغیب خان استاجلو بود
با قشون لشکر خود شهر و سنه بند که باتفاق حسین قلی سلطان برادر علیقلی خان که نایب او
حاکم شهر و حارس مملکت بود سر راه کوچه بندها نموده مستحکم گردانند و مردم شهر را
بمحافظت کوچه بندها و دفع صایل ترغیب نموده نگذارند که احدی خانه کوچ بیرون برد

و اگر احدی خانه کوچ بیرون کشد صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را بغارت و
تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مسطور به تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه بنوده در دلها
راه یافته بود اندکی روی باطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوئی گشته دل
بتحاذیه غلطیها دادند و شروع در کوچه بند کرده محلات را قسمت نموده هر رخنه را در عهده اهتمام
یکی از پهلوانان آن محله کردند و بر سر هر کوچه بند شخصی معتبری از قزلباش با جمعی از مردم کار آمدنی
گماشتند اما رهگذر سیل بلا رخنه آتش عناد را بخس و خاشاک انباشته شد و چون اراده ازلی
بتخریب آن قلعه تزلزل و اختلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری بسعی و
اهتمام ایشان مترتب نشد نظم آنچه کلک قضا رقم سازد ° کس بتغییر آن نپردازد ° چون
زتقدیر گردد کار جهان ° شد بتدبیر کاردانان گوفردان ° سعی و تدبیر شان مفید نبود ° اندر آیینه صورتی ننمود
در مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان نگاشته کلک نکته پرداز گردد تا بهره
بر سخن رویم برجماتر سنجران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بلده فاخره تبریز از قدیم تهای
مدید دار الملک ایران بوده مقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان و عمارات عالیه در آنجا بنا شده
و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر ترتیب داده قری و مزارع و مستغلات
مرغوب را بآنها وقف نموده باغات و بساتین دلگشا احداث نموده اند زیاده از آن است که
قلم مکسور البیان تحریر شمه از آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن و
تزئین آنها و اسباب و تجملات فی البیت بنوعی سعی مینمایند که خانه کمترین بازاری شایستگی
نزول امیر عالی قدری دارد و در زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان علیین آشیان که بعد از مرتبه
سلطان سلیمان پادشاه روم بار اول تسخیر آن ملک آمد که از مردم تبریز که در تشیع فطری
و ولای خاندان قدسی نشان صفویه موصوف اند نیکو خدمتها در راه این دولت بظهور آمده و بدانجهت
شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه آن بلده فاخره
اکثر تجار و اهل حرف و صناعت اند مال محرز از ایشان بخشیده شهر را از تکالیف
دیوانی معاف داشته بود و مراعات خاطر الطف بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که
قطع احداث بوجه مرغوبی پرستش نموده بر مجرمان امرا حکم شرع نمایند و بسیار احدی
نگیرند و چندین سال مردم آن شهر بفراغبال زندگانی کرده در تزئین عمارات و اسباب و تجملات

خانه ورنبورنسوان چندا که شاید و باید تکلف نموده بالجمله معموری و آبادانی آن شهر و کثرت
خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجایی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت
و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان رسیده و خرابه بان معموره راه یافته
مردم آنجا بنهب و غارت گرفتار آمده بقیة السیف بصد حسرت و هوان از وطن جلای وطن
اختیار نمودند مصداق کلام معجز نظام اِنَّ المُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا
اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان
پاشا بجانب تبریز متحقق گردید و هرچند شاه و شاهزاده نامدار احکام نصیحت آمیز بقوا-
تولباش خصوصا طایفه تکلو ترکمان فرستاده در دفع ایجاد نمود از ایشان استقلال نجستند
و از مآل حال خبر داده انتظار آمدن ایشان کشیدند معتقد نفیا دوانی ظاهر نشد و طایفه
تکلو و ترکمان در عناد و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکرهای فارس و کرمان و عراق
بمعسکر همایون ملحق نشد نواب سکندرشان با اردوی اغرق بجانب [illegible] توجه نموده نواب جهانبانی
با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند بسبب
بیوم محاربه لشکر روم از اردوی همایون و خدمت والده نامدار جدا شده قورچی باشی با جمعی
از قورچیان در خدمت نواب سکندرشان ماندند و موکب عالی نواب شاهزاده کامیاب کامکار اقبال
که عدد ایشان به دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامنکوه تبریز را گرفته منزل بمنزل
مشاهده نزول و ارتحال لشکر بیقیاس روم که از راه طسوج می آمدند کرده انتهاز فرصت مینمودند
دو مرتبه قورچی از نخجوان لشکر و مبارزان جنگجوی زور آور را امر فرمودند که نزدیک رفته
طرح جنگ انداختند و حرفه کارزار از دست نداده هرگاه غلبه از طرف مخالفان مشاهده
یابند خود را بقلل جبال کشانیده بموکب عالی بپیوندند و چون سپاه قزلباش مشاهده
رومیان کردیده چند الآی از الویه رومیه بر خلاف معتاد از غزاه جدا شده با گروه
انبوه بجانب لشکر منصور شتافتند و فیمابین محاربات دلیرانه بوقوع پیوسته جمعی کثیر
از زمره طوایف شیر غازیان ظفرقرین شدند و بعد از هجوم سپاه روم غازیان حسب
الامر شاهزاده نامدار خود را در عین و بیسار جنگ کنان بکنار کشیدند و چند نفر
از مشهوران یکتای قزلباش نیز درین دو مرتبه در معرکه کارزار شربت ناگوار هلاک

ورود روم به تبریز

جستند چون لشکر روم از خیر بسیار بیرون بود و مقابله و مقاتله با ایشان با این مایه مردم که در رکاب
عالی بودند محال مینمود دست برد بی نمایان نتوانستند نمود و عثمان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی شوراب
تبریز آمده نزول کرد چون چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بسیار بر خاطر
ایشان مستولی گشت دو سه مرتبه کرر رومیه هجوم نموده بجاها کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه
دولتخانه آمدند و از طرف بنادق مشغول گشتند فیمابین اندک محاربه بوقوع انجامید رومیه عاجز
آمده کوچه بندها را با توپ و ضربزن از هم ریخته تا میدان صاحب آباد آمدند و بر سپاهی و
رعیت ظاهر شد که دفع آنجماعت مافوق قدرت ایشان است متلاشی گردند و قدرت آن
نیافتند که یکی جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند شد حسینقلی سلطان و برغیب خان
و هرکس از قزلباش در شهر بود همان شب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان
از مدد قزلباش مایوس گشته در شب کمال اضطراب افتادند جهت حفظ حال و اهل و عیال کامران
بیک اوصدی را که قاضی بود و مولانا محمد ولد مولانا غیاث را که مفتی و شیخ الاسلام بود نزد
عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و عثمان پاشا را در اول حال اگرچه عتاب
و خطاب چند با ایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهیگری اهل تبریز را بسیار
شنیده بود در مال حفظ و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر ملک گیری پیش آمده
اهل تبریز را استمالت ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده تفرقه بخاطر رسانند که من بعد رعیت حضرت خواندکارند
و ایشان نیز معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند با اهل تبریز تقریر کردند اما عقلا و مردم صاحب
خرد میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان نمی آمیزند بفکر
کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر زمینها و نهانخانها و جاهها که داشتند مخفی ساخته خود بیک
و دو دو دست اهل و عیال گرفته شبها پیاده و سوار روی بوادی فرار می آوردند و اگر نقدی همراه می داشتند
اجامره و اجلاف و بدطینتان هر چند خوانان روز چنین بودند در سر راهها ایشان را گرفته شبها
برهنه و عریان سر می دادند و عثمان پاشا بفراغبال داخل شهر شد و دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب
یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت
به لشکر با این قحط نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان
قزلباش که کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی هر طبقه

رومیه رسانیدند و سنگرهای بسیار کردند اما از کثرت عساکر و ازدحام لشکر روم معلوم نمیشد و انسان
بکار قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر بدست ایشان درآمده بود
و توپ و ضربزن و یراق قلعه داری بقلعه کشیدند جعفر پاشا خواجه الجرات و قلعه داری و حکومت
تبریز را نصب نمودند در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز حکم بقتل عام نمود سبب ظاهری آنکه اهل تبریز
با رومیه می آمیختند و شبها اجلاف و اوباش و اجامره تبریز بخیمهای رومیه رفته اموال و اسباب می بردند
هر که را تنها می یافتند بقتل می آوردند و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار کرده بودند شب فرود می آوردند و بر
عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میگردند و یکمرتبه در حمام لب کوشک حمامیان و
یافته رومی را بقتل آورده در چاه حمام انداخته بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب
افروخته تر گشته گفته بود که زنهار تبریز خلقی عجب فتنه لو طایفه دور یعنی اهل تبریز طایفه فتنه
انگیز و نمام گشته اند و آثار عصیان و طغیان از ناصیه ایشان هویداست مجملا این حکم با مضاء
حکم قضا از عثمان پاشا صدور یافت و رومیان بمجرد شنیدن این کلمه با تیغها کشیده بشهر
ریخته آغاز خون افشانی نمودند و تبریزیان چاره جز آن ندیدند که ما شب خود را در خانها
محافظت نموده شب بر خود گیرند و رومیه در درون هر کس را دیدند بقتل آوردند و شروع در خانها
کرده بهر خانه راه یافتند مردان را طعمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند
و بسیاری از نسا و صبیان را اسیر کرده فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسیده
جمعی از مردم خیر اندیش خدا آگاه آن طایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشته اند استغاثه
نموده او را از اقدام این امر شنیع ابا نموده آخر روز لشکریان را از قتل و نهب منع نموده
بقیة السیف از بیم جان ترک مال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته شب از شهر
بیرون رفته در مواضع و محال قریه پراکنده شدند و شهر با آن معموری و آبادی بدست
مخالفان درآمد و اموال و اسباب بی نهایت و ذخایر و دفاین لا یعد و لا یحصی که در بیوت
و نهانخانها مخزون بود بدست رومیه درآمد و تحقیق و تفتیش اموال بنوعی کرده بودند که از خانههای
بیت ذریعی که اثاث البیت را مخزون ساخته بودند و خانه و دیوار بر سر ایشان فرود آورده راه
یافته دفینه را بیرون آورده بودند و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامد عقیب غضب لا یرحمه الله
من لا یرحم الناس از اثر آه مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته با اکثر همراهی

عارض ذات نامبارک او شده باشد بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داد در عرض چهل
پنجاه روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سوای محاربات قلیلیکه دو مرتبه در وقت آمدن
و یکدو مرتبه در وقت آمدن دیگر گوشه و کنار وقوع می یافت سه کرت میانه قزلباش و رومیه محاربه
عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال غازیان ظفر قرین بود

ذکر محاربه که فیمابین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول سهرورد قلی بیک قورچی باشی

تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته شده و قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی نواب
شاهزاده پیوستند و آثار اقتدار از ایشان بظهور رسیده مشخص شد که با این بار مردم که همراه اند
مقابله با آن لشکر بیحد و مر مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته در آذرم و دل باردوی
همایون ملحق گردید و با قلی بیک قورچی باشی افشار که مرد عاقل با رای و تدبیر و در اردو مانده بود
مشورت نموده دانسته شد که خالی کردن شهر در اول حال خطا بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت
که چون شهر بدست رومیه درآمد تبریزیان پراکنده شدند و حالا که قلت لشکر و فقدان
اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و محاربه صرفه نیست حربی نمیتوانیم کرد ایشان قلعه را اتمام نموده
کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق قزاقی بعقب ایشان افتاده منزل بمنزل ایشان را زخم نموده حسب
المقدور آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آنکه ایشان بسر حد الکاء خود رسند بازگشته بر سر قلعه آییم
و سپاهی و رعیت آذربایجان را جمع آورده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیری دیگر
درین وقت مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انورش
بود راضی بآن نمیشدند که تغافل گذرانند و رومیان بفراغبال بکار قلعه مشغول باشند قرار دادند که
بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته بمصداق کریمه کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِاِذنِ الله
بلکه بر عنایت الهی نموده بقدر مقدور سعی و کوشش نمایند قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن
نمیشدند که آن حضرت بنفس نفیس شریف مباشر حرب و سرداری باشند قورچی باشی
التماس نمود که بکمترین او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیازماید اگر صرفه در جنگ بوده باشد
مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد بملازمان درگاه رسیده باشد
عقلا این رای را پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون کوچ کرده بدره [illegible] که چهار فرسخی
شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را همراه بتبریز را سردار لشکر ظفر قرین نموده روانه

ساختند و محمدخان تکلو در موکب عالی توقف بود اما قورچی باشی با بعضی امرا و مردم کارآمد را و جرخچی
کرده بتبریز فرستاد ایشان از رودخانه فهو سفیج که در جانب شرقی تبریز و سر راه عراق است بالا آمده
سیاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا جغال اغلی را که در آن وقت
انجمع از رومیان بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان بسر حد بدفع ایشان فرستاد ایشان پیاده
حیله از لشکر قزلباش بگرفتند چون قول لشکر قزلباش در میانه رودخانه بود نظر جغال اغلی
در پیامدن همان قراول چرخچی را بنظر آورده از توپخانه و عراده جدا شده دلیرانه پیش رانده بجنگ
مشغول گشتند و از جانب شیر دلیران لشکر قزلباش که گشته شد بازار گیر و دار گرم کردند و قول
لشکر از رودخانه نظر بر قول رومیه انداخته شد چون شیران بدان گروه تاختند و یکجا تا دو هزار کس
از آن قوم نابکار را بخاک بوار انداخته بقتل آوردند جغال اغلی از صدمات دلیرانه قزلباش چون
بنات النعش پای قرار و فرارش تزلزل یافته روی بانهزام آورد غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص بنای ثبات و قرارش
یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شدند جغال اغلی در هنگام انهزام خود را بجایی رسانده که
رای روز چنین اماده داشت رسانیده سوارش بیرون رفت کور سیدی چنوشلو دعوی مینمود که
من نیزه بر جغال اغلی رسانیده ام اما بفوت نرسیده و چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر
گیران بود خبر رسانیدند که قزلباش حرکت نمایند او فوج فوج قشون و فوج فوج لشکر بمدد
و مدد می فرستاد قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام جغال اغلی سردار ایشان از ورود
کومک در اندیشیده ملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را امر بمراجعت نمود
و چون روز بآخر رسیده بود بازگشته در همان رودخانه نزول نموده روز دیگر باردو آمده و سرها
و دخترانها و گرفتاران را بنظر خجسته اثر او و شاهزاده عالمیان رسانیده بتلطفات خسروانه
اختصاص یافت از مردم تبریز که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده باردوی
ظفر قرین آمده بودند استماع شد که این جنگ رومیان از قزلباش حساب گرفتند
و عثمان پاشا جغال اغلی را سرزنشها نموده بجبن و بددلی و سوء تدبیر منسوب میساخت

جنگ دوم و سیوم که بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت

بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایش یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه شدند که
پیاده و سواره ده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش

شاه

مشاهده رومیان گشت در میمنه عثمان پاشا مراد پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی
دیاربکر را سردار نموده با لشکران طولانی بمحاربه لشکر قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه
فهو سفیج چون طرفین بایکدیگر ملاقی شدند معرکه حرب و قتال گرم گردید و حملات متواتر از جانبین
بوقوع انجامید رومیه آثار اقتدار ظاهر میساختند نواب جهانبانی تاب غلبه و اقتدار ایشان
نیاورده اسب جلادت در میدان مبارزت بجولان در آورده هر چند قورچیان و ریش
سفیدان دولتخواه بملاحظه حزم و احتیاط دست مخالفت در عنان عزم شاهزاده زده از پیش
رفتن مانع آمدند مفید نیفتاد و نواب جهانبانی قول همایون را پیش راند یکه جوانان موکب عالی
در نظر خجسته اثر برآرای دولت و اقبال بطعن سنان جان ستان بسیاری از رومیه را
از صدر زین ربوده بخاک هلاک انداختند و تا غروب آفتاب بحرب و قتال پرداخته
شاهزاده عالمیان همت برافنا و اعدام تیپ رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کسوت سیاه
در بر کرده لشکر قزلباش دست از محاربه بر نمیداشتند و پاشایان پای ثبات و قرار استوار
داشته مشاغل او [illegible] شدند در این اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان را از طرف دست چپ
از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله آورد و دست راست را با امرا و لشکر
ذوالقدر و مردم قاجار داغ و شیخاوندان و جماعتیکه در جانب دست چپ باشند
از موکب عالی جدا شده چون بمیان رودخانه در آمدند و قلب رومیان در نظر بود آنگاه بتیز
راندند و چون از رودخانه بالا آمدند بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون آواز نفیر
از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب عالی شاهزاده نیز حسب الاشاره حمله آوردند
رومیان با وجود کثرت سپاه و قلب غازیان رزمخواه بود آنگه آواز نفیر از عقب قلب برآمد و دلاوران
پیش جنگ دلیرانه بیشتر آمدند پای ثبات و قرارشان تزلزل گشته قول هم برآمد پاشایان
که در قول بودند لحظه صبر نموده هر چند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد پشت بمعرکه کرده راه فرار
پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پی ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدبختان رسیده
محمد پاشا بیگلربیگی دیاربکر و امرا و مراد پاشا بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا را
چون زخم قوی یافته بود و احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که
علیخان بیک استاجلو شاملو گرفته بود زنده با دیگر گرفتاران که معظم ایشان یوسف آقا

حاشی کیر خواندکار بود نظر انور سار نمیدند و در همو که سر لشکر بیاری از رومیان نرسد تا کوارفتا
چشیدند غازیان قزلباش تا چرنداب کنار اردوی رومیه فرو دآمده بودند تعاقب کرده کشتگان
بوده چند کس را از میان خیمها کرفته آوردند و چون شب تار در میان غازیان و رومیان حایل
شد امرای عظام و عساکر بهرام انتقام در موکب عالی شاهزاده کردون احتشام از موکه
بکنار آمده روز دیگر بدیدن سرها و خرقها بار رسیدند مردانگی که از هر کس حادر شده بود مشغول
فرمودند مرادیان را با جند لفر که قبل نگاهداشتن بودند بار دو فرستادند و از آنجا
بقلعه تهفقیر بردند و دو سه روز در حوالی رود خانه مهونیج توقف نمودند که اشالیش یافته دیگر باره
مستعد موکه قتال کردیدند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا با جهل پنجاه هزار کس را مأمور داشت
که در حوالی اردوی خود کمین جنگ داشته بیشتر روند و از جلادت و مردانگیها بنواب جهانبانی
که با اندک مردمی بدیشان تلاش میشود تعجبها مینمود اما از غایت کثرت و ازدحام از
یکطرف بحرب و قتال می پرداختند و از طرف دیگر قلعه میساختند تا بجمله بعد از سه چهار روز که
لشکر مستوران تهیه بجمله آسوده شدند دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون
عثمان پاشا خود متوجه محاربه نمیشود جنگ سلطانی و قوع نمی یابد اگر توفیق الله تعالی در همه بار گروهی که
بمحاربه مامور شدند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان باز کشیده بطریق شبیخون باردو در کشیم
تا هر فوج در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آغاز رزم ستیز بظهور آوریم و هرگاه
غلبه از جانب مخالفان میشده باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده همه روزه آتش
شور و شین مشتعل کردانیده مخالفان را آسوده بگذاریم تا بمضاء انوعیت متوکلا علی الله
بلند کردون فرجام برآمده اعلام ظفر افراختند و چتر همایون فال بر فرق فرقدسای
شاهزاده عالمیان افراشته بهادران موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکر امثال
فارس مضمار دلاوری جمع آمده بابتی شایسته متوجه معرکه قتال کردیدند و چون جهان لشکر
ظفرقرین باردوی رومیه رسیده رومیان که کرانست و نکهبان اردو مامور بودند در
کنار اردو سیل بسته بیش نیامدند از پنجانب نیز ملاحظه و حزم و احتیاط کرده پس و پیش خود را
ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا آن روز را بشب رسانیدند و از
طرفین جنگ و جدال وقوع نیافت آواز درهمان حوالی فرود آمده و آوازه ها اطراف و

و جواب فرستاده حکم قضا امضا نفاذ یافت که امیر لشکریان پاس داشته و تیپ تیپ قراولی وار
بار دو در کشند تا جمیع شتین لشکر رومیه از دقایق کوشش و تیمز و ترتیب تمشیت بار و کذاشت ننمایند اندکی از شب کذشته
بود که غازیان قراول قدم جلادت پیش نهاده بکنار اردو رسیده خود را بخیمه از خیام رومیان
انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آورده بودند بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیدند نواب جهانبانی از ایشان
سوال کرد که دیروز چرا رومیه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند از سرکاروی خبری نداشتند
اما چنین تقریر کردند که ظاهرا سردار اعظم خلوتی کرده مشورت چند در باب کوچ کردن داشتند
و پاشایان و لشکریان بجز خواست اردو بخدمت دیگر مامور نبودند درین اثنا آتش بسیار
در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زدند شعله آتش از همه جا طالع شد
و مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت کوچ کردن است که اسبابها که هر کس
در خیمه خود جمع کرده آتش زده اند این معنی مؤید قول گرفتاران مذکور گشت نصف شب بود که شخص
معتبری که در اردوی رومیه بنقل حکایات از خواص در آمده بود و آن رومی ما با و بمقتضای مردی
عمل نموده از فرود گاه ایشان با لشکریان همیانی نموده بود آمده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز
بود که کوفت خناق بهم رسانیده که بیرون نمی آمد و شب بمقتضای مرم اجل گرفتار آمده از هم
گذشت و بروز از خلایق پنهان داشتند چغال اغلی متکفل امر سرداری شده امروز پاشایان
و ریش سفیدان لشکر را جمع نموده صورت قضیه را باز نمود و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت
چغال کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده در جزیره ساپانه سرانجام
نموده بود جمعی از پاشایان گفتند که هنوز مهمات قلعه داری انتظامی نیافته و بعد از رفتن ما
قزلباش قلعه را آباد نگذارند و سرها از نفس گذشتن می دهم چغال اغلی جعفر پاشا را در بودن
و رفتن مخیر ساخت مشار الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نشدم چنین میکردیم حالا که داخل
شده ام بیرون رفتن بمجرد فوت عثمان پاشا نقص دولت پادشاه ماست من رضا
بقضاء الهی داده توقف مینمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود الحکم لله العلی الکبیر آن شخص
از مجلس کنکاش بمنزل خود آمده صورت واقعه را باین شخص معتبر تقریر کرده گفته بود که صباح
کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش در پس سند متحمل است و دو جنگ عظیم فیما بین واقع شود و لود ر
سبانه ضایع شوی اگر بتوانی تا هنوز شب است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه من کرده

بود چون سپاهی و از ولایات قزلباش نمودار شد بازگشتند و آتش چنین تور کرد که رومیه از فوت عثمان پاشا و جلای
و ورود ایلغار شاهزاده عالمیان و خبر آمدن قزلباش متزلزل الاحوال اند و مشکل می نماید که طایفه تکلو و جمعیکه
بحراست قلعه مامور اند قرار توقف در قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف نکنند جعفر پاشا بتبریز بالضروره خواهد رفت
چون دور از کار بود همگنان این صورت را بر توقیف او ترجیح دادند بالجمله از این خبر غلغله نشاط
در میان لشکر افتاده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و بجهت ترتیب اسباب مقدمات
جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت ازدحام مخالفان متوجه گردیده
قتال گشتند و جغال اوغلی که متکفل امر سرداری شده بود بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش
و فوجی غفیر در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط تمام راه مراجعت پیش گرفتند و چون
لشکر منصور از جونداب که یورت رومیه بود گذشته در حوالی شب غازان برومیه رسیده
دست بآلت قتال بردند و از اطراف شمشیر فوج فوج بمدافعه پیش آمده جنگ کنان می رفتند
می نمودند نواب جهانبانی قول همایون را از جونداب پیشتر رانده غازیان را بمحاربه ترغیب
فرمودند و بهادران موکب اقبال جلو ریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند
و مخالفان را میان داده و شتر و اغرق راندند و الحق درین روز که عثمان پاشا از میان رفته
و لشکر روم بی سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن می بودند هنگامی در
جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده بیکبار مستاصل گردند و دو سه صورت
واقع بود که این معنی بوقوع نپیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بر کیفیت و
کمیت لشکر اطلاع یافته می گفتند که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از ده دوازده هزار کس
همراه ندارد دویم ما بین امرای عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امرا با علیقلی خان فتح اغلی که
مورد تربیت گشته محسود دیگران شده بودند و یکی و بد امور ایشان خود گرفته جرگی را
بطایفه استاجلو منسوب ساخته بودند و مضایقه نداشتند این معنی را که مردم او در میانه قزلباش
بر دادیکه شهرت یافته فتح و ظفر مخصوص گردند و دیگری آنکه چون قزلباش بجا بمیانه شتر و
احمال و اثقال راندند دست ایشان بغنایم رسید خام طمعان مال دوست بجمعیت که اکثر طبیعت
لشکریان بآن مجبول است شروع در نهب اموال کرده اکثر شتر و یراق بدست هر کس افتاد
همت به بیرون بردن آن گماشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد اقتدار یکه

باقی بودند نقصان پذیرفت دیگر آنکه جغال اوغلی نیز در شب کوچ راه قطع نموده از جونداب بشب غازان
رسیده چون مشاهده نمود که قزلباش بجا بایستاده اند و خود رومیه هم بر اتفاق عقب منهزم
میگردند بعقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده فی الفور در همانجا فرود آمده خیام بقاعده که در میانه رومیه
معمول است بیکدیگر تنگ نموده دخول سد و ساختند و عراده بر کنار اردوی خود کشیده
بیکبار ادرتیب عراده باز داشته بلوازم محاربات پرداختند و چون از طرف قزلباش
زیاده گرمی شد و متوجه جنگ عراده نشدند رومیان که مترقب برانهزام بودند دل قوی ساخته
از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون بجغال اوغلی وقوف یافت و از متفرق شدن
لشکر قزلباش آگاه شد با وجود اقبال اراده نمود که با لشکری که در قلب حاضر بودند یکبار
فدایی وار جلو انداخته صورتیکه در پس پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید و امرای عظام و دولتخواهان جنگ
عراده را اصلاح ندیده عنان بادپای صبا رفتار شاهزاده نام دار را گرفته در فسخ آن عزیمت مبالغه
و الحاح نمودند نواب جهانبانی بصوابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز حراست بدن مبارک
آنحضرت نبود عمل نموده دست از محاربه باز داشته در حوالی جونداب فرود آمدند و درین جنگ از شب غازان
اگر چه سر و خزینه کمتر آوردند اما غنیمت بسیار بدست آوردند و چون رومیه از نهب و غارت کوچ کردند
نواب شاهزاده کامکار با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده بعقب لشکر رومیه افتادند که در هر جا
فرود آمده جنگ باشد جنگ کرده در هیچ جا ایشان را آسوده نگذارند و تا قصبه طسوج بدین قاعده
تعاقب مینمودند و غازیان آنها فرصت نموده خود را بر رومیه رسانیده طرح جنگ می انداختند
و جمعی کثیر را طعمه شمشیر هلاک می ساختند و سرها و اسرها بنظر کیمیا اثر می رسانیدند تا در موضع بابان
جنگ عظیم بوقوع انجامید اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو اسب جلادت پیش راندند و رومیه زور
آورده جمعی کثیر بعد از خوانین ایشان شتافته غازیان را از کرد ایشان بقضای الهی در آن صحرا آب اندک بود
و گذار طایفه شاملو بدانجا افتاده اسبان تشنه بگل فرو رفتند و رومیه زور آورده اکثر خط بدو
بمر رسیده جوانان کار آمدنی طایفه شاملو در گل بقتل رسیدند رعیب خان استاجلو که جرچی
بود بعد پیش رفته در میان ایشان مانده و غازیان شاملو بعد تشویش و تعب از وحل بیرون
آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفه شاملو در آن قضیه بقتل رسیدند از ملازمان
موکب نواب جهانبانی شاه حسین بیگ ولد زینل بیگ شربت دار و قورچی ترکش جادار

ولد دیو سلطان ذوالقدر که در سلک مقربان بود مقتول شدند بالجمله درین روز زیاد کاری ایشیک
زرف علیقلی خان فتح اغلی جابربوی فرا چکه از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان
بساط دولت را با یکدیگر می باشند با اسمعیل خان دشت با برغیب خان اظهار کدورت
نموده که امداد خان شاملو نموده نگذاشتند که ازین الافواج خجلت زده مغلوبیت کردند و هرگاه
میانه اعیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق بدینسان رواج داشته باشد چه امید است که
چه مهم از پیش رود بالجمله نواب جهانبانی تا طلوع دست از تعاقب باز نداشته بقدر مقدور
لوازم سعی و کوشش بجای آورده و الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری واقع
نشد در روز دیگر متوجه حرب و قتال تا چهارده روز درع و خفتان از تن بیرون نکرده همه روزه
از صبح تا شب اوقات صرف بکار نموده همت بر افنا و اعدام آن طایفه گماشتند
اما مخالفان زیاده از حد شمار بودند و مقاومت با آن لشکر بیقیاس مافوق قدرت
ملازمان موکب عالی بود و نفاق سرکردگان قزلباش را خود حکم کرده بعد از آن از
مآل حال انجام پوشیده شده بود و آن همت در نهاد ایشان نبود که وساوس شیطانی
را از دل بیرون کرده قدم بر جادهٔ اخلاص نهند و محض لجاجت و عناد سر رشته تدبیر
از دست داده درین قضیه با جمعهم رفاقت و همراهی نکردند القصه چون رومیه بالکاء
خود قریب شده بودند بازگشتن و تسخیر قلعه پرداختن را اولی و انسب دانسته عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر حوالی تسنغازان نزول
کردند و کس بخدمت والد با مدار فرستاده کماهی حالات معروض داشتند نواب
سکندرشان نیز با اردوی آغرق و کمر در همین کوچ فرموده بشهر آمده منازل میر اسدالله شهرخانی
صدر جهت دولتخانه همایون قرار یافته در آنجا نزول فرمودند هر یک از امرا و ارکان دولت
در یکی از منازل خراب آباد آن شهر عسکر گرفتند راقم حروف در اردوی معلی بود
روزی که بشهر آمد طرفه شهری بنظر در آمد جمیع خانها که بطلا و لاجورد و تزئین یافته بود
خراب شده درها و پنجره‌ها نقاشی کنده شده بجای همه سوخته شده بود و درختان و
باغها و باغچها قطع شده و همه سالی نه نقلو کشیده بودند و از چندین هزار خانه دلنشین
یک خانه که استعداد نشیمن یکی از اوساط الناس داشته باشد سالم نمانده بود و جمیع دکاکین و

خانات

خانات و کاشی کاری و طبعه حمامات ویران شده اجساد قتیلان تبریزی مجنان در
کوچها و بیوت و بازارها افتاده بود محمل شهرت ط اکبر تبریز بان بمنزله امت و فرمی
که داشت ویرانه بنظر در آمد که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان
پریشان میشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را مناسب حال گفته **بیت** وقوعی که بلاد در دم تسکین
نیست مدد ور شاه ○ دلم از حسرت تبریز ویرانتر ز تبریز است ○ نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان
میرجعفر ولد میرزا اسمی محتسب الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف تکفین و تجهیز قتیلان
نموده بدفن کشتگان پرداختند کوچها و محلتهای آن را از نوشت روث و لاشه ستور که از فقدان
علیق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک کردند و مردم تبریز که بتوریه و قرایع پراگنده
شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانهای خود را ویران و از ذخایر و دفاین نشان ندیدند
امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم هر یک در منزلی که فرود آمده بودند بالجمله
تعمیر بکه محل سکنی تواند بود نموده شهر تبریز لیلی عزه اردوی اعلی تبریز بالجمله تغییری یافته در آن
زمستان قشلاق همایون در آن بلدهٔ جنت نشان واقع شد **ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایایکه
تا آخر سال در پای قلعه و حین محاصره در سنه رودیکم بتقدیر خالق عباد** جون ارادهٔ ازلی و مشیت لم
یزلی بآن تعلق گرفته بود که خطهٔ فرح انگیز تبریز بتصرف رومیان در آمده خرابی بآن بلدهٔ طیبه
راه یابد و اهالی آنجا که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست بادهٔ نخوت و
غرور بودند از وطن جدا شده بانواع شداید و محن گرفتار آیند و از ناسپاسی مبتدا دایام و عفت
و واهم آمدن اسباب جمعیت اختلال احوال آن گروه عبرت افزای عالمیان گردد و در زمان
دولت و جهانبخشی اختر برج کامرانی و اقبال اعلی شهریاری سهیل ستوده خصال حضرت
اعلیشاهی ظل اللهی که امروز تخت فیروز بخت سلطنت ایران از وجود فایض الجود شرف اسمانی
و زینت دوجهانی دارد آن اختلال روی بانحطاط آورده نزهت آن روضهٔ دلگشا که رشک
گلستان ارم و از خس و خار حوادث آنرا اهمیت وقوعی افتاده بود بیمن اقبال آن تایید
یافته حضرت ذوالجلال تصرف اولیای دولت بزوال در آمده ظلمت آباد فسق و فجور مشتعله
تیغ آتشبار رخش روشنی یافته پرتو انگیز عالم امن و سلامت گردد لهذا هر چند در آن زمان
سعی و اهتمام در دفع انجاد بیشتر کردند کمتر نتیجه داد و بعضی امور که در پرده خفا مستور

فتنه و فتور

بود بحیز ظهور می آمد که آن امر لایق را عایق میگشت بالجمله چون اردوی همایون در تبریز نزول
نمود امرا و غلام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا سیبه تعیین شد
جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است سیبه نواب
جهانبانی و ملازمان خاصه آنحضرت و علیقلی خان فتح اغلی و اتباع و جماعت تبریزی قرار یافت
در جانب قبلی که طرف محله سنجاران دو کوچه است یک سیبه بقورچی باشی و قورچیان عظام
و بعضی امرا تعلق گرفت و یک سیبه بشاهرخ خان و طایفه ذوالقدر متعلق گشت محمدیخان
تکماق و تابینان و امام قلیخان قاجار و مردم و اتباع نیز هر یک متعهد یک سیبه شدند اما دو
طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند جهت قلت لشکر محاصره نشد و چون گاهی آوازه
آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذوالقدران فارس میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام
خدمتکاری باشند در القطر ضا سیبه پیش برند و مردم بیلدار و کلنگ دار جهة بکار قلعه از ممالک
آذربایجان رقم شدند و یراق توپ ترتیب یافته فرادیک توپچی باشی شروع در توپ
ریختن کرد و تا تمام توپ از میان مدرسه حسن پادشاه اختیار کردند که بمیان قلعه زده شود
و نقبچیان آهنین چنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در حین محاصره دست میداد که
موجب وهن و دل شکستگی عموم سپاه میشد اول امری که سانح شد و موجب اکراه خاطر
شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ
خان مهردار است که از عظمای دولت و بزرگ طایفه رفیعه ذوالقدر بود و از تقدیر ایزدی بوقوع
پیوست شرح این حالت عبرت آنکه مشار الیه مرد شجاع دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت
بر و دشواری نمود که در میان شهر تبریز که خانه صدساله قزلباش است و پادشاه قزلباش
و جمیع امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا که مرد اخته
لالا است در دولتخانه همایون و عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خواندکار
روم خواند و در تسخیر آن اضطراب نموده هر روزه اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و
زندگی و آسایش بر ما حرام است از غایت حمیت از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده
در مقدمه اول سیبه خود را پیش برده بخانه که در حوالی دیوار قلعه بود در آمد نواب جهانبانی این
جلادت و مردانگی و تیزعنانی را مستحسن ندانست دو مرتبه کس فرستاده منع کرد که از اینجا

بیرون آمده سپر را مرتبه مرتبه پیش برد و هر چند پیش رود پشت خود را بکومک و تفنگچی استحکام
داده خاطر جمع نموده پیشتر رود خان مذکور جواب فرستاد که رای جهان آرا صائب است
و چنین می بایست اما چون آمده ام بازگشتن را لایق نمیدانم بهمت بازو بشکند در این دو روز
بقضای ربانی و یمن همت و اقبال خاقان نظم بار مراد بر سر گردون نهیم پا ٭ یا مردوار بر سر
همت کنیم سر چون تقدیر گرفتاری او در لوح قضا ثبت شده بود در توقف آنجا اصرار نموده
نواب جهانبانی روز دیگر بری بیک ایشیک آقاسی باشی شاملو را نزد او فرستادند که او را نصیحت
نموده از آنجا بیرون آورد مشار الیه نزد او آمده این گفتگو در میان بود که رومیه در وقتیکه اکثر
لشکریان و اهل کشیک شب متفرق شده کشیکچیان روز هنوز نیامده بودند علی الغفله
از قلعه بیرون آمده بر آن سیبه ریختند و جمعی بیکبارگی دهنه کوچه را که محل آمد شد بود گرفته بضرب
تفنگ راه آمد شد کومک مسدود ساختند و جمعی دیگر بر آن خانه محیط گشته از در و پنجره
تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر آنخانه مسخر گشته داخل شدند و شاهرخ خان
و ابو القاسم سلطان ولد او شهسوار زهره ما که از امرای معتبر و شجاعان روزگار بود و بری بیک
ایشیک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا بودند جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی
شده گرفتار شد و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که او شاهرخ
خان است فی الفور بازگشته او را بقلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ
سیبه شاهرخ خان انتشار یافت از همه طرف قزلباش هجوم نمودند تا رسیدن ایشان
رومیه بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند از وقوع اینحال غلغله نشاط از قلعه بلند گشته کلال
ملال بدلهای بدخواهان راه یافت محصوران در قلعه داری دلیر گشته قزلباش دل شکسته و پریشان
خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود آن حال ملال و کلال بخاطر بهمال راه نداده فرمودند که
هر کس زیاده سری کرده سخن و نصیحت نشنود نتیجه آن خوف ندامت و پشیمانی خواهد بود
اما چون در راه دین و دولت کوشیده بود بازماندگان او را نوازش نموده منصب مهرداری
را بایلمش خان ولد او عنایت فرمودند و همچنین منصب ابو القاسم سلطان بطهماسب قلی سلطان
ولد او مرحمت شد و منصب بیک ولد بری بیک که چون صاحب جمال و خردسال بود بجای پدر

ایلک آقای و نمودند و طایفه ذوالقدر بدستور در همان سیبه معین شدند اما بجز کشیک و نگاه داشت
و محافظت سیبه کاری نتوانستند کرد و دیگر از سوانح مکروهه آن بود که توپی را که بجلگه کوهی مشهور
بود و یازده من سنگ می انداختند و از توپ خانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده
بود بپای قلعه آورده بر برجی از بروج جانب قبلی نصب نموده می انداختند و تا نصف برج
از صدمه گلوله آن ریخته شده بود و فیمابین دو رسیبه ریخته مردم را الضرب تفنگ پراکنده
کرده ریسمانها بر حلقهاء توپ انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را
بپای دیوار کشیده از آنجا بقلعه رسانیدند دیگر از سوانح آن بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ
ریختن مهیا شده بود و عیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مذکور بودند چون قالب
توپ جهت شدت سرما و عدم رویت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت
داشت مس که در کوره گداخته شده بود و بقالب سر دادند جوش خورده از قالب بهوا رفت
و باطراف و جوانب ریخت و نزدیک بآن رسید که از اصابت عین الکمال چشم
زخمی بذات مقدس عالی که بجهت توپ ریختن دران انجمن تشریف حضور ارزانی داشته شد رسیده
از آتش مس گداخته متضرر گردند باری سبحانه و تعالی حفظ نموده اما چندکس از مقربان و حاضران
بساط اقدس از آتش مس افروخته متضرر و تافته شدند و بعد از دو ماه که انتظام توپ ریختن
کشیده بودند بعمل نیامد بعد از آن رجوزدار بیک توپچی باشی ولد حیدر بیک انیس که
از جمله مقربان بود بتوپ ریختن مامور گردید و در عرض چهل پنجاه روز اسباب آنرا
مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل منجم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته در نیم مرتبه
به نیروی اقبال توپ بزرگ که بیست و پنج من سنگ می انداخت حسب المدعا ریخته شده
و توپ را بر سیبه نواب جهانبانی بر دو نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشتند و نقب
نیز پیش برده مردم صاحب وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده
شبی موازی سیصد کس از جوانان کار آمدنی تعیین نموده بنقب فرستادند که سر
نقب را سوراخ کرده بقلعه درآیند و کرنا نواخته چون آواز کرنا برآید از سیبها هم یورش نمایند
چنین یورش و تسخیر قلعه دران هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده موقوف بزمان دولت و جهان

آرای

آرای نواب کامیاب همایون شاهنشاهی ظل الهی بود حوادث عظمی بظهور می آمد و اموریکه باعث
تعویق میشد روی می داد مجملا چون دلاوران نقب رو بسوراخ نقب را گشودند در تخمین و
قیاس غلط شده از میان شهر حاجی سر برآورد و چند روز دیگر کار می بایست کرد که بدرون
قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند درین اثنا قضیه وارمودن علی
قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و جبار قلی بیک برادرزاده او قورچی باشی نواب
جهانبانی بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که
شاهقلی بیک قورچی باشی با محمد خان و سایر امرا در جمیع امور متفق بودند و قضیه قتل نواب
مهد علیا والده معظمه نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه
خاطر نواب عالی بود باراده و صوابدید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مذکور خاطر عالی
بود که در محل مجال از آن طبقه انتقام کشند و قضایاء آمد شد روزی موجب مدارا و تعویق
میگشت و قورچی باشی که مرد آگاه دل کاردان بود این معنی را تفرس نموده همیشه خایف و
هراسان و از نواب جهانبانی با او بدظنه بود درینوقت که محمد خان و دولتخان در مقام فتنه
اندوزی درآمده باراده بازخواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی
معلی گشته قریب بشهر تبریز رسیده بودند و آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور
میرسید بخاطر انور خطور نمود که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است با طایفه
با فتنه اندوزان ترکمان و تکلو متفق باشد عند الوصول انواع فساد محتمل است که از او
بظهور آید و علیقلی خان فتح اغلی و محمدی ساروسولاغ که باعث خون امیرخان بودند
تحریک ماده فساد نموده خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول آن طبقه دفع قورچی
باشی لازم است و تاخیر دران جایز نیست زیرا که بعد از ورود آن جماعت باستظهار یکدیگر
آنچه اراده نمایند بفعل می آورند و این معنی در ضمیر انور تصمیم پذیرفته چون آوازه ورود آن
گروه متواتر شد در اثنای مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند و طهماسب قلی سلطان
ولد امیر اصلان خان ارشلو افشار را که دران چند روز با سیصد کس از طایفه شاملو بدرگاه
معلی آمده بود منصب قورچی باشی گری نامزد فرموده مقرر داشتند که بدفع او
قیام نماید و او متقبل این خدمت شد قورچی باشی بمدلول الخاین خایف دران چند اوقات

تیر

اخبار ورود ترکمان و تکلو متواتر میرسید بغایت متزلزل بود از شیبه که بخانه آمده
چند روز تمارض کرده خانه‌نشین شد منتظر ورود آنطبقه بود در روزیکه طهماسب قلی
سلطان را بالخدمت مامور و نمودند جبار قلی بیک برادرزاده قورچی باشی در ملازمت
عالی و مجلس بهشت آیین بود این معنی را الهام دریافته بود نعم الغفور نزد آنجم اورا از انفعال
آگاه کرد و ایشان در نوقت مضیق جز قلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافتند و هر دو
باتفاق یکدیگر وقتیکه طهماسب قلی سلطان با قشون و لشکر بدر خانه او رسید او
از راه باغچه خود را بیرون انداخته از راهی که شیبه ایشان میرفت راه قلعه پیش
گرفته و چون بپای قلعه رسیدند بجهای خود راکه تا غایت فرق عزت ایشان
بان افسر بود کرامی آراسته بود از سر برداشته بخندق انداختند و رومیان که از
بالای قلعه مشاهده این حال مینمودند در گشوده ایشان را بقلعه در آوردند و انعیرا از
ادبار طایفه قزلباش و اقبال خود دانسته غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و همان روز
جبار قلی بیک در قلعه بر سر نقب رفته رومیه را از نقب زدن آگاه کرده
سوراخ نقب را که مقابل سنگر حاجی رسیده بود بایشان نشان داد و رومیه
سر نقب گشوده بضرب تفنگ نفس را از کارکنان خالی کردند و از راه نقب
المقعد بمدرسه حسن پاشا در آمدند و شورش عظیم دران شیبه واقع شد چون خبر
بنواب جهانبانی رسید از اطراف و جوانب هجوم کردند و مابین جنگ عظیم بوقوع
پیوسته از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را مایه استظهار خود ساخته
از دهان نقب تفنگ انداخته اهل شیبه را متفرق میساختند لاعلاج نقب را
چند جا سوراخ کرده کاه ریخته دود کردند و آب بمیان نقب بسته انباشته کردند
و آن راه را مسدود گردانیدند و زحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محتمل
بود که از انمر فتح قلعه متیسر گردد ضایع و عبث مطلق شد و چون امرا تکلو و ترکمان
فوج فوج میرسیدند و روز بروز اخبار فتنه و فساد ایشان میرسید دست از کار قلعه
کشیده بتفکر ایشان افتادند و جمعی از تبرزیان و مردم آذربایجان را تعیین
کردند که در شیبها بوده محافظت دروازهای قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند

آمد

آمد و نواب جهانبانی و سایر امرا از انجام دفع فتنه ایشان پرداخته شدند از سوانح این سال قضیه فوت
صدر مغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانیست که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه
در گذشت مشار الیه سید بزرگ عالیشان نیکو اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد اتصاف
در علم ریاضی و الهیات و رمل و نجوم ماهر و منشی طبیعت و بسیار خوش صحبت بود شعر را خوب
میگفت و فهمی تخلص داشت چون بمسند صدارت قرار گرفت نواب سکندرشان در تعظیم و
تکریم و اقتدار او مبالغه نموده کلی و جزئی امور شرعیه برای و رویت او مفوض گردید مشار الیه
دست در یا نوال ببذل و احسان گشوده قریب بصد هزار تومان زر نقد و خاک فیروزه کمار
وجوهات وقفی ممالک و نذورات شاه جنت مکان و خمس معادن و فیروزه وغیره در خزانه عامره
موجود بود در عرض دو سه سال بسادات و علما و صلحا و فقرا و طلاب علم و مستحقان هر طبقه داد و
مشار الیه این طبقه را از عطیهای کلی ممنون و جمعی کثیر توسیلا او از موائد احسان پادشاهی بهره‌مند گردیدند
اشعار رنگین دارد و چند بیت از غزل و رباعی در نسخه ثبت افتاده نظم شراب عشق در هر زمانه کیفیتی دارد
ز شیرین کوهکن حالی و خسرو حالتی دارد ۰ سبوی باده بر سر برود فهمی بمیخانه ۰ بجای اش نباید
بر سر و خوش همتی دارد ۰ و این دو رباعی از او مشهور است ۰ در میکده عشق شراب دگر است ۰
در شرع محبت احتساب دگر است ۰ مشتاق ترا فراغت از روز حساب ۰ زین طایفه
در حشر حساب دگر است ولَه ترساچه الیست آتش افروز گذشت کاتش زده در
خرمن صد حور سرشت ۰ چون هیمه کشان برای آتشکده اش ۰ رضوان همه شاخ طوبی آرد
ز بهشت ۰ در وقت رحلت این رباعی گفته بود ولَه خواهیم ازین جهان فانی رفتن ۰ در زیر
لحد با تو انا خفتن ۰ در گوش فلک زمین ربوی فلک ۰ حرفی بزبان پیر ناگفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان بتبریز و باز گشتن آنقوم فتنه انگیز و آنچه دران حین روی داده از ستیز و آویز

سابقا در صحیفه بیان بقلم مکنون البیان رقم تحریر یافته که بعد از گرفتاری امیر خان و محمد خان
ترکمان از وقوع انجال و ترقی و تربیت علیقلی خان فتح اغلی اعتبار و اقتدار طایفه شاملو و استاجلو
اندیشناک گشته از کاشان بهمدان رفت و برادران و اولاد امیر خان نیز آنجا جمع شده و تکلویان
تکلو را با خود متفق ساخته بهیج فتنه کرده در مقام تفنیع و کسر و اعتبار اعیان آن دولت
شدند و با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و احکام مولکلم که از موقف

سلطنت طلب ایشان صدور می یافت از لیاقت تقاعد ورزیده بیامدند و از اطوار ایشان
بین الجمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند
که بهیئت اجتماعی باردوی معلی رفته نواب جهانبانی را مجبور سازند که بر وفق رضای
ایشان عمل نموده علیقلی خان فتح اغلی و محمدی ساروسولاغ و ساعیان قتل امیرخان را
بدست اولاد دهند که بقصاص رسانند و طایفه شاملو ممنوط و مربوط باشند و بدین امید
باطل و مواعظ عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک باکا و اقطاع خود رفتند که سامان
و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند سولاغ حسین
تکلو که از امرا معتبر آن طایفه و در قلمرو علیشکر صاحب الکا بود بر مقدمات الکا منع نمود
نموده که باغوای ترکمانان در مقام فساد بوده سررشته اخلاص را از دست ندهد
و چون محافظت سرحد بغداد مامور است مادام حکم اشرف بطلب او صادر نگردد
بسخن محمدخان از مکان خود حرکت نکند با دشاهان اختیار سر و مال
لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است که زبان اعتراض
بپادشاه و پادشاه زاده خود گشوده در باب قتل امیرخان سخن گویم و ولیجان اوزو
متوهم شده دغدغه نمود که مبادا اعقیبه ای آقایان تکلو را با او فاسد کرده اند باغوای محمدخان
با او در مقام عناد درآمده فیمابین انواع وحشت روداد بالآخره منجر بدان شد که ولیجان
اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بر سر او رفت و فیمابین جنگ واقع شده
مردم سولاغ حسین دنیاداری کرده در مقام مدافعه شده در اثنای حرب و ضرب زخم
توی بسولاغ حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید و ولیجان رو بتسلط یافته در حین
توجه تبریز او را از میان برداشت مجملا چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز
و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امراء ترکمان و تکلو نیز خود را
بلباس خدمتکاری آراسته باطاً جهت حصول مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند
محمدخان با طوایف ترکمان در کاشان و قم و ساوه بودند و مسیب خان شرف الدین
اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزاده او از ورامین و ولیجان تکلو و علیسلطان
با کهال ولد و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته

یکجا جمع

یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو هر کس در هر محل اقامت
داشت احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی ایشان دست بهم داد امت خان ذوالقدر
امیرالامراء فارس با امراء تابین خود که بعد از معاودت لیاقت قوت ادراک رخصت یافته
بالکای خود رفته بودند که سامان و سرانجام لیاق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام
بعراق رسیدند محمدخان با او ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذوالقدر
مفتوح داشته تکلیف مرافقت نمود امت خان بتصور آنکه فساد دیگر روی داده بصلاح
اندیشد و وساطت او باصلاح آید و موجب خاطر اشرف و همگنان باشد قبول مرافقت
نموده بیکدیگر ملاقی شدند و باتفاق نزول و ارتحال مینمودند رفته رفته محمدخان و رفقا بلطایف
الحیل امت خان را در اموریکه مکنون خاطر شان بود با خود متفق ساختند و امت خان
با آنکه مرد عاقل و کاردان و با رای و تدبیر بود بوسوسه افسون راه صواب گم کرده طریق
خطا نموده رفیق ایشان شد و چون این خبر بدار السلطنه تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت
و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد مینماید اما نواب جهانبانی خواستند که اراده
خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور یابد از جانبین براهین سلالت
عیان آورند اول از جانب نواب سکندرشان کس نزد ایشان فرستاده مبالغه بسیار نمودند
بر وفور عاطفت و عز اصدار یافت که ایشان که بکجهة و دولتخواه این خانواده رفیعه اند و
حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتیکه عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم
آمده و کمر تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان است بسته بود طریق
یکجهتی و سزاوار غیرت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته
با آنکه حکم همایون بطلب ایشان اصدار یافته یابد از روی فدویت و اخلاص بقید جمعیت
و اتفاق یکدیگر نشده هر یک بطریق معهود بسرعت و استعجال متوجه پای سریر سلطنت و
اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور رسانند و بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره
اگر مطلبی و ملتمسی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند درآن
باب تعلل نمودند و با آنکه احکام مؤکده بتاکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت
مبالغه از حد اعتدال گذرانیدند و حالا متوجه اردوی همایون اند مسموع میگردد که جمعیت
عظیم نموده بهیئت اجتماعی می آیند و ازین اتفاق فتنه انگیزی و نفاق ظاهر میشود اگر فی الواقع

بر جاده اخلاص دیگری ثابت قدم و در تقدیم اطاعت بر نهج فرمان روا داری دارند طریق آنست که
بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قشون و لشکر خود علیحده روی
ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی دریابند و هر کدام بخدمتی که مأمور
گردند قیام نمایند که جز لطف و شفقت نسبت بایشان امری بظهور نمی آید و میبب خان
شرف الدین اوغلی تکلو پیغام دادند که او را با نواب همایون قرابت قریبه است اگر
امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان ترکمان از جمیع توهم دارند او را درین امور چه دخل است
سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست که
خود را داخل مجمع آن طبقه نساخته بعینه هرچه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردند و امراء
مذکور نیز عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض نموده
بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه اویماق تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو
از سوابق ازمان طریق عناد مسلوک بود و بتجدید در خراسان بنا بر دولتخواهی
نواب جهانبانی جمع کثیر از آن طایفه نسبت تکلو و ترکمان بقتل رسیده حالا که در
خدمت عالی مورد تربیت و شفقت شده اند نواب جهانبانی را بایماء دولتخواهان
بد مظنه و بی شفقت کرده اند و قضیه امیرخان نیز نتیجه اوضاع ایشان است
والا از ما امری که مستوجب قتل باشد صدور نیافته خواهش ما آنست که آن طبقه را
در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نباشد و جمعیت و اتفاق واقع شده
بنا بر خوف اضداد است و میبب خان نیز در عذر موافقت سخنان مناسب حال
القا نموده بود و چون عرضه امرای مذکور رسید خاطرنشان نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان کردند دیگرباره احکام مطاع از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که
کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را درین دولت حق خدمت است و ارباب اخلاص را
از موائد احسان پادشاهی بی بهره نمودن خلاف آیین مروت اگر جمعی از طایفه شاملو
و استاجلو بحسب اقتضاء زمان عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیزی نموده
باشند جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان غاشیه بندگی در دوش و حلقه ارادت
در گوش دارند و انواع خدمات و جان سپاری از ایشان خصوصاً محمدخان تخاق
که از عظمای طایفه استاجلو است و اولاد ولی خلیفه که از امراء معتبر شاملو بود بظهور

رسیده

رسیده برسد بمقتضاء وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ باولیاء اطاعت مواخذ نتوان داشت
و علیقلی خان فتح اغلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس همایون ملازم موکب
عالی فرزند ارجمند است و خدمات از او بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد
از و مشاهده نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد و تربیت
او چرا الحال موجب التفات با طایفه دیگر باشد و آنچه معروض امیرخانست بمحض اراده خاطر نواب
جهانبانی که از و غبار آلوده شده بود وقوع یافت گفتگوی ایشان در آن ماده منافی عقیدت و حسن
اخلاص است انسب آنست که در میانه قزلباش در وقتی چنین که طبقه تبرزار است فتنه بهمگی همت
بر دفع متوطنین فتنه جانب احداث فتنه نکنند که اگر خلاف بمعنی از ایشان بظهور آید و در فتنه اندوزی
اصرار نمایند بر ذمت همت ما نیز دفع شرارت ایشان لازم میگردد چرا ملاحظه عواقب امور و شآمت کفران
نعمت نمینمایند در تتمه تبرئه نیز امراء مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که ما همان بشیوه اخلاص مرعی و مسلوک
میداریم اما بجهت دفع ضرر و شر معاندان و اضداد اتفاق واقع شده چون بپایه سریر اعلی رسیم الحمد رضای
خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد عمل خواهیم آورد چون
مراسلات مذکوره وقوع یافت و از اطوار آن گروه رایحه نفاق و شقاق بمشام همگنان رسید حکم
مطاع مشتمل بر عواطف و الطاف پادشاهی و منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم
امت خان امیرالامراء فارس و طایفه ذوالقدر که رفیق آن گروه شده بودند عز اصدار یافت که ما او را
تربیت نموده بایالت سزاوار امیرالامرائی مملکت فارس معزز و سربلند گردانیده ایم و طایفه ذوالقدر
همیشه صوفی و محب این خاندان ولایت نشان بوده اند و هرگز اتفاق ایشان با طایفه تکلو و
ترکمان الفتی و با معاندان ایشان بلطفی نبوده اگر آنجماعت جهة مطالب خود و صلاح در جمعیت و اتفاق
دیده بهیئت اجتماعی می آیند طایفه ذوالقدر را با این مقدمات چه کار و باعث اختیار موافقت
ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و ریش سفیدی منظور است که بوساطت ایشان فسادی که
روی نموده باصلاح آید دیگر ریش سفیدان اویماقات مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی
هستند ایشان نیز بدرگاه جهان پناه آمده با ریش سفیدان اویماقات اتفاق نموده هرگونه
استدعائی که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین امور نمایند باسعاف مقرون خواهد بود
و اگر امت خان و طایفه ذوالقدر از فارس نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک فساد آن

طبقه کردند عقوبت شامت کفران نعمت قزلباش کافر نعمتان خواهد بود و احکام مذکور بمصحوب حبیب بیک
ذو القدر ریاول صحبت نواب جهانبانی مشهور بکور حبیب فرستاده شده و چون بامداد دو دوی امرا
امرا رسید امت خان بمقتضای فرمان اطلاع یافت بنا بر معاهده و پیمان که با محمد خان نموده
مؤکد بایمان گردانیده بود بمصحوب او و رفقا عمل نموده اوامر پادشاهی را گردن انقیاد ننهاد
و محمد خان و امرا رفیق با آن اتفاق نموده امت خان را تکلیف کردند که حبیب خان را
بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود که غرض ضمیم القلب با این طایفه متفق است بعضی عاقبت اندیشان
ذو القدر راضی نبودند که امت خان مرتکب آن فعل شنیع گردد و محمد خان در آن باب ابرام
نمود و امت خان طوعا او کرها در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ کرده کوچ
بر کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیک بمسامع جلال رسید و امرای مذکور بشهر نزدیک شدند
نواب جهانبانی علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد مصطفی بیک پرواجی و عظمای آن طبقه
بود و بندر آن ایشان حق خدمت قدیم در این دولت دارند برسالت نزد محمد خان فرستاد
که او را نصیحت نموده قرار دهد که سالک طریق اخلاص و بندگی بوده بر وفق رضای نواب
جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیرخان اصلا سخن نگویند و با علیقلی خان فتح اغلو و محمدی
سارو سولاغ در باب اظهار عناد و کلفت نکنند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت بازماندگان
امیرخان بعد الحصول صلاح او باشند چنانچه علیخان بیک مذکور با دو دوی امرا رسیده علت بطبیعت
داده باز پس نیاید و چون نزدیکتر رسیده در حوالی شهر نزول نمودند او هم خان ترخان ولد
حسین سلطان چاپوق را که از امرای معتبر ترکمان و در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود و
با علیقلی خان نیز الفت تمام داشت و در مجلس عالی از احوال و اعمال ناهنجار ترکمانان همواره
خجالت می کشیدند نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از جهة خجالت و سرافکندگی خلاصی دهند امر فرمودند
که بمیانه آن جماعت رفته بموعظه و نصیحت رفع فساد آن قوم نماید و اگر نصیحت پذیر باشند و سلطنت
او را ز پرده حجاب بیرون آمده عبارت گرایند و الا او هم با او یماق خود باشد چه ظاهر بود که
هرگاه امرای مذکور طریق سالک طریق عناد و لجاج باشند او را نیز بطریق علیخان بیک و دیگران
نگاه خواهند داشت مشار الیه نیز راغب این امر گشته روانه مقصد شد او نیز چنان رفت که
یاران رفته بودند میهمانخانه او تا نیز نکرده بود و محمد خان مقدم او را غنیمت شمرده نگاه داشت و چون

بموضع سعیدآباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوست
از جماعت تکلو و ترکمان هر کس درآن اردو بود خایف و هراسان گشته بتفاریق فرار نموده بایشان
پیوستند کچل مصطفی افشار که از بزرگزادهای آن طایفه بود و بعد از فرار حسن قابیک بقلعه
چنانچه سبق ذکر یافت در عوض او بمنصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده
کمال اهلیت و مردمی داشت بجهتی ظاهر فرار نموده با امرای طاغی پیوست و در آن چند روز
هر کس بوی فراجی از نواب جهانبانی گمان داشت یک یک و دو دو فرار نموده هر شب
جمعی گریخته بآن طبقه می پیوستند و ماده خصومت و نزاع قوی تر میشد نواب جهانبانی ملاحظه
آنکه مبادا از اجتماع علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد دیگر گردد چون خود اکثر اوقات جهة
سرکاری کار قلعه و خانه و قلوا ابرخان که مسکن علیقلی خان و در جنب قلعه روسیان و طرف سیمه
نواب جهانبانی بود بسر میبردند نواب سکندرشان را نیز تکلیف آمدن آنجا نموده آن حضرت و شاهزاده و کمال
و اهل حرم بیگ بقلعه ابرخان نقل نموده دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علیقلی بیز رسم
خدمت و کنگ در آنجا توقف نموده بلوازم میزبانی و خدمتکاری میپرداخت و جمعی از امرای
عظام و قورچیان کرام و ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه کشیک در دولتخانه همایون حاضر بوده
باشند و جمع دیگر را تعیین کردند که تا سر خیابان شهر که محل آمد و شد مردم دین راه عراق
رفته بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند و چون از سعیدآباد کوچ کرده بموضع قنوسنج که دو
فرسخی شهر است رسیدند جمعی از لشکریان برای انتقام و سته بطریق والی پیش آمده مشاهده نمودند که
از یکطرف نیز لوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر بخدمت کس نواب جهانبانی فرستاده
مطالب سابق را اعاده نمودند حاصل کلام آنکه طایفه استاجلو بیجهت بقتل ابرخان اقدام
نموده اند و علیقلی خان فتح اغلو و محمدی سارو سولاغ را خونی او می دانیم نواب جهانبانی را اگر فرزندیست
اولاد ابرخان دهند که بقصاص رسانند و الا مارا تاب و طاقت آن نیست که این ها را بدین عزت و اعتبار
مشاهده نمائیم که در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق
دادند و آمد و شد مکرر یافته مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بحیز اطاعت و انقیاد
در نمی آورند بلکه اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال بقهر و غلبه در خیل شهر شده انچه
مکنون خاطر ایشان باشد بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور

خونبابه زار

ودر بران بود ناسنجیده میمود نواب جهانبانی عنان از طریق رفق ومدارا که باقتضای وقت وزمان سلوک می داشتند بجیده بجانب مخاطبه ومعاتبه انعطاف دارند ونایره غیرت التهاب یافته سخنان عتاب آمیز بر زبان مبارک راندند وآن گروه دو روز در هو سنخ توقف نموده روز سیم بهیئت اجتماعی سوارشده یک بسته قزاول وجوقی جیش الازخته با اسلحه ویراق جنگ تا سر خیابان آمدند وچون خبر سواری ایشان بدین رسم وآیین بشهر رسیده مشخص شد که موعظه وپند درآن قوم سودمند نیست ونایره فتنه وفساد وبی ادبی ایشان جز بجراحات تحریک سیف وسنان انطفا نمی پذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که از طرف نیز عساکر اقبال مسعود کمنال آن گروه کردند جمیع امرای عظام خصوصا امرای استاجلو واتباع علیقلی خان را بمقابله ایشان فرستادند وبملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر ظفر شعار واقع شود موکب عالی نیز متعاقب در حرکت آمد ونواب سکندرشان را نیز تکلیف سواری فرمودند ودر رکاب همایون والد بزرگوار اعلام سطوت وجلال افراخته بمقابله آن مخاذیل شتافتند وچون بی ادبا وخیرگی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده نایره غضب خسروانه التهاب یافته احدی از امرا وارکان دولت صلاح اندیشان پایه سریر سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فسخ آن عزیمت باشد توانند گفت چون رایات ظفرآیات بسر خیابان رسیدند که سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه را ساز داده پیشتر رفتند از آن طرف نیز بیدولتان آن گروه که بدمستان باده جهل وغرور بودند لشکر نموده اسب جلادت پیش راندند ودر همین وسعت بازی شرح دو کس زخم دار شده بودند که امام قلیخان قاجار بیکلربیگی قراباغ ومحمد خان قاجار تخاق وسید بیک کمونه وشاهقلی خان خلفا روملو علیقلی خان را با خود متفق ساخته در پیش رکاب مقدس شاهزاده نامدار باده شرح سرارادت واخلاص بر زمین بندگی سوده عنان مبارک حضرت قضا رتبت شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که با دشاهان عالیمقدار را بمقابله ملازمان عالی خود رفتن لایق دولت نیست ومع ذلک روزگار پیش از اکر موکب عالی اندکی پیشتر در حرکت آید محتمل است که درین شب دیجور چندین خون ریخته شود وآن طبقه را چه قدر ومنزلت آنست که بتادیب ایشان نفس همایون متحمل گردید ملتمس ما دولتخواهان آنکه امروز

عنان

عنان تصوب مراجعت انعطاف داده درتادیب اهل عصیان یکدو روز دیگر صبر فرمایند که شاید تو بسیده مایکخواهان از مرکب تکبر وتجبر فرود آمده سر بربقه فرمان برداری درآورند واگر در مرتبه از مصلحت ما بندگان درگذرند احتیاج تصدیع ملازمان موکب عالی نیست مهم ایشان بسعی غلامان کفایت میکرد ونواب جهانبانی مصلحت دولتخواهان عمل نموده کس فرستاده قراولان از منع کردند والتماس امرای خدمت والد بزرگوار عرض نموده حسب الاستدعای بشهر معاودت فرمودند روز دیگر امراء تکلو وترکمان کس فرستاده استدعا نمودند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را بیرون شد که بعضی حکایات با ایشان گفتگو شود نواب جهانبانی تجویز کس فرستادن نکردند ورضا دادند بدین مداهنه با آن قوم مناسب رتبه سلطنت وپادشاهی نمیدانستند نواب سکندرشان صلاح دولت در آنجانب ملتمس ایشان دیده سیادت پناه امیر ابو الولی انجو صدر را که در آن وقت قاضی عسکر همراه بود واز امرا سید بیک کمونه وشاهقلی خلفا وروملو را که مردم خیرخواه صلاح بودند فرستادند تا بملاحظه آنکه مبادا این زاستنبه بطریق ادهم خان ودیگران نگاه دارند مقرر شد که در سر خیابان از فوج قراولان جدا شده اندکی پیشتر روند واز آن طرف محمد خان امرا از لشکر خود جدا شده پیشتر آیند ودر سر اسب هرگونه سخنی داشته باشند گفتگو نموده بازگردند جماعت مذکوره حسب الامر نموده عمل کردند حاصل سخن آن جماعت آنکه سبب حیث که نواب جهانبانی بجهة رضای خاطر دو شخص نفر که از ایل واویماق وعشیرت ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده ومیرسد که از اویماق معتبر قزلباش را که تکلو وترکمان وذو القدر باشد از خود بالکل روگردان میکنند ودر توقف که رومیان در تبریز قلعه ساخته اند ده هزار کس را که درین شدت وشتا وسورت سرما تحمل مشاق ییلاق شده باینجا رسیده با نیم بر اکنده می سازند وحضرت آغره جوابهای مسکت مناسب وقت دادند خلاصه جوابها آنکه طایفه استاجلو وشاملو نیز دو اویماق معتبر قزلباش اند وهنوز در عراق قریب ده هزار کس از این اویماق هستند وتضییع این دو کس موجب دلشکستگی ونومیدی کل طایفه استاجلو نخواهد شد وزینت اینها موجب اغلب بجهة امیدواری خراسانیان است تمیز را درین ماده غلو نمودن لایق نیست بعد از قیل وقال بسیار بدین راضی شدند که تمیز بعد از قضیه قتل امیر خان وباز خواست آن چند بر زبان نیاورند اما چون علیقلی خان ومحمد خان ترکمان خیر ما بر این فساد بوده اند

و خاطر مبارک عالی را از رضا آزرده کرده اند اگر جهت انتظام امور سلطنت و اقتدار پادشاهی آن
ارادت در جه اعتبار نمی اندازند بارسی در توقف بجهت تالیف قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع
امیرخان ایالت و بیگی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه نمایند که از درگاه معلی
بوده باشند تا آنکه موجب اطمینان قلب و آبروی این طایفه گشته با خاطر جمع آمده ملازمت
نمایند و بعد از آنکه مهمات سلطنت بجهت اصلاح آمده باشد و خاطرها میانه بندگان اعلی جهات
عالی اطمینان یافته باشد و رای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه طلب بنمایند معلی ان مذکور معاودت
نموده مقدمات مذکور را عرض نموده یکدو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی
امور در خفیه در پرده تقدیر مستور بود که باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره
نبود هیچ اثری برین گفتگوها مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیراندیشان طرفین مفید نیفتاد امام
قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ عرض کرد که اگر صلاح دولت قاهره و رضای خاطر مبارک باشد
من تعهد مینمایم که در ملازمت حضرت خان نوعی علیقلیخان متوجه شیروان شده آن ولایت را
که حکومتگاه عبدالله خان استاجلو است مسخر ساخته بتصرف او دهیم که در آنجا بفراغبال کامرانی
کند و درین وقت اتجاعت را استمال غایت و التفات کرداند که بنهر ملازمت نمایند
و در تسخیر قلعه اهتمام بجای آورند چون بموجب نواب جهانبانی در حمایت علیقلیخان و محمدی و حفظ
و تربیت ایشان را نموده بود بدین مثابه همت ظهور یافت بارک الله هر دو در مجلس عالی زبان
توتن خالی نموده بعد از ادای شکر الطاف شهریاری معروض گردانیدند که رضای ما علیحان
منوط برضای خاطر مبارکست و با مریکه موجب نقصان دولت است راضی نیستیم ده هزار
کس را بدو کس برابر کردن مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما را هیچ امری بمضایقه
نیست بهر چه صلاح دولت و مقتضای امر عالیست بتامل بعمل آورند ع ما دل نهاده ایم بهر چه
رای تست نواب جهانبانی فرمودند که این همه رسوخ و مبالغه ما درین امور جهت خاطر شما نیست
جز باراده خاطر خود شما را تربیت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی حقفان درین باب
نسبت بجانبو ادب است و بیرون کردن ایشان از درگاه موجب خفیف سلطنت و عدم اقتدار
سلطنت است لهذا بر آن استاده هیچوجه با مریکه خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا
نمیدهیم عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین است میانه ما و جوامع مگان تا ادب حکم خواهد کرد
شما بجال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده خفا

بدرجه

بدرجه ظهور رسید اسمعیل قلیخان برادرزاده حسین علی بیک الکسی اغلی ذوالقدر که از مفسدان
قزلباش بود و بجهت از و فتنه وقف و بظهور میرسید با جمعی از فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی بیک
قاپوچی افشار برادر شهسوار بیک قاپوچی باشی و خلیفه قاجار و غیرهم از قورچیان عظام که در
بودند خود را بلباس دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی گفتگو در آمدند ماحصل کلام آنکه عمده ترین
ملازمان درگاه پادشاهی قورچیان عظام اند و بهر امری از امور دولت اتفاق نمایند دیگران را
جز اطاعت چاره نیست حالا از انتظامی افتاده نمیدانیم سبب چیست که بجهت رضای خاطر
علیقلی فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ طوایف قزلباش دو گروه شده مهم بحرب و قتال میکشند
و چرا امرای تکلو و ترکمان و ذوالقدر که بجمعیت و ازدحام تمام آمده اند راه نمی یابند که بملازمت رسیده
در تسخیر قلعه رومی ساعی و مددکار باشند جمع ساده لوحان بیخرد که در میانه صوفیان قزلباش بهره
خلیفه میتمند این مقدمات را صوفیگری و اخلاص و خیراندیشی نام نهاده اراده آن طبقه را تحسین
نمودند و همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه شیوه
مریدیست عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند جهلا و بیدولتان و اشرار طایفه قورچی
با خود مخمر ساختند که اگر از جانب شهزاده کامکار شفقی حاصل شود بهیات اجتماعی بر سر علیقلیخان و
محمدی رفته ایشان را با هر کس که مانع این امر باشد بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد و اوزنیز
که بهر کس شاهی سیون و خیرخواه این دولت است بر سر ما جمع شود جمع کثیر هجوم نموده غوغای شاهی
سیونی نمایند عوام اقشار و عظماء آن قوم بدر دولتسرای جهانبانی رفتند و حلقه توحید بسته چنانچه
رسم و قاعده صوفیان سلسله علیه صفویه است ذکر و توحید قیام نموده بعد از فراغ از آن امر
جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده قوم از قوه بفعل آید بر کارخانه و بیوتات علیقلیخان ریخته اسباب سامان از
سرکار او بغارت و تاراج رفت و خبر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافته اکثر خانهای
ملازمان علیقلیخان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود بغارت رفت و مژده بامرای تکلو و
ترکمان رسیده در میانه ایشان آثار نشاط و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه از غلغله شورش
و غوغای شاهی سیونان مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت و آن جماعت بمجلس بخره آمده معتبران آن
جماعت عرض مدعای خود کردند اما در پرده سخن گفته جرات نکردند که کس را نام برند نواب جهانبانی
در اول حال با ایشان برفق مدارا تکلم نموده فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر شأنست
که در وثاق خود تشریف حضور دارد بخدمت آنحضرت رفته عرض مدعای خود کنید من هم مثل شما یکی از

ملازمانم غرض نواب جهانبانی آن بود که این حجاب گسسته دیگر سخن بگویند ابلجاعت سر ساکت
نشده فریاد برآوردند که ما نواب جهانبانی را قایم مقام و ولی عهد پادشاه و مرشد میدانیم
و مطلب اصلی ما بجز دولتخواهی نیست نواب جهانبانی باسمعیل قلیخان شاملو امر فرمودند که پیش رفته
با جماعت گفتگو نماید که سخن بالکلیه و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان حجره
با ایشان بحرف و صوت درآمده تسلی داد و گفت ان شاء الله تعالی آنچه صلاح دولت است
بظهور آورده نخواهیم گذاشت که فیما بین عساکر قزلباش فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی
نیز راضی نمیشد که در میانه این دو گروه که ملازم یکدیگر کاه اند فساد روی دهد و ما ممکن مقدور است
در رفع مواد خصومت میکوشیم آنطایفه باک آواز بلندتر کردند نواب جهانبانی دیگر باره طلب
مطلب ایشان کردند گفتند که مرا با محمدی مغضوب کردانند ما امراء طاغی تسلی یافته با خوف و دهشت
بملازمت آیند و ما مکرر عرض کرده ایم که حیوة خود را بجهة رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای ما
منوط برضای خاطر اشرف است نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است این نزاع بحث با شما نیست
بلکه بحث با من است چرا که قتل امیرخان بفرمان من شد و باعث تربیت شما من بوده ام و
اسمعیل قلیخان هرچند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی داده بازگرداند تسلی نشده در بی
حیائی افزودند و از پرده بیرون آمده و باواز بلند تصریح بنام علیقلیخان و محمدی کرده فریاد برآوردند
که چرا بجهت وجود دو نفر مفسد بنیان قصر دولت ابد پیوند انهدام پذیرد و اسمعیل قلیخان را
دشنام فحش داده بزبان آوردند که یکی از ریشه انگیزان کشتنی توی اول ترا می باید
چون بیحیائی و شورانگیزی آن گروه بدین مثابه ظهور یافت نواب جهانبانی خاطر علیبیک الکن اغلی که از ملایان
قبل والده معظمه پیش بود انحراف تمام داشت از بی ادبی اسمعیل قلی برادرزاده او
و انجماعت مشتعل غضب زبانه کشیده بقصد تادیب فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست
بقبضه شمشیر بازیده بمبارزان آن گروه آمدند اول اسمعیل قلی چون گرفته بمقابل درآمد و بکفوب
حیدری کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب قلی بیک قاپوچی و هر کس خبر یافته نموده ایستاده
بهال مرتبت ناگوار چشیدند بقیة السیف پراکنده شده در زوایا پنهانی خزیدند و حلیم جار
گرچه همان تکلو و ترکان برفت جمعی از طایفه مذکور حسب الامر عالی تعاقب نموده او را بقتل
رسانیدند بعد از این واقعه بزعم اضداد مجددا علیقلی خان را بوارثات خسروانه سرافراز
نموده چون جقه و تاج و دستار او در کارخانه بتاراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلادوز

از مطلب ایشان استفسار کرده فرموده بودند که سخن بار ... علیقلیخان نیز
در آمده بود ... ... (؟)

و منديل زرتاري و جقه خاصه خود را با وعنايت فرموده حكم شد كه تمامي امرا و اعيان استاجلو با
علیقلی خان سوار شده برگرد محلات شهر برآمده تا سر خیابان سیر نمایند که کذب خبر اول
با امرای طاغی شد و علیقلی خان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان هواداران سوار شده بمیامن
الطاف شهریاری خود تماشی چند کرده بازگشت در شب دیگر واقعه عجیبه و قصه غریبه روی
داد شرح آن با جمعی کثیر واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمدخان دید که مهره مرادش در
ششدر نا امیدی مانده کنج دی نیافت طمع بدانشت بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان کامکار را
بجبل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق بازگردد و آیین سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت
نواب جهانبانی مرتفع سازند و شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا هر دو را در قلعه
ابرخان در خدمت والده نام دار و برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یک
باللّه وردی که داشتند در وثاق خود که قرب بخلوتخانه نواب سکینه زمان بود آرام می یافتند
اگرچه اللّه وردی ابوطالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو للّه میرزا که در عراق مانده بود
در این هنگام در میانه آن جماعت بود اما چون جناب میرزا کلیه صاحب عقل و تمیز شده بود فریفتن
او دشوار می نمود و کجبر و بیک گرجی للّه طهماسب میرزا مرد ساده لوح تنک عقل و میرزا خود کودک
بود دیگر با دیگر قورچی ترکان را که یکی از آنها پاکیزه امام قلیخان بود فریفت که در دولتخانه همایون
کجبر و مذکور را بو بدایالت و بزرگی و انعامات وافر و وظیفه وارد هنر که در هنگام و
شبی میرزا را برداشته بمیانه ایشان برد و قورچیان مذکور در دولتخانه مبارکه آن بی عاقبت
ابله طرار بدبدر و افسون از راه برده بعد از موافقه و استرضا در شب موعود و دو پاس از شب
صبا رفتار بپای دیوار برجی از بروج قلعه که قرب بخوابگاه شاهزاده بود آوردند و کجبر و
مذکور شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در عین مستی خواب که برطبیعت کودکان مستولی است
یا در بیداری بهر تقدیر از خوابگاه بالای برج آورده بایشان داد و او را بریسمان پائین داده خود نیز
پائین رفت و منشقه از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت هبوط نمودند و باتفاق قورچیان
بر اسبان مذکور سوار شده میرزا را پیش گرفته اراده غیر معهود بار دوی امرا تکلو و ترکمان بردند
جمعی تقریر کردند که محمدخان اطلاعی از این حال نداشت ساخته و پرداخته قورچیان بود که نقش
چنین بدیع برآب زدند اما مقتضی عقل نیست که بی اراده و تدبیر امرا مذکور چنین امر بزرگ

اتفاق ناگه بظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد اینمعنی در خاطر شان رسوخ یافته در فکر و اندیشها بروز آورده اند علای القدر زین محمد خان در ممانعت امراء رفیق خود را از وقوع اینحال اخبار نموده اینمعنی را از نتایج دولت و مؤیدات اقبال شمردند و تقدم شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و جهه نامی شاه جنت مکان علیین آشیان آنکه آنحضرت نیز در سن یازده بمرتبه بلند سلطنت رسیده بود قرار سلطنت و پادشاهی او وجود داده اند و از اینمعنی غافل افتاده اند که شاه جنت مکان فرزند بزرگ حضرت خاقان سلیمان نشان فردوس آشیان و بحسب ارث و لیاقت و آئین ولیعهد آن سلطان سلاطین نشان بود و بعد از ارتحال والد ماجد بمسند سلطنت موروثی متمکن گردید و این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیوة است و بر سریر دولت و پادشاهی استقرار دارد و برادران از او بزرگتر که رتبه ولیعهدی دارند موجودند چگونه این مدعا بدرجه حصول مآل و صورت وقوع یابد و مرشد عقل و پیر خرد بچه طریق و کدام آئین رضا باین امر می دهد القصه چون شاهزاده بمیانه آن گروه درآمده بلا توقف طبل ارتحال کوفته از راه میانج و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را تصور آن شد که این مقدمه برای و صلاح نواب سکندر شان تمهید یافته بود و امرای شاملو و استاجلو تصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند ع زهی تصور باطل زهی خیال محال   سبب نفوس و باعث این مظنه آنکه نواب سکندر شان بجهة مراعات حمایت جانب والده معظمه اش که از بنات مکرمه طایفه ترکمان بود و جمع کثیر از اقوام و اقربای او در میانه آن گروه بودند و نسبت خویشی با نواب سکندر شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات با آن طایفه مینمود و مصیب خان تکلو نیز خانه داده آن حضرت و محمد خان شرف الدین اغلی بدداو در هرات لله ایام میرزائی او بود و آن حضرت در میانه آن طایفه نشو و نما یافته هرگاه در اثنای محاوره بتقریبی اسم محمد خان تکلو و اولاد او مذکور می شد نواب سکندر شان از حسن سلوک و اظهار رضا و خشنودی و از بدسلوکی شاه قلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه میکردند

وطایفه

وطایفه تکلو را بجانب شریف خود منسوب میساختند و در وقتی که از آن دو طایفه اعمال ناصواب صدور یافت نواب سکندر شان بنابر روابط مذکوره و اینکه منجم استند که آن گروه که دوا و یمانی معتبر و تابین اند از نواب جهانبانی مأیوس باشند گاهی سخنان بصلحانه که منجر بجانب داری بود میفرمودند و نواب جهانبانی نیز در یکدو سال که بحد رشد و کمال ارتشد شده بود امور دولت جهانداری را بنفس خود گرفته مهام کلیه را برای خود سرانجام می داد و مرتکب اموری که لازمه شان و جوانی است و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد تصور مگسان آن بود که نواب سکندر شان بجهات از فرزند ارجمند خاطر ماند ناداری دارند لهذا این گمان بردند اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر وقوع این مقدمات نواب سکندر شان را آنمقدار محبت و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را بهیچ امر عظیمه برابر نمیکرد و اراده ضمیر منیرش را بر کل مهام دولت راجح و مقدم میدانست و عجب مینمود که با این همه علاقه پدر فرزندی و تفویض رتبه ولیعهدی و رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام عذر و نفاق درآمده باشند علی ای حال نواب جهانبانی و امراء عظام بفکر دور اندیشیه اینمو افتاده دفع شر و فساد آن گروه را که منتج مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای جهان آرای آنحضرت بدان قرار گرفت که بلا توقف و اهمال بر سبیل استعجال از عقب آنجماعه با عافیت توجه نموده تا امور استقلالی یافته اند دفع شر ایشان نموده شود و اگر در ملازمت والد بزرگوار تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان نمودند که مهم آن گروه در اندک راه بمقطع رسد قطع تعلق از ملک تبریز بلکه از تمامت آذربایجان میبایست کرد زیرا که بعد از توجه رایات جلال بجانب عراق احدی از امرای آذربایجان در اندیار اقامت نمیتوانست کرد و اگر جمعی را در مراقبت امراء در آذربایجان بمحاصره قلعه باز داشته خود تشریف میبردند آن مقدار لشکر در معسکر همایون نبود که مهم آنجماعت با ایشان کفایت شود و بالضروره رای صواب نمای بدان قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در ملازمت والده نامدار در تبریز گذاشته محمدی خان تخماق و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصره قلعه باز دارند و خود با ملازمان خاصه و علیقلی خان و امرائی که در عراق املاک دارند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بجلگاه عراق درآیند و هواخواهان آنجا را جمع نموده بدفع و تنبیه ایشان بپردازند و بدین عزم لایق جازم گشته بعد از استخاره از

نواب سکندرشان در همان روز اسمعیل قلیخان شاملو را که حاکم دار السلطنه قزوین بود بمنصب والای
للگی شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که در برج سلطنت و جهانبانی بود سرافراز ساخته پیشتر
فرستادند که از راه خلخال و طارم ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانند و چون
خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش در آن شهر است و درین هنگام جهه صیانت اهل و عیال روی
توجه بآنصوب آوردند همگی را بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند نموده تا رسیدن موکب عالی
بمحارست شهر و دولتخانه مبارکه قیام نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده باشند چه محتمل بود که
هرگاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین بسموع طاغیان گردد از رفتن آنجا باز آمده هر یک بالکا و مملکت
خود روند اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شد اما شاهزاده
را همراه برده و موکب عالی بتوفیق الله متعاقب در حرکت آمد **ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهت
قلع فتنه ارباب عصیان و طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طبقه شقاوت نشان
و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان** چون توجه جانب عراق و تنبیه و تادیب ارباب
شقاق و نفاق تصمیم یافت محمد خان ترکمان را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی
قراباغ و سایر امراء جوق آذربایجان بمحافظه قلعه تبریز مامور گردانیدند و جمعی از قورچیان ملازمان
درگاه را بخدمت نواب سکندرشان و کشیک دولتخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در
خدمت والد بزرگوار گذاشتند و چون این خبر وحشت موجب تخویف تسخیر قلعه بود ساکنان
تبریز قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان
داده سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده بتبریز باز گردند
و توکل بدرگاه قادر ذو الجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امراء و قورچیان که زیاده از سه هزار
نفر بودند روی توجه بجانب مقصد آوردند و بهفت منزل بدار الارشاد اردبیل آمده بزیارت
حضرت سلطان الاولیاء و المتقین و مراقد منوره مشایخ عظام و اجداد عالیمقام مشرف شده
چون سال آخر رسیده نوروز ابتدای مطابق سنه ۹۹۵ هجری شده بود یک هفته در آن
خطه شریف توقف نموده ایام نوروز فیروز را بعزت و شادمانی گذرانیدند و در آن
آستان سدره نشان که محل استجابت دعای باریافتگان درگاه الهی است جزای
اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده در اول سال از ارواح مقدسه آن

بزرگواران

بزرگواران استمداد همت طلب کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکرها در نهایت قلت
و معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند سرعت در رفتن مناسب وقت و صلاح دولت
ندیده قورچیان بسر جهه احضار دولتخواهان و ارباب ارادت فرستاده تا از راه ساخت
می نمودند اما کمتر کسی توفیق مرافقت یافت از جمله جماعت شیخاوندان که با اتباع و ملازمان
جمع کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت توفیق این خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیدند
بلکه جهلای آن طبقه کرام پای از دایره ادب بیرون آورده بعضی اسباب طوایل خاصه را که از
عقب می آوردند طمع کرده بعنف متصرف شدند بالجمله چون در الکای طارم نزول اجلال واقع
چند روزی بجهه جمعیت عساکر منصوره توقف نموده پیر غیب خان استاجلو را که حاکم طارم
بود بمحافظت سر پل تعیین نمودند و بجهه طغیان آب رودخانه قزل اوزن تردد مردم دهاقین
باردوی عالی کمتر واقع می شد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز مشقت کشیدند
نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات سرکار عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت نمودند
درین اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدار السلطنه قزوین و رفتن اسمعیل قلیخان بجانب رودبار
و فرار نمودن او شکسته و بدحال بدیلمان بعرض عالی رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان بموجب حکم
تمهید یافته بود از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را بدار السلطنه قزوین رسانید و مردم شهر را
از سپاهی و شهری آورده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه بندی مردم جلد کارآمدنی از قزلباش و
تفنگچی دکانداران شهری تعیین نمودند چون طهماسب میرزا و امرای تکلو و ترکمان بحوالی ابهر رسیدند
بسموع ایشان رسید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعت است علیخان سلطان
ترکمان داروغه دفترخانه را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را با ایلی و انقیاد دعوت نمودند
و حصول سعادت آنکه الحمد لله والمنه پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندرشان است بدولت بر
سریر سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست و آنچه را مرد خیر دو نسخه م
خواه صلاح اندیش می دانم توقع از تو داریم که در حوالی تبریز باعث اصلاح ما شده نوعی نمائی که نواب
جهانبانی دست بر سینه ملتمس ما نهاد جوی از آنحضرت پابوس کنند در آن درگاه باریافتیم بالفرض ره صورتی
روی نمود که مرا جهت لازم شد حالا توقع ما آنکه نیز بساط منازعه را در نوردیده ابواب موافقت فیمابین
مفتوح دارد که یکدیگر را دیده و ستی ملاقات نموده آنچه در هر باب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز

بوده باشند بفعل آید و غرض ما جز وفاق و اتفاق نیست و از صوابدید کار و بیدار نیم و چون رسول مذکور
ادای رسالت نمود امرای مزبور بعقیده مراجعت او نشده متعاقب او با تامل راه ذکور تا بشهر رسیده
وارد شدند اسمعیل قلیخان چون افعال و اقوال آن گروه را مخالف اقوال یافت و اعتماد بر قول و فعل ایشان
نداشت و مقاومت در حیز قدرت خود ندید علیخان سلطان را با ایشان فرستاده مصلحت وقت
سنجان مصلی نه دوستی پیغام داده در همان شب فرزندان و اهل و عیال خود و هر کس از طایفه شاملو
قدرت داشت خزینه و سپاهی روی بجبال رودبار آورده در محل حصین اقامت نمود در جمیع قزوینی
هست سیکه نکو قزوینی و پهلوان سلطان محمود جسر باش و بعضی آغره قزوین بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی قزوین
موافقت اسمعیل قلیخان نموده با و فرستند جماعت ترکمان و تکلو بممانع و ممانع بدار السلطنه
قزوین داخل شده دولتخانه همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار داده هر یک از امرا در
منازل مرغوب قرار گرفته و داعیه و اختیار ساعت نموده طهماسب میرزا را بر مسند فرمان روائی برآورده
بسمت ولیعهدی پدر عالی مقدار موسوم گردانیدند و از قورخانه و یراق بیوتات پادشاهی سرکار نواب
جهانبانی آنچه در شهر و دولتخانه مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمیع از امرا و وزرا و اعیان که
در ملازمت نواب جهانبانی بودند پیروی نموده آنچه در منزل هر کس و هر جا داشتند یافتند به ضبط
درآوردند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد محمد اصفهانی که دختر زاده قاضی جهان وزیر
شاه جنت مکان بود و از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی آمده و در آن
حین بقزوین رسیده بود معظم و مکرم و تعظیم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منصوب
گردانیدند و اعتماد الدوله لقب دادند و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکرالله مستوفی شاه جنت
مکان را مستوفی کردند و سایر ارباب مناصب تعیین نمودند و در باب وکالت میانه ترکمان و
تکلو نزاع واقع شد آخر الامر محمد خان خود را الله نام نهاده منصب وکالت بسبب خان شرف الدین
اغلی تکلو قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان بود و بدار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب
عراق وغیره کس فرستاده از جلوس شهزاده طهماسب میرزا خبر دادند حبیب خوش گرشد و بفلان
سر زلف ساقی گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند اما در استحکام رعایت جانب نواب سکندر نشان
نموده مهر بدستور نواب جهانبانی بر ما بین منشور زده در بالا مهر نکردند و چون از قبل موکب عالی نواب
جهانبانی بطارم و اینکه بجهت قلت لشکر توقف دارد مسموع امرا و طاغی گردیدند اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان

وطایفه

وطایفه شاملو که در رودبار بند شده ولی خان تکلو سردار شده با جمیع از امرای تکلو و ترکمان و غیره یک
ایلغار نموده بر سر او برودبار فرستند اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو در محل مضبوط که یک راه بیش
نداشت توقف نموده تفکچی و کماندار بر سر راه گذاشته بوا ولیخان مردم صاحب وقوف
از اهل رودبار بدست آورده از راه غیر معهود علی الغفله بر سر او ریخت چون اسمعیل قلیخان بر این
حال وقوف یافت دید که پیش و پس او را لشکر مخالف احاطه نموده اند متحیر و سراسیمه گشت بر آن
مولانا نعمت رودباری دولتخواهی کرده متعهد شدند که اگر ترک اغروق و احمال و اثقال نماید
او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست بیرون برند اسمعیل قلیخان لاعلاج اغروق خود
و اموال و اسباب خانه و کوچ شاملو را گذاشته خزینه و سپاهی معدودی از راه جنگل بدیلمان
رفت و اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس سپاهیگری عریان گشته خود را بجنگل
انداخته از مضایق بیشه بصد تشویش جان بسلامت بیرون برده بدیلمان رسیدند و خان
احمد والی گیلان از واقعه مذکور خبر یافته نزول او ساوری فرستاده چند روز نگهداری نمود
تمامی جهات و ممکلات شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی اسیر گرفته بطهران آوردند
الله محمد خان نگذاشت که دستی باز کوچ شاملو رسد بعد از مراجعت ولیخان اراده نمود که
بر سر طوایف قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بجرم آنکه تا غایت چرا
بقزوین نیامده اطاعت نکرده اند لشکر فرستند و این رای خطا را بدستور سایر تدابیر
صواب شمرده شروع درین امر نمودند اول جمعی را بر سر ایل او ستالو و ارلوی افشار فرستاده
غارت و تاراج کردند سایر ایلات و اویماقات از این مقدمه رمیده گردیدند و متوهم شدند که لشکر
بر سر ایل و اویماقات ایشان فرستند که خبر گذشتن نواب جهانبانی از آب قزل اوزن
و بجمن باتان آمدن باشیان رسید وحشت افزود که نیافته بقوم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب
جهانبانی بعد از شنیدن واقعه رودبار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از دیلمان طلب داشتند که
از راه یاراو با بمنصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوندد و او حسب الاشاره بموکب عالی پیوست
و نواب جهانبانی خیمه و یراق بیوتات و ما یحتاج اسمعیل قلیخان داده و برادران و آقایان
شاملو را از سرکار عالی عنایت فرموده و جمعی غازیان شاملو که پیاده بودند اسب بر کل الکرد و اعیان
و هر کس زیاده از سواری و کوتل خود داشت رقم کرده با دکان را سوار نموده اسلحه و یراق

اسب

سرانجام نمودند از علیقلی خان قلیج اغلی و سایر امرا نیز تکلفات بظهور آمده بالجمله بعد از آمدن
او موکب عالی از آب عبور نموده در چمن … نزول فرمودند و در انجا طوایف استاجلو که در خلخال
و طارم بودند جمع شده از انجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول نمودند و محمد حسین سلطان و جماعت
ایلورکه در انجا نزدد اقامت داشتند در منزل باقوشلن ارشته بموکب ملحق شدند و چون
آوازه تاخت و غارت ترکمان و تکلو بایل و اویماقات رسیده بود و اثر کرده هر کس
دسترس داشت با ایل و الوس بچمن سلطانیه آمده باردوی عالی پیوستند و دولتیار سیاه منصور
که قورچی نواب عالی بود و جهت امارت سیاه منصور موسوم فرموده بجهة لشکر آوردن فرستاده بودند
در سلطانیه رسیده جمعی از اکراد سیاه منصور همراه آورد اگرچه مردم احشامی بودند و یراق دار در
میانه ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شدند و بقدر جمعیتی در سلطانیه روی داده قریب
بهفت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین بهم رسید که از الجمله پنجهزار کار آمدنی بودند اما ترکمان
و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا بچمن باقلو رسیده عدد لشکر ایشان از ده هزار متجاوز
بود اما همه مردم کاری و صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر اسبان بد و سواری و کوتل داشتند بالجمله
چون خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید و تقارب فریقین دست داد نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ
کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول نمودند و همان روز و آوان خبر وصول ایشان رسانیده نواب
جهانبانی پیرغیب خان استاجلو را جرخچی لشکر نموده جمعی از امرا و مردم کار آمد استاجلو
و غیرهم تا دو هزار کس همراه او کردند و علیقلی خان را با المس خان مهردار و علی سلطان تاتی
اغلی و علیقلی سلطان نوادۀ شاهقلی خلیفه مهردار و ذو القدر که مجموع دو هزار کس بودند در دست
چپ جرخچی وا داشتند و اسمعیل قلیخان و قورخمس خان و شاه وردی خلیفه … و ایناللو با تولی
شاملو که ایشان نیز یکهزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند و همه
لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه از افق قلب طالع گشته شاهقلی سلطان خلفا
و سید بیک کموته و دولتیار خان میر سیاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند
و اکثر مردم احشامی که اسب زبون داشتند جهة سیاهی لشکر در قلب توقف نمودند چنانچه
سیاهی قوم همایون شاهزاده عالمیان بدو هزار کس میرسید و بآیین شایسته ترتیب
اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون آمده تا یکفرسخی تشریف بردند و تا

کمابیش هم

وقت

وقت عصر بر لب آب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان نمودند وقت عصر خبر رسید که
اردوی طغیان از رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز دیگر انداخته‌اند و از عالم
سروش این ندا بگوش میرسید که چنین یافت در جنگ دشمن قرار که جویند فردا ره کارزار
بمیدان کین ترکتازی کنند بگوی سر خویش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب
جهانبانی دو هزار کس از هر طبقه در جرخچی گذاشتند که از کید و مکر شبخون ایشان واقف
باشند و خود باردو عود فرموده آنشب تا صباح با جمیع از فدویان در بیداری گذرانیدند
مکرر دعا فرمودند که بار خدایا دلهای متمردان را نرم گردانیده این فتنه را بخیر و
خوبی کفایت نمودن ساز کتاب تاریخ روضة الصفا در میان بود نواب جهانبانی تفاؤل
فرمودند که هر جا که گشوده شود فرد احوال خود را تا مجاهدت از آن معلوم یابند اتفاق
قصه عصیان بعضی امرا بجهة رفع اقتدار امیر چوبان با سلطان ابوسعید خان و مجادله ایشان و ظفر
یافتن سلطان ابوسعید خان و امیر چوبان مغلوب شدن امرای عاصی گشوده شد نواب عالی
سر بسجده نهاده نذر فرمودند که اگر بران طبقه ظفر یابند بر خلاف انجه از الطایفه ممنوع میشد عمل نموده
بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت که شیمه کریمه اجداد
کرام است سلوک دارند مجملا پیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکان زینب
بیگم را که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه عالی بود با دیگر حرمها و فرزندان وداع فرموده
آقا خان بیک افشار را با قورچیان حرم به بدرقه ولیخانه تعیین فرموده و تالیق الطاف
الهی روی توجه بمقابله اعدا آوردند و بدستور روز گذشته جرخچیان و لشکر دست راست
و دست چپ و قول القاعده مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر طلیعه
لشکر مخالفان هویدا گشته از گرد و غبار هوا پوشیده گشت ز گرد سواران
دران پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از انکه جمیع لشکر از پشت
کوه بیرون آمده در بلندی پیل لب شدند سیاهی عظیم که علامت بیست هزار کس بود بنظر در لشکر
ملازمان موکب اقبال بتصور انکه مبادا لشکر سیاهی بوده باشند اندکی هراسان و آزرده
خاطر گشتند و واهمه عظیم در دلها افتاد و ایشان لحظه دران بلندی کوه ایستاده از انجا
قدم در دشت نهاده پیشتر آمدند و مشخص شد که آن سیاهی لشکر شتران و اردوی ایشان

طبقه

بود که بار کرده همراه آورده بودند و در پیش سر ایشان بود و بر دلها اندک اطمینان یافت
و لحوق آنکه دران روز جنگ را در حیز تاخیر انداخته در همانجا فرود می آمدند محتمل بود که از
خوف کثرت لشکر و تسلط و استیلاء معاندان تزلزل تمام باحوال ملازمان
موکب عالی شاهزاده عالمیان راه یابد راقم حروف که دران هنگام بیست و شش مرحله از
مراحل زندگانی طی کرده بود و در سلک ارباب قلم منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام
داشت از غایت جهالت نفس و کوساکی که لازم مردم بیست و شش ساله است زره
پوشیده و اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزه خطی خود را در زمرهٔ ارباب
جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدایی اختیار نموده تا هنگام
فتح همراه بوده از دقایق احوال خبر داشت این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم
قلم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که در قول مسیب خان و توین
تکلو و علی سلطان با کمال چرچی ایشان بود و یک قول محمد خان و امت خان ذو القدر و ادهم
خان و اسمعیل خان برادر امیرخان و سلطان معصوم خان ترخان و توتا آنکه سلطان معصوم خان
هنوز با ایشان ملحق نشده بود و خود در جنگ همراه بود جمعی که از لشکریان او همراه بودند
و سایر ترکمانان که چرچی ایشان کلب خان ولد امیرخان و شاهقلی سلطان برادر امیرخان
و شاهقلی سلطان یاده ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شهزاده طهماسب میرزا افراخته
در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب فئتین و تلاقی الجمعین و چرچیان طرفین دست
بآلت کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند
درهم آویختند گرد و غبار ارتفاع یافته جوانان طرفین داد دلاوری می دادند و در اول حمله
عساکر اقبال تقدم جلادت پیش رفته طایفه شاملو بر چرچیان تکلو ظفر یافتند و علیسلطان تکلو
بقتل رسید حمزه بیگ وزیر اسمعیل قلیخان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علیسلطان
رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرچیان ترکمان غلبه نمودند و علیقلی خان فتح اغلی که خود را
از زمرهٔ مبارزان نامی میشمرد از غایت جهالت در قول خود توقف ننموده بنفسه
مباشر جنگ گشته در میان چرچیان بکارزار قیام می نمود تا آنکه چرچیان ترکمان از صولت
سپاه استاجلو منهزم گشته شاهقلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسیده سر او را با نقاره

یراق آوردند از اطراف لشکر بسیار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده
ایشان را از الطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم بیگ لنک که داروغهٔ قزوین
بود با چند نفر از جوانان کار آمدنی شاملو بقتل رسیده حمزه بیگ وزیر گرفتار گشت و همچنین
از سپاه ترکمان کل برادران و اولاد و اتباع امیرخان و شاهقلی سلطان یاده و غیر ذلک با لشکر
پرخاشجوی رزم زهر آزما بقصد قلع و قمع علیقلیخان و انتقام خون امیرخان از قول بیرون آمده
بر غیب خان و جماعت چرچیان استاجلو را یکصد مرد دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علیقلیخان
رسانیدند و چون علیقلیخان در قول خود بود مردم قول هم بر آمده بجنبت دیوی خان افتادند سپاه
ترکمان مجال مصادره و مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل اسباب سپاه استاجلو و اتباع علی قلیخان
را از هم پاشیدند و علم و نقاره او و امراء استاجلو را بردند و علیقلیخان بعد از یک دو بار
و کارزار بیشمار که بنفس خود نموده بود خود را با سه چهار هزار نفر بدامنه کوه کشیده خبر هزیمت
انجماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسیده المس خان مهردار ذو القدر و جمعی از
امراء ذو القدر که در دست چپ قول همایون و بلوکبگی علیقلیخان مامور بودند بمدد و محاربه
شتافته کاری نساختند و علیسلطان تاتی اغلی ذو القدر بقتل رسیده هنگامی آن گروه فراروی
سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان در قول همایون نیز تاب توقف نیاورده راه فرار پیش
گرفتند در تخیل مزاج اقدس اعلی متغیر گشته قول همایون بیشتر بهم بر آمد چون باد از جانب
مخالف می وزید و گرد و غبار چتر فلکسای طلوع یافته در میان گرد و غبار چتر فلکسای نواب
جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت و با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود
متوجه قلب نشده باز گردیدند نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردمی که
مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار نموده بر زاهدایت انجم نشانه اصفها را و ایستادند که
علیقلیخان را بخدمت اشرف آورد که در رکاب اقدس بوده باشند مشار الیه آمده جواب داد که علی
قلیخان بگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار را از اصلاح گذشته بعد ازین
زندگانی در دشمن کامی عذلت و خواری گذرد چه کار می آید در معرکه ایستاده ام که در دریای
غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با علیقلی سلطان ذو القدر قورچی
فرستاده از روی اعراض پیغام داد که مکرر الخاطر رسیده که من نیت بلوکه داده ام دوروزه

جبانت مستعار را غنیمت شمرده راه فراری پیمایم زهی تصور زهی خیال باطل بهر حال باید که هرچه
بر سر ما آید تا تمام بر سر آید ایشان رفته بما گفتند تمام علیقلی خان را آوردند درین هنگام قول
لشکر مخالفان پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا بود بتابانی در آمد
اما ولیخان و لشکر تکلو که از قتل علی پاشا پکلاه و اعدار بودند بر ایشان پیشی گرفته و تپ چهار صد
بالصد نفر تفنگچی که کجیخ در جلو ولیخان به تفنگ انداختن مشغول بودند بر سر قول همایون راندند
چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بودند در عقب سر ایشان ماندند محمد خان و ادهم خان
ترکمان را با قوشون خود که سعید چهار صد نفر بودند جدا اول لشکر تکلو نموده بود که مبادا طایفه
شاملو که در عقب ایشان مانده اند حرکة المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گردد
مجملا در حینی که علیقلی خان و علیقلی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان
پیش آمدند که گلوله تفنگ تفنگچیان ولیخان بملازمان موکب اقبال رسیده شاهقلی بیگ غلام
خزانه دار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار نواب جهانبانی هم عنان بود زخم تفنگ به پای
خورد نواب جهانبانی چتر همایون را بقرخ بیگ غلام خاصه شریفه که بعد ازین میر به تفرخ بیگ تاز
مشهور شده سپرده مقرر کرد که چتر را خورشید آسا بر فرق فرقد سای آنحضرت نگاهدارند
از موکب عالی تخلف نورزد اما قول لشکر بهم بر آمده از صولت سپاه تکلو و بسبب گلوله تفنگ اندک
مردی مانده بودند ایشان بیشتر از هجوم پراکنده گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی
که مستدرع بدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله تفنگ سپر آفتاب مثال که بر دوش همایون افکنده
بودند بدست مبارک گرفته گاهی در پیش رو و گاهی در پس و پیش خود نگاه میداشت و ملازمان موکب
عالی نیز پهلو بر موکب داده چند قدمی که علامت فرار بود نرفتند و همگی حضار موکب عالی شکست
و انهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه از بسیاری گلوله تفنگ از مبارزان خالی
گشته در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب عالی تا قریب یک فرسخ منهزمان عساکر اقبال در آن صحرا
پراکنده شده راه ادبار می پیمودند و باین حال نواب جهانبانی ثابت قدم ورزیده در کمال اطمینان
خاطر و آرمیدگی قلب با مقربان حضور اقدس مهربانی میکردند و منتظر طلوع فتح و نصرت بودند اما
در خیال قلق و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده علیخان بیگ چارچی باشی روملو از غایت
سراسیمگی از اسب پیاده شده دست در عنان تکاور نواب جهانبانی زد و گفت که قبله

احوال

احوال جنگ بر یکمنوال نمیباشد مردان مرد و دلیران معرکه بسا گاهی غالب شده گاهی مغلوب اگر
درین معرکه حسب اقتضاء قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات مقدس را محض جهالت و تقلید
بیهوده بباد فنا داد کار از بن وان گذشت و معاون و ناصری نمانده و امید بهبودی نیست
تا شب ده فرسخ می توان رفت کار ما بندگان سهل است نواب جهانبانی خود را
بسلامت تا دربایجان که ذیمت بدارالسلطنه رسانند و دولتخواهان اطراف را جمع نموده
دیگرباره علم ملک ستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی باو امر فرموده از روی شوکت و
غلظت فرمودند که زنده ازین گونه با جان و از جنگ آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی
از برادر کوچک خود منهزم گشت در معرکه شربت شهادت بچشم و باد این عار نکشم
محمدی سارو سولاغ میر مانده راه نجات و خلاص مسدود دید و قطع تعلق از حیات
مستعار کرده بود ثابت قدم نواب جهانبانی را در آن معرکه هولناک و قطع تعلق آنحضرت
از حقوق نوجوانی مشاهده نموده و یاد برآوردند که کار از مددکاری اعوان و انصار گذشت تنگ
کفت و بان اولوغم ایش سکا قلدی تغری کار توماندی بالجمله نواب جهانبانی را که دود حیرت
در دماغ پیچیده بود آتش غیرت زبانه کشیده عنان توسن سبک سیر از دست چارچی
مذکور بوده نیزه خطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هرکس
میل شهادت دارد رفیق منست و هرکس تن آسانی گزیند خدا اش همراه این گفت و مهمیز
خار خارانگیز بر گردگاه تکاور زده اسب جلادت صاحبقرانی بجولان در آورده خود را بلشکر
وار بدریای آتش کارزار زد و بالطرفة العین نسیم فتح و ظفر از مهب قوله تعالی ولا تیأسوا من
من رحمة الله وزید تا غایتیکه باد از طرف ایشان می وزید و گرد و غبار معرکه را بر فرق
عساکر اقبال می بیخت دیده دوربین را از مشاهده هیاکل نصرت و بهروزی پوشیده
داشت درین آن از فرق عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاقات حسنه که عنایت
ایزدی عبارت از آن است در وقتی که ولیخان و لشکر تکلو بر سر قول همایون شاهزاده عالمیان
راندند اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو منهزم و پراکنده شده در پس لشکر مخالف مانده بودند
از مشاهده این حال سراسیمه گشته یکجا جمع شده فدائی وار از پس سر ایشان حمله کردند ادهم
خان ترکمان که بکمک او با لشکر در مقابل گروه پراکنده شاملو ایستاده بود تاب مقاومت

ایشان بیاورده منهزم شد و طایفه شاملو طوایف خود را لشکر که تکلو رسانیدند و در حینی که از
پس روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف حمله کردند در اثنای وقوف در ملازمت بود در پیاده
از پنجاه نفر تخمیناً بنظر در نیامد که نواب جهانبانی اسب جهانیده باشند اما چون یکبارگی هجوم نمودند
جمیع منهزمان را دیدم بالهام ملهم غیبی روی بموکب گردانیده می‌آمدند در نیحالت از
تفنگچیان لشکر تکلو که تفنگ می‌انداختند از قضای الهی در میان مغلوبه گلوله تفنگ بر رونیان خورد
گویند که مباشر این امر غلام سولاق حسین بود که از غیرت و پاس حق نمک و نعمت در عوض
خون سولاق حسین بدین فعل اقدام نمود یا از ایران سولاق حسین بیرام خان نام از نحال اطلاع
با قمر جلوریز پیش دویده چون چشمش بر طلعت همایون نواب جهانبانی افتاد از اسب پیاده
شده نواب جهانبانی آمدن او را بمقدم فتح و ظفر دانسته فرصت ایستادن و توقف زدن
نداشت فرمودند که سوار شود همچنان تاخته خود را بر قلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را
مغلوب ساخته نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته از روی قدرت و اقتدار می‌آمدند و گمان
نمی‌بردند که کسی در برابر ایشان تواند آمد از پس پیش تفنگچیان در پای حصار خود را قلق کرده لاکو سردار
خود از زخم خورده رنج و عنا دیدند اکثر پاشیدند شکست عظیم خورده روی بوادی فرار
آوردند اگرچه دیگری با او درین امر مدعی شد اما امت بیک مذکور بولتیان آتش نهب
محمدخان و طایفه ترکمان که مشاهده این حال نمودند بهیأت اجتماعی روی باین طرف آوردند
و چون مسافت و یکدیگر عرصه جولان بر سپاهیان تنگ شده جای نیزه و دست نمانده بود شمشیر
آغاز نموده عساکر اقبال را که فوجی قلیل و میان جمعی کثیر بودند تیرباران کردند نوبت الله‌جانی
کرد الفم وقوف تا آن غایت و افرخته راه بنداده بود اما در بیوقت عظیم متوهم و بیمناک
شدند زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک
زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد عنان کش گشته جمعیکه در موکب عالی بودند متحیر و وامانده بودند که نصرت
یزدانی امداد و همراهی کرده تا شاید بار دیگر این سوار عرصه دلیری حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس
عنان یکران بطرف قول ترکمان تحریک داده خود را بر قلب ایشان زد و بعضی از تیراندازان
ترکمان تیرهای نیم‌کش رها کرده فرصت تیر دیگر شان نشد اکثر ها کمان انداخته متفرق و پراکنده
گشته راه فرار نمودند   سواران زهرو گریزان شدند سلاح از تن خویش ریزان شدند

نوکری

خا

نوکری دران وادی سهمناک زنجیر سیلان بر برآورده افلاک بزرگان لشکر ایران سپاه بجوانی
فتادند از عز و جاه و از یک طرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان
و طایفه شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در پهلوی چتر طهماسب میرزا در پای علم ایستاده
بود چند صبا رفتار آتش انگیز آنحضرت باد حمله سبک خیز از ایشان گذشت ملازمان
رکاب اقبال روح الله بیک اول حجت ذوالقدر را او را از اسب انداخت اما علیقلی سلطان
ذوالقدر خود را بربالای او انداخته گرفت و تاج و دستارش را با جیغهای مرصع روح الله بیک
ربوده و کمر خنجر و سایر یراق او را علیقلی سلطان گرفت طهماسب میرزا را که در موکب از اسب
افتاده بود مهدیقلی سلطان طالش بر پشت آورده نگاه داشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ
در مخالفان نهاده بهر کس میرسیدند بقتل می‌آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر
الا من عند الله بر پرچم لوای فلکسای نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام صدق انجام
اَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ بمقتضای نذری که فرموده بودند عرق مروت پادشاهانه
بحرکت در آورده جارچیان حسب الامر عالی ندا در آوردند که من بعد کسی را بقتل نرسانند
و هر کس که گرفتار شده باشد زنده بنظر انور رسانیده از پای هزیمتیان نروند و از ارباب هزیمت
جمعی ترکمانان خود را بکوه کشیدند بیرون رفتند ادهم خان بقم رفته سلطان معصوم خان بساوه
رفت روایتی آنکه او منصور بود ترکمان ملحق شده در جنگ همراه بود در راه جرنگ کشیده
بساوه رفت و سایر عظما و اعیان ترکمان بجانب دامغان رفته بر لشکر قلی خان پرناک ملحق شدند
و امت خان ذوالقدر اراده رفتن شیراز نامعدودی تا یزد رفته بود در آنجا با یوسف خان
ولد قلی بیک قورچی باشی که بجهه فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف و روگردان بود
و جمعی افشار اتفاق نموده اراده رفتن خراسان نمودند عاقبت برای و صلاح محمد خلیفه داروغه
یزد و بعضی عقلا بدست افشاریان بقتل رسیده سر بریده‌اش را بدرگاه والا آوردند اسمعیل سلطان
برادر امیرخان و سلطان مرادخان و کلابا خان پسران امیرخان و شاه بوداق سلطان قوم امیرخان
بجانب روم رفتند سلطان مرادخان و شاه بوداق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی
خان رفتند و اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از روم بجانب قزلباش بازگشته کلابیخان به تلبیس نزد شرف خان کرد داماد امیرخان
رفت و مآل حال هر یک از ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی رقم زده کلک بیان

خواهد شد طایفهٔ تکلو در صحرای الجرا کیده شده خلیل بیک لله و ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکلو
بقتل رسیده بقیهٔ لشکر رو بجانب همدان آوردند و جمعی کثیر از ایشان طعمه بطرف بغداد رفتند
مسیب خان شرف الدین اغلی را مرشد قلی بیک برادر اسمعیل قلیخان گرفته آورد بجائزه و جلدوی
آن رتبهٔ امارت یافت اکثر منهزمان را رعایا بمواضع و محال گرفته پیاده و برهنه و عریان کردند
بحالیکه کس مپسناد و ایشان جیوه را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه نجات و خلاص
پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده و در نیم فرسخی معرکه ترکمان
ایستاده بود عرضهٔ نهب و تاراج غازیان شد و شاه قوام الدین حسین اصفهانی وزیر اعتماد الدوله
شده بود در معرکه بقتل رسیده قاتل معلوم نشد محمد خان را متجنده در میان گرفته زبان بلعن و طعن بدو
گشودند و قریب بود که او از اوسط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند نواب جهانبانی
برو وقت او رسیده طاعنان را بطعن سنان از او دور کرده بنظر عفو و اغماض در و نگریسته
او را اعتمادا به سپردند که بسلامت باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی
خواجه آقا شاه ابهری را که مشرف خزانهٔ نواب عالی بودند باردو فرستادند که مشتمل بر
فتح نواب بلقیس مکان علیه عالیه مخدره نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنت
رسانند مشارالیه در حالتیکه اخبار موحش باردو رسیده جمعیکه بمحافظت اغرق و مهمات در
اردو مانده بودند این الموکوبان در تشکیل و اضطراب افتاده مخدرات سرادق سلطنت علیا
مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژدهٔ فتح و بشارت و فیروزی داد و در اردو
نقارهای شادیانه بنوازش در آمده نواب جهانبانی برای شکرگذاری الطاف الهی قیام
نموده و بر کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی اعلی آوردند و از آسمان و زمین
غلغلهٔ مبارکباد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش پاکان که خاک و سکان سرادق افلاک
رسید و درین قضیهٔ عظمی نواب جهانبانی بلطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر
هیچیک از امرا و عساکر ظفر شعار و یار و مددکار نبودند و چون بدولتخانهٔ عالی نزول فرمودند تکریم
تشریف برده مخدرات و دودمان مقدس از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم
شکرگذاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشتند و چون دو شبانه روز بود که لحظهٔ استراحت خواب نکرده بودند
فرمودند و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده
نظارهٔ نگارگیان عالم عبرت بودند در همان شب شاهوردی بیک یساول صحبت باردو را

جهت تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز و خدمت نواب سکندرشان فرستادند روز دیگر مجلس
در کمال مهابت و عظمت آراسته بر مسند خسروانی آرام گرفته امرا و خوانین عالیشان خصوص
علی قلی خان و اسمعیل قلیخان و پیرغیب خان و الکس خان مهردار بر یمین و یسار قرار گرفتند و دلاوران
نصرت شعار و هواخواهان جلادت آثار سرها و اسرا و گرفتاران را یکیک بنظر انور رسانیدند
اول برادر طفل بیک پادشاه صاحب میرزا را در آغوش مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان
و مسیب خان را حسب الامر عالی دستها گشوده در مجلس جای دادند که بنشینند و رقم عفو و
اغماض بر زلات ایشان کشیدند اما جمعی که تمولی داشتند بجهت تادیب که موافقت آن
طبقه اختیار نموده باطل برجوع کرده بودند بمحصلان سپرده مورد مصادره و مواخذه ساختند
و بعضی را اطلاق فرموده در مقام انتقام نیامدند و محمد خان را بعلی قلی خان و مسیب خان را
باسمعیل قلیخان سپردند که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند و ایشان غریق بحر خجالت گشته
از کرده ها نادم و پشیمان در منازل امرای عالیشان معزز و گرامی بسر بردند و علی قلیخان پدر فرزندانه با محمد خان
سلوک فرمودند بکتاش بیک ایشان آغلی ایناللو را بجهت آنکه از اویماقات شاملوست و داخل
لشکر مخالف شده بود و وکیل مصطفی افشار را بجهت آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب
جهانبانی نموده بمیان آنجماعت رفته بود مورد قهر و سیاست گردانیده در چرم گاو نگاه داشته
و چند روز در چرم گاو بودند چون بسر حد هلاکت نزدیک شدند بکتاش بیک بشفاعت اسمعیل
قلیخان شاملو و وکیل مصطفی بدرخواست علی قلیخان خلاص شدند و بعد از این فتح نامدار که طراز
فتوحات سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بصوب قزوین دار السلطنه دولت و مستقر
خلافت معطوف ساخته در ساعت همایون دولتخانهٔ همایون از قدوم شاهزاده عالیشان
رشک باغ جنان گردیده جمعی که درین معرکه مردانگی کرده از ایشان آثار حقیقت و وفاداری
بظهور رسیده بود نوازشات ارجمند نموده انعامات وافره سرافراز گردانیدند بعد از
چند روز ادهم خان از قم و سلطان معصوم خان از ساوه بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده
شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر انور در آمدند چون همیشه تفقد خاص
با ادهم خان داشتند که اظهار منظور نمودند که ادهم خان باکراه رفیق آن طبقه شده بنا بر ظهور
اخلاص و حقوق نیکو خدمتیهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده مضمون این بیت باو

عمل نمودند **نظم** دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ؛ اما سلطان معصوم خان بجهت
سوء اعمال و بیدادیها و تقصیر خدمت که پیشتر ازین قضایا از آمدن لباق تقاعد ورزیده بصدور
حرکات قبیحه شده بود و رعایا و عجزه ساوه از سلوک ناپسند او شکوه‌ناک بودند مواخذه
گردیده اسباب و تملکات او بصنبوک دیوان مصروف شد علی قلیخان را خانه‌زاد خان و خان
قودرش لقب داده مهر وکالت تفویض کردند و الکای ری که بهترین محال عراق و مصداق این سیاق
است **نظم** معدن مردم و کان سخا شاه بلاد ؛ ری بود ری که چو ری در همه عالم بود ؛ در عوض تبریز
بعلی قلی خان اختصاص یافته الکای همدان بترغیب خان استاجلو متعلق گشت و لیار امرا
استاجلو مثل حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان و اللهقلی سلطان تکرلو ولد جعفر سلطان
و احمد سلطان آتابان اغلی و محمد تقی سلطان چاوشلو ولد یعقوب سلطان و غیر ذلک الکاء و
ولایت مرغوب تفویض شد و اسمعیل قلیخان نیز که بمنصب ایشک آقاسی و منصب [illegible] قورچی باشیگری
مقرر شد که در جمیع احکام و مناشیر دیوان مهر زند و الکای فراهان بمرشد قلیخان سلطان برادرش
مرحمت شد و مدینة المؤمنین قم بعلی قلی سلطان قورغلو نواده شاه قلی خلیفه مهردار تعلق گرفت
و امیر الامرای فارس در اول حال بمحمد قلی بیک شادی بکلو قوم علیخان نامزد گردیده و تا محال
بدستور سابق یعنی ان شادی بکلو ذوالقدر تفویض شد محمد قلی بیک بوکالت او معین گشت
و امرای تابین تعیین یافت و مقرر شد که امرای عظام زود تجهیز لشکر کرده بموکب ظفر قرین
بپیوندند و طهماسب میرزا را بالقلعه الموت که کوتوال آن بجماعت قنجلو اقوام علیقلی خان تعلق
داشت فرستادند که چندگاه در آنجا ساکن گشته باشد چون دو سه ماه از نوروز ابن ئیل
گذشته بود و ماه حرکت لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریز [illegible]
بودند مقید بجمعیت لشکرهای ممالک نشده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز منعطف
ساختند **ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال
بقراباغ و از آنجا الکای [illegible] اق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد** چون نواب جهانبانی و [illegible]
دو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکریان ظفر توان پرداخته و روی
توجه بجانب تبریز آوردند همگی همت عالی نهمت معروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان
مرز و بوم آیند قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند و در نیز تبه اکراد قلعه داش عرف [illegible] و

دیگر تهکام م

طوایف

همت

همت بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند و بیکدیگر متفق بوده صورت
اجتماع دست دهد و باستعداد تمام و آیین شایسته کمر همت بدفع آن خصم مغرور بسته از روی قدرت
و اقتدار ابتدا نموده اشرار بردارند لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید
جمعیت لشکر بنوعی که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوکب قزلباش
در حضیض وبال مانده سعادت اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعیتی که خاطر خواه نواب میرزا بود
نشد چه اکثر صوفیان و طایفه ترکمان و تکلو و جمعی که با طایفه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار و گریخته
و گروه با وجود ظهور مروت و عفو خسروانه پراکنده شده باطراف و جوانب رفته بودند و امرای
طایفه افشار که در حدود اصفهان و یزد و ابرقوه و کرمان و کوه گیلویه و آن حدود بودند بجهت قضیه
خلیل بیک قورچی باشی و فرار نمودن او بتکلو بد ظن و خوفناک بوده بدین بهانه متمسک گشته پای
در دامن عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که احتمال آمدن داشت چون وقت مفقود گشته فرصت
توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان و جمعیت لشکر ایشان نشده تا ده هزار کس کما بیش که در اردوی
عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بجوار دار السلطنه تبریز رسیدند و در
ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن بلده جنت نشان گردیدند نواب سکندر شان باستقبال
فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده قریب بکفوسیخ تشریف آوردند تخت
شاهزاده والا گهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده شده ملاقات برادر بزرگ
حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چتر همایون پادشاه سکندر جاه
افتاد از روی ادب پیاده شده اران در رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون
بشهر آمده در منازل پیر محمد خان چاوشلو نزول کردند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف
آن حضرت تشریف آورده لوازم تفقد و دلجویی بظهور آوردند نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته
لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشربه بر وجه لایق
وقوع یافت و مایوف [illegible] کار خود را [illegible] پیشکش بر طبق عرض نهاده مضمون العبد و ما فی یده
کان لمولاه با پدر عالیقدر سکندر جاه عمل نمودند اما آن حضرت از علو همت التفات بدان
هدایات ننموده جهت تسلی خاطر فرزند سعادت پیوند بقلیلی اکتفا نموده ما بقی را بدستور سرکار [illegible]
مسلم و ارزانی داشتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و عیش و سرور توجه مهام قلعه گیری

شده توپ بزرگ را از جانب تربت حسن پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن
نمودند و از طرف صاحب آباد و خاک بخش بر ده شب و روز بسعی هرچه تمامتر در سرانجام
اسباب قلعه‌گیری مشغول شدند اما چون خبر ظفر یافتن شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و
ترکمان و عود نمودن بجانب آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بقوما دپاشا که سردار
عسکر روم شده بود رسید از تسخیر قلعه اندیشه‌مند گشته بکومک و امداد جعفر پاشا
بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد و در حینی که لشکر ظفرقرین در امر قلعه
گیری مشغول شدند خبر دولت لشکر روم و وقت وصول ایشان بحدود تبریز رسیده عساکر
فیروزی مآثر متفکر و مبتلا گردیدند هرچند یورش نمودند قلعه را که موجب تضییع لشکر است
مصلحت نمیدانستند و اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود ارباب رای و تدبیر
بجهه ضیق وقت بیورش راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام نموده
یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه‌گر آید فهو المطلوب و الا نزد
ارباب خرد و دلیران معارک بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین اراده خام
که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا او کرها صبح روز موعود نواب صاحبقران
مجد شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکریان را بتوغچی تهیه یافته بود یورش
مرخص و مامور گردانیدند دلیران اخلاص گزین از نثار متاع عنان نقد حیات را که در
دار الضرب جان‌سپاری سکه قبول یافته بود بر کف و نردبانهای مردانگی بر دوش
گرفته از همه طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق
حزم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از محافظت قلعه غافل و ذاهل نبوده در بروج و باره
مستعد و مدافعه و مصادمه ایستاده بودند گلوله تفنگ بطریق گروهه تگرگ آتشین که از
کره اثیر بارد بر سر دلیران گشت از دود تفنگ روی هوا تیره و تاریک شده از گیر
و دار دلیران معرکه کارزار غلغله در قلعه افلاک افتاده از کثرت کشتگان و مجروحان
زخم تفنگ و سنان خندق با زمین تساوی پذیرفته دل بهرام خون‌آشام از آتش
حیرت بر خاص و عام آن معرکه سوخت و جمع از نتیجه‌های خشن لشکر بهرام قهر که از آسیب
گلوله تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیده صعود کردند بضرب توپ و توفان و طراق

وطون بنیف و سنان می قطعان از بالای بروج بآن غلطان گه‌گه بخندق می افتادند مجملا بسیاری از عساکر
منصوره در این یورش تاخیر گشته راه عدم نمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت قاهره
شکسته خاطر و پریشان گردیده اهل تبریز قلق و اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر این قلعه
گردون اساس و مشیت حضرت خالق الجن و الانس موقوف بزمان خجسته نشان شهریار ظفرقرین
سعادت قران اعنی حضرت ظل اللهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزاده عالمیان نصرت نشان غازیان
کم و بیش بظهور پیوست مرتب نشد مجملا چون از تسخیر قلعه مایوس و ناامیدی دست داده
لشکر روم قریب شهر شده بودند که امر عالی نفاذ پیوست که اهالی و اصحاب شهر کوچ نموده بجانب
دار السلطنه قزوین روند و امرا و اعیان اردوی معلی شتر و الاغ مدد نمایند جمعی که از ارباب
تعین بودند با اکثر خواص و صواحب و اعیان حسب الفرمان قضاجریان روانه قزوین شده بسیاری
از اراذل و اسقاط الناس بمواضع و محال قریبه و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بدان عظمت در یکشبانه‌روز
چنان خالی ماند که مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن روضه جنت مثال گردید بعد از
رفتن شهریان رایات جلال کوچ کرده بجانب ارزروم روان شدند و نماز نهفت بودند که بعد از آنکه
بر کیفیت و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر محاربه آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت
باشد عمل نمایند روز دیگر دقوپاشا بشهر رسیده در چرنداب نزول کرد و ذخیره و یراق بسیار
که همراه آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که بستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را
در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلاتوقف کوچ نموده معاودت کرده چند
روزی که در تبریز بود ایلچی باردوی معلی فرستادند بعلی قلیخان و امرای قزلباش مکتوب در باب
صلح نوشته بود که مضمون آنکه روزی که در میان پادشاهان بافساد مفسدان شورش و فساد
بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس قابل کلمتین ضایع و نابود شدند و هر چند از این جانب
حکایت صلح در میان آمده خاطرنشان کردیم که هر محل بتصرف عساکر آل عثمان درآید قانون سلسله
عثمانیه نیست که دست از آن باز دارند سعی نمایند که مملکت از تصرف ایشان بیرون رود والا
قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نمیشدند و در هر سال ولایتی از دست دادند
تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند و اگر همچنان دستور
عناد و کلفت در میان باشد و آن معنی بظهور آید سال دیگر اردبیل و عراق بر این منوال
چون مملکت پروردان دودمان نصیحت جز خواهانه را قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزاده

از قلعه وارد ۲

نامدار را بصلح راغب ساخته قرار دادند که چون بعد از اتفاقی طوایف قزلباش باختلال حال ایشان بر اهل
روم ظاهر شده تسخیر ملک ایران از اهل و ایشان انگاشته اند بمقتضای عقل و صلاح دولت
این خانواده رفیع آنست که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندکار طرح دوستی اندازند و بهر
طریق توانند در استرضاء خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که اینجانب
و سایر خیراندیشان این طرف باعث شده محضا بجهة حصول نیکنامی و ترفیه حال خلایق
و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و جدال نموده شود چون نامه فرهاد
پاشا رسید بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند مطلب فرهاد پاشا
ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرض قلعه تبریز
نشده و قلعه باین تدبیر سالم ماند و فرصت را از دست نمی باید داد و بعد از مراجعت ایشان
بپای قلعه رفته در تسخیر آن می باید کوشید و بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع
خزیده اند قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار می باید افروخت
نواب جهانبانی از غایت آزردگی که از التفات طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت
و نظر تدبیر و تامل ملاحظه نمود که از بدایت حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده اند
الی غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف قزلباش از غایت نفاق و شقاق در مقام
اتفاق نشدند و یکموضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد ننمودند و اگر یکدو سال دیگر بدین نهج گذرد خوف
تمام بدین و دولت راه می یابد رجوع بعقل دوربین کرده قول این امرا را از عناد و مخالفت
اهم دانسته برخلاف صوابدید امرا سخنان دوستی آمیز با ایلچی گفته در وقوع مدعا جواب نوشته
قبول مصالحه نمودند و بجهة اطمینان خاطر فرهاد پاشا در حضور ایلچی از حدود تبریز کوچ کرده بقصد انتظام
مهام قراباغ و استحکام آن سرحد روی توجه بآن صوب آوردند مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون
کورخانه قدیم قزلباش است و بر آن تا ممکن و مقدور است تلاش خواهند کرد رومیان
دست از آن باز دارند فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از شاهزاده های
کامکار را جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندکار روانه شود که در سلک سایر فرزندان
پادشاه منسلک بوده باشد ممکنست که ولایت تبریز را با آن شاهزاده مسلم دارد
و بدون آن صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بعیدی نمود نواب جهانبانی با قابل ابوستان
شاهزاده شده علیقلیخان فتح اغلی نیز درین امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان حیدر

یادآدکم

میرزا اگرچه کوچک بود نواب جهانبانی بملکی موثر بود بخدمت خواندکار روانه شد که هرچند این معنی مخالف طبع
شاه و شاهزاده بود اما در آن وقت بجهة ضبط حال شیعیان و ترفیه احوال رعایا و گوشه بال ریشان بمرتبه
وجوب رسیده بود و چون ایلچی باز گشته فرهاد پاشا از مضمون خبر نواب جهانبانی جز یافت که بر خلاف آرای
مخالفه قزلباش با خواندکار در مقام دوستی و یکجهتی در آمده استحسان آن حضرت نموده گفته بود که
کاش قبل از تسخیر تبریز درین مقام در می آمدند و چون فرهاد پاشا این معنی را سرمایه افتخاری دانسته
که بوسیله او پادشاه زاده از دودمان قدس نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته نوعی
از دیار رفعت و تعظیم آنشان پادشاهان آل عثمان کرده در ینباب ابرام نموده ولی آقا
گیر باشی که از آقایان معتبر روم بود بجهة آوردن شاهزاده عالیمقدار و قرار صلح و صلاح بخدمت
نواب جهانبانی فرستاده ولی آقا در جنده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد و اورا
و او را در منزل علیقلیخان سپرده و کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسید و فرهاد پاشا بارض روم رفته
در آنجا قشلاق کرده منتظر ورود ایلچی و آوردن شاهزاده بود و مکرر المکاتیب نوشته اعلام کرد که
نوعی نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را با نامه دوستی و تحف و هدایای لایق
و شاهزاده نامدار روانه نمایند که وسیله مراجعت اینجانب بوده باشد و دامن درمیان زده بدرگاه
اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهیم و نوعی نمائیم که سامان حضرت خواندکار ولایت تبریز را
وابسته بشاهزاده مسلم دارد نواب جهانبانی بوجه مذکور بامر خیرانجام مصالحه راغب گشته و از یافت که
عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته در آنجا ایلچی و اسباب شاهزاده را سرانجام داده با ایلچی
کاردان و نامه صداقت و بنیان روانه مقصد نمایند و چون میل به اصفهان که از نزهتگاه جهان
و بلاد مشهوره ایران است و بر کنار آن خاقان آن حضرت اختصاص داشت بسیار شد و در خاطر خطیر
تصور یافته بود که متوجه اصفهان گردیده چند روزی در آن بلده دلکشا بعزت و شادکامی پرداخته خاطر
شریف از مشاغل روزگار آسوده سازند و مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه گیلویه و خوزستان که حدود
نیز که در بدو اقتدار طایفه افشار و ذو القدر بوده بجهة هر گونه حوادث مختل گشته حکام خود آرای آن محال سر از گریبان
خودسری و طغیان برآورده بودند انتظام دهند امام قلیخان را بخلاع فاخره نوازشات و او سر بلندی
داده مجدداً نیک و بد مهمات سرحد قراباغ را بعهده اهتمام او کرده سایر معاملات آذربایجان را
موقوف بامر مصالحه کردند بعد از آنکه آن امر سرانجام یابد و در هر باب آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید
بدین نیت از گنجه کوچ واقع شد تا که در الکای [illegible] نام محل نزول اجلال فرمودند و درین اثنا از [illegible]

از تاثیر انجم و افلاک است

رجوع نموده با قضیه شهادت آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست ذکر شهادت یافتن شاهزاده نونهال چمن دولت و فرمانروائی آن حضرت بتیغ غدر سرکرده مدبران بابک خداوردی چون عادت سپهر جفاکار و قضاء فلک کج رفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادیکه در جویبار عزت و علا سرکشیده آرزوی بارور کرده غنوب آفت سر بباد حوادث دوران از پای درآید و هر دنی شوکتی که بادوش دولت بعمر دست اعتناق در کمر زده هم آغوشی کرید عاقبت از کید و مکر بیش روان و فرایع روزگار شاهد مهرافروز امل را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بهجران ابدی گرفتار آید مصدق این مقال قضیه هایله شهادت شاهزاده غفران مال اعلی نواب جهانبانی است که در رحد و دیکه از اقضاء قضا بوقوع پیوست شرح این واقعه غربت افزا آنکه چون نهضت همایون تصمیم یافت که از جبل جبل کوفه در چشمه زنجیر نزول اجلال واقع شد در همان شب که بیست دوم شهر ذیحجه الحرام تعیین و تسمیه نمود نواب جهانبانی بمنزل علیقلیخان رفته تا نصف شب در آنجا بتجرع شراب ارغوانی عشرت پیرای و صحبت آرا بودند و نصف شب بعد فارغ از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند و بدولتخانه عالی تشریف آوردند و چون قصد رختخواب و نوم کردند و واقعه شهادت آن نور رباض سلطنت و کامرانی در لوح قضا رقم پذیر کلک تقدیر گردیده بود دست حادثه گریبان آنحضرت را گرفته با آلاچوقیکه توشکخانه بود و جوایج خاصه را بسته بودند و در آنجا رخت خوابیده طلبیده بر بستر استراحت خفت خداوردی دلاک بابک که پسر یتیم مجهول الاب بود و در دار السلطنه قزوین دلاک بود و در ایام طفولیت بشرف ملازمت شاهزاده نامدار دریافته از آنجا که طبایع جسمانی با یکدیگر الفت دارند توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی او مستحسن طبع عالی افتاده بود و چند سال بود که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت بیمن تفقدات عالی از جمیع اقاجم و اعالی و اصحاب ثروت و سامان شده نزد امرا و ارکان دولت معزز و گرامی بود و خبث باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن چمن آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده بثمره اقبال بارور شده بود از پای درآورد و در وقتیکه به آلاچوق درآمده پهلو بر بستر استراحت نهاد خداوردی دلاک بیرون آمده جمیع از ملازمان عالی را که همیشه کشیک بودند و میخواستند که در خوابگاه بکشیک و پاسبانی قیام نمایند بهانه آنکه نواب عالی با شاهدی اراده خلوت دارند ایشان را حجاب میکند از خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند و الحق جمعیت که چند نفری بیش نبودند چون حرف خلوت و حجاب شنیدند پرده

غفلت بر چهره عقل و ادراک ایشان پوشیده گشت چون احتمال نوعی دیگر نمیدادند که او را ادغان نموده از خوابگاه دور شدند آن دلاک بابک نمک بحرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حارس و کشیکچی خالی یافته خنجرآهن آن سرو ریاض پادشاهی کشیده در عین بیداری خواب مستی چند خنجر بر شکم و پهلو زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت فتاح نام لبهی از خدمتکاران که حسب الامر بخدمت آمده بود داخل آلاچوق شده ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس بر دار دل بر درد میکشند فی الفور بیرون آمده فریاد برآورد ملازمان و غلامان خاصه که در کشیک بودند واقف شده هر کدام داخل جراحات شدن آلاچوق نمودند ذیل بیک نشست دار با آلاچوق درآمده ملاحظه نمود که آن سرو ریاض کامرانی از تند باد حوادث روزگار از پای درآمده جراحان و حکما را حاضر ساختند چون کار از معالجه و مداوا گذشته بود با یک لحظه طایر روح شریفش با وج اعلی علیین بود پرواز نموده و مقبلان ملاء اعلی این مقال ادا نمودند

نظم

عرش بست نشیمن تو شهرت یابد کای ز مقیم حضرت خاک نشوی تو لذت جناب میرزا البطالع سنبله واقع شده صاحب طالعش عطارد بوده و در آن اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از ماثر آن قضیه روی داد و از اتفاقات و غرایب حالات احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه هایله است الفقه ملازمان عالی ان لحظه کشته نزد علیقلیخان و اسمعیل قلیخان که در آن وقت رکن الرکین دولت بودند فرستاده در بخیال خبر دادند چون قرار یافته بود که وقت صبح کوچ نمود اکثر اهل اردو از انحال اطلاع یافته ندای رحیل در داده بیشترین از اهل اردو کوچ کرده بودند که آن خبر شایع شد نواب سکندرشان و مخدرات سرادق سلطنت بفریاد و فغان درآمده ناله و نفیر رباو سپهر کره اثیر رسید امرای عظام بمنزل علیقلیخان جمع شده همگی باهم اتفاق نمودند که او را ارشد عقید و بزرگ خود دانسته در تنظیم امور سلطنت بدانچه مصلحت داند عمل نمایند و از رضا و صلاح او در نگذرند صبح زود علیقلیخان و امرا آمده دولتسرای نواب سکندرشان آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیه آن واقعه هایله التماس سواری کردند ادهم خان ترکمان را بر سر نعش غفران مآل گذاشتند که متعاقب بمنزل رسانند ادهم خان باتفاق ملازمان خاصه میرزا آنحضرت را با رخوت خون آلود بمحفه گذاشته توجیان بر دوش گرفته خود و هزار کس در پیش محفه با استیصال خاک بر سر خاک ریخته نوحه کنان بار دو رسانیدند امراء عظام از اردو بیرون آمده چون چشمشان بر نعش محفوف برحمت حق لایزال آن نونهال

نهال حیات دولت و اقبال افتاده تاج و افسر از سر برگشته بر زمین زدند و فریاد و فغان بایوان کیوان
رسانیدند مجملا فوج زاغ و کبر در میانه خلایق بدید آمده آسمانیان موافقت زمینیان نوحه و گریه
میکردند و چون نعش را کیمه که در حوالی او ملتفت شده بود بردند نواب سکندرشان یعقوب وار
گریه کنان بآن بیت الاحزان درآمده حجله نشینان سراپرده عزت بار و بیهای پاکیزه خود را ژولیده حسرت
و مویهای بدست بابا آمل کنده بر سر نعش آمده نوحه و زاری و گریه و بیقراری آغاز نهادند بعد از آن
نعش شاهزاده را بغسل برده صدر و علما موافق شریعت غرا بغسل و تکفین پرداختند جمهور
مقرر نمودند که نعش شاهزاده را بتبرک دار الارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیا
در جوار اجداد عظام مدفون سازند از غرایب حالات تفحص خون آن شاهزاده مظلوم
کریبان خداوردی بابک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورد در رفع اجمال و تفصیل این
اجمال آنکه بعد از وقوع اجمال آن خوام مملک مدینه نهاد و قدر مرتبه‌های آن حضرت را ندانسته
چنین امر شنیع اقدام نموده بود بمنزل خود رفته یک کیسه زر اشرفی تخمیناً پنجاه شصت تومان
باشد به بهانه آنکه نواب مرا از پی طلبید که بشاهدی و مهر برداشته چون از امرای عظام جهت تحقیق
و آشنایی با اسمعیل قلیخان بیشتر داشت پیاده و تنها بمنزل او رفته و اسمعیل قلیخان با جمعی از
هم صحبتان بصحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بمجلس درآمد ایشان بعد از
تواضعات رسمی از آمدن باین هنگام سوال نمایند میگوید که گناه عظیم کرده‌ام و خطای بزرگ
از من در وجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار آن فعل بدیع و فضیحت شنیع
مینماید و طلب استعانت از ایشان میکند آن جوان مرد اجی گوید که جا و در آن وقت آن بیشعار
خون آن ناپاک مردود را ریخت و خاکهای بر سر بخت بعد از اظهار این حکایت غریب او را
رضاقلی بیک ولد پری بیک ایناقلو که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی شده بود سپرده
که محافظت نموده بمنزل رسانند مشارالیه او را در میان صندوقی گذاشته با جمعی ایناقلو
رجوعت بار کرد بمنزل آورده بود و شب حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو و ملازم خود
داد که پوشیده و پنهان بمیان جنگل برده بقتل آورند ملازمان حسب الامر او را بجنگل
برده یک دو زخم بروزده قیمت زر که همراه داشت ایشان را از اتمام کار او
غافل کرده او خود را بمیانه سیاه آب که نیزار بود انداخته اتفاقا آن زخمها کارگر نیفتاده
و آسیبی چنان باو نرسیده بود بعد از رفتن ایشان از میان نیزار و سیاه آب

برون آمده

برون آمده و سرما خورده در واز کرده آتشی از دور دیده خود را با نایانه بر آتش رسانیده اتفاقا
آن آتش مشعلی بود که در در خیمه نعش شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده در سر
نعش بودند در روشنایی مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بدان نعش
مغفرت مآل افتاد اشک ندامت از دیدها باریدن گرفت از و سوال کردند تو خود بدو
این شاهزاده مطاع اعاظم و اعالی بودی چرا این عمل کردی گفته بود که جمعی مرا تعلیم داده و علماها
دادند و خلاف کردند و من از بی‌عقلی گول خورده این عمل کردم اما نگفته بود که چه کسان مرا تعلیم داده
صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندرشان رسید اول او را بمجلس امرا آوردند شروع
در مجمل گویی کرده و حسب الامر امرا جوالدوزی بر زبانش زدند که هرزه گویی نکند و مخلصان
خبر خواه را مورد تهمت و افترا نسازد چون نواب سکندرشان فرموده بودند که من او را بدست
خود قصاص بکنم او را بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب
سکندرشان بدست خود چند خنجر بشکم او زدند و چند تا یک پا آرد و بازاریان
با برد و بازار برده بوحشت خاکستر بباد فنا دادند سبحان الله آدمی زاد چگونه بوسواس
شیطانی از جاده عقل دور و اندیشش منحرف گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا
و آخرت است اقدام مینماید سیاحان دریای تفکر سالها در بحر این اندیشه غوطه خورده
در سبب این فعل شنیع غور نمودند و اصلا سفینه فکر ایشان بساحل مقصد نرسید و در بیابان
عالم تدبیر سمند خیال را بهر طرف دوانیدند چیزی از آن کار نیافتند مجملا صورت
این مدعا در پرده خیال چهره ننموده و ساعت بساعت حیرت بر حیرت می‌افزود
و اصلا سببیکه موجب تشفی خاطرها شود ظاهر نمیشد از افواه و السنه ارباب فراست
و اصحاب کیاست وجوه متخالف درین باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر واقع نویسنده
بتوبیدان مبادرت از قول جمعیکه در حواشی بساط عزت راه داشته‌اند چنین معلوم
شد که خداوردی دلاک برضاقلی ایناقلو که از شاهزادگان صاحب جمال بود تعلق و
تعشق مفرط داشته و گاهی بطایبه در عالم مستی در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات میکرده
و نواب جهانبانی نیز در هنگام شگفتگی طبع از این مقوله حکایات هزلا چندکه موجب
اضطراب و بیتابی او گردد اظهار میفرمودند و خداوردی مظنه آنکه نواب جهانبانی را
با آن پسر خلوتی دست داده همیشه میگفته که این انتقام از تو میکشم و مرزا احمل بر ظرافت و

خوش طبعی میکرد و آخر الامر عزت عشق و محبت از طبیعت او منتزع گشته بدین واقعه عظمی جرات
نموده و جمعی دیگر تلبیس نموده که اسمعیل قلیخان را از شفقتهای نمایان که از نواب میرزا نسبت
بعلیقلیخان بظهور رسیده و رتبه تقدم و رزیکه نسبت باو یافته خاطر جا شده بود رشک و حسد
دامن گیر گشته جهة تفتیح علیقلیخان راضی با فنا و اعدام آن شاهزاده نوجوان شد که خداوردی را
تحریک این امر نموده و رفتن او را بعد از قضیه نزد اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشار الیه را
دلیل این مدعای ساختند و بعضی دیگر از ترکمان اند که علیقلیخان و اسمعیل قلیخان محمدی سار وسولاغ
جهة آنکه نواب میرزا رقم باسم مرتضی قلیخان ترکمان نوشته او را از دامغان یارد و طلب نموده
بود و از امرای مذکوره و مصاحب شبانه روز میرزا بودند نخوت داشته بوده و ایشان را کمان شده که
میرزا نسبت با ایشان مضنت و فساد و نفاق که با هم داشتند با یکدیگر اتفاق نموده خداوردی را
باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیه مزبور با وجود خلافت
و نفاقیکه با هم داشتند با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه نشدند و اسمعیل قلیخان بوکالت از
علیقلیخان راضی شد و طرح دوستی با هم انداختند و چنین واقعه عظیم اسهل و آسان انگاشته
خداوردی را اخرف و حکایه نکهداشتند و نواب ابوطالب میرزا را که کودک خورد سال بود بجای آنحضرت
اختیار نموده سلطنت او را با خود مقرر ساختند راقم حروف از میرزا لطف الله شیرازی وزیر
نواب مرحوم بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل نمود که نواب میرزا را با خواهش باین التفات کشته
بدظن شده بود چنانچه در این دو سه روز که از گنجه بیرون می آمد مرا در حمام طلب نموده گفت که ما
در خدمت این دو جوانمرد چه تقصیر کرده ایم که حالا بخون ما تشنه شده اند و در مجلس شراب بهرها
دا و مطلب شدند یعنی قصد ما دارند که در این وقت خداوردی میر او می رشید و این حکایت
مبتنی بر تخیل که از جهل و نادانی ایشان تقریر نموده باشند و ایشان در این مقام در آمده خداوردی را
ویردی را فریفته باشند و آن نادان با عافیت از مسلک عقل دور افتاده بتعلیم امرا ارتکاب ب
این امر نموده باشند هر چند در نظر عقل بعیدی نماید که امرای مذکور که هر دو تربیت یافته آن
حضرت بودند که از پایه ملازمت و مرتبه نوکری بمرتبه بلند ایالت و خانی رسیده رکن
رکین دولت شده بودند و قضیه حرب وقتال که طایفه تکلو و ترکمان منتج انواع شر و فساد و سبب
انهدام بنیان عمر و دولت بود بمحض رضای ایشان بظهور آمد قدر ترتیبهای آنحضرت را ندانسته
چنان گوهر گران بها را که سرمایه عالمی بود چنین رایگان از دست دهند اما جوا در آمال این گونه

۷ التفات نشده و در مقاصر دفع
ایشان رسیت از آنجهة بشب
وسیله نمودند و ح

فراهم کنند

فراهم کنند خوض نمودند و چگونه از رشد عقل و پرتو رحمت یافتند که خود را بدنام دنیا و آخرت
ساخته مرتکب چنین امر قبیحی شدند بالجمله در خاطرها قرار گرفته بود راقم حروف از دور و نزدیک شنیده
بود راقم حروف تجربه آن بر و احسن عطایای الهی ناخود بر امرای مذکور بعد از و آنچه سال بسر بردند و از رد انتقام که منتقم
حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل الهی را توفیق داد که در همان روزی از مشهد مقدس معلی تشریف
آورده جزای بدکاران را در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا و اختلال او بمقتضای خالق الارض والسما

بعد از وقوع واقعه عظیمه شاهزاده غفران مآل نواب سکندر شان امرای عظام را حاضر ساختند
بدر رنصایح دلپذیر گوشزد هوش اشرف میرزا گرانبار گردانیده در رفع خصومت و نفاق و بموافقت
و موافقت و اتفاق با یکدیگر ایشان خصوصا کلفت و عداوتیکه شاملو و استاجلو را با ترکمان و تکلو
هست مبالغه بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بنفس شریف مباشر مهام سلطنت
و متحمل مشاغل امور گشته بنا بر بعضی از مصلحتهای باطنی که در آن وقت اظهار مناسب وقت نمی دانستند
هیچکه از فرزندان کامکار و شاهزادهای نامدار را بسمت نیابت مهام دیوان اعلی و رتبه ولیعهدی
موسوم نگردانیدند چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که بعد از نواب غفران پناه فرزند ارشد اکبر بودند
در خراسان تشریف داشتند مرشد قلیخان و امرای خراسان گرد ملازمت آن حضرت بودند
با امرای عراق مخالفت میورزیدند و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بجهة حداثت سن و طفولیت
در آن وقت شایستگی رتبه عظیم القدر ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا را بجهة آنکه
تربیت کرده ترکمان و تکلو بود در آن هنگام در قلعه الموت بدست طایفه محبوس بود چون اراده ازلی
بمقدرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که عنقریب آفتاب دولت و جهانگیری حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را بانوار معدلت بیاراید و تدارک اختلال احوال
ایرانیان و رفع جال زیردستان برای ملک آرای آنحضرت مبسوط و مربوط گشته بود زمانه اسباب
آنرا بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میداد فکر و اغلاط دیگر و سودای عاشق دیگر است لهذا آنچه
عقلای زمان موافق مطلب خود می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه میداد امرای درگاه که صاحب
اختیار دولت بودند مخالف رای جهان آرای اشرف اختیار نموده با یکدیگر مواضعه کرده
مصلحت خود در آن دانستند که علیحضرت ابوطالب میرزا را که در خدمت والد ماجد بود تربیت نموده
بکار شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمانروائی را بکف اختیار و اقتدار

خود در آورند و نواب سکندرشان تجربه نمود که سبق ذکر یافت تشخیص آن امر را معطل بر آینه تا خبر را
در آن صواب تصور دانست و بر زبان الهام بیان می گذرانیدند که بر فرزند شهید سعید تجربه هم
محبت جهلای قزلباش آن خیره آمد بن لبد بمساعدت وخود سری هیچ از فرزندان رضا ندیدیم و راه
آمد و شد قزلباش زد ایشان مفتوح نمیسازم امرای مذکور متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آن
وقت مستوفی الممالک بود وسیله ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره
همایون اعلی راتق فاتق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی شده آوازه اقتدار و اعتبار
او باطراف و اکناف رسیده بود چون اورا این واقعه ناگزیر پیش آمده خبر بدوست و دشمن
و دور و نزدیک رسید اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلاً بسرحدها نرسد محتمل است
که اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان در دین و دولت باشد صلاح دولت
قاهره در آن است که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد
عاجلاً برتبه ولیعهدی ممتاز و گرامی گشته زیاده از نواب غفران پناه در اختیار و اقتدار او
کوشیده شود که سریعاً آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده عالیقدر رفیع اقتدار
اعنی حضرت اعلی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند و مع ذلک امرای آن ملک
آنحضرت را دار السلطنت خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی بضبط آن ملک مشغول‌اند و ابوطالب
میرزا در موکب همایون حاضر است اورا بدین رتبه گرامی گردانند و میرزا محمد بلطایف الحیل این مقدمه را
بزیور دلایل معقوله آراسته در باطن حقیقت تا پیش نواب سکندرشان جلوه داده نواب سکندرشان
جمهور امرا و اعیان را بالطبع طالب این مطلب یافت باکراه تمام سر رضا جنبانیده اول خطایی که
امرای مذکور را در انتظام امور دولت افتاد این بود که اصلاً در عاقبت این امر خوض نکردند
و دیده بصیرت از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی خیره یافته برایشان پوشیده
گشت که ساحت خلافت و جهانداری را با شعشعه مهر عالم افروز طلعت همایون از جمیع وجوه
دیگر حیز رونق نیفزاید و رشته تاب در برابر انوار آفتاب ظلمت سوز افق سعادت چه
پرتو اندازد چه اظهر من الشمس بود که هرگاه طلیعه خورشید مثال کوکب همایون اشرف از شرق
خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق و آذربایجان پرتو در اندازد و از طوایف ترکمان
جز اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد و قرارداد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصاً
مرشد قلیخان که در مشهد مقدس بلد و رکن السلطنه حضرت اعلی بود و آن ولایت حاکم علی الاطلاق است

بعظمه انکه

بعظمه انکه مبادا آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد در پایه سریر اعلی نداشته باشد اراده آمدن
عراق نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را بر مایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان را در نظر او جلوه داده
نخواهد گذاشت که از آن ولایت بممالک دیگر توجه نماید و ندانستند که شاهباز بلند پرواز که
عقاب اوج کمال را قابل صید خود ندیده اند چگونه بشکار صعوه التفات نماید و عنقریب بقصد
صید ممالک موروث بال اقبال خواهد گشاد و سزای جمعی که راه غلط نموده اند بتحسین
وجهی خواهد داد بیت ز آب خرد ماهی خرد خیزد • نهنگ آن به که با دریا ستیزد • مجملا
امرای مذکور رای لبعدار استجازه از نواب سکندرشان تعجیل درین امر صائب شمرده در ایام عاشورا که
شاه و سپاه در ماتم خامس آل عبا و شهدای کربلا و شهزاده شهید مغفرت انتما سوگوار
بودند ساعتی اختیار کرده در یورت ترتر جاهی شاهزاده را بخدمت والد نامدار بردند
که بدست اشرف تاج گیتی الابتهاج که تا غایت بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر
مرصع و کمر شمشیر مبارکش بست و خلعتهای فاخر در او پوشیده برتبه ولیعهدی ممتاز و گرامی
گردانیدند مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان اعلی بهمان قاعده در
خدمت میرزا بوده باشند و اموال و اسباب بیوتات سرکار او بسرکار نواب میرزا
تعلق گرفت و هکذا امرا و اعیان قزلباش که در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند برسم و قاعده
معهود این دودمان پایبوس کرده تحیت و مبارکباد بجای آوردند و احکام باطراف و جوانب
فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن منزل امام قلیخان و امرای قراباغ
رخصت یافته باقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد
اردبیل گشتند چون میرزا محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود رای عالی میرزا
و امرا بر آن قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوانی را
بکف کفایت و قبضه اقتدار و درایت او دهند و او متقبل شده بود که در رواج
مهام سلطنت و توفیر مال دیوان سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایه
ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و عماد الدوله ملقب
یافت چون امرای مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند و وضع شیء
فی غیر موضعه لمحض مصلحت کار خود را بصلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم بحرکت کار
پردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود سر انجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند

وکفتن مرادشان مخالف نشسته از خبر در زمانه بایشان رسید تا خبر رسید و در زمان زودی حق برکز خود قرار گرفته بدکاران جزای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام اینده بوضوح می‌پیوندد

القصه اردوی همایون منازل و مراحل نموده به دار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاه زاده سعید شهید را در جنب اجداد عظام مدفون ساخته آن ذره کرانمایه را بخازنان خاک و روح مقدسش را بمقیمان عالم افلاک سپردند و نواب سکندرشان جهة ترویج روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا بخیرات کلام ملک علام و الطعام فقرای ایام پرداخته بتصدقات فقرا و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ نموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در ان زمستان قشلاق همایون در تختگاه سلطنت ابد مقرون واقع شد

ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان از زمان واقعه شاهزاده نصرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان سابقا تحریر پیوست که

بعد از انهزام ترکمان و قتلو و اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون شده بودند به دامغان نزد مرتضی قلیخان رفته جمیع شده بودند و نواب جهانبانی جهة تالیف قلوب آنجماعت باطلاع امرا رقم استمالت بمرتضی قلیخان نوشته او را بیاعه سر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر کرده بنده بود و او با کمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده چون به ترشیز رسید خبر جان سوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت انتما و ترتیب یافتن ابوطالب میرزا اختیار و اقتدار علیقلی خان و اسمعیل قلیخان باو رسید جرات رفتن نکرده و از معرفت ایشان نسبت به ایل ترکمان نیز اندیشه مند بود بقوم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان پیشتر که در قم و ساوه اقامت داشتند آرزو داشتند بالکاء قم و ساوه آمده و هر کس از ان طبقه دست رسید طوعا او کرها کوچانیده روانه دامغان شد و چند روزیکه در حوالی قم و ساوه بودا اهالی آن ولایت بکمال پاکیزگی و طغیان مرتضی قلیخان بود و دفع مضرت طایفه ترکمان تن از ساوه بیرون فرستادند و ولیجان خان و محمد جان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند همیشه مرتضی قلیخان را تحریک میسمودند که از مردم بلده کاشان اکثر تجار و متمولین هر دیار بودند پیشکشها توقع نماید و خود باعث آن شده با اهالی کاشان غائبانه کفتگو کرده بود و مردم کاشان در اول حال القدم مخالفت پیش آمده ستیز آغاز نهادند اما بالاخره از خوف مال و جان حکم آن نهاد بیک غلام که داروغه بود و میرزا احمد کجی وزیر با او ملایمت آغاز نهادند و جهة دفع

مغفرت مرتضی قلیخان با وصول حجة استدعای حضور او کرده بودند صواب دید مرتضی قلیخان در وقت آمدن عراق از و فرار نموده چندگاه خود را مخفی ساخت بعد از معاودت مرتضی قلیخان کاشان رخنه خود را بلطایف الحیل بشهر انداخت و دار وغه و وزیر زیاده جرات از و نکرفته در آمدن شهر مضایقه ننمودند و او در منزل داروغه مهمان شد جمیع از ترکمانان کهنه قلعه های جنادی کاشان که از زمان حکومت محمد خان ولیجان او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند و از بیرون نیز دران دو روز جمعی از ملازمان او آمدند او قوت خود را در شهر زیاده از داروغه و وزیر یافته همت بران کماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نموده بجهة خود ضبط نماید جمیع غله و غله ایشان را از کاشانان کرانیده و در آن وقت ایشان را گرفته محبوس ساخت و متملکات ایشان را بحیطه تصرف در آورده مردم کاشان طوعا او کرها متابعت او نموده پیشکشها را لایق کشیدند و او در اول حال با مردم شهر سلوک پسندیده پیش گرفته بعد از آنکه قوت یافت تغیر سلوک کرده القصه مرتضی قلیخان دست از موافقت ولیخان بازداشته با جمعیکه موافقت او اختیار نموده بودند روانه دامغان شد و از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را بمشهد مقدس معلی بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در حیات بود چون وزیر دیگر نواب سکندرشان بود و رتبه ولیعهدی داشت با طریق موافقت یکرنگی و شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته با آنحضرت متفق بودیم و با ملازمان عالی مخالفت و زدیدیم اما حالا که او را این واقعه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قائم مقام میدانیم و ارجی داریم و اکر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نتایج اخلاص اخلاقی غلامی از طایفه ترکمان بظهور میرسد و ولیجان خان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته بوقوعات کلی از متمولین الحاح نموده ورفته رفته جمع کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بجار نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت مقتضی گشته خود را فرمانده مستقل ایملک یافته و عوض داشته مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت خود که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امرا و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان باو نموده حکم ایالت آن ولایت بنام او صدور یابد

و چون ولیجان خان از جانب ایشان مایوس گشت کس بخراسان فرستاده خود را اعتمادی نام نهاده سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا ایشان پیچیده جمیع کرکراقها ن و امرا و ارکان

[illegible]

درکاشان بودند که بارخانهای ایشان را متصرف شده و مآل حال او در ذیل این دفتر مرقوم قلم
وقایع میگردد اما احوال امراء افشار که یوسف خان ولد قبا بیک قورچی باشی که بعد از
فرار نمودن رفیع بیگ از ابرقوه به یزد آمده باتفاق محمد خلیفه افشار داروغه انجی قلو یزد را
متصرف شده دست درازی باموال و اسباب پادشاهی و امرا و ارکان درگاه نموده بود
بعد از فتح زنگان تکلو حسب الامر جهانبانی باستصواب میرزایان مقید و محبوس بود و ولیخان حاکم کرمان
باتفاق بکتاش خان برنک باراده لیاق آذربایجان از دارالامان کرمان بدار العباد یزد آمده
بودند چون بکتاش خان مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در زیر
باراده‌های باطل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان و بادیه برآورده ولیخان را از حبس و قید
خلاص کرده داروغه و گرگراقان از دیوان عالی لقب شیخ بود گرایند خلافت الظهور پدید بودند
درهمان ایام خبر واقعه هایله نواب جهانبانی بدیشان رسیده بازگشته بکرمان رفت و بکتاش خان نسبت
مصاهرت با میرزایان درست کرده بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد درآمده
دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم با فرمان آن ولایت پنداشت و ولیخان
باستصواب او به ابرقوه رفته در آنجا لوای حکومت را افراشت و بکتاش خان بجابر ظهور
این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرزایان کس نجز اسان
بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی و مرشد قلیخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را
از زمره عباسیان بشمرده امرای افشار نیز که در حدود اصفهان اقامت داشتند و با بکتاش
خان اتفاق نموده با ابوطالب میرزائیان در مقام خلاف درآمدند و افشاردان کوه گیلویه
نیز چند گروه شدند هر گروهی امیری گزیده بودند و ذوالقدران فارس و گرگین علیخان شادی
تکلو حاکم ایشان بود و رستم شاهزاده مغفور در حق او بود با حکم خود نیز آغاز نهاده افاغان
معتبر که در میانه آن جماعت بودند از حکومت علیخان دلگیر شده اقامت شایسته بتقدیم
نمیرسانیدند و میانه ایشان کدورت و نزاع واقع شده علیخان بقصد ملازمت شاهزاده
مغفور از شیراز بیرون آمده که مهمات خود را استحکام دهد و بعد از آن طایفه ذوالقدر
بجا او سزار ساختند چون بدار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده مغفور رسیده توقف
نمود تا آنکه موکب اعلی از ولایت هرات بقزوین رسیده شرف پای بوس نواب سکندرشان و ابوطالب
میرزا مشرف شده امرا و ارکان دولت او را بمواعید دلپسند مستظهر گردانیده مجدداً ایالت

دارالملک

دارالملک شیراز یافت و تعویض یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید با قایان طایفه ذوالقدر فرستاده
متمردان را از سلابت و عنف پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرافراز گردانیده روانه
فارس گردید چون خبر آمدن او بفارس رسید آقایان ذوالقدر با فساد میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان
جابری که آرزوی وزارت دیوان اعلی داشت و بجهت تدبیر حصول مطلب شبها بروز آورده یکلحظه از این
فکر و اندیشه خالی نبوده جمعیت نموده امرا فارس را با خود متفق ساختند و خاطر بمخالفت علیخان قرار دادند
و مهدیقلی بیک شادی تکلو را در میانه خود بایالت و سرداری برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود
بحیطه ضبط او در آمد همگی با یکدیگر عهد و میثاق بمیان آورده در مرافقت مهدیقلی خان و مخالفت علیخان
یکجهت گشتند و علیخان در راه این اخبار شنیده با دویست سیصد نفر از ملازمان که با او متفق بودند با خوف و
دهشت مراحل و منازل نموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاده دار الملک خود انجا عزم اخبار نموده منتظر آنکه
بود که اختلاف در میانه آن جماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر
مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا بکوتل که مابین که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز
از سپاهی و رعیت باستقبال او نیامد و حقیقت اتفاق آن جماعت دیگر باره و یکجهتی مهدیقلیخان بدرجه
ظهور رسیده خوف و دهشت بر او مستولی گشت نه جرات رفتن و نه روی بازگشتن داشت اما چون
مهدیقلیخان و آقایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان بدانجا رسیده بتجدید عهد و میثاق پرداخته
بعزم دفع علیخان با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون علاجی دیگر نداشت ناچار پای
ثبات و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت دل بمحاربه آن جماعت نهاده چون تقابل فریقین
دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند جلو ریز بر سر او تاخته یک حمله
او را از هم پاشیده علیخان منهزم گردید و لشکریان چون قوم و ایل و عشیرت و خویش یکدیگر بودند
زیاده قتلی واقع نشد اما اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت و علیخان از
معرکه بیرون رفت و جمعی از ذوالقدران تعاقب او کرده در کوتل زده او را بدست آوردند
و مقید و محبوس بشهر آورده در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جماعتی که سالها نمک پرورده
سلسله او بودند خصوصا مهدیقلیخان که قوم و تربیت یافته او بود و نزد او همیشه معزز و گرامی
و رتبه فرزندی داشت نسبت با دودمان او امور شنیعه بفعل آمد و لحق امر ناشایستی که از آن
قوم بتحقیق بفعل آمد و عاجلا مکافات آن باراده منتقم حقیقی از زمانه غدار یافتند چنانچه در دفتر
دوم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین جرات دلیر گردیدند از ارکان دولت

ادم

پادشاهی ابوطالب میرزا ایشان خایف و هراسان گشته کس بخراسان بخدمت سرکار حضرت اعلی و مرشد قلیخان
فرستاده خود را در سلک عباسیان در آوردند و از آنجا رقم وزارت دیوان اعلی بنام میرزا
عبدالله ولد میرزا سلمان و ایالت شیراز بنام مهدیقلیخان آمد ایشان ملاحظه بجانب نواب سکندرشان
کرده در فارس تغییر خطبه و سکه نکردند و رعایت جانب مرشد میکردند و در دار السلطنه اصفهان نیز فرهاد آقا غلام کم
چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار آن ملک بود و قلعه در کمال متانت و استحکام
در حوالی نقش جهان ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود در این هنگام
که قضیه هایله شاهزاده مغفور وقوع یافت و علیقلیخان فتح اغلی وکیل مطلق الغلمان و میرزا محمد وزیر
و اعتماد الدوله پادشاه سکندرشان گشتند چون در سالیکه علیقلیخان داروغه اصفهان شده بود میانه او
و فرهاد آقا وحشت و نزاع پدید آمده فرهاد آقا وکلاء او را زیاده مدخلی نداده بود بجانب او اعتمادی
نداشت و از میرزا محمد وزیر کلانی بوی مراجی نسبت بخود داشت ببهانه دفع مضرت طایفه استاجلو در استحکام
قلعه و حفظ حال خود کوشیده نمیخواست که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا باشد و در آذربایجان
نیز بعد از قضیه نواب میرزا هر سری را سودای خودسری بر سر افتاده معتقد بحکم و فرمان پادشاهی نشده هر کدام
ولایتی را که توانستند بضبط خود در آورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود
وقت غنیمت دانسته اطراف و جوانب آنملک را ضبط نموده اکثر محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون
رفت از زمره امرا شاهوردی خان ولد خلیفه الغفار که حاکم نافذ فرمان قراجه داغ بود باب رسل و رسایل
موافقت مفتوح داشته برادر خود را به تبریز نزد جعفر پاشا فرستاده باظهار ارادت و هواخواهی
و اخلاص موروثی این دودمان مفوض شان در روز ملاقات ایلچیان جعفر پاشا بار و ثوق و اعتماد
ایشان تاج و باج را از سر گذاشته مجوزه رومیان بر سر نهاده و اکثر خلفا و ریش سفیدان قراداغلو و ازا
طوغا و کرگان تاج بال مجهل خاطر ... در کمال مذلت و بیم میگذرانند محمد سلطان فراسالو
حاکم قلعه قهقهه شیر از که بوسیله و استصواب چند نفر از علمای رومیه که در منو که کار زار گرفتار گشته
در قلعه محبوس بودند کس نزد جعفر پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و او نیز در میان
خوف و رجا چندگاه گذرانید لاکن چند نفر از غازیان استاجلو ملازمان شاهزاده ملاحظه اینکه مبادا جهل
وزیده قلعه قهقهه را در تصرف رومیان دهد اتفاق نموده او را در میان قلعه بقتل آوردند مجملا احوال مردم آذربایجان
و عراق و کرمان و فارس و کوه گیلویه و خوزستان از انتظام افتاده احوال رعیت بجهة استیلای سپاهیان بغایت
مختل گشت و سپاهیان چون گلهای بی شبان عمان گردیده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند تا نسیم عنایت الهی

در وزیدن

در وزیدن آمده در اواخر همان سال فرخنده فال رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ممالک عراق بلند آوازه
گشته سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملک ایران گسترده آن اختلال روی در کمی نهاده بیمن اقبال
بیزوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک ایران از خس و خاشاک حوادث و نوائب از نزاهت و خرمی
افتاده بود طراوت گلزار ارم یافت ذکر احوال امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا
اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمودند چنان
از باده نخوت و غرور سرمست بودند که هیچکس را بنظر در نمی آوردند و اصلا احتمال نمیدادند که صورت مخالفت
ایشان در صفحه خیال هیچ منقشی نقش پذیر گردد و گمان میبردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردی
که دارد جرات آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق آورد چون زمستان
با بهار رسیده نوروز عالم افروز نسیم شکوفه شمس بیضین و بلبل مراء روی نموده دماغ روزگار را از عطر
گلهای بهار عنبر آگین گشت روز بروز از جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان
اخبار موحشی بسمع ایشان رسیدن گرفت اندکی از باده غفلت هشیار گشته در مقام
انتظام حال و تدارک اختلال احوال پدید برگشتند اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته
اسباب دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرانجام می یافت هر نقش مرادی که از
کعبتین طالع برجسته آرزوی ایشان می افتاده بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که سابقا
وزیر فرهاد آقا بود و در اواخر مستوفی مهمات قزوین بیش بود فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام بامهمات
مایحتاج الیه ... ورقی بیک ... قورچی باشی و جماعت
افشار ربط تمام داشت بدار العباده یزد نزد بکتاش خان فرستادند که او را از وادی خلاف
گذرانیده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گرداند و اردوی همایون بییلاق خرقان قزوین چند گاه در
ییلاق بسر بردند و میر جعفر مذکور آنچه فرهاد آقا را آورده و بخوبی ... بخدمت شاه و شاهزاده گذرانیده
اما علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد وزیر برسم تحفه و ارمغان هدایای کار نموده فراوان داد
و مجدداً نوید حکومت اصفهان یافته در حضرت انصراف استعجال تمام میورزید تا آنکه هر روز خبر موحش
از هر طرفی میآمد که مکروه طبع امرا و ارکان بود و در کل مواد برای تدبیر میرزا محمد وزیر عمل مینمودند
و چون زمانه کفیل سرانجام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام جهات و مهام خلافت و
شاهنشاهی نواب کامیاب شهریار ظل الهی شده بود آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد قواعد ملک و
ملت می اندیشیدند بر عکس مطلب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیفتاد و در این اثنا میانه

ارتفاع

واستاجلو اندکی غبار نقاری یافته لبی محمدی بیک ساروسولاغ رفع آمد شد مادهٔ نزاع آن بود که نواب
غفران مآب جهانبانی ایالت ولایت همدان را به پیرغیب خان استاجلو تفویض نموده بود در وقت
اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود که ایالت آن ولایت را بشاهوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود
تفویض نماید علیقلی خان چون از صواب دید او تجاوز نمیتوانست کرد و با پیرغیب خان سوء مزاج
داشت راضی بدین معنی شده رقم ایالت همدان باسم شاهوردی خلیفه عز صدور یافته مشار الیه روانهٔ
آنصوب شد پیرغیب خان از این امر آزرده خاطر گشته اگرچه ظاهراً انقیاد نموده اما دست از
دامن دولت مملکت کوتاه نمیکرد و در منازلیکه حاکم نشین بود اقامت داشته بیرون نمیرفت اظهار م
شاهوردی خلیفه خود مرد دولتمند و کدخدا منش صلاح اندیش بود اما جهلهٔ شاملو که اقوام
ملازم او بودند بگفتگو در آمده اراده کردند که او را جبراً قهراً از همدان بیرون کنند
پیرغیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود از شاهوردی خلیفه در آنوقت
قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده از آزردگی که داشت تمکین ایشان
نکرد و کار بنزاع و جدال انجامید که زیاده از طرف استاجلو واقع شد که فی الجمله آهنگ حرمت
شاهوردی خلیفه شد و چون این خبر باردو رسید اسمعیل قلیخان با طایفهٔ شاملو باستعجال سوار شده ارادهٔ
رفتن همدان و شکست و تادیب پیرغیب خان نمود علیقلی خان بملاحظهٔ خاطر اسمعیل قلیخان
و آنکه میانهٔ شاملو نزاع واقع نشود انواع ملایمت و فروتنی کرده او را از این اراده منصرف
ساخت و متقبل شده که خود رفته شاهوردی خلیفه را در حکومت آنجا متمکن سازد و پیرغیب خان را
گرفته بدست او دهد اسمعیل قلیخان ملتمس او را مبذول داشته ترک رفتن کرد و علیقلی خان
با جمعی امرا روانهٔ آنصوب شد اما جنگ از وی روداد و مصلحان طرفین در میان آمده فیما بین ایشان ترک
آتش واقع شده بود و پیرغیب خان ترک حکومت همدان کرده از آن ولایت بیرون آمده
بود و در راه به علیقلی خان رسیده همراه او باردو آمد چون علیقلی خان را باو زیاده صفایی
بود و او از اسمعیل قلیخان نیز اندیشهٔ تمام داشت از ییلاق خرقان باتفاق برادران
و چند نفر از جوانان استاجلو که ملازمان قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انداخته
از اردو فرار نموده راه خراسان پیش گرفت و چند شبانه روز از حرکت ننموده در
مشهد مقدس بشرف پای بوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی و ملاقات مرشد قلیخان فایز گشته
او را بآمدن عراق راغب ساخته نا انتظامی دولت و اختلال احوال عراق را چنانچه بود خاطرنشان

کرد

کرد و در ایامیکه اردوی همایون در ییلاق خرقان بود عاشور آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد
قلیخان بعراق آمده کتابات آورده بیان آن حال بر سبیل اجمال آنست که چون خبر واقعهٔ نایلهٔ نواب
غفران پناه جهانبانی بمشهد مقدس معلی رسید و اطراف و جوانب عراق و فارس و کرمان عرایض
اخلاص آئین ورودی یافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست که یکی از مردم
روزگار دیدهٔ صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع درخانه و ارکان دولت اردو و امرا وحقایق حالات
عراق را از قرار واقع فهمیده عرض نماید که بعد از معاودت او بدانچه صلاح دولت داند
عمل نمایند عاشور آقا مذکور را بدین خدمت مامور ساخته روانه نمود و عرضه داشتی از جانب حضرت اعلی
بخدمت والدهٔ نامدار مشتمل بر پرسش واقعهٔ نایلهٔ برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته مرشد قلیخان
نیز عرضهٔ اخلاص فرستاده کتابات بحضرات ارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته
بود خلاصهٔ مضمون آنکه چون چند سال است که باقتضاء حکم و فساد طرفین میانهٔ امرای عظام عراق و خراسان وحشت
بدید آمده انواع مخالفت بظهور آمده باعث فساد کلی شده از نا اتفاقی قزلباش و نفاق امراء
رئیس همدان طوایف اعادی دست تطاول بانحاء ممالک دراز کرده اختلال تمام بامور
سلطنت و پادشاهی راه یافت و الحال چون بقضای قضا قضیهٔ نایلهٔ شاهزادهٔ مغفور بوقوع انجامیده
والیوم حضرت اعلی شاهی که در مشهد مقدس تشریف دارند برادر بزرگتر نواب سکندر شان اند و بمرتبهٔ رشد و
تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیهٔ همایونش هویداست مطموح آنحضرت ارکان دولت
آنست که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده یکسر از گریبان بیرون آوریم
و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و تنظیم مهام ممالک بهر طریق که
رای و صلاح دولت قاهره باشد بمصلحت یکدیگر بعمل آوریم و دود هوای را از میانهٔ قزلباش
براندازیم و چون عاشور آقا بقزوین رسید قورخمس خان شاملو که بجهت جراحت پای در خدمت همایون
در شهر مانده بود او را نگاه داشته حقیقت عرضه داشت نمود بعد از آن بخانه برده و آمده حضرت
خوانین عظام مضامین مسطوره اطلاع یافتند دیده بصیرت شان از مشاهدهٔ طریق مستقیم پوشیده
گشت و چون اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق را ورواں
بود نداشتند و علیقلی خان ~~فتح علی وکیل و صاحب اختیار مطلق بودند~~ میدانستند و علیقلیخان
فتح اغلی را در دیوان اعلی پایهٔ قدر و منزلت بایوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت و
پادشاهی را بقبضهٔ اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه نشان دیده دیگری را بنظر در نمی آورد

می دانست که بودن او و مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد صلاح حال خود را منظور داشته سخنان او را
بحیله و تزویر حمل نموده اکثر رنجیده بودند و تدابیرات حیله اندوز بکار برده درباب تربیت ابوطالب میرزا
دروغ بی‌فروغ بر شاهزاده مغفور اسناد نموده مرشد قلیخان را فهمانیدند که نواب سکندر شان فرزند ارجمند
خود سلطان حمزه میرزا را ولیعهد و قایم مقام گردانیده بود و او در وقتی که متوجه محاربه ترکمان و تکلو می شد
وصیت کرده بود که اگر در آن بغزا ورا قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشند و حالا
بنا بر اقراری که طوایف قزلباش بسلطان حمزه میرزا نموده بودند وصیت او را منظور داشته
کمر خدمت شهزاده نامدار ابوطالب میرزا بسته با امری دیگر راضی نمیشوند و مرشد قلیخان را که
میانه امرای عراق و خراسان با وی فتنه و نزاع شده بود سرزنشها کرده از جانب کل امرا و ریش سفیدان
او بموافقت و تعهد درین باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان هر طبقه مهر بران نهاده بخانه نور
آقا زاده که کلانتر خفت و با اعتباری روانه کردند اما سوای علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سلطان روملو
و میرزا احمد وزیر و سایر امرا و اعیان راضی بآمدن بودند و باکراه مهر بران وثیقه نهاده جمعی بر وفق مدعا
پیغامهای زبانی دادند بعد از رفتن او درای قزوین پیر ایشان زبان قرار گرفت که در واز کاشان
گذشته آن بلده را از تصرف ولیجان انتزاع نمایند و از آنجا باصفهان و بر در غنه مهمات فارس و
کرمان و اگر نه ورا فیصل داده مهم دار از ادب وحشه نموده چنانکه محل اعتماد ایشان باشد
بحکومت هر ولایت نصب نمایند و علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم و مرشد سلطان شاملو برادر
اسمعیل قلیخان را بسر ولیجان خان بکاشان فرستادند و چون کلانتر نقود و افره بقزوین
آقا داشتند بعد از آنکه اصفهانی که در اردو بودند از فرهاد آقا شکایت داشتند محرک مصادره و
مواخذه او گشته متقبل شدند که از اموال و ممتلکات فرهاد آقا و اتباع و عمال او مبلغی کرامند
بحصول موصول گردانند در همان ییلاق خرقان فرهاد آقا را گیرانیده اموال و اسباب او را
بحیطه ضبط درآوردند و میرزا احمد کفرانی وزیر و صاحب مقاطعه اصفهان شده میرزا هدایت نجم
ثانی را ناظر معاملات آنجا کردند و ضابطان بجهت ضبط اموال فرهاد خان آقا تعیین کرده باتفاق
شفقت نوار اتباع و عمله و فعله او هر یک را مبلغی گیرانیده محصلان شدید فرستادند و در اردو
اصفهان را بسید بیک کمونه تفویض نموده روانه اصفهان گردیدند و اردوی همایون کوچ کرده
در عرض بیست روز بکاشان رسیدند ولیجان خان چون از ایشان مایوس بود دروب
شهر را مسدود ساخته یراق قلعه داری سرانجام داده دست باموال تجار و متمولین

دراز کرده بمال زمان انعامات وافر داد و رفته رفته بجائی رسید که بمقتضای العبد و ما کان فی یده کان لمولاه آنچه
نزد هر کس کان داشت ملک و ملک خود پنداشته جبراً و قهراً باز یافت میکرد و بر رویان شهر را محاصره
کرده سپاهیان را ترتیب داده در قلعه گیری سعی مینمودند تا آنکه سپاهیان بخندق رسانیدند درین اثنا خبر خوش
از جانب اصفهان رسیده محصل کلام آنکه چون ملازمان و مردم فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند سرکرده
ایشان خضر بیک نام غلام بود که نسبت قربی باو داشت خبر گرفتاری او را شنیدند دروب
قلعه را مسدود ساخته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند و تمکین ضابطان اموال و تحصیلداران نکرده
با علان کلمه عصیان مبادرت نمودند و سید بیک داروغه و میرزا احمد که وزیر و صاحب مقاطع بود
از دیوار ابیت منازل سادات عالیدرجات حسینی نقباء آن ملک که بین الجمهور بحسینیه مشهورست
و با غایت مردم قدیم الولایت از غایت تعظیم امکان زالیست و ملجا میدانستند قرار گرفته از بیوتات کلانتر و
کلانداران آورده محافظت شهر و حسینیه میکردند و از اهل قلعه که اکثر غلامان سپر و پا بودند دست درازیها
واقع شده احوال اهالی شهر مختل گشته امنیت و استقامت از آن بلده فاخره کناره جست در آنوقت
غلامی چندان نبود که عصیان و طغیان تواند کرد مگر از شاملو و باکرونی که در آنوقت بسیار بوده با آنکه
کاتب غازیان را غلامان گوشه باشند و غلامان مماس بوده اقوی در عصیان و طغیان می افزودند تا آنکه اظهار رحمت
نموده علی الفعله بر حسینیه رفته چند جا دیوارها سوراخ کرده باندرون ریخته اموال و اسباب بی نهایت
بتاراج بردند سید بیک کمونه داروغه و میرزا احمد امین را که هر یک حرف مالک الاسلام بودند گرفته بکوه فرهاد آقا
بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده پریشان حال بکاشان رسید حقایق حالات عرض نمودند
حضرات ارکان دولت الله قلی سلطان لنگر لو را جهة حراست شهر با بعضی از امرا باصفهان فرستادند چون
ایشان قدم بولایت اصفهان نهادند امرای افشار که باغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده در مورچه
خورت اصفهان بر سر ایشان ریخته الله قلی سلطان و میرزا هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از ملازمان و اعیان
ترک و تاجیک را گرفته بمیانه خود بردند حضرات ارکان دولت در کاشان از وقوع این حالات بآرام
گشته در تسخیر قلعه کاشان بیشتر از پیشتر سعی نمودن گرفتند و چون در رفتن اصفهان تعجیل داشتند با آنکه
اسباب یورش سامان شایسته نیافته باشند شب یورش نمودند و تا نصف شب از جانبین جدال و قتال
واقع شده جمعی از جوانان کارآمدنی ضایع شدند و کاری از پیش نرفت بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان
صلاح در آن دانست که چون مهم اصفهان که عمده ترست اهم و اولی است با ولیجان خان صلح کرده
مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و متوجه اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کس باندرون فرستاده

متعهد جنگ و بد مهمات او شد ولیجان خان نیز که از ضیق محاصره در تنگ بود این معنی را غنیمت دانسته با اسمعیل قلیخان
متوسل شد یکی و بد مهمات خود را در عهده اتفاق او گذاشت و چند کس خود را با محمود بیک کشی بیرون فرستاده
در مقام اعتذار در آمد و فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علیقلیخان دریافته بشرف سجده بوس نواب سکندرشان
والوطالب میرزا مشرف شدند و عذر با و بهانه خواسته متقبل شدند که یکدو ماه او را مهلت دهند که در کار
یراق خود را گرفته بهرا الکا که از دیوان اعلی بمیرزا او شود روانه گردد و بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که
چون اردو کوچ نماید او دروازها بکشاید و سعیدلو از جماعت شاملو و بیات و غیره در کار شان بگذارد که
در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را محافظت نمایند از جانبین راضی شده ملی چنین که کس بکمال
روی نموده اردو کوچ کرده روانه اصفهان شد و در ساعتیکه میرزا عرب منجم هروی تعیین نموده بود داخل
شهر شده جنبه دولتخانه همایون قرار یافته علیقلی خان در حوالی دولتخانه فرود آمد و اسمعیل قلیخان بمحله کلباز
رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منازل مناسب نزول کردند و غلامان در مخالفت و قلعه داری
اصرار نموده از اینجانب نیز شروع در توپ ریزی و یراق قلعه گیری شد بعد از چند روز علیقلی خان صلاح
دران دانست که با فوجها و آقا و غلامان قلعه برفق و ملایمت پیش آمده شاید بلطایف الحیل قلعه را
از دست ایشان بیرون آورد و فوجها دادآقا را بمنزل خود برده زنجیر از گردن او برداشت و بطریق مهمان
با وسلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله اطمینان بخشید و متعهد مهمات او شد و او کس بقلعه نزد خسرو بیک
فرستاده یکدو کس از معتمدان خود را طلبداشت و ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه سپردن
امر نموده در اول حال خسرو بیک و غلامان اعتماد نکرده با فوجها دادآقا سخنان درشت و خشونت آمیز گفتند
اما روز دیگر بصلح راغب گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرو بیک
بیرون آمد و با علیقلیخان و امرا ملاقات نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملایمت و حسن
تدبیر مهم قلعه بآسانی صورت یافت بعد از انجام مهم قلعه از جانب مهدیقلی خان و ذو القدران
شیراز رئیس نعمان آمده و عرایض و پیشکش آورده بودند و در باب قتل علیقلیخان عذر جسته کفته
التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره از تقصیرات ایشان اغماض نموده مهدیقلی خان را بایالت شیراز منصوب
سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته طایفه ذو القدر که بصوبکار
و اخلاص متصف اند از رضا خاطر نواب سکندرشان در نگذرند و ترجمان کلانتر دیوان اعلی داخل
سازند و لیکن در انوقت مقتضی عقل الحاب ملتمس ایشان بود و محتمل بود که ازین مسامحه و اغماض
فواید کلی بدولت ایشان رسد چون کار فرمایان قضا و قدر در فکر کار دیگر بودند پرده غفلت و

غرور بر دیده بصیرت ایشان کشیده شده بود میرزا محمد وزیر این فروتنی را نپسندیدند و ایالت شیراز را
بشاه علی خلیفه ذو القدر حاکم دارابجرد که باردو آمده بود نامزد نموده الکا او را بطهماسب قلی سلطان
ولد علیقلیخان دادند اگر چه رفتن ایشان بفارس میسر نگشت اما این معنی باعث آن شد که مهدیقلی خان
و ذو القدران در مخالفت اصرار نموده شعار عصیانگری ظاهر ساختند و دیگران نیز که با ارکان دولت
ابوطالب میرزا خلاف ورزیده برونق مدعای ایشان سلوک نکرده بودند بالکلیه قطع امید از ایشان
قطع کرده پریشان رسیده تر شدند در خلال این احوال میانه علی قلی خان و اسمعیل قلی خان نقار خاطر
بمیان آمده چند روز میان جانبین کدورت و نزاع بود ماده نزاع آنکه علی قلی سلطان ذو القدر نواده شاه علی
خلیفه مهردار شاه جنت مکان مصاحب علیقلی خان و تربیت کرده او بود و الکا ادهم که در زمان شاه جنت مکان
بجد او تعلق داشت باو اختصاص یافته بود درین هنگام که علیقلیخان صاحب اقتدار و مختار السلطنه شد علیقلی سلطان
خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بپدر و جد او تعلق داشت بامداد او بدو باز
تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده از علیقلیخان استمداد نمود علی قلی خان نیز بجهت تسلیه
خاطر او و عدم رضا از امش خان ولد شاهرخ خان که بجای والد برتبه مهرداری سرافرازی داشت مرگ
باتمدعا شد و جمعی از طایفه ذو القدر که تربیت یافته شاهرخ خان بودند جانب امش خان ولد او را ترجیح
داده از تعیین سر باز زدند و اسمعیل قلیخان توسل جسته او در مقام حمایت ایشان در آمد و علی قلیخان را این حمایت
ناپسند آمده در حصول مدعای خود اصرار نمود و این معنی ماده کدورت شده میان جانبین با فساد مفسدان
کمال وحشت بدید آمده و طوایف قزلباش دو گروه شده جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علیقلیخان جمعیت
نموده همه روزه در شهر اصفهان سپه آرائی کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی باعث
برهم خوردگی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و سیاست احوال عجزه و مساکین نمی شد
ارباب عمله اجلاف و بیدولتان قزلباش تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و دروب و دکاکین
مسدود گشته دادوستد در اسواق برطرف شده الواب مواخذه و مصادره مفتوح گردیده مبلغها
کلی بعلت مقطوع اصفهان و دوشلکات ارکان دولت در مملکت برقم آمده بتحویل ارباب حوالات
حوالات شده رعایا بیچاره بدست محصلان شدید گرفتار بودند و چون بر سر نمود بدست هر کس
برات می افتاد بالمضاعف از رعیت زر میگرفت مجملا احوال مردم اصفهان بغایت مختل گشت
درین اثنا خبر رسید که عبدالله خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره
کرده علی قلی خان شاملو حاکم هرات قلعه را استوار گردانیده بقلعه داری مشغول است و مرشد قلیخان حضرت

اعلی شاه ظل الهی را از مشهد مقدس بیرون آورده از راه طبس اراده آمدن عراق دارد و چون آمد و شد از خراسان
بعراق کمتر واقع می شد خبر صحیحی بمیرزا نرسیده و مشخص نبود که غرض مرشد قلیخان از بیرون آمدن مشهد مقدس معلی از خوف
عبدالله خان است یا عزیمت عراق دارد فی الجمله این خبر باعث آن شد که معطلی در میان آمده میانه خوانین
عظام اصلاح کردند و علیقلیخان از معامله مهرداری علیقلی سلطان که در این مدت حصول این مدعا را بوقت دیگر
حواله کردند اما خوانین از ملاقات با یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای می آوردند طایفه شاملو اسمعیلقلیخان را
نمیگذاشتند که بمنزل علیقلیخان رود و آمدن علیقلیخان خود بمنزل او بنابر عجب و تکبر و بزرگی که میسر بود داشت
بعد از آمد و شد بسیار میرزا محمد وزیر اسمعیلقلیخان را آورد که در آمدن سبقت نموده بمنزل علیقلیخان
رفته برفع غبار خاطر او پردازد در روز دیگر میانه ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر
عظیم آراسته اسمعیلقلیخان در کمال شکوه و اقتدار بچینه آمد از جانب دیگر چند درگاه از سپاه را
آراسته بتواب و حجاب گماشته لشکر بسیار در اطراف و جوانب ایستاده مجلس در کمال عظمت و
مهابت زینت داد و چون اسمعیل قلیخان بدر خانه او رسیده این اوضاع مشاهده نموده طوعاً او فرو را
تا برفق و مردی پیش آمدم با چند نفر از برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که با او بودند
داخل خانه علیقلیخان شد و سایر لشکریان از دخول منع آمدند و اسمعیلقلیخان مضایقه با آن نموده با چند
نفری از اعیان بمجلس علیقلیخان در آمده بیکجا نشین ملاقات واقع شد با یکدیگر کج آشتی کردند و هنوز
میانه ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت مرتضی قلیخان پرناک و آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان
بعراق متواتر شد رای علیقلیخان بدین قرار یافت که با جمعی از امرا و اتباع خود که ترتیب نیز جهار کس
میشوند ایلغار نموده بکاشغری که بتیول مقرری او بود رفته از آنجا بکنار سمنان و هلرود تا دامغان راه‌ها را
مضبوط ساخته که کسی از اهل عراق بهوس استقبال موکب همایون شاهنشاه ظل الهی نتواند نمود و چون مردم
خراسان بسیار کم‌اند قدرت آمدن عراق نتوانند کرد و اسمعیلقلیخان در موکب نواب همایون کیهان ستان
و ابوطالب میرزا بدارالسلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون استقرار داشته باشند و هواخواهان
منشا رالیه او را ازین اراده منع آمده گفتند که چون اعتماد بر جانب اسمعیل قلیخان نیست پادشاه
و پادشاهزاده را باو سپردن و خود از درخانه دوری کردن از عقل دور است و کاری ملاحظه
آن داشتند که مبادا مرشد قلیخان باستظهار لشکر افشار و ذوالقدر که از یزد و کرمان و فارس
و شیراز کسان نزد او فرستاده‌اند و خود را عباس نام نهاده اند از راه یزد باصفهان آید
و در ماهی توقف نمودن رای او وانسب میشمردند چندروز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون

اراده ازلی

ارادهٔ ازلی سلطنت و پادشاهی شاهنشاه حضرت اعلی شاه ظل الهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب مقرون
نگشت بعد از چند روز که آوازه توجه موکب همایون اعلی شاه ظل الهی از راه دامغان متواتر گشت رای‌ها
برفتن دارالسلطنه قزوین قرار گرفت و از جنبت برگشتگی دست جور و تعدی گشوده اکثر اکابر و اهالی
اصفهان را گرفته و ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام و نسق افتاده
خلایق را ماده و آزار بسیار بود مجملا بعد از خرابی بصره ابراهیم خان ترکمان و ولد حیدر سلطان چابوق را
مدار و علاقه اصفهان لقب نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند علیقلی سلطان
ذوالقدر حاکم قم را همراه ساخته فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته همراه نمود حاضر
گردد از تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاه محمدی سارو سولاغ را که رکن رکین
دولت و مدار امور سلطنت ابوطالب میرزائیان بود عارضه طاری شد تا ده روز بجهت
بیماری او در خوار اصفهان توقف واقع شد در آن اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد
قلیخان از راه خوار و سمنان بتحقیق انجامید و اردو کوچ کرده بجهت یاغی بکر و لیجان خان
عنان از طریق معارف کاشان پیچیده از راه جرباذقان روانه شدند ذکر احوال و اقبال
و توجه موکب همایون شاه ظل الهی بعراق و تمکن یافتن بسریر سلطنت ایران و مآل حال ابوطالب
میرزائیان سابقا مرقوم کلک بیان گشت که در حالیکه میانه علیقلیخان شاملو حاکم هرات و مرشد
قلیخان حاکم مشهد مقدس معلی مقابله واقع شد لشکر هرات منهزم گشتند حضرت اعلی شاه ظل الهی
که در حضانت پدر بود و علیقلیخان بعادت ملازمان و خدمتکاری آن نوباوه ریاض سلطنت و اقبال سرافراز
بود بدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عنقریب نتایج آن بمنصه ظهور آید بدولت مرشد
قلیخان در آمده علیقلیخان شکسته و پریشان حال بهرات آمد چون سرمایه چنین دولتی از دست
داده بود و مع ذلک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود
بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار بامید آنکه معین و ناصری بدست آورد
یککس بخدمت میرزائیان قندهار و کس دیگر به بخارا بخدمت عبدالله خان اوزبک فرستاده
طرح دوستی و آشنایی انداخته بایشان متوسل و ملتجی گشت و توجهات دنیا داران از ظهور آورده
خود را از منسوبان هر یک گردد و از جانب ایشان نیز ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزائیان
خود بتوجهات او از ملک فراغت و عافیت عدول نمودند اما عبدالله خان این معنی را فوز
عظیم دانسته ازین آشنایی قوت طامعه اش بحرکت در آمده بهوس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که

درآرزوی آن شبها بروز آورده بود در خاطرش از دیاد بیرون رفته توجه جانب خراسان تصمیم گشت
و سرانجام یورش خراسان برداخت تا آنکه در اوایل این سال که مذکور شد سنه ست و تسعین و تسعمائه
هجری است با جنود نامعدود از وزبکیه بخراسان آمده تخت گیس نزد علیقلیخان فرستاده پیغام داد که او قبل
ازین عرضه داشتی فرستاده بود و اظهار الفت و آشنائی شده تو اصحاب دوستانه و تکلفات جاکرانه
بظهور آورده بود اکنون همت بتسخیر ملک خراسان مصروف گشته موکب عالی متوجه آنصوب است اگر در قول
خود صادق بوده بلا تامل بموکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد و دار الملک خطبه و سکه بنام و لقب
شاه نیک بسازد از جانب ما نیز مورد عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور باو مسلم گردد
و اگر آن ولایت را بدیوان عالی گذارد در محل دیگر از ممالک ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان که اراده
داشته باشد باو اختصاص می یابد و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت ما موافق مزاج او نیست
چون عزیمت آنصوب تصمیم یافته و بی نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را
خالی کرده بجانب ترکستان رود علیقلیخان از وقوع این حال بی آرام شده از آن طرح آشنائی که از روی غرور
و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت چه طایفه ترکستان را با اوزبکیه تعیش و آمیزش
ممکن نیست و دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد ایران است و رشک روضه رضوان برکندن
و اعتمادی بجانب اهل عراق نیز نداشت بالضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری
نهاده سرانجام اسباب آن پرداخت و مردم بلوکات را بشهر آورده آذوقه و ما یحتاج ترتیب
ساخت و عبدالله خان از اطاعت و انقیاد او مایوس گشته در کمال شوکت و غلظت بظاهر
هرات رسیده بمحاصره قیام نمودند و روز بروز بین الجانبین محاربه و مقاتله در کار بود و شرح آنحال ان شاء الله تعالی
در صحیفه دوم از مساعدت بخت میمنت مآل بمواب مرشدقلیخان که در مشهد مقدس معلی ازین حال آگاه گشت
چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله خان نبوده قضیه هایله شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق
روی داده بود و مرشدقلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امرا و ارکان دولت
نواب سکندرشان استمزاج نماید که اگر بسلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی رای قرار یابند و مخالفت و سرکشی را
بوفاق و اتفاق مبدل کردند روی توجه بعراق آورده با لشکر عراق کمر همت بدفع مخالفان دین و
دولت بندد فرستاده او با مراجعت نموده جواب برخلاف مدعا آورد اما مرتضی قلیخان برناک
بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسیده کاظم قلی سلطان برادر خود را با ابراهیم آقا و بکتاش
بیک ولد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشدقلیخان فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده

غفلت

و بیجان

اورا

نموده اورا بتوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان و یزد نیز متواتر و متوالی کسان بنوعی که مذکور
شد آمده اظهار اطاعت و انقیاد نموده بودند مرشدقلیخان که مرد عاقل کاردان بود بجهة عناد دیگر طایفه ترکمان را
با استاجلو هست اعتماد بجانب مرتضی قلیخان چندانی نداشت و نمیخواست که حضرت اعلی را که سرمایه دولت
او بود بمیان دو سه هزار خانه ترکمان برد در رفتن راه دامغان متامل بود و با تعداد دیگر که داشت جرأت
آمدن عراق نمیکرد و نگاهداشتن آن انجمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس معلی از بیم سطوت
و وصول عبدالله خان مصلحت نمیدانست شبها درین تفکر و اندیشه بسر برده رای او بدین قرار یافت که
چون امرای افشار و ذوالقدر در یزد و کرمان و شیراز متواتر ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند
او در موکب همایون شاهی ظل اللهی از راه طبس و یزد روانه عراق گردد و الجماعت را کوچ ملحق ساخته با استعداد تمام
قدم بولایت عراق نهند و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان روانه کاشان گشته ولیجان خان را
بخود ملحق ساخته در عراق بموکب همایون پیوندند ابراهیم خان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس معلی نصب نموده
ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین و محمد خان ولد یعقوب سلطان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان
چگنی حاکم خبوشان را نزد او گذاشته ظاهرا توجه جانب هرات و دفع سپاه اوزبک شهرت داد
اما باطنا بعزیمت جانب عراق در موکب اعلی حضرت و آفاق از مشهد مقدس بیرون آمد و چون بحوالی ترشیز
رسید بعضی اخبار وروده یافت که فسخ آن اراده با او لازم گشته توجه از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و اکرم
نمود اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر او حله فنا کشیده از دار دنیا برای عقبی انتقال
نموده از وقوع این خوف که مرشدقلیخان از طایفه ترکمان داشت دیگر ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو از رفتن
راه دامغان مینمودند زایل گشت دیگری آنکه بتحقیق پیوست که امرای عراق در موکب نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا باصفهان آمده اند و از آنجا بجهة انتظام مهمات فارس و کرمان به یزد خواهند آمد درین صورت
محتمل است که امرای افشار و ذوالقدر از ایشان خلاف و اندیشه مند گردیده بموکب اعلی ملحق نگردند و مهمات
بر وجهیکه مذکور خاطر و قرار داد ضمیر است صورت وقوع نپذیرد چون دار السلطنه قزوین که متصرف خلافت
عظمیست خالیست و بسیاری از اهل عراق خصوصاً استاجلویان که بحراست پای تخت همایون
مشغولند با عاشورای اظهار دولتخواهی کرده بزبان اخلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق استعجال
نموده با تامل و توقف روی توجه بدانصوب آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت
پذیرست و شاهوردی سلطان ... ذوالقدر حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزائیان
و تربیت کرده علیقلیخان فتح اغلی و محل اعتماد و نیکخواه او بود فوت شده از وقوع حالات مذکور که محض

ازدیاد دولت وافزونی اقبال بود بعزم عراق ازراه دامغان در خاطر همگنان رسوخ یافته آرای
ثاقبه دولتخواهان دولت شاهی بدین نموده لایق تصمیم یافت وازینکه نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس عود
نموده چند روز اوقات صرف تعمیر قلعه واستحکام برج وباره نموده خاطر از امور ضروری قلعه مشهد مقدس
جمع کرده بابراهیم خان وامرا سپرده با پانصد ششصد نفر از ملازمان جانسپار وجانسپاران اخلاص
شعار از روضه مشهد مقدس معلی وروح مطهر حضرت امام الجن والانس سلام الله علیه وعلی آبائه استمداد همت
نموده باجنود الطاف الهی بطالع سعد وبخت فیروز از مشهد مقدس معلی بیرون آمده وازقبر رحمت
استعاره کرده در هیچ مرحله ومکانی توقف جایز نداشتند چون بدامغان رسیدند برادران ولیرآن
مرتضی قلیخان داعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری درمیان جان بسته مرافقت موکب شاهی اختیار نمودند
واز آنجا کس بمازندران فرستاده اظهار رخصت خود نموده احمد سلطان را که وکیل شاهوردی سلطان
بیت اغلی بود وبعد از فوت او بصلاح ریش سفیدان وتجویز علی قلیخان فتح اغلی حاکم آن سرحد بود باطاعت
وانقیاد دلالت نمودند شاید بصلاح درموافقت دانسته کسان اعتمادی باستقبال موکب همایون فرستاده
وابواب قلعه سمنان را مانند بخت دولت بروی اولیای دولت قاهره گشوده وباقوش ارمغان بسعادت
ملازمت مشرف گشته منظور نظر شفقت والتفات شاهانه گردید وازآنجا کس بدار السلطنه قزوین فرستاده
تورخمس خان شاملو وامرا واعیان آنشهر را باستقبال موکب ظفرقرین دلالت نمودند تورخمس خان برادر
اسمعیل قلیخان وآقایان شاملو وعظمای قوم را که در دار السلطنه مذکور بودند خصوصا عباس علی سلطان پلدرچی را
سلطان واهالی واعیان بلده مذکور را جمع نموده درباب اطاعت ومخالفت مشورت نموده برادران
اسمعیلقلیخان وبنیه اولاد دوسه خلیفه راضی باطاعت ومتابعت بودند اما عوام الناس از سپاهی ورعیت
هجوم نموده از مژده قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت وفرحی بی اندازه کرده شعار عباس میرزا پیش
گرفتند مجملا همگی در مقام اطاعت وانقیاد در آمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند وبدلالت
وهدایت قاید اقبال جوق جوق باستقبال موکب عالی شتافتند وحسین قلی سلطان فتح اغلی برادر علیقلیخان
که ازجانب برادر حاکم ری بود از آوازه توجه موکب مقدس وهجوم خلایق خوف وهراس
بنفس خود راه داده در ری مجال توقف نیافت واکثر احمال واثقال خود را گذاشته جریده
بجانب قلعه الموت که طایفه قجلو اقوام او کوتوال آن قلعه بودند وطهماسب میرزا را در آنجا نگاه
میداشتند رفت ودولتخواهان سلطنت قاهره که بموافقت موکب معلی سعادت اختیار نموده بودند
در رکاب مقدس حضرت اعلی بانواع وشادی راه دار السلطنه قزوین پیش گرفتند ودر ساعت

سعد

سعد داخل شهر شده در دولتخانه که جد بزرگوار نزول سعادت فرموده بودند مسند سلطنت وپادشاهی بفر قدوم سعادت
لزوم آن مسند آرای محفل پادشاهی رفعت سپهر بوقلمون یافت وزبان حال خلایق باین مقال گویا بود
بیت کای شاه کامکار که دوران بکام تست ۞ سلطان چار بالش گردون غلام تست ۞ خوش تکیه زدی
بمسند شاهان نامدار ۞ کاندر زمانه سکه دولت بنام تست ۞ القصه چون پای تخت همایون
بقدوم میمنت لزوم سعادت افزای حضرت پادشاه والاجاه که زمان بارگاه آراسته گشت مرشد قلیخان وکلای دیوان
اعلی را مرحمت الاستقلال پیش گرفت از اطراف وجوانب قلمرو همایون امرا وریش سفیدان طوایف وکلانتر
بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای آوردند وارکان شان ولیجان خان
ایلغار نموده از راه ری بقزوین آمده برفت باوی مشرف گشت مرشد قلیخان چون از امرا دخوانین خوفناک
بود لحظه از فکر وتدبیر کار ایشان فارغ نبود ودرکل مواد حزم واحتیاط مرعی میداشت امرای ترکمان را
عموما باتفاق غیب خان استاجلو وبرادران رخصت دادند که در بیرون شهر در ده بهر صوفیان که سر راه
اصفهان است نزول نموده از راه جرد از بابشتند اما چون علیقلیخان ومهدیقلیخان وامرای عظام الوطاق
بزرائی در موکب نواب سکندر شان وجناب میرزا از جانب خان گذشته بحوالی دار المومنین قم رسیدند خبر
ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی بقزوین طرائف رسید تزلزل تمام باحوال آن جماعت راه یافت کس بطلب
علیقلیخان ذوالقدر حاکم قم فرستادند او از آمدن تقاعد ورزیده دروب قلعه قم را مسدود
ساخته آثار خلاف بظهور رسانید علیقلیخان از وقوع اینحال که هرگز تصور نکرده بود او را از جمله فدویان خود
میدانست نهایت استعجاد نموده باتفاق اسمعیل قلی خان وامرا ابهانه زیارت مرقد منوره معصومه علیها وعلی
آبائها الصلوة والتحیة ازاده وجدا شده بقم آمدند وکسی اعتباری زبان دان نزد او فرستاده که او را
بحرب زبانه موافقت ایشان راغب ساخته بیرون آورد وپیغام دادند که عهدی تو آمده ایم شرط برزبانی کیانی
وبعض سخنان ضروری هست که درمواجه گفتگو شود دیشان را ایلچی جواب فرستاد که طایفه قزلباش مرا از آمدن منع
هوار عباسیکه در سردارم مرا اختیار نیست او را از موافقت او مایوس گشته بعد از طوایف استاجلو مقدر
بار دادعود نموده تا آنوقت چندان بادنخوت وغرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا
در آینه خاطر ایشان صورت نمینمود ومرشد قلیخان ومردم خراسان را زیاده وقعی در نظر ایشان نبود
در آن روز ها از خواب غفلت بیدار واز باده نخوت هشیار گشته بفکر کار خود افتادند چون
از خوانین قم لباوه رسیدند منجذبه واواسط الناس اهل اردو که همه خانه کوچ در قزوین داشتند برخصت رجوع
در رفتن کردند خوانین عظام ومرشد قلیخان سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را تعیین کردند که با قوش خود در

سرراه بوده هرکس با رخصت بجانب شهر رود وقتل وغارت نماید این ممانعت باعث ازدیاد رغبت
مردم گشته بتنها احمال واثقال خودرا انداخته ازراههای غیر متعارف میرفتند کار بجائی رسید که مرشدقلیخان
ازضبط آن عاجز گشت واعیان قزلباش پرده از روی کار برداشته باو اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از
قورچیان غلام وملازمان خاصه شریفه وغیر ذلک در دار السلطنه قزوین اند وهرگاه میانه این دو گروه مخالفت
روی دهد مهم منجر بقتال وجدال خواهند شد ومحتمل است که مرشدقلیخان واتباع او دست تعرض بخانه کوچ مردم اردو
دراز نمایند بجهة رفع این دغدغه دررفتن قزوین با ما یار گشتند امرا چون دانستند که محاربه ومجادله میان
آن دو گروه مکروه طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری ودم بدم اندیشه دیگر میکردند ومع ذلک علیقلیخان
خاطر از یکدیگر وبخصوص اسمعیل قلیخان جمع نداشت وبا یکدیگر از روی وفاق ودوستی حرف میگفتند
وهرچند سعی که علیقلیخان میکرد اسمعیل قلیخان آنرا اجابت نمی شمرد مدعای علیقلیخان آن بود که چون
در توقف اختلاف درمیان لشکر عراق بهم رسیده واکثر مردم روی بقزوین دارند ما بااینحال تدبیرات و
اختلال آرای با خراسانیان ومنسوبان حضرت اعلی مقاومت نمیتوانیم نمود و پادشاه و پادشاهزاده خودرا
برداشته تا هرکس موافقت ما اختیار کند از ساوه جانب همدان رفته در آنجا اقامت نمائیم مردم
عراق از بودن ما در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین بجبر و تعاطف اختیار خواهد
کرد جمعی مسموع نمود که خراسانیان آمده ما تهی دست وپریشان حال اند وما خزاین واسباب همراه داریم
روز بروز سپاهیان که چشم بزخارف دنیوی دارند از ایشان مایوس گشته بر سر جمعیت ما خواهند
کرد حالا چند روزی حفظ حال خود نموده بمقتضای اللیل حبلی ببین تا چه زاید دست [illegible]
خودرا بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پرده غیب چه صورت روی خواهد نمود اسمعیل قلیخان رد
این کنگاش کرده میگفت جماعتی که اکنون درین اردو اند همه خانه کوچ در قزوین دارند وبالطبع رفتن
آنجا وبرسر اهل وعیال خود بودن را راغب اند هرگاه کوچ ما بجانب همدان واقع شود این صورت
نوعی از علامات هزیمت ومخذولیت که همین جماعت که الحال رفیق اند بر ما جری شده بعضی امور دلیر
نمایند دیگری بر سر غنایم بالکلیه ضایع ونابود میشویم اولی آنست که بجانب قزوین رویم مرشدقلیخان
خود بیگانگی بیش نیست ومی شنویم که آنجماعت باکراه واجبار متابعت او می نمایند اگر بر وفق رضاء
ما سلوک نماید فبها والا قوت وقدرت ما از او بیشتر ولشکر عراق از خراسانیان زیاده تر است
اورا از میان برداشته هر یک از شاهزادگان والا قدر را اراده داشته باشیم بسلطنت وولیعهدی
اختیار نمائیم علیقلیخان بهیچوجه راضی بآن نمیشد ومیگفت که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار

خودرا

خودرا
یکروز بدست مرشدقلیخان دهیم او در همان روز بدفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف نمیدارد وتوهم
مقتضی آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم وروزی چند بمراسله ومکاتبه گذرانیم تا ببینیم که فلک شعبده
باز چه شعبده می انگیزد مجملا سر رشته تدبیر را از دست داده بودند ومع هذا با یکدیگر یکدل ویکجهت
نبودند وتزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شد وفرار نمودن مبتدء شد واوسط الناس بارباب تعین
سرایت کرده هرشب جمعی از مردم روشناس واعیان قزلباش فرار مینمودند وسعی میکردند که در اردوی
ملازمت اشرف بریکدیگر سبقت داشته باشند مجملا چون امرا سوی رفتن قزوین اندیشه دیگر نکردند
قرار دادند که کل امرا ویوزباشیان واعیان طوایف قزلباش ومعتبران همراه اویماق که در اردو
بودند ومعظم ایشان علیقلیخان فتح اغلی واسمعیل قلیخان شاملو وشاهوردی خلیفه اینانلو وشاملو
اسلمش خان ذوالقدر مهردار وادهم خان ترکمان وشاه قلی خلفاء روملو وسیدبیک کموند
واسمعیل سلطان الپاوت افشار وشاهعلی خلیفه ذوالقدر که حاکم شیراز شده بود ومهدیقلی سلطان
طالش وحمزه خلیفه وسایر امراء استاجلو وشاملو ومیرزاده های موصلوی ترکمان اقوام سلطانم
والده نواب سکندرشان وغیر ذلک یکجا جمعیت شده عهد وشرط ایمان آوردند که همگی بایکدیگر دوست و
یکدل بوده از صلاح وصوابدید همدیگر تجاوز ننمایند با راده خود تحریک دیگری در مقام قصد یکدیگر
نموده باشند وهرکس درمقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آنکس پردازند
همه امرا ویوزباشیان ومعتبران قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمعیت شده مصحف مجید بمیان آوردند
وبنوعی که مذکور شد بایکدیگر بکلام خدا قسم یاد کردند وهنوز خاطر از رفتن قزوین تمام نیافته بود که
اکثر امرا واتباع علیقلیخان اول مهدیقلی سلطان طالش واللّه قلی سلطان کنگرلو که محل اعتماد
واستظهار او بود فرار نموده برخصت رفتند وطایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانچه
با علیقلیخان اندکی مردم ماندند اما طایفه شاملو ثابت قدم ودر رتبه از سر اسمعیل قلیخان پراکنده
نشدند وچون او درین وقت اعوان وانصار بیشتر داشت علیقلیخان از صلاح او
تجاوز نمیتوانست کرد ومرشدقلیخان پیغام کرده بود که برانو نیز ظاهر است که میانه طایفه شاملو
واستاجلو اتحاد قدیم است وهمیشه در حدوث وقایع با یکدیگر متفق بوده اند وهرگز
فیمابین جدائی نبوده وتا حال است که درین دولت یکی از اعاظم امرای شاملو ریش سفید آن
طایفه ورکنی از ارکان دولت باشد وامر وزارت بمیانه شاملو که شایسته این امر دارد
علیقلیخان حاکم هرات نوازده دورمیش خان وآنفرزند وعداوت او با ما وتوره ...

معلوم دوست و دشمن می‌باشد لیس بالقرون مرا با نور زنجیر محبت و دلبستگی چاره نیست و او وکالت
ریش سفیدی علی قلیخان فتح اغلی و تعظیم و بزرگی اورا بذیرفته بود من از دگر نیستم و مع ذلک مراتب بهتر
از او با تحاب سلوک خواهم کرد و اگر فتح اغلی که با هم از یک اویماقیم بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی
اویماق در آمدن مردد خاطر بوده از انجانب دغدغه ناک باشد انگوز جرا در آمدن تحاشی مینماید
مجملا انواع چرب زبانیها مصلحت وقت بظهور آورده بود هرچند الحکایات فروعی از
صدق داشت اما چون ظاهر صورت دعوی داشت اسمعیل قلیخان ازین دروغ راست
نما گول خورده بجز رفتن قزوین حرفی نگفت و علی قلیخان این معنی را فهمیده هرچند میگفت که
مرشد قلیخان از اویماق ماست و ما او را الحق از دوست شناسیم بملایمت و سخنان مصلحت
آمیز او اصلا اعتماد نیست هرگاه دست یابد یک وزیره و توالقانی نماید در میانه شاملو
صاحب داعیه بسیار است دیگری را تربیت خواهد کرد که دست پرورده او باشد و دفع شر
تو بهتر از من خواهد کرد فکر دیگر بحال خود کنیم القصه کاربردازان عالم غیب که آرایش بساط
دولت حضرت اعلی بودند طریق تدبیر را از دیده بصیرت ایشان پوشیده می داشتند
و در بادیه حیرت و تیه سرگردان مانده قاید تقدیر عنان اختیار آن قوم گرفته براهی که مخالف
مطالب ایشان و منتج حصول مقصود اولیای دولت سپهر بنیان اشرف اعلی بود دلالت می نمود
لهذا اسمعیل قلیخان با اختیار اراده رفتن کرده بطریق دیگر را مفر نمیشد بعد از قیل و قال بسیار مقرر
شد که یکی از معتمدان صاحب خود کاردیده خود را بقزوین رسانند که بسجده اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان
ملاقات نموده اظهار نمایند که امرا و خوانین بجهت ثبات دولت ابد پیوند از مطالب خود گذشته
بگویند نزاع و جدال میانه این دو گروه کم دند و از رضا و صلاح جز اندیشان بیرون نیستند و بدیده
بصیرت مآل اوضاع آنجهت نموده مکنون خاطر ایشان را از قرار واقع فهمیده باز گردند بعد از اطلاع بر
اوضاع آنجا بمقتضای آن عمل و احمد بیگ ایشک آقاسی از جانب علی قلیخان و محمد بیگ بیکدلی شاملو
از جانب اسمعیلقلیخان برفتن قزوین مامور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کردند
و او از ورود این دو احمد فال و شگون گرفته از روی عقل و کاردانی به هر یک گفتگو کرده هر دو را
بانواع ملایمت و فروتنی و چرب زبانیها مطمئن خاطر باز گردانیدند و ایشان آمده آنچه از و
دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملا رفتن قزوین طوعا او کرها رسوخ یافته از ساوه کوچ کرده
چون بخشکرود رسیدند از جانب قزوین میر سید حسین مجتهد و عباس علی سلطان شاملو و احمد بیگ

ایشک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین
عظام کردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت باقتضاء فلکی میانه طوایف قزلباش که دو هوای واقع شده بود
انواع شر و فساد فیمابین روی داد این معنی باعث دلیری اعدای دولت گشته از ممالک متعلقه قزلباش
متصرف اعادی رومیه در آمد و حالا از طرف خراسان خبر اوزبکیه اشتهار یافت نموده لشکر
بتسخیر آن ملک کشیده اند و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروهی در میانه بوده باشد لشکر
خراسان را قوت و قدرت رفع اوزبکیه هست و نه سپاه عراق و آذربایجان مقاومت رومیه و اگر دو سال
دیگر بدین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد و من در وقوف که عبدالله خان بخراسان آمده
بود لایق دولت ندانسته کمر با دشاهزاده را که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندرشان و سرمایه دولت
قزلباش است و انوار جهانداری خورشیدآسا از ناصیه همایونش لامع و درخشان در خراسان
نگاهداشته محصور اوزبکیه کرد ایم حقوق نعمت این خاندان ولایت نشان را منظور داشته آنحضرت را
برداشته روی توجه بدینصوب آورده ایم و غرض ما اتفاق و یکجهتی و تقویت این دولت و دفع اعادی
است مطموع از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست که ترک لجاج و عناد کرده
با یکدیگر متفق گردیم و آنچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده بود که اگر
امرا و خوانین در مقام وفاق و اتفاق باشند تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان دوست
بوده با او غدری نیندیشند و ما دیدیم که تشریف آورده بودند اول بمنزل علیقلیخان رفتند
و اسمعیلقلیخان و سایر امرا و ریش سفیدان بمنزل او جمع آمده با ما دیدیم ملاقات کردند اسمعیل قلیخان بیشتر
از دیگران سر رضا جنبانیده مرشد قلیخان را در این آمدن تحسین کردند علیقلیخان که خان عاقل
و صاحب خرد بود می دانست که بودن او و مرشد قلیخان که هر دو از طایفه استاجلو و هر دو بادشاه
نشان وکیل السلطنه بوده اند در یکدر خانه ممکن نیست و هر کدام که قدرت یابند تکفیر دیگر
القا نمایند چون علاج دیگری نداشت و نفاق اسمعیل قلیخان ظاهر بود با کراه بتمام رضا بقضا
داده بهر جهت تکلیف کردند قسم یاد نمودند و تمامی امرا و اعیان بدوستی یکدیگر و قبول وکالت و ریش
سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نمودند و قرار یافت که هر یک از خوانین عظام متعهدی همراه ایشان
نمایند و بشهر رفته مرشد قلیخان را قسم دهند که خاطر از کید و غدر یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده
بسعادت ملازمت اشرف مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود گردانند بعد از وقوع این خیال
امرا و خوانین باتفاق و تنها که کلهم اجمعین بخدمت نواب سکندرشان رفته عباس علی سلطان

و جناب مجتهد الزمانی از جانب بندگان حضرت اعلی اعلاه الله تعالی مدارج اقباله عرض دعا و اظهار
شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان اخلاص آیین
و دولتخواهانه که مناسب حال بود عرض کردند و نواب سکندرشان که اینگونه ترددات
مکروه خاطر شریفش بود بالکلیه از شغل عظیم سلطنت و پادشاهی دلگیرش بود از تشریف قدوم فرزند
ارجمندش اظهار بشاشت و خرمی کرده مرشد قلیخان را استحسان فرمودند و حضرات مجتهدی مهمات
بر وفق مدعا ساخته و پرداخته منقضی المرام روانه شدند و محمدی بیگ سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت
که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را قسم دهد که با علیقلیخان برادرانه سلوک کرده در مقام غدر و نفاق
نبوده باشد و همگی اعیان اردو کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک بجای آوردند چون
اخبار بر هم زدگی لشکر عراق و تزلزل احوال امرا و بی اتفاقی ایشان با یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید
خوفیکه از وقوع محاربه فیمابین داشت زایل گشت و مهمی چنین بزرگ که باین آسانی تصور نکرده
بود باقبال مصون از اختلال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساخته و پرداخته شد اما دغدغه داشت که مبادا
ایشان بهیئت اجتماعی آمده در وقت ملاقات غدری اندیشند شب و روز درین اندیشه
بود که سلک جمعیت آن گروه را از یکدیگر پاشیده هر یک از امرا فرداً فرداً بشهر آورده تا ممکن
مقدور باشد بهیئت اجتماعی با علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ ملاقات نکنند
و بنوعیکه تواند زودتر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان فارغ گرداند و چون جناب مجتهدی
الزمانی و عباسعلی سلطان و احمد بیگ ایشیک آقاسی عود نموده احوال امرای عراق و آمدن محمدی سارو سولاغ
را خاطرنشان نمودند مرشد قلیخان بدی ساعت را بهانه کرده محمدی بیگ را مقرر کرد که در خانه [illegible]
بیگجی دنبلو قورچی تیر و کمان فرود آورند که چون ساعت خوب شود با او ملاقات نماید
و ارقام مهر همایون اعلی باسم هر یک از امرا و وزرا مصحوب ملازمان فرستاده بودند احضار
یافته فرستاد که مقید برفاقت یکدیگر نشده بشرف ملازمت مشرف دریابند محمدی بیگ از شاهزاده
این اوضاع نویس نمود که میانه مرشد قلیخان و ایشان التیام ممکن نیست اما احوال اردوی
نواب سکندرشان آنکه بعد از رفتن محمدی بیگ در اردو تفرقه تمام دست داده طبقات انام
از بزرگ و کوچک مقید بامر و نهی احدی نشده با هم ابا شروع در رفتن کردند و پراکندگی
باحوال اردو راه یافته حتی عمله و فعله بیوتات پادشاهی کارخانها انداخته رفتند عمله نقاره خانه
که نای ها و نقاره های پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در آنجا بنام نامی حضرت اعلی بنوازش در آورده

بلند آوازه گردانیدند روزیکه از اغزل کوچ کرده بیشتر آمدند از امیرآخوران و جلوداران و عمله طوایل دو سه کس
نمانده بود که جهت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوی زنبیل بیگ
شربتدار و چند نوازنده گرد پیشکاران و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود امرا و
عظام که همیشه ملازمت بارگاه سلطنت جمع شده در هنگام سواری پادشاه و پادشاهزاده گرامی کوچ میکشند
درین کوچ بدر دولتخانه نیامدند امرا نیز از یکدیگر خایف گشته دران کوچ با یکدیگر ملاقات نکردند
و آنقدر صبر نتوانستند کرد که از محمدی بیگ که بشهر رفته خبری رسد در آمدن بشهر اختیار شده شب که در
موضع میره که چهار فرسخی شهر است فرود آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته
در سجده اشرف و ملاقات خان بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر و اعوان و
انصار بیشتر داشت و علیقلیخان ازو خایف بود اول او پاسی از شب گذشته بی اطلاع
اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان آسایش اغلی و قنبر بیگ کوزه پوکلو و جمعی که با او بودند وارد شهر شد
و همچنین اسمعیل قلیخان همین رای اندیشیده باتفاق شاهوردی خلیفه اینانللو و حسین بیگ قورچی شمشیر
برادرزاده خود و رضا قلی بیگ ایشیک آقاسی و للهوردی بیگ اینانللو و جمعی از مردم شاملو که [illegible] کس بودند
از میره سوار شده متوجه شهر شدند میرزا احمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمد زمان
که مستوفی الممالک شده بود بدغدغه آنکه مبادا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان فکری دیگر داشته باشند و تا ایشان
که تاجیک و عضو زبون اند کار زرداری همت دست درازی بمال ایشان کرده بطرف دیگر روند
در همان شب از راه غیر متعارف روانه شهر شده بمنزل قورخمس خان شاملو رفتند و او را استدعا
نموده همراه بدولتخانه آوردند که دران شب بوسیله او بپابوس اشرف رسیده با مرشد قلیخان ملاقات
نمایند حسب اتفاق همگی آنروز که مذکور شد در درگاه دولتخانه مبارکه قزوین یکجا جمع شده بمضمون این بهر که
بنگری همین درد مبتلاست بظهور آید و در آنجا از آمدن هنگام یکدیگر مطلع شدند مرشد قلیخان که در
شوند
دولتخانه مبارکه را استحکام داده بمردم اعتقادی خراسان آمده سپرده بود چون از آمدن جماعت خبر یافت
و مطلب اصلی او که بدست در آوردن این چند نفر صاحب داعیه بمضمون این مقال که شو آن دولتی که می طلبیدم
سالها برسیده راه خانه خود بر در آمده بیروی اقبال همایون اعلی بدین آسانی بحصول پیوست آمدن ایشان
را فوز عظیم دانسته مقرر کرد که هر کدام را با یک ملازم بدولتخانه در آورده سایر مردم را رخصت
دهد که بمنازل خود روند صباح بدولتخانه آیند قاپوچیان و مستحفظان درگاه در دولتخانه را گشوده خوانین
عظام و رفقا را باندرون گذاشته لشکریان را از دخول مانع آمدند و مرشد قلیخان کسی فرستاده
که چون حضرات خلاص و صوفیگری ورزیده اند اگر بمنازل خود روند بدولتخانه مبارکه آمده اند طریق
صوفیگری آنست که اول بسجده و پابوس اشرف مشرف شوند و بحال نواب اشرف کوان نوشته اند

امشب در دولتخانه آسایش نمایند که صباح بسجده اشرف مشرف گردند و ایشان را بابالاخانهها که باین دولتخانه در میدان اسب بود بردند و در آن شب جمعی بحراست ایشان مامور شدند امرا دانستند که گرفتار شدهاند و بسعادت خدمت اشرف مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشدقلیخان دست نخواهد داد چون صباح شد حارسان آمده شمشیرها و آلت جارحه آنچه همراه داشتند از ایشان وا گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد امرا احوال اردوی نواب سکندرشان آنکه چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود بشهر آمده بمنازل خود رفتند و آمدند صباح حسب الامر قورخمس خان شاملو و میرزا شاه ولی وزیر مرشدقلیخان و جمعی از ریش سفیدان آستان جلو باستقبال نواب سکندرشان رفتند که آنحضرت را با ابوطالب میرزا بشهر آورند و ایشان بهمراه نواب سکندرشان و جناب شاهزاده را که در خیمه نشسته حیران کار خانه آلهی بودند سوار کرده بشهر در آوردند و چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال کرده برادر بزرگوار بتوقیر ملاقات و دستبوس مشرف شده برادر گرامی را در آغوش مهربانی گرفتند و دست بدر نام دار گرفته بحرم سرای مقدس در آمدند نواب سکندرشان که از اوضاع ناهموار روزگار و کجروی دار جهان ناپایدار دلگرفته گوشه فراغت و عافیت میطلبید از ملاقات فرزند ارجمند سعادتیار اظهار مسرت و شادمانی بسیار کرده خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج وهاج شاهی آراست و ودایع از شاه دیگر از آبا و اجداد با آنحضرت رسیده بود بفرزند ارجمند تسلیم نموده اسم مبارکش که تا غایت بر زبان خاص و عام لشکر عراق عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در همان شب مخدرات سرادق سلطنت که عمدهٔ ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیهٔ قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندرشان بودند با سایر شاهزادهها بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات گرامی یافتند و چون بنیروی دولت روز افزون حضرت اعلی ظل الهی شاهی دشمنان قوی دست برین آستان بدست در آمده بودند بفکر دفع ایشان افتادند و انهدام بنای حیوة آن خود سران را از اعاجل مهام شمردند مرشدقلیخان در تضییع اسمعیل قلیخان اندک دغدغه از طایفه شاملو داشت قورخمس خان را با بعضی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخت روز دیگر ایوان چهل ستون دیوانخانه مبارکه را از جمیع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی با جازه والد نامدار مسند شاهی را بفر طلعت همایون رفعت آسمانی بخشیده جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خوانین

ابوطالب میرزا

ابوطالب میرزائی را چون برادر رشید شهید مواخذه نموده بخلفا و صوفیان و ریش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص نمودند و جمیع طوایف و ایشان رضاجوی گشته بتصدیق قول ایوان کردند و متوجه شدند که آنجماعت را بپای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و مواخواهان آمدند و بیان و الیاس از القصاص رسانیدند و چون آنجماعت حسب الامر از بالاخانهها پائین آمدند دانستند که حال چیست بیگ که برابر ایوان بر رسیدند از اطراف و جوانب شمشیرها حواله ایشان میشد از نوادر اتفاقات یوزباشیکه علیقلیخان میگفت اول اسمعیلقلیخان را پاره پاره کردند بعد از آن علیقلیخان را آورده از همان ترتیب یافتند محمدی بیگ سار و سولاغ را نیز از خانه محمد شریف چاوشلو آورده برفقا ملحق ساختند احمد سلطان اسانلو آغاکه احتمال کشتن او بود بمحض رفاقت و همراهی ایشان خنجری که در میان موزه پنهان داشت کشیده یکدو کس را زخمی کرده بدرجه کشته شد رضاقلی بیگ استاجلو نیز که بخدا ویردی دلاک باشی شاهی او مرتکب قتل شاهزاده مغفور شده بود مقتول گشت مجملا امرای مذکور که سر کشته بادیه غرور بودند با هیچ و جهی چرای بد اندیشی یافته رخت اجل برای آخرت کشیدند و الوف ایشان بحیطه ضبط در آمده تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب مناصب بعفو معروف گشته بجرایم و ترجمان فرار یافت و با هم هر یک فراخور حال مبلغ بر سبیل ترجمان رقم شده محصلان گماشتند که بوصول رسانند و آنوجه بمدد خرج و انعام ملازمان رکاب اشرف که از خراسان آمده بودند تقسیم یافت ساحت ملک ایرانکه محل آشوب و فتنه بود با نوار معدلت شاهی فروغ مهر انور یافت و زبان حال گوینده آنایام باین مقال گویا گشت **بیت** سر سلطنت اکنون کند سر افراز ٭ که سایه بر سرش افکند خسرو غازی ٭ چون در صدر صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده این جلد مشتمل بر دوازده مقاله است لله الحمد که مقاله اول از مقالات دوازده گانه که محتوی بر شرح حالات اسلاف کرام و مقامات علیه اجداد عالیمقام ترجیم نام نامی و اسم مبارک سامی آنحضرت بود بقلم ارادت و حسن اخلاص ترقیم یافته و موانح محجبه غریبه ایام ولادت باسعادت آنحضرت تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی که آغاز جهانبانی و طلوع نیر گیتی نشان تخت و وقایعی که در طی آن ایام بظهور و حسام بر سمت ظهور یافته بنوعی که دانست و توانست بر صفحه بیان نگاشته زیب این دیباچه دفتر سعادت کردانید اکنون بنا بر وعده سابق جواد تیکو خرام قلم را در مضمار سخن سرای بجلوه در آورده بقیه مقالات اثنی عشر را که محتوی بر خلاصه اطوار زکیه و سیر مرضیه و مجمل از صادرات احوال خجسته مال و قضایای زمان دولت بزوال آنحضرت است و در صحیفه دوم بتوفیق الله تعالی و حسن تایید او بتفصیل مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد و در انجام این صحیفه در رشته تحریر در می آورد که مطالعه کنندگان این صحیفه را از جمله اطلاعی

بران حاصل آید تا بر منظمان کارخانهٔ عالم و نظرگیان جهان آفرینش و ابداع جوهر دانش و آداب جهان
داری و خصایل سنجیده و بزرگواری آن یگانهٔ روزگار ظاهر و واضح گردد که بچه مثابه بود و بتایید حضرت
ذوالجلال و نیروی اختر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ فال که فتوحات عظیمه او را روی داده
و زمانه چگونه ابواب ترقی بر روی روزگار اولیای دولتش گشاده و بچه طریق مهام ایام را بحسن
تدبیر و رای صایب و دانش خداداد و نظام و انتظام بخشیده که سلاطین کشورگیر و ارباب رای و تدبیر
چون نظر بران دستگاه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیدهٔ این را قانون کردار و دستور العمل اطوار
خود سازند **مقالهٔ دوم در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بدرگاه الهی** چون آبا و اجداد آنحضرت با علو نسب
سیادت و مراتب سلطنت معنوی بفقر و درویشی و مجاهده و ریاضت را ضمیمهٔ آن مراتب عالیه گردانیده
از زمرهٔ ارباب سلوک مشایخ و اهل الله بوده اند بهمیشه خوارق عادات ازان برگزیدگان درگاه
الٰه سر میزده و آنحضرت نیز بر تمامی این مواهب عظمی و نزد اند و وفور عقیدت و پاک اعتقادی به
مقتضای الولد سر ابیه موروث و الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی و جامع سلطنت صوری و
معنوی گردند و بحسب ارث بهره تمام از مقامات عالیهٔ اجداد عالیمقام دارند و با وجود نشاء تعلق و
باده مردآزمای ظاهرآرائی که لازمهٔ سلطنت جهانداری و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات
ازان حضرت بسیار مشاهده شده که تفصیل آنها موجب اطناب است و هیچ وقت از توجه و استغراق
بدرگاه الهی غافل نبوده در هنگام توجه و عرض حاجات جهان مستغرق بحر وصول درگاه احدیت
میگردیدند که گوییا از بدن خلع گشته اند و در جمیع امور دولت تفاول و استخاره عمل نموده با مشورهٔ
الهی مرتکب هیچ امری از امور سلطنت و انتظام مهام مملکت نمیگردیدند و آنچه نص قرآن مجید
نهی نماید اگرچه فاحش بحسب ظاهر مخطورات لازم آید مصلحت الهی را منظور داشته بر امور نمیگردیدند
مقالهٔ سیم در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق محض تقدیر است قطع نظر ازین شیوه مدحتگذاری و سخن
سرای آنحضرت بوفور فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند و در
امور متعارفهٔ دنیا آرای صایب و فکری ثاقب دارند زیرا که چون بر مسند سروری قرار گرفت
آئین جهانداری و قاعدهٔ حرب و لشکرکشی و آداب صف آرای و داد و دانش را در میانهٔ سلاطین
روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده اش کارنامهٔ جهان و دستور العمل پادشاهان کامکار کامران
گردید و از عهد صبی الی یومنا هذا وقایع عظیمه و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت
ابدپیوندش روی داده با وجود رای صایب عقلا و مدبران کاردیده که در ملازمت همایونش انتظام

بخش امور دولت بودند در جمیع مواد رای دوربین آنحضرت برهمه راجح می آمد و هر عقده که در مهام خلافت
پیش آمد عاقبت بمفتاح رای مشکل گشایش فتح و استفتاح یافت و هر تدبیر که در هر باب اندیشید موافق
تقدیر آمده سهام اقبالش مانند تیر قضا و قدر بهدف مراد رسیدند و آنچه در باب آرای دیگر نظر
عقلای دهر خطا نمود عاقبت الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید که
کل مهام انام و جزئیات امور خواص و عوام و مهمات آیین جهانداری و لوازم امور کشورگشایی بالهام
آسمانی و توفیق ربانی مستقل نتیجهٔ رای صایب و تدبیر ثاقب و فکر متین و رای دوربین
آنحضرت است و احدی را دران مدخل نیست **رباعی** آنجه مخزون رای انور او ست ۝ همه اسرار
مبدا و معاد ۝ عقدهای جهان دانش را ۝ هیچ طبعی چو طبع او نگشاد ۝ طفل رایش زبس
خردمندی ۝ بر زند تخته بر سر استاد ۝ و چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و عالم آرایی
گردیده با وجود حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار بالطاف الهی و نیروی بخت و
سعادت اقبال و دانش خداداد و وفور مادرزاد با انتظام امور دولت و برهم زدگی مهام سلطنت نوعی
نظام و انتظام گرفت که   خیره مانده دیده اولوالابصار زیرا که ده سال متجاوز بود که ممالک
ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود و بعض از جهلای لشکر و سران سپاه و معتبران طوایف
از جهالت و نادانی و تیره رائی و خودرائی گشته دو گروه شده بودند و در حسن عقاید ایشان
بلوث ناخلاص آلوده شده در هر سر سودای بر پا گرده بود و بدین جهت خللها بمالک راه یافته
دشمنان قوی دست روم و اوزبک از هر دو طرف طمع در ملک ایران کرده هر سال
مملکتی از دست رفته بود با اینحال و وفور اختلال همت بر تدارک احوال ایران گماشته اول جمعی از
امرای مفسد و سران سپاه که بر شد و باعث ترقی خود تولید فتنه و بر امارت و سلطنت رسیده
بخودسری عادت کرده در میانهٔ ایل و اویماق فتنه و آنچه همیشه فتنه انگیزی میکردند دفع و قمع نموده
اولیای دولت یکیک از طبقه را بوفور سعی و حسن تدبیر بدست آورده بدیار عدم فرستادند و مردم
کارآمدنی را تربیت نموده بمراتب علیا و درجهٔ امارت رسانیدند و رفته رفته این شیوه مردم را فراموش
شده اختلالیکه واقع بود روی نمود با خطاط آورده و اوامر و نواهی پادشاهی در میانهٔ لشکر نافذ گردیده ممالک
از دست رفته بدست در آمده بسیاری از محال ایران از او و تخت چنانکه در صحیفهٔ دوم جابجا در محل خود گذارش
می یابد **مقالهٔ چهارم در ذکر شایستگی رتبه و ذکر محظوظات ایام و فرامان سعادت فرجام** ترقی ارباب استعداد بر ستون
نخواهد بود دکر بر القاب هر یک از سلاطین ما تقدم که عبارت مصنفان افزوده اند اکثر تکلفات منشیانه

ولوامعات مرسلاست و این معنی در شأن معالی‌نشان حضرت اعلی بوجه محقق است زیرا که از روز
ولادت باسعادتش الی غایت قرانهای مختلف اشکال روی داد و که احکام آن باصدق احوال آن
شهریار بیهمال است و بدلایل نجومی هر یک از آن قرانات بر فروغ و ظهور صاحبقران و دو استیلای
دلالت میکند و کار آگهان اختر شناس که بدیده تامل و تعمق در آن نظر نمایند ظهور سلطنت و ثبات
دولت آن رفیع منزلت والا رتبت دلالت نموده ذات محمدت صفاتش مظهر آثار و احکام
آن قرانات است بتخصیص قران علویین که در سال اثنی عشر و الف در برج قوس سنبله آتشی واقع شد و احکامی که منجمان
سلف خصوصا مولانا محی الدین و اثار و سایر حکما از مهرهٔ این فن شریف بوده نوشته‌اند دلالت ظهور صاحبقرانی
مینماید که در زمان خجسته نشانش اعزت دراوضاع روزگار و مذاهب ماوی و مختلفه شده خرابی احوال
بعضی از انجا ممالک راه یافته از طرف قتل و غارت [illegible] عظیم شیوع و وقوع یابد و این معنی در زمان
فرخنده نشان آنحضرت در آذربایجان و شروان و کرجستان روی نمود که مذاهب داد یان
باطله که مقتضای طبعیت ایام در آن ممالک انتشار داشت شیوع تیغ آبدار جاهعه گرد وارثش خلل پذیر
گشته از عبور لشکر قیامت اثر باقصای ملک و مآثر قران خرابی بعضی محال اسلام و غیر اسلام راه
یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جلای شده در سایر بلاد و امصار پراگنده گشته نهب و اسیر
و قتل عظیم در کرجستان وقوع یافته دقیقه از دقایق آن فرو گذاشت لشکر و چندین هزار نفس
نسا و صبیان غیر ملت بحوزهٔ مسلمانان در آمدند و بعید عرف و عوام الناس که معظم مخاطرات را قران منسوب میدانند
آنحضرت از اوان رضاع الی یومنا هذا خطرهای عظیم و قرانهای بزرگ گذرانیده‌اند هیچ صاحبقرانی را روی نداده
اول جدا ماندن اطفال از مادر و پدر را عظیم شدائد و آلام است و آنحضرت را ابتدا این مخاطره عظیم روی داد
دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان وقوع یافته این فعل ناپسند مشهور مطلبش بود و شاه قلی سلطان
یکان اللّه آنحضرت را در هرات بقتل آوردند جنابت الهی حارس و نگهبان ذات اشرف گشته پرده حجاب
بر چهره جاه طلبان دنیاپرست کشیده شد و ذات مقدس آن دست پرورد قضا از کید و غدر
طاغیان مصون ماند سیم که اعظم مخاطرات آن بود که علیقلیخان شاملو بعنوان لجه بین الجمهور مشهور گشت العلم عندالله
از جانب اسمعیل میرزا بدین امر شنیع مامور گشت و در ماه مبارک رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی
بمضمون اللیل حبلی عمل نموده با وجود کمال وهم و هراس با ختتام ماه صیام صبر نموده و در شبی که وقوع
این امر ناپسند عتید یافته بود قاصد قمر سیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژدهٔ نجات رسانید و این ظهور
انجال عجیب از غرایب حالات صاحبقرانی است چهارم آنکه بر حسب تقدیر مخالفت میانهٔ امرای خراسان و عراق

روی داده نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان سلطان حمزه میرزا چنانچه در محل خود ثبت گذارش یافت با لشکر
بخراسان کشیده بین الفریقین در تربت غوریان محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و شکست بر لشکر خراسان افتاده
حضرت اعلی در اثنای گیرودار و شکست اعوان و انصار در صغر سن با چند نفر از ملازمان حالی تبار از آن معرکه هولناک
بسلامت بیرون رفته از آن حادثهٔ هایله سالم ماندند پنجم آنکه حضرت اعلی در هرات تشریف داشتند چون در لوح قضا
ثبت بود که آن بلده بدست اوزبکیه در آید محصوران مقتول و اسیر گردند میانهٔ علیقلیخان للّه و مرشد
قلیخان که با یکدیگر دوست و موافق بودند وحشت و عناد پدید آمد که مهم منجر بقتال گردید و از تقدیر الهی
طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت انتمای آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه
بدرع حضرت اعلی چند جا زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و الی الان آثار بمقتل رسیده و بقوت جاذبه روح
مقدس حضرت امام الجن والانس بمشهد مقدس تشریف آورده از آن دو مخاطره عظیم سالم ماندند ششم آنکه آزار
عظیم آنحضرت را طاری گشته بعضی بابت بروز از امراض مختلف شفا یافتند و در سفر از آزار افتاده چند گاه
صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبانی نمود هفتم آنکه در روز جنگ جلال ایلچی که ملازمان رکاب اقدس
گرفتار را انتظار خجسته اثر در می آوردند شخصی قوی هیکل زورمند از اکراد کمر هاضج ابرار از موزه کشیده بر سر
آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن با عدیش انداخت و آنحضرت بدستیاری عنایت الهی و قوت
سرپنجه مرحمت همتای سر دست آن بد نهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او بیرون کشیدند
و از آن گمند عظیم بدی بذات مبارک نرسید چنانچه تفصیل این قضایا هر یک در محل خود بعضی ثبت
گذارش یافته و بعضی خواهد یافت ان شاء اللّه تعالی وحده العزیز مقاله پنجم در عدل و رای و امنیت طرق و ترفیه حال رعایا
چون معظم امور سلطنت استقامت مملکت و امنیت طرق است و در ممالک ایران این شیوه مفقود
گشته تردد و آمد و شد خلایق نهایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال متوجه رفع این اختلال
گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قطاع الطریق چه جماعت اند همت بر افنا و اعدام این طبقه
گماشته در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را بخس سعی و تدبیر بدست آوردند بعضی را که در میانهٔ
ایشان از این قسم بدعملان بودند رای دوربین مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان
گذشته بملاطفات گوناگون مطمئن خاطر ساختند و ایشان در ازای این عطوفت و جانبخشی
در مقام خدمتکاری و استرضای خاطر اشرف در آمده راه خطی را که گذشته مسالک نقیب در دوران
بدر در آمدند و بعضی دیگر را بمحل حفظ نجبه سیاست سپرده خلایق را از شر آن طایفه آسوده ساختند بدین
معنی موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک محروسه

نزد و واند و شد آغاز نهادند و همیشه بر رفه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده همت حق طویتش
مصروف بر آنست که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش در مهاد امن و امان آسوده
بوده دست تعدی ارباب جور در کل حال از گریبان آمال الناس کوتاه و کشیده باشد بدین جهت
رفع نزول که در ازمنه سابقه قرار یافته موجب تفرقه و تشویش خواطر خلق الله بود از ممالک فرمودند و از
وجوهات دیوانی تخفیفات کلی برعایا داده اند اولا وجوه سرگله عراق که قریب به پانزده هزار تومان عراقی
منشور بمردم الوات بتصدق فرموده سکنه الملک را که وسط معموره ایران و منشور سلطنت ابد مدت است
نسبت باین عطیه عظمی از مردم سایر بلاد بامتیاز بخشیدند و دیگر در ماه مبارک رمضان که کل شغل
ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده مال یکماهه و اخراجات جمیع ممالک را که هر دو از فراغ عمل
دیوانیان قریب به بیست هزار تومان عراقی میشد برعایا تصدق نمودند که در آن ماه مبارک که ایام
طاعت و عبادتست از خواست و طلب دیوان فارغ البال بوده بوظایف بندگی معبود حقیقی
قیام نمایند و حواله طبع شریفش مایل آنست که احوال اهل فقر از غنا و تنگدستی بثروت و غنا مبدل
یافته عموم خلایق که در قلمرو همایون اند صاحب مکنت بوده از رنج تهی دستی رهایی یابند و جمعی از اشراف
و اعیان که بتقاضای زمان پریشان حال گردیده اند مبلغ عمده و راس المال از سرکار خاصه شریفه بقرض — بقرض
حسنه داده اند که سرمایه کسب معیشت ساخته مرفه حال بروزگار گذرانند و متعول الذمه بدیون
رباخواران خسران مآل نباشند و مکرر مبلغهای کلی بر سبیل مساعده بجمیع ارباب استحقاق و اهل
و ارباب عقیدت و اخلاص داده اند و زنانه اهمال مالیات را تصدق فرموده از ثواب آن دو
حسنه بهره مند گردیده اند و آنچه تا حین تحریر کتابت ظهور یافته مرقوم شد و مدلول این بیت که نظم
الهی چو بر نقش آگهی جوینت بحریست خیرش دهی   امید که بکرم الهی آنکه سالهای بسیار بر مسند
فرماندهی متمکن بوده به تکثیر خیرات و مبرات و مرضیات و الهیه موفق گردد **مقاله ششم در انفاذ اوامر**
قهاری که از عظمات الوهیت است اگر چه از مبدء خلقت طینت آنحضرت بغفاری و آتش مزاجی سرشته شده
در سیاست مجرمان واجب السیاست بفرمان قهرمان طبیعت عمل نموده اصلا در عقوبت
کم کاران و بدسگالان که جز اعظم سپهداری و مملکت آرائی و رعیت پروریست باغراض
دنیوی و ملاحظه خاطر ارباب عزت و غیره مسامحه و تاخیر جایز نداشتند و نمیدارند و این معنی
در آغاز دولت فواید کلی بخشید و آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و اکناف منتشر
گشت و دست ارباب جور و تعدی از گریبان آمال زیردستان کوتاه گردید از بیم سیاست و

آثار

مخالف وموافق

و آثار عدالتش گرگ و میش با هم آمیخته مخالف و موافق در یکجا آشیان نمودند و از هر دیگر ایمن بودند
و هر کس خدمتی رجوع میفرمایند بازای آن مدار ندکه لحظه تاخیر در آن نمایند مثلا اگر بپدری حکم قتل پسر
میفرمایند بملاحظه اینکه فرمان قضا و قدر بامضا رسید و اگر پدر از روی شفقت و ابوت تاخیر
در قتل پسر جایز دارد حکم برعکس آن میفرمایند و اگر او نیز تعلل نماید دیگری بقتل هر دو می پردازد
و بدین جهت نفاذ آمیزش مرتبه اعلا یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف
تواند کرد و قبل از جلوس همایون سپاهیکه روی مرداد طوایف قزلباش در رفتن یساق تعلل نموده
جمعیکه ملازم و مواجب خوار بودند اگر در خانهای خود توقف نموده پیر فرستند غیر ملازم خود نظر بوح
اولی چون این معنی رحمیرا بوزیر بتوظهور انداخت تحقیق سپاهیان و احوال ممالک نموده حکم فرمودند که
هرگاه یساق واقع شود جمیع سپاهیان خواه ملازم باشد و خواه نباشد بجهة غیرت دین و حفظ
ناموس و سیاقت احوال ایل و عشیرت حاضر گردند و هر کس در هنگام یساق در خانه توقف
نموده بموکب همایون حاضر نگردد هر کس از مردم آن ایل حقیقت عرض نماید که فلان شخص استطاعت
آمدن یساق داشته و نیامده حسب الحکم بقتل او مبادرت نماید و اموال و اسباب و مایوف
او از آنکس باشد و اگر مردم آن ایل جانب داری کرده این معنی را مخفی داشته بعرض نرسانند آن
طایفه عموما مورد سیاست خواهند بود یکدو مرتبه که یساق واقع شد هر کس نیامده بود بسیاست
رسیده اموال و اسباب او بمخبران تعلق گرفت و این موجب واهمه خلایق گشته
هرگاه یساقی روی داد پیاده و سوار بسری دویدند و هیچ آفریده را قدرت آن نبود که توقف
تواند نمود **مقاله هفتم در توضیحات آیین جهانداری و قواعد فرمانروایی**
اگر دانشوران خرد پرور حضرت اعلی را واضع قوانین سلطنت گویند رواست و گر دانش آموز سلاطین
جهانش خوانند سزاوار است زیرا که قاعده های سنجیده در آداب فرمان روایی از آن حضرت بظهور آمده
از جمله چون از بدو دولت طوایف در ایام اختلاف بی اندامی بسیار سر زده عقاید ایشان
نسبت بدودمان کلاه نشان صفوی اختلال پذیرفته بود رای جهان آرا بدین قرار یافت که جهة
انتظام امور دولت و مصلحتهای کلیه که بالهام آسمانی در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور
دارد و ظاهر پرستان عالم صورت را از آن خبری نیست سوای این طبقه جمع دیگر را در سلک سپاهیان
درآورند بدینجهة جمع کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیر ذلک را در سلک سپاهیان درآورده قوللر
آقاسی که درین دودمان رسم نبود تعیین فرمودند و چندین هزار تفنگچی قدر انداز از اولکات

جنوای وغنایر حرب وقبایل عجم از خراسان و عراق و آذربایجان و طبرستان ملازم رکاب
اشرف نموده اکثر اعاجم و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کار آمدنی بودند و همیشه در الولایت
بیدولتی نموده عجزه و مساکین از ایشان متعدی الیشان متنفر بگشتند در سلک تفنگچیان رکاب
اشرف در آورده اند که هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب
بکذات اقدام نموده در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان
نموده اند بحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد و ضروری بود و فواید کلی بخشید و دیگر بهر کس از امرا و
اعیان حکومت ولایتی تفویض شود و حفظ شوارع بعهده هر کس فرمایند مشروط بران است که
که بواجبی ضبط و نسق کرده مال هر کس از تجار و مترددین و سکنهٔ هر بلاد دزد و حرامی برد
بر وی تعهد نموده پیدا کرده بصاحب رسانند والا خود از عهده بیرون آیند و این قاعده را در کل
ممالک مستمر ساخته بدین جهت اموال خلایق محفوظ و ابواب تردد عالمیان بممالک محروسه مفتوح است
دیگری از قواعد سپهداری و آئین دیگر مصلحت اندیشی اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس
سوالی فرمایند از کذب و خیانت مبرا بوده جواب بر نهج راستی و صواب دهد زیرا که حرف
گفتن بانیم کس من جانب الله منهی و مذموم است علی‌الخصوص با پادشاه زمان و مرشد و
ولی نعمت چگونه مذموم نباشد و همچنان منحرف شود با عقاد آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن
نحو اعظم حرام نمک است و از هر کس کذب و خلاف سر زده بعد از ظهور آن در سیاست
کاذبین مطلق تاخیر نفرموده بقسم مردود بر ناصیه حال ایشان کشیده نتیجه آن از اسلاف
با عقاب و اخلاف سرایت مینماید درین ماده بکمال رسوخ و غلو دارند و اگر از احدی شنیع
اعمالی چند سر زده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد و آنحضرت از حقیقت آن سوال
فرمایند آن بیچاره جز راستی چاره ندارد عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت گوید
گویا همان لحظه منهیان عالم غیب خبر میدهند و در تخیل هیچ طرار حیله وری خطور نمیکند
که حکایتی که اندک شائبه کذبی در آن باشد بدان حضرت عرض نماید و فواید این معنی در امور

مقالهٔ هشتم در باب تمیز درویش نهادی و بی تکلفی

جهانداری و عدل برای محتاج به بیان نیست

این شهریار کامکار بر خلاف قاعده اهل روزگار

و حمیت حسیندین

آب و آتش بیکدیگر امتزاج داده ضدین را با هم جمع نموده اند چنانچه کمال حدت طبع
آتش مزاجی قهاری و عظمت و شکوه و جلال پادشاهی را با نهایت ملایمت و همواری و

و درویش نهادی

درویش نهادی و بی تکلفی جمع کرده اند **نظم** هست یکسان بر ش زخوش گفتن کلک شاهی و نطع درویش در حکام
ملایمت و کوچک دلی چنان با تکلفانه و مخصوصانه بمردم اهل و بندها و ملازمان و غیره سلوک خصوصیت و
آمیزش مینمایند که گویا یاران و برادران یکدیگر بند و در باب احوال تخفیص در حالت قهاری و استیلای قوت
غضب و سطوت و جلال نوعی آثار غضب از ناصیه همایونش لایح میگردد که تمام مردم که مخصوص و انیس و جلیس
بوده اند و یارانه و برادرانه و بی تکلفانه سلوک مینمودند حد و یارای آن ندارند که حرف بالنسبت که منسوب اندکی
دلبری و جرات و دعوی ادب باشد بر زبان آرند و امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرات تکلم حرف زدن
معقول ندارند تا بغیر آنچه رسید و این همه شیوه را بایکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده اند **نظم** کجا در تو جمع
جو اهل سلوک کی از تف قهر بوزد ملوک **از** راه تکلف کشیده عنان بگردون کشیده در کف شان
بعجب و تکبر مدارد سری از ان بست رعایتش برتری **مقالهٔ نهم** در ذکر احقاق حقوق خدمت
گذاران و جان سپاران حلال نمک راستی آئین و پاس خاطر و رعایت جانب ایشان درین ماده با قصی الغایه
توجه میفرمایند این شیوه ستوده را بنوعی مرعی میدارند که هیچ یک از سلاطین روزگار و ارباب
قوت را درین باب دعوی برابری با آن حضرت نیست و مادامی که بر مسلک حلال نمکی و جان طلبی ثابت
قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته بمجرد خطا و زلل و تقصیری از پیدا نشی و غفلت
بظهور آید از [illegible] منهاج قویم تفقد و عاطفت عدول ننموده از فراخ حوصلگی بعفو و اغماض شاهانه
گذرانیده خاطر شریف را غبار آلود نمی سازند هر یک از ارباب عقیدت و ملازمان جان سپاری
دوی الحقوق و دولت خواه بمقتضای جبل سپارد و یا در معارک که در راه دین و دولت اتفاق افتد
نقد جان که متاعیست بس گرانمایه در شاه راه اخلاص نثار و ایثار کرده اند در رعایت باز
ماندگان زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان منصب عالیه را اگر چه اولاد ایشان
بجهت حداثت سن ناکورد کا در آن وقت شایستگی آن نداشته باشند بنابر خصوصیت ذاتی
و مروت جبلی احیای آن سلسله کرده همان منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال
و ذخایر دنیوی در نظر عاقبت بین همتش بغایت بیقدر و قلیل الاعتبار است اکثر الآف و الوف
از متوفیان اخلاص شعار مانده باشند بوفور همت و اقتضای قاعده مودت و حفظ آداب شریعت
بر خلاف اکثر سلاطین عالم نظر التفات بران نینداخته بورثه او تسلیم میدارند که کافر اینقدر میان زور ز

فهمت بود و این شیوه حسنه نزد کاملان حقایق بین بر جمیع خصایل و محسنات مقدم است
در اکثر اقالیم سبعه سلاطین حشمت آیین این قاعده مذموم را شعار خود ساخته اند و آن حضرت بر خلاف
روش سلاطین جهان این شیمه کریمه را ادب مراتب حق شناسی و حق گذاری می دانند و از آنجاست
که همواره بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی مؤید و موفق می گردند **مقاله دهم** در کیفیت طبع
و تعرف احوال عالم و طبقات امم بعد از فراغ از اشتغال امور سلطنت و جهانداری و مهمات
ضروری کارخانه خلافت و داد و دهش اوقات شریف را بنشاط و شادمانی گذرانیده همواره
بزم جوی و مجلس آرا بوده باقتضای نشاء جوانی و تحریک آرایندگان بزم کامرانی از تجرع باده
خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار کام ستان بوده چنین جلوه و زندگانی از آن حضرت و
طراوت می افزاید این شیوه را با کمال فراست و آگاهی جمع نموده لحظه از تدبیر امور مملکت داری
و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی و نقیر و قطمیر آنچه در ممالک ایران بل عرصه جهان
سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش پرتو ظهور می اندازد و منهیان گماشته اند که از کماهی جزو حالات
خبر می دهند چنانچه کسی را قدرت آن نیست که در منزل خود با متعلقان حرفی تواند گفت بگوید
و در عقب آن همت که مبادا حدی بابراق سمع نموده بمسامع جلال رسد و مکرر این معنی
سمت ظهور یافته و از احوال عالم و پادشاهان ربع مسکون از مسلم و غیر مسلم و کیفیت و کمیت
لشکر و دین و آیین و مملکت ایشان و طرق مسالک هر دیار و فضای و آبادانی هر ولایت
کما هو حقه واقف و دانا بوده طرح آشنائی با اکثر سلاطین عالم انداخته پادشاهان اطراف
از اقصی فرنگ و روس و هند با آن حضرت در مقام الفت و دوستی بوده محبتش در دلها
خاص و عام از دوست و دشمن و آشنا و بیگانه وطن دارد هر کس درگاه سدره اشتباهش
از آمد شد ایلچیان سلاطین و تحف و هدایای ربع مسکون خالی نیست و آنچه در زمان خجسته ... آن
آن حضرت در این امر وقوع یافته در زمان آبا و اجداد عالیمقدارش کمتر بظهور آمده و آن حضرت را
با هر طبقه از ترک خاصی با کثر لغات متعارف و غیر متعارف عالم بوده بهر طایفه بلغت آن طایفه
تکلم می فرمایند باشعار فارسی دانا بوده شعر را خوب می فهمیده و تصرفات می نمایند و گاهی نظم
اشعار نیز بزبان می گذرانند و در موسیقی علم او دار و قول و عمل سر آمد روزگار اند

و بعض از تصنیفات آن حضرت در میان ارباب طرب شهرت و معروف در زبان اهل ساز
و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر شیرین از آن حضرت بر سبیل ظرافت و خوش طبعی
بسیار سر میزند **مقاله یازدهم در ذکر آثار خیر و انشای عمارات** آثار خیر بسیار از آن حضرت در صفحه
روزگار یادگار است و بالطبع بانواع خیرات و مبرات و تصدقات و انشا و احداث عمارات
مایل بوده جمیع املاک موروثی و مکتسبی خود را که قیمت عادله آن یکصد هزار تومان بود وقف حضرت
عالیات چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلام نموده حاصل آن را که بعد از موضوعات لابدی هفت
هشت هزار تومان میشود بوظایف و ادرارات علما و طلبه و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف
صرف می نمایند و بر کل اسباب و ممتلکات و ملبوس سرکار همایون رقم وقفیت کشیده
در صرف آنها بمصارف خود نهایت توجه مبذول داشته می دارند و همانا این معنی بین
السلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آن حضرت است و در از منه سابقه و قرون ماضیه کمتر اتفاق
افتاده و در ممالک عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع خیر و منازل فرح بخش دلکش
و باغات و بساطین فردوس نما طرح نموده تمام آن موقوف شده اند اگرچه تفصیل هر یک از
منظورات آن در محل خود سمت گذارش یافته اما از اطناب احتراز نموده در صدد ذکر
مجملی از آنها مرقوم میگردد القصه در عمارت بقعه عالیه و معموری و آبادانی بلاد شهره تمام دارند و آنچه
در مشهد مقدس معلی ترتیب یافته توسیع صحن آستانه مقدس و ایوانهای رفیع و عمارات دوران و
نقاشی و ترتیب و زیب و زینت صحن محترم و احداث خیابان و اجرای نهر از میان خیابان و
حوض عالی در اندرون صحن که بمیمنت از آن آب مالامال و موجب دعا خیر زوار و سکنه آن روضه
سدره مثال است و گنبد عالی و تربت عارف ربانی خواجه ربیع الحسینی در بیرون شهر در کمال زیبائی
و زینت که در جوانب شهر مبنی عمارت عدیم المثل است و عمارات قدمگاه نیشابور معدن اوالد
آنها و عمارات متصل بآن و حوضی که آب از کوه رفیع بفواره می ریزد و احداث خیابان و
غرس درختان که خصوصیات و ... ملک بهروان ... سر زمین ری است و در
دار الارشاد اردبیل عمارات آستانه متبرکه مسجد جبرئیل قدس سره انور که جد بزرگوار حضرت
قطب الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب ثراه و جد دهم حضرت اعلی شاهنشاه ظل الله است
و مجر طلا که صفه برابر ضریح مبارک و مجر نقره و دیگر زینتهای حظیره مبارکه و تجدید عمارات مزار کثیر
الانوار حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی و ترتیب عمارات عالیه و ترتیب تشریف حضرت

سلطان الاولیا والمحققین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره‌ها و باغ بهشت آسا آن روضه
فیض انتما والحق در صفهان جنت نشان احداث فرموده اند اول شهر مسجد جامع عالی واقع در
جانب جنوبی میدان نقش جهان که طاق مقصوره این نشان از گنبد مینا و با طاق
نه رواق فلک توامانست و آنقدر سنگهای مرمر که در جدارهای آن ها نصبت الصور نگار رفته
سیاحان عرصه گیتی کم نشان داده اند مجملا آن معبد فردوس نما در زیب و زینت
و دلکشایی رشک فرمای مسجد اقصی است و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت زینت
و صفا و مدرسه دارالشفا و حمامات و قیصریه و بازارگاه دور میدان مع بالاخانها و کاروان
سراهای عالی و درگاه پنج طبقه دولتخانه و خلوتخانها زرنگار موسوم بسروستان و نگارستان و
گلدسته و عمارت سه طبقه و حوض‌ها و خیابان موسوم بچهار باغ تخمینا یک فرسخ و باغات و
بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هر باغ زینت یافته
بیرون از حیز شمار است و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود
بسته اند که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند و شهر عباس‌آباد که در جانب
غربی بیرون شهر صفاهان جهت مسکن تبریزیان احداث شده در غایت صفا و نزهت
و خرمی و جداول انهار رشک روضه رضوان و نهره جهان است و در مواضع باغ گویا که
گویا آب و گلش را بعیش و عشرت سرشته و تخم خرمی در وی کشته اند و باغ و حوش و رباطکاو
خانه و رباط دیگر در بیابان خرگوش و پیچ و زرنه و مدشتین اصفهان و ندوشن یزد که همیشه از بیم
قطاع الطریق محل خوف و خطر مترددین بود و حالا امنا بادست و در دارالسلطنه قزوین
درگاه شرقی دولتخانه و خلوتخانه که هفت زرنگار موسوم بعمارت نو و کاروانسرای عالی و عمارت
جهان‌نما واقع در میدان مرتبه و غیرها است و در کاشان منازل و رواق و بهشت‌آسای دولتخانه
مشتمل بر چند عمارت مع باغات دلکش و حمام و کاروانسرا و بند قهرود و رباط سنگی
و رباط سیاه‌کوه و فرش راه نمک رو سیاه‌کوه که قریب دو هزار تومان تخمینا صرف شده چند
فرسنگ بسنگ و آهک استحکام یافته موجب دعای خیر مترددین است و در مازندران
بهشت نشان احداث نهر جنت نهاد نهر فرح‌آباد و در کنار دریا که رودخانه موسوم بتجنه
رود از آن میان میگذرد و پل عالی و خیابان که از آن بلده جنت نشان تا بلده ساری تخمینا
چهار فرسخ طرح انداخته سنگ بست نموده اند و عمارات عالی دولتخانه و بازارگاه و حمامات و

باغات

باغات فرح‌بخش جنت مثال در آن بلده جنت نشان طرح انداخته از غایت نزاهت و خرمی
آن بلده شریفه خلایق و اسطانس و ارباب صناعت متوطن آن بلده فاخره رغبت نموده چندین
هزار جانور از مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده اند حوادث ایام در ظل معدلت
همایونش استظلال جسته اند و الیوم شهری بآن عظمت و شوکت و ازدحام معلوم نیست که در بلاد
اسلام بوده باشد و عمارات و باغات مرغوب واقع در ساری و آمل و دریاه و عمارات عالیه
بار فروش شده و در قصبه اشرف خانهای متکلف بر زینت و زیب و باغ چشمه و حوض‌خانه که در
بالاخانه عمارات باغ مذکور ترتیب یافته آب را از مکان مرتفع بفنون غریبه بالا برده بحوض
نقره میریزد و دیگر باغات و حمامات و عمارت که در نیم فرسخی قصبه مزبور موسوم بعباس‌آباد که
در مکان مرتفع ترتیب یافته مشتمل بر بالارها و ایوانها و دریاچه و فواره‌ها و حمام و باغچه فردوس نما ٥/
که از نظاره انها دیده عقل را حیرت افزاست و از اصفهان تا قصبه اشرف و در هر مرحله چهار فرسخی
عمارتی مشتمل بر خانهای نشیمن و بیوتات و باغچها ترتیب یافته که اکثر حمام دارد و در جمیع عمارات ما
یحتاج نزول همایون مهیا و آماده است و در قصبه تهران عمارات دولتخانه و در نظر باغ ناجاباد
مع عمارات درگاه و بالاخانها و حمام و غیره باغ عباس‌آباد ما بین نطنز و کاشان و در دارالسلطنه تبریز
تکیه‌گاه مزار عین علی و زین علی تجدید عمارت مسجد شاه جنت مکان در حدود همدان در شهر نو جم
جمال بای کوه بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات ترتیب داده باتمام آنها سعادت
توفیق یافته اند والحق تا حال مسوداین دفتر تحریر یافته رقم ثبت یافت امید که بدیگر بناهای خیر موفق گشته
آثار آن بر صفحات روزگار یادگار باشد ۹۲۹ مقاله دوازدهم در بیان محاربات و فتوحات
ایام دولت خاقانی چون در جمیع مواد توسل آنحضرت بدرگاه الهی است لهذا امیت بفتح و ظفر اختصاص
یافته از بدایت سعادت المانوس هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال آنحضرت مفتوح میگردد
و معظم قضایا و مهمات قوی که آنحضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بنیروی بازوی
همت بجوزه تسخیر کشیده موضحی است که در ذیل دفتر مرتب در محل خود سمت گذارش یافته
تیمنا و تبرکا در خاتمه این کتاب بذکر مجمل از آنها اشتغال میرود و با جمله در آغاز جلوس بر اورنگ سلطنت
چون گلشن سرای دولت بخس و خاشاک آمیخته از نزاهت و خرمی افتاده بود و بعضی خودرایان
بی عاقبت سر از جیب معصیت برآورده لوای تمرد و تکبر افراشته بودند دفع دشمن خانگی را الزم و
واجب دانسته از مقر سلطنت بصفهان و از آنجا بشیراز توجه نموده یعقوب خان ذوالقدر

ذوالقدر را که در قلعه اطرودو یوسف خان را که در قلعه کرمان متحصن شده بودند دفع نموده عود فرمودند و همت
بتسخیر قلعه دمبتیاره سپاه منصور و دفع آن مخذول شاغل گشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک
یکسان و قلعه وجود شر او ویران ساختند و بعد از آن چون از خان احمد والی گیلان لاهیجان
آثار خلاف بظهور رسیده بپادشاه دم از کشت نموده لشکر بتسخیر آن ولایت فرستاده
او را از مملکت اخراج نموده آن ولایت را متصرف شدند و بعد از آن گیلان رشت را که علیخان
نومی متغلب و متصرف شده بود ضمیمه عرصه آن ولایات گردانیده کل عرصه گیلانات را از خاشاک
ارباب طغیان پاک کردند قلعه سندان را که امیر حمزه خان طالش ولد بایندر خان مامن
خود ساخته دم از استقلال میزد بحسن تدبیر و اصابت ضمیر منیر تسخیر فرموده کمند همت
بر کنگره تسخیر قلاع سپهر ارتفاع مازندران که ملک موروثش بوده و رستمدار که در مشاینه ملوک
انقلام یافته بمثابه محل شورش و غوغا بود انداخته بنیروی اقبال داخل ممالک محروسه گردانیده
مهبط امن و امان ساختند و بعد از آن لشکر کشیده شاه وردی خان عباسی را
که آثار عصیان و طغیان از و بظهور رسیده بدست آورده دود از دودمان برآوردند
ممالک و اطراف مسالک را از خس و خاشاک بیدولتان هر طایفه پاک گردانیده تدارک
احوال خراسان پرداختند و یکدو نوبت که عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان اوزبک
بخراسان آمده متوجه تسخیر قلاع نیشابور و اسفراین و غیره گردید و رایات نصرت آیات
بمدافعه او منشنفت تاب مقاومت در خود نیافته بمقابله لشکر منصور در نمی آمد تا آنکه بمقتضای
الامور مرهونه باوقاتها موکب جهانگشا بجانب دارالسلطنه هرات توجه نموده در پل سالار
و رباط ... با دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبد الله خان که بعد از کشته شدن
عبد المؤمن خان در دارالسلطنه هرات بر مسند فرماندهی تمکین یافته بود مصاف روی داده مظفر و
منصور گشتند و دین محمد خان در معرکه زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت ملک متصرف
اولیای دولت ابد بنیان درآمد و از آنجا عنان عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته طاغیان
آن ولایت را از میان برداشته رسم سپاه نوشی را برانداختند و در سال دیگر نور محمد خان ولد ابو المحمد
خان والی مرو شاهجان که بعد از وفات آنحضرت بسلطنت ملک موروث رسیده بود سر از گریبان
عصیان برآورده آثار خلافت بظهور آورد موکب ظفر قرین بتسخیر آن ولایت توجه نموده او
را بدست آورده قلعه ابیورد و نسا و باغباد و درون و مرو شاهجان را ضمیمه ممالک خراسان

ساخت و در سال سنه عشره الف بجهت تادیب اوزبکان و تخریب ولایات ایشان
بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت و استحکام شهره جهان بود و سلاطین
ماتقدم را که اراده تسخیر آن نموده اند کمتر از شش ماه میسر نشده برفته یکروز محاصره فرموده روز دوم
فتح نمودند و تا بیست روز در ظاهر بلخ خیمه اقامت نصب نموده باقی خان برادر دین محمد خان اوزبک
که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله نیافت و عرصه
آن ولایت را بتاراج حادثه داده معاودت فرمودند و چون در میزان غیرت شاهانه و کفه حمیت
پادشاهانه سنجیده می نمودند که ممالک موروثی آذربایجان و شروان که گوهر خانه چندین ساله قزل
باشیست در تصرف رومیان مانده و امرای پاشایان سرحد بیشتر جلای سنده الطوار ناپسندیده پیش
پیش گرفته بودند موجب نقض عهد میثاق پیشین بود در فصل پاییز توشقان ئیل احدی عشر والف
بعزم تسخیر آن بلاد در حرکت آمده در ظاهر شهر تبریز با علی پاشا بیگلربیگی آذربایجان مصاف روی
داده او را منهزم و اسیر گردانیده لشکر او طعمه شمشیر کردند و قلعه تبریز بعد از محاصره بدست
آوردند و از آنجا متوجه نخجوان گشته بعد از تسخیر قلعه آنجا بمحاصره قلاع ایروان پرداختند و مدت
محاصره هفت ماه امتداد یافته عاقبت بنیروی اقبال قلعه متین رصین ایروان که مشتمل
بر سه قلعه بود مفتوح گشته ولایت چخور سعد و توابع بدست درآمد و در سنه ئیلان ئیل
ثلث و عشر والف لشکر بر سر جغال اغلی سردار روم که در خطوان اقامت داشت فرستاده
بین الفریقین در ظاهر شهر وان محاربه اتفاق افتاد جغال اغلی منهزم گشته روی بوادی فرار آورده
لشکرهای ممالک روم را جمع آورده در اواخر همان سال روی بجانب تبریز آورده با سردار
روم که لشکر عظیم همراه داشت در حوالی سس و تبریز مصاف داده بر لشکر بیحد وی ظفر
یافت و جغال اغلی شکسته و پریشان حال بدیار بکر گریخته از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و بعد از
وقوع این فتح نامدار لشکر بجانب ... کشیده قلعه گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه آن قلعه
سپهر مدار را بحوزه تسخیر کشیدند و محمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری مصر و ساعی بود با محصوران
بیاسا رسانیدند و از آنجا متوجه تسخیر قلعه تفلیس و تومانات کرجستان و قلعه گوری گشتند
از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان آن قلاع متزلزل گشته خواستی ان
و قلعه سپردن چاره نیافتند و چون خاطر از تسخیر آن قلاع جمع کردند روی همت بتسخیر قلاع

قلاع مملکت شروان آوردند و قلعهٔ شماخی را در قلب زمستان و کثرت بارندگی برف
باران محاصره فرموده آن قلاع رفیع مبانی را که سقف و جدارش با فلک الافلاک
دعوی همسری می‌نمود به نیروی و اقبال مسخر فرموده احمد پاشا حاکم قلعه را با کل رومیان
محصور و مقتول گردانیده قلعه دربند و بادکوبه را با سایر قلاع شروان بحیطهٔ ضبط درآوردند
و چون جماعت رومیه مکرر صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری از پیش
نبردند مراد پاشا که وزیر اعظم بود و سردار شده بتبریز آمده پیرامون قلعهٔ تبریز نهضت گشت
طالب صلح گردیده پاشایان سرحد خصوصا نصوح پاشا رسولان فرستاده استدعای اظهار
مصالحه ازین طرف کردند و آنحضرت نیز بجهت استمالت مملکت و ترفیه احوال سپاهی و رعیت
چون ممالک موروث از دست رفته بدست درآمده بود در غرب مصالحه گشته از جانبین
ایلچیان بخدمت آمد و شد نموده صلح بقاعدهٔ زمان شاه جنت مکان تمهید یافت
چون از والیان گرجستان لوارصاب و طهمورث که از منسوبان این دودمان ولایة
نشینند عصیان بظهور آمده تنبیه و تادیب کفرهٔ گرج بر همت شاهانه لازم گشته بنیت
غزا و جهاد لشکر بگرجستان کشیدند و لوارصاب و پسران طهمورث بدست درآمده
بجزا رسیدند و خود بجانب باغی آچوق گریخته پناه بحکام گرجستان و توابع روم بردند
و چندگاه مصالحه با استوار رومیان یافت داد و بعضی طاغیان شروان اختلال پذیرفت
و از طهمورث بعد از معاودت موکب همایون باز اندامیها با اهل اسلام واقع
شده دیگرباره لوای غزا و جهاد افراخته لشکر بانجا کشیدند و از کفرهٔ گرج ولایت
طهمورث را تیغ انتقام گذرانیده زیاده از یکصد هزار نفر از نسوان و صبیان اطفال بقید
اسیر درآمده شرف اسلام دریافتند و از وفور حمیت ولایت او را خراب و ویران
گردانیده در آن دیار از صامت و ناطق ایشان نمانده شیوهٔ کفر و ناقوس منکوس
کردند مجملا دود از آن دودمان برآوردند و طهمورث آواره دیار ادبار شد و
رومیه نقض عهد کرده لشکر عظیم بسرداری محمد پاشا وزیر اعظم مشهور بابکور محمد بر سر قزلباش
فرستادند و بایروان آمده دو ماه قلعهٔ ایروان را محاصره نمودند مگر یورشهای عظیم کردند
و از دستبرد افواج قاهره و مردانگی اهل قلعه و جلادتهای ملازمان موکب اقبال که رومیه را

اتوده

اتوده یمکدا شدند کاری نساخته خائب و خاسر بازگردیدند و چندین هزار لشکریان ایشان نابود گشته
سرداران معتبر جنود رومیه قتیل گشتند و از تاریخ جلوس همایون عباسی تا تحریر این صحیفه که مطابق سنهٔ خمس
و عشرین و الف دیگر آن سعادت اقتران است از فرمانهای آنحضرت قضایای مذکور بوقایعیکه بحیز تحریر
و قران اول در جلد ثالث بتفصیل علی مسطور است بظهور پیوسته و از آغاز قران ثانی زمان آنحضرت
بوقایعیکه در مقصد ثالث جلد دوم مرقوم گشته انجزوی داده بود از ثانی حال ضمیمه این دیباچه اقبال
گردانیده رقم کلک حقایق نگار گردیده مجملا چون رومیه نقض عهد روا داشته بعد از استحکام بنیان
معاهده و پیمان لشکر بدیار عجم کشیده با نیل مطلوب از ایروان بازگشتند آنگاه
بکرات جانی بیک گرای خان پادشاه قزاق و قبیلهٔ تاتار را بمعاودت طلب نموده در سبع و عشرین
و الف دیگرباره جنود موفور از ممالک روم و مصر و شام و اکراد سرحد جمع آورده بسرداری
خلیل پاشا وزیر اعظم و بیست هزار جنود تاتار و جانی بیک گرای مذکور بر سر قزلباش فرستادند
و موکب همایون خسرو آفاق از عراق باستقبال آن گروه انبوه نموده در دارالارشاد اردبیل
اقامت فرموده بودند و افواج قاهره را بسرداری قرچغای خان سپهسالار لشکر ایران بمقابله
ایشان فرستادند و خلیل پاشا با پنجاه هزار رومی و تاتار که بسرداری حسن پاشا بیگلربیگی
ارض روم و جانی بیک گرای تاتار که بولایت سراب آمده بودند در آن طرف عقبهٔ شبلی
صفوف برآراسته گشته محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و بامداد جنود غیبی شکست بر سپاه مخالف
افتاده حسن پاشا و سردار پاشایان معتبر که کشته گردیده جمعی کثیر از مردان نامی تاتار با لشکر
بیشمار بقتل آمده جانی بیک گرای زخمدار بیرون رفت خلیل پاشا از وقوع این حال اسیمه
استدعای صلح مبالغه کرد دیگرباره ایلچیان و خیراندیشان از طرفین آمد و شد نموده مجددا مصالحه وقوع
یافت و چون ولایت قندهار و زمینداور از ممالک قدیمه در تصرف فرمانفرمای ممالک
هندوستان درآمده بنابر دوستی قدیم که فیمابین واقع بود هرچند دوستانه تکلیف بازگذاشتن
کردند بتغافل می‌گذرانیدند بنا بر آن ازین مسامحه دریای حمیت شاهانه بحرکت آمده عزم نموده در سنهٔ ۱۰۳۱
لشکر بولایت کشیده قندهار و زمینداور از تصرف شاه سلیم بن جلال الدین اکبر فرمانروای
هندوستان درآوردند و همچنین در ولایت عراق عرب که همیشه در تصرف پادشاهان ایران بوده و نیز
در زمان خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل و اوایل زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف قزلباش
بود رومیه متصرف بودند جنود بغداد با پادشاه روم یاغی شده تغلب متصرف شده بودند

علم نموده

درسنه ۳۳ لشکر بر سر بغداد کشیده قلعه دار السلام را بعد از محاربه و محاصره از تصرف آن جمع متغلبه
بیرون آوردند و عراق عرب را بحیطه تسخیر و تصرف کشیده بشرف زیارت روضات مقدسات
حضرت شاهنشاه خطه نجف و مرقد منور که سید الشهدا خامس آل عبا و کاظمین و عسکرین علیهم السلام
مشرف شدند و چون یکی از بندهای دولت گرجی موراو نام که سالها در خدمت اشرف معزز و محترم بود چون
در سنه سیچقان ئیل ثلث و ثلثین و الف قرچقای خان سپهسالار را جهت انجام بعضی خدمات
ضروریه بگرجستان فرستادند که باتفاق بیگلربیگیان و امرای شروان و قراباغ بکذارد مجموعه قیام نماید
آن بنده دولت را بنابر آنکه صاحب وقوف بیک و بمهمات آن ولایت بود محل اعتماد می دانسته همراه
کرده آن بدبخت نمک بحرام حرام نمکی کرده با جمعی مفسدین گرجی مواضعه نموده با قرچقای خان و امرا غدر
نموده در هنگام فرصت علی الغفله سپهسالار مذکور و یوسف خان بیگلربیگی شروان را بقتل آورده سر
جیب عصیان برآورده ایذای بسیار از و وآن گروه عاصی دران سرحد بظهور آمد و بر و بال
توسل جسته اظهار متابعت پادشاه روم کرده طهمورث گرجی و عطابیک که از نژاد والیان گرجستان
عق و اخسقه بود و هر دو از بیم شعله تیغ آبدار شاهی فرار نموده در میانه گرجستان تابع روم و بی سرو سامان
بسر میبردند باستظهار موراو مذکور و ترغیب او آمده با وی پیوستند بدبخته فتنه و آشوب در سرحدها
بدید آمد رومیان که سلطان عثمان پادشاه خود را که سابقه او حضرت اعلی شاهی مصالحه واقع شده بود کفر
بقتل آورده سلطان مراد نام برادر کوچکتر او را پادشاه کرده بودند اراده تسخیر عراق عرب که
سالها متجاوز بود که از تصرف و اقتدار پادشاه روم بیرون رفته هر چند گاه یکی از خودسران طاغی
متصرف کرده بود حافظ احمد پاشا وزیر اعظم را سردار کرده با جنود نامعدود با بغداد فرستاده
بدیار بکر آمده بودند حضرت اعلی نخست فوجی از افواج قاهره ملازمان درگاه را از غلام و قورچی و تفنگچی و بیک
و امرای آذربایجان بسرکردگی عیسی خان صفوی قورچی باشی بدفع فتنه موراو مامور نموده فرستادند
و چون عساکر منصوره بگرجستان رسیدند موراو مذکور و طهمورث و عطابیک خان بیست هزار
سوار و پیاده جنود گرجی جمع آورده بمقابله لشکر فیروزی اثر قزلباش درآمدند و فیمابین معارکه قوی
و نبرد عظیم واقع شد بنیروی اقبال سرشکست بران طایفه افتاده و قریب بده هزار پیاده و
سوار گرجی بتیغ آبدار غازیان ظفرشعار رهسپار البوار شتافتند موراو گریخته بجانب روم
رفت طهمورث و عطابیک هر یک بگوشه کناری از انتهای گرجستان پناه برده حفظ حال خود
میکردند و حافظ احمد پاشا با جنود بیشمار باغوا و تحریک موراو مذکور و فتنه انگیزان گرجی

وجنگلها

ازقبار

از قبار رفته لشکر بر دار السلام بغداد کشیدند و زیاده از یکصد و پنجاه هزار کس بدار السلام رسیده
قلعه را احاطه نموده در تسخیر آن سعی کردند و حضرت اعلی شاهی ظل الله رحمت والا بدفع بیداد عظیم متوجه شده
با وجود آنکه هنوز اکثر عساکر منصوره از یورش گرجستان عود ننموده بودند از وفور غیرت لوای جهان
کشا بصوب عراق عرب افراخته عساکر ظفرشعار از هر طرف بموکب همایون پیوسته تا قریب
چهل هزار کس بدار السلام رسیده در کنار آب بهریز لشکرگاه اقامت انداخته مکرر افواج
محاربات قوی اتفاق افتاده از اندرون مبارزان قلعه دار دولت که متحصن بودند و از بیرون ملازمان
شجاعت شعار رکاب اقدس با آن لشکر بیشمار کارزار می نمودند و رومیه قلعه را تطویف نموده در ویرانی
برج و لوازم قلعه گیری اهتمام نموده مکرر یورشهای عظیم کردند تا آنکه مدت محاصره تا نه ماه کشید و رومیان روزگار
ساخته اکثر ایشان بعضی در یورشها و بعضی در رزمها و جنگ قلعه کشته بعضی دیگر از بیم کشته شدن پراکنده گشتند تقیه السیف
ترک سر کرده سلامت بیرون رفتن را غنیمت شمردند و از روی عجز و اضطرار کسان بخدمت اشرف فرستاده
استدعای جانبخشی کردند مروت شاهانه اقتضاء آن کرده که بر ایشان ترحم فرموده معارض نگردند
و در حینی که بادرک توجهات آن گروه با میل عساکر ظفرمآل میشدند رخصت بازگشتن دادند و توپخانه
عظیم که قدرت بیرون بردن نداشتند در جا گذاشته نیم جانی بسلامت بیرون بردند و مجددا عراق عرب بحیطه تصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفت طهمورث گرجی از اعمال سابق پشیمان گشته بشفعا التجا جسته استدعای عفو گناهان
کرد که بعد الیوم حلقه بندگی در گوش و غاشیه غلامی بر دوش گیرد و حکم استمالت باسم او در قلم آمد که
هرگاه روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده شرف عتبه بوسی دریابد مورد عطوفت شاهانه خواهد گشت
و قلعه اخسقه را که در قرب گرجستان بتصرف رومیه درآمده بود بسعی عیسی خان قورچی باشی بتصرف
درآورده مبارزان قلعه دار بسر دادند و سلاطین اوزبکیه با آنحضرت در مقام هواخواهی و ایلی و انقیاد درآمده
متواتر ایلچیان فرستاده اظهار عقیدت می نمودند الحاصل روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت آوازه
جهانداری و بزرگواری آن حضرت در اقطار عالم انتشار گرفته دوست و دشمن را از فرمان واجب
الاذعان مجال تخلف نبود و از صلابت و قهاری و مهابت و جلالت اندیشه مند بودند شرح این وقایع
مفصلا در صحیفه دوم که محتوی بر صادرات ایام جهانداری آنحضرت رقم پذیر کلک ظهور میگردد
تمت کتاب
الحمد لله و المنه که راقم این ارقام بتوفیق باتمام صحیفه اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم تسوید
پذیرفت و چون مکرر در صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده که این نسخه بتاریخ خمس و عشرین و الف

صح



گریبوسته وبعد از آن هرچند سال وقایع زمان دولت سعادت پیوند حضرت ظل اللهی را که صورت
وقوع یافته بود در مقصد ثانی جلد دوم بتحریر درآورده بود لازم دید که مجملی از القاب بدستور ضمیمه این مقالات
گرداند که خلاصهٔ احوال چهل ساله زمان دولتش از مطالعهٔ این مجلد معلوم گشته متعطشان وادی [illegible] را
موجب سیرابی گردد بنا بر رفع تناقص در فوق اشاره بدین مجمل شده از تکرار بتطویل کشیده در آخر کتاب سمت
تحریر انجامید عبارت [illegible] که مورد اغراض معترضان بوده باشد هرچند این فقرات پراگنده با تمام کم
فراهم آمده مجرای [illegible] آن قدر ندارد که در علو درازی تالیفات ارباب سیر و اصحاب اخبار
که از بحار فضل و کمال بساحل ظهور آمده انتظام یابد یا قابلیت تسوید و شایستگی [illegible] لازمه باشد اما چون
حرف فروشان فرومایه در رستهٔ بازار تعلق با کمال بیچارگی [illegible] کالا متاع خود را هرچند کاسد باشد [illegible]
نداده اند بل جنس جواهر گران بها دست مایه دکان [illegible] اند [illegible] شمرده اند [illegible] در اثبات احوال
گرامی خاندان صفویه [illegible] در صورت احوال [illegible] خاقان جم قدر ممالک ستان گذارش
و نگارش یافته که اگر بدین [illegible] عظیم الشأن [illegible] خوانند روایت و بدین دو نسبت [illegible]
دور نیست بشمارند [illegible] ارباب فطنت و ذکا آنست که بعین عنایت و دیدهٔ الطاف در و نگرند و در حین
مطالعه هر جا نظر بسهو و خطایی اندازند پردهٔ فتوت و انصاف در و پوشیده در مقام اصلاح در آیند و مضمون
این کلام که بزرگان خرده بر خردان نگیرند عمل نموده بهمت یاور و مددکار باشند که بتوفیق حضرت رب العزت
و مددکاری تایید الهی صورت آرزویی که در جریدهٔ خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صفحه
بیان جهره گشا گردیده صحیفهٔ دوم رونق مدعا در رد و مقصد که تا نیش هرگز با انجام نرساند
نگاشته کلک بیان گردد و بوسیله و سعادتمندی که اوصاف کمالش در دیباچه کتاب سمت
تحریر یافته در صفحهٔ آن جم قدر سلیمان اقتدار که بسعادت قبول یافته این تازه عروس شبستان
بلاغت را با قاعده آموز انجمن آرایان ممالک کشورستانی عقد مجالست دست داده ابد الدهر

به تیغ از آن کام گیرد که باقی بود
از آن کستران هم در [illegible]

